



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

شرح و حواشی الکافی (۱۵۶)

منہج المؤمنین

(شرح تاملات امام صادق علیه السلام بر شیعیان)

سید ضیاء الدین محمد گلستانہ

دوم ۱۱۱۰ ق

تہذیب

تہذیب علمی - علی صدیقی خوری

مجموعہ آثار سکندر بن علی بزرگداشت فقہ امام خمینی (۱۱۱۰ ق)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منهج اليقين (شرح نامه امام صادق عليه السلام به شيعيان)

نويسنده:

علاءالدين محمد گلستانه

ناشر چاپي:

موسسه علمي فرهنگي دارالحدیث

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	منهج اليقين (شرح نامه امام صادق عليه السلام به شيعة)
۱۹	مشخصات كتاب
۲۰	يادداشت دبیر علمی کنگره
۲۰	مقدمه يادداشت
۲۱	اشاره
۲۱	اشاره
۲۱	يك. الكافي
۲۱	دو. شروع و تعليقه های الكافي
۲۳	سه. مجموعه آثار توليدي کنگره
۲۴	چهار. ویژه نامه های مجلات
۲۴	پنج. خبرنامه
۲۴	شش. DVD
۲۴	تقدیر و تشکر
۲۵	آغاز سخن
۲۷	مقدمه تصحيح
۲۷	درآمد
۲۷	نام و نسب گلستانه
۲۸	بزرگان خاندان گلستانه
۳۱	سيد علاء الدين گلستانه
۳۱	گلستانه، از دیدگاه معاصران و تراجم نگاران
۳۷	گلستانه و علامه مجلسی
۳۸	منزل مسکونی
۳۸	وفات

۳۹	مدفن
۴۰	آثار
۴۳	فرزندان و بازماندگان
۴۵	شاگردان
۴۶	نامه امام صادق علیه السلام به شیعیان
۴۷	شروح نامه امام صادق علیه السلام
۴۷	منهج اليقين
۵۰	نسخ خطی منهج اليقين
۵۱	نسخه های مورد استفاده
۵۲	روش تحقیق و تصحیح
۵۳	تقدیر و سپاس
۵۸	متن کتاب
۵۸	مقدمه مؤلف
۶۲	سند حدیث
۶۴	طلب عافیت و رضا به قضا
۶۴	اشاره
۶۸	دعوت به شکیبایی، بردباری و آرامش
۷۰	فضیلت صبر
۷۲	فضیلت حلم و وقار
۷۴	فضیلت حیا و الگو گرفتن از نیکان
۷۴	اشاره
۷۷	نسبت حیا و شکر
۷۹	ویژگی های نیکان
۷۹	الف. وَزَع
۸۱	ب. تَقْوَا
۸۳	ج. عَفَّتْ

۸۵	سفارش شیعیان به تعامل با دیگران
۸۶	تقیه و آثار و شرایط آن
۸۶	۱. تعریف تقیه و اقسام آن
۸۷	۲. تقیه در منابع اهل سنت
۹۴	۳. ادله جواز تقیه
۹۴	الف. آیات
۹۷	ب. احادیث
۹۷	اشاره
۱۰۳	طعنه های بی اساس بر شیعه
۱۰۳	پاسخ طعنه های بی اساس
۱۰۵	۴. کیفیت تقیه
۱۰۶	لزوم کنترل زبان از گفتارهای ناروا
۱۰۶	اشاره
۱۰۷	پرهیز از دروغ
۱۱۲	مذمت بهتان
۱۱۲	مذمت سخنان گناه آلود
۱۱۹	پرهیز از سخنی که متضمن ظلم بر کسی باشد
۱۲۴	گناهان کبیره و صغیره
۱۲۶	گناهان کبیره
۱۲۶	اول. شرک
۱۲۶	اشاره
۱۲۷	ریا
۱۲۹	دوم. ناامید شدن از رحمت الهی
۱۲۹	سوم. امن از مکر الهی
۱۲۹	اشاره
۱۳۱	فرق میان خوف از خدا و یاس از رحمت الهی

- ۱۳۳ لزوم تساوی خوف و رجا
- ۱۳۴ خوف از خدا
- ۱۳۶ نکوهش بد گمانی به خدا
- ۱۳۷ لزوم اعتدال در خوف و رجا
- ۱۳۷ چهارم: قتل مؤمن
- ۱۴۰ پنجم: عاق والدین
- ۱۴۷ ششم: خوردن مال یتیم
- ۱۴۹ هفتم: متهم کردن زنان و مردان پاکدامن
- ۱۵۱ هشتم: رباخواری
- ۱۵۱ اشاره
- ۱۵۱ آیات و روایات در نهی از ربا
- ۱۵۲ نهم: گریختن از میدان جنگ
- ۱۵۳ دهم: بازگشت به عقائد جاهلیت بعد از مسلمان شدن
- ۱۵۳ یازدهم: زنا
- ۱۵۵ دوازدهم: لواط
- ۱۵۷ سیزدهم: خیانت در غنیمت
- ۱۵۸ چهاردهم: سحر
- ۱۶۰ پانزدهم: قسم دروغ خوردن
- ۱۶۱ شانزدهم: دروغ
- ۱۶۴ هفدهم: ترک زکات
- ۱۶۴ اشاره
- ۱۶۶ مقدار و نصاب زکات
- ۱۶۷ هجدهم: سبک شمردن حج
- ۱۶۹ نوزدهم: انکار حق اهل بیت علیهم السلام
- ۱۷۰ بیستم: تکبر
- ۱۷۰ بیست و یکم: شُرْبِ خَمَر

- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۷ حرام بودن درمان بیماریها با خمر
- ۱۷۸ حرام بودن نوشیدن تمام مست کننده ها
- ۱۸۶ نکوهش نشستن بر سر سفره ای که شراب در آن خورند
- ۱۸۷ فُقَاع
- ۱۸۸ بیست و دوم: خوردن خوراکی های حرام
- ۱۸۸ بیست و سوم: قمار
- ۱۸۸ اشاره
- ۱۹۰ حکم شطرنج و نرد
- ۱۹۲ بیست و چهارم: مَلاهی
- ۱۹۶ بیست و پنجم: غنا
- ۱۹۶ اشاره
- ۱۹۶ مقدمهٔ اول، در تفسیر غنا و بیان معنی آن
- ۱۹۶ الف. معنای لغوی
- ۱۹۸ ب: معنای اصطلاحی
- ۲۰۲ مقدمهٔ دوم، در بیان حرمت غنا و آن که غنا از جملهٔ کبائر است و ذکر احادیثی است که در
- ۲۰۲ اشاره
- ۲۰۸ مواردی که غنا جایز است
- ۲۱۰ اخباری که در جواز غنا وارد شده
- ۲۱۰ الف: روایات دالّ بر جواز غنا در قرائت قرآن
- ۲۱۵ ب: روایات دالّ بر جواز غنا و توجیه آنها
- ۲۱۷ ج: احادیث دیگری که در جواز غنا وارد شده
- ۲۱۹ ردّ احادیث جواز غنا به روش اخباریان
- ۲۱۹ جمع میان اخبار
- ۲۲۲ نظر اهل سنت دربارهٔ غنا
- ۲۲۳ ردّ نسبت دادن اباحت غنا به پیامبر صلی الله علیه و آله یا ائمه علیهم السلام

- ۲۲۵ بیست و ششم: پیمان شکنی
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۲۶ کفارة شکستن پیمان و نذر و قسم
- ۲۲۶ پیمان شکنی با امام
- ۲۲۷ شکستن پیمان دیگران
- ۲۲۷ بیست و هفتم: قطع رحم
- ۲۲۷ اشاره
- ۲۳۰ معنا و مصادیق صله و قطع رحم
- ۲۳۱ صله رحم و مراتب آن
- ۲۳۲ آثار صله رحم و قطع رحم
- ۲۳۵ بیست و هشتم: خوردن مال حرام
- ۲۳۷ بیست و نهم: حکم ناحق نمودن
- ۲۳۷ سی ام: یاری کردن ظالمان
- ۲۴۱ سی و یکم: یاری نکردن مظلوم
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۱ عقاب ترک یاری مؤمن
- ۲۴۲ ثواب نیکی به مؤمن
- ۲۴۳ سی و دوم: اسراف و تبذیر
- ۲۴۳ اشاره
- ۲۴۴ حد و اندازه اقدام به امور خیریه
- ۲۴۶ انواع اسراف
- ۲۴۸ اسراف در خوراک و پوشاک و مسکن
- ۲۵۱ حکم کشیدن تنباکو
- ۲۵۲ مذمت بخل
- ۲۶۲ سخنان امام صادق علیه السلام به صوفیان
- ۲۶۸ جمع بین روایات

- ۲۷۰ سی و سوم: غیبت
- ۲۷۰ اشاره
- ۲۷۱ معنای غیبت
- ۲۷۲ مصادیق غیبت
- ۲۷۳ مذمت غیبت
- ۲۷۴ اموری که در آنها غیبت جایز است
- ۲۷۷ سی و چهارم: ادا نکردن حق دیگران
- ۲۷۷ سی و پنجم: کم فروشی
- ۲۷۸ سی و ششم: خیانت
- ۲۸۰ سی و هفتم: اصرار بر گناهان صغیره
- ۲۸۱ سی و هشتم: سخن چینی
- ۲۸۱ سی و نهم: بیرون رفتن از حق در وصیت
- ۲۸۳ چهلم: خطاکاری نمودن در مگه
- ۲۸۳ چهل و یکم: گناهان کبیره دیگر
- ۲۸۳ اشاره
- ۲۸۴ کوچک شمردن گناهان
- ۲۸۵ لزوم آشکار نکردن معصیت
- ۲۸۶ فضیلت خاموشی و موارد سخن گفتن
- ۲۸۶ اشاره
- ۲۸۷ فضیلت خاموشی و سکوت
- ۲۸۸ فضیلت سخن گفتن در موضع سخن
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۹ مواردی که سخن گفتن بایسته است
- ۲۸۹ امر به معروف و نهی از منکر
- ۲۹۲ لزوم کثرت یاد الهی
- ۲۹۲ اشاره

- اول: فضیلت تهلیل «لا إله إلا الله» ۲۹۲
- دوم: تقدیس الهی ۲۹۴
- سوم: تسبیح الهی ۲۹۴
- چهارم: فضیلت حمد و ثنای الهی ۲۹۶
- اشاره ۲۹۶
- فضیلت تمجید ۲۹۷
- فضیلت تکبیر ۲۹۸
- فضیلت شکر ۲۹۸
- پنجم: تضرع به درگاه الهی ۳۰۰
- ششم: رغبت به عنایات و ثواب الهی ۳۰۱
- هفتم: ذکر الهی ۳۰۳
- فضیلت دعا ۳۰۷
- اشاره ۳۰۷
- شرایط دعا ۳۰۹
- دلیل مستجاب نشدن دعاها ۳۱۵
- دعا نشانه توفیق ۳۱۷
- کسانی که دعایشان پذیرفته است ۳۱۷
- بهترین دعاها ۳۱۸
- اجتناب از محارم الهی ۳۱۹
- اشاره ۳۱۹
- زشتی معصیت الهی ۳۲۰
- زوال و بی قدری دنیا ۳۲۲
- صبر بر آزمون های الهی ۳۳۹
- اشاره ۳۳۹
- آزمون های الهی برای مؤمنان ۳۴۰
- لزوم خویشتن داری در هنگام غضب ۳۴۲

- آزمون های الهی برای کافران ۳۴۴
- ممنوعیت عمل به رأی و قیاس در احکام الهی ۳۴۶
- اشاره ۳۴۶
- حرمت عمل به رأی و قیاس ۳۴۸
- توانایی ائمه علیهم السلام بر استنباط تمام علوم از قرآن کریم ۳۵۰
- لزوم پیروی از پیامبر و ائمه علیهم السلام ۳۵۱
- اشاره ۳۵۱
- نصوص دالّ بر امامت علی علیه السلام ۳۵۳
- حدیث غدیر ۳۶۱
- نهی از شهره شدن در میان دیگران ۳۶۴
- مطلوب بودن کثرت دعا و سوال از درگاه الهی ۳۶۵
- اشاره ۳۶۵
- حد نداشتن یاد و ذکر الهی ۳۶۶
- پرهیز از دشنام دادن مخالفان ۳۶۹
- پیروی از سنت و پرهیز از بدعت ۳۷۱
- صبر و رضا به قضای الهی ۳۷۷
- محافظت بر نمازها ۳۷۹
- اشاره ۳۷۹
- چگونگی محافظت از نماز ۳۸۱
- مذمت سبک شمردن نماز ۳۸۵
- نماز عصر (وسطی) ۳۸۶
- لزوم دوستی با مسلمانان مستمند و پرهیز از تحقیر آنان ۳۸۷
- اشاره ۳۸۷
- فضیلت فقرا و مستمندان ۳۸۸
- نهی از تکبر ۳۹۱
- اشاره ۳۹۱

- ۳۹۷ احادیث دیگر در مذمت تکبر
- ۳۹۷ اشاره
- ۳۹۸ ۱. اسباب تکبر
- ۳۹۸ اشاره
- ۳۹۹ الف. اصل و نسب
- ۴۰۰ ب. توانگری و ثروت
- ۴۰۲ ج. منصب، سلطنت و قدرت
- ۴۰۲ اشاره
- ۴۰۴ فضیلت نیکی به سادات
- ۴۰۷ احترام به دانشمندان
- ۴۰۸ احترام گذاشتن به سالخوردگان
- ۴۰۹ مذمت تحقیر دیگران
- ۴۱۴ د. آراستگی به کمالات و اوصاف نیکو
- ۴۱۵ ۲. نشانه های متکبران
- ۴۱۷ ۳. علاج تکبر
- ۴۱۸ مذمت ظلم و تعدی
- ۴۱۹ نکوهش حسد
- ۴۲۱ مذمت آزار مظلوم
- ۴۲۲ فضیلت یاری مؤمنان و نیکی و احسان به آنها
- ۴۲۲ اشاره
- ۴۲۸ فضیلت دیدار برادران مؤمن
- ۴۲۹ مذمت سخت گیری بر مسلمان تنگ دست
- ۴۳۱ مذمت درنگ در ادای حقوق الهی
- ۴۳۳ نکوهش مضطر ساختن امام برای بیزاری از تابعان
- ۴۳۵ فضیلت توالی به ولایت الهی و دوری از ولایت غیر خدا
- ۴۳۵ اشاره

۴۴۲	فضیلت شیعیان
۴۵۱	صفات شیعیان
۴۵۳	ویژگی های ایمان کامل
۴۵۵	فضیلت ترک گناه و توبه از آن
۴۵۵	اشاره
۴۵۶	حقیقت توبه
۴۵۷	چگونگی توبه و شرایط آن
۴۵۸	آخرین فرصت برای توبه
۴۵۸	فضیلت توبه
۴۶۲	فلسفه امر و نهی های الهی
۴۶۳	آثار پایبندی به اوامر و نواهی الهی
۴۶۵	فضیلت حفظ اسرار شیعیان
۴۶۹	فضیلت نیکی در برابر بدی ها
۴۷۲	مذمت و زشتی تکبر در پیشگاه الهی
۴۷۳	سرشت انسانها
۴۷۵	فضیلت صبر در بلاها و دشواری های راه خدا
۴۷۷	ویژگیهای انسانهای با تقوا
۴۸۲	نشانه ایمان حقیقی
۴۸۳	راه محبوب الهی شدن
۴۸۴	خاتمه کتاب
۴۸۴	اشاره
۴۸۴	انجامه مؤلف
۴۸۴	ترقیمه نسخه ها
۴۸۷	فهرست ها
۴۸۷	اشاره
۴۸۹	فهرست آیات

٤٨٩	اشاره
٤٨٩	بقره
٤٩١	آل عمران
٤٩٢	نسا
٤٩٣	مائده
٤٩٥	انعام
٤٩٥	اعراف
٤٩٥	انفال
٤٩٥	توبه
٤٩٦	يونس
٤٩٦	هود
٤٩٦	يوسف
٤٩٦	رعد
٤٩٦	ابراهيم
٤٩٧	حجر
٤٩٧	نحل
٤٩٧	اسرا
٤٩٩	كهف
٤٩٩	مريم
٤٩٩	طه
٤٩٩	انبيا
٤٩٩	حج
٥٠٠	مؤمنون
٥٠٠	نور
٥٠٠	فرقان
٥٠٢	قصص

٥٠٢	روم
٥٠٢	لقمان
٥٠٢	احزاب
٥٠٣	صافات
٥٠٣	زمر
٥٠٣	غافر
٥٠٤	فضلت
٥٠٤	شورى
٥٠٤	زخرف
٥٠٤	احقاف
٥٠٤	محمّد
٥٠٤	فتح
٥٠٥	حجرات
٥٠٥	طور
٥٠٥	نجم
٥٠٥	رحمان
٥٠٥	واقعه
٥٠٥	حديد
٥٠٥	حشر
٥٠٥	صف
٥٠٦	طلاق
٥٠٦	تحریم
٥٠٦	مدّثر
٥٠٦	قيامت
٥٠٦	انسان
٥٠٦	مطفّفين

۵۰۶	غاشیة
۵۰۷	فجر
۵۰۷	قدر
۵۰۷	نصر
۵۰۸	فهرست روایات
۵۱۴	فهرست اعلام
۵۴۸	فهرست کتب
۵۵۹	فهرست اماکن
۵۶۴	فهرست منابع و مآخذ
۵۷۶	فهرست مطالب
۵۹۶	درباره مرکز

منهج اليقين (شرح نامه امام صادق عليه السلام به شيعيان)

مشخصات كتاب

سرشناسه : گلستانه، محمد، - 1698/1110 ق.؟

عنوان و نام پديدآور : منهج اليقين (شرح نامه امام صادق عليه السلام به شيعيان) / سيدعلاءالدين محمد گلستانه؛ تحقيق سيدمجتبي صفحي، علي صدرابي خويي.

مشخصات نشر : تهران: دارالحدیث، 1389.

مشخصات ظاهري : 527 ص.

فروست : پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ 181.

شروح و حواشی الكافي؛ 15.

مجموعه آثار کنگره بين المللی بزرگداشت ثقه الاسلام کلينی؛ 26.

شابک : 65000 ريال 6-393-493-964-978

يادداشت : چاپ دوم.

موضوع : جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، 83 - 148 ق.-- نامه ها.

موضوع : جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، 83 - 148 ق.-- احاديث

موضوع : احاديث شيعه -- قرن 2 ق.-- نقد و تفسير

شناسه افزوده : صفحي، مجتبي، 1341 -

شناسه افزوده : صدرابي خويي، علي، 1342 -

رده بندي کنگره : 2/BP45/8م 1389

رده بندي ديويي : 297/9533

شماره کتابشناسی ملی : 1853018

کتاب شریف الکافی، تألیف ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله، مهم ترین و برترین اثر مکتوب شیعه به شمار می رود. این کتاب که حاوی احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در عرصه های مختلف دینی است، به جهت ویژگی های منحصر به فرد، محور شکل گیری و تولید بخش وسیعی از ادبیات مکتوب شیعه بوده و در طول تاریخ، مورد اهتمام عالمان شیعه قرار گرفته و شرح ها و تعلیقه ها و ترجمه های فراوان از آن و برای آن، عرضه شده است.

آستان حضرت عبد العظیم و مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث، سومین همایش از طرح «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» را به بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی اختصاص داد.

اهداف مورد نظر در این بزرگداشت، عبارت اند از:

1. معرفی شخصیت علمی و معنوی ثقة الاسلام کلینی

2. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیهم السلام

3. تحقیق و پژوهش در میراث کلینی

4. شناخت جایگاه و تأثیرگذاری کتاب الکافی.

کمیته علمی کنگره، پس از برگزاری کنگره بزرگداشت ابو الفتوح رازی در پاییز 1384، کار برنامه ریزی علمی این کنگره را آغاز کرد و این برنامه ها را در دستور کار قرار داد:

1. تصحیح و تحقیق آثار مخطوط مربوط به الکافی (اعم از ترجمه، شرح، تعلیقه و . . .)

2. گشودن افق های تازه پژوهشی در زمینه الکافی

3. تجزیه و تحلیل نقدها و پرسش های مربوط به الکافی

4. به دست دادن نسخه تحقیق شده از کتاب الکافی

5. ساماندهی اطلاعات و آثار مکتوب مرتبط با کلینی و الکافی و ارائه آنها در قالب DVD (لوح چند منظوره دیجیتال).

آنچه کمیته علمی در مدت دو سال و اندی تلاش بدان دست یافت و هم زمان با برگزاری کنگره ارائه می گردد، از این قرار است:

یک. نسخه تحقیق شده الکافی

دو. شروح و تعلیقه های الکافی

سه. مجموعه آثار تولیدی کنگره

چهار. ویژه نامه های مجلات

پنج. خبرنامه کنگره

شش. DVD (لوح چند منظوره دیجیتال).

اینک نگاهی مختصر به این عناوین ششگانه می افکنیم:

یک. الکافی

کتاب الکافی، پس از مقابله با نسخ کهن و مورد وثوق و نیز اعراب گذاری، به همراه تعلیقه هایی در رفع مشکلات برخی از اسناد و برخی توضیحات فقه الحدیثی، در قالب نوبنی به زیور طبع، آراسته می گردد.

دو. شروح و تعلیقه های الکافی

بر کتاب الکافی، شروح و تعلیقه های بسیاری نوشته شده که تاکنون اندکی از آن به چاپ رسیده است. کمیته علمی تلاش کرد که این شروح و تعلیقه ها را شناسایی کرده، و تصحیح و عرضه آنها را در دستور کار خود قرار دهد که برای برپایی کنگره، این موارد، تصحیح شده، به چاپ خواهد رسید:

1. الشافی فی شرح الکافی، ملا خلیل بن غازی قزوینی (م 1089ق) 2جلد

2. صافی [در شرح کافی]، ملا خلیل بن غازی قزوینی (م 1089ق) 2جلد

3. الحاشیة علی أصول الکافی، ملا محمد امین استرآبادی (م 1036ق) 1جلد

4. الحاشیة علی أصول الکافی، سید احمد علوی عاملی (زنده در 1050ق) 1جلد

5. الحاشية على أصول الكافي، سيد بدر الدين حسيني عاملي (زنده در 1060ق) 1 جلد

ص: 2

6. الكشف الوافی فی شرح أصول الكافی، محمد هادی بن محمد معین الدین آصف شیرازی (م 1081ق) 1 جلد
7. الحاشیة علی أصول الكافی، میرزا رفیعا (م 1082ق) 1 جلد
8. الهدایا لشیعة أئمة الهدی (شرح أصول الكافی)، شرف الدین محمد بن محمدرضا مجذوب تبریزی (قرن 11ق) 2 جلد
9. الذریعة إلى حافظ الشریعة (شرح أصول الكافی)، رفیع الدین محمد بن محمد مؤمن گیلانی (قرن 11ق) 2 جلد
- 10 و 11. الدر المنظوم، شیخ علی کبیر (م 1104ق) و الحاشیة علی أصول الكافی، شیخ علی صغیر (قرن 12) 1 جلد
12. تحفة الأولیاء (ترجمة أصول الكافی)، محمد علی بن محمد حسن فاضل نحوی اردکانی (زنده در 1237ق) 4 جلد
13. شرح فروع الكافی، محمد هادی بن محمد صالح مازندرانی (م 1120ق) 5 جلد
14. البضاعة المزجاة (شرح روضة الكافی)، محمد حسین بن قاریاغدی (م 1089ق) 2 جلد
15. شرح روضة الكافی، محمد حسین بن یحیی نوری (زنده در 1127ق) 1 جلد
16. منهج الیقین (شرح وصیت امام صادق علیه السلام به شیعیان)، سید علاء الدین محمد گلستانه (م 1110 ق) 1 جلد
17. الرسائل فی شرح أحادیث الكافی 2 جلد

سه. مجموعه آثار تولیدی کنگره

منظور از این عنوان، آثار تولیدی کمیته علمی است. در این حوزه، این آثار عرضه می گردد:

1. حیاة الشیخ الكلینی / ثامر العمیدی 1 جلد
2. توضیح الاسناد / سید محمدجواد شبیری 1 جلد
3. العننة من صیغ الأداء للحديث الشریف فی الكافی / سید محمدرضا حسینی جلالی 1 جلد
4. کافی پژوهی بر اساس نسخه های خطی / علی صدرایی خویی - سید صادق اشکوری 1 جلد
5. کتابشناسی کلینی و کتاب الكافی / محمد قنبری 1 جلد
6. شناخت نامه کلینی و الكافی / محمد قنبری 4 جلد
7. کافی پژوهی (گزارش پایان نامه های مرتبط با کلینی و الكافی) / سید محمدعلی ایازی 1 جلد

8. مجموعه مقالات همایش / گروهی از پژوهشگران 6 جلد

9. مصاحبه ها و میزگردها 1 جلد

چهار. ویژه نامه های مجلات

مجله های آینه پژوهش، سفینه، علوم حدیث و برخی دیگر از نشریات، هم زمان با برپایی کنگره، ویژه نامه هایی منتشر می کنند.

پنج. خبرنامه

خبرنامه کنگره که به اطلاع رسانی پیش از برپایی کنگره می پردازد، تا زمان برگزاری، چهار شماره از آن منتشر خواهد شد.

شش. DVD

نرم افزار مجموعه آثار کنگره، همراه با برخی از نسخه های خطی الکافی، و نیز دیگر شروح، تعلیقه ها و ترجمه های چاپ شده الکافی در قالب DVD ارائه خواهد شد.

تقدیر و تشکر

در پایان، از همه فرهیختگان و اندیشه مندان، سازمان ها و نهادهای علمی - پژوهشی که در به ثمر رسیدن این همایش سهم داشته اند، سپاس گزاری می شود، بویژه از: تولیت محترم آستان حضرت عبد العظیم علیه السلام و ریاست محترم مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث، حضرت آیه الله محمدی ری شهری، شورای عالی سیاست گذاری، شورای علمی کنگره، کمیته بین الملل، کمیته اجرایی، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، مدیران عالی آستان حضرت عبد العظیم علیه السلام، مدیران و محققان پژوهشکده علوم و معارف حدیث، مسئولان، اساتید و دانشجویان دانشکده علوم حدیث، مسئولان و کارکنان سازمان چاپ و نشر دار الحدیث.

مهدی مهریزی

دبیر کمیته علمی

بهار 1387

ص: 4

کتاب کافی از زمان تدوین و تألیف از حدود یازده قرن پیش تا کنون در کانون توجه همهٔ حدیث پژوهان و دانشمندان شیعه بوده است و تبدیل به مرجعی شده که هیچ فقیه و محدثی و هیچ عالم و دانشوری از مراجعهٔ به آن بی نیاز نیست.

کافی نخستین کتابی است که احادیث را در این گستردگی و با سامانی خاص گردآوری نموده، بگونه ای که بعد از آن، مراجعه به اصول چهارصدگانهٔ حدیثی از رونق افتاد و خود مصدر اولیهٔ حدیث شیعه شد، و از این جهت است که بزرگان علمای شیعه این کتاب را در حد بسیار عالی ستوده اند و شیخ مفید آن را با عبارت «أجلّ كتب الشيعة وأكثرها فائدة» معرفی کرده است.

وجود بیش از بیست شرح و سی حاشیه و هزار و ششصد نسخهٔ خطی و بیست بار چاپ، نشان اهمیت این میراث ارزشمند است.

سوگمندان بیشتر آثار مربوط به کافی یا به صورت دست نوشته باقی مانده و یا به شکل مطلوبی به چاپ نرسیده است. واحد احیاء آثار بر آن است که همراه با تصحیح کافی، تمام شروح، حواشی، ترجمه ها و تک نگاری های مربوط به کافی را تحت عنوان «شروح و حواشی الکافی» تصحیح کرده و منتشر سازد که تصحیح منهج یقین در همین راستا است.

بسیاری از علماء و اندیشمندان شیعه به فراخور علاقه و تخصص خود و یا در پاسخ به درخواست و خواهش جستجوگری، به شرح یک یا چند حدیث از کافی پرداخته و در اطراف آن بسط سخن داده و پرده از ابهام و یا کج فهمی نسبت به آن برداشته اند.

سید علاء الدین محمد گلستانه اصفهانی (م 1100ق) که هم خود از عالمان بنام عصر خویش بوده و هم از خاندان علم و دانش است، به شرح و تفسیر نامه امام صادق علیه السلام به شیعیان که در برخی از مصادر از آن به «وصیت امام صادق علیه السلام» تعبیر شده، پرداخته است. این نامه که حدیث اول روضه کافی است، نامه مفصلی است که حضرت به شیعیان نوشته و در آن به مسائل مختلف دینی و اجتماعی اشاره کرده و تکلیف پیروان خود را مشخص نموده اند.

گلستانه در این اثر بر آن بوده که مضامین نامه امام را برای فهم عموم، شرح و توضیح دهد. به همین جهت، او این نامه را به چندین قطعه تقسیم کرده و پس از ذکر هر قطعه، نخست ترجمه روانی از آن ارائه می کند و سپس مضمون آن را شرح می دهد. او در شرحش به روایات بسیاری استشهاد می کند و توضیحات خود او نسبت به روایاتی که ذکر نموده، حجم اندکی از کتاب را دربر می گیرد.

او هم چنین در ضمن این شرح، به بیان واجبات و محرمات دینی پرداخته و آداب و شرعیات را نیز متذکر شده است. او دوستدار خاندان اهل بیت علیهم السلام است و به همین دلیل، در جای جای شرح او، در فضائل اهل بیت علیهم السلام و حقانیت طریق آنها، مطالبی به چشم می خورد. او در این موضوع به منابع اهل سنت نیز استشهاد می کند و به اعترافات دانشمندان اهل سنت درباره حقانیت اهل بیت علیهم السلام اشاره دارد.

به سامان رسیدن این اثر مرهون تلاش فاضل ارجمند حجة الاسلام سید مجتبی صفحی و محقق پرتلاش حجة الاسلام علی صدرایی خوبی و جمعی از همکارانش می باشد که بدین وسیله ضمن تشکر و قدردانی از آن عزیزان، مزید توفیق همه را از خداوند متعال خواستاریم.

واحد احیاء آثار

پژوهشکده علوم و معارف حدیث

محمدحسین درایتی

ص: 6

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى عَبْدِهِ وَرَسُولِهِ وَصَفِيَّهِ وَحَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

ترویج دینداری و دیانت بین مردمان، همواره اندیشه اصلی عالمان دینی بوده است. آنان برای این مقصود، از قدرت بیان و قلم خود بهره گرفته اند. یکی از عالمان دینی ای که در این عرصه، عمر خود را صرف نموده و آثار ذی قیمتی برای این منظور به وجود آورده، سید علاء الدین محمد گلستانه است. این عالم سرشناس که در اصفهان، واعظ مشهوری بوده، علاوه بر وعظ و خطابه، در عرصه تألیف نیز به بیان مقاصد دینی پرداخته است. یکی از این آثار، کتاب منهج الیقین است. گلستانه، در این کتاب، نامه امام صادق علیه السلام به شیعیان را - که کلینی در اول روضه الکافی نقل نموده - شرح کرده است. اینک این اثر به مناسبت کنگره ثقة الإسلام کلینی، به عنوان یکی از شروح احادیث الکافی منتشر می گردد.

نام و نسب گلستانه

نگارنده این اثر، سید علاء الدین محمد گلستانه اصفهانی (م 1100 ق)، فرزند شاه سید ابو تراب محمد علی قاضی است. نسب شاه ابو تراب محمد علی، با چندین واسطه به میر ابو الفضل، جد سادات گلستانه می رسد که تفصیل آن چنین است:

شاه سید ابو تراب محمد علی قاضی بن میر ابو المعالی، ملقب به میر ابو تراب بن میر مرتضی بن میر غیاث الدین منصور رکن الدین بن میر عبد العزیز بن میر نظام الدین بن میر اسماعیل بن میر شرف الدین حیدر بن میر اسماعیل بن عماد الدین علی بن حسن شرف شاه بن عماد الدین بن

ابو الفتوح محمد بن ابو الفضل حسين، ملقب به گلستانه. (1) نسب حسين گلستانه نیز به امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد، بدین ترتیب: میر سید ابو الفضل حسين، ملقب به گلستانه ابن ابو حسين علی بن حسين بن علی بن حسین بن حسن البصری بن قاسم الرئيس بن محمد بطحایی بن قاسم بن الحسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام. (2) از پدر علاء الدین گلستانه، همین اندازه اطلاع داریم که شاعری با تلخیص «عصری»، وی را هجو نموده است. (3)

بزرگان خاندان گلستانه

از خاندان سادات گلستانه، دانشمندان مشهور و صاحب نامی به ظهور رسیده اند که به چند تن از آنان، اشاره می شود:

1. شرف الدین حیدر بن محمد بن حیدر گلستانه. نسب وی به شرف شاه گلستانه می رسد: حیدر بن محمد بن حیدر بن اسماعیل بن علی بن حسن بن علی بن شرف شاه، ملقب به گلستانه. صاحب عمدة الطالب، او را در اصفهان دیده و گفته که در ربیع اول 799، در همین شهر، در گذشته است. (4) 2. مجد الدین عباد بن احمد حسنی گلستانه. نسب وی به شرف شاه گلستانه می رسد: مجد الدین عباد بن احمد حسنی بن اسماعیل بن عماد الدین علی بن حسن شرف شاه گلستانه. او در عصر سلطان محمد الجایتو، قاضی اصفهان بوده است (5) و آثاری دارد که از جمله آنها دو کتاب زیر است:

1. توضیح الأصول فی «شرح تهذیب الوصول»، «علامه حلی». گلستانه، این شرح را به درخواست «بدر الملة و الحق و الدین ابو المحاسن محمود بن محمد بن علی الطبری نگاشته و در عصر شنبه سیزدهم ربیع اول سال 707، به پایان رسانده است. نسخه ای از این کتاب، در

ص: 8

1-1. طبقات أعلام الشيعة، [1] قرن دوازدهم، ص 486.

2-2. همان، قرن هشتم، ص 71 و قرن دوازدهم، ص 486.

3-3. الذريعة، ج 9، ص 725. [2]

4-4. عمدة الطالب، ص 66؛ [3] طبقات أعلام الشيعة، قرن هشتم، ص 71؛ تذكرة قبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص 430.

5-5. عمدة الطالب، ص 66؛ [4] طبقات أعلام الشيعة، قرن هشتم، ص 106؛ أمل الآمل، ج 2، ص 141. [5]

کتاب خانۀ آستان قدس رضوی موجود است که سیّد نظام الدین عرب شاه حسینی در مدرسۀ شرفیۀ سبزوار، در سال 822 ق، آن را تحریر نموده است. (1)2. کاشف المعانی فی شرح «حرز الأمانی»، معروف به الشاطبیه. او، تألیف این شرح را به درخواست دوستانش در جلّه شروع کرده و در بغداد به پایان رسانده است.

شیخ آقا بزرگ تهرانی، نسخه ای از این کتاب را در مدرسۀ بروجردی ملاحظه نموده، که شاگرد گلستانه، محمّد بن محمود کاکایانی خورانی، آن را کتابت نموده و در اوایل جمادی ثانی 726، به پایان رسانده و گلستانه در 728 ق، به وی اجازه نقل روایت، داده است.

3. مجد الدین عباد بن یحیی حسنی گلستانه. وی، نوۀ عباد بن احمد گلستانه است. صاحب عمدة الطالب، او را با لقب «السید العالم الفاضل مجد الدین عباد بن یحیی»، ستوده است و آورده که بعد از سال 790 ق، در گذشته و پسری به نام نظام الدین ابو الفتح، داشته است. (2)4. تاج الدین گلستانه (ق 11 ق). وی شاگرد ملا محمّد تقی مجلسی است و مجلسی، در آخر نسخه ای از الاستبصار برای وی در بیع اوّل 1062، اجازه نقل روایت نوشته است. (3)5. سیّد محمود گلستانه. در کتاب تراجم الرجال، شرح حال وی چنین آمده است:

محمود بن محمود بن علی گلستانه الحسینی، فاضل ادیب منشی یمیل إلى العرفان و التّصوف و له تبخّر فی العلوم الآلیة و الأدبیة كما یدو من آثاره. لعلّه من أعلام القرن السابع، و الظاهر أنّه كان یقیم بکاشان. له شعر کثیر بالفارسیة و آیات بالعربیة. (4)

از آثار وی، کتاب انیس الوحده و جلیس الخلوۀ است که در بیست باب، در محاضرات و ادب، تألیف نموده است. (5)6. سیّد محمّد علی گلستانه موسوی اصفهانی (م 1361 ق). سیّد محمّد علی، پس از اتمام تحصیلات در اصفهان و نجف به مشهد رفت و در آن جا ساکن گردید و به ترویج احکام و نشر عقاید اسلامی پرداخت و در همان جا در گذشت و در ایوان طلای حرم مطهر امام رضا علیه السلام دفن شد. (6) از آثار وی، دو کتاب به چاپ رسیده:

ص:9

1-1. الذریعة، ج 26، ص 241. [1]

2-2. طبقات اعلام الشیعة، قرن هشتم، ص 107.

3-3. الذریعة، ج 11، ص 16؛ [2] بحار الأنوار، ج 102، ص 178. [3]

4-4. تراجم الرجال، ج 2، ص 812. [4]

5-5. الذریعة، ج 2، ص 469. [5]

6-6. ر. ک: اثر آفرینان، ج 5، ص 76؛ [6] تذکرة القبور، ص 185؛ طبقات اعلام الشیعة، قرن چهاردهم، ص 1312.

1. تحفة الامامية، که در سال 1341 ق، به چاپ رسیده است. (1)2. الوسائل فی إثبات الحق و إزهاق الباطل فی إثبات الأئمة الإثني عشر و ما يتعلّق بالإمام المنتظر، به فارسی، که در سال 1339 ق، در بمبئی در 214 صفحه به چاپ رسیده است. (2) همچنین محمّد رضا بن ملّا رجبعلی معلّم، به درخواست وی، نسخه ای از کتاب روضة العرفاء را در سال 1285 ق، استتساخ نموده است و نسخه یاد شده، در اصفهان در کتاب خانه استاد معظم آية الله روضاتی - دام ظلّه العالی - نگهداری می شود.

7. انتظام السادات ثابت گلستانه کرمانی (م 1327 ش). وی از رجال کرمان بوده و در دوره مشروطیت، روزنامه «طوفان» را منتشر می کرده است. او شاعر نیز بوده و در اشعارش «ثابت» تخلص می کرده و دیوانش را سیّد محمّد هاشمی کرمانی در تهران، جمع آوری نموده که حد چهار هزار بیت داشته است. (3)8. ن. گلستانه. از آثار وی، فرهنگ فرانسه به فارسی است که در تهران در 785 صفحه، به چاپ رسیده است. (4)9. شرف الدین حیدر بن محمّد بن حیدر گلستانه. نام کامل وی چنین است: سیّد امیر شرف الدین حیدر بن محمّد بن حیدر بن اسماعیل بن علی بن حسن بن علی بن شرف شاه، معروف به گلستانه. آثاری چون الأربعین آية فی فضائل أمير المؤمنين علیه السلام از وی بر جا مانده است. (5)10. سیّد علی گلستانه. از آثار وی، کتاب هدایة الإمامية است، به فارسی، که در امامت نگاشته و در آن، یک صد حدیث از کتاب های اهل سنت درباره امامان دوازده گانه، جمع آوری نموده است. (6)11. نزاری گلستانه. دکتر سیّد علیرضا مجتهدزاده، کتابی در شرح حال وی نوشته و در آن، اشعار باقی مانده از وی را آورده است. (7)12. سیّد ابو القاسم گلستانه (قرن 14 ق). از آثار وی، جنگ اشعاری است که در سال 1316 ق، جمع آوری نموده است. نسخه ای از آن در کتاب خانه آية الله گلپایگانی، نگهداری می شود. (8)

ص: 10

1-1. الذریعة، همان، ج 3، ص 421. [1]

2-2. همان، ج 25، ص 71. [2]

3-3. همان، ج 9، ص 182. [3]

4-4. همان، ج 16، ص 212. [4]

5-5. همان، ج 17، ص 264. [5]

6-6. همان، ج 25، ص 179. [6]

7-7. همان، ج 26، ص 204. [7]

8-8. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه آية الله گلپایگانی، ج 1، ص 292.

13. سیّد محمدحسین بن اسماعیل گلستانه اصفهانی. وی نسخه ای از کتاب مهیج الأحران، تألیف ملا حسن بن علی یزدی را در سال 1281 ق، تحریر نموده است. (1)14. سیّد علی اکبر حسنی حسینی خطاط (1274 - 1319 ق). وی ملقب به «احتشام السادات» و نام پدرش میرزا ابراهیم بوده است. او در اصفهان به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی را در آن شهر، آغاز کرد. وی، خط نستعلیق را خوش می نوشت و در خط شکسته نیز استاد بود. بعضی معتقدند که بعد از درویش عبد المجید، هیچ کس خط را به اسلوب گلستانه ننوخته است. از مقطعات و خوش نویسی های وی، قطعاتی در دست است. (2)

سیّد علاء الدین گلستانه

یکی دیگر از عالمان سرشناس سادات گلستانه، سیّد علاء الدین محمد، فرزند شاه سیّد ابو تراب محمد علی قاضی است. از تاریخ تولد وی، اطلاعی در دست نیست و از استادانش فقط علامه محمدباقر مجلسی را می شناسیم که با خاندان گلستانه، وصلت نیز داشته است. از ایام جوانی و تحصیل وی نیز اطلاعی در دست نیست؛ ولی در اواخر عمرش از عالمان موجه و مورد توجه مردم و حاکمان صفوی در اصفهان به شمار می رفته، به طوری که دو بار به وی سمت وزارت پیشنهاد شده؛ ولی وی از شدت پارسایی و تقوا، از پذیرش آن، خودداری ورزیده است. آن چنان که از کتب تاریخ عصر وی به دست می آید، وی در اصفهان، مشغول امورات شرعی و تبلیغ احکام دین بوده و روزگار خود را با شرح و تفسیر احادیث معصومان علیهم السلام سپری می کرده است. نظر معاصران گلستانه و شرح حال نگاران درباره وی، در پی می آید:

گلستانه، از دیدگاه معاصران و تراجم نگاران

شرح حال سیّد علاء الدین، در اغلب کتاب های شرح حال نگاری معاصران او و پس از آن، درج شده. که به برخی اشاره می شود:

1. میرزا محمد اردبیلی، در جامع الرواة، درباره وی می نویسد:

ص: 11

1-1). همان، ج 2، ص 186. [1]

2-2). ر. ک: اثر آفرینان، ج 5، ص 75؛ [2] احوال و آثار خوش نویسان، ج 2، ص 237 و 238؛ تذکره خوش نویسان معاصر، ص 64 و 65.

علاء الدین محمد ابن الامیر شاه ابو تراب الحسنی، من سادات الغلستانه، جلیل القدر عظیم الشأن، رفیع المنزله، ثقة، ثقة، ثبت، عین، ورع، زاهد، أروع أهل زمانه و أزهدهم، الجامع لجميع الخصال الحسنة، و العالم بالعلوم العقلية و النقلية، کلف مرتین للصدارة فلم یقبل لکمال عقله و غاية زهده - مد الله تعالی ظلّه العالی و صانه و أبقاه - له تصانیف منها: حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغة و بهجة الحدائق، أيضاً فی شرحه و کتاب روضة الشهداء و کتاب منهج الیقین و غیرها. (1)

آیه الله خویی، در معجم رجال الحدیث، در شرح حال گلستانه، تمام عبارات جامع الرواة را بدون کم و کاستی، نقل نموده و به همان، بسنده نموده است. (2) پس از اتمام تألیف جامع الرواة، شاه سلیمان صفوی، دستور می دهد که نسخه ای از آن را برای وی کتابت نمایند. پس مؤلف کتاب، عده ای از بزرگان را در حجره خود جمع نموده، از آنها درخواست می کند که خطبه نسخه یاد شده را برای تیمن و تبرک، به خط خودشان کتابت نمایند. پس هر کدام از آنها، کلمه یا کلماتی از خطبه را تحریر نموده اند، بدین ترتیب:

«بسم الله الرحمن الرحيم»، به خط علامه مجلسی؛

«الحمد لله»، به خط آقا جمال خوانساری؛

«الذی» به خط سید علاء الدین گلستانه؛

«زین قلوبنا»، به خط سید میرزا محمد رحیم عقیلی؛

«بمعرفة الثقات»، به خط شیخ جعفر قاضی؛

«و العدول»، به خط آقا رضی الدین محمد خوانساری (برادر آقا جمال خوانساری)؛

«و الاثبات و الاعیان»، به خط ملا محمد سراب تنکابنی.

پس از آن نیز، باز هر کدام کلمه ای را نوشته اند تا دو سطر از آغاز نسخه تمام شده است. پس از آن، کاتب نسخه، مرتضی بن محمد یوسف افشار، نسخه را تحریر نموده که تاریخ کتابت آن، 1100 ق، است. علامه مجلسی نیز در پشت برگ اول نسخه نوشته که این نسخه را شاه سلیمان در شعبان سال 1100 ق، وقف نموده است. (3)

ص: 12

1-1. جامع الرواة، ج 1، ص 544. [1]

2-2. معجم رجال الحدیث، ج 12، ص 197.

3-3. شیخ آقا بزرگ تهرانی، این نسخه را در نجف، مشاهده نموده و گفته که این نسخه را حاج آقا میرزا اصفهانی، از اصفهان به نجف اشرف آورده و تا سال 1311 ق، در کتاب خانه وی بوده است و پس از آن به کتاب خانه محدث نوری و سپس کتاب خانه شیخ الشریعه اصفهانی منتقل شده و در نهایت، جزء کتاب های کتاب خانه سید حسن صدر، در آمده است. ر. ک: الذریعة، ج 5، ص 55. [2]

2. حزين لاهیجی که سید علاء الدین را ملاقات نموده، در تاریخ خود، در فصل «ذکر معدودی از افاضل معاصرین» می گوید:

دیگر، عمده السادات میرزا علاء الدین محمد، معروف به گلستانه است. از افاضل و اتقیا بود و با والد مرحوم، اختصاص تمام داشت. به عبادت و افاده به سر می برد و بر کتب متداوله شرعیه، تعلیقات دارد و روزگار به آسودگی و عزت داشت. در همان اوان، او نیز در گذشت و اولادش به مناصب دیوانی آلوده شدند و ایشان را آن عزت و احترام نماند. (1)

3. سید عبد الحسین حسینی خاتون آبادی، در کتاب وقایع السنین و الأعوام، در وقایع سال 1100 ق، در باره وی، چنین نوشته:

فوت سید سند، فاضل زاهد، جامع کمالات دینی و دنیوی، میرزا علاء الدین محمد، پسر شاه ابو تراب گلستانه، صاحب شرح نهج البلاغه، در بیست و هفتم شهر شوال هزار و صد، در شصت و نه سالگی. (2)

4. علامه سید محمد حسن زنوزی (م 1223 ق)، در کتاب ریاض الجنة، در احوال وی می نویسد:

علاء الدین محمد بن ابی تراب گلستانه، عالم، فاضل، کامل، محقق، مدقق، متکلم، علامه، منشی، بلیغ، امامی، عدل، ثبت، ماهر، متبحر، له کتاب شرح نهج البلاغه، المسماة بحقائق الحقائق، فی شرح کلام الله الناطق و لقد اجد بما أفاد جدًا. وقال فی آخر الجزء الأول من الشرح: تم الجزء الأول من کتاب حدائق الحقائق فی شرح کلام الله الناطق علی يد مؤلفه الفقير المحتاج إلى رحمة ربه علاء الدین محمد بن ابی تراب گلستانه - عفی الله عنهما - سنة أربع و سبعین بعد الألف من الهجرة و يتلوه الجزء الثاني فی شرح الخطبة المشهورة بالشَّقْشَقِيَّة و من استمد فی الإفتتاح و الإختتام أنه وليّ الفضل و الأنعام. (3)

ص: 13

1-1. تاریخ و سفرنامه حزين لاهیجی (طبع شده در مقدمه دیوان حزين لاهیجی، به تصحیح: بیژن ترقی)، ص 12.

2-2. وقایع السنین و الأعوام، ص 546. [1]

3-3. ریاض الجنة، (الروضه الرابعة)، ج 4، ص 281.

5. آقا احمد بهبهانی (م 1243 ق) در کتاب مرآت احوال جهان نما، در ذکر شاگردان علامه مجلسی می گوید:

وفاضل قلیل النظیر میرزا علاء الدین محمد گلستانه، شارح نهج البلاغة. (1)

و در ذکر همسران علامه مجلسی می نویسد:

1. حلیله ها: یکی همشیره فاضل عالی شأن و عالم با نام و نشان، سیّد رفیع مکان میرزا علاء الدین محمد گلستانه، شارح کتاب نهج البلاغة است. (2)

پس از آن، فرزندان علامه مجلسی را از خواهر گلستانه، ذکر می کند. (3) 6. محدث نوری، در فیض قدسی، سیّد علاء الدین را هفتمین نفر از شاگردان علامه مجلسی شمرده و می نویسد:

السابع: السيّد الجليل الأميرزا علاء الدین محمد گلستانه، شارح النهج الآتی ذکره فی الفصل الرابع صرّح بذلك فی مرآت الأحوال. (4)

7. آنچه آمد، عمده مطالب ذکر شده در مصادر، درباره علاء الدین گلستانه بود. در مصادر بعدی، این مطالب، تکرار شده و مطلب جدیدی درباره وی نیامده است. مصادر دیگری که ذکر و یاد گلستانه در آنها آمده، عبارت اند از:

1. اثر آفرینان (زندگی نامه نام آوران علمی ایران از آغاز تا سال 1300 ش)، زیر نظر عبد الحسین نوایی، ج 4، ص 187؛

2. أعيان الشيعة، سيّد محسن امين عاملي، ج 9، ص 61 و ج 10، ص 44؛

3. امتحان الفضلاء، سنگلاخ خراسانی، ج 2، ص 296؛

4. تاریخ و سفرنامه حزين، ميرزا محمد علی حزين لاهیجی، ص 12؛

5. تذكرة القبور و یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ملا عبد الکریم جزى، ص 132 (چاپ قدیم)، ص 428 و 429 (چاپ جدید)؛

6. تلامذة العلامة المجلسی و المجازون منه، سيّد احمد حسینی، ص 57 و 58؛

7. جامع الرواة، ميرزا محمد علی اردبیلی، ج 1، ص 544؛

ص: 14

1-1) . مرآت [1] احوال جهان نما، ج 1، ص 79. [2]

2-2) . همان، ج 1، ص 94. [3]

3-3) . همان، ج 1، ص 95 و 96.

4-4) . فیض قدسی (طبع شده در ضمن بحار الأنوار، ج 102، ص 88). [4]

8. دائرة المعارف تشييع، ج 2، ص 212 (آل گلستانه)؛

9. رجال اصفهان در علم و عرفان و ادب و هنر، سيّد محمدباقر كتابي، ص 33.

10. رياض العلماء، ميرزا عبد الله افندي، ج 4، ص 307.

11. رياض الجنة، سيّد محمدحسن زنوزي خويي، ج 4، ص 281 (الروضه الرابعة)؛

12. ريحانة الأدب، ميرزا محمد علي مدرّس تبريزي، ج 3، ص 163؛

13. طبقات أعلام الشيعة، شيخ آقا بزرگ تهراني، قرن يازدهم، ص 538 و قرن دوازدهم، ص 486 - 488 (علاء الدين گلستانه) و ص 621 (شجرة خاندان گلستانه)؛

14. علامه مجلسي بزرگ مرد دين، علي دواني، صفحات متعدّد؛

15. فرهنگ بزرگان اسلام و ايران، آذر تفصيلي و مهين فضائلي جوان، ص 478؛

16. فوائد رضويه، حاج شيخ عباس قمّي، ص 382؛

17. فيض قدسي، ميرزا حسين محدّث نوري (چاپ شده در ضمن بحار الأنوار، ج 102، ص 88)؛

18. كشف الحجب و الأستار عن أحوال الكتب و الأسفار، سيّد اعجاز حسين كنتوري، ص 193 و 568؛

19. الكني و الألقاب، حاج شيخ عباس قمّي، ج 2، ص 436؛

20. لغت نامه دهخدا، علي اكبر دهخدا، ذيل ماده «گلستانه»؛

21. مرآت احوال جهان نما، آقا احمد بن محمد علي بهبهاني (آل آقا)، ج 1، ص 8، 79، 94، 99 و 460؛

22. مزارات اصفهان، سيّد مصلح الدين مهدوي، ص 182؛

23. مستدرک سفينة البحار، شيخ علي نمازي، ج 5، ص 259؛

24. معجم المؤلفين، عمر رضا كحّاله، ج 9، ص 125؛

25. معجم رجال الحديث، سيّد ابو القاسم خويي، ج 12، ص 197؛

26. مواد التواريخ، حاج حسين نخجواني، ص 208؛

27. مؤلفين كتب چاپي فارسي و عربي، خان بابا مشار، ج 5، ص 268 و 269؛

28. نجوم السماء فى تراجم العلماء، ميرزا محمد على كشميرى، ص 167؛

29. وقايع السنين و الأعوام، سيد عبد الحسين حسيني خاتون آبادى، 546؛

ص: 15

30. هدیه الأحاب، حاج شیخ عباس قمی، ص 201؛

31. یادنامه علامه مجلسی، به اهتمام: مهدی مهریزی و هادی ربّانی، ص 187 و 188.

گلستانه و علامه مجلسی

میرزا عبد الله افندی، در ریاض العلماء، گلستانه را همدرس علامه مجلسی و پدر خودش می داند و در شرح حال پدر خود، میرزا عیسی صالح اصفهانی می نویسد:

و شارکه اکثر دروسه الأستاذ العلامة و الأستاذ الإستاذ و السید آمیرزا علاء الدین محمد گلستانه و المولی محمدصادق الکرباسی الإصفهانی ثم الهمدانی. (1)

گلستانه، علاوه بر آن شاگرد علامه محمدباقر مجلسی بوده و کتاب قواعد الأحكام علامه حلی را نیز نزد ایشان، قرائت نموده و مجلسی، در سال 1091 ق، برای وی علامت بلاغ نوشته است. (2) علاوه بر آن، علامه مجلسی، داماد خانواده آنها نیز بوده است. در مصادر در این باره اختلاف است که آیا علامه مجلسی با خواهر وی یا با دختر خواهر وی ازدواج نموده است. در فیض قدسی، به نقل از مرآة الأحوال در شرح حال علامه مجلسی می نویسد که علامه با خواهر وی، ازدواج نموده است. عبارت یاد شده، چنین است:

كان له رحمة الله أربعة ذكور و خمس أناث من حرّتين و أم ولد إحدى الحرّتين أخت العالم الفاضل الأمیرزا علاء الدین محمد گلستانه. (3)

ولی بعداً به استناد اجازه سید صدر الدین رضوی می گوید که علامه مجلسی، با دختر خواهر گلستانه ازدواج نموده است. عبارت وی در این باره، چنین است:

و لكن فی إجازة العالم التحریر الأمير محمدحسین للسید الجلیل السید صدر الدین الرضوی شارح الوافیة هكذا: و شرح النهج و غیرها من مصنفات السید الجلیل السید علاء الدین محمد گلستانه - قدس الله روحه - و هو خال جدّتی، فتصیر بنت أخته. (4)

در آخر، به نظر می رسد که درست آن است که مجلسی با خواهر گلستانه ازدواج کرده و از این ازدواج، صاحب یک پسر و دو دختر شد. پسرش از او میرزا محمدصادق بوده که مردی فاضل

ص: 16

1-1. ریاض العلماء، ج 4، ص 307. [1]

2-2. تلامذة المجلسی، ص 55.

3-3. بحار الأنوار، ج 102، ص 143. [2]

4-4. همان، ص 147. [3]

بوده و علامه مجلسی، شرح الکافی و شرح التهذیب را به درخواست او نوشت و در زمان حیات پدر، درگذشت. دخترانش نیز یکی همسر میر محمد صالح خاتون آبادی شد و دیگری به ازدواج میرزا محمد کاظم پسر ملا عزیز الله مجلسی درآمد. (1)

منزل مسکونی

منزل مسکونی سید علاء الدین گلستانه، در کوچه محل سکونت علامه مجلسی قرار داشته است. آقا سید مصلح الدین مهدوی اصفهانی که درباره منزل مسکونی علامه مجلسی تحقیق نموده، در این باره چنین می نویسد:

محل منزل علامه مجلسی، به طور قطع و یقین، معلوم نیست؛ لیکن بر حسب قرائن، محل آن در کوچه امام جمعه در جنب مسجد جامع، قرار داشته است؛ زیرا بیشتر خاندان او در این حدود، سکونت داشته اند. منزل میرزا علاء الدین گلستانه (برادر زن علامه مجلسی) در آخر این کوچه و خانه میر صالح خاتون آبادی، در اواسط این کوچه و منزل سید حسن علی، خواهرزاده علامه مجلسی، به شرح وصیت نامه او، در جنب مسجد در قسمت شمالی مقبره علامه مجلسی بوده است. (2)

وفات

سید عبدالحسین خاتون آبادی، در کتاب وقایع السنین و الأعوام، در وقایع سال 1100 ق، چنین می نویسد:

فوت سید سند، فاضل زاهد، جامع کمالات دینی و دنیوی، میرزا علاء الدین محمد پسر شاه ابو تراب گلستانه، صاحب شرح نهج البلاغه در بیست و هفتم شهر شوال هزار و صد، در شصت و نه سالگی. (3)

میرزا محسن تأثیر تبریزی (4) نیز در ماده تاریخ وفات وی، چنین سروده:

تازین سرای آدنی، سوی بهشت أعلا

ص: 17

1-1. علامه مجلسی، بزرگ مرد دین، ص 524 (با تلخیص و اندکی تصرف).

2-2. همان، ص 465.

3-3. وقایع السنین و الأعوام، ص 546. [1]

4-4. میرزا محسن تأثیر تبریزی، از شاعران عهد صفوی در سده یازدهم و دوازدهم هجری است (ر. ک: فرهنگ سخنوران، خیامپور، ص 108).

(1) شد (2) اما قول دیگری نیز در وفات وی نقل شده که سال 1110 ق، است که با گزارش حزین لاهیجی، سازگارتر است. حزین، طبق نوشته خودش در روز دوشنبه 27 ربیع ثانی 1103، دیده به جهان گشوده است. او در تاریخ و سفرنامه خود، افاضلی را که در اصفهان در صغر سن ملاقات نموده، یاد کرده و می نویسد:

اکنون برخی از افاضل و معارف که در صغر سن به اصفهان، ملاقات ایشان نموده ام و هم در آن اوان رحلت کرده اند، به قلم آمد. از آن جمله، فاضل مرحوم مولانا محمدباقر مجلسی اصفهانی در هفتاد و دو سالگی، در 1110 هجری در گذشت. دیگر، عمدة السادات میرزا علاء الدین محمد، معروف به گلستانه است. در همان اوان او نیز درگذشت. (3)

با توجه به تاریخ تولد حزین (سال 1103 ق) و این که گلستانه را ملاقات نموده، قطعاً گلستانه بعد از سال 1103 ق، وفات نموده است و این که درگذشت علامه مجلسی در سال 1110 ق، بوده و بر اساس نوشته حزین، گلستانه نیز در همان اوان، در گذشته است، وفات او را در سال 1110 ق، تقویت می کند. و الله العالم!

مدفن

درباره محل دفن سید علاء الدین محمد گلستانه، اختلاف وجود دارد. مرحوم سید مصلح الدین مهدوی، در حواشی تذکرة القبور، به نقل از رساله نور القدسی، تألیف میر عبد الباقی خاتون آبادی، عنوان نموده که در رساله یاد شده، با تردید، قبر سید علاء الدین گلستانه را در مقبره علامه مجلسی ذکر نموده است. مرحوم مهدوی، سپس می نویسد:

و این مطلب، خالی از اعتبار است؛ زیرا مرحوم میر سید محمد خان مورخ الإسلام - که از فضلاء اصفهان بود و در این اواخر، وفات یافت و صاحب تألیف و تصنیف بود و از احفاد میر علاء الدین بود -، قبر ایشان را در مقبره مقابل مسجد

ص: 18

1-1. کلمه «غمین» به حساب ابجد (غ 1000، م 40، ی 10، ن 50) برابر با 1100 می شود.

2-2. مواد التواریخ، ص 208.

3-3. تاریخ و سفرنامه حزین لاهیجی، ص 12.

مرحوم مهدوی، همچنین در کتاب مزارات اصفهان، در توصیف مقبره خواجه میر حسن می نویسد:

در سمت شمال کوچه مسجد مصری، از متفرعات محله طوقچی، آثار قبرستان خرابه ای است و در اتافی نیمه خراب، قبری است که به صورت سگوی بزرگی می باشد و نام مدفون در آن به نام حسن بن ابی عدنان، از بزرگان دانشمندان و عرفای قرن هشتم بوده و در شب پنج شنبه دهم رمضان المبارک سال 788 ق، وفات یافته است. برخی از نویسندگان، قبر مرحوم علاء الدین محمد گلستانه، متوقفاً به سال 1100 ق، را نیز در همین محل می دانند. (2)

آثار

گلستانه، بیشتر عمر علمی اش را در تفسیر آیات الهی و شرح سخنان لمات معصومان علیهم السلام صرف نموده و همه آثار وی، در این دو موضوع است. روش وی در نگارش آثار، شیوه خطابی است و تعداد قابل توجهی از آثارش به فارسی نگاشته شده است تا عموم مردم بتوانند از آنها استفاده نمایند. از میان آثار وی، کتاب منهج الیقین و روضة العرفا و اربعین حدیث، به صورت چاپ سنگی منتشر شده و نسخ خطی سایر آثارش در کتاب خانه ها نگهداری می شوند. عناوین آثارش - که نگارنده به آنها دست یافته و شاید تعداد آنها بیش از این باشد - به شرح زیر است:

1. حدائق الحقائق فی شرح کلمات کلام الله الناطق (شرح نهج البلاغه)، به عربی.

مهم ترین و مفصل ترین اثر گلستانه، این کتاب است. گلستانه، مدت مدیدی از عمر خود را صرف تدریس و شرح نهج البلاغه نموده است که حاصل آن، تألیف چهار اثر در باره نهج البلاغه است که حدائق الحقائق، مفصل ترین آنهاست. او در این شرح، بسیاری از حوادث تاریخی و روایات مربوط به مطالب کتاب را نقل نموده و لغات را شرح کرده و بعضی مشکلات را در حواشی، توضیح داده است. سه جلد از این شرح، تألیف شده است: جلد اول به سال 1074 ق، جلد دوم به سال 1080 ق، و جلد سوم - که تا خطبه چهاردهم را شامل می شود -، در روز جمعه 24 رجب 1082، به پایان رسیده است.

ص: 19

1-1). رجال اصفهان یا تذکره القبور، ص 132.

2-2). مزارات اصفهان، ص 182.

مؤلف، پس از تألیف این سه جلد، به شرح صغیر خود، موسوم به بهجة الحدائق، پرداخته است. (1)

این شرح، تا کنون به چاپ نرسیده و سیزده نسخه از آن، شناسایی گردیده است. (2) سرآغاز این شرح، چنین است: «الحمد لله الذي رفع لنا اعلام المجد بولاء حامل لواء الحمد».

2. بهجة الحدائق (شرح نهج البلاغة)، به عربی. این اثر، شرح کوتاه گلستانه بر نهج البلاغة است. او این شرح را بعد از حدائق الحقائق، نگاشته و قسم اول آن را - که شرح 176 خطبه را شامل می شود - در نوزدهم ربیع اول 1092 به پایان برده است. (3) سرآغاز آن چنین است: «الحمد لله الذي أبلغ نهج البلاغة في مناهج البلاغ ليكون للمستبصرين علما».

این شرح نیز تا کنون به چاپ نرسیده و هفت نسخه از آن، شناسایی گردیده است. (4)

مرحوم علی اکبر غفّاری، در حواشی جلد هفتاد و چهارم بحار الأنوار، از این شرح، استفاده نموده است. (5) همچنین در برخی از نسخه های چاپی نهج البلاغة، ترجمه لغات، از این شرح نقل شده است. (6) 3. شرح الخطبة الشفشفقية. گویا بخشی از حدائق الحقائق وی که شرح نهج البلاغة است. (7) 4. شرح خطبة همّام (8). شرح مفصّلی است بر خطبة همّام. مؤلف، این شرح را در ضمن کتابش روضة العرفاء فی شرح الأسماء الحسنی، درج نموده است.

5. منهج اليقين. کتاب حاضر، که بعد از این، درباره آن توضیح خواهیم داد.

6. روضة العرفاء و دوحه العلماء فی شرح الأسماء الحسنی، (9) به عربی. این کتاب با عنوان کاشف الأسماء، با نام مؤلف دیگری به چاپ رسیده است. (10)

ص: 20

-
- 1-1). ر. ک: فهرست نسخه های خطی کتاب خانه سپه سالار، ج 2، ص 60؛ الذریعة، ج 3، ص 161 و ج 6، ص 284 و [1] ج 14، ص 145؛ التراث العربی، ج 2، 381؛ کشف الحجب و الأستار، سیّد اعجاز حسین، ص 193. [2]
- 2-2). ر. ک: فهرستگان نسخه های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج 3، ص 452. [3]
- 3-3). ر. ک: الذریعة، ج 3، ص 161 و ج 14، ص 145؛ [4] التراث العربی، ج 1، ص 410؛ فهرست نسخ خطی کتاب خانه آیت الله مرعشی، ج 3، ص 266؛ فهرست نسخه های خطی کتاب خانه مجلس، ج 37، ص 301.
- 4-4). فهرستگان نسخه های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج 3، ص 452. [5]
- 5-5). بحار الأنوار، ج 74، ص 442، پاورقی.
- 6-6). ر. ک: الذریعة، ج 3، ص 161. [6]
- 7-7). همان، ج 13، ص 214.
- 8-8). همان، ص 225. [7]
- 9-9). فهرستگان نسخه های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج 7، ص 150؛ [8] الذریعة، ج 11، ص 299 و ج 13، ص 89 و [9] ج 17، ص 235.
- 10-10). فهرستگان نسخه های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج 7، ص 150؛ [10] الذریعة، ج 11، ص 299 و ج 13، ص 89

سرآغاز این کتاب، چنین است: «الحمد لله الواحد الأحد الصمد المتعظم بالإلهية المتفردة بالوحدة». از این کتاب، تا کنون شش نسخه شناسایی شده است. (1)7. ترتیب مشیخه من لا يحضره الفقيه (رجال السيد علاء الدين گلستانه). این اثر، در 24 ورقه است و مؤلف در دایره هایی، اسانید و رجال ذکر شده در مشیخه کتاب من لا يحضره الفقيه شیخ صدوق را مرتب نموده است. (2)8. کتابت مثنوی «وامق و عذرا». مرحوم سنگلاخ، در امتحان الفضلاء، بیان نموده که نسخه ای از مثنوی وامق و عذرای سروده عنصری را ملاحظه کرده که به خط سید علاء الدین گلستانه، تحریر شده بود (3).

9. أربعون حديثاً. شرح و تفسیر چهل حدیث است که به چاپ رسیده و در نسخه چاپی، آن را اشتبهاً به آقا نجفی اصفهانی نسبت داده اند. (4)10. روضة الشهداء. (5)11. فهرست «شرائع الإسلام»، اثر محقق حلی. وی، این کتاب را در ربیع ثانی 1075 نوشته است. (6)12. فهرست چهار کتاب اهل سنت. فهرستی است که گلستانه بر کتاب جامع الأصول ابن اثیر، صحیح البخاری، صحیح مسلم و بخشی از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، نگاشته است و نسخه آن در کتاب خانه آیه الله گلپایگانی، به شماره 24 / 26 / 5144، در 51 برگ، نگهداری می شود.

فرزندان و بازماندگان

مرحوم گلستانه، فرزندان و بازماندگان بسیاری داشته است. افراد زیر، از جمله آنها هستند که از آنها در آثار برخی مؤلفان، یاد شده است:

ص: 21

1-1). فهرستگان نسخه های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج 7، ص 150. [1] نسخه دیگری از این کتاب، در شهر خوی در کتاب خانه شخصی مرحوم شیخ جابر فاضلی موجود است.

2-2). الذریعة، ج 4، ص 69 و ج 10، ص 131. [2]

3-3). امتحان الفضلاء، ج 2، ص 296؛ الذریعة، ج 9، ص 773، و ج 19، ص 331. [3]

4-4). الذریعة، ج 11، ص 52. [4]

5-5). همان، ص 295.

6-6). همان، ص 384. [5]

1. سید محمّد باقر، فرزند علاء الدین گلستانه. آقا باقر مازندرانی، در اجازة خود به علامه بحر العلوم، در هنگام نام بردن مشایخ خود می نویسد:

و السید الحسیب ذی المناقب و المفاخر الامیر محمّد باقر ابن السید المحقق الامیرزا علاء الدین گلستانه. (1)

میرزا محمّد باقر گلستانه، از شیوخ اجازة شیخ محمّد کاشانی اصفهانی است و به وی، اجازة نقل روایت، داده است. (2) در کتاب تلامذة المجلسی، درباره وی آمده است:

محمّد باقر بن محمّد علاء الدین بن الشاه ابی تراب الحسینی الإصبهانی، المعروف بگلستانه، ذکر بعض تلمذہ علی العلامة المجلسی و لم یوجد مستند له. له اجازة الحدیث عن المولی محمّد بن عبد الفتاح السراب التتکابنی و یروی عنه الشیخ محمّد بن محمّد زمان الکاشانی، توفی بعد سنة 1120. (3)

وی، پسری به نام امیر محمّد اسماعیل داشت که در نهم ذی قعدة سال 1156، نسخه ای از کتاب بشارات الشیعة، تألیف ملا اسماعیل خواجویی را کتابت نموده است. (4) 2. میر کمال الدین محمّد، فرزند علاء الدین گلستانه. از شرح حال وی، اطلاعی در دست نیست. میر کمال الدین، سه پسر داشت: یکی، امیر محمّد تقی گلستانه که در زمان نادر شاه افشار، حاکم کرمانشاه بود و در سال 1154 ق، از جانب وی به سمت مستوفی الممالک و در سال 1160 ق، به سمت میرزا باشی عراق، منصوب گردید تا این که کریمخان زند، آزاد خان به معارضه با کریمخان برخاست و میر محمّد تقی به آزاد خان پیوست و از جانب وی، مجدداً به سمت حاکم کرمانشاه منصوب شد؛ ولی وقتی به کرمانشاه رسید، به دست بعضی اکراد، کشته شد.

یکی از نوادگان میر محمّد تقی، سید میرزا مهدی گلستانه است. او قرآنی را به خط خود در سال 1286 ق، کتابت نموده و در پایان آن، نسبت خود را چنین ذکر نموده است:

ص: 22

1-1. بحار الأنوار، ج 102، ص 147؛ [1] حاشیة مجمع الفائدة و البرهان، وحید بهبهانی، ص 33.

2-2. تراجم الرجال، ج 2، ص 556.

3-3. برای شرح حال وی، ر. ک: طبقات اعلام الشیعة، قرن دوازدهم، ص 94؛ تلامذة المجلسی، ص 157؛ الكواكب المنتشرة، ص 70؛ زندگی نامه علامه مجلسی، ج 2، ص 19.

4-4. ر. ک: طبقات اعلام الشیعة، قرن دوازدهم، ص 65؛ الذریعة، ج 3، ص 112. [2]

محمد صادق بن میر محمد کاظم بن محمد صادق بن میر محمد جعفر بن امیر محمد تقی بن میر کمال الدین محمد بن میر علاء الدین محمد گلستانه. (1)

دومین پسر او کمال الدین اسحاق نام دارد که در مرشدآباد هند، در سال 1170 ق، به مرض سبل، در گذشته است. (2) محمد جعفر نیز یکی از فرزندان میر محمد تقی است که فرزندى به نام سید محمد مهدی داشته است. محمد مهدی، در ظهر نسخه ای از الرواشح السماویة، نسب خود را چنین بر شمرده است:

سید محمد مهدی بن محمد جعفر، ابن میرزا محمد تقی بن میرزا کمال الدین محمد بن علاء الدین محمد گلستانه. (3)

سومین پسر میر کمال الدین، محمد امین نام داشته است. محمد امین، دو پسر داشته است: یکی به نام ابو الحسن (مؤلف مجمل التواریخ، (4) در سال 1195 ق)، (5) و دیگری، محمد خان.

3. میر سید محمد خان مورخ الإسلام اصفهانی (قرن 14 ق). وی از نوادگان سید علاء الدین گلستانه بوده و مصلح الدین مهدوی، وی را ملاقات کرده و درباره وی نوشته:

مرحوم میر سید محمد خان مورخ الإسلام - که از فضلاء اصفهان بود و در این اواخر، وفات یافت و صاحب تألیف و تصنیف بود و از احفاد میر علاء الدین بود. (6)

شاگردان

علاء الدین گلستانه، علاوه بر تألیف کتاب، شاگردانی را تربیت نموده و عده ای اجازه نقل روایت داده که عبارت اند از:

1. سید ربیع اردستانی. سید ربیع بن شرف جهان بن ابی الصلاح بن جعفر حسنی اردستانی، از شاگردان گلستانه است. او نسخه ای از نهج البلاغة را استنساخ کرده و در شب یک شنبه هجدهم جمادی ثانی سال 1074، به پایان رسانده است. او در حواشی این نسخه، مطالب بسیاری را از شرح استادش علاء الدین گلستانه، نقل و تحریر نموده است. (7)

ص: 23

1-1. الذریعة، ج 20، ص 49. [1]

2-2. همان.

3-3. همان، ج 13، ص 83. [2]

4-4. الذریعة، ج 20، ص 49 [3] با عنوان «مجمع التواریخ»؛ فهرستواره کتاب های فارسی، احمد منزوی، ج 2، ص 1070.

5-5. برای شرح حال ابو الحسن گلستانه، ر. ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 5، ص 356 - 358؛ موسوعة مؤلفی الإمامیة، ج 2، ص 97.

6-6. رجال اصفهان یا تذکرة القبور، ص 132.

7-7. ر. ک: تراجم الرجال، ج 1، ص 212.

2. محمد هاشم بن ابی طالب حسینی. او نیز یکی از شاگردان است و نسخه ای از رساله ترتیب مشیخه من لا یحضره الفقیه گلستانه را در سال 1087 ق، تحریر نموده است. (1)

نامه امام صادق علیه السلام به شیعیان

این نامه، نامه نسبتاً مفصّلی است که امام صادق علیه السلام به شیعیان نوشته و در آن، تکالیف آنها را در مسائل مختلف دینی و اجتماعی، مشخص کرده است. به همین دلیل، در برخی مصادر از آن به «وصیت امام صادق علیه السلام» نیز تعبیر شده است. کلینی، این حدیث را به دو طریق، در کتاب الکافی (آغاز بخش روضه)، نقل نموده است:

طریق اول، طریق اسماعیل بن جابر: «محمد بن یعقوب الكلینی، قال: حدّثنی علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن فضّال، عن حفص المؤدّن، عن أبی عبد الله علیه السلام؛ و عن محمد بن اسماعیل بن بزیع، عن محمد بن سنان، عن اسماعیل بن جابر، عن أبی عبد الله علیه السلام» . (2) طریق دوم، طریق قاسم بن ربیع صحّاف: «و حدّثنی الحسن بن محمد، عن جعفر بن محمد بن مالک الكوفی، عن القاسم بن الربیع الصحّاف، عن اسماعیل بن مُخلّد السّراج، عن أبی عبد الله علیه السلام». (3) روایت اسماعیل بن جابر، اضافاتی بر روایت قاسم بن ربیع داشته که کلینی، پس از پایان روایت قاسم، آن افزوده را درج نموده است. (4) بر اساس نقل کلینی، امام علیه السلام، این نامه را برای اصحابش نگاشته و دستور داده که آن را بخوانند و بر خواندن آن، مداومت نمایند. شیعیان نیز طبق دستور امام علیه السلام در مساجد و خانه های خود، آن را نصب نموده، بعد از نماز به آن نظر می کردند.

ص: 24

1-1). شیخ آقا بزرگ تهرانی، در الذریعة (ج 10، ص 149)، این نسخه را به عنوان رجال المولی مراد التفرشی معرفی نموده است. شایان ذکر است که ملاً مراد تفرشی، کتابی در رجال ندارد و آنچه به نام وی معروف شده، نسخه ای از «الرجال شیخ حرّ عاملی است که شاگردش ملاً مراد کشمیری، استنساخ نموده و عده ای او را به عنوان مؤلف، قلمداد کرده اند و از آن جا وی را با ملاً مراد تفرشی، اشتباه گرفته اند. (ر. ک: فهرستگان نسخه های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج 1، ص 297؛ [1] مأخذشناسی رجال شیعه، رسول طلائیان، ص 103). [2]

2-2). الکافی، ج 8، ص 2. [3]

3-3). همان. [4]

4-4). همان، ص 10. [5]

تا کنون، دو شرح بر این نامه گران قدر، نگاشته شده است:

1. شرح سیّد علاء الدین گلستانه که به منهج الیقین موسوم است و پس از این، درباره آن، توضیح داده خواهد شد.

2. شرح محمّد محسن بن عین علی، از عالمان قرن سیزدهم هجری. شارح، متن نامه را تحریر کرده و در لا به لای سطور، مطالب آن را به فارسی ترجمه نموده و در حاشیه، با امضای «منه» قسمت هایی از آن را توضیح داده است.

تنها نسخه موجود این ترجمه و شرح، در کتاب خانه آیه الله گلپایگانی، به شماره 30/94 نگهداری می شود و آغاز و انجام چنین است:

آغاز: «الحمد لله رب العالمین... و بعد، به خاطر حقیر... رسید که رساله امام به حق ناطق امام جعفر صادق را که از جهت آداب شیعیان».

انجام: «و من مات عاصياً لله أخزیه و أكبه علی وجهه فی النار و الحمد لله رب العالمین. و او را دَمَر و به آتش جهنم افکند. و حمد خداوندی را که پروردگار عالمیان است».

این نسخه به خط نسخ و نستعلیق احمد بن محمّد مؤمن، تحریر شده و در چهارشنبه، هشتم صفر سال 1217، به پایان رسیده است. این نسخه، دارای 54 برگ است و در هر صفحه، ده سطر تحریر شده و اندازه طول و عرض نسخه، پانزده در دوازده سانت است. (1)

منهج الیقین

چنان که گفته شد، این اثر، ترجمه و شرح مفصّلی بر نامه امام صادق علیه السلام به شیعیان است. گلستانه، در این اثر، بر آن بوده که مضامین نامه امام علیه السلام را برای فهم عموم مردم و استفاده مسلمانان، شرح و توضیح دهد. به همین منظور، او این نامه را به صورت قطعه قطعه آورده است و پس از هر قطعه از آن، ابتدا ترجمه فارسی و روان آن را آورده است و سپس، مضامین آن را به طور مستوفی، شرح و توضیح داده، که گاهی شرح و توضیح وی از هر قسمت، از ده صفحه هم تجاوز می کند. او در شرحش در اغلب موارد به آیات و روایات، استشهاد می کند و توضیحات خود وی، نسبت به روایاتی که ذکر نموده، حجم اندکی از کتاب را در بر می گیرد.

ص: 25

ادبیات گلستانه در این شرح، به صورت وعظ و خطابه و برای استفاده عموم مردم است. به همین منظور، او در شرحش از آوردن متن اصلی روایات، خودداری نموده است و اغلب به ترجمه روایات، بسنده نموده است. او سند روایاتی را که نقل نموده، حذف کرده و در اغلب موارد، به ذکر نام راوی اول، اکتفا نموده است؛ ولی معمولاً مصادری را که روایت را از آنها گرفته، یاد کرده و در موارد متعددی هم با ذکر نام مؤلف مصدر، اکتفا کرده است.

او همچنین در ضمن این شرح، به بیان واجبات و محرّمات دینی پرداخته و آداب و شرعیات را نیز متذکر شده است. او دوستدار خاندان اهل بیت علیهم السلام است و به همین دلیل، در جای جای شرح او، در فضائل اهل بیت علیهم السلام و حقانیت طریق آنها، مطالبی به چشم می خورد. او در این موضوع، به منابع اهل سنت نیز استشهاد می کند و برای این منظور، روایات نقل شده از طرق آنان را از کتاب هایشان، نقل می کند. همچنین اعترافاتی را که دانشمندان اهل سنت در آثارشان در باره حقانیت اهل بیت علیهم السلام آوردند، ذکر می کند.

او مانند عالمان معاصر خود در اصفهان، از استناد به کلام فلاسفه و گفتار عارفان و استدلال های فلسفی، و همچنین آوردن شعر، خودداری نموده است و در شرحش در این زمینه ها، مطلبی به چشم نمی خورد.

عمده منابع و مصادر وی در این شرح، کتب اربعه روایی شیعه، خصوصاً الکافی، نیز نهج البلاغه، آثار ابن طاووس و کتاب های روایی مشهور دیگر شیعه و گاه اهل سنت است.

نثر شرح گلستانه، روان است و با وجود گذشت حدود سیصد و پنجاه سال از زمان تألیف آن، برای فارسی زبانان امروز نیز قابل درک و فهم است.

گلستانه، تألیف این شرح را در بیست و پنجم شوال 1081، به پایان رسانده و تا کنون، بنا به گزارش خان بابا مشار، دو بار در هند به چاپ رسیده است. (1) بار اول در سال 1302 ق، به سفارش میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی و به اهتمام شاکر تهرانی در هندوستان در شهر بمبئی در 266 صفحه، و بار دوم، یک سال بعد، یعنی در سال 1303 ق، در همان شهر و به اهتمام شاکر تهرانی در 268 صفحه.

این کتاب، قبل از این در کتاب شناسی های زیر، معرفی شده است:

ص: 26

1. کشف الحجب و الأستار، سید اعجاز حسین کنتوری، ص 568؛

2. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه آستان قدس رضوی، ج 5، ص 194 (چاپ قدیم) و ص 328 (چاپ جدید)؛

3. مرآت الکتب، ثقة الإسلام تبریزی، جلد چهارم (مخطوط)، به نقل از: فیض قدسی و کشف الحجب و الأستار.

4. فهرست کتاب های چاپی فارسی، خان بابا مشار: ج 4، ص 5040؛

5. شیخ آقا بزرگ، در الذریعة إلى تصانیف الشیعة، در چهار مورد، از منهج یقین یاد کرده، بدین ترتیب:

(الف) جلد دوم، ص 485، در ذیل معرّفی رساله «الأهوازیه» از امام صادق علیه السلام عنوان نموده که «و یأتی شرحها للسیّد علاء الدین گلستانه»، که درست نیست؛ زیرا منهج یقین، شرح رساله «الأهوازیه» نیست.

(ب) جلد چهاردهم، ص 170، ذیل عنوان «شرح وصیة الإمام الصادق علیه السلام»، که به عنوان «منهج یقین»، حواله داده است.

(ج) جلد بیست و سوم، ص 200، که ذیل عنوان «منهج یقین»، چنین نوشته:

منهج یقین، للسیّد علاء الدین محمد بن امیر شاه أبو تراب محمد علی الحسینی گلستانه الإصفهانی، المتوفی 27 شوال عشرة و مئة و ألف (1100) فرغ منه فی 25 شوال 1081. و شرح وصیة الإمام أبی عبد الله جعفر الصادق علیه السلام إلى الشیعة مستخرجة من روضة الکافی. طبع فی بمبئی 1303 و بعدها. أوله: «روایح روح افزای حمدی که مشام مقدّسان ملاً اعلی را سرگرم عطسه تسبیح...». نسخه شایعه منها فی طهران (دانشگاه 596) بخط محمد رضا بن محمد هاشم، فرغ منه 12 صفر 1083 فی 203 ورقة، و الرضویة (9895) بخط محمد شفیع اللواسانی کتابتها من القرن الثانی عشر. (1)

(د) جلد بیست و چهارم، ص 427، ذیل عنوان «نهج یقین» که به «منهج یقین»، حواله داده و گفته که در کتاب فضائل السادات، از آن به نام نهج یقین یاد شده است.

6. فهرستگان نسخه های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج 6، ص 170.

ص: 27

1-1). در ذریعه [1] چنان است که نقل شد ولی ظاهراً اشتباه است. چون نسخه شماره 9859 بدون نام کاتب و تاریخ کتابت است ولی نسخه مجلس به شماره 4350 کاتبش محمد شفیع لواسانی است که در سال 1237 تحریر نموده است.

از شرح گلستانه، تا کنون چندین نسخه شناسایی شده که مشخصات آنها چنین است:

1. کتاب خانه دانشگاه تهران، نسخه شماره 596، به خط نسخ محمدرضا بن محمد هاشم، پایان تحریر نسخه: دوازدهم صفر سال 1083 ق، دارای 203 برگ. (1) کتاب خانه مسجد اعظم قم، نسخه شماره 11، به خط نستعلیق محمد سلمان بن عبد الباقي گلپایگانی، پایان تحریر نسخه: یازدهم ذیقعدة 1083، رساله اول مجموعه، دارای 162 برگ. (2) 3. قم، کتاب خانه آية الله مرعشی، نسخه شماره 10902، به خط نسخ محمدصادق بن محمد شفیع، پایان تحریر نسخه: شنبه، سوم شعبان 1114، دارای 138 برگ. (3) 4. مشهد، کتاب خانه آستان قدس رضوی، نسخه شماره 13734، به خط نسخ، بدون نام کاتب، تحریر شده در قرن 12 ق، دارای 245 برگ. (4) 5. مشهد: کتاب خانه آستان قدس رضوی، نسخه شماره 9895، به خط نسخ، بدون نام کاتب، تحریر شده در قرن 12 ق، دارای 183 برگ. (5) 6. تبریز، کتاب خانه مرحوم واعظ چرندابی، نسخه شماره 12، بدون نام کاتب، تحریر شده در قرن 12 ق. (6) 7. تهران، کتاب خانه مجلس شورای اسلامی، نسخه شماره 4350، از آغاز، افتادگی دارد، به خط نسخ محمد شفیع لواسانی، تحریر شده در سال 1237 ق، دارای 286 برگ. (7) 8. مشهد، کتاب خانه آستان قدس رضوی، نسخه های اهدایی مقام معظم رهبری به کتاب خانه آستان قدس رضوی، نسخه شماره 1134، به خط قوام الدین محمد حسینی بن محمد باقر

ص: 28

-
- 1-1. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه دانشگاه تهران، ج 5، ص 1584.
 - 2-2. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه مسجد اعظم، رضا استادی، ص 428؛ فهرست نسخه های خطی کتاب خانه مسجد اعظم، محمد طیار مراغی و حسن حسن زاده (منتشر نشده).
 - 3-3. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه آية الله مرعشی، ج 27، ص 319.
 - 4-4. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه آستان قدس، ج 14، ص 585.
 - 5-5. همان، ص 584.
 - 6-6. نشریه نسخه های خطی دانشگاه تهران، ج 4، ص 337.
 - 7-7. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه مجلس، ج 12، ص 63.

شهشهانی، تحریر شده در سال 1298 ق. (1)9. تهران، کتاب خانه مجلس شورای اسلامی، نسخه شماره 5910، به خط نسخ، بدون نام کاتب، تحریر شده در قرن 13 ق، دارای 155 برگ. (2)10. قم، کتاب خانه آیه الله گلپایگانی، نسخه شماره 5615 / 28 / 35، از آخر و وسط، افتادگی دارد، به خط نسخ، بدون نام کاتب، تحریر شده در قرن 13 ق، دارای 253 برگ. (3)11. قم، کتاب خانه آیه الله مرعشی، نسخه شماره 6452، به خط نسخ قوام الدین بن محمدباقر حسینی شهشهانی، پایان تحریر نسخه: نوزدهم صفر 1328، دارای 377 برگ. (4)12. مشهد، کتاب خانه آستان قدس رضوی، نسخه شماره 6830، از آغاز، اندکی افتادگی دارد، به خط نسخ، بدون نام کاتب و بدون تاریخ کتابت، دارای 242 برگ. (5)13. قم، کتاب خانه آیه الله گلپایگانی، نسخه شماره 11689 / 7 / 69، به خط نستعلیق، بدون نام کاتب و بدون تاریخ کتابت (در عصر مؤلف، تحریر شده)، با نسخه اصل، مقابله شده و علامت بلاغ نیز دارد و در حاشیه، تصحیح شده است، دارای 320 برگ. (6)14. مشهد، کتاب خانه مسجد گوهر شاد، نسخه شماره 146، گزیده هایی از منهج الیقین است در سی صفحه که در هامش نسخه کتاب من لا یحضره الفقیه، تحریر شده است، گزین کننده این اثر، شناخته شده است. (7)

نسخه های مورد استفاده

برای تصحیح و تحقیق این اثر، ابتدا نسخه های خطی منهج الیقین، بررسی شد و در نهایت، دو نسخه خطی، همراه با نسخه چاپ سنگی، دارای ویژگی هایی قابل توجه، برای تصحیح،

ص: 29

-
- 1-1. فهرست هزار و پانصد نسخه خطی اهدایی رهبر معظم انقلاب به کتابخانه آستان قدس، رضا استادی، ص 241.
 - 2-2. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه مجلس، ج 17، ص 299.
 - 3-3. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه آیه الله گلپایگانی، رضا استادی، ج 3، ص 125؛ فهرست نسخه های خطی کتاب خانه آیه الله گلپایگانی، ابو الفضل عرب زاده، ص 717؛ فهرست نسخه های خطی کتاب خانه آیه الله گلپایگانی، علی صدرایی خویی و ابو الفضل حافظیان بابلی (منتشر نشده).
 - 4-4. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه آیه الله مرعشی، ج 17، ص 54.
 - 5-5. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه آستان قدس، ج 5، ص 194.
 - 6-6. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه گلپایگانی، ابو الفضل عرب زاده، ص 717؛ فهرست نسخه های خطی کتاب خانه آیه الله گلپایگانی، علی صدرایی خویی و ابو الفضل حافظیان بابلی (منتشر نشده).
 - 7-7. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه گوهرشاد مشهد، ج 1، ص 122 و 123.

تشخیص داده شدند، با این مشخصات:

1. نسخه متعلق به کتاب خانه مسجد اعظم قم، به شماره 11. 1) این نسخه، کهن ترین و به عبارتی صحیح ترین نسخه کتاب بوده که محمدسلمان بن عبد الباقي گلپایگانی به خط نستعلیق زیبایی آن را تحریر کرده و در غره ذیقعدة سال 1083، به پایان رسانده است. این نسخه، دارای 162 برگ است و در هر صفحه، 23 سطر، تحریر گردیده است. این نسخه با علامت «الف»، مشخص نسخه است.

2. نسخه متعلق به کتاب خانه آية الله گلپایگانی، به شماره 69/7/1169. این نسخه، فاقد نام کاتب و تاریخ کتابت است؛ ولی با نسخه اصل، مقابله و تصحیح گردیده و در آخر نسخه، علامت بلاغ با عبارت «قوبل بأصله من أوله إلى آخره» دیده می شود. تحریر نسخه، به خط نستعلیق صورت گرفته و مشتمل بر 320 برگ (640 صفحه)، و هر صفحه، دارای پانزده سطر است. در اول نسخه نیز تملکي به تاریخ 1245 ق، به چشم می خورد. این نسخه، با علامت «ب» مشخص شده است.

3. نسخه چاپ سنگی بمبئی، که در سال 1302 ق، (2) به اهتمام «عالی جاه رفیع جایگاه، آقا میرزا محمد شیرازی ملک الکتاب»، به زیور طبع در آمده است. در بالای صفحه اول این چاپ، عبارت «یا امام جعفر الصادق، أدركني!» جلب توجه می کند. این نسخه، به خط نستعلیق زیبایی در 268 صفحه تحریر شده و در «منتصف شهر الصفر سنة ألف و ثلاث مئة و ثلاث»، خاتمه یافته است. در پایان آن، کاتب، انجامه ای در دو صفحه (صفحه های 267 و 268)، در خصوصیات چاپ و ویژگی های موجود در کتاب، تحریر نموده است. در این تصحیح، تصویری از نسخه چاپ سنگی به شماره 10/18/2800 کتاب خانه آية الله گلپایگانی، تهیه و مورد استفاده قرار گرفته است. این نسخه، با علامت «ج» مشخص شده است.

روش تحقیق و تصحیح

تصحیح و تحقیق این اثر، بدین ترتیب صورت گرفته است:

الف. روش تصحیح. با بررسی نسخه های انتخاب شده، مشخص شد که نسخه های موجود

ص: 30

1-1). فهرست نسخه های خطی کتاب خانه مسجد اعظم قم، ص 428.

2-2). کتاب های چاپی فارسی، ج 4، ص 5040.

کتاب، هر کدام مزیت نسبی نسبت به یکدیگر دارند. بنا بر این، هیچ نسخه ای اصل قرار داده نشد و برای به دست آوردن متنی صحیح از کتاب، به روش تلفیق نسخه ها تصحیح انجام گرفت و موارد اختلاف نسخه ها در پاورقی تذکر داده شد.

ب. روش تحقیق. در تحقیق، سعی شد تمامی ارجاعات مؤلف، بازشناسی شده، نشانی آنها داده شود و با توجه به این که مؤلف در اغلب موارد، ترجمه روایات را ذکر نموده بود، گاه پیدا کردن اصل روایت، با دشواری بسیاری انجام گرفت. علاوه بر آن، مؤلف در نقل از یک مصدر، نقل های آن مأخذ را به گونه ای آورده که خواننده، گمان می کند که مؤلف، خود از آن کتاب ها استفاده نموده است، و این، دشواری کار مصدريابی این اثر را دوچندان نمود. البته به هر روی، با مساعدت و همکاری دوستان، تقریباً تمامی مصادر کتاب، با استفاده از نرم افزار رابانه ای استخراج گردید و به شکل حاضر، در منظر ارباب نظر، قرار گرفته است.

تقدیر و سپاس

تحقیق و تصحیح و آماده سازی این اثر را مرهون تلاش عده ای از پژوهندگان و همکاران گرامی هستیم. سروران گرامی: حجج اسلام: مهدی مهریزی (دبیر علمی کنگره شیخ کلینی) و محمد حسین درایتی (مسئول بخش احیاء تراث) که زمینه ساز اجرای این طرح و تأمین اعتبارات مالی و معنوی آن بوده اند. همچنین آقای مهدی خوش رفتار که حروف نگاری، صفحه آرایی و همچنین استخراج فهرس این اثر را بر عهده گرفتند. آقای سید محمد دلّال موسوی که علاوه بر ویرایش کتاب، مقابله نهایی نسخ و مصدريابی بخش عمده ای از آن را متقبل شدند. حجة الاسلام شعبان نصرتی که مقابله نسخ و استخراج بخشی از مصادر کتاب را انجام داده اند و همچنین محقق توانمند جناب آقای ابو الفضل عرب زاده (مدیر کتابخانه آیه الله گلپایگانی)، که به اعانت ایشان، تصویر دو نسخه از کتاب در اختیار ما قرار گرفت.

همه اینها به تأیید و عنایت حضرت باری تعالی - که همگان، مدیون الطاف بی نهایت او هستیم -، میسر و مقدور گردیده است. امید که همه این تلاش ها بتواند خوانندگان را به بارگاه کبریایی اش نزدیک نماید و به صراط مستقیم، رهنمون گردد. بمنه و کرمه و إحسانه، إنّه علی کلّ شیء قدیر.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

علی صدراپی خویی

بسم الله الرحمن الرحيم

رواح روح افزای حمدی که مشام مقدسان عالمی تا سرگرم عطسج زود مرد و منان محفل قدس دینی
 تواند بود که بجز خجسته سخن و تقوی قیامی و محبتی که برین راهی را داشته باشد هیچ امکان ندارد که آن جواب مردم بود
 سحر و جواهرشانی بنفیس که با نور سالی اشعه اشک بر روی جان و خیال اقتباس از جرات عمل جزو
 شمار بارگاه ملک الملکی است که در خدای شمای شست است که استاده است لکان طرائق عرفان
 ذرات جو در انوار باهرات تبریم آیاتانی لافاق و فی تقییر بسم الله الرحمن الرحيم در طهر و حدیث
 خویش گرداند و کند ذرات تجزیه از طهر در منان منظر عالمی ان و سکنی خود خسته خزان محراب است
 جانی که عرش المیزان در عرش معیشت آخرت بنظر و سوره باشد بود لکان معموره و نگارنده صافی
 عرفان و در فضایی که روح شست بر و این جوی عرفان در و مول شرف قهر شرف و آینه تصویر
 محوسان مظهر و خاک را که جوی ادراک لذا اعلوا الاعلی فوق کل حال و الجلال لا یجد فوق کل
 دو کواکب است صورت مشقات حتمات متالی که از جای صفای خودشان شاهد عالم آرا می
 صادق مجال طوره صاف در حدیث احتیاج به عمر و عمره در و صفت مظهر و مخرج مقدس بر کرده راز و است
 که ملکشان خفای شمای خجسته است خسته ایان بیداری به منتهای جرات باقی است از بر نفس همی
 از اولور سبای حقیقت و نفس کرده اند طسیر طریح شایست بر صفای موسوی و بر مقدم
 اثر نفس جان بخش صوبی وضع قدری که مشور بر نفس نظری خجسته وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
 مریخ و محلات بلند بر سه که بر مات عرش صفت لولا انک لانا خلقنا لانا لانا لانا لانا لانا
علیه و الهمیز الصلوات اعماها و ابهاها و علیها التماسا و سوارق انوار تحت منجات که اصار اریب
 بصائر را خیره و منور سازد و مع شستن قدس آل اطهار و حیرت اختیار و تواند بود که نور تو لایق
 در طورت صحت نقیض کالمصباح فی جلال مع و در شان در با صحن ایمان در صدای صدور ارا و عرفان
 بنم مودت آن سکه تو حقیقت است از علی قدس را و تنزل الملائکة و الروح و شرع نفسه محبت

نزار

تصویر صفحه اول از نسخه خطی کتاب خانه مسجد اعظم (نسخه الف)

حقایق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله وسلامه علیه که این خاک قبل البضاعت
بمعادوت تائید و مساعدت توفیق الهی با کثرت تشویش مال بسبب مقام نگاه
که حیات مستعار دنیا از آن خالی میباشد بجز آن مؤید که دیده امید که بگذر
جمعی از مقلبان در گاه سبحانی که از نمایان اجابت که درین اندراج یا ویرنده
گرداند این مذنب رویاه را خدای از عذاب الهی که بقیاج اعمال کسب تحقیق
آن نموده و رسیدن بدجات عالی که از استعداد آنها عاقل و عاری است
روزی گردد و در سلک مجتبان و هو اجوابان ائمه معصومین علیه السلام و در سایه لوامع
المؤمنین و قایده الغر المحجلین صلوات الله وسلامه علیه و آله الی یوم الدین محتسب
گردد و فرغ از تسلط این کلمات در حاشیه شریفه شوال سنه اصدی

بعد الف اتفاق افتاد و الحمد لله و سلامه علی عباده

آنندین مصطفی محمد اکبر ادایا و سلاما علیا ابو الیاس

عابد مولف الفیض الی عموره اعلی

عبدالدین محمد بن ابی رابیع

عبدالله عنهما وضع

عن جریما

قد فرغ من سوره یزید الفنا المستطاب الذی استنوی علی غر فواد المورین و در جواب
انشای من و فقا الله تعالی و سائر محبتی الی الرسول و ذریه اجل ما هم نعمه انجاء و المورین

عابد مطاویه بحق عظمت و حرمت نبویه و آله الامام

العظام و اولیاء الکرام صلوات الله وسلامه علیهم

الی یوم العیام اقل الخلیفه الی الی الحق

محمد سلمان بن عبدالمالی الکطیبه عنهما وضع

بالسرور الی الکتابه و فواد المورین

تجویر سنه ۱۰۰۰

تصویر صفحه آخر از نسخه خطی کتاب خانه مسجد اعظم (نسخه الف)



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 روح افروز حمدی که شام مقدسان مله اختیار اسر کم عطسه لیس سار
 مروه جنیان محقر قدس ذر اهللال لوانه بود که نغمه عیان بخش و نغمه قینه
 مژده وی مجسته بکراں یازادرتا سر صبح اباد از کراں خواجسته مبدار
 و جویز غنا سر بقیان که با نهم سنا سرشته لمانش مهر در حشران بجایان قشاک
 از خواب اول بر شیر دنیا بارگاه مالک الملک سر نهت که در خندا سر نهها
 شبهات بجمه اهدا رسالکان طرائق عرفان ذرات وجود را با نور
 باهرات ستر نیم آیات فی الافاق و فی العنیه صی متیان کم انرا الی
 مشغله دار ظهور ایت و عدانیت خویش کرد نمید و کنه ذرات بجزیرا نظر
 دور میان مناظر عالیه لغان و ساکنان عرف رفیعہ زغان محو بر صفت
 جائز که عرش الموقرہ حاملان عرش موقت اعتراف بجز و جزو باشند
 الودکان معوره امکانا بر وجه خارج خیاال عرفان و در فصاحت که توج
 ملین و در طالع انوار عرفان در و مول شرف تعریف انوار الصفا
 محمودان مطر و فاکد انکا بهر اول و اک که انک انک الایح انک انک انک

تصویر صفحه اول از نسخه خطی کتاب خانه آیه الله گلپایگانی (نسخه ب)

حضرت کشف معصلاست حقایق جعفر بن محمد الصادق ص که این خاک را
 قید البیت است بمجاورت تا بدوست عدت تو فرستد که با کثرت نشوین
 بالی و تعلقه حال بسبب انتقام و مکاره که حیات مستقر دنیا از آن
 خلا نمیشد تخریر آن مویز که در آن امید که بدعا جمعی از متوهمان در
 بسج که از نزدین احادیث که درین اوراق اندر آید یا فقه بره منده
 که در دینانی مذنب و بسیار را خد صراحت از عذاب الکر که بقیع با اعمال
 کبیره استحقاق آن نموده و رسید بدروست عالم که از استعداد آنها
 عطا و عاریت روزی که در دود و در سنگ مجانی و مواخواتان آن
 معصومین علیه السلام و در آن که لوا را میراث مومنین و قیام نور الحقیقین
 صلوات اند و سلامه علیه و آله لایع الیوم الیوم محسور که در و فرزند از
 تبطیر این کلمات در خامس غزین شهر نوالی احد و نمایان بود الف
 اتفق اثنا و الحمد لله و سلامه علی عباد الله الذین اصطفی جمله
 کثیرا اایما و سلاما متتابعاتنا علی ید موالفة الفقیر
 عن صریح العینی عملاء الدین محمد بن ابی تراب الحسیفی
 قوبل باصله عفی الله عنهما و صحیح عن جرائهما من اوله الی
 نمت

تصویر صفحه آخر از نسخه خطی کتاب خانه آیه الله گلپایگانی (نسخه ب)

روائح روح افزای حمدی که مشام مقدّسان ملاً اعلی را سرگرم عطسه تسبیح سازد، مروحه جنبان محفل قدس ذی الجلال تواند بود که به نفعه حیات بخش «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»، (1) خجسته پیکر انسانی را در تباشیر صبح ایجاد از گران خواب عدم، بیدار ساخت، و جواهر ثنایی (2) بی قیاس که با ظهور سَنای اشعه لمعاتش مهر درخشان به خیال اقتباس، از خواب افول برخیزد، نثار بارگاه مالک المُلکی را سزاست که در حنادس (3) شب های شُبّهات، به جهت اهتدای سالکان طریق عرفان، ذرات وجود را به انوار باهرات «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»، (4) مشعله دار ظهور آیات وحدانیت خویش گردانید و کُنه ذات بی چون را از نظر دوربینان مناظر عالیّه ایقان و ساکنان غُرف رفیعۀ عرفان، محبوب ساخت. جایی که عرش المعرفه حاملان عرش معرفت (5)، اعتراف به عجز و حسور (6) باشد، آلودگان معموره امکان را چه جای خیال عرفان؟ و در فضایی که اوج همّت بلندپروازان هوای عرفان در وصول شُرّف قصر شُرّف اقرار به قصور باشد، محبوسان مَطْموره خاک را کجا هوای ادراک: «لَهُ الْعُلُوُّ الْأَعْلَىٰ فَوْقَ كُلِّ عَالٍ وَالْجَلَالُ الْأَمَجَدُ فَوْقَ كُلِّ جَلالٍ»؟ (7) و ثواقب (8) صلوات متّصلات و تسلیمات متتالیات که از حیای صفای خلوصشان شاهد عالم آرای صبح صادق، مجال جلوۀ جلال، جز در (9) جلباب اختفا نیابد، جمره مجمره روضه مطهّر

ص: 36

1-1 . سورة حجر، آیه 29. [1]

2-2 . ب: «ثنای» .

3-3 . حنادس: جمع حندسه، به معنای ظلمت، تاریکی . .

4-4 . سورة فصلت، آیه 58. [2]

5-5 . ب: + «را» .

6-6 . حسور: سستی، ضعف.

7-7 . اشاره است به صحیفه سجّادیه دعای 46. [3]

8-8 . الف: «کواکب» .

9-9 . ب: - «در» .

و ضریح مقدس برگزیده ای را رواست که گم گشتگان خیفای (1) تیهای (2) ضلالت و شیدایان بیدای بی منتهای جهالت، به اقتباس آثار شریعتش مهبط تجلیات انوار طور سینای حقیقت و یقین گردیده اند. طلیعه طلوع آفتاب رسالتش، ید بیضای موسوی و مبشر مقدم فیروزی اثرش نفس جان بخش عیسوی. رفیع قدری که منشور نبوتش به طغرای غزای «و ما أرسد لناك إلا رحمة للعالمين»، (3) موشح و مُحلاست (4) و بلند مرتبه ای که بر قامت عزتت، خلعت: «أولئك لما خلقت الأفلاك»، (5) زیبا و رساست - علیه و آله من الصلوات أعمها و أبهاها و من التسليمات (6) أتمها و أسناها -.

و شوارق انوار تحیات منتجبات که ابصار ارباب بصائر را خیره و مبهور سازد. شمع شبستان قدس آل اطهار و عترت اخیار، او تواند بود که نور تولا یشان در قلوب اصحاب یقین ک «المصباح فی زجاجه»، (7) لامع و درخشان، و ریاحین ایمان در حدائق صدور ارباب عرفان، به نسیم مودتشان شکفته و خندان است. آیت علو قدرشان «تنزل الملائكة و الروح» 8 و شراع سفینه نجات محبانشان، «مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح». (8) سیما شهاب ثاقب سمای ابهت و بها و مفتاح حصین منیع «أنا مدينة العلم و علی بابها». (9) برق تیغش ظلمت زدای وجود تیره دلان کفر و جحود، خاک درگهش نور جبهه روشن ضمیران «سیماهم فی جوههم من أثر السجود»، (10) عنوان صحیفه کرامتش کریمه «إنما وليكم الله» 12 و برات نجات دوستانش مصدوقه «اللهم وال من والاه»، (11) کاسر رایات (12) آکاسره طغیان و غوایت، و هادم قصر رفعت قیاصره کفر و ضلالت، أعنى أسد الله الغالب و شهابه (13) الثاقب علی بن ابی طالب - علیه و علیهم صلوات الله - ما تالوا السماء بالثواقب و لعنة الله على أعدائهم و مبغضیهم ما تباعضت المحاسن و المثالب.

ص: 37

-
- 1-1 . خیف: وادی. .
 - 2-2 . تیه: رونده حیران و سرگردان.
 - 3-3 . سورة انبياء، آیه 106. [1]
 - 4-4 . ب: «مطراست» .
 - 5-5 . تأویل الآيات، ج 1، ص 437، ح 1؛ بحار الأنوار، ج 15، ص 28، ح 48.
 - 6-6 . ب: - «تسليمات» .
 - 7-7 . اقتباس از: سورة نور، آیه 35. [2]
 - 8-9 . عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 30، ح 10؛ [3] بحار الأنوار، ج 23، ص 124، ح 5. [4]
 - 9-10 . عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 71 و 72، ح 298؛ [5] بحار الأنوار، ج 10، ص 120، ح 1. [6]
 - 10-11 . سورة فتح، آیه 29.
 - 11-13 . الكافي، ج 1، ص 294 و 295، ح 3. [7]
 - 12-14 . الف: «رایت» .
 - 13-15 . ب: «شهاب» .

اما بعد (1)، چون به موجب تقدیر قدیر خبیر، احیای موات موادّ قابلۀ افراد انسان، منوط به جریان آنهار و جداول سلسبیل متابعت سبیل حق و یقین و تسنیم تسلیم و انقیاد پیشوایان و هُدمات طرایق دین مبین است و نصارات (2) ریاض صُدور و طراوت حدائق قلوب اربابِ ایمان و اصحاب عرفان، موقوف به تتابع رَشحات کلمات آبدار و هُبوب ریاح مبشّرات انفاس عیسوی انتسابِ خطبای منابر ارشاد و هدایت - اَعنی اهل بیت عصمت و طهارت - است و از جمله کنوز مشتمله بر صنوف جواهرِ معارف و دُزر آبدارِ حِکم که بنا بر قُصور، هم در زوایای کتب اخبار، مخفی و مستور مانده، وصیّتی است که از بحر مَوّاج علوم و حقایق و کَشاف معضلاتِ اسرار و دقایق، جعفر بن محمّد الصادق - صلوات اللّٰه و سلامه علیه ما نَطَقَ ناطِقٌ -، به جهت اهتدای خواصّ اصحاب و خازنان اسرار و سایر متمسّکان عروة الوثقیّای متابعت حق و یقین، سیدمَتِ ظهور یافته و امر به محافظت و تعاهد آن فرموده، و متبّعان اوامر و نواهی آن حضرت، نظر و تأمّل در آن را سادسِ فرایض و در مرتبۀ رواتب می شمرده اند و بسیاری از سالکان طُرُق سَداد و متعطّشان رَحیق رَشاد، از ادراک حقایق و اطلاق بر رموز و دقایق آن، بنا بر عدم قدرت بر فهم کلام عرب محرومند، حقیرِ قلیل البضاعه، علاء الدین محمّد بن ابو تراب گلستانه - عفی اللّٰه تعالی عن جرائهما یوم الدین و حشرهما تحت لواء الأئمّة الطّاهرین -، خواست که جواهرِ اسرار آن را به قدر فهم ناقص و ذهن قاصر، به عبارتی فارسی قریب به افهام، در سیدلک تحریر، منتظم سازد تا باشد که به برکت هدایت و آبروی جمعی که درگاه بارگاه (3) جلال سبحانی، راه عرض و قبول حاجات و رتبه اسعاف مآرب و مرادات یافته اند، نامه اعمال خود را از سیاه رویی جرائم آثام و عظام سیئات، مصفّا سازد و از اخبار اهل بیت طاهرین، آنچه در هر مقام مناسب تامّ داشته باشد، به جهت تأیید مطالب مندرجه در مطاوی آن و اشتمال بر زواید فواید، ایراد نماید تا فایده آن، اتم و نفع آن، اعظم باشد. و از آنچه بعضی از مترجمین رعایت می نمایند از تطبیق میانه جمیع اجزای کلامین در ترتیب و زیاده و نقصان، در بسیاری از مواضع، عدول نمود تا کلام از حلیۀ ارتباط، عاری و عاطل نماند و آن را به منهج الیقین، موسوم ساخت.

امید به کرم بی منتهای سبحانی، آن که به تأیید اخلاص نیت و تصفیۀ عزیمت از اغراض باطله در تألیف این مختصر و سایر اعمال، منت گذارد و به هر حرفی، حسنات مضاعفات در نامه عمل

ص: 38

1-1) الف: - «اما بعد» .

2-2) نصارات: سر سبز.

3-3) الف: - «بارگاه» .

این حقیر سیاه نامه، ثبت (1) سازد و این بضاعت مُزجات را شَرَف قبول، کرامت فرماید. و متوقَّع از کرائم اخلاق ناظران در این رساله آن که از جادهٔ عیب جوئی و مسلک اعتساف، انحراف نموده، در اصلاح خلل و سؤال مغفرت خطا و زَلَل کوشند و اعتراف به قصور را عذر تقصیر شمارند. وَ مِنَ اللَّهِ أَرْجُو الْعِصْمَةَ وَ التَّائِيدَ، إِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ.

ص: 39

1-1). ج و ب: «مثبت» .

روی ثقة الإسلام محمد بن یعقوب الكلینی - قدس الله روحه - فی کتاب الروضة من الکافی قال:

حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ حَفْصِ الْمُؤَدَّنِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَتَبَ بِهَذِهِ الرَّسَالَةِ إِلَى أَصْحَابِهِ وَأَمَرَهُمْ بِمَدَارَسَتِهَا وَالنَّظَرَ فِيهَا وَتَعَاهُدَهَا وَالْعَمَلَ بِهَا، فَكَانُوا يَصَدِّعُونَهَا فِي مَسَاجِدِ بِيُوتِهِمْ، فَإِذَا فَرَعُوا مِنَ الصَّلَاةِ نَظَرُوا فِيهَا. قَالَ: وَحَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكِ الْكُوفِيِّ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ الصَّحَّافِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ السَّرَّاجِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: خَرَجْتُ هَذِهِ الرَّسَالَةَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَصْحَابِهِ. (1)

روایت نموده است معتمد اهل اسلام، محمد بن یعقوب کلینی - قدس الله روحه - در کتاب روضه کافی، از حفص مؤذن و از اسماعیل بن جابر، به دو سند که اولاً مذکور شد، از حضرت مبین الحقائق و کشف الدقائق، جعفر بن محمد الصادق - صلوات الله و سلامه علیه - که آن حضرت نوشت این رساله را به اصحاب خود و فرمود که به یکدیگر تعلیم نمایند و تدبّر و تفکر در آن بکنند و محافظت نمایند و تجدید عهد، به او بکنند و به مضامین آن، عمل نمایند. پس بنا بر اطاعت امر آن حضرت، شیعیان، رساله را می گذاشتند در مساجد خانه های خود، یعنی در جایی که به جهت ادای نوافل، مهیا ساخته بودند یا آن که فرائض را - در وقتی که به مسجد نتوانند حاضر شد -، در آن جا به جا می آورند، و چون از نماز فارغ می شدند، تفکر در آن

ص: 40

(1-1). الکافی، ج 8 [1] (الروضة)، ص 2، ح 1. [2] گفتنی است تمامی متن سفارش نامه امام صادق علیه السلام به اصحاب خود - که موضوع این کتاب است - از همین منبع، اخذ شده است. لذا پس از این، در نقل پاره های مختلف آن، نشانی تکرار نخواهد شد.

می نمودند تا امر آن حضرت به تجدید عهد، به عمل آید و آنچه از مضامین آن فراموش شده باشد، به خاطر رسد.

و همچنین، روایت نموده است به سند دیگر از اسماعیل بن مخلّد سراج که حضرت ابی عبد الله علیه السلام نوشت این رساله را به اصحاب خود.

ص: 41

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَمَا بَعْدُ، فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ الْعَافِيَةَ، وَعَلَيْكُمْ بِالدَّعَةِ وَالْوَقَارِ وَالسَّكِينَةِ.

یعنی (1): اَمَا بَعْدُ از حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسول و آل اطهار او. پس سؤال کنید از پروردگار خود، عافیت و سلامت از مصائب و بلاهای دنیوی و آخروی را. بر شما باد به سکون و حلم و آرام، در هنگام ابتلا به مکاره و اذیت مخالفان و دشمنان!

بدان که اوّل چیزی که در این عهد شریف، امر به آن واقع شده، طلب عافیت است. و عافیت، عبارت است از سلامتی از هر چیزی که موجب ضرری بوده باشد در دنیا یا در آخرت (2). و بدترین مفسد و مضرت ها، پیروی شیاطین جن و انس و نفس اماره است که عاقبتش ضلالت و گم راهی و محرومی از ثواب الهی و مبتلا شدن به بلاهای نامتناهی دنیوی و آخروی است. پس در طلب نجات و خلاصی از شرّ نفس و شیاطین، توسّل تام به جناب اقدس الهی باید نمود. بعد از آن، طلب باید نمود عافیت از امراض و عاهات مُزمنه، مثل جذام و برص و امثال آنها.

چه بسیار باشد که ابتلا به امراض و اسقام، با وجود آن که موجب ثواب و رفع درجات می باشد، بنا بر قلت صبر و بی طاقتی بنده، منتهی به کفران نعمت، بلکه به کفر و خسران آخرت گردد. پس هم دنیا از دست رفته باشد، و هم آخرت. «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (3) دیگر از جمله آنچه در ضمن عافیت، طلب باید نمود، سلامتی از بلیه فقر و پریشانی است که اکثر نفوس را طاقت تحمل آن نیست و عاقبتش در بسیاری از نفوس، خذلان دنیوی و آخروی است.

دیگر، عافیت از شرّ ظلمه و اهل جور و طغیان، و از تعدی مخالفان و ابتلا به افترا و بهتان است؛ چه صبر بر این امور، غالباً از حوصله طاقت، بیرون است.

دیگر، عافیت و خلاصی از آتش جهنّم و غضب الهی است که سماوات و ارض را قوت تحمل آن نیست و همه مصائب و بلاها در جنب آن، راحت و نعمت است. و در بعضی ادعیه ائمه طاهرین - صلوات الله عليهم أجمعین - وارد شده (4) که: خداوندا! از تو سؤال می کنم حاجت خود را؛ آن

ص: 42

1-1 . الف: - «یعنی» .

2-2 . ب: «در دنیا و آخرت» .

3-3 . سورة حج، آیه 11. [1]

4-4 . الف: + «است» .

حاجتی که اگر به من عطا کنی، ضرر نمی رساند به من هر چیزی از نعمت ها که از من، باز گیری، و اگر عطا نکنی، نفع نمی دهد مرا هر چیزی (1) که عطا کنی و آن، خلاصی رَقْبَةُ من است از طوق عذاب جهنّم. (2) مجملاً در ضمن سؤال عافیت، خلاصی از جمیع مکاره دنیوی و آخروی، بلکه خلاصی از نعمت ها و عباداتی که به جهت عدم قابلیت شخص، موجب عَجَب و طغیان و تجبّر و کفر و خذلان گردد، طلب باید نمود و از گَرَم حکیمی - که به مزاج قابلیت بنده، عالم است از نعمت ها و بلاها - چیزی را سؤال باید (3) نمود که منجر به سوء عاقبت و خسران آخرت نگردد.

چنانچه ثقة الإسلام محمد بن یعقوب کلینی - قدس الله روحه - از حضرت امام محمد باقر - صلوات الله و سلامه علیه - روایت نموده (4) که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده (5) که حق تعالی می فرماید که: از جمله بندگان مؤمن من، جمعی هستند که امر دین ایشان مُنتظَم نمی شود، مگر به توانگری و وسعت روزی و صحّت بدن. پس عطا می کنم به ایشان، غنا و توسعه و صحّت بدن را تا در دین ایشان، فساد راه نیابد.

و از جمله بندگان مؤمن من، جمعی هستند که امر دین ایشان، نظام نمی یابد، مگر به فقر و پریشانی و بیماری. پس مبتلا می سازم ایشان را به فاقه و مسکنت و مرض، تا امر دین ایشان، فاسد نشود، و من دانانترم به آن چیزی که مصلحت دین بندگان مؤمن من، در آن است.

و از جمله بندگان مؤمن من، طایفه ای هستند که سعی می کنند (6) در بندگی من، و ترک لذّت خواب نموده، از خوابگاه خود به جهت عبادت من بر می خیزند و مرتکب تعب می شوند و من، مسلّط می سازم یک شب و دو شب خواب را بر ایشان (7) از راه شفقت و مرحمت نسبت به ایشان. پس تا صباح، بیدار نمی شود و چون بر می خیزد، خود را دشمن می دارد و عیب و سرزنش می کند خود را به ترک عبادت؛ و اگر او را از عبادت، باز ندارم و خواب را بر او غالب نگردانم، او را البته از عبادت، عَجَب به هم می رسد و به اعمال خود، مفتون و مغرور می شود و از راه عَجَب عبادت، عاقبت کارش به هلاکت (8) منتهی می شود و به جهت رضا و خشنودی که از خود به هم رسانیده،

ص: 43

1-1 . ب: «خیر» .

2-2 . الکافی، ج 4، ص 463، ح 4؛ تهذیب الأحکام، ج 5، ص 182، ح 15.

3-3 . ب: «می باید» .

4-4 . ج: «کرده» .

5-5 . ب: «فرمود» .

6-6 . الف: «کسی هست که سعی می کند» .

7-7 . الف: «وی» .

8-8 . الف و ج: «هلاک» .

گمان می کند که بر همه عباد، زیادتى کرده و در بندگى از سرحدّ تقصير، بيرون آمده. پس از درگاه من، دور شده، و حال آن که گمان می کند که به من نزدیک شده و او را قُرب، حاصل شده.

پس باید که اعتماد و تکیه ننمایند عبادت کنندگان بر اعمالی که به جهت رسیدن به ثواب می کنند؛ چه ایشان، هر چند سعی کنند و در تمام عمر خود، ارتکاب تعب و مسدّقت نمایند، از جمله مقصّران در بندگى خواهند بود، و نخواهند رسید به آنچه حقّ عبادت من است (1) و موجب وصول به کرامتى است که از درگاه من طلب می کنند و باعث فوز به نعيم بهشت و درجات عالیّه (2) مجاورت و قُرب من است.

و باید که وثوق و اعتماد بر رحمت و کرم من داشته باشند و به فضل من، خوش حال و مسرور بوده باشند و به حُسن ظن و گمان کرمی که به من دارند، مطمئن باشند؛ زیرا که چون اعتماد بر کرم من نمایند، نه بر عمل خود، رحمت من، تدارکِ حال ایشان خواهد نمود و خشنودى و مغفرت من به ایشان خواهد رسید و عفو من، شامل حال ایشان خواهد شد؛ زیرا که منم خداوند بخشاینده و مهربان به بندگان خود و به این نام، خود را مسما ساخته ام. (3) و از این حدیث قدسی، ظاهر می شود که منافات ندارد سؤالِ عافیت، با صبر و راضی شدن به آنچه جناب آقدس الهی مقدر ساخته باشد از نَعْمَا و صَرًّا؛ چه، او داناتر است به آنچه خیرِ عافیت و نجات بنده در آن است.

و محمّد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام (4) جعفر صادق - صلوات الله علیه - روایت نموده که: داناترین مردم به خدای - عزّ و جلّ - آن کسی است که به قضای الهی راضی تر باشد. (5) و از آن حضرت، روایت نموده که: عَجَب دارم از حال بنده مسلم کامل که مقدر نمی سازد خدای تعالی، چیزی را از جهت او که خیر آن بنده در آن نباشد. اگر او را به مقراض ها ریزه ریزه کنند، خیر او در آن است و اگر پادشاه مشارق و مغارب روی زمین شود، خیر او در آن است. (6) و از آن حضرت، روایت نموده که فرمود که: حضرت امام حسن علیه السلام به عبد الله بن جعفر گفت که: چگونه کسی از جمله مؤمنان می تواند بود، با آن که راضی به قسمتی که خدای تعالی برای او کرده، نباشد و منزلت و مرتبه خود را پست و حقیر شمارد، و حال آن که حاکم بر او، خدای تعالی

ص: 44

1-1. الف: - «است» .

2-2. ب: + «و» .

3-3. الکافی، ج 2، ص 60 و 61، ح 4. [1]

4-4. ب: - «حضرت امام» .

5-5. همان، ص 60، ح 2. [2]

6-6. همان، ص 246، ح 5. [3]

است. و من، ضامنم کسی را که در خاطر او به غیرِ رضا نگذرد، به (1) آن که دعای او در درگاه الهی مستجاب شود. (2) و از این حدیث شریف، ظاهر (3) می شود که بسیاری از دعاهای بندگان که مستجاب نمی شود، سببش عدم رضای ایشان است به قضای الهی.

و از آن حضرت، روایت نموده که فرمود که: هرگز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره چیزی که واقع شده و گذشته بود، نمی فرمود که: کاش، غیر آن واقع می شد! (4) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که: سزاوارترین خلق خدای - عزّ و جلّ - به آن که راضی شود و در مقام تسلیم قضای الهی باشد، آن کسی است که خدا را شناخته باشد؛ یعنی راضی نبودن، از شناختن الهی ناشی می شود. و کسی که راضی به قضا می شود، قضا بر او جاری می شود و به اجر عظیم (5) از کرم الهی فائز می گردد و آن کس که راضی نمی شود هم، قضای الهی از او رفع نمی شود و بر او جاری می شود (6) و اجری از درگاه الهی به او نمی رسد. (7) پس بنده باید که در جمیع احوال، عافیت و نجات از مصائب و مَحَن را به دعا و مسئلت، از کرم الهی طلب نماید؛ چون رفاه حال، به حَسَب ظاهر، در آن است و اگر دعا مستجاب نشود، راضی شود به آنچه قلم تقدیر بر صحیفه عمر او نوشته باشد تا بر آن رضا، ثواب عظیم مترتب شود و بر آن دعا که مستجاب نشده، در آخرت یا در دنیا، ثواب و عوض یابد.

و از دعاهای جلیل القدر در طلب عافیت، دعای صحیفه کامله است. (8) پس مداومت بر آن را فوز عظیم باید دانست.

و از جمله ادعیه مختصر که در طلب عافیت وارد شده، دعای ابو ذر رضی الله عنه است، چنانچه کَشّی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: روزی ابو ذر به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و جبرئیل علیه السلام پیش (9) آن حضرت بود. پس جبرئیل علیه السلام پرسید که: این مرد کیست یا رسول الله؟ حضرت فرمود که: این، ابو ذر است. جبرئیل علیه السلام گفت: او در آسمان، مشهورتر از زمین است. از او پیرس که کدام است آن کلماتی که در وقت صباح می خواند. حضرت پرسید که: ای ابو ذر! کدام

ص: 45

1-1) الف - «به» .

2-2) همان، ص 62، ح 11.

3-3) ب: «معلوم» .

4-4) همان، ج 2، ص 63، ح 13. [1]

5-5) ب: «به حسنۀ عظیم» .

6-6) ب: - «می شود» .

7-7) همان، ص 62، ح 9. [2]

8-8) صحیفه سجّادیه، دعای 23. [3]

9-9) ب: «خدمت» .

است کلماتی که تو در وقت صبح می خوانی؟

گفت (1): یا رسول الله! می گویم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ وَالْإِيمَانَ بِكَ وَالتَّصَدِّقَ بِنَبِيِّكَ، وَالْعَافِيَةَ مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ، وَ الشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ، وَالْغِنَى عَنِ النَّاسِ» .

و در بعضی نسخه ها واقع شده که: «وَالْغِنَى عَنِ شِرَارِ خَلْقِكَ» ؛ یعنی: «خداوندا! از تو سؤال می کنم ایمنی و ایمان به تو را، و تصدیق به (2) پیغمبر تو و عافیت از جمیع بلاها، و شکر بر عافیت، و بی نیازی از مردمان یا از مردم بد [را]» . (3) و کلینی و ابن بابویه - رضی الله عنهما -، این حدیث را به وجهی مبسوطتر روایت کرده اند و لفظ آخر دعا در [عبارت] کلینی، «وَالْغِنَى عَنِ شِرَارِ النَّاسِ» است. (4)

دعوت به شکیبایی، بردباری و آرامش

دیگر از آنچه در کلام سابق امام انام (5) - علیه صلوات الله الملك العلام -، امر به آن واقع شده، ملازمت سکون و وقار و سکینه است و مطابق قول اهل لغت، معنی هر یک به ترتیبی است که مذکور شد و ممکن است که مراد به لفظ «دَعَت» که عبارت از سکون است، صبر باشد. و اخبار در فضیلت صبر، بسیار است، چنانچه بعضی از آن - إن شاء الله تعالی -، مذکور می شود.

و بعضی گفته اند «دَعَت»، عبارت است از سکون نفس در وقت حرکت شهوت، و مراد از «وقار»، حلم و بردباری از ظلمه و ترک انتقام مکارهی که از خوب و بد به این کس رسد، و مراد به سکینه، آرام و اطمینان نفس به ایمان و عدم تزلزل در یقین به سبب رسیدن مکاره و آلام باشد؛ چه اکثر نفوس را در حال نعمت (6) و بلا، اختلافی در عقاید عارض می شود و جمعی در حال رفاه و امن از بلا [به] طغیان و کفر مبتلا می شوند.

و در قرآن مجید، در چند موضع، اشاره به این معنی وارد شده. و جمعی در حال رفاه، فی الجمله، آثار بندگی از ایشان ظاهر می شود و در حال ابتلا، علامات اِدبار و ارتداد از حالشان لایح می گردد. چنانچه مکرر دیده می شود که چون از کسی به ایشان ستمی واقع می شود یا فرزندی یا دوستی از ایشان فوت می شود، کلمات کفر بر زبان جاری می سازند و خسران دنیا و آخرت،

ص: 46

1-1 . ب: «عرض کرد» .

2-2 . ج: - «به» .

3-3 . اختیار معرفة الرجال، ج 1، ص 107 و 108، ح 49.

4-4 . الکافی، ج 2، ص 587، ح 25؛ [1] أمالی، صدوق، ص 345، مجلس 55، ح 3. [2]

5-5 . ج: - «انام» .

6-6 . ب: «نقمت» .

تحصیل می نمایند، همچنانچه حق تعالی می فرماید که: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (1) و آن که تفسیر «سکینه»، در بعضی احادیث به ایمان واقع شده، (2) ظاهراً به این معنی بوده باشد و این معنی عبارت است از: کمال و (3) قوت ایمان.

و ظاهر احادیث آن است که ایمان، قابل شدت و ضعف بوده باشد و چنان نیست که کسی که ایمانش در مرتبه کمال نباشد، از ایمان بیرون رود و مؤمن نباشد.

و ممکن است که مراد به سکون یا سکینه، آرام [بودن] و متزلزل نشدن در باب امام عصر باشد در حال غیبت، که [بگوید]: چرا ظهور نمی کند با وجود کثرت شیعیان یا در حال ظهور، مثل زمان امام جعفر صادق علیه السلام که چرا تقیه می کند و خروج نمی کند و خلق را به راه حق، دعوت نمی نماید، چنانچه به خاطر بسیاری از شیعیان می رسیده و می رسد.

و کمال ایمان، آن است که مطلقاً این معانی [را] به خاطر راه ندهند و به یقین دانند که امام، داناتر است به ضمایر شیعیان و محبتان خود، در هر زمانی و می داند که هر یک تا کجا همراه اند و اگر چنانچه دانند که شرایط ظهور و ازاله بدع و رفع ظلم از روی زمین موجود است، البته تأخیر و تکاهل نخواهند فرمود و گاهی قلیل تزلزل (4)، هر چند قدر ضعیفی از آن باشد، گاه باشد که در خاطر مؤمنین کامل، راه یابد؛ چه جای دیگران، و قدر ضعیف آن، خلل در ایمان [وارد] نمی کند و به قدر قوت، ضرر زیاد (5) می شود تا آن که - عیاذاً بالله - به مرتبه کفر و بطلان ایمان رسد.

و در حدیث، از حضرت امام محمد باقر - صلوات الله علیه - منقول است که فرمود که: مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد شدند و از دین برگشتند؛ الا سه نفر: سلمان و ابوذر و مقداد. پس راوی سؤال نمود که: چگونه بود حال عمّار یاسر؟ فرمود که: او را میل و لغزش قلیلی عارض شد، باز، رجوع به اطمینان نمود. بعد از آن فرمود که: کسی که هیچ نوع شک و تزلزلی او را عارض نشد، مقداد بود. و سلمان را در خاطر خلید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اسم اعظم می داند. چرا نمی خواند تا جمعی که از او انحراف نموده، به زمین فروروند؟ و در واقع، آن چنان بود که اگر

ص: 47

1-1 . سورة حج، آیه 11. [1]

2-2 . الکافی، ج 2، ص 15، ح 1-5. [2]

3-3 . ب: - «و» .

4-4 . ج: «و این نوع تزلزل» .

5-5 . الف: «زیاده» .

می خواست و می خواند، همگی به عذاب خَسَف گرفتار می شدند.

پس گریبان سلمان را مخالفان گرفتند و بر گردن او زدند تا گردن او ورم کرده، مثل غده در گردنش به هم رسید. پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آن حال بر او گذشت و فرمود: یا ابا عبد الله! این آزار که کشیدی، از آن معنی است که به خاطرت رسید. بیعت کن با ابو بکر که چاره ای دیگر نیست. و مصلحت در مخالفت نیست. پس سلمان، بیعت نمود. و ابو ذر را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امر کرد به سکوت و سخن نگفتن در باب ابی بکر و عمر و اتباع ایشان. پس از راه بی طاقتی، احتراز نمود از آنچه دشمنان گویند و بعضی سخنان گفت. پس از این جهت، عثمان بر او تسلط یافته، ایذا به او رسانید. بعد از آن، جمعی دیگر از مردم، از کرده خود توبه و انابت نموده، به اسلام رجوع کردند. (1) و از بعضی احادیث، زیادتِ سلمان در مراتب ایمان بر ابو ذر و مقداد، ظاهر می شود (2) و می تواند بود که ایمان هر یک، از وجهی کامل تر بوده باشد.

و بالجمله، تزلزل و اضطرابِ قلیل، چندان مُضر نیست. و بسیارش، منافی ایمان است، چنانچه گذشت. و مناسب کلامی که حضرت بعد از این می فرماید، مبالغه در صبر شیعیان بر جنای مخالفان و ترک تزلزل و اضطراب در امر امام علیه السلام و به حال خود بودن شیعیان و ترک منازعه و قتال با سنیان به حَسَب اقتضای زمان و امثال این معانی است. و لهذا، کلام را به چند لفظ که به حَسَب معنی نزدیک به یکدیگرند، تأکید فرموده اند.

فضیلت صبر

و از جمله اخبار که در باب صبر و تحریض بر آن وارد شده، روایت کرده است کلینی - قدس الله روحه - از حضرت سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود: صبر و رضای از جناب اقدس الهی، به منزله سر طاعت و بندگی است. و کسی که صبر کند و راضی شود از خدای - عزّ و جلّ - در آنچه برای او مقرر و مقدر ساخته از راحت و تعب، البته مقرر نمی سازد و بر او جاری نمی کند خدای تعالی از نعمت و بلا، مگر چیزی را که خیر آن بنده در آن باشد. (3) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: صبر نسبت به ایمان، مثل سر است نسبت به

ص: 48

1-1) . اختیار معرفة معرفة الرجال، ج 1، ص 52، ح 24؛ بحار الأنوار، ج 22، ص 440، ح 9.

2-2) . الکافی، ج 1، ص 401، ح 2. [1]

3-3) . الکافی، ج 2، ص 60، ح 3. [2]

بدن و همچنانچه بدن بی سر، باطل است، ایمان بی صبر، نابود و عاطل است. (1) و در حدیث طویلی، از آن حضرت روایت نموده که: کسی که صبر کند بر ظلم و جور دشمنان و طلب اجر از خدای تعالی کند، بیرون نمی رود از دنیا تا آن که خدای تعالی، انتقام او از دشمنان بکشد و او را خوش حال سازد، و در آخرت به او عطا می فرماید اجر و ثوابی [را] که از برای او مهیا فرموده. (2) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: بهشت را فرو گرفته و احاطه کرده است آلم ها و آزارها و صبر. پس کسی که صبر می کند بر مکاره و آزارهای دنیا، بهشت، او را روزی می شود. و جهنم را فرو گرفته است لذت ها و خواهش ها. پس کسی که پیروی نفس می کند و از سر لذت های دنیا نمی گذرد، به جهنم می رود.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: چون بنده مؤمن داخل قبر می شود، نماز در طرف راست او می ایستد و زکات در طرف چپ، و احسان [و] نیکویی ای که در دنیا به مردم کرده باشد، سایه بر سر او می اندازد و صبر، در گوشه ای می ایستد. پس چون دو فرشته که از جانب الهی به جهت سؤال قبر مقررند، حاضر می شوند، صبر، به نماز و زکات و احسان می گوید که: نگذارید که به این مؤمن، ضرری و آزاری برسد و اگر شما از عهده جواب فرشته ها بیرون نیابید، من از عهده بیرون می آیم. (3) و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: صبر، دو قسم می باشد: یکی، صبر در وقت رسیدن مصیبت ها که بنده، بی تابی و کفران نعمت الهی را نکند و این نوع، بسیار خوب است؛ و بهتر از این نوع، صبری است که آدمی در وقت خواهش چیزهای حرام بکند و متابعت نفس و شیطان نکند. و ذکر الهی، دو قسم است: یکی آن که یاد الهی کند به دل یا زبان در وقت مصیبت؛ و بهتر از این قسم، آن است که یاد الهی کند در وقتی که (4) می خواهد مرتکب فعلی حرامی شود، یاد خدا، مانع او شود از کردن آن فعل حرام. (5) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: زود باشد که زمانی بیاید که سلطنت و پادشاهی میسر نشود، مگر به کشتن مردم و ظلم و ستم و تکبر؛ و توانگری میسر

ص: 49

1-1. همان، ص 87، ح 2.

2-2. همان، ص 88 - 89، ح 3. [1]

3-3. همان، ص 90، ح 8. [2]

4-4. ب و ج: - «می خواهد».

5-5. همان، ص 90، ح 11. [3]

نشود، مگر به غضب مال مردم و بخیلی؛ و دوستی مردم میسر نشود، مگر به ترک دین و پیروی خواهش ها. پس کسی که آن زمان را دریابد و صبر کند بر پریشانی با وجود آن که قدرت داشته باشد بر توانگری و تحصیل مال از ممرّ حرام، و صبر کند بر دشمنی ای که مردم به او کنند با آن که تواند ایشان را دوست خود ساخته به همراهی با ایشان در فسوق و محرّمات، و صبر کند بر مذلت و خواری در میان مردم، با آن که تحصیل عزّت تواند نمود از راه های باطل، خدای - عزّ و جلّ - چنین کسی را ثواب پنجاه صدیق می دهد از آن صدیقانی که اذعان به نبوّت من کرده باشند. (1) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که سائلی پرسید که: صبر جمیل، کدام است؟ حضرت فرمود که: صبر جمیل، آن است که شکایت مصیبت به مردم نکنند. (2) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که: ما صابریم و شیعه ما صابرتند از ما. پس یکی از اصحاب گفت: جعلتُ فداک! چون شده که شیعه شما صابرتند از شما؟ (3) حضرت فرمود: از برای آن که ما صبر می کنیم بر چیزی چند (4) که می دانیم خصوصیات عاقبت آنها را، و شیعیان ما با آن که نمی دانند، صبر می کنند. (5)

فضیلت حلم و وقار

و اما [وقار] که عبارت از حلم است و بردباری، چنانچه گذشت. پس احادیث در فضل آن، بسیار است. از آن جمله، روایت کرده سید جلیل القدر سید رضی رضی الله عنه در کتاب نهج البلاغه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حِسَامٌ قَاطِعٌ، فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ وَ قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ»؛ یعنی: حلم، پرده ای است پوشاننده و عقل، شمشیری است بُرنده. پس پوشان رخنه و عیبی که در خُلق تو بوده باشد، به حلم، و قتال کن با خواهش و هواهای نفسانی خود، به عقل.

و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: از جمله بهترین و دوست ترین راه ها که بنده را به قرب الهی می رساند، آشامیدن دو جرعه است: یکی جرعه خشم و غضب که آن را بیاشامد و حلم و بردباری را مانع

ص: 50

1-1. همان، ص 91، ح 12. [1]

2-2. همان، ص 93، ح 23. [2]

3-3. ب: «از شما صابرتند».

4-4. ب: - «چند».

5-5. همان، ح 25.

انتقام سازد؛ و یکی جرعه مصیبت است که آن را بیاشامد و صبر را مانع بی تابی و اضطراب در آن مصیبت نماید. (1) و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: خدای - عزّ و جلّ - هرگز کسی را به سبب جهل و ترک حِلْم، عزیز نگردانیده، و هرگز کسی را به سبب حِلْم و بردباری، خوار و ذلیل نساخته. (2) و روایت نموده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام یکی از غلامان خود را به خدمتی فرستاد و چون دیر کرد، حضرت از عقب او رفت و دید که در جایی خوابیده. پس در پیش سر او بنشست و او را باد می زد تا بیدار شد. پس فرمود: تو را روا نیست که روز و شب، هر دورا به خواب بگذرانی. شب از برای توست که بخوابی، و روز از برای ماست که به خدمت، قیام نمایی. (3) و از آن حضرت، روایت نموده که: هر گاه میانه دو کس منازعه واقع شود، دو فرشته نازل می شوند و به آن کسی که خلاف حِلْم از او سر می زند، خطاب می کنند که: چنین و چنان از کلمات بیهوده به خصم خود گفتی، با آن که خود، لایق و سزاواری به آنچه گفتی، و جزای آنچه گفتی، به زودی خواهی یافت. و به آن کس که حِلْم و بردباری به تقدیم می رساند، می گویند که: صبر کردی و حِلْم به جای آوردی. زود باشد که خدای تعالی پیامرزد تو را، اگر حِلْمی که ورزیدی، به اتمام رسانی. و اگر بعد از آن، او نیز ترک حِلْم کند و بیهوده خصم را تلافی نماید، آن دو فرشته، ایشان را گذاشته، به آسمان می روند. (4)

ص: 51

1-1. الکافی، ج 2، ص 110، ح 9.

2-2. همان، ص 112، ح 5. [1]

3-3. همان، ح 7.

4-4. همان، ص 112 و 113، ح 9. [2]

وَ عَلَیْكُمْ بِالْحَيَاءِ وَ التَّزَهُ عَمَّا تَنَزَّهُ عَنْهُ الصَّالِحُونَ قَبْلَكُمْ.

یعنی: بر شما باد به شرم و حیا و دوری کردن و احتراز نمودن از آنچه صُلحا و خوبانِ پیش از شما، از آن دوری و اجتناب می نموده اند.

و در این کلام، تحریص و ترغیب بر (1) دو چیز واقع شده: اول، حیا، و آن عبارت است از امتناع نمودن نفس از ارتکاب امری قبیح، به سبب احتراز از استحقاق مذمتی که لازم، ارتکاب آن فعل باشد. پس حیا مخصوص خواهد بود به ترک کارهای بد، نه اعمالی که به حَسَبِ شرع، فُبحی در ضمن آن نباشد. چنانچه در احادیث، وارد شده که در حق، حیا نمی باشد، و آنچه در میان بعضی مردم، شایع و متعارف است و آن را از قسم حیا می شمارند - مثل آن که در وقت عقد دختر و یا خواهر خود، در مجلس عقد، حاضر نمی شوند یا آن که در مجلس یکی از اکابر دنیا و ظَلَمه، همراهی و اعانت مؤمنی یا دفعِ ظلمی و رفع بدعتی می توانند کرد نمی کنند (2) و ایشان را از سخن در آن مجلس، شرم از صاحبِ مجلس یا جمعی که در آن جا حاضرند، مانع می شود و می گویند که این قسم سخنان، به ما نسبت ندارد -، از قسم حیا نیست؛ بلکه از قبیل جهل و (3) حماقت است؛ زیرا که حماقت را فردی اکمل از آن نیست که از امری که خدا و رسول صلی الله علیه و آله آن را در سِدِّ ملکِ قبایح، منتظم نساخته و بد نشمرده باشند یا امر به آن فرموده باشند، احتراز و اجتناب نمایند و این اجتناب را معنی خوبی دانند؛ بلکه نهایت بی حیایی است که رضا و تحسین دیگری یا خیال باطلی را که در خاطر خطور کرده باشد، بر رضای الهی مقدم دارند و توهم کنند که می تواند بود که شارع از قُبح امری ساکت شده باشد یا بر خلاف واقع، بیان فرموده باشد؛ و اگر کسی چنین اعتقاد نماید، از جمله کفار و از زمره اهل نار خواهد بود.

بلی! اگر خوف ضرر در بعضی از مواردی نسبت به خود یا دیگری داشته باشد، معذور خواهند بود؛ اما باید که فرق کنند میانهُ وسواس و خوف و ضرر و مراعات حفظِ عَزّتِ خود. و آن که اهل دنیا، ایشان را مردم به حال خود دانند، ترس و تقیّه نام نگذارند و خیال نفعی که اکثر اوقات از قوّه به فعل نمی آید، خوف و ضرر نپندارند. و از راه امثال این خیالاتِ فاسد (4) است که نهی از منکرات، از میان مردم برطرف شده، خصوصاً در بعضی از ابنای روزگار که دقّت در حفظ عَزّت و تحصیل

ص: 52

1-1 . ب: «به» .

2-2 . الف و ج: - «نمی کنند» .

3-3 . ب: - «جهل و» .

4-4 . ب: «فاسده» .

اعتبار - با وجود آن که غالب اوقات، از سخنان خیر به ایشان ضرری نمی رسد -، بیشتر از دیگران، احتراز (1) می نمایند و گاه باشد که بر یک کلمه ایشان، اثری چند مترتب تواند شد در مثل رفع ظلم و بدعت که از دیگری به سعی ها به ظهور نیاید.

و بسیاری از اهل دنیا و ارباب اعتبار هستند که به مجرد دانستن قباحت کاری که مرتکب می شوند، خصوصاً هر گاه از کسی شنوند که اعتقاد فضل و خوبی به او داشته باشند، ترک آن امر قبیح می نمایند.

و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله به سند مرفوع از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که: حیا، دو نوع می باشد: یکی حیایی که [از] عقل ناشی می شود؛ و یکی [حیایی که] از حماقت. و حیای عقل، علم است و حیای حمق، جهل است. (2) و بدان که حیا از شرایف اخلاق کریمه است و همچنانچه مانع از ارتکاب اموری می شود که در عرف و عادت، مستلزم عار و خفت است، مانع از مخالفت الهی، مطلقاً می شود؛ چه، اگر کسی خوب تأمل کند در قبح مخالفت کسی که از ابتدای خلقت تا وقت مخالفت، از او غیر احسان و نیکی نسبت به آن بنده واقع نشده باشد و داند که او بر آنچه بنده ارتکاب نماید از خوب و بد، اطلاع تام دارد و به صفت حیا موصوف باشد، البته حیا، او را از آن فعل، باز می دارد، و اگر حیا مسلوب شود، نفس اماره و شیطان، همه قبايح را سهل و آسان می سازند (3).

و در کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یا حدیث نبوی وارد شده که: «إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ»؛ (4) یعنی: هر گاه شرم نکنی، هر چه می خواهی، بکن.

و این کلام را بر دو وجه تفسیر نموده اند: یکی آن که هر گاه ترک حیا کردی و فضیحت و عاریبی شرمی را بر خود قرار دادی، از هیچ فعل قبیحی (5) امتناع نخواهی کرد و ارتکاب هر کار بدی که خواهش نفس به جانب آن مایل شود (6)، خواهی کرد. پس امر در این کلام، به معنی توبیخ و سرزنش خواهد بود.

دیگر آن که نظر کن، اولاً - در کاری که اراده کرده ای. پس اگر از جمله افعالی است که بعد از کردن آن، از خالق و خلائق شرمندگی نخواهی کشید، بکن آن کار را، هر چه باشد؛ و اگر متضمن

ص: 53

1-1 . الف و ج: - «احتراز» .

2-2 . الکافی، ج 2، ص 106، ح 6. [1]

3-3 . ج: «می شمارند» .

4-4 . بحار الأنوار، ج 68، ص 333، ح 8. [2]

5-5 . ب: - «قیحی» .

6-6 . ب: «میل کند» .

نوعی از انواع عار و قباحت باشد، مکن. و بنا بر این، لفظ امر، به معنی خود، مستعمل شده خواهد بود. اما معنی اول، ظاهرتر و مشهورتر است.

و کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام یا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: ایمان و حیا، به یکدیگر مقرون و مربوطند. پس هر یکی برود، دیگری از عقب او می رود. (1) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که حیا ندارد، ایمان ندارد. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: چهار صفت است که هر گاه کسی موصوف به آنها باشد و از سر تا پای او را معاصی فرو گرفته باشد، خدای تعالی، سیئات و معاصی او را به حسنات، مبدل می سازد: راست گفتن، و حیا، و حسن خلق با خلائق، و ادای شکر نعمت های الهی. (3) و از جمله شعبه های حیا، مراعات حق نعمت های الهی و ادای شکر نعمت است، به قدر مقدور و هر چند ادای شکر نعمت های (4) الهی، کما ینبغی، بیرون از حوصله بشری است؛ چه نعمت های الهی، زیاده از مرتبه شمار و حساب است، چنانچه فرموده: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا». 5

و مع ذلک، توفیق ادای شکر، نعمتی عظیم است. پس کسی که موفق به ادای شکر نعمتی شود، به ازای این توفیق، شکری دیگر بر او واجب می شود، چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام می فرماید که: «اللَّهُمَّ إِنَّ أَحَدًا لَا يَبْلُغُ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةَ إِلَّا حَصَلَ عَلَيْهِ مِنْ إِحْسَانِكَ مَا يُلْزِمُهُ شُكْرًا»؛ یعنی: خداوندا! به درستی که هیچ کس نمی رسد به حدی از حدود شکر تو، مگر آن که از احسان تو حاصل می شود بر او نعمتی که موجب شکری دیگر می شود.

و بهترین اقسام شکر، اعتراف تام است به تقصیر و عجز از ادای شکر، و تصدیق و اذعان به آن که توفیق شکر، نعمتی است از نعمت های الهی.

و کلینی رحمه الله از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که: خدای تعالی، وحی کرد به حضرت موسی علیه السلام که: یا موسی! شکر مرا چنانچه باید، ادا کن. گفت (5): خداوندا! چگونه حق شکر (6) تو را به

ص: 54

1-1. الکافی، ج 2، ص 106، ح 4. [1]

2-2. همان، ح 5. [2]

3-3. همان، ص 107، ح 7. [3]

4-4. ب و ج: - «نعمت های».

5-6. ب: «عرض کرد».

6-7. الف: - «حق شکر».

جا توانم آورد، و حال آن که هر شکری که به جا آورم، نعمتی است که توبه من عطا

کرده ای؟ خطاب رسید که: یا موسی! الحال که دانستی که این نعمت از جانب من است، شکر مرا به جا آورده ای. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: شکر نعمت، اجتناب و پرهیز کردن از کارهای حرام است؛ و تمام شکر، آن است که کسی بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». (2) و از آن حضرت، روایت نموده که: شکر هر نعمتی، هر چند عظیم باشد، آن است که حمد کنی خدا را بر آن نعمت. (3) و در حدیثی دیگر، روایت کرده که: اگر در آن نعمت که خدای تعالی عطا کرده، حَقّ مالی از حقوق الهی باشد، هر گاه با حمد الهی ادای آن حق بکنند، شاکر خواهد بود. (4) پس، از جمله نعمت های عظیمه الهی، آن است که با وجود آن که نعمت هایی که عطا فرموده، از حدّ و حصر بیرون است، در ادای شکر به مراتبی که مذکور شد، راضی شده و بنده را تکلیف آنچه منتهای طاقت باشد، نرموده.

نسبت حیا و شکر

و از جمله چیزهایی که با شکر و حیا منافات دارد، آن است که نعمت الهی را حقیر و سهل شمارند و استخفاف نمایند، هر چند در نظر جمعی که بصیرت ایشان کامل نیست، سهل نماید، یا در خور آنچه آدمی توقع دارد، نبوده باشد. چنانچه شایع است که جمعی که همیشه نعمت الهی شامل حال ایشان بوده و آلم و فقر و پریشانی نکشیده اند، گاه است که در مانده ایشان، چند قسم از خوردنی ها حاضر است که بعضی از فقرا - که در درگاه الهی قدر و مرتبه ایشان، رتبه عالی دارد - آرزوی یکی از آن مطعومات می کنند و میسریشان نمی شود، این طایفه، بنا بر غرور و غفلتی که از کثرت نعمت و ترادف عطایای الهی به هم رسانیده اند، مذمت آن خوردنی می کنند و طبّاخ و خدمه [را] تویخ و تعذیب می نمایند، و اگر کسی از روی رغبت، از آن طعام تناول نماید، او را بی ذائقه می شمارند.

و گاه هست که بر فقیری یا غیر فقیری که سرانجام، خوردنی به نحوی که ایشان توقع دارند، نتوانسته [آماده کند] و نکرده، وارد می شوند و به نوعی از آنچه حاضر شده، تناول می کنند، هر

ص: 55

1-1. الکافی، ج 2، ص 98، ح 27. [1]

2-2. همان، ص 95، ح 10. [2]

3-3. همان، ص 96، ح 14. [3]

4-4. همان، ص 96، ح 12. [4]

چند صریحاً در مقام مذمت در نمی آیند؛ اما به نحوی می خورند و سلوک می نمایند (1) که صاحب خانه، کمال انفعال و شرمندگی می کشد، و از طغیان و غفلتی که دارند، به این معنی متفطن نمی شوند که کفران نعمت، مخالف با حیا و مورد سَخَطِ الهی است، چنانچه فرموده: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (2) و شکستن دل مؤمن، امری حقیر نیست و ادخال سرور در قلب مؤمن، مسرور ساختن جناب اقدس الهی است.

و بسیار است که به سبب این نوع کلمات و حرکات سفیهانه، سلبِ نعمت از ایشان می شود و آرزوی عشرِ عشرِ آنچه در نظرشان نمی آمد، می کنند و میسر نمی شود. و این معنی، بسیاری را مشاهده و معاین شده و حضرت امیر المؤمنین - علیه الصلاة والسلام - همچنانچه شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب روایت نموده، می فرموده که: مرا شرم می آید از خدای تعالی که طعامی را که گربه از او خورده باشد، ترک کنم و از آن نخورم. (3) و چنانچه در بعضی روایت وارد شده، [که آن حضرت] دوست می داشته که نانِ خورش زیاده از یک نوع نباشد و در مدت حیات، سه شب متوالی از نان گندم سیر نشده اند. (4) پس زید و عمرو باید که قدر خود و مرتبه نعمت الهی را از این جا قیاس نمایند و ملاحظه نمایند که اگر ایشان را خدای تعالی، مثل جمعی که در مراتب بندگی، اشرف از ایشان اند، محتاج کسب و مزدوری ساخته بود، مستحق ده یک این نعمت ها که بی زحمت میسر شده، نمی شدند. و من الله العصمة و التأييد في جميع الأحوال!

دویم از آن جمله که حضرت امام علیه السلام اشاره به آن فرموده، اجتناب از چیزهایی است که صالحان سابق بر اصحاب آن حضرت، از آن اجتناب می فرموده اند و مراد از صالحان سابقان، مثل سلمان و ابو ذر و مقداد از صحابه رسول صلی الله علیه و آله و از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام و از صحابه باقی ائمه علیهم السلام خواهد بود و بنا بر این، پرهیز کردن از اموری که معلوم باشد که طریقه و عادت این طایفه، اجتناب از آنها بود، هر چند دلیلی بر آن ظاهراً قائم نباشد، مأمور به خواهد بود؛ إلا ما أخرجهُ الدلیل.

ص: 56

1-1. الف و ج: - «اما به نحوی می خورند و سلوک می نمایند» .

2-2. سورة ابراهيم، آیه 7. [1]

3-3. تهذیب الأحكام، ج 1، ص 225، ح 655.

4-4. الأملی، طوسی، ص 663، ح 27؛ شرح أصول الكافی، ج 8، ص 365 و ج 10، ص 500.

و آن که مراد، انبیا و ائمه علیهم السلام باشد، خالی از بُعدی نیست و ممکن است که مراد، اعم باشد و شاید غرض در مقام موعظه، ترغیب به متابعتِ خوبان باشد؛ یعنی کاری کنید که شبیه به صلحا و خوبان باشید در اجتناب از آنچه در شریعت، اجتناب از آن وارد شده، و تشبیه به فسّاق و جمعی که اهتمامِ کما ینبغی به امور دین ندارند، مجوید. پس مراد امر به اتّباع قواعد مقررّه شریعت مقدّسه خواهد بود و مراد به اموری که امر به تنزه از آنها واقع شده، همه مکروهات و محرّمات است یا مکروهات تنها، چون به لفظ تنزه، انطباق است و لزوم اجتناب از محرّمات، از امور مسلّمه است و بر هر تقدیر، شامل اجتناب از شُبّهات و امثال آن خواهد بود؛ و این معنی عبارت است از وَرَع و تقوا و عَفّت. و اخبار در این ابواب، بسیار است و از آن جمله، قلیلی مذکور می شود.

ویژگی های نیکان

الف. وَرَع

روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت ابی الحسن اوّل علیه السلام که فرمود که: بسیار از پدر خود می شنیدم که می گفت: از شیعیان ما نیست کسی که مخدّرات زمان در خانه های خود، حکایت وَرَع آن کس نکنند. و از جمله اولیای ما نیست کسی که در قریه ای باشد که در آن جا ده هزار مرد باشند از بندگان الهی و در میان ایشان، أَحَدی وَرَعش زیاده بر آن شخص باشد. (1) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: بخوانید مردمان را به راه راست و دین حق، نه به زبان، بلکه به اعمال. باید که از شما ببینند وَرَع و سعی بلیغ در اعمال و اقامتِ صلوات و قیام به خیرات؛ زیرا که این اعمال که از شما ببینند، باعث رغبت ایشان می شود به متابعتِ حق. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که: ما کسی را که متابعت و اراده جمیع فرموده های ما نکند، داخل مؤمنین حساب نمی کنیم. و به تحقیق که از جمله پیروی و اراده امر ما وَرَع است. پس خود را زینت دهید به وَرَع تا خدای تعالی بر شما رحمت کند، و فریب دهید دشمنان ما را با محاربه، و غلبه کنید بر ایشان به وَرَع تا خدای تعالی، مرتبه شما را بلند گرداند. (3)

ص: 57

1-1. الکافی، ج 2، ص 79، ح 15. [1]

2-2. همان، ص 78، ح 14.

3-3. همان، ح 13.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: از ما نیست و خیر و کرامت نیست کسی را که در شهری باشد که در آن جا صد هزار کس یا زیاده باشند و در آن شهر، یک کس از او وَرَعَش بیشتر باشد. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: بر شما باد به تقوای الهی و وَرَع و سعی بلیغ در عبادات و راست گفتن و ادای امانت و حُسن خُلُق با خلائق و رعایت حال همسایگان! و باعث رغبت مردم شوید به متابعتِ طریقهٔ تشیع، به اعمالِ خوب، نه به زبان. و زینت ما باشید در آن که شما را از متابعان و شیعیان ما شمارند. و موجب عیب و عار ما مباشید در آن که گویند شیعهٔ ایشان، ارتکابِ قبایح می کنند. و بر شما باد که رکوع و سجود را طول بدهید؛ زیرا که هر گاه یکی از شما رکوع و سجود طویل به جا آرد، شیطان از عقبِ سر او فریاد می کند که: واویلاه! اطاعت کردند بنی آدم، و من، مخالفت و عصیان کردم؛ و سجده کردند و من، ایا و امتناع نمودم. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که ابو الصباح کنانی به آن حضرت گفت که: چه می کشیم ما از مردمان، در باب شما! حضرت فرمود: چه می کشید دربارهٔ من؟ گفت: هر گاه میانهٔ ما و کسی گفتگو می شود، می گوید: فلان کس، از اصحاب جعفر و خیث و بد است! حضرت فرمود که: مردم، شما را به انتساب به من، سرزنش می کنند؟ ابو الصباح گفت: بلی. حضرت فرمود که: و الله که بسیار کم است در میان شما کسی که پیروی و متابعتِ جعفر کند! نیست از اصحاب من، مگر کسی که وَرَع او در مرتبهٔ کمال باشد و اعمال را از برای خالق خود به جای آورد و امید ثواب، از خدای تعالی داشته باشد. این جماعت، اصحاب من اند، نه دیگران. (3) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که خدای تعالی می فرماید که: ای فرزند آدم! اجتناب و احتراز کن از آنچه (4) بر تو حرام کرده ام، تا از جملهٔ اُورع مردمان بوده باشی. (5) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که شخصی سؤال کرد از آن حضرت که: صاحب وَرَع کیست؟ فرمود که: کسی که از محرّمات الهی اجتناب نماید. (6) و جمع میانهٔ این دو حدیث و بعضی از احادیث سابقه، به اعتبار تفاوت مراتب وَرَع و تشیع در فضل و کمال می شود.

ص: 58

1-1. همان، ح 10. [1]

2-2. همان، ص 77، ح 9. [2]

3-3. همان، ص 77، ح 6. [3]

4-4. ب: «آن چیزی که».

5-5. همان، ص 77، ح 7. [4]

6-6. همان، ح 8.

و اگر مراد از وَرَع در دو حدیث آخر، اجتناب از جمیع محرّمات باشد، چنانچه ظاهر لفظ است، قریب به معنی عصمت می شود و از همه مراتب، رفیع تر خواهد بود.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: دشوارترین عبادات، وَرَع است. (1)

ب. تقوا

و اما تقوا، و آن، عبارت است از حذر کردن از چیزهایی که موجب سَخَط و غضب الهی باشد، با آن که کثرت عبادت و طاعت در معنی تقوا مأخوذ است. و اخبار در این باب، زیاده از حدّ و حصر است و آیه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ»؛ (2) یعنی: «گرامی ترین شما در پیش خدای تعالی، آن کسی است که تقوای او زیاده باشد»، دلیلی واضح است بر رفعت شأن تقوا.

و کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که خطاب به جابر می فرماید که: یا جابر! آیا به همین اکتفا می کند کسی که دعوی تشیع می کند که قائل به محبت ما اهل بیت بوده باشد؟! و الله که نیست شیعه ما، مگر کسی که به صفت تقوا و اطاعت الهی موصوف باشد! و شناخته نمی شده اند شیعیان و دوستان اهل بیت، الاّ به تواضع و فروتنی و شکستگی و ادای امانت و بسیاری ذکر الهی، و روزه، و نماز، و رعایت حقوق پدر و مادر و احسان به ایشان، و نیکویی و رعایت حال همسایگان یا کسی که در خانه ایشان، نزول نماید و پناهی به ایشان آورد از فقرا و مساکین و قرض داران و یتیمان، و راست گفتن، و تلاوت قرآن، و سخن نگفتن درباره مردمان، مگر به سخن خیر، و محلّ امانت خویشان و عشایر خود بودن در همه چیزها.

پس جابر گفت: یا بن رسول الله! نمی شناسیم امروز کسی [را] که به این صفات که فرمودی، موصوف باشد.

فرمود که: یا جابر! از راه، بیرون مرو. آیا بس است و کافی است کسی را همین که بگوید: «من، علی علیه السلام را دوست می دارم و صاحب ولای او هستم» و اعمال خیر از او بسیار به ظهور نیاید؟ یا آن که اگر کسی بگوید که: «من، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست می دارم»، با وجود آن که رسول صلی الله علیه و آله، افضل است از علی علیه السلام و آن شخص، پیروی طریقه و متابعت سنت رسول صلی الله علیه و آله نکند، هیچ نفع به او نخواهد داد این دوستی.

پس خود را به صفت تقوی الهی موصوف سازید و اعمالی که موجب ثواب الهی است، به جا

ص: 59

1-1). همان، ح 5.

2-2). سورة حجرات، آیه 13. [1]

آورید که میانهٔ خدای تعالی و هیچ یک از خلائق، قرابت و خویشی نیست و دوست‌ترین بندگان پیش خدای تعالی، کسی است که تقوای او زیاده باشد و طاعت الهی بیشتر کند.

یا جابر! و الله که نزدیک نمی‌شوند بندگان الهی به جناب اقدس او، مگر به طاعت! و با ما براتی به جهت خلاصی از آتش جهنم نیست و کسی را بر خدای تعالی، حجتی نیست. هر کس، مطیع و منقاد الهی است، پس او دوست و ولی ماست و کسی که عصیان الهی می‌کند، دشمن ماست و نمی‌توان رسید به ولایت و محبت ما، مگر به اعمال خیر و ورع. (1) و قریب به این مضمون، حدیثی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که می‌فرموده: هیچ بنده ای را خدای تعالی منتقل نمی‌سازد از مذلت و خواری معصیت به عزت و شرف طاعت، مگر آن که او را غنی و بی‌نیاز می‌گرداند، بی‌مالی که به او عطا کند، و عزیز می‌گرداند، بی آن که عشیره و قبیله داشته باشد، و از وحشت و تنهایی خلاصی می‌دهد، بی آن که او را مونس باشد. (2) و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که عمرو بن سعد ثقفی به آن حضرت گفت (3) که: من به شرف خدمت شما نمی‌رسم، مگر در چند سال، یک مرتبه. پس مرا خبر دهید به چیزی که به آن مستمسک باشم. فرمود: وصیت می‌کنم تو را به تقوای الهی و ورع و جد و جهد در عبادت. و بدان که نفع نمی‌کند جد و جهد عبادت، هر گاه ورع و اجتناب از نواهی الهی در ضمن آن نباشد. (4) و در کتاب نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که: کم واقع می‌شد که آن حضرت، منبر را به شرف قیام، مشرف سازد و قبل از خطبه نفرماید که: «أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ امْرُؤٌ عَبْتًا فَيَلْهُو»؛ (5) یعنی: ای مردمان! تقوا را شیوهٔ خود سازید؛ زیرا که خدای تعالی، کسی را عبث خلق نکرده است تا مشغول لهو و لعب تواند بود.

و در این کلام، اشاره است به قول الهی که فرموده: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبْتًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»؛ (6) یعنی: آیا پنداشته اید که شما را به عبث و بی‌فایده آفریده ایم و به ما برگردانیده نخواهید شد؟

«وَلَا تَرَكَ سُدًى فَيَلْغُوا»؛ [یعنی:] و کسی را مهمل نگذاشته تا به لغو و باطل، اشتغال نماید»؛

ص: 60

1-1. الکافی، ج 2، ص 74 - 75، ح 3. [1]

2-2. همان، ص 76، ح 8. [2]

3-3. ب: «عرض کرد».

4-4. همان، ح 1.

5-5. نهج البلاغه، ج 4، ص 87، حکمت 87. [3]

6-6. سوره مؤمنون، آیه 115. [4]

بلکه اوامر و نواهی فرموده و از ایشان، چیزی چند خواسته، چنانچه فرموده: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»؛ (1) یعنی: آیا گمان می کند آدمی، مُهْمَل و گذاشته شده و مأمور و مُنهی نشده؟

«وَمَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ»؛ (2) [یعنی:] و دنیایی که در نظر او مزین شده، عوض نمی تواند بود از آخرتی که در نظر او از راه غلطی، کریه منظر نموده.

«وَمَا الْمَعْرُورُ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَعْلَى هِمَّتِهِ كَالْآخِرِ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الْآخِرَةِ بِأَدْنَى سَهْمَتِهِ»؛ (3) [یعنی:] و نیست فریفته شده و گول خورده ای که در دنیا، به اعلی مراتب همت و آرزوی خود رسیده باشد، مثل دیگری که از آخرت، به اندک نصیبی رسیده باشد.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هیچ مالی مثل عقل نیست. و هیچ تنهایی ای، موحش تر از عجب و خودبینی نیست. و هیچ عقلی، مثل عاقبت اندیشی نیست. و هیچ شرف و کرامتی مثل تقوا و حذر از ارتکاب عقوبات الهی نیست. و هیچ قرین و رفیقی، مثل حُسن خُلُق و سلوک نیکو نیست. و هیچ میراثی، مانند ادب و حُسن معاشرت نیست. و هیچ قائدی و رهبری، مثل توفیق الهی نیست. و هیچ تجارت و سودایی، مثل کسب عمل صالح نیست. و هیچ سود و نفعی، مثل ثواب الهی نیست. و هیچ ورعی، مثل توقف در جاهایی که محلّ شبهه باشد و طریق حق واضح نباشد، نیست. و هیچ زُهد و تزکی، مثل ترک چیزهای حرام نیست (4). و هیچ عبادتی، مثل ادا کردن و به جا آوردن آنچه خدای تعالی واجب ساخته نیست. و هیچ ایمانی، مثل حیا و صبر نیست؛ زیرا که هر یک از این دو چیز که نباشند، ایمان [نیز] نخواهد بود. و هیچ بزرگی ای که به کسب حاصل تواند شد، مثل تواضع و فروتنی نیست. و هیچ شرفی، مثل علم نیست. و هیچ مددکاری، محلّ اعتمادتر از مشورت و مصلحت دیدن نیست. (5)

ج. عَفْت

و اما «عفت»، یعنی اجتناب نمودن از خوردن چیزهای حرام و ارتکاب فسوقی که شهوت، باعث آنها می شود؛ مثل زنا و غیر آن.

ص: 61

1-1. سورة قیامت، آیه 36. [1]

2-2. نهج البلاغه، ج 4، ص 87، حکمت 370. [2]

3-3. همان جا. [3]

4-4. ب: + «و هیچ علم و دانایی ای، مثل تفکر، و عمل نمودن به آنچه به خاطر رسد، نیست».

5-5. همان، ج 4، ص 26، حکمت 113. [4]

پس روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله که مردی به حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت که: من، مردی ضعیفم و عبادت و بندگی، چنانچه باید، از من سر نمی زند و روزه کم می گیرم؛ اما امید دارم که آنچه می خورم، حلال باشد و چیز حرامی نخورم. حضرت فرمود که: کدام سعی و جهد در اعمال خیر، بهتر است از محافظت شکم و فرج از محرّمات؟! (1) و از حضرت امام جعفر صادق - صلوات الله علیه - روایت کرده که فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: بیشتر چیزی که امت مرا به جهنم می برد، این دو آجوف (یعنی میان تهی) است که شکم و فرج باشد. (2) و همچنین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که: سه چیز است که بر امت خود می ترسم از آنها که بعد از من، ارتکاب نمایند: گم راهی، بعد از آن که راه حق را دانسته باشند؛ و فتنه هایی که موجب ضلالت می شود، مثل افتنان به نفس و مال و فرزند و جاه و اعتبار و سایر فتن؛ و شهوت و خواهشی که شکم و فرج، باعث آنها می شود. (3) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: هیچ عبادتی پیش خدای تعالی، بهتر نیست از عقّت و محافظت بطن و فرج. (4) و به این مضمون، چند حدیث وارد شده.

ص: 62

1-1 . الکافی، ج 2، ص 79، ح 4. [1]

2-2 . همان، ح 5.

3-3 . همان، ح 6.

4-4 . همان، ص 80، ح 8. [2]

وَ عَلَيْنِكُمْ بِمُجَامَلَةِ أَهْلِ الْبَاطِلِ، تَحَمَّلُوا الصَّيْمَ مِنْهُمْ، وَ إِيَّاكُمْ وَ مَمَّا ظَنَّتْهُمْ، دِينُوا فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ إِذْ أَنْتُمْ جَالِسٌ تُمُوهُمْ وَ خَالَطْتُمُوهُمْ وَ نَارَعْتُمُوهُمْ الْكَلَامَ؛ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَكُمْ مِنْ مُجَالَسَتِهِمْ وَ مَخَالَطَتِهِمْ وَ مُنَازَعَتِهِمْ بِالْقِيَمَةِ الَّتِي أَمَرَكُمُ اللَّهُ أَنْ تَأْخُذُوا بِهَا فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ، فَإِذَا ابْتَلَيْتُمْ بِذَلِكَ مِنْهُمْ فَإِنَّهُمْ سَيُؤْذُونَكُمْ وَ تَعْرِفُونَ فِي وُجُوهِهِمُ الْمُنْكَرَ، وَ لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْفَعُهُمْ عَنْكُمْ لَسَطُوا بِكُمْ، وَ مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنَ الْعَدَاوَةِ وَ الْبَغْضَاءِ أَكْثَرُ مِمَّا يُبْدُونَ لَكُمْ. مَجَالِسُكُمْ وَ مَجَالِسُهُمْ وَاحِدَةٌ، وَ أَرْوَاحُكُمْ وَ أَرْوَاحُهُمْ مُخْتَلِفَةٌ لَا تَأْتِلُفُ، [و] لَا تُحِبُّونَهُمْ أَبَدًا وَ لَا- يُحِبُّونَكُمْ، غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَكْرَمَكُمْ بِالْحَقِّ وَ بَصَّرَكُمْ بِهِ وَ لَمْ يَجْعَلْهُمْ مِنْ أَهْلِهِ، فَتَجَامِلُونَهُمْ وَ تَصْبِرُونَ عَلَيْهِمْ وَ هُمْ لَا مُجَامَلَةَ لَهُمْ وَ لَا صَبْرَ لَهُمْ عَلَى شَيْءٍ، وَ حِيلُهُمْ وَ سَوَاسُ بَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ؛ فَإِنَّ أَعْدَاءَ اللَّهِ إِنْ سَتَّاعُوا صَدُّوكُمْ عَنِ الْحَقِّ فَيَعْصِمُكُمُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ كُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ.

یعنی: بر شما باد به نیکو سلوک نمودن با اهل باطل (و مراد به اهل باطل، دشمنان اهل بیت علیهم السلام مثل بنی امیه و بنی عباس و غیر ایشان اند) ! و تحمل کنید و بکشید بار ظلم و ستمی که بر دوش شما گذارند. و حذر کنید و پرهیزید از منازعه و مخاصمه و انگیزتن شر با ایشان. و چون شما را چاره ای و مفری نیست از همنشینی با ایشان و اختلاط نمودن و مباحثه کردن به نوعی که به نزاع منتهی نشود، پس چون با ایشان همنشینی و اختلاط و گفتگو نمایید، سلوک را به عنوان تقیه - که خدای تعالی، شما را امر به آن فرموده - بکنید و تقیه را عادت خود سازید در اموری که میانه شما و ایشان، واقع می شود از معامله و مجالسه و مباحثه و غیر آن. پس هر گاه مبتلا شوید به این امور، ایشان در مقام ایذای شما در می آیند و شرّ و بدی را در روی ایشان مشاهده می نمایید؛ و گر نه، خدای - عزّ و جلّ - محافظ شماست و دفع شرّ ایشان از شما کند. هر آینه، آنچه در دل های ایشان پنهان است از عداوت و دشمنی شما، به عمل خواهند آورد، یا شما را مقهور خواهند ساخت و کار [را] بر شما تنگ خواهند گرفت، و آنچه در دل های ایشان است از عداوت و دشمنی شما، زیاده است از آنچه اظهار می کنند. و شما هر چند که با ایشان همنشینی و اختلاط می کنید و در یک جا جمع می شوید؛ اما دل های شما و ایشان، نهایت اختلاف و دوری [را] دارند و شما هرگز دوست ایشان نمی شوید و ایشان، شما را دوست نخواهند داشت؛ لیکن خدای تعالی، شما را گرامی داشته

و عزیز و شریف گردانیده، به هدایت به حق - که عبارت از تشیع و متابعتِ اهل بیت طاهرین علیهم السلام است - و شما را بینا به حق ساخته و ایشان را از اهل حق و قابل این نعمت، نساخته و ندانسته. پس شما با ایشان، مجامله و خوش سلوکی یا بردباری می کنید و صبر می کنید بر ایذایی که از ایشان به شما رسد. و ایشان، نه سلوک خوش و بردباری دارند، و نه صبر بر چیزی. و چون مقصد (1) ایشان، برگردانیدن شما و مانع شدن از متابعتِ حق است و قادر بر آن نیستند و صبر و سلوک نیکو ندارند، حيله و علاجی به غیر از آن ندارند که یکدیگر را در باب ایذا و ضرر رسانیدن به شما، وسوسه و ترغیب نمایند. و اگر توانند شما را از متابعت حق، مانع می شوند، امید که خدای تعالی، شما را از ترک متابعت حق، محافظت نماید. پس تقوای الهی و حذر از غضب او را پیشه خود سازید و زبان خود را نگاه دارید از آن که غیر سخن خیر، بر زبان شما جاری شود، و سخنی که باعث فتنه و عداوت ایشان شود، مگویید.

تقیه و آثار و شرایط آن

1. تعریف تقیه و اقسام آن

و غرض از این کلام، تأکید و مبالغه در باب تقیه است و تقیه - چنانچه شیخ شهید رحمه الله در کتاب قواعد خود تعریف کرده -، عبارت است از عمل نمودن به امری که مخالف حق باشد از راه مدارات با مردم در امری که ایشان، آن را خوب ندانند از جهت خوف ضرر. (2) و گفته که مداراتی که کسی با ظالمی کند در امری که آن فاسق داند که قبیح است، از باب مُداهنه است که شرعاً در بعضی موارد، جایز است و آن را تقیه نمی نامند و تقیه، واجب و سنت و حرام و مکروه و مباح می باشد. (3) و تقیه را در کُشتن کسی - هر گاه خوف قتل خود باشد - از جمله حرام شمرده و تقیه در اظهار کلمه کفر را جایز شمرده و گفته: کسی که ترک تقیه کند، ارتکاب فعل حرام کرده، مگر در اظهار کلمه کفر و اظهار براءت و بیزارى از ائمه علیهم السلام، که کسی که ترک تقیه در این دو چیز کند و ضرر را بر خود قرار دهد، گناه کار نیست، بلکه ثواب دارد، مثل سایر مستحبات؛ یا مباح است او را تقیه کردن و نکردن. و اگر از جمله جماعتی باشد که مردم، اقتدا به او کنند در افعال و اعتقاد به او داشته باشند، اولی، ترک تقیه است و کشیدن ضرر. (4)

ص: 64

1-1. الف: «مطلب».

2-2. القواعد و الفوائد، ج 2، ص 155 (قاعدة 208).

3-3. همان، ص 157 و 158.

4-4. همان.

و از شیخ مفید - علیه الرحمة (1) - نقل نموده اند که تقیّه را به پنج قسم منقسم ساخته و رجحان تقیّه بر ترک و عکس آن و مساوی بودن طرفین از جهت قوّت و ضرر، و ضعف قُبْح فعل و عکس آن و تساوی طرفین می باشد. (2) و جایز بودن تقیّه، امری است متّفقٌ علیه میانۀ شیعه و سنّی، در صورت خوفِ قتل از کفار.

و شافعی گفته که هر گاه حال میانۀ مسلمانان، مثل حالتی باشد که میانۀ کافر و مسلمان می باشد، تقیّه جایز است. (3) و فخر رازی در تفسیر [خود] ذکر کرده که تقیّه به جهت حفظ مال، جایز است؛ زیرا که حرمت مال مسلمان، از قبیل حرمت خون اوست و کسی که به جهت حفظ مال خود کشته شود، شهید است. و اکراهی [را] که باعث تقیّه می شود، سه قسم کرده:

یکی، جبری که کسی را کنند بر خوردن شراب؛ مثلاً که اگر قبول خوردن نکنند، کشته شود. در این صورت، تقیّه و خوردن شراب، واجب است.

دویم، آن که فعل به سبب او مباح شود، مثل جاری ساختن کلمه کفر بر زبان.

سیم، جبر کردن بر قتل دیگری، که در آن جا تقیّه حرام است و می باید نگشند، هر چند خود کشته شود. (4) و غرض از نقل کلمات عامّه، آن بود که ظاهر شود که آنچه بعضی از ایشان در مقام تشنّیع بر شیعیان گفته اند که ایشان، در جایی که عاجز می شوند، دست به تقیّه می زنند، از غایت جهل است که مذهب خود را نمی دانند یا از قبیل تجاهلی است که از شدت تعصّب ایشان، ناشی شده. و تفصیل جواب، از کلمات ایشان را در طعن فدک، در شرح نهج البلاغه - که موسوم به حدائق الحقائق است - ذکر کرده ایم.

2. تقیّه در منابع اهل سنّت

و غریب تر آن که تشنّیع کرده اند شیعه را در آن که تجویز تقیّه بر ائمه طاهرین کرده اند با آن که خود در صحاح خود، تقیّه حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله را روایت کرده اند. از آن جمله در صحیح بخاری - که پیش ایشان، نازل منزله وحی مُنزَل است -، در باب فضل مکه، به چهار سند، و در صحیح مسلم

ص: 65

1-1. ج: + «نیز» .

2-2. مجمع البیان، ج 1، ص 430؛ أوائل المقالات، ص 135.

3-3. الأم، ج 3، ص 236، و ج 4، ص 193.

4-4. تفسیر الفخر الرازی، ج 8، ص 13.

و السنن ترمذی و نسایی و موطاً مالک و جامع الأصول ابن اثیر، مذکور است که عبد الله بن محمد بن ابی بکر به عبد الله بن عمر گفت که عایشه روایت نموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به عایشه خطاب کرده، فرموده که: آیا نمی بینی که قوم تو، وقتی که خانه کعبه را تجدید می کردند، از قواعدی که حضرت ابراهیم علیه السلام بنای خانه را بر آن گذاشته، کمتر کردند؟ پس عایشه گفت یا رسول الله! چرا به نحوی که حضرت ابراهیم بنا فرموده بود، رد نمی کنید و مبنای خانه را بر قواعد ابراهیم علیه السلام نمی گذارید؟ حضرت فرمود که: اگر نه آن بود که قوم تو قریب العهد به کفرند، می کردم. پس عبد الله گفت که: ترک کردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اسلام دوزکن را که در پهلوی حجر حضرت اسماعیل است، از این جهت بوده که خانه، موافق بنای حضرت ابراهیم علیه السلام نیست. (1) و در روایت دیگر که مسلم و بخاری روایت کرده اند، مذکور است که عایشه پرسید که: دیوار خانه از جمله خانه است؟ حضرت فرمود که: بلی. عایشه گفت که: چرا داخل خانه نکرده اند؟ فرمود: خرجی ایشان، کمی کرد. عایشه گفت: چرا در خانه از زمین، مرتفع است؟ فرمود که: قوم تو، از برای آن در را مرتفع ساختند که هر کس را خواهند، داخل خانه کنند و هر که را نخواهند، نکنند؛ و اگر نه آن بود که قوم تو قریب العهدند به جاهلیت و من می ترسم که دل های ایشان، انکار نماید داخل ساختن دیوار را در خانه و مساوی ساختن در خانه را با زمین، هر آینه، چنین می کردم. (2) و در روایتی دیگر که بخاری ذکر کرده، چنین است که: اگر نه قوم تو قریب العهد به جاهلیت بودند، می فرمودم که خانه را منهدم می ساختند و داخل می ساختم در خانه، آنچه بیرون انداخته اند و در خانه را به زمین، ملصق می ساختم و دو در از برای خانه مقرر می کردم: یکی شرقی و یکی غربی، و می رسانیدم اساس خانه را به اساسی که حضرت ابراهیم قرار داده بود. (3) و از تتمه این روایت، ظاهر می شود که: از طرف حجر حضرت اسماعیل علیه السلام، به قدر شش ذرع از خانه کعبه بیرون افتاده، و آنچه در بعضی احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که حجر، داخل خانه

ص: 66

-
- 1-1) صحیح البخاری، ج 2، ص 179 (کتاب الحج) و ج 4، ص 178 (کتاب بدء الخلق، باب الأنبياء) و ج 6، ص 24؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 969، ح 399 (کتاب الحج)؛ السنن الترمذی، ج 3، ص 224 (کتاب الحج: ح 875)؛ الموطأ، ج 1، ص 363 (کتاب الحج، ح 1104)؛ سنن النسائی، ج 5، ص 214 (باب بناء الكعبة)؛ جامع الأصول، ج 9، ص 294، ح 6907.
- 2-2) صحیح البخاری، ج 2، ص 179 و 180؛ صحیح مسلم، ج 3، ص 973 (باب 70، ح 405).
- 3-3) صحیح البخاری، ج 2، ص 156 و 157.

است، مؤید این معنی است و از این روایت ایشان، ظاهر می شود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از جمعی از قریش که ظاهراً مسلمان بودند، تقیّه می فرموده. و لهذا، در وقتی که دوات و قلم طلبید در مرض موت (1) و فرمود که: «چیزی می خواهم بنویسم که بعد از من، گم راه نشوید» و عمر یافت که می خواهد تجدید عهد غدیر خم بکند و مردم را به متابعت امیر المؤمنین علیه السلام امر فرماید، نگذاشت که دوات و قلم، حاضر سازند و گفت که: این گفتگو از قبیل هذیانی است که بیمار را در وقت مرض، طاری می شود (!) و کتاب الهی، یعنی قرآن، ما را کافی است. پس جمعی با او نزاع کردند و گفتند: هذیان بر پیغمبر خدا، کی جایز است؟! و حق تعالی فرمود که: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ (2) یعنی: رسول صلی الله علیه و آله از روی خواهش و میل طبع، سخنی نمی گوید و هر چه می گوید، وحی است که به او نازل می شود.

پس آوازه ها بلند شد و نزاع، قائم گردید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دید که اگر اصرار نماید در حاضر ساختن دوات و قلم و وصیت امامت، جمعی که طمع مَلک و سلطنت بعد از آن حضرت دارند، چون مرض را شدید یافته اند و از منافقین که در مدینه حاضرند، اعوان بسیار دارند و کفار بیرون [از مدینه] به حرکت [در] می آیند، البته فرصت را غنیمت شمرده، فتنه ای بر پا خواهند کرد که باعث زوال اسلام، بالکلیه شود، همگی حصّه‌ار را مخاطب ساخته، فرمود که: «بیرون روید که منازعه و مجادله در پیش انبیا جایز نیست!». و صریحاً عمر و جمعی را که در آن منع با او موافقت کردند، منع یا تعدیّی که مستحق بودند، نفرمود و از نوشتن عهد، گذشت. و این حدیث در صحیح بخاری، در پنج موضع (3) به اسانید مختلفه (4) و در صحیح مسلم، در یک موضع، (5) و همچنین در جامع الأصول، از ابن عباس، منقول است (6) و در کتاب حدائق الحقائق (7)، مفصلاً ذکر کرده ایم.

دیگر کسی که صاحب بصیرت باشد، از این روایت، استنباط می کند که این جماعت، فی الحقیقه، ایمان نداشته اند، به جهت آن که تغییر بنای خانه کعبه، ضرری دنیوی به ایشان نمی رسانید و غیر تعصّب جاهلیت، امری باعث انکار قلبی ایشان نبود و ایمانی که در این مرتبه باشد که به محض چنین امری، از کرده پیغمبر، انزجار و انکار در آن ایمان راه یابد، عین نفاق

ص: 67

-
- 1-1. الف: - «در مرض موت» .
 - 2-2. سورة نجم، آیه 3 و 4. [1]
 - 3-3. الف: - «در پنج موضع» .
 - 4-4. صحیح البخاری، ج 1، ص 37 و ج 4، ص 31 و 66 و ج 5، ص 137.
 - 5-5. صحیح مسلم، ج 5، ص 76.
 - 6-6. جامع الأصول، ج 9، ص 296، ح 6907 - 6912.
 - 7-7. حدائق الحقائق اثر دیگری از مؤلف است که در شرح نهج البلاغه نگاشته، و هنوز به چاپ نرسیده است.

است (1) و حق تعالی فرموده که: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ (2) و ابن ابی الحدید، در جزو دوازدهم شرح نهج البلاغه، از مورخین نقل نموده. (3) و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زمان خلافت ظاهری، بنا بر خوف از (4) ارتداد مردمان، امر به ردّ مقام به مکان خود نفرمود، چنانچه محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب روضه کافی روایت کرده که آن حضرت، در یکی از خطبه های خود می فرماید که: جمعی که پیش از من، والی و حاکم بودند، کاری چند [را] مخالف سنت رسول الله صلی الله علیه و آله دانسته، به جهت بر هم زدن طریقه و تغییر سنت او کردند و اگر من، مردم را تکلیف [به] ترک طریقه ایشان کنم و هر یک از آن امور را مطابق سنت به جا آرم، هر آینه، لشکر من از من متفرق می شوند و با من، کسی نخواهد ماند، مگر اندکی از شیعیان من که به فضل من، عارف اند و وجوب اطاعت مرا از کتاب الهی و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله دانسته اند، با من بمانند (5).

بعد از آن فرمود که: اگر بفرمایم که مقام حضرت ابراهیم علیه السلام را به موضعی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشته بود، برگردانند و فدک را به ورثه فاطمه علیها السلام رد کنم، و صاع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را به نحوی که مقرر فرموده، قرار دهم، و آنچه حضرت به جمعی از مردمان به عنوان اقطاع داده بود و حکام پیش از من، امضای آنها نکرده اند، به ایشان عطا کنم، و خانه جعفر طیار را از مسجد بیرون اندازم و به ورثه او دهم، و حکم های باطل که در دعاوی کرده اند، بر هم زنم، و زنانی [را] که بر خلاف قانون شریعت مقدسه در دست (6) مردان اند، به شوهران خودشان دهم، و اولاد و زنان بنی تغلب را اسیر کنم (زیرا که در زمان عمر، قبول جزیه - با وجود آن که نصارا بودند - نکردند و به اسم خراج، از ایشان چیزی می گرفت، پس از اهل ذمه نبودند) و آنچه از زمین خیبر در میان مردم قسمت شده، پس گیرم و دفاتر عطاها [را] که در زمان خلفا مقرر شده، باطل سازم و به نحوی که در ایام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قسمت حقوق مسلمانان میانه ایشان بالسویه مقرر بود، نه آن که مالدارانی که خلفا از بعضی جهات میل به جانب ایشان داشتند، زیاده بگیرند، مقرر سازم، و مساحتی که عمر ساخته، خراج را موافق آن می گرفت، زایل سازم، و در تزویج و نکاح،

ص: 68

-
- 1-1 . ج: «انزجار و انکار نمایند، آن ایمان، عین نفاق است» .
 - 2-2 . الفائق فی غریب الحدیث، ج 3، ص 254.
 - 3-3 . شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 160.
 - 4-4 . الف: - «از» .
 - 5-5 . الف: - «با من بمانند» .
 - 6-6 . ب و ج: + «جمعی» .

مسلمانان را کُفو و مثل یکدیگر سازم (نه چنانچه عمر مقرر کرده بود که عجم از عرب، زن نخواهد و سایر عرب، از قریش نخواهند)، و خمس [را] - که حقّ مفروض آل رسول صلی الله علیه و آله است - به ایشان دهم، و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قدری که بود، بسازم و آنچه از خانه های مردم به جبر گرفته، داخل مسجد کرده اند، بیرون اندازم و درها [بی] را [که گشوده اند، مسدود کنم و آنچه [را] مسدود ساخته اند، مفتوح سازم، و مسح بر موزه را حرام گردانم (1)، و جمعی را که نبیذ می خوردند، حدّ شرعی بزنم، و حجّ تمتّع و متعه کردن زنان را - که عمر حرام کرده - حلال گردانم، و تکبیرات نماز جنازه (2) را پنج [تکبیر] مقرر سازم، نه چهار (چنانچه مشهور میانه عامّه است یا زیاده و کم، چنانچه بعضی از ایشان قائل شده اند)، و امر کنم مردم را به آن که «بسم الله الرحمن الرحیم» را بلند بگویند، و بیرون کنم جمعی را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مسجد خود بیرون کرده بود و ایشان داخل ساختند، و داخل سازم جمعی را که آن حضرت، داخل ساخته و ایشان بیرون کردند، و مردم را بدارم بر حکم یا احکامی که از قرآن، ظاهر می شود و بر آن که طلاق را موافق سنتّ به جا آورند و طلاق هایی [را] که شرایط صحّت نداشته باشد (مثل طلاق در طهر مواقعه و سه طلاق بی رجعت و غیر آن، که عامّه صحیح می شمارند)، باطل گردانم، و صدقات را به اصناف و حدودی که در سنتّ مقرر شده، بگیرم، و وضو و غسل و نماز را بفرمایم که مطابق آداب و در اوقات و مواضعی که خدا و رسول صلی الله علیه و آله مقرر فرموده اند، به جای آورند، و اهل نجران را به جای خود برگردانم، و اسیران فارس و سایر طوایف را به حکم الهی و سنتّ رسول صلی الله علیه و آله در قسمت نمودن یا غیر آن، برگردانم، هر آینه، جمعی که ظاهراً اطاعت من می کنند، از من برخوانند گشت.

و الله که امر کردم مردم را که نافله ماه رمضان را به جماعت نگرارند (چنانچه عمر مقرر کرده و آن را تراویح نام کرده اند) و ایشان را اعلام نمودم که اجتماع در نوافل، بدعت است. پس، از لشکریان من، جمعی که در جنگ ها با من می بودند و با دشمنان مقاتله می نمودند، یکدیگر را ندا کرده، گفتند: یا اهل الإسلام! سنتّ و طریقه عمر از دست رفت و ما را نهی می کند از نماز سنتّ در ماه رمضان! و ترسیدم که در طرفی از اطراف لشکر من، فتنه برانگیزند.

بعد از آن فرمود که: چه کشیدم از این امتّ در اطاعت نکردن [از] من و پیروی نمودن [از] جمعی که ایشان را به ضلالت می انداختند و به آتش جهنّم، دعوت می نمودند و ایشان، آنها را

ص: 69

1-1) الف، «کنم» .

2-2) ب: «نماز میت» .

امام می دانستند! (1) و از این حدیث، تقیّه آن حضرت در بسیاری از امور مبتدعه، ظاهر شد.

و بدان که علمای شیعه - رضوان الله علیهم - تقیّه را بر امام علیه السلام در جایی (2) جایز می دانند که رسیدن به راه حق و دانستن مسئله، موقوف نباشد بر ترک تقیّه و راهی به دانستن حق، غیر از آن قول یا فعلی که تقیّه در آن واقع می شود، بوده باشد؛ مثل آن که خلاف تقیّه معلوم باشد در دین شیعه، به وجهی از وجوه، خواه به طریق ضرورت، مثل شستن پا در وضو و دست بستن در نماز؛ زیرا که از تقیّه امام علیه السلام هیچ کس از شیعه را شکی عارض نمی شود در آن که شستن پا و دست بستن، جایز نیست و می داند که این فعل، از روی تقیّه صادر شده، و خواه آن که طریق حق معلوم شود از دلیلی شرعی مقدّم بر آن تقیّه یا مؤخر بر آن تا بطلان حکم الهی و افتادن مردم (3) در ضلالت، لازم نیاید.

و همچنین بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در تبلیغ احکام، تقیّه جایز نیست؛ زیرا که باعث اضلال مکلفین می شود و نمی تواند بود که حق تعالی، امر حتمی به رسانیدن حکمی به بندگان فرموده باشد و نبی، به جهت خوف ترک نماید، مادام که در خصوص آن امر، به تقیّه مأمور نباشد، و اگر مأمور به تقیّه باشد، امر تبلیغ، زایل خواهد شد و به حسَب ظاهر، مانعی نیست از آن که اجرای حکمی از احکام، بنا بر خوف بر اسلام یا بر خود نفرماید (مثل ترک تجدید خانه کعبه موافق بنای حضرت ابراهیم علیه السلام)، و ترک چنین امری از آن جهت است که مأمور به نخواهد بود و حق تعالی، به جهت رعایت مصالح عباد، امر به آن نفرموده، خواهد بود.

و غرض آن حضرت از آن که فرماید: «اگر خوف نبود، چنین می کردم»، اظهار ضعف ایمان و نفاق جمعی است و بیان قُبْح آنچه در جاهلیت واقع شده؛ لیکن صحت آنچه در روایت سابقه است، از اخبار اهل بیت علیهم السلام معلوم نشده و غرض از ایراد آن، الزام بر عامّه بود و تقیّه ائمه علیهم السلام پیش ما، مثل تقیّه پیغمبر صلی الله علیه و آله است بر تقدیر وقوع در آن که ایشان در محلّ تقیّه، به خصوص آنچه می کنند، مأمورند و اگر در حالی (4) چنین ظاهر شود که ترک تقیّه نموده اند، مثل آن که حضرت امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا - با وجود خوف قتل و آنچه واقع شد، راضی به بیعت یزید نشد، یا بنا بر آن است که می دانست که در صورت بیعت، مفسده ای اعظم خواهد بود و ممکن بود که بعد از

ص: 70

1-1. الکافی، ج 8، ص 58 - 63، ح 21. [1]

2-2. ب: «در حالی».

3-3. الف و ب: - «مردم».

4-4. ب و ج: «در جایی».

بیعت، جمیع اهل بیت به قتل به سیف یا به سم یا غیر آن، مقتول گردند و باعث آن شود که دین حق، بالکلیه زایل شود و بر اطاعت و بیعت یزید، فایده ای مترتب نشود، به خلاف قتل به محاربه که چون از ایشان، افعال شنیعه ظاهر شد و از دور و نزدیک، مردم، شروع در لعن و طعن و محاربه و مقاتله نمودند و یزید و اتباع او، اهل بیت علیهم السلام را در کمال مقهوری دیدند، معلوم ایشان شد که حضرت امام زین العابدین علیه السلام داعیه خروج و امامت ندارد و با وجود آنچه از اهل کوفه و غیر ایشان دیده، هرگز چنین اراده ای نخواهد کرد، دست از او برداشتند و در مقام قتل آن حضرت در نیامدند و باعث آن شد که حجّت الهی از میان خلائق، زایل نشود (1) و نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله چنانچه اراده الهی تعلق گرفته، تا قیام قائم و انتقام از اعدای، باقی ماند.

و فایده دیگر در این ضمن، آن بود که بطلان بنی امیه و شناخت حال مخالفان اهل بیت علیهم السلام بر اهل عالم، کالشمس فی رابعة النهار، ظاهر و باهر گردد و حجّت خالق بر گم راهان و همه خلائق، تمام باشد. و اگر حضرت امام حسین علیه السلام در دفعه اول از روی تقیه بیعت می کرد، این نوع ظهور، ممکن نبود و قوت و شوکت بنی امیه نیز زیاده می شد؛ چه ظاهر است که زوال دولت ایشان، بیشتر به جهت خروج طالبان خون آن حضرت و ظهور بطلان ایشان بود، و یا بنای ترک تقیه آن حضرت بر آن بود که با وجود ضرر، مأمور بود به ترک بیعت و تقیه به امری خاص، از جانب الهی، بنا بر حکمت و مصلحتی که حق تعالی به آن عالم است.

و بر هر تقدیر، ترک تقیه آن حضرت، متابعت امر حتمی الهی است - چنانچه از اخبار ائمه طاهریں علیهم السلام این معنی کمال ظهور دارد - نه آن که برای خود عمل فرموده، مصلحت دنیای خود را در محاربه و مقاتله دیده باشد و گمان غلبه بر آن جماعت می فرموده باشد، چنانچه بعضی از مستضعفین را به خاطر می گذرد.

و اما نزد عامّه، چون امام به زعم ایشان نمی باید که معصوم و منصوص علیه باشد و خطا و غلط [را] چنانچه بر مجتهدین جایز می دانند، بر امام نیز جایز می دانند و امامت را از جمله اصول مذهب نمی دانند؛ بلکه از جمله فروع [می دانند] و تعیین امام را منوط به رأی عامّه ناس (2) گمان می کنند و امام ایشان، مثل سایر ناس است، مگر در این معنی که حکمش جاری است و صاحب سلطنت است، پس او در تقیه و عمل به آن، مثل سایر مردمان است و آنچه دلیل و جوب تقیه در باب دیگران است، در شأن او نیز دلیل است. نهایتش آن که دیگران به جهت آن که سلطنتی

ص: 71

1-1. الف: «نشد» .

2-2. ب: «مردمان» .

ندارند، بسیار در مواضع خوف می افتند و محتاج به تقیه می شوند، به خلاف امام ایشان، که مثل کلاغ، کم به چاه می افتد و اگر افتاد، کار دشوار می شود. پس به جهت ظهور بطلان ایشان و اثبات طریقه حق، بعضی از ادله ای که عموماً دلالت بر جواز تقیه فی الجمله می کند، ذکر می کنیم.

3. ادله جواز تقیه

الف. آیات

از آن جمله، آیه کریمه ای است که حق تعالی فرموده: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (1) صاحب استیعاب - که از جمله مشاهیر عامه است -، ذکر کرده که اجماع اهل تفسیر، منعقد شده بر آن که این آیه، در شأن عمّار یاسر و پدر و مادر او و چند کس دیگر نازل شده، و اخبار عامه و خاصه در این باب، بسیار است. (2) و مُجمل آن قصّه آن است که جمعی از اهل مکه، بعد از آن که مسلمان شده بودند، مرتد شدند و بعضی را کفار گرفته، اکراه نمودند بر آن که از دین برگردند و کلمه کفر بر زبان جاری سازند. و از آن جمله، عمّار یاسر و پدرش و سُمیّه مادرش و بلال و صُهبیب و حباب (3) و سالم بودند. پس سُمیّه را میان دو شتر بستند و به وجه قبیحی بگشتند و [به او] گفتند: تو از برای میل به مردان، مسلمان شده ای! و (4) یاسر، پدر عمّار را نیز بگشتند. و عمّار، چون آنچه ایشان گفتند، بر زبان جاری ساخته، متابعت نمود، دست از او برداشتند و آیه در باب او نازل شد.

و حاصل معنی، چنانچه گفته اند، آن است که کسی که بعد از ایمان به خدا کافر شود و اگر چنانچه به جبر و اکراه، کلمه کفر بر زبان راند و دلش به ایمان، مطمئن و جازم باشد، بر او حرجی نیست و اگر اذعان و اعتقاد کند، پس غضب الهی متوجه ایشان است و ایشان راست عذابی عظیم.

پس بعضی به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند که: عمّار، کافر شد. حضرت فرمود که: نه چنین است؛ بلکه عمّار از فرق تا قدم، مملوّ از ایمان است و ایمان، به گوشت و خون او آمیخته است.

و عمّار، چون به خدمت آن حضرت رسید، می گریست. پس آن حضرت، چشم او را پاک

ص: 72

1-1. سورة نحل، آیه 106. [1]

2-2. الاستیعاب، ج 2، ص 477 (چاپ شده در حاشیه الإصابة).

3-3. حباب نیز گفته اند (ر. ک: أسد الغابة، ج 2، ص 101). [2]

4-4. الف - «و» .

می نمود (1) و می گفت: چیست تورا که گریه می کنی؟ اگر نوبت دیگر، چنین حالی رو دهد، باز کلمه کفر بگو و خود را خلاص ساز. (2) و فخر رازی در تفسیر کبیر ذکر کرده که مُسيلمَةُ كَذَّاب، دو کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله را گرفته، یکی را گفت که: شهادت می دهی که محمد، رسول خداست؟ گفت: بلی. گفت: شهادت می دهی که من، رسول خدایم؟ گفت: بلی. و ادعای مسيلمه، آن بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر قریش مبعوث شده، پیغمبر ایشان است و او پیغمبر مبعوث بر بنی حنفیه است.

پس آن مرد را گذاشت و آن دیگری را گفت که: شهادت می دهی که محمد، رسول خداست؟ سه مرتبه گفت: بلی. گفت: شهادت می دهی که من، رسول خدایم؟ سه مرتبه گفت: گوش من، نمی شنود. پس او را بکشت. و چون خیر ایشان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید، فرمود که: آن که کشته شد، به صدق و اخلاص رفت. پس خوشحال او! و آن دیگری، رخصت الهی را قبول کرده، ضرری به او ندارد تصدیقی که کرده. (3) و از آن جمله، قول الهی است که فرموده: «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» 4

مفسران، در سبب نزول این (4) آیه، اختلاف نموده اند. بعضی گفته اند که در باب عبد الله ابن ابی و اصحاب او نازل شده که با جمعی از یهود، دوستی می کردند و اخبار به ایشان می رسانیدند و امید می داشتند که ایشان بر رسول الله صلی الله علیه و آله غالب شوند. و بعضی درباره بعضی دیگر ذکر کرده اند و حاصل معنی، چنانچه گفته اند، آن است که: باید که مؤمنان، دوست خود نگیرند کفار را و با ایشان، موَدّت نموده (5)، ترک دوستی با مؤمنان نمایند، مگر آن که از ایشان ترسند و تقیه نمایند که در این صورت، موَدّت ظاهری نه باطنی، به ایشان قصور ندارد و خدای تعالی، حذر می فرماید شما را از آن که خود را در معرض غضب او در آرید؛ و بازگشت همه به سوی اوست. (6)

ص: 73

-
- 1-1. ب و ج: «می فرمود».
 - 2-2. السنن الکبری، بیهقی، ج 8، ص 208؛ الدر المنثور، ج 4، ص 132؛ تفسیر القرطبی، ج 10، ص 180؛ فتح الباری، ج 12، ص 278.
 - 3-3. تفسیر الفخر الرازی، ج 8، ص 13. [1]
 - 4-5. ب و ج: - «این».
 - 5-6. الف و ج: «نموده».
 - 6-7. تفسیر القمی، ج 1، ص 100؛ حقائق التأویل، الشریف الرضی، ص 72؛ مجمع البیان، ج 2، ص 273.

و از جمله آیات که دلالت بر جواز تقیّه می کند، قول الهی است که می فرماید: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛ (1) یعنی: خدای تعالی، بر شما تنگی یا مرتبه شدیدی از تنگی در دین، مقرر نساخته و تکالیف شاقّه نفرموده.

و موافق مضمون آیه است، حدیثی که عامّه و خاصّه روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: فرستاده شده ام من به سوی شما به دین آسان، نه دشوار. (2) و شک نیست که ترک تقیّه نمودن به جهت مسح پا، مثلاً در وضو، یا امری که کفّار، انکار آن نمایند و نزد ایشان، بد باشد و متحمل شدن تعذیب شدید که بر ترک تقیّه کنند یا قتل، اگر بکشند، تکلیفی است در غایت صعوبت و دشواری.

اگر کسی گوید: که: «خدای تعالی، تکلیف کرده است مسلمانان را به جهاد با کفّار و آن که نگریند از خصم، هر چند شجاع و دلیر باشند (3) و به حسّ عدد، دو برابر مسلمانان باشند و این، تکلیفی است شدید و تقیّه در چنین موضعی، جایز نیست»، جواب گوئیم که: هر گاه دلیلی بر وجه عموم، دلالت بر حکمی کند تا چیزی نباشد که بعضی از افراد، آن عام را بیرون کند آن عام، معتبر و لازم الاتّباع است و اگر بعضی از افراد را دلیلی مخصّص بیرون کند، در باقی افراد، حجّت است. پس جهاد یا چیزی دیگر که دلیل بر آن قائم شود، مستثنا [است] و باقی در تحت عموم، داخل خواهد بود با آن که صعوبت جهاد و کشته شدنی که از روی مردانگی و حمیت و امید ظفر باشد، مثل آن نیست که کسی را در زیر چوب یا (4) شکنجه بکشند یا آزاری بلیغ از روی خواری و مغلوبیت رسانند.

و بسیاری از نفوس، به محض آن که بعضی از جهّال، شجاع و دلیر خوانند (5)، در جنگ های باطل که نه غرض دینی در ضمن آن باشد، و نه دنیوی، از [مواجهه با] خصمی که ظن یا جرم داشته باشند که بر ایشان غالب می شود (6)، بر نمی گردند و کشته می شوند و این معنی را سهل و آسان می شمارند؛ چه جای جهاد فی سبیل الله که داند که در قدم اول، از اهل جنّت و مغفرت الهی می شوند و هیچ نفسی به آزار سهل یا مقهوریت و مذلت، راضی نمی شود. و بعضی نفوس، کشته

ص: 74

1-1. سورة حج، آیه 78. [1]

2-2. الدر المنثور، ج 2، ص 310 و ج 4، ص 302؛ المعجم الكبير، ج 8، ص 17.

3-3. الف: «باشد».

4-4. ب و ج: «و».

5-5. ب و ج: «نامند».

6-6. ب: «می شوند».

شدن را بر خود قرار می دهند و به فروتنی تنها راضی نمی شوند.

و از آن جمله، قول الهی است که می فرماید: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»؛ (1) یعنی: خود را به دست خود، در امری که محلّ هلاک باشد، میندازید.

و این آیه، بنا بر بعضی از تفاسیر، دلیل می شود و همچنین قول الهی که می فرماید: «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»؛ (2) چه، بعضی اضطرار را به اکراه یا اعم از آن، تفسیر کرده اند (3).

ب. احادیث

اشاره

و اما احادیثی که دلالت بر تقیه می کند، از آن جمله، روایت ایشان [اهل سنت] بر کفر (4) در باب عمّار و دو کس که مُسَدِّیْلَمَهُ کَذَّاب، اکراه ایشان نمود و مذکور شد و امثال آن در احادیث ایشان، موجود است و چندان غرضی به ذکر آنها متعلق نیست؛ چه ایشان، چنان که گذشت، انکارِ مطلقِ تقیه نمی کنند و [برای] اثبات خصوصیات به نحوی که بر ایشان حجت [تمام] شود، بعضی از احادیث اهل بیت علیهم السلام را به جهت تحقیق حق و ادای حق در این (5) مقام، ذکر می کنیم.

روایت کرده محمد بن یعقوب رضی الله عنه در کافی و احمد بن محمد بن خالد برقی (6) رحمه الله در کتاب محاسن، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: حذر کنید و پرهیز نمایید در باب دین خود، و بپوشانید و مستور سازید آن را به تقیه؛ زیرا که هر کس که تقیه نمی کند، ایمان ندارد و شما (یعنی شیعیان)، در میان مردم، حکم زنبور عسل [را] دارید که اگر طیور بدانند که در جوف زنبور عسل، چه چیز است، همه را می خورند و هلاک می کنند. و اگر مردم بدانند که در دل شما محبت اهل بیت علیهم السلام است، شما را به زبان می خورند و از راه ایذا - که در سرّ و علانیه به شما می رسانند - از دشنام عرضی و غیر آن از انواع ضرر، مستأصل می کنند، چنانچه کسی زراعتی را درو کند به داس.

پس فرمود که: حق تعالی، رحمت خود را شامل حال بنده ای سازد از جمله شما که در محبت ما ثابت و راسخ باشد. (7)

ص: 75

1-1. سورة بقره، آیه 195. [1]

2-2. سورة بقره، آیه 173. [2]

3-3. ب و ج: «نموده اند».

4-4. ب و ج: - «ایشان بر کفر».

5-5. الف و ب: + «در این».

6-6. الف: - «برقی».

7-7. الکافی، ج 2، ص 218، ح 5؛ [3]المحاسن، ج 1، ص 257، ح 300. [4]

و از آن حضرت، روایت کرده اند که در تفسیر قول الهی که می فرماید: «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» 1 ؛ یعنی: «آن جماعت را خدای تعالی، اجر مضاعف عطا می کند، به سبب صبری که کرده اند و دفع کرده اند از خود به خوبی، بدی را»، فرمود که: مراد به صبر، تقیه است و همچنین مراد به حَسَنَه، تقیه است و مراد به سَيِّئَه، افشا و مخالفت تقیه است. (1) و کلینی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: تقیه هیچ کس به تقیه اصحاب کهف نمی رسد که ایشان، در عیدهای کفار، حاضر می شدند و زُنَّار می بستند. پس خدای تعالی، اجر ایشان را دو چندان گردانید. (2) و کلینی رحمه الله در کافی و حمیری در کتاب قرب الإسناد، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده اند که به آن حضرت گفتند که: مردمان، چنین روایت می کنند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر بالای منبر کوفه فرموده که: «أَيُّهَا النَّاسُ! به تحقیق که شما را تکلیف خواهند کرد که مرا سب کنید. پس اطاعت کنید؛ یعنی دشنام بدهید. بعد از آن، تکلیف خواهند نمود که از من، بیزار شوید با وجود آن که من بر دین حضرت پیغمبرم صلی الله علیه و آله» ؛ و فرمود: «اظهار بیزاری از من مکنید» .

بعد از آن، سائل گفت (3) که: خبر ده مرا که اگر کسی اختیار کشته شدن کند، نه اظهار بیزاری، چون خواهد بود؟ حضرت فرمود که: و الله که بر او نیست و جایز نیست او را، مگر آنچه عمّار بن یاسر کرد در وقتی که اهل مکه، او را اکراه کردند و دلش به ایمان، مطمئن بود! پس حق تعالی، در شأن او این آیه فرستاد که: «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (4) و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه، فرمود که: یا عمّار! اگر نوبت دیگر به چنین واقعه ای افتی، آنچه کردی، بکن؛ زیرا که خدای - عزّ و جلّ - عذر تو را فرستاده و فرموده که: اگر دیگر چنین حالتی روی دهد، بکنی آنچه کردی. (5) و عیاشی در تفسیر خود، قریب به این مضمون، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده و این حدیث، به حَسَب ظاهر، منافی آن خبری است که قبل از این مذکور شد که بعضی از علما

ص: 76

1-2 . الکافی، ج 2، ص 217، ح 1. [1]

2-3 . همان، ص 218، ح 8. [2]

3-4 . ب: «پرسید» ؛ الف: «فرمود» .

4-5 . سوره نحل، آیه 106. [3]

5-6 . الکافی، ج 2، ص 219، ح 10؛ [4] قرب الإسناد، ص 12، ح 38.

گفته اند که: ترک تقیّه در اظهار برائت از اهل بیت علیهم السلام مستحب یا مباح است. (1) و مؤید این مضمون است آن که کلینی رحمه الله و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود که: چه چیز مانع شد میثم تمار را از تقیّه؟ و الله که می دانست که این آیه: «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»، در شأن عمّار و اصحاب او نازل شده! (2) و از حدیثی طویل که شیخ طبرسی در کتاب احتجاج، از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده، مستفاد می شود که تقیّه کردن در مقام اضطرار به اظهار برائت، بهتر است از ترک، با آن که ترک تقیّه جایز نیست. (3) و الله تعالی يعلم!

و ابن بابویه رحمه الله در کتاب خصال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: عمل نمودن به تقیّه در جایی که محلّ تقیّه باشد، واجب است و مخالفت، قسَم و کفّاره لازم نمی شود کسی را که از روی تقیّه، قسَم بخورد و غرضش در آن، دفع ظلم بوده باشد از خود. (4) و در کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام، از آن حضرت علیه السلام قریب به این مضمون، در حدیثی که شرایع دین را به جهت مأمون بیان فرموده، روایت نموده (5) و در کتاب إكمال الدین، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود که (6): کسی که وَرَع ندارد، دین ندارد و کسی که تقیّه ندارد، ایمان ندارد. و به تحقیق که گرامی ترین کس از شما پیش خدای تعالی، کسی است که عمل به تقیّه بیشتر می کند، پیش از آن که قائم اهل بیت علیهم السلام ظاهر شود. پس کسی که قبل از خروج قائم ما ترک تقیّه کند، از ما نیست. (7) و در کتاب معانی الأخبار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ابو بصیر سؤال کرد از تفسیر قول الهی که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا» (8) فرمود که: «اصْبِرُوا» یعنی صبر کنید بر مصیبت ها (9). «وَ صَابِرُوا»، یعنی با ایشان به صبر، سلوک کنید در باب تقیّه. و «وَ رَابِطُوا»، یعنی چنانچه مرابطين حفظ سرحدّ مسلمانان می کنند به نگاه داشتن اسب و تهیّه اسباب حرب، شما محافظت آن کس بکنید که اقتدا به او می کنید، یعنی

ص: 77

1-1. تفسیر العیاشی، ج 2، ص 271، ح 73. [1]

2-2. الکافی، ج 2، ص 220، 15؛ [2] تفسیر العیاشی، ص 271، ح 72. [3]

3-3. الإحتجاج، ج 1، ص 354. [4]

4-4. الخصال، ص 607. [5]

5-5. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 132، ح 1. [6]

6-6. ج: - «که» .

7-7. کمال الدین و تمام النعمه، ص 371، ح 5. [7]

8-8. سورة آل عمران، آیه 200. [8]

9-9. الف: - «بر مصیبت ها» .

امام علیه السلام. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ (1) و از خدای تعالی حذر کنید، تا شاید که رستگار شوید. (2) و برقی در کتاب محاسن، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که افشای چیزی از امر ما کند که در ضمن آن، ضرر به ما رسد، مثل کسی است که ما را عمداً کشته باشد، نه آن که به خطا و ندانسته کشته باشد. (3) و از آن حضرت، روایت نموده در تفسیر قول خدای تعالی: «وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ»؛ (4) یعنی: «می کشند پیغمبران را به ناحق»، می فرمود که: و الله که نکشتند انبیا را به شمشیر؛ و لیکن سرّ ایشان را منتشر کردند و افشا نمودند. پس قاتل ایشان بودند. (5) و محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: حذر کنید و پرهیز نمایید از آن که کاری از شما سرزند که باعث سرزنش ما شود؛ زیرا که فرزندی که بد است، باعث سرزنش پدر خود می شود، به اعمالی که می کند؛ و زینت آن کسی باشید که به او متوسل شده اید و عیب و عار او مباحشید. صیله و مهربانی کنید قبیله و خویشان خود را، و عیادت بیماران ایشان، به جا آرید و در [تشیع] جنازه ایشان، حاضر شوید، و باید که در هیچ کاری (6) از کارهای خیر، ایشان بر شما سبقت نگیرند؛ زیرا که چون شما متابع اهل بیتید، سزاوارترید به اعمال خیر از ایشان. و الله که پرستیده نشده است خدای تعالی به چیزی که نزد او دوست تر باشد از خبء! راوی پرسید که: خبء چه چیز است؟ حضرت فرمود که: آن، تقیه است. (7) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: تقیه، سپر مؤمن است و تقیه، حرز و نگاه دارنده مؤمن است؛ و ایمان نیست مگر کسی را که تقیه ندارد. به درستی که حدیث ما به دست یکی از بندگان الهی می افتد. پس در میان خود و خدا به آن عمل می کند و خدا را موافق آن، عبادت می کند. پس آن حدیث، در دنیا، عزّت و شرف آن بنده است و در روز قیامت، از برای او نور و روشنی است. و بنده دیگر، حدیثی از احادیث ما به دست او می افتد. پس آن را افشا می کند و موجب خواری و مذلت او می شود در دنیا. و خدای تعالی، آن نور را از او سلب می کند. (8)

ص: 78

1-1 . سورة آل عمران، آیه 200. [1]

2-2 . معانی الأخبار، ص 369، ح 1.

3-3 . المحاسن، ج 1، ص 256، ح 289. [2]

4-4 . سورة آل عمران، آیه 112. [3]

5-5 . الكافی، ج 2، ص 371، ح 7. [4]

6-6 . ج: «امری» .

7-7 . الكافی، ج 2، ص 219، ح 11. [5]

8-8 . همان، ص 221، ح 23. [6]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود به معلی بن خنیس که: یا معلی! امر ما را پنهان دار و افشا مکن؛ زیرا که کسی که پنهان سازد امر ما را و افشا نکند، خدای تعالی، او را عزیز می گرداند در دنیا و امر ما را نوری می گرداند پیش روی او در قیامت که قاند و راهبر او باشد تا بهشت.

یا معلی! کسی که افشا می کند امر ما را و کتمان نمی کند، ذلیل می سازد خدای تعالی، او را به آن امر، و سلب می کند نور را و زایل می سازد از برابر او، و آن را ظلمت و تاریکی می سازد که ببرد او را به جهنم.

یا معلی! به درستی که تقیه، از جمله دین من و دین پدران من است و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

یا معلی! به درستی که خدای تعالی، دوست می دارد که بپرستند او را پوشیده و پنهان، چنانچه دوست می دارد که بپرستند او را به ظاهر و علانیه.

یا معلی! به درستی که کسی که افشا می کند امر ما را، مثل کسی است که امر ما را انکار می کند. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: نفس کشیدن کسی که به جهت ما در غم (2) و اندوه باشد و از ظلمی که بر ما شده، غمگین باشد، تسبیح الهی است و اندوهش، بندگی خداست و پوشیدن او سر ما را، جهاد فی سبیل الله است. (3) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که عبد الله بن عطا به آن حضرت گفت که: دو کس از اهل کوفه را گرفتند و به ایشان گفتند: بیزار شوید از علی بن ابی طالب علیه السلام. پس یکی اظهار برائت کرد و دیگری ابا و امتناع نمود. آن یکی [را] که اظهار [برائت] کرد، رها کردند و آن دیگری را بگشتند. فرمود: اما آن که اظهار برائت کرد، در دین خود، فقیه و عالم بوده، و آن که نکرده، تعجیل در رفتن بهشت کرده. (4) و ابن بابویه رحمه الله در کتاب معانی الأخبار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود به سفیان بن سعید که: یا سفیان! بر تو باد تقیه؛ زیرا که تقیه، سنت ابراهیم خلیل علیه السلام است و خدای تعالی به موسی و هارون علیهما السلام فرمود که: «اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» (5) به ایشان فرمود که: او را به گنیه نام برید (چون کسی را که تعظیم می کند، او

ص: 79

1-1. همان، ص 223 و 224، ح 8. [1]

2-2. ب و ج: - «در غم و اندوه باشد و از ظلمی که بر ما شده» .

3-3. همان، ص 226، ح 12. [2]

4-4. همان، ص 221، ح 21. [3]

5-5. سوره طه، آیه 43 و 44. [4]

را به کُنیه خطاب می کنند) و بگویند به او که: «یا ابا مُصعب!». و به تحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله، وقتی که اراده سفری می کرد، به طریق توریه سخن می گفت، یعنی به نحوی که ظاهرش مردم را به گمان می انداخت که اراده طرفی فرموده، و معنی غیر ظاهر، مراد آن حضرت بود و اراده طرفی دیگر داشت و می فرمود که: پروردگار من، مرا امر کرده که با مردمان به طریق مدارات سلوک کنم، چنانچه مرا امر کرده به آن که فرائض را به جا آورم.

و ادب و طریقه تقیه را تعلیم او فرموده و گفته که: «إِدْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»؛ (1) یعنی: از خود بگذران و دفع کن به نحوی که بهترین روش ها باشد که اگر چنین کنی، ناگاه، آن کسی که میانه تو و او دشمنی و عداوت باشد، به منزله دوستی می شود که با تو خویشی داشته باشد. و نمی رسند به این طریقه، مگر کسانی که صاحب صبر بوده باشند، و نمی رسد به او، مگر کسی که صاحب بهره و نصیبی عظیم بوده باشد.

یا سفیان! کسی که تقیه را در دین الهی کار فرماید، به مرتبه رفیعی از مراتب عزت رسیده، مثل کسی که بر کوهان شتر، سوار شده باشد. به تحقیق که عزت مؤمن، در آن است که زبان خود را نگاه دارد و کسی که اختیار زبان خود را نداشته باشد، پشیمان می شود. (2) و کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده که: تقیه را خدای تعالی حلال کرده در هر چیزی که آدمی در آن، مضطر شود و چاره ای نداشته باشد. (3) و همچنین (4) از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: تقیه (5) را خدای تعالی، از برای آن مقرر ساخته که خون، به آن محفوظ بماند و ریخته نشود. پس هر گاه به خون برسد، تقیه جایز نیست. (6) و از این اخبار، ظاهر شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام مدارات و تقیه می فرموده اند.

و از جمله برکات تقیه ائمه ما عليهم السلام آن است که معاندان ایشان در بلاد خود بر منابر، هر گاه اسم شریف یکی از ایشان مذکور شود، به غیر از آن که از روی تعظیم و توقیر [از آنان] یاد نمایند، چاره ای ندارند و قادر بر آن نیستند که بگویند ایشان، بر ضلالت و باطل بوده اند.

ص: 80

1-1. سورة فصلت، آیه 34. [1]

2-2. معانی الأخبار، ص 386، ح 20. [2]

3-3. الكافي، ج 2، ص 220، ح 18. [3]

4-4. ج: «همچنین» .

5-5. الف و ب: - «تقیه را خدای تعالی حلال کرده در هر چیزی که آدمی در آن، مضطر شود و چاره ای نداشته باشد. و همچنین از آن حضرت، روایت کرده که فرمود» .

6-6. همان، ح 16.

و لهذا ملاً سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد و غیر او از علمای عامّه، طعن بر شیعه نموده اند، به آن که ایشان، قَدْح در خلافت خلفای ثلاث می کنند و مطاعن در باب ایشان نوشته اند و این طریقه را به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و سایر ائمّه اهل بیت علیهم السلام نسبت می دهند، و حال آن که اهل بیت، تعظیم و توقیرِ خلفای ثلاث می کرده اند و اسم ایشان را به غیر نیکی یاد نمی کرده اند.

و صاحب مغنی گفته که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هر گاه که به زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آمد، بر شیخین، سلام می کرد.

و شارح مقاصد گفته که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در وقتی که مأمون می خواست که آن حضرت را ولی عهد خود کند و در آن باب چیزی نوشته بود، آن حضرت، در تحت هر فقره از فقرات مأمون، کلمه ای از روی تعظیم و توقیر نوشته بود که جَفَر و جامع، دلالت بر آن می کند که امر ولایت عهد، انعقاد نپذیرد و ذکر کرده که عمر بن الخطّاب به جهت آل بنی کاکله، هر سال دویست دینار طلا مقرر کرده بودند و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در زمان خلافت خود، امضای نوشته ای که عمر به جهت ایشان نوشته بود، فرمود و به خطّ خود نوشت که: «من، اوّل آن کسانی ام که اطاعتِ طریقه عمر بن الخطّاب می کنند و از برای آل بنی کاکله، هر سال، دویست دینار طلا مقرر ساختم» و [شارح مقاصد] گفته که این نوشته به خطّ ایشان در عراق، موجود است.

پاسخ طعنه های بی اساس

این است و جوهی که در باب ابطال انتساب شیعه به اهل بیت علیهم السلام به آنها متمسک شده اند و کسی که حق تعالی، دیده بصیرت او را به نور هدایت خود روشن ساخته باشد، می داند که این دعوی ایشان، فی الحقیقه، اعترافی است که به بطلان مذهب خود می کنند؛ زیرا که انکار کردن اهل بیت، خلفای ثلاث را نزد شیعیان، امری است روشن تر از آفتاب تابان، و کدام سخیفُ العقل، تصدیق می نماید که طایفه ای که در سرّ و علانیه از محبّان و دوستان اهل بیت علیهم السلام بوده باشند و عمر خود را صرفِ تتبّع کلام ایشان و روایت اخبار و اطوار ایشان نموده باشند، عقیده و مذهب ایشان را ندانند و (1) دوستِ ایشان را دشمن، و دشمنِ ایشان را دوست، پنداشته باشند؟

ص: 81

مگر جمعی که مکرّر بر سبیل ندرت، اسم اهل بیت علیهم السلام بر گوش ایشان خورده باشد و از موالیان و محبّان جمعی باشند که از روی غلبه و تظاهر بر جای موروثی ایشان، نشسته باشند و ظاهر حال، آن باشد که حال خود را از این جماعت، مخفی دارند. به ما فی الضمیر، ایشان از خواصّ و نزدیکان، اعرف و داناتر باشند و بعینه، این دعوی، از آن قبیل است که حنفی گوید که: «شافعی، صاحب مذهب نبود و مقدّم ابو حنیفه بود» و مالکی گوید: «ابو حنیفه، تابع مالک بود» و شیعه گوید: «ابو بکر و عمر، هرگز دعوی خلافت نمی کردند» و علی هذا القیاس.

و کسی که فی الجمله، اطلاعی بر کلمات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در باب شکایت و تظلم از خلفا، و [نیز] بر احادیثی که از ائمّه اهل بیت علیهم السلام به طُرُق متکثره روایت شده، داشته باشد و از حیا، نصیبی بُرده باشد، در مقام چنین دعاوی باطل در نمی آید.

و از کلمات تظلم آن حضرت به روایت عامّه و خاصّه، در مقدّمه شرح خطبۀ «شقشقیه»، از احادیث اهل بیت علیهم السلام، از کتاب حدائق الحقائق، به قدری که امثال این خیالات باطله را مجالی نماند، ذکر کرده ایم.

و اما آن که گفته اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر شیخین سلام می کرد، استبعادی ندارد و دلالت بر محبّت نمی کند، چنانچه جمیع شیعیان، با آن که طریقه و دأب ایشان معلوم است، در سلام ظاهری، مضایقه نمی کنند و خدا داند که چه قصد می کنند و به لفظ سلام، که را مخاطب می سازند و مبالغه ایشان در باب تقیّه، زیاده از آن است که این امور، مستبعد نماید؛ اگر چه نقل سلام ایشان را هم به طریقی غیر از آنچه مدّعیان ذکر کرده اند، ندیده ایم.

و حکایت عهد مأمون، به دستور، افاده مطلبی نمی کند و ظاهر است که ائمّه علیهم السلام توقیر پادشاهان جور، از روی تقیّه می فرموده اند و این معنی، فایده ای به حال ابو بکر و عمر نمی کند، و قصه آل بنی کاکله که ذکر کرده، عجیب ترین مستندهاست و از بعضی مسموع شده که آل بنی کاکله، در مشارق و مغارب ارض نمی باشند! و صاحب قاموس با آن که قبایل جنّ و انس، بلکه معدومات ثابته را ذکر می کند، از ذکر این قبیله، غافل شده و ماده این کلمه را هیچ کس از اهل لغت، ذکر نکرده و بر تقدیر وجود «آل بنی کاکله» مهمل است و نوشته امری است معهود که مجرد دعوی را اعتباری نمی باشد. و از آن که آل بنی کاکله، به جهت آن که هر سال، مبلغی خواهند بگیرند، نوشته ای به خطّ کوفی، مثل دستاویز گدایان، ظاهر سازند، مطلبی ثابت نمی شود و به چنین ریسمان پوسیده ای به چاه ویل رفتن، از مردی که معتقدان، او را محقّق نامند، خوش

نمی نماید و در هیچ یک از کتب حدیث عامه و تواریخ، ذکر این عطیه به نظر نرسیده، و بی سند نقل کردن، و به آن متمسک شدن که آن نوشته در عراق موجود است، دلالت بر کیفیت حال روایت می کند و حق تعالی، دیده بصیرت معاندان اهل بیت علیهم السلام را پوشیده و بر زبان ایشان، چنین کلماتی جاری ساخته تا حق، در پرده خفا نماند و نام برگزیدگان خلائق و مقربان بارگاه خالق، بر زبان دشمنان هم به جز خوبی نگذرد، و این از فواید تقیه است، چنانچه مذکور شد.

4. کیفیت تقیه

و بدان که بعضی از علما گفته اند که در مقام تقیه، تا ممکن باشد، توریه در کلام می باید کرد و دروغ نمی باید گفت؛ و توریه آن است که کلام را به نحوی ادا کند که احتمال معنی حق داشته باشد و قصد آن معنی کند، هر چند مخالفان، به معنی باطل، منتقل شوند. چنانچه از مردی پرسیدند که: بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب، افضل است یا ابو بکر؟ جواب گفت که: «مَنْ بَنَتْهُ فِي بَيْتِهِ»؛ یعنی: کسی که دخترش در خانه اوست. ایشان، چنان فهمیدند که ابو بکر را افضل می داند؛ زیرا که دختر او - که عایشه است -، در خانه آن حضرت صلی الله علیه و آله بود.

ظاهراً رعایت توریه در جایی خوب باشد که خوف انتقال ایشان به معنی مقصود و بیم ضرر نباشد، و الا ارتکاب کذب صریح، اولی خواهد بود. و اگر چه امر به توریه از احادیث، صریحاً ظاهر نمی شود؛ اما توریه کردن ائمه علیهم السلام در بسیاری از مواضع، منقول است و جمع میان احادیث تقیه و اخباری که در باب اجتناب از دروغ مطلقاً وارد شده، این [را] اقتضا می کند. و از بعضی احادیث سابقه، صریحاً (1) ظاهر شد که تقیه، در کشتن کسی به غیر حق، جاری نمی شود، چنانچه علمای ما - رضوان الله علیهم - ذکر کرده اند؛ و در باب تقیه در جراحات، محلّ خلاف است و از احادیث سابقه، صریحاً ظاهر نمی شود. و الله يعلم!

ص: 83

وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُزْلِقُوا أَلْسِنَتَكُمْ بِقَوْلِ الزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ وَ الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ؛ فَإِنَّكُمْ إِنْ كَفَفْتُمْ أَلْسِنَتَكُمْ عَمَّا يَكْرَهُهُ اللَّهُ مِمَّا نَهَاكُمْ عَنْهُ كَانَ خَيْرًا لَكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ مِنْ أَنْ تُزْلِقُوا أَلْسِنَتَكُمْ بِهِ؛ فَإِنَّ زَلَقَ اللِّسَانِ فِيمَا يَكْرَهُهُ اللَّهُ وَ مَا يَنْهَى عَنْهُ مُرَدَاةٌ لِلْعَبْدِ عِنْدَ اللَّهِ وَ مَقْتٌ مِنَ اللَّهِ، وَ صُمْ وَ عُمَى وَ بُكُمْ يُورِثُهُ اللَّهُ أَيَّاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَتَصَبِّرُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ: «صُمْ بِكُمْ عُمَى فَهُمْ لَا يَرِجَعُونَ» 1 يَعْنِي لَا يَنْطَفُونَ، وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ.

و حذر کنید از آن که زبان خود را تند سازید به گفتن دروغ و افترای بر مردم و سخن گفتنی که متضمن معصیتی یا ظلم بر احدی بوده باشد (و در بعضی [نسخه ها] «تزلقوا» به زای هوز است؛ یعنی: حذر کنید از لغزایدن زبان و «زور» به معنی باطل می باشد و تفسیر قول الهی که: «وَاجْتَبُوا قَوْلَ الزُّورِ» 2، در حدیث، به نهی از غنا، یعنی خوانندگی واقع شده، چنانچه ان شاء الله تعالی، مذکور می شود)؛ زیرا که اگر چنانچه زبان خود را نگاه دارید از آنچه خدا را خوش نمی آید و شما را از آنها نهی فرموده، بهتر است از برای شما در پیش خدای تعالی، از آن که زبان خود را تند سازید و طلاق دهد یا بلغزاید به گفتن آن نوع چیزها؛ زیرا که این معنی، محل یا موجب هلاک بنده است در پیش خدای - عَزَّ وَجَلَّ - و باعث دشمن داشتن خدای تعالی است مر بنده را، و موجب آن است که خدای تعالی، آن بنده را گر و کور و گنگ سازد در روز قیامت. پس آن چنان خواهید شد که خدای تعالی در کلام مجید، در وصف جمعی فرمود که: «ایشان، گران و گنگان و کوران اند. پس ایشان، سخن نمی توانند گفت» و رَجَعِ قَوْلِ، جواب گفتن است یا مراد، آن است که بعد از گنگی، رجوع به سخن گفتن نمی کنند.

و در بعضی از نسخ، «لا یعقلون» به جای «لا یرجعون» است و آیه به هر دو نحو، در سوره البقره [آمده] است، و معنی، آن خواهد بود که از دهشت و حیرت، نمی فهمند و نمی دانند که چه بگویند و ایشان را رخصت نمی دهند که عذر از اعمال بد خود بخواهند، و غرض از این کلام، نهی و تحذیر از جمیع انواع سخن های بد است و اول آنها دروغ گفتن است، چنانچه ظاهر لفظ است.

و اخبار در باب مدح راستی و مذمت کذب، بسیار است. از آن جمله، روایت کرده است محمد بن یعقوب رضی الله عنه از عمرو بن ابی المقدام که می گفت: اوّل مرتبه که به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام مشرف شدم. فرمود: یاد گیرید راست گفتن را پیش از آن که حدیث یاد گیرید.

و از ابی کهمش روایت کرده که: گفتم به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که: عبد الله بن یعفور، شما را سلام می رساند. حضرت فرمود: وقتی که پیش او روی، او را سلام برسان و بگو که جعفر بن محمد می گوید که: بین که علی بن ابی طالب علیه السلام به چه چیز در پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به مرتبه کمالی که رسیده بود، رسید؟ آن چیز را از دست مگذار. به تحقیق که رسید به مرتبه ای که رسید، از راه راست گفتن و ادا کردن امانت. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: گول و فریب مردم را مخورید از راه نماز و روزه؛ زیرا که بسا باشد که کسی از راه عادت، حریص شود بر نماز و روزه، چنانچه اگر ترک کند، او را وحشتی عارض شود. امتحان کنید ایشان را به راست گفتن و ادای امانت. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که زبان او به راستی می گردد، عملش در درگاه الهی، مرتبه کمال می یابد، و کسی که نیت او خوب است، روزی او زیاد می شود، و کسی که نیکی به اهل خانه خود می کند، عمر او دراز می شود. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که مردی پرسید از حال شخصی که از جمله شیعیان باشد؛ اما وقتی که حکایت کند، دروغ گوید و اگر وعده ای کند، خُلف نماید و اگر امانتی به او سپارند، خیانت کند. فرمود که: این، نزدیک ترین منزل های کفر است؛ اما کافر نیست. (4) و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: سه خصلت است که اگر کسی صاحب آنها باشد، منافق است، هر چند روزه بگیرد و نماز کند و گمان کند که مسلمان است: کسی که [در] امانتی که به او سپارند، خیانت کند؛ و [کسی که در] حکایتی که کند، دروغ گوید؛ و [کسی که در] وعده ای که کند، خُلف نماید. به درستی که حق تعالی در کتاب خود می فرماید که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ»؛ (5) یعنی خدای تعالی، دوست نمی دارد خیانت کنندگان را. و فرموده:

ص: 85

1-1. الکافی، ج 2، ص 104، ح 5. [1]

2-2. همان، ص 105، ح 12. [2]

3-3. همان، ح 11.

4-4. همان، ص 295، ح 5. [3]

5-5. سورة انفال، آیه 58. [4]

«أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» 1 ؛ یعنی: لعنت خدای بر او باد، اگر از جمله دروغگویان باشد! و فرموده که: «وَأُذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» 2 ؛ یعنی: ذکر کن در کتاب، اسماعیل را. به درستی که او به وعده، وفا می کرد و رسول و نبی بود. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: حضرت اسماعیل، مسما به «صادق الوعد»، از آن جهت شد که با شخصی در جایی وعده کرده بود و یک سال در آن مکان، انتظار آن شخص کشید. پس خدای تعالی، او را «صادق الوعد» نامید و بعد از یک سال که آن مرد آمد، به او گفت: من در این مدت، انتظار تو [را] می کشیدم. (2) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود که: خدای تعالی، از برای شرّ و بدی، قفلی چند قرار داده و شراب خوردن را کلید آن قفل ها ساخته و دروغ گفتن، بدتر است از شراب خوردن. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: دروغ گفتن، خراب کننده ایمان است. (4) و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود که: حذر کنید از دروغ، خواه کوچک و خواه بزرگ، خواه از باب جد گوید و خواه از باب هزل؛ زیرا کسی که در چیز سهلی دروغ گفت، جرئت به هم می رساند در دروغ بزرگ. آیا نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: «بنده، بر راست مداومت می نماید تا به حدّی که خدای تعالی، او را صدیق می نویسد»، و مداومت بر دروغ می کند تا به حدّی که او را کذاب می نویسد؟ (5) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که: علامت کذاب، آن است که از آسمان و زمین، و مشرق و مغرب، خبر می دهد و وقتی که از حلال و حرام الهی از او چیزی می پرسی، خبری ندارد. (6) و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: هیچ بنده ای طعم ایمان را نمی یابد تا وقتی که ترک کند دروغ گفتن را، خواه به جد گوید، و خواه به طریق هزل. (7)

ص: 86

1-3) . الکافی، ج 2، ص 290 و 291، ح 8. [1]

2-4) . همان، ص 105، ح 7. [2]

3-5) . همان، ص 339، ح 3. [3]

4-6) . همان، ح 4. [4]

5-7) . همان، ص 338، ح 2. [5]

6-8) . همان، ص 339، ح 8. [6]

7-9) . همان، ص 34، ح 11. [7]

و از آن حضرت، روایت کرده: سزواژ آن است که کسی که مسلمان باشد، اجتناب و پرهیز نماید از برادری کردن با کذاب؛ زیرا که دروغ گفتن، باعث آن می شود که سخن راست را از او قبول نتوان کرد. (1) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: از جمله چیزهایی که خدای تعالی بر دروغگویان مسلط ساخته، نسیان و فراموشی است. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که: کذاب، هلاک می شود به بیّنات، و اتباع او هلاک می شود به شبهات. (3) زیرا که کذاب می داند که آنچه گفته، باطل است و این معنی بر ایشان، ظاهر نیست.

و ابن بابویه قدس سره در کتاب علل الشرائع، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نقل کرده که فرموده که: آدمی، یک دروغ می گوید و به سبب آن، توفیق نماز شب نمی یابد و از نماز شب که محروم شد، از روزی محروم می شود. (4) و کلینی رحمه الله از عبد الرحمن بن الحجاج روایت کرده که: گفتم به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که: کذاب، آن است که در یک چیزی دروغ بگوید؟ حضرت فرمود که: نه. هیچ کس نیست که از او، دروغ سر نزند و کذاب، آن است که عادت به دروغ کرده باشد. (5) و از آن حضرت، روایت کرده که: سخن، سه قسم می باشد: راست و دروغ و [برای] اصلاح میانه مردم. شخصی گفت: جعلت فداک! اصلاح میانه مردم، کدام است؟ فرمود: آن است که از کسی در باب شخصی، سخنی شنیده باشی و به آن شخص رسیده باشد و او را بد آمده باشد، و چون تو به آن شخص برخوری، بگویی: از فلان کس شنیدم که درباره تو، چنین و چنین، سخنان خوب می گفت. (6) و از حسن صیقل، روایت کرده که: گفتم به حضرت ابی عبد الله علیه السلام که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتی به ما رسیده که در باب قول حضرت یوسف علیه السلام که: «أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» 7؛ یعنی: «ای کاروانیان! به درستی که شما دزدانید»، فرموده که: و الله که ایشان،

ص: 87

1-1. همان، ص 341، ح 14. [1]

2-2. همان، ح 15.

3-3. همان، ص 339، ح 7. [2]

4-4. علل الشرائع، ج 2، ص 362، ح 2. [3]

5-5. الکافی، ج 2، ص 340 و 341، ح 12. [4]

6-6. همان، ص 341، ح 16. [5]

دزدی نکرده بودند و حضرت یوسف، دروغ نگفته بود! و در [درباره] قول حضرت ابراهیم علیه السلام در وقتی که بت ها را شکسته بود و کفار پرسیدند که: «آیا تو با خدایان ما چنین کرده ای؟»، گفته که: «بَلْ فَعَلَهُ كَيْبَرُهُمْ هَذَا فَسَدُّ مَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»؛ (1) یعنی: «بلکه بزرگ ایشان، چنین کرده. پس از ایشان پرسید، اگر ایشان، سخن می گویند»، حضرت فرموده که: و الله که ایشان، [چنان] نکرده بودند و حضرت ابراهیم، دروغ نگفته!

پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: یا صیقل! شما این کلام را چه نوع می فهمید؟ من گفتم: در این باب، به غیر از تسلیم و انقیاد، چیزی نزد ما نیست. حضرت فرمود که: خدای تعالی، دو چیز را دوست می دارد و دو چیز را دشمن می دارد: خرامیدن از روی کبر و تحقیر مردم را دوست می دارد در وقتی که در میان دو صف جنگ، کسی راه رود، و دوست می دارد دروغ گفتن را در مقام اصلاح؛ و دشمن می دارد آن نوع راه رفتن را در شوارع، و دشمن می دارد دروغ گفتن را در غیر مقام اصلاح. به درستی که حضرت ابراهیم علیه السلام در آن وقتی که می گفت: «بلکه بزرگ ایشان کرده»، اراده اصلاح و راه نمایی کفار [را] داشت، به آن که ایشان چیزی نمی فهمند، و حضرت یوسف علیه السلام [نیز] قصد اصلاح داشت. (2) و بدان که بدترین اقسام دروغ، کذب بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و در سِلک کبائر، مذکور می شود، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى!**

و از جمله دروغ ها که مذمت و تحذیر از آن، در حدیث واقع شده، دعوی خوف و رجاست که کسی گوید: «من از خدا می ترسم» یا گوید: «امید به کرم الهی دارم» و آثار خوف و ترس، و علامات رجا و امید، از افعال و اعمالش ظاهر نباشد. چنانچه محمد بن یعقوب رضی الله عنه روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: حذر کنید از دروغ گفتن؛ زیرا که هر کس که امید دارد، طالب آن چیز می باشد و هر کس از چیزی می ترسد، از آن، گریزان می باشد. (3) و این معنی را مفصلاً در بعضی از خطبه ها که در کتاب نهج البلاغه مسطور است، چنین بیان فرموده در وصف کسی که مدعی خوف و رجاست با عدم ظهور آثار که ادعا می کند، به قول بعید از صواب آن که امید دارد به کرم خدای تعالی و دروغ می گوید، به حق خداوند عظیم، چه شده است او را که ظاهر و مبین نمی شود امیدش از عملش؟ پس آیا هر کس که از او امیدی داشته باشد،

ص: 88

1-1. سورة انبياء، آیه 63. [1]

2-2. الكافي، ج 2، ص 341 و 342، ح 17. [2]

3-3. همان، ص 68، ح 5. [3]

معلوم می شود امیدش از اعمالش به غیر امید از خدای تعالی که معیوب است و اثرش ظاهر نمی شود و هر ترسی که از کسی داشته باشد، محقق و ثابت است و علامات ترس، ظاهر است به غیر ترس از خدای تعالی که بازیچه است و اثری بر او مترتب نیست، آیا امید [به] چیزهای عظیم از خدای تعالی دارد و امیدهای سهل و حقیر از بنده های الهی و با وجود این، در باب خدای - عزّ و جلّ - به جا نمی آورد آنچه در باب بندگان به جا می آورد؟ آیا می ترسد که امیدی که به خدای تعالی دارد، دروغ باشد یا آن که خدای تعالی را قابل امید نمی داند؟ و همچنین، اگر از یکی از بندگان الهی ترسد، از آن ترس، اثری چند ظاهر می شود و کاری چند می کند در باب آن بنده که در باب خدای عز و جل نمی کند پس ترسی که از بندگان دارد، نقد قرار داده و ترسی را که از خدای تعالی دارد، نسیه و وعده شمرده. و همچنین، کسی که دنیا در نظر او عظیم می باشد و در دلش وَقَع (1) و قدر بسیار دارد، دنیا را اختیار می کند و برمی گزیند (2) بر خدای تعالی، پس کمال میل و توسل به دنیا به هم می رساند و بنده دنیا می شود. (3) بعد از آن، حضرت، کلمه ای چند در مذمت دنیا و امر به متابعت انبیا در باب ترک دنیا می فرماید که **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**، بعد از این، مذکور می شود.

و از جمله دروغ های مدموم، آن است که کسی وعده ای بکند و مخالفت نماید، چنانچه محمد بن یعقوب رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: وعده کردن کسی با یکی از برادران مؤمن (4)، نذری است که کفاره ندارد. پس کسی که خُلف وعده می کند، مخالفت امر الهی می کند و خود را در معرض غضب الهی در آورده. و این، معنی کلام الهی است که می فرماید: **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْلَمُونَ* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَعْلَمُونَ»** (5) ترجمه اش آن است که: ای جماعت مؤمنان! چرا می گوئید چیزی را که به جا نمی آورید؟ بسیار دشمن می دارد خدای تعالی آن که بگوئید چیزی را که نکنید.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: کسی که ایمان به خدای تعالی و روز قیامت داشته باشد، می باید که هر وعده ای که کند، به وعده خود وفا کند. (6) و قبل از این مذکور شد که حضرت اسماعیل علیه السلام به جهت وفای به وعده که با کسی کرده بود،

ص: 89

1-1. وَقَع: ارزش و منزلت.

2-2. الف: «گزیند».

3-3. نهج البلاغه، ج 2، ص 56، خطبه 160. [1]

4-4. الف: - «مؤمن».

5-5. سوره صف، آیه 1 و 2. [2]

6-6. الکافی، ج 2، ص 362، ح 1. [3]

یک سال انتظار کشید و خدای تعالی، از این جهت، او را در قرآن مجید، «صادق الوعد» یاد فرموده.

مذمت بهتان

دویم از جمله سخنان بد که حضرت از آن نهی فرموده، بهتان است. و از جمله آنچه در ذمّ بهتان و افترا وارد شده، روایتی است که کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: کسی که بهتان زند مرد مؤمنی یا زن مؤمنه ای را و بگوید در باب او چیزی [را] که در او نباشد، خدای تعالی، او را مبعوث می سازد روز قیامت در طینت خِبال، تا وقتی که از عهده آنچه گفته، بیرون آید.

عبد الله ابن یعفر - که راوی حدیث است -، می گوید که پرسیدم که: طینت خِبال، چه چیز است؟ حضرت فرمود که: چرک و ریمی است که از فرج های زنان زناکار، بیرون می آید. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که در باب مؤمنی حکایتی نقل کند که غرضش در آن، نقل عیب آن مؤمن و انداختن او از نظر مردم باشد، خدای تعالی، او را از ولایت خود، بیرون می کند و در ولایت شیطان، داخل می سازد و بعد از آن، شیطان هم او را قبول نمی کند. (2) و این حدیث، هم شامل بهتان است، و هم شامل حکایت بدی شخصی که در او موجود باشد که عبارت از غیبت است، و احادیثی که در باب مذمت دروغ و عقاب آن مذکور شد هم، شامل بهتان است.

مذمت سخنان گناه آلود

سیم از آنها، سخنی است که متضمن معصیتی باشد، و اگر چه این قسم به حَسَب ظاهر، شامل همه اقسام هست، اما به قرینه مقابله، مراد از این قسم، غیر آن اقسام مذکوره خواهد بود؛ مثل غیبت و دشنام و لعن و اسناد کفر، و کلامی که متضمن شماتت بوده باشد. و کلامی که مخالف خیرخواهی باشد در جایی که کسی به کسی مشورت کند یا مطلقاً، و سرزنش کردن کسی و ایدای مسلمانی کردن به غیر دشنام، و حقیر شمردن او و گفتن سخنی چند که باعث رنجش و عداوت میان مردم شود، یا متضمن ضرر مؤمنی باشد و غیر اینها.

ص: 90

1-1. همان، ص 357 و 358، ح 5. [1]

2-2. همان، ص 358، ح 1. [2]

اما غیبت، پس این شاء الله تعالی، در سبک کبائر، مذکور می شود.

و اما دشنام، پس اگر کسی نسبت زنا یا لواط به کسی دهد، آن را قَدْف می گویند و از جمله کبائر و موجب حد شرعی است، چنانچه این شاء الله تعالی مذکور می شود. و اگر چنانچه اسناد لواط یا زنا صریح نباشد، بلکه سخنی باشد که کنایت چنین معنی ای از او فهمیده شود یا آن که از قسم دشنام های دیگر باشد (مثل آن که کسی را سگ یا خوک یا فاسق یا امثال آنها نامند)، از جمله معاصی و گناهان بد خواهد بود و اگرچه موجب حد، یعنی هشتاد تازیانه نمی شود، اما حاکم شرع به قدری که مناسب داند، دشنام دهنده را به تازیانه تأدیب می فرماید.

و همچنین، هجو کردن مؤمنان، موجب تعزیر (یعنی تأدیب به تازیانه) می شود، چنانچه از اخبار ظاهر می شود و احادیث در باب مذمت دشنام و فحش گفتن (یعنی سخنان بسیار قبیح)، بسیار وارد شده.

از آن جمله، روایت کرده محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: از جمله علامت های آن که شیطان، بی شک و شبهه شریک شده در آن شخص، آن است که فحاش باشد و پروا نکند از سخنان بد که در باب مردم گوید و از آنچه مردم، در باب او گویند. (1) و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت فرموده که: خدای تعالی، بهشت را حرام گردانیده بر هر کسی که فحش، بسیار گوید و حیای او کم باشد و پروا نکند از آنچه به مردم گوید و مردم به او گویند؛ زیرا که اگر تفتیش و تفحص احوال چنین کسی بکنی، یا ولد الزنا خواهد بود یا آن که به شراکت شیطان، حاصل شده خواهد بود. پس سؤال کردند که: یا رسول الله! آیا شیطان، در بنی آدم شریک می شود؟ فرمود که: مگر نخوانده ای قول خدای - عز و جل - را که شیطان را مخاطب ساخته، می فرماید: «وَسَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» (2) 3.

و فرمود که مردی از عالمی سؤال کرد که: آیا در میان مردم، کسی باشد که پروا نکند از آنچه مردم در باب او گویند؟ جواب گفت که: کسی که متعرض مردم می شود و دشنام به ایشان می دهد، با آن که می داند که تلافی خواهند کرد، پس پروا ندارد از آنچه گوید و از آنچه در باب او گویند. (2) و ابن بابویه رحمه الله در خصال، روایت کرده از حضرت ابی الحسن اول علیه السلام که از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت فرموده که: چهار چیز است که دل را فاسد می سازد و نفاق را در دل می رویاند، مثل آب که درخت

ص: 91

1-1. همان، ص 323، ح 1. [1]

2-4. همان. [2]

را برویاند: گوش انداختن به لهُو، و فحش گفتن، و رفتن به درِ خانه صاحبان سلطنت، و از پیِ شکار گشتن. (1) و عیاشی رحمه الله در تفسیر خود، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: سه کس اند که خدای تعالی در روز قیامت، نظر مرحمت به ایشان نمی کند و اعمال ایشان را مُزگی نمی سازد و ایشان را معذب می سازد به عذاب سخت: مردی که دیوث باشد، و کسی که فحش گوید و شنود، و کسی که از مردم چیزی طلبد و در دستش آن قدر باشد که محتاج نباشد. (2) و شیخ طوسی قدس سره در تهذیب، از حضرت امام جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حکم کرد در باب مردی که کسی را «ابن المجنون»، یعنی پسر دیوانه خواند. پس آن دیگری گفت که: تو، پسر دیوانه ای. پس حضرت، اولین را امر فرمود که آن یک را بیست تازیانه بزند، و به او گفت: بدان که تو هم مثل این، بیست تازیانه خواهی خورد. بعد از آن که تمام شد، تازیانه را به دیگری داد تا هر دو به عقوبت رسیده باشند. (3) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در باب هجو، حکم به تعزیر فرمود: یعنی تأدیبی که حاکم شرع، مناسب داند. (4) و حمیری، در کتاب قرب الإسناد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از پدر خود علیه السلام روایت می فرمود در باب مردی که به کسی گوید: «ای شرابخوار، ای خورنده گوشت خوک!»، که آن حضرت فرمود: حد، یعنی هشتاد تازیانه بر او لازم نمی شود؛ اما چند تازیانه می زنند او را. (5) و اما اسناد نمودن کفر به کسی یا لعنت کردن. پس روایت کرده است کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: شهادت نمی دهد هیچ کس به کفر کسی، مگر آن که آن کفر به یکی از آن دو کس بر می گردد. اگر چنانچه شهادت بر کافری داده باشد، راست خواهد بود و اگر شهادت بر مؤمنی داده باشد، کفر به خودش بر می گردد. پس حذر و پرهیز نمایید از طعن کردن بر مؤمنان. (6) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: لعنت، وقتی که از دهن لعنت کننده بیرون می آید، متردد می شود. پس اگر جایی پیدا کرد که مستحق لعنت باشد، قرار می گیرد و اگر پیدا نکرد، به

ص: 92

1-1) . الخصال، ص 225، ح 63. [1]

2-2) . تفسیر العیاشی، ج 1، ص 178 و 179، ح 67.

3-3) . تهذیب الأحکام، ج 1، ص 81، ح 85.

4-4) . همان، ح 86.

5-5) . قرب الإسناد، ص 152 و 153، ح 557.

6-6) . الکافی، ص 360، ح 5. [2]

صاحب خودش بر می‌گردد. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هیچ کس نیست که مؤمنی را رو به رو طعن نماید، مگر آن که خواهد مُرد، به بدترین مُردنی، و چنین کسی، سزاوار است به آن که عاقبت او به خیر نباشد. (2) پس باید که در تکفیر یا لعن کردن جمعی که ظاهراً به صفت ایمان، موصوف باشند، کمال ملاحظه و احتیاط [را] نمایند و مادام که شرعاً ثابت نشود فساد حال ایشان به آن که انکار یکی از ضروریات دین نمایند (مثل آن که قائل باشند به قدم عالم یا اعتقاد به جبر داشته باشند یا انکار معاد جسمانی یا مثل آن نمایند)، تکفیر ایشان نکنند. و مادام که چنین اعتقادی فاسد نداشته باشند یا آن که بدعتی را طریقه خود نساخته، باعث اضلال مردم نشوند، دست از لعن ایشان بدارند، و بعد از این، در باب «شُرک» مذکور می‌شود که کسی که راهی مخالف گفته خدا و رسول صلی الله علیه و آله داشته باشد، هر چند در چیزهای سهل باشد، مثل آن که سنگ ریزه را بگوید که هسته خرماسست و دوست دارد کسی را که تابع او باشد و دشمن دارد کسی را که مخالفت او کند، از جمله مشرکان است و چنین جماعت را طعن نمودن و بطلان ایشان را ظاهر ساختن تا مردم، متابعت ایشان نکنند، از جمله عبادات است. و چون در هر دو طرف خطر هست، باید احتیاط را مرعی داشت؛ و من الله العصمة و التأييد!

و اما شماتت نمودن بر کسی، خواه به زبان، مثل آن که گوید: «چه خوب شد که فلان کس به چنین بلایی گرفتار شد» یا به افعال، مثل آن که کاری کند که سرور و خوش حالی او از مبتلا شدن مؤمنی ظاهر شود. پس روایت نموده است محمد بن یعقوب رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: چنان مکن که از تو ظاهر شود خوش حال شدن به مصیبت برادر مؤمن؛ زیرا که خدای تعالی، او را می‌آمرزد و مصیبت را بر تو می‌گرداند. (3) و فرمود که: کسی که شماتت کند بر مصیبتی که به برادر مؤمنش نازل شود، از دنیا بیرون نمی‌رود تا وقتی که به آن مصیبت، گرفتار شود. (4) و اما ترک خیرخواهی در جایی که کسی به او مشورت کند و خواه غیر آن: پس روایت نموده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: هر کسی از اصحاب ما (یعنی شیعیان) که در کاری، یکی

ص: 93

1-1. همان، ص 360، ح 6 و 7. [1]

2-2. همان، ص 361، ح 9. [2]

3-3. الکافی، ج 2، ص 359، ح 1. [3]

4-4. همان.

از برادران مؤمن او طلبِ مددکاری از او کند و او به قدری که مقدور و ممکنش باشد، سعی نکند در کار او، پس خیانت کرده است به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و با مؤمنین.

ابو بصیر - که راوی حدیث است -، می گوید که گفتم به آن حضرت که: مراد شما از مؤمنین، کدام است؟ فرمود که: از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گرفته تا آخر. (1) و از آن حضرت، به سه سند روایت نموده که: کسی که متوجه کارسازی برادر مؤمن خود شود و آنچه لازمه خیرخواهی او بوده باشد، به جا نیاورد، پس با خدا و رسول صلی الله علیه و آله خیانت کرده است (2) و در روایت دیگر، از آن حضرت، روایت کرده که خدای تعالی، خصم او خواهد بود. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که: کسی که مشورت کند با او برادر مؤمنش و آنچه محض خیرخواهی باشد به عقل خودش، به او نگوید، خدای تعالی، رأی و عقلی که به او داده باشد، از او باز می گیرد. (4) و از آن حضرت، روایت کرده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت فرمود که: عظیم ترین مردم از حیثیت قرب و منزلت در پیش خدای تعالی، روز قیامت، کسی خواهد بود که در خیرخواهی خلق خدا، در روی زمین از دیگران، کامل تر و در پیش باشد. (5) و اما تعبیر و سرزنش مؤمنین، به عیبی یا خطایی که از ایشان سر زده باشد. پس روایت کرده است کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: کسی که سرزنش کند مؤمنی را، خدای تعالی، او را سرزنش می کند در دنیا و آخرت. (6) و از آن حضرت، روایت کرده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: کسی که امر قبیحی [را] که از کسی صادر شده باشد، افشا می کند، مثل آن کسی است که آن بدی از او صادر شده، و کسی که سرزنش کند مؤمنی را به چیزی، نمی میرد تا وقتی که خود، مرتکب آن قبیح شود. (7) و از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمودند که: نزدیک ترین منزلی که بنده را به کفر می باشد، آن است که با مردی برادری کند از راه دین، و لغزش

ص: 94

1-1. همان، ص 362 و 363، ح 3. [1]

2-2. همان، ح 2.

3-3. همان، ص 363، ح 4. [2]

4-4. همان، ح 5.

5-5. همان، ص 20، ح 5. [3]

6-6. همان، ص 356، ح 1. [4]

7-7. همان، ح 2.

و خطایی که از او صادر شود، بشمارد و ضبط کند از برای آن که روزی از روزها، او را سرزنش کند به آن لغزش ها. (1) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که: از پی لغزش های مؤمنین مگردید؛ زیرا که کسی که تتبع لغزش های برادر مؤمن خود کند، خدای تعالی، تتبع لغزش های او می کند و رسوا می کندش، اگر چه در اندرون خانه اش باشد. (2) و اما ایذا و حقیر شمردن مؤمن. پس روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حق تعالی فرموده که: در مقام حرب من است کسی که ایذا می کند بنده مؤمن مرا، و ایمن باشد از غضب من، کسی که اِکرام کند بنده مؤمن مرا. و اگر از آفریده های من در روی زمین، از مشرق تا مغرب، به غیر یک مؤمن نباشد با امامی عادل، هر آینه، بی نیاز خواهیم بود به عبادت همین دو کس از جمیع آنهایی که در روی زمین خلق کرده ام، و بر پا خواهد بود هفت آسمان و زمین، به این دو کس، و ایمان ایشان را انیس ایشان خواهم کرد، چنانچه محتاج به انیسی دیگر نباشند. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: وقتی که قیامت قائم می شود، ندا می کند منادی ای که: کجایند آن جماعتی که ایذا می کردند دوستان مرا؟ پس جمعی بر می خیزند که بر روی ایشان، هیچ گوشت نخواهد بود. پس می گویند که: این جماعت اند که ایذا می کردند مؤمنین را و دشمنی و عناد با ایشان می کردند و توبیخ و سرزنش ایشان، در باب دین ایشان می کردند. بعد از آن، امر می شود که ایشان را به جهنم برند. (4) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که: خدای - عَزَّ و جَلَّ - می فرماید که: کسی که یکی از دوستان مرا خوار می کند، مهبّای جنگ و محاربه با من شده و من، زودتر از همه چیز، مدد می کنم دوستان خود را. (5) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که تحقیر کند مؤمنی را، خواه مسکین و خواه غیر مسکین، همیشه خدای تعالی، او را حقیر می سازد و دشمن می دارد تا وقتی که رجوع کند از آن کاری که کرده. (6)

ص: 95

1-1. همان، ص 354، ح 1. [1]

2-2. همان، ص 352، ح 2. [2]

3-3. همان، ص 350، ح 1. [3]

4-4. همان، ص 351، ح 2. [4]

5-5. همان، ح 3. [5]

6-6. همان، ح 4.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که: هر که در مقام ذلیل کردن و حقیر شمردن مؤمنی باشد از برای پریشانی و فقر آن مؤمن، خدای تعالی، او را در روز قیامت، در حضور همه خلایق، رسوا می کند. (1) و از آن حضرت، روایت کرده در حدیث دیگر که فرمود که: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد که: خداوندا! کیستند آن کسانی که هر گاه کسی ایشان را ذلیل کند، مهتای جنگ و محاربه با تو شده اند؟ فرمود که: آن کسانی که من، عهد و پیمان از ایشان گرفته ام، از برای تو و وصی تو و ذریت تو به ولایت.

و اما سخنانی که موجب رنجش مؤمنین از یکدیگر شود که نیمه و سخن چینی، عبارت از آن است. پس روایت کرده ابن بابویه رضی الله عنه در کتاب خصال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از پدران خود علیهم السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: خدای - عزّ و جلّ - بهشت را از دو نوع خشت آفریده: یکی طلا و یکی نقره، و دیوارهای بهشت را از یاقوت ساخته، و سقفش را از زبرجد، و سنگ ریزه هایش را از مروارید، و خاکش را از زعفران و مُشک اذفر. پس خطاب فرمود به بهشت که: سخن بگو. پس گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ». به تحقیق که سعادت یافته کسی که داخل من شود. پس خدای - عزّ و جلّ - فرمود: به عزّت و بزرگی و جلال و بلندی مرتبه خودم قَسَم که داخل جنّت نمی شود کسی که مداومت بر خوردن شراب کند، و کسی که همیشه مست باشد، و کسی که کارش نیمه و سخن چینی باشد، و کسی که دیوث باشد، و کسی که شرطی باشد و (شرطی، عبارت از جمعی از اعوان سلاطین است که علامتی خاص می دارند)، و کسی که خُنْثی باشد (2)، و کسی که قبرها را شکافد، و کسی که عَشَّاری (3) کند، و کسی که قطع رَجَم کند، و کسی که قَدَری باشد، یعنی به جبر قائل باشد. (4) و به همین مضمون، حدیثی دیگر روایت نموده.

و کلینی رحمه الله روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: آیا خبر ندهم به جماعتی که بدترین شمایند؟ گفتند: خبر ده ما را یا رسول الله! فرمود که: آن جماعت اند که در میان مردم، به سخنی چینی قدم می زنند و دوستان را از یکدیگر جدا می سازند و از برای جماعتی که عیبی ندارند، عیب می جویند. (5)

ص: 96

1-1. همان، ص 353، ح 9. [1]

2-2. خُنْثی: مرد زن صفت.

3-3. ده یک بگیرد یا ده یک بدهد.

4-4. الخصال، ص 436، ح 22.

5-5. الکافی، ج 2، ص 369، ح 1. [2]

و به همین مضمون، از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: بهشت، حرام است بر سخن چنان که در میان مردم، به نیمه تردّد می نمایند. (1) و اما ضرر رسانیدن به مؤمنی به سخنی که در باب او گویند. پس روایت کرده است کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: کسی که ضرر رساند به مؤمنی، هر چند به نصف کلمه یا پاره کلمه باشد، در روز قیامت که ملاقات می کند خدای - عزّ و جلّ - را، در میان هر دو چشم او نوشته خواهد بود که: «آيِسٌ مِنْ رَحْمَتِي»؛ یعنی: ناامید است از رحمت من. (2)

پرهیز از سخنی که متضمن ظلم بر کسی باشد

چهارم از آنچه در این کلام، نهی و تحذیر از آن واقع شده، سخنی است که متضمن ظلم بر کسی باشد، و ظلم، عبارت است از تجاوز نمودن از حد، خواه در گرفتن مال مسلمانان، و خواه غیر آن. و بغی و عدوان، به همین معنی است.

و احادیث در نهی و عقاب ظلم، بسیار است. از آن جمله در یکی از خطبه های حضرت امیر المؤمنین علیه السلام - که در کتاب نهج البلاغه مذکور است -، وارد شده که: ظلم، سه قسم است: یکی، ظلمی که آمرزیده نمی شود؛ و یکی، ظلمی که دست از او برداشته نمی شود و البته عقوبت و تدارک می شود؛ و یکی، ظلمی است که آمرزیده می شود و طلب آن نمی کند. اما ظلمی که آمرزیده نمی شود، آن است که کسی، شریک از برای خدای تعالی قرار دهد یا کافر شود به خدای تعالی، چنانچه فرمود که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» 3 و اما ظلمی که آمرزیده می شود، ظلمی است که آدمی بر خود کند در بعضی از چیزهای سهل، یعنی گناه صغیره ای از آدمی سرزند، چنانچه فرموده که: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ». (3) و اما ظلمی که دست از آن بر نمی دارند، ظلمی است که بندگان بر یکدیگر کنند که قصاص آن، شدید است و قصاصش، جراحت به کارد نیست و زدن به تازیانه نیست؛ بلکه چیزی است که اینها در پیش او سهل و حقیر است. (4)

ص: 97

1-1. همان، ح 2.

2-2. همان، ص 368، ح 3. [1]

3-4. سورة نساء، آیه 31. [2]

4-5. نهج البلاغه، خطبة 176، ج 2، ص 90. [3]

و در روایتی که کلینی از آن حضرت روایت کرده، وارد شده که: گناهی که آمرزیده می شود، گناهی است که خدای تعالی، صاحبش را به سبب آن گناه، در دنیا عقاب کرده باشد. پس او حلیم تر و کریم تر از آن است که بنده خود را دو مرتبه عقاب کند. و گناهی که بخشیده نمی شود، ظلمی است که بندگان بر یکدیگر کرده باشند؛ زیرا که خدای تعالی، در روزی که محاکمه اش ظاهر می شود بر خلاق، قسم یاد می نماید که به عزّت و جلال خودم قسم، که از من نمی گذرد ظلم هیچ ظالمی، اگر چه دستی که کسی بر کسی زده یا گذاشته باشد به جهت منع از چیزی یا غیر آن، و اگر چه شاخ زدنی باشد که شاخداری بر بی شاخی زده باشد. پس خدای تعالی، عوض می گیرد از ظالم به جهت مظلوم، تا آن که هیچ کس را از کسی طلبی نماند. بعد از آن، خلاق را در معرض حساب می آورد.

و قسم دیگر از گناه، آن است که خدای تعالی، بر بنده خود پوشانیده و توبه از آن گناه [را] روزی او کرده. پس آن مرد از گناه خود، ترسان است و امید به گرم الهی دارد و ما نیز از برای او، چنانیم که خودش هست. امید مرحمت از برای او داریم و می ترسیم که معاقب شود. (1) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: شیطان، به لشکر خود می گوید که: در میان بنی آدم بیندازید حسد و بغی را؛ زیرا که حسد و بغی، در پیش خدای تعالی، مثل شرک و کفرند. (2) و از مردی از بنی نضع روایت کرده که: گفتم به حضرت امام محمد باقر علیه السلام که: من از زمان حجّاج تا حال، والی و حاکمم. آیا مرا توبه هست؟ حضرت، جواب نفرمود. پس مرتبه دیگر سؤال کردم. فرمود که: توبه نیست تورا تا وقتی که هر کس، حقی از تو دارد، به او رسانی. (3) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از دنیا رحلت فرمود، مرا در بغل گرفت و فرمود که: یا بُنّی! وصیت می کنم تورا به چیزی که پدرم حضرت امام حسین علیه السلام در وقت وصیت فرمود و آن وصیت، آن بود که: یا بُنّی! حذر کن از ظلم کردن بر کسی که به غیر از خدای تعالی کسی نداشته باشد، که مدد او و تلافی او از تو بگند. (4) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بی آن که کسی سؤال کند که: کسی که ظلمی بر کسی کند، مسلط می سازد خدای تعالی بر او ظالمی را، یا مسلط می سازد بر فرزندان او یا

ص: 98

1-1. الکافی، ج 2، ص 443، ح 1. [1]

2-2. همان، 327، ح 2. [2]

3-3. همان، ص 331، ح 3. [3]

4-4. همان، ح 5.

عبد الأعلى - که راوی حدیث است -، می گوید که گفتم که: ظلم را آن مرد می کند و خدای تعالی، ظالمی را بر فرزندان و فرزندانِ فرزندان او مسلط می سازد؟! فرمود که: خدای تعالی می فرماید که: «وَلْيُخَشِ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»؛ 1؛ یعنی: باید که بترسند جماعتی که غم فرزندان ناتوان که از ایشان بماند، می خورند و نمی خواهند که بعد از ایشان، بر ایشان، ستمی واقع شود. پس، از خدای تعالی بترسند و موافق حق، سخن بگویند و واقع شدن ظلم بر فرزندان ظالم، عقوبتی است آن ظالم را، هر گاه که مطلع شود بر حال فرزندان خود بعد از موت، و موجب ترک ظلم است در دنیا، هر گاه داند که ثمره ظلم، مظلوم شدن اولاد است. و بسیاری از مردم، از این معنی، پیش از عذاب الهی ملاحظه می نمایند. و فرزندان، اگر به سبب معصیتی مستحق ظلم شده اند، مکافات عمل به ایشان رسیده و عمل پدر، دخیل بوده در آن که مکافات، به این طریق واقع شود. و اگر مستحق نشده اند، در آخرت ثواب می یابند، مثل سایر مظلومان. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: کسی که صبح کند و قصد ظلم بر کسی نداشته باشد، خدای تعالی، گناهان او را می آمرزد. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: خدای - عزّ و جلّ - وحی کرد به پیغمبری از پیغمبران که در مملکت پادشاهی جباری می بود که: برو به پیش این جبار و به او بگو که: من، تو را حاکم نساخته ام که خون مردم بریزی و مال مردم بگیری. تو را گذاشته ام که پادشاه باشی از برای آن که آواز و فریاد مظلومین را نگذاری که در درگاه من برآید، و من و منی گذارم ستمی را که بر بندگان من شود، اگر چه کافر باشند. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که ظلمی می کند، و کسی که معاونتِ ظالم می کند، و کسی که به ظلم او راضی می شود، هر سه با یکدیگر شریک اند. (4) و از این حدیث، ظاهر می شود که راضی بودن به ظلم، نوعی است از ظلم و بسیاری از مردم، راضی به ظلم ظلمه می باشند، بنا بر آن که در بودن او، نفعی تصوّر می کنند، اگر چه اعتباری باشد

1-2. الکافی، ج 2، ص 332، ح 13. [1]

2-3. همان، ص 332، ح 8. [2]

3-4. همان، ص 333، ح 14. [3]

4-5. همان، ص 333، ح 16. [4]

که در میان مردم، به سبب انتساب به آن حاکم یا ظالم، داشته باشند.

و در کلمات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واقع شده که: هر کس به فعل کسی راضی باشد، مثل کسی است که با او در آن ظلم، داخل باشد. (1) و کشتی رحمه الله در کتاب رجال [خود]، از صفوان بن مهران الجمّال روایت کرده که: به خدمت حضرت امام موسی [کاظم] علیه السلام رفتم. فرمود که: یا صفوان! همه چیز تو خوب و نیکوست، به غیر از یک چیز. گفتم: فدای تو شوم! آن، کدام است؟ فرمود که: این معنی که شتر خود را به این مرد، کرایه می دهی (و مراد آن حضرت، هارون الرشید بود). من گفتم که: من، شتر را به او کرایه نمی دهم از برای فرّح زیاد یا طغیان یا از برای شکار یا از برای کاری لهُو؛ بلکه کرایه می دهم از برای راه مگّه. و خود، شترداری او نمی کنم، بلکه غلامان خود را با او همراه می کنم. فرمود که: یا صفوان! آیا کرایه تو پیش ایشان می ماند؟ گفتم: بلی، فدای تو شوم! فرمود که: می خواهی که ایشان بمانند، این قدر که کرایه خود را از ایشان بگیری؟ گفتم: بلی. فرمود که: هر کس بقای ایشان را می خواهد، از جمله ایشان است، و هر کس از جمله ایشان است، به جهنّم می رود.

صفوان می گوید که: رفتم و شترهای خود را به تمامی فروختم. هارون، چون شنید که شتران خود را فروخته ام، مرا طلبید و گفت: به من خبر رسیده که شتران خود را فروخته ای. گفتم: بلی. گفت: چرا فروختی؟ گفتم: مردی پیر شده ام و غلامان من، چنانچه باید، قیام به این امر نمی نمایند. گفت: هیئات! من می دانم که کی تو را فرموده که چنین کنی. موسی بن جعفر، تو را چنین فرموده. گفتم: مرا با موسی بن جعفر، چه کار است؟ گفت: بگذار این سخن را، که اگر نه حُسن سلوک تو نمی بود، البتّه تو را می گشتم. (2) و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: دو کس در باب [نزاع راجع به] معامله ای که با یکدیگر داشتند، به خدمت آن حضرت آمدند. بعد از آن که سخن ایشان را با یکدیگر شنید، فرمود که: هیچ چیز به آدمی نمی رسد که مثل ظلم باشد. به درستی که مظلوم می گیرد از این شخصی که بر او ظلم کرده است، زیاده از آن قدری که آن ظالم از مال مظلوم می گیرد. بعد از آن، فرمود که: کسی که با مردم، بد می کند، باید که او را بد نیاید از آن که مردم به او بدی کنند. به درستی که درو می کند آدمی، آن چیزی را که می کارد، و کسی که چیز تلخ کشته

ص: 100

1-1. نهج البلاغة، ج 4، ص 40، حکمت 154. [1]

2-2. رجال الکشتی، ج 3، ص 74، ش 828.

باشد، چیز شیرین درو نخواهد کرد، و از شیرین، تلخ درو نمی کند. پس آن دو مرد، قبل از آن که از آن جا برخیزند، با یکدیگر صلح کردند. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که در تفسیر این آیه که: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» 2 فرمود که: پلی است بر صراط که بنده ای که ظلمی کرده باشد یا مظلومه ای، از آن پل نمی گذرد. (2) و «مرصاد»، به حسب لغت، جایی است که آن جا کسی انتظار کسی کشد.

و بدان که توبه از ظلم، آن است که حقّ مظلوم را به او رسانند و توبه و انابت به درگاه الهی نمایند؛ زیرا که ظلم، مرگب است از: حقّ الله و حقّ الناس. و اگر چنانچه آن مظلوم، فوت شده باشد و حق از جنس مال و حقوقی باشد که به میراث، منتقل شود، به ورثه باید رسانید.

و اگر چنین حقی نباشد، مثل آن که او را دشنامی داده باشد یا اهانتی رسانیده یا وارث نداشته باشد یا آن که در جایی باشد که دستِ ظالم به او نرسد تا تدارکِ ظلم نماید، باید که از برای او طلب آمرزش کند، چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: کسی که بر کسی ظلم کند و آن شخص را نیابد، باید که استغفار از برای او کند؛ زیرا که استغفار، کفّاره ظلم اوست. (3)

ص: 101

1-1 . الکافی، ج 2، ص 334، ح 22. [1]

2-3 . همان، ص 331، ح 2. [2]

3-4 . الکافی، ج 2، ص 334، ح 20. [3]

وَأَيُّكُمْ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ أَنْ تَرَكَوْهُ.

یعنی: حذر و پرهیز نمایید از ارتکاب چیزهایی که خدای تعالی، شما را از آنها نهی فرموده.

و مراد از آن چیزهایی که خدای تعالی نهی فرموده، می تواند بود که اعم از صغائر و کبائر باشد؛ زیرا که نهی رسول و ائمه - صلوات الله علیهم -، نهی الهی است، و می تواند بود که مخصوص کبائر باشد.

و در منقسم شدن گناه به صغیره و کبیره، و همچنین در تفسیر این دو قسم، میانۀ علما اختلاف واقع شده. جمعی بر آن رفته اند که همه گناهی، کبیره است، به جهت آن که همه در معنی مخالفت الهی شریک اند و مخالفت، بزرگ و کوچک نمی باشد. و گفته اند که اطلاق کبیره و صغیره بر گناهان، امری است اضافی؛ یعنی گناهی را که با دیگری بسنجیم، می تواند که نسبت به او کبیره باشد و نسبت به گناهی دیگر، صغیره. مثلاً بوسیدن زن نامحرم نسبت به زنا کردن، صغیره است و نسبت به نظر کردن از روی شهوت، کبیره است. و همچنین، غصب کردن یک درهم، نسبت به غصب نصف درهم، کبیره است و نظر به غصب مال بسیار، صغیره است.

و شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان، این قول را به جمیع علمای شیعه، نسبت داده. و از عامۀ جمعی به این قول، قائل شده اند، مثل ابن عباس و جمعی از مفسرین. و این مذهب، به حَسَبِ ظاهر، دلیلی ندارد؛ بلکه ظاهر آیه و احادیث، آن است که گناه بر دو قسم باشد و اگر کسی از کبائر اجتناب نماید، صغائر را خدای تعالی، به فضل عمیم خود ببخشد، چنانچه فرموده: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا». (1) و اگر چه مخالفت [خدای] بزرگ، بزرگ است؛ اما معصیت بنده حقیر، در جنب کَرَمِ او حقیر است و اگر مخالفت، مقتضای حکمت نمی بود، همه را می بخشید و از برای بخشیدن بسیاری از کبائر، مثل اسباب توبه و شفاعت و اعمال خیر، اسباب مقرر فرموده.

و گمان این حقیر، آن است که نسبت دادن این مذهب به علمای شیعه، از راه اشتباهی است که شیخ طبرسی رحمه الله در فهمیدن عبارت تبیان شیخ طوسی - قدس الله روحه - نموده؛ زیرا کسی که در

ص: 102

این دو کتاب تأمل می کند، می داند که سخنان شیخ طبرسی، در اکثر مواضع، [از شیخ طوسی] مأخوذ است و کلام شیخ طوسی در این مقام، خالی از اجمال و ابهام و خلاف مقصود نیست.

و جمعی کثیر از علما (مثل محقق و اکثر متأخرین)، قائل اند به آن که گناه، دو قسم می باشد، چنانچه ظاهر آیه و احادیث است و تفصیل ادله و بحث و جواب، در کتاب حدائق الحقائق، در شرح خطبه اول، مذکور است. و جمعی که به این قول قائل اند، اختلاف نموده اند در آن که معنی کبیره، کدام است. بعضی گفته اند که کبیره، معصیتی است که خدای تعالی، وعید به عذاب جهنم در آن مصیبت، فرموده باشد، و از بعضی احادیث، این معنی ظاهر می شود. (1) و بعضی گفته اند که کبیره، گناهی است که وعید شدید در کتاب یا سنت بر آن واقع شده باشد و حدیث عبد العظیم بن عبد الله الحسنی که کلینی رضی الله عنه در کافی (2) و ابن بابویه رحمه الله در چند کتاب خود روایت نموده، (3) بر این معنی، خالی از دلالتی نیست. و بعضی گفته اند که گناهی است که بخصوصه وعید بر او در شرع وارد شده باشد. و از حدیث مذکور، بر این معنی استدلال می توان کرد.

و بعضی گفته اند که معصیتی است که موجب حد شود. و بعضی گفته اند که معصیتی است که شارع، حد بر او مترتب ساخته باشد یا تصریح به وعید، فرموده باشد. و بعضی گفته اند که گناهی است که مُشعر باشد به کمی اعتنای فاعل آن به دین. و بعضی گفته اند که گناهی است که حرمتش به دلیل قطعی، معلوم شده باشد.

و بعضی از این اقوال، وجهی ندارد؛ بلکه ظاهر بعضی اخبار (4)، منافی آنهاست.

و اقوال در عدد کبائر، مختلف است، به حسب اختلاف تفاسیر، و احادیث هم به حسب ظاهر در تفسیر کبیره و عدد، اختلافی دارند. و جمع بین الأخبار، به این نحو ممکن است؛ و الله يعلم که مراد «بما أوعد الله علیه النار» و مثل آن، اعم باشد از آن که نهی و وعید، در کلام مجید، وارد شده باشد یا در احادیث اصحاب عصمت - صلوات الله علیهم أجمعین -؛ زیرا که نهی و وعید ایشان، نهی و وعید الهی است و آنچه ظاهراً دلالت بر اخصّ از این معنی کند، حمل می توان کرد بر بیان معنی ای که مخصوص بعضی از افراد آن کلی است، نه آن که مراد، تحدید امر کلی باشد و تخصیص پنج یا هفت و مثل آن، در بعضی از احادیث، از برای آن باشد که نسبت به باقی، اکبر و اقبیح باشند یا

ص: 103

1-1. الکافی، ج 2، ص 276، ح 1 و 2. [1]

2-2. همان، ج 2، ص 285 - 287، ح 24. [2]

3-3. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 563، ح 4932؛ علل الشرائع، ج 2، ص 391، باب 131، ح 1. [3]

4-4. الف و ج: - «اخبار» .

آن که مناسب حال سائل یا سامعین، اقتضای بر آنها باشد یا بنا بر غرضی دیگر که ایشان به آن عالم اند و وعید به نار و مثل آن، شامل ذمّ شدید بوده باشد و بنا بر این، دایره کبیره، واسع و میدان عدالت، تنگ می شود؛ و اللّٰهُ وَلِيّ التَّوْفِيقِ!

و در این مقام، آنچه از معاصی به اتفاق، کبیره است یا حدیثی صریح، دلالت بر آن می کنند، ذکر می کنیم. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.**

گناهان کبیره

اول. شرک

اشاره

بدان که اول و اکبر کبائر - چنانچه از احادیث ظاهر می شود -، شرک به خداست (1) و شرک، بنا بر بعضی اخبار، شامل انواع کفر است و منحصر نیست در شریک قرار دادن از برای خدای تعالی. و ترک نماز، بی علّتی، از جمله شرک است، چنانچه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به طریق متعدّد وارد شده که: کسی که ترک نماز می کند، دانسته، کافر است و از ذمه خدا و رسول صلی الله علیه و آله بری و بیزار شده. و همچنین، انکار ضروریات دین، مثل روزه و زکات و حج و جهاد و غیر آنها از جمله اقسام شرک و کفر است. (2) و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که پرسیدند که: ادنای آنچه آدمی به سبب آن مشرک می شود، کدام است؟ فرمود: کسی که رأی ابتداع می کند و کسی که موافقت او می کند، دوست می دارد و کسی که مخالفت او می کند، دشمن می دارد، مشرک است. (3) و از آن حضرت، در جواب همین سؤال روایت کرده که فرمود: کسی که هسته خرمايي را بگوید که سنگ ریزه است یا سنگ ریزه را بگوید که هسته خرماست و این معنی را دین قرار دهد، مشرک است. (4) و از این جا ظاهر می شود که جمعی که بدعتی در دین کنند و طریقه ای قرار دهند که به یک وجهی مخالفت با شرع داشته باشد، هر چند در چیزهای سهل باشد و امری را عبادت دانند که در شرع عبادت نباشد، از جمله مشرکان خواهند بود.

ص: 104

1-1. همان، ص 285، ح 24.

2-2. همان جا.

3-3. همان، ص 397، ح 2.

4-4. همان، ص 397، ح 1.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: اگر جماعتی بندگیِ خدای تعالی بکنند و دانند که شریک ندارد، و نماز به جای آورند و زکات دهند و حج کنند و روزه ماه رمضان بگیرند و بعد از اینها چیزی را که خدای تعالی یا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده باشند، گویند که: «کاش، غیر از این فرموده بودند!» یا این معنی را در دل خود یابند، از جمله مشرکین خواهند بود. بعد از آن، این آیه را تلاوت فرمود که: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ (1) یعنی: به خدای تو قسم که به صفت ایمان، موصوف نمی شوند تا وقتی که تو را حاکم سازند در امری که در آن، نزاع داشته باشند در میانه خود، و بعد از آن که حکم کنی میانه ایشان، از آن حکم، هیچ نوع دل تنگی در نفس خود نیابند و تسلیم کنند و راضی شوند به امر تو از روی انقیاد و تسلیم تام. پس حضرت فرمود که: بر شما باد به تسلیم! (2) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: مردمان، مأمورند به شناختن ما و رجوع در احکام به سوی ما و تسلیم و انقیاد، مر امر ما را. بعد از آن فرمود که: اگر روزه بدارند و نماز بگذارند و گواهی دهند که «لا إله إلا الله» و در نفس خود قرار دهند که رجوع به سوی ما نکنند، به سبب این، از جمله مشرکین خواهند بود. (3) و دلالت می کند بر آن که شرک، از جمله کبائر است، قول الهی که فرموده: «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»؛ (4) یعنی: به تحقیق که کسی که شرک به خدای - عزّ و جلّ - می آورد، خدای تعالی، بهشت را البته بر او حرام کرده و مسکن او، آتش جهنّم خواهد بود؛ و ظالمان را مددکاری نیست.

ریا

و از جمله انواع شرک، چنانچه از احادیث ظاهر می شود، ریاست و ریا، دو قسم است: یکی آن که کسی عبادتی را به جا آورد از برای آن که مردم ببینند و بشنوند و رضای الهی، مطلقاً منظور نباشد؛ و دیگر، رضای الهی و دیدن مردم، هر دو منظور باشد. و محمّد بن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای - عزّ و جلّ - می فرماید که: من، از همه شریکی بهترم. کسی که دیگری را در عمل خود با

ص: 105

1-1) . سورة نساء، آیه 65. [1]

2-2) . همان، ص 398، ح 6.

3-3) . همان، ح 5.

4-4) . سورة مائده، آیه 72. [2]

من شریک می کند، من آن عمل را به آن شریک، می گذارم و قبول نمی کنم، مگر عملی را که از برای من خالص باشد. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هر نوع از ریا، شرک به خدای تعالی است. به درستی که کسی که عملی را از برای مردم می کند، ثوابش بر مردم است و کسی که کاری را از برای خدای تعالی می کند، ثوابش بر خدای تعالی است. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که در تفسیر قول الهی که: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»، (3) فرمود که: مردی که عمل خیری به جا آورد و غرضش تحصیل رضای الهی نباشد، بلکه مطلبش آن باشد که مردم، او را به خوبی وصف کنند و به مردم بشنوانند، پس چنین کسی در عبادت الهی، دیگری را شریک ساخته.

بعد از آن فرمود که: هر کسی که خوبی را پنهان کند، مدّت بسیاری نمی گذرد که خدای تعالی، خوبی او را ظاهر می سازد، و هر کس که بدی را پنهان می کند، مدّت بسیاری نمی گذرد که خدای تعالی، بدی او را ظاهر می کند. (4) یعنی هر گاه نیت و باطن کسی بد باشد و اعمال خیر را از برای مردم و اغراض باطله به جا آورد و غرضش بندگی الهی نباشد، خدای تعالی، او را رسوا می کند. و ظاهر این است که مراد، امر به اظهار سیئه و مجاهره به فسق نیست؛ زیرا که در اخبار وارد گشته که سیئه مخفی را خدای تعالی می آمرزد و صاحب سیئه علانیه را مخدول می سازد. و ممکن است که مراد، آن باشد که هر گاه کسی فعل قبیحی را بسیار مکرّر کند و پشیمان نباشد و اصرار بر آن نماید، خدای تعالی، او را رسوا می کند.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که عمل قلیلی بکند و مطلبش رضای الهی باشد، خدای تعالی، زیاده از آنچه او کرده، بر مردم ظاهر می سازد و کسی که عمل خیر بسیار را از برای مردم بکند و بدن خود را تعب دهد و بی خوابی بکشد، خدای تعالی، او را در نظر مردمی که می شنوند، قلیل و حقیر می کند. (5) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: محافظت و باقی داشتن عمل،

ص: 106

1-1. الکافی، ج 2، ص 295، ح 9. [1]

2-2. همان، ح 3.

3-3. سورة كهف، آیه 110. [2]

4-4. الکافی، ج 2، ص 293، ح 4. [3]

5-5. همان، ص 296، ح 13. [4]

دشوارتر است از اصلِ عمل. شخصی پرسید که: باقی داشتن عمل، کدام است؟ فرمود که: مردی عطایی می کند و چیزی از برای محضِ رضای الهی صرف می کند و آن را در نامه عملش، حَسَنَةُ مَخْفِي می نویسد و بعد از آن که به کسی نقل می کند، حَسَنَةُ عَلَانِيَه می نویسد و بار دیگر که نقل می کند، آن را عملِ ریا می نویسد. (1) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: زود باشد که زمانی بیاید که باطن های مردم در آن زمان، بد باشد و ظاهرهای ایشان، خوب باشد و غرضشان در اظهار خوبی، طمع در دنیا باشد و به اعمال خیر، قصد تحصیل رضای الهی نداشته باشند و دین ایشان، ریا باشد و خوف الهی به ایشان آمیخته نباشد. پس خدای تعالی، همه ایشان را به عقاب، مبتلا سازد و بعد از آن، خدای تعالی را بخوانند (چنانچه کسی در حال غرق شدن بخواند) و دعای ایشان را مستجاب نسازد. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که به عبّاد بصری خطاب فرمود که: ویلک، ای عبّاد! از ریا پرهیز؛ زیرا که کسی که کاری از برای غیر خدای تعالی می کند، خدای تعالی، او را به آن کس که به جهت او آن کار را به جای آورده، باز می گذارد. (3)

دوم. ناامید شدن از رحمت الهی

دویم از جمله کبائر، یأس از روح الله است؛ یعنی ناامیدی از رحمت بی منتهای الهی. و «رَوْح» ، در اصل لغت، نسیمی را می گویند که آدمی را از آن، لذت و راحت حاصل شود. و یأس از رحمت الهی، فی الحقیقه، انکار کرم و قدرت بر مغفرت است. و در کلام مجید فرموده که: «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛ (4) یعنی: به درستی که ناامید از رحمت الهی نمی شود کسی، مگر کفار.

سوم. امن از مکر الهی

اشاره

سیم امن از مکر الله، یعنی ایمنی، و ترسان نبودن از غضب الهی است، و چون بسیاری از غضب های الهی در وقتی متوجه بدان می شود که مستغرق انواع نعمت های الهی باشند (مثل صحّت و سلامت و

ص: 107

1-1. همان، ح 16.

2-2. همان، ص 396، ح 14. [1]

3-3. همان، ص 293، ح 2. [2]

4-4. سوره یوسف، آیه 87. [3]

وفور مال و کثرت اولاد و تسلط بر مردمان و نفاذ حکم)، پس غضب کردن در چنین حالتی، شبیه است به آن که کسی با کسی در مقام حيله باشد و خلاف آنچه در خاطر دارد، ظاهر سازد. لهذا اطلاق لفظ مکر، بر غضب واقع می شود و گاه هست که جزای مکر و مکافات آن را «مکر» می نامند. و بر این وجه، حمل نموده اند قول الهی را که فرموده: «وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»؛ (1) یعنی: ایشان، مکر می کنند و خدای تعالی، مکر می کند؛ و خدا، بهترین مکرکنندگان است.

و اول، از راه مشابهت و دویم، از قبیل مشاکله است و خدای تعالی، در کلام مجید فرموده که: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»؛ (2) یعنی: ایمن از مکر الهی نمی شوند، مگر طایفه زیان کاران.

و ایمنی از غضب الهی، فی الحقیقه، انکار معصیت خود و قهر الهی و قدرت بر عقاب است و منافی خوف و ترس از خدای تعالی است، همچنانچه یأس از رحمت الهی، منافی رجا و امیدواری به کرم الهی است و چنان نیست که خوف، هر چند در نهایت مرتبه کمال باشد، منافات با رجا داشته باشد، یا آن که به مرتبه یأس و ناامیدی از رحمت الهی منتهی شود، یا آن که امید، وقتی که در مرتبه کمال باشد، به معنی امن از مکر و غضب الهی راجع شود؛ زیرا که در تقصیر در بندگی الهی، دو جهت هست، هر دو در مرتبه خود، در مرتبه کمال: یکی، معصیت بنده که با وجود نهایت حقارت و بی قدری و تربیت یافتن از ابتدای فطرت تا وقت معصیت به انواع نعمت های الهی، جرئت بر مخالفت و تمکین نکردن امر و سهل شمردن اطلاع جناب اقدس او بر فعل بد خود که کرده است و باعث خوف و ترس، این معنی است. و شک نیست که ملاحظه و تأمل در این معنی، مستلزم اشد مراتب خوف است کسی را که بصیرتی بوده باشد.

و جهت دیگر، کرم و بزرگی الهی است که اگر جمیع نعمت ها که آفریده، به یکی از بندگان خود عطا کند، نقصی به خزانه او نمی رسد و به هر یکدیگر، اضعاف مضاعفه آن می تواند بخشید. و اگر همه خلایق، منکر خدایی و پادشاهی او شوند، در بزرگی او نقصی به هم نمی رسد و ضرری به او عاید نمی شود و قادر است بر آن که ایشان را فانی مطلق و به اکراه، مطیع و منقاد سازد. و ملاحظه این معنی، موجب رجا و کمال امید است و در همه احوال، بنده از تقصیر، و خداوند از کرم، خالی نمی باشد.

ص: 108

1-1 . سورة انفال، آیه 30. [1]

2-2 . سورة اعراف، آیه 99. [2]

پس خوف و رجا، در همه حال باید که موجود باشد و ملاحظهٔ بدی خود، باعث یأس و قنوط نشود، و نظر به کرم الهی، باعث ایمنی و اغترار نگردد. و به این معنی، حضرت سیّد السّاجدین، در مقام طلب عفو و رحمت در بعضی ادعیهٔ صحیفهٔ کامله، اشاره فرموده به لفظی که حاصل معنایش این است که: خداوند! اگر مرا در معرض عفو خود در آوری و از عذاب (1) خود، نجات بخشی، این کرم را نسبت به کسی فرموده خواهی بود که انکار نمی نماید استحقاق عقوبت تو را و خود را از مستوجب عذاب بودن، مبرا نمی داند. و این فضل و کرم را دربارهٔ کسی خواهد بود که ترسش از تو، بیشتر است از طمعی که در باب بندگی تو دارد، و ناامیدی اش از نجات یافتن، زیاده از امید خلاصی است، نه آن که یأسش از قبیل قنوط و ناامیدی از کرم تو باشد یا آن که طمعی که از کرم تو دارد، از قبیل اغترار و امیدش به عمل خود باشد؛ بلکه یأسش از این جهت است که نظر به اعمال خود که می کند، حسّانات خود را نسبت به سیئات، قلیل و بی قدر می بیند و عذر و حجّت خود را در باب تقصیراتی که کرده، سست و ضعیف می یابد. اما چون نظر به کرم و بزرگی تو می کند، می داند که تو سزاوار آنی که به تو مغرور بشوند صدیقان، با وجود عباداتی که کرده اند، و ناامید از کرم تو نباشند گناه کاران، با وجود معاصی که از ایشان صادر شده؛ زیرا که تو، آن خداوند بزرگ مرتبه ای که فضل و کرم خود را از کسی باز نمی گیری و حقّ خود را به تمامی از کسی باز یافت نمی نمایی. (2) و از این کلام شریف، ظاهر می شود که منشأ خوف بنده، ملاحظهٔ اعمال قبیحه است، و منشأ امید و رجا، نظر به کرم و رحمت بی منتهای سبحانی. و ظاهر می شود که خوف، ممدوح است و قنوط، مذموم. و همچنین، رجا خوب است و اغترار، خوب نیست.

فرق میان خوف از خدا و یاس از رحمت الهی

و فرق میان خوف و قنوط، و همچنین میان رجا و اغترار، چند احتمال دارد: یکی موافق ظاهر سیاق این کلام شریف که: اگر ترس آدمی از راه ملاحظهٔ عمل خود و اطلاع بر قبح و شناعة مخالفت الهی باشد، خوب و مسما به خوف باشد، و اگر از ندانستن مرتبهٔ کرم الهی و احتمال نقص و کوتاهی در طرف رحمت نامتناهی باشد، خوب نیست و مسما به قنوط باشد. و همچنین، منشأ امید، اگر نظر کردن به بلندی مرتبهٔ کرم و رحمت باشد، ممدوح و موسوم به رجا باشد، و اگر از توهم خوبی اعمال و کثرت عبادات باشد، مذموم و مسما به اغترار و گول خوردن باشد.

ص: 109

1-1. ب و ج: «غضب» .

2-2. صحیفهٔ سجّادیه، دعای 39.

و احتمال دیگر - چنانچه از بعضی احادیث ظاهر می شود -، آن است که خوف و رجا، عبارت از امید و ترس صادق است و قنوط و اغترار، به معنی امید و ترس کاذب است؛ یعنی اگر از ترس آثار و علامات ظاهر شود و موجب اجتناب از قبایح شود، صاحبش در دعوی خوف، صادق خواهد بود و معنی خوف در حال او محقق خواهد، و اگر چنین نباشد، دعوی اش دروغ و خوفش بی اصل خواهد بود. چنانچه اگر کسی دعوی کند که: «من از شیر می ترسم» یا «از خوردن زهر قاتل، اندیشه دارم» و بعد آن که شیر یا کاسه زهر حاضر شود، بی باکانه با شیر بازی کند و بر او سوار شود و بی تابانه از شربت زهر، نوش نماید، همه عقلاً حکم می کنند به آن که در دعوی خوف، کاذب است و اصلاً از این دو چیز نمی ترسد. و اگر وقتی که نظرش بر شیر افتد، گریزد و اگر او را به تکلیف خواهند به او نزدیک سازند، ایا و امتناع نماید و بعد از دیدن کاسه زهر، آثار تنفر طبیعت از او ظاهر و هویدا باشد، تصدیقش می نمایند و خائفش می نامند.

و در باب امید، اگر کسی دعوی اش مقارن شواهد و آثار باشد (1)، مثل آن که گوید: «از پادشاه، امید جایزه و عطا دارم» و «از مزروع خود، امید حاصل» یا «از تجارت [خود]، توقع نفع دارم»، و به مراسم خدمت پادشاه، چنانچه دأب چاکران و طالبان قرب و عطاست، قیام نماید و لوازم تربیت مزروع را از آب دادن به وقت و حفظ از مخرب و سایر مفسدات و آنچه معهود میانه زارعان است، به جا آورد، و در تجارت، به قانون تجار عمل نماید، صاحب امید و صادقش می دانند و اگر چنین نباشد، دروغ گو و مأیوسش می خوانند. پس کسی که دعوی خوف از عذاب الیم و امید به فضل عمیم نماید، چگونه با ارتکاب مناهی و قبایح، و اعراض از لوازم بندگی و ترک عبادات، صادق تواند بود و عاقلی، اطلاق لفظ «راجی» و «خائف» بر او خواهد نمود؟! و این معنی از کلام حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که در باب دروغ مذکور شد، ظاهر بود.

و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که به آن حضرت گفتند که: جمعی از شیعیان شما، مرتکب معاصی می شوند و می گویند که: ما امید داریم. فرمود که: دروغ می گویند. این جماعت، شیعه ما نیستند. این طایفه، تابع آرزوهای خودند. کسی که امید چیزی می دارد، در تحصیل آن سعی می کند، و کسی که از چیزی می ترسد، از آن می گریزد. (2) و قریب به این مضمون، حدیثی دیگر روایت کرده.

ص: 110

1-1. الف - «تصدیقش می نمایند و خائفش می نامند. و در باب امید، اگر کسی دعوی اش مقارن شواهد و آثار باشد» .

2-2. الکافی، ج 2، ص 68 و 69، ح 6. [1]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: مؤمن، به مرتبه ایمان نمی رسد تا صاحب خوف و رجا نباشد، و صاحب خوف و رجا نمی شود تا سعی و عمل در باب آنچه امید و خوف دارد، به جا نیآورد. (1) و احتمال دیگر، آن است که خوف و رجا، اگر به سرحد افراط و غلبه بر ضد خود رسند، مذموم باشند. و اول، مسمّا شود به قنوط و یأس من روح الله. و دویم، موسوم باشد به اغترار و آمن من مکر الله.

لزوم تساوی خوف و رجا

و احادیث در باب تساوی خوف و رجا، بسیار است. از آن جمله، کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در وصیت حضرت لقمان علیه السلام چیزهای عجیبی هست و عجیب ترین آنها آن است که به پسر خود گفته که: از خدای تعالی، می باید در آن مرتبه خائف باشی که با وجود آن که صاحب عبادات جنّ و انس باشی، گویی که مرا عذاب می کند، و به مرتبه ای امیدوار باشی که با آن که گناهان جنّ و انس، از تو صادر شده باشد، گویی که مرا به رحمت خود می آمرزد (2).

بعد از آن که فرمود که: پدرم علیه السلام می فرمود که: هیچ بنده مؤمنی نیست که در دل او دو نور نباشد: یکی نور خوف، و یکی نور رجا؛ و اگر این را به آن سنجند، زیادتی نکند، و اگر آن را به این سنجند، بیشتر نباشد.

و در حدیث دیگر، وارد شده که: خوف و رجا در مؤمن، مثل دو بال مرغ است که در هر یک که نقصی پیدا شود، از پرواز، باز می ماند. (3) و از حدیث اول، به غیر از تساوی خوف و رجا، دو چیز ظاهر می شود: یکی آن که رجا نمی یابد که از راه حُسن عمل آمده باشد؛ بلکه از ملاحظه کرم الهی ناشی شده باشد و لهذا، با عبادت جنّ و انس، می باید که خود را مُعذّب قرار دهد و خوف، باید که از احتمال نقص کرم نباشد و لهذا، با گناهان جنّ و انس، باید که خود را در معرض رحمت داند، و به این معنی در احتمال

ص: 111

1-1. همان، ص 71، ح 11. [1]

2-2. ب: آمرزد.

3-3. این روایت در مصادر یافت نشد. ولی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج 11، ص 192) از ابو علی رودباری نقل نموده که وی گفته: «الرجاء و الخوف کجناحی الطائر اذا استویا استوی الطائر و تمّ طیرانه و اذا نقص أحدهما نقص فیہ النقص و اذا ذهب صار الطائر فی حد الموت». .

و دیگر آن که محض تساوی خوف و رجا، کافی نیست؛ زیرا که تساوی با وجود قوت و ضعف و توسط حال هر دو متحقق می شود؛ بلکه امری دیگر هم در کار است که آن، عبارت از قوت خوف و قوت رجاست. یعنی هر دو در مرتبه کمال، باید که بر دیگری رجحان و زیادتی نداشته باشند و حال مؤمن در میان خوف و رجا، باید که مثل حلقه ای باشد که دو ریسمان بر او بسته، دو صاحب قوت، آن را کشند و آن حلقه در میان ایشان، سکون و استقرار تمام داشته باشد و اگر بالفرض، یکی دست بردارد، به سرعت تمام، به طرف دیگر رود. پس اگر به جانب اعمالی که از طرف خوف می کشد، نظر کند، غیر عذاب، چیزی نبیند و خود را چنان بیند که گویا در جهنم، معذب است، و اگر ملاحظه کرم نماید که از جانب رجا جاذب است، خود را در بهشت و نعیم مخلد بیند و با ملاحظه طرفین، میل به هیچ طرف نداشته باشد. و میل به طرف خوف، عبارت از یأس و ناامیدی از رحمت الهی است - که از جمله کبائر است - و میل به طرف امید، ایمنی از غضب الهی است که آن نیز در سبک کبائر است.

و ابن بابویه رضی الله عنه در کتاب أمالی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: امید به خدای تعالی، به حدی داشته باش که باعث جرئت بر معاصی الهی نشود، و خوف به مرتبه ای داشته باش که تو را از رحمت او ناامید نسازد. (1) و بدان که احتمالاتی که در باب فرق میانه خوف و یأس، و رجا و اغترار مذکور شد، با یکدیگر منافات ندارند و می تواند بود که هر یک از امور سابقه، جزء معنی خوف و رجا باشند، و می شود که در کمال ایشان، مأخوذ باشند، و می تواند بود که بعضی از مقومات و بعضی از متممات باشند. و الله تعالی یعلم!

خوف از خدا

و از جمله اموری که باعث رجا و محلّ نزول رحمت الهی است، یکی خوف است. و احادیث در باب جمعی که به سبب خوف، از غضب و عذاب نجات یافته اند، بسیار است. از آن جمله، ابن بابویه رحمه الله در کتاب أمالی، از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که: در بنی اسرائیل، مردی تبتاش بود که کار او شکافتن قبر و کفن دزدی بود. یکی از همسایگان او بیمار شد و ترسید که بعد

ص: 112

از موت، کفن او را نباش بدزد. پس او را طلبید و گفت: من در بابِ همسایگی با تو چون بودم؟ تَبَّاش گفت: همسایه ای نیکو بودی. گفت: به تو حاجتی دارم. گفت: هر حاجتی داشته باشی، بر آورده می شود. پس دو کفن بیرون آورده، پیش او گذاشت و گفت: هر کدام را که خواهی، بردار و بعد از دفن من، دست از کفن من بردار. پس تَبَّاش، ایسا و امتناع نمود و بیمار، مبالغه و إلحاح کرد تا یکی را که خواست، برداشت.

و چون آن مرد بمُرد، او را دفن کردند. تَبَّاش با خود گفت که: این مرد بعد از موت، چه می داند که من، کفن او را برداشته یا دزدیده ام. البتّه کفنش را بر می دارم. پس چون بر سرِ قبر آمد و قبر را شکافت، آوازی شنید که کسی بانگ بر او زد که: مکن! تَبَّاش، بترسید و او را با کفن گذاشته، برگشت و به فرزندان خود گفت که: من، چگونه پدری بودم از برای شما؟ گفتند: پدر خوبی بودی. گفت: به شما حاجتی دارم. گفتند: بگو هر چه می خواهی که إن شاء الله به جا می آوریم. گفت: می خواهم که بعد از موت، مرا بسوزانید و چون خاکستر شوم، بکوئید و وقتی که بادی تند آید، نصفِ خاکستر مرا در صحرا و نصفی را در دریا به باد دهید. گفتند: چنین می کنیم.

و چون بمُرد، به وصیّت او عمل نمودند و چون خاکستر او را به باد دادند، حق تعالی به صحرا خطاب فرمود که: آنچه از خاکستر او در تو پراکنده شده، جمع کن. و به دریا نیز چنین امر فرمود. و چون او را زنده ساخته، بر پا داشته، فرمود که: چه باعث بود تو را بر این وصیّتی که به فرزندان خود کردی؟ گفت: به عزّت تو قسم که ترس تو، مرا بر این داشت! پس خدای فرمود که: من، دشمنان تو را به زودی راضی می سازم و خوف را به ایمنی مبدّل ساختم و گناهان تو را آمرزیدم. (1) و این بابویه در کتاب أمالی، از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که: در روزی در نهایت گرمی، در سایه درختی نشسته بودند. ناگاه، مردی آمد و جامه های خود کُنده، در زمین بسیار تفتیده، می غلطید و پشت و شکم و پیشانی خود را به آن خاکِ گرم می سوزانید و می گفت: ای نفس! این حرارت را بچش که عذاب الهی، از این عظیم تر است. و آن حضرت به او نظر می فرمود، و چون جامه های خود را پوشیده، به راه افتاد، حضرت به دست مبارک اشاره فرموده، او را طلبید و گفت: ای بنده خدا! کاری از تو مشاهده نمودم که از کسی ندیده ام. چه باعث بود تو را بر آنچه کردی؟ گفت: ترس الهی، مرا بر این داشت و به نفس خود گفتم که: ای نفس! بچش این تعب را که عذاب الهی، عظیم تر است از آنچه من با تو کردم. پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به تحقیق

ص: 113

که از خدای - عزّ و جلّ - ترسیده ای، چنانچه شرط ترسیدن است. و به درستی که خدای تعالی، به تو مباحثات می فرماید به اهل سماوات. بعد از آن به اصحاب خود فرمود که: ای جماعتی که در این مقام حاضرید! به نزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند. پس نزدیک او رفتند و از برای ایشان، دعا کرد و گفت: خداوندا! امر ما را بر هدایت، جمع فرما و تقوا را توشه ما گردان و بهشت را مسکن ما گردان. (1) و در این باب، قصه های طویل در کتب اخبار، موجود است.

نکوهش بدگمانی به خدا

و چنانچه خوف الهی، از اسباب مغفرت است، بدگمانی به خدای تعالی، موجب غضب و سَخَط است.

و از جمله آنچه در این باب وارد شده، حدیثی است که کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: در کتاب علی بن ابی طالب علیهما السلام یافتیم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بالای منبر خود فرمود که: به حقّ آن کسی که خدایی به غیر او نیست که خیر دنیا و آخرت به هیچ مؤمنی عطا نمی شود، مگر به حسن ظن به خدای - عزّ و جلّ - و امید که به او داشته باشد و خود را از غیبت مؤمنین، باز دارد. به حقّ آن کسی که به غیر از او خدایی نیست که هیچ مؤمنی را خدای تعالی، بعد از توبه و استغفار، عذاب نمی کند، مگر آن که به خدای، بدگمان باشد و در امیدش نقصی باشد و کج خلق باشد و غیبت مؤمنین کند. به حقّ آن کسی که به غیر از او خدایی نیست که هیچ مؤمنی گمان خوب به خدای تعالی نمی دارد، مگر آن که خدای تعالی، مناسب گمان او با او سلوک می فرماید؛ زیرا که خدای تعالی، کریم است و خیرات و احسان ها به دست اوست و شرم می آید او را از آن که بنده مؤمن او، گمان خوبی به او داشته و امید و گمان او را به جا نیاورد. پس گمان خود را به خدای تعالی، خوب کنید و توقع احسان از او داشته باشید. (2) و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرموده: ظنّ خود را به خدای تعالی، نیکو ساز؛ زیرا که خدای - عزّ و جلّ - می فرماید که: من با بنده خود، در آن مرتبه ام که به من گمان دارد. اگر گمان خوب دارد، احسان می بیند و اگر گمان بد دارد، عقوبت می کشد. (3)

ص: 114

1-1). همان، ص 420، ح 26.

2-2). الکافی، ج 2، ص 71، ح 2. [1]

3-3). همان، ح 36.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که: حُسن ظن به خدای تعالی، آن است که از غیر خدا، امید نداشته باشی و به غیر از گناه و معصیت خود، از چیزی نترسی. (1) و این حدیث، مؤید آن است که سابقاً مذکور شد که رجا، فرد یا کاملش آن است که از ملاحظه کرم الهی ناشی شود و خوف، از ملاحظه معصیت. و اگر، نه چنین باشد، اول از قبیل اغترار و امن من مکر الله، و دویم، از مقوله قنوط و یأس من روح الله خواهد بود.

لزوم اعتدال در خوف و رجا

و بدان که اعتدال خوف و رجا، امری است عزیز الوجود و بسیاری از مردم، به ملاحظه یک طرف، از جانب دیگر دور می افتند و در زمره قانطین و مغرورین، داخل می شوند و پناه و ملجای به غیر توسل به جناب اقدس الهی نیست و در این مقام، مثل باقی امور، امید به کرم او باید داشت و از وساوس نفس و شیطان، خائف باید بود و تمسک به عروة الوثقی متابعت ائمه اطهار - سلام الله علیهم - ما دام اللیل و النهار، باید نمود و بر آنچه از کلام ایشان ظاهر شود، اعتماد کرد، نه بر معانی ای که در نظر عقل خود، مستحسن باشد یا از کلام جمعی که خود را محقق می نامند، ظاهر شود. «و الله یهدی من یشاء إلى صراط مستقیم». (2)

چهارم: قتل مؤمن

چهارم از کبائر، قتل مؤمن است به غیر حق، چنانچه حق تعالی فرموده که: «مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»؛ (3) یعنی: کسی که بکشد مؤمنی را دانسته، پس جزای او جهنم است که همیشه در آن جا باشد و خدای تعالی، غضب می کند بر او و او را از رحمت خود، دور می گرداند و مهیا می سازد از برای او عذابی عظیم.

و ظاهر لفظ آیه، اعم از آن است که مؤمن را از برای ایمان بکشد، یعنی برای عداوت دینی؛ مثل آن که سنی، شیعه ای را از برای تشیع [او] بکشد یا آن که به سبب نزاع و خصومتی مالی یا غیر آن بکشد. و حدیث ابی السفایح که ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت نموده است، مُشعر است بر این معنی؛ اما سندش مجهول است و محدثین ثلاثه - رضوان الله علیهم - به طریق موثق، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که: کسی که مؤمنی را از برای دین بکشد،

ص: 115

1-1. همان، ح 4.

2-2. سوره نور، آیه 46. [1]

3-3. سوره نساء، آیه 93. [2]

او معتمدی است که خدای تعالی فرموده که از برای او عذاب عظیم، مهیّا ساخته. و کسی که میانه او و دیگری چیزی باشد و او را بکشد، چنین شخصی، آن متعمدی نیست که خدای تعالی فرموده. و شک نیست که کسی که مؤمنی را از برای ایمان می‌کشد، کافر و مخلّد در نار است. (1) و ابن بابویه و شیخ طوسی رحمه الله به سند صحیح، از آن حضرت، روایت کرده اند که شخصی پرسید که: اگر مؤمنی، مؤمنی را عمداً بکشد، آیا او را توبه هست؟ حضرت فرمود که: اگر او را از برای ایمان می‌کشد، توبه ندارد، و اگر چنانچه از برای غضب یا سببی از اسباب دنیوی بکشد، توبه اش آن است که از او قصاص کنند، و اگر چنانچه صاحبان خون ندانند، باید که قاتل پیش ایشان رود و اقرار کند به آن که آن قتل، از او صادر شده. پس اگر راضی شوند به آن که او را در عوض نکشند، دیت به ایشان بدهد و کفّاره عصیان الهی که از او سر زده، آن است که بنده ای آزاد کند و دو ماه پی در پی، روزه بدارد و شصت مسکین را طعام دهد. (2) و از آن حضرت، روایت نموده که فرموده: مؤمن، همیشه امر دین بر او وسیع است و کار بر او تنگ نمی‌شود، مادام که ارتکاب [به ریختن] خون حرامی ننماید. (3) و فرمود که: کسی که مؤمنی را دانسته بکشد، توفیق توبه نمی‌یابد. (4) و مراد از قاتل مؤمن، که در این حدیث واقع شده که توفیق توبه نمی‌یابد، می‌تواند بود که کسی باشد که مؤمن را از برای ایمان بکشد، و می‌تواند بود که اعم باشد. اما اول، ظاهرتر است و آنچه در حدیث سابق، در مقام سؤال واقع شده بود که: «اگر مؤمنی، مؤمنی را بکشد» و حضرت در جواب فرمود که: «اگر از برای ایمان بکشد، توبه ندارد»، به حسب ظاهر، خالی از اشکالی نیست، از جهت منافات با عموم توبه و تضادّ میانه ایمان و قتل از برای ایمان.

و بنا بر عدم قبول توبه مرتدّ فطری، به حسب ظاهر و واقع، و اطلاق مؤمن بر اعم از سابق الایمان، جوابی ظاهر می‌شود. و شاید که مراد، عدم قبول توبه به حسب ظاهر باشد و ممکن است که جواب حضرت، اعم از سؤال باشد و شامل قاتلی باشد که مؤمن نباشد تا بیان هر دو شقّ، فرموده باشند، هر چند سؤال، مخصوص یک شقّ است و در جواب، قید آن که «قاتل از اهل ایمان است»، نیست و ممکن است که مؤمن در کلام سائل، به معنی مظهر شهادتین باشد، نه به معنی شیعه اثناعشری، و جواب بر نهج سؤال، وارد شده باشد و با وجود وجوه مذکوره، مندفع شدن اشکال،

ص: 116

1-1). کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 96، ح 5163.

2-2). کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 96، ح 5164؛ تهذیب الأحکام، ج 10، ص 163، ح 652.

3-3). مجمع البحرین، ج 3، ص 400.

4-4). التبیان، ج 3، ص 295.

و میانهٔ علما به حَسَب ظاهر، خلافی نیست در آن که قتل مؤمن، مطلقاً از جملهٔ کبائر است. و ابن بابویه قدس سره در کتاب من لا یحضره الفقیه و کلینی رحمه الله در کافی، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که: اوّل حکمی که خدای تعالی در روز قیامت می فرماید، حکم خون است. پس دو فرزند آدم را - که قابیل و هابیل باشند - بر پا می دارند و میانهٔ ایشان، حکم می فرماید. بعد از آن، صاحبان خون که بعد از ایشان باشند، تا وقتی که هیچ کس نماند. و مقتول، قاتل خود را می آورد و روی او را به خون، آلوده می کند. پس خدای تعالی می فرماید که: تو، او را کشته ای؟ و او نمی تواند که از خدای تعالی، چیزی را پنهان سازد. (1) و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: گول مخورید به آن که قادر بر کُشتن کسی باشید؛ زیرا که آن مقتول را در پیش خدا، کُشنده و تلافی کننده ای هست که نمی میرد. گفتند: کدام است آن قاتلی که نمی میرد؟ فرمود که: آتش جهنّم. (2) و ابن بابویه رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: روز قیامت، مردی، دیگری را به خون آلوده می سازد، در وقتی که مردم، مشغول حساب اند. پس آن مرد می گوید که: ای بندهٔ خدا! مرا با تو چه کار است؟ آن دیگری می گوید که: تو کلمه ای چنین در باب من، فلان روز گفתי و باعث آن شد که من، کُشته شدم. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که در باب مؤمنی، نصف یا کلمه یا پاره ای کلمه بگوید که از آن گفتن، ضرری به آن مؤمن رسد، روز قیامت که حاضر می شود، در میان هر دو چشم او نوشته خواهد بود که: «ناامید است از رحمت من». (4) و کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: روز قیامت، مردی می آید و با او به قدر مَحَجَمه ای (5) خون خواهد بود. پس می گوید که: و اللّٰه که من، کسی را نكُشته ام و شریک در خون کسی نشده ام! پس خدای تعالی می فرماید که: نه چنین است. سخن در باب فلان بندهٔ من گفتمی و آن سخن، ترقّی کرد و به جایی رسید که باعث کشته شدن آن بنده شد و این مَحَجَمه از خون او به تو می رسد. (6)

1-1. همان، ج 7، ص 271 و 272، ح 2.

2-2. همان، ص 272، ح 4.

3-3. همان، ج 2، ص 368، ح 3.

4-4. همان، ص 370 و 371، ح 5.

5-5. خونی که از حجامت گرفته شود.

6-6. الکافی، ج 7، ص 273، ح 10، [1]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هر کس که کشته شود، خواه از خوبان باشد و خواه از بدان، روز قیامت که محشور می شود، به دست راست به گشندۀ خود، چسبیده خواهد بود و به دست چپ، سر خود را خواهد داشت و از رگ های او خون روان خواهد بود و خواهد گفت: خداوند! پیرس از این شخص که مرا از برای چه می کُشت؟ پس اگر آن قاتل به فرمودۀ خدا او را کشته باشد، قاتل را به بهشت می برند و مقتول را به جهنم؛ و اگر می گوید او را به فرمان فلان کس کشته ام، می فرماید به آن مقتول که: تو هم بکش او را، همچنانچه او تو را کُشته. بعد از آن، خدای تعالی آنچه خواهد، درباره ایشان می کند. (1) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: طاعی ترین مردم در درگاه الهی، کسی است که بکُشد کسی را که نکُشد او را، یا بزند کسی را که نزند او را. (2) و ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که خود را بکُشد دانسته، همیشه در آتش جهنم خواهد بود. (3) پس پرسیدند: اگر وصیتی بکند و در همان ساعت، خود را بکُشد، آیا آن وصیت، صحیح خواهد بود؟ فرمود که: اگر وصیت را پیش از آن کند که جراحتی به خود رسانیده باشد یا کاری کرده باشد که شاید بمیرد، آن وصیت در ثلث مالش صحیح خواهد، و اگر بعد از آن باشد، صحیح نیست. (4)

پنجم: عاق والدین

پنجم از جمله کبائر، عقوق والدین است. و «عقوق»، در اصل لغت، به معنی قطع کردن و شکافتن چیزی است. و عقوق والدین، آزار کردن ایشان و سخن نشنیدن و رعایت نمودن حقوق ایشان است.

و از جمله تأکیدات عظیمه که در باب رعایت حق پدر و مادر وارد شده، کلام الهی است که فرموده: «وَصَيِّئًا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ* وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبِهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»؛ (5) و ترجمه اش آن است که: وصیت نمودیم آدمی را در باب پدر و

ص: 118

1-1. الکافی، ج 7، ص 272، ح 3. [1]

2-2. همان، ص 274، ح 2. [2]

3-3. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 95، ح 5163.

4-4. همان، ح 5164.

5-5. سورة لقمان، آیه 14 و 15. [3]

مادر که بار او را کشیده، با سستی ای که بر سر یکدیگر آمده و بعد از دو سال، او را از شیر گرفته، به آن که: شکر کن مرا و پدر و مادرت را که بازگشت تو و همهٔ خلائق، به سوی من است. و اگر با تو جنگ کنند و گویند که قرار دهی از برای من شریکی که چون وجود ندارد، تو علم به آن نداری، پس ایشان را در امر شرک، اطاعت مکن و در دنیا با ایشان، از روی نیکی و خوبی سلوک کن.

و در این کلام، از دو جهت، بزرگی پدر و مادر، و لزوم احسان به ایشان، از دو وجه ظاهر می شود: یکی آن که خدای تعالی، شکر ایشان را تالی و قرین شکر نعمت های بی منتهای خود ساخته و در باب امر و مبالغه، مرتبه ای بالاتر از این نیست.

[وجه] دیگر آن که با وجود آن که کافر باشند و فرزند را تکلیف به کفر و شرک نمایند، به حُسن مصاحبت و کمال مدارات به ایشان، امر فرموده.

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، استدلال فرموده بر آن که: عقوق والدین، از جمله کبائر است، به [سبب] آن که خدای تعالی، عاق را جبار و شقی نامیده، در آن جا که در حکایت کلام عیسی علیه السلام می فرماید که: «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا»؛ (1) یعنی: مرا صاحب احسان به مادر خود گردانیده و جبار و شقی، نگردانیده ای. (2) و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از ابی ولاد حنّاط روایت کرده که گفت: سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر کلام الهی که فرموده: «وَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» 3 که این احسان، کدام است؟ حضرت فرمود که: احسان، حُسن سلوک با ایشان است و آن که نوعی نکنی که ایشان را ضرور شود که از تو، چیزی از ما یحتاج خود بطلبند، هر چند صاحب چیز باشند. خدای تعالی می فرماید که: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» 4؛ یعنی: به احسان و نیکی نمی رسید تا وقتی که صرف کنید از آنچه دوست می دارید.

بعد از آن، حضرت فرمود که: و اما قول الهی که فرموده: «يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا»؛ (3) معنی اش آن است که: اگر تو را دل تنگ و دلگیر سازند، أُف به ایشان نگوئی، و اگر تو را بزنند، منع و زجر نکنی و بگوئی که «غفر الله لكما»؛ یعنی: «خدا، شما را بیامرزد!»، که بعد از زدن، گفتن این سخن، قول کریمی (4) است که خدای تعالی فرموده که:

ص: 119

1-1. سورة مريم، آیه 32. [1]

2-2. الكافي، ج 2، ص 285 و 286، ح 24. [2]

3-5. سورة اسراء، آیه 33. [3]

4-6. ب: «کریم».

«وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» 1 و در [باره] قول الهی که: «وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» 2 فرمود که: می باید چشم خود را پُر نسازی از نگاه به ایشان، مگر از روی مرحمت و نرمی؛ یعنی به ایشان، خیره نگاه نکنی و آواز خود را بالای آواز ایشان، و دست خود را بالای دست ایشان، بلند نکنی و پیش روی ایشان، راه نروی. (1) و از زکریا بن آدم (2) روایت کرده که گفت: من، نصرانی بودم و مسلمان شدم و حج کردم. پس به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم و گفتم که: من از جمله نصارا بودم و مسلمان شده ام. فرمود که: در اسلام، چه چیز دیده ای؟ گفتم: کلام الهی را که می فرماید: «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ»؛ (3) یعنی: تو نمی دانستی که کتاب، چه چیز است و ایمان، کدام است؛ لیکن گردانیده ایم ما ایمان را نوری که راه نمایی می کنیم به آن نور، هر کس را می خواهیم.

پس فرمود که: خدای تعالی، تو را هدایت کرده. بعد از آن، سه مرتبه دعا کرد که: «اللَّهُمَّ اهْدِهِ!»؛ یعنی: خداوند! او را راه بنما. بعد از آن فرمود: هر چه خواهی، بپرس، ای فرزند! گفتم: مادر و پدر من، بر دین نصارا باقی اند و همچنین، اهل خانه من نصرانی اند و مادر من، چشم ندارد. پس من با ایشان باشم و در ظرف ایشان چیزی بخورم؟ حضرت فرمود که: ایشان، گوشتِ خوک می خورند؟ گفتم: نمی خورند و دست به گوشت خوک نمی گذارند. فرمود که: باکی نیست. پس ملاحظه حال مادرت را بکن و با او نیکویی بکن [تا] وقتی که بمیرد، و خود، متکفل کار او بشو و کار او را به دیگری [و] مگذار و به کسی مگو که پیش من آمده بوده ای تا وقتی که در منا مرا ببینی، إن شاء الله!

پس من در منا به خدمت آن حضرت آمدم. دیدم که مردم بر دور او جمع شده اند و مثل اطفال که از معلم خود سؤال کنند، هر کس از او مسئله ای می پرسد. و بعد از آن که به کوفه آمدم، با مادر خود مهربانی می کردم و چیزی به خورد او می دادم و شپش سر و رخت او را پاک می کردم و خدمت او به جای می آوردم. مادر [م] به من گفت: ای پسر! در وقتی که دین داشتی و با من در دین شریک

ص: 120

1-3. الکافی، ج 2، ص 157، ح 1. [1]

2-4. در نسخه الکافی، تصحیح مرحوم علی اکبر غفّاری، «زکریّا بن ابراهیم» آمده است.

3-5. سورة شورا، آیه 52.

بودی، این نوع سلوک با من نمی کردی. چون شد که تا مسلمان شدی و به سفر رفتی، سلوک خود را تغییر دادی؟ گفتم: شخصی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا فرموده که به این روش، سلوک کنم. فرمود: این شخص، پیغمبر است؟ گفتم: نه؛ بلکه فرزند پیغمبر است. گفت: ای پسر! این شخص، پیغمبر خواهد بود؛ زیرا که آنچه فرموده، وصیت پیغمبران است. گفتم: بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله پیغمبری دیگر نمی باشد؛ اما او فرزند پیغمبر است. گفت: ای پسر! دین تو بهترین دین هاست. آن را تعلیم من کن. من، طریقه اسلام، تعلیم او کردم. پس او مسلمان شد و نماز به یاد او دادم. نماز ظهر و عصر، و نماز شام و خفتن به جا آورد و در آن شب، او را آزاری عارض شد. مرا طلبید و گفت: آنچه تعلیم من کردی، بار دیگر بگو. مرتبه دیگر گفتم. به اسلام، اقرار نمود و در آن شب بمرد. پس روز شد. مسلمانان، او را غسل دادند و من، نماز بر او کردم و او را خود، در قبر گذاشتم. (1) و از عمّار بن حیّان روایت کرده که گفت: خبر دادم حضرت امام صادق علیه السلام را به آن که اسماعیل، پسر من، با من احسان می کند. حضرت فرمود که: به تحقیق که من، او را دوست می داشتم و الحال، محبت من به او زیاده شد. به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهر [ی] رضاعی داشت. به خدمت آن حضرت آمد. چون او را بدید، خوش حال شد و جامه ای که بر دوش می گرفت، پهن کرد و او را بر بالای آن جامه نشانید و با او شروع در گفتگو کرد و بر روی او می خندید. بعد از آن که او از خدمت حضرت، بیرون رفت، برادر او آمد. آن حضرت، به نوعی که با آن خواهر ملاطفت می فرمود، با برادر به جای نیامد. پس کسی پرسید که: یا رسول الله! آن نوع سلوک که با خواهر کردید با برادر نکردید، با وجود آن که مرد است؟! فرمود: از برای آن که خواهر [م] با پدر و مادر [خود]، بهتر سلوک می کند. (2) و از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: سه چیز است که خدای تعالی، برای هیچ کس در آنها رخصتی قرار نداده: یکی ادای امانت، خواه نسبت به خوبان و خواه نسبت به بدان؛ دیگر، وفا کردن به عهد، خواه با خوب و خواه با بد؛ دیگر، نیکی و احسان به پدر و مادر، خواه خوب باشند و خواه بد. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: بسا باشد که فرزندی موصوف به صفت احسان به پدر و مادر باشد در ایام حیات ایشان، و بعد از آن که بمیرند، قرض ایشان را پس ندهد و طلب آمرزش

ص: 121

1-1. الکافی، ج 2، ص 160 - 161، ح 11. [1]

2-2. همان، ص 162، ح 12. [2]

3-3. همان، ص 162، ح 15. [3]

که سفر از برای تجارت و تحصیل علم، هر گاه در بلد خود ممکن نباشد، بی رخصت ایشان، جایز است. و بعضی گفته اند که: در فعلی که در آن شبهه باشد (مثل آن که او را امر کنند به خوردن لقمه شبهه ناک)، اطاعت ایشان می باید کرد؛ زیرا که ترک شبهه، مستحب است و اطاعت ایشان، واجب. دیگر، آن که اگر او را کاری فرمایند و وقت نماز، داخل شده باشد، می باید نماز را تأخیر کند و آن کار را به جای آورد.

دیگر آن که آیا می توانند او را منع کرد از نماز جماعت؟ و گفته که ظاهر (1) آن است که نتوانند (2)، مگر در جایی که خوفی یا مثل آن باشد؛ مثل آن که در شب های تاریک به نماز صبح و عشا، حاضر شود و ایشان ترسند که مبادا در راه، آسیبی به او رسد.

دیگر آن که او را منع می توانند کرد از جهاد، در صورتی که بر او واجب عینی نشده باشد، از برای آن که ثابت شده که مردی با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت می کرد به آن که در خدمت حضرت، هجرت نماید و جهاد کند. حضرت فرمود: پدر و مادر تو، هیچ کدام در حیات هستند؟ گفت: بلی؛ هر دو در حیات اند. فرمود که: آیا می خواهی که به ثواب الهی برسی؟ گفت: بلی. فرمود که: برگرد به پیش پدر و مادرت و سلوک نیکو با ایشان به جا بیاور.

دیگر آن که در واجبات کفایی، ظاهرتر آن است که ایشان، او را منع نتوانند نمود، هر گاه علم یا ظن داشته باشد به آن که دیگری به آن واجب، قیام می نماید، از برای آن که آن هم مثل جهادی خواهد بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی فرموده.

دیگر آن که بعضی از علما گفته اند که: اگر پدر و مادر، او را بطلبند و او مشغول نماز سنت بوده باشد، می باید که نماز را قطع کند؛ زیرا که ثابت شده که زنی، پسر خود را آواز کرد و پسر، در جای نماز خود بود. آن زن گفت: یا جُرَیح! پسر گفت: خداوندا! مادرم آواز می کند و مشغول نمازم. مرتبه دیگر گفت: یا جُرَیح! گفت: خداوندا! مادرم آواز می کند و مشغول نمازم. مادر گفت: نمیری تا وقتی که نظر در روی زنان فاحشه کنی! و در بعضی روایات، چنین است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: اگر جُرَیح فقیه می بود، می دانست که جواب دادن مادر، افضل است از نمازی که می کرد (3). و این حدیث، دلالت می کند بر آن که نماز نافله را از برای ایشان، قطع می باید کرد.

و به طریق اولی دلالت می کند بر آن که سفر، بی رخصت ایشان، حرام است؛ زیرا که غایب

ص: 123

1-1. ب: «ظاهر».

2-2. ب: - «نتواند».

3-3. عوالی اللآلی، ج 1، ص 442، ح 163.

شدن از نظر ایشان در سفر، عظیم تر است و مادر، در این مقام، طلب می کرد نظر کردن به سوی او و اقبال نمودن به جانب او را.

دیگر آن که ایذا به ایشان نرساند، هر چند قلیل باشد، و نگذارد به قدر مقدور که دیگری هم آزار به ایشان رساند.

و دیگر آن که روزه سنت، بی اذن پدر نگیرد؛ و در باب مادر، حدیثی صریح ندیده ام.

دیگر، آن که بی اذن پدر، قسم نخورد و عهد نکند، مگر در کردن امری واجب یا ترک فعلی حرام.

و در باب نذر، نصّی بخصوص ندیده ام، مگر آن که کسی گوید که: نذر، از اقسام یمین است و نهی که از یمین واقع شده، شامل اوست.

(1) تا این جا کلام شیخ شهید - رضوان علیّه - است و آن که گفته که: «واجبات کفایی، مطلقاً حکم جهاد دارد، در آن که بی رخصت

ایشان، صحیح نیست»، محلّ تأمل است؛ زیرا که در جهاد، خوف قتل است و سایر واجبات کفائیه، چنین نیستند.

دیگر، غایب شدن از نظر ایشان در جهاد، زیاده از اکثر واجبات کفائیه است، غالباً، و بعضی از واجبات کفائیه بر جهت، سفر و غیبت را

لازم ندارد. پس نهی که از جهاد واقع شده باشد، دلالت بر حرمت آنها نمی کند، بر تقدیری که حکم امثال جهاد، از آن جا ظاهر شود و

ظاهراً نصّی در مطلق واجبات کفائیه موجود نباشد. و الله اعلم!

و در امور حرام مطلقاً، گفته اند: اطاعت ایشان نمی باید کرد؛ زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: «لا طاعة لِمَخْلُوقٍ

فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»؛ (2) یعنی: اطاعت مخلوقی در معصیت خالق نمی باشد. (3) و از جمله حقوق پدر و مادر که متعلّق است به اعتقاد،

آن است که حضرت سیّد السّاجدین علیه السلام در حدیث حقوق که ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت نموده،

اشاره فرموده که: حقّ مادرت آن است که بدانی که بارِ تو را کشیده، به نحوی که کسی، بار کسی را نکشد؛ و از ثمره دل خود به تو عطا

کرده، آنچه احدی به کسی ندهد؛ و تو را به همه اعضا و جوارح خود، محافظت نموده و پروا نکرده از آن که خود، گرسنه باشد، هر گاه تو را

سیر کرده باشد؛ و از آن که خود، تشنه

ص: 124

1-1. القواعد و الفوائد، ج 2، ص 47.

2-2. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 621، ح؛ کنز العمّال، ج 3، ح 3066.

3-3. القواعد و الفوائد، ج 2، ص 49.

باشد، هر گاه تو را سیراب کرده باشد؛ و از آن که خود، برهنه باشد، هر گاه بدن تو را پوشیده باشد؛ و از آن که خود، در آفتاب باشد، هر گاه تو را از حرارت آفتاب، محافظت نموده باشد؛ و خواب را از برای تو ترک کرده و تو را از سرما و گرما محافظت نموده، از برای آن که به کار او بیایی. پس به تحقیق که تو طاقتِ شکر او [را] نداری، مگر به عون و توفیق الهی.

و حقّ پدرت آن است که بدانی که اصل تو اوست و اگر او نمی بود، تو نخواهستی بود. پس هر گاه در خود، چیز خوبی بینی، بدان که اصل آن نعمت که به تو عطا شده، پدر است. پس خدای - عزّ و جلّ - را حمد کن و شکر پدر به قدر آن نعمت، با شکر الهی به جا بیاور. و لا قوّة إلاّ باللّٰه!

و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت، از جمله کبائر برشمرد آن که هر گاه پدر، پسر را بطلبد، پسر، او را لعنت کند و آن که هر گاه پسر جواب دهد، پدر او را بزند. (1)

ششم: خوردن مال یتیم

ششم از جمله کبائر، خوردن مال یتیم است به غیر حق؛ یعنی بی آن که کاری کرده باشد که به سبب آن، مستحقّ گرفتن چیزی از مال یتیم شده باشد.

و ابن بابویه رحمه الله در کتاب ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در کتاب علی بن ابی طالب علیه السلام مذکور است که: کسی که مال یتیم را از روی ظلم بخورد، البته عاقبت بد آن عمل، به زودی در دنیا، به فرزندان او می رسد و عقاب آن در آخرت، به او خواهد رسید. امّا در دنیا، از برای آن که حق تعالی فرموده: «وَلْيَحْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»؛ (2) یعنی: باید که بترسند جماعتی که غم فرزندان ناتوان خود که از ایشان بمانند، می خورند و نمی خواهند که بعد از ایشان، بر آنها ستمی واقع شود. پس، از خدای تعالی بترسند و موافق حق، سخن بگویند.

و امّا در آخرت، زیرا که حق تعالی می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصَدَّ لِمُنَّ سَعِيرًا»؛ (3) یعنی: به تحقیق که آنهایی که مال های یتیم را به

ص: 125

1-1. الکافی، ج 2، ص 281، ح 15. [1]

2-2. سورة نساء، آیه 9. [2]

3-3. سورة نساء، آیه 10. [3]

ناحق (1) می خوردند، به غیر این نیست که آتش جهنم را در شکم های خود در آورده اند؛ زیرا که چیزی خورده اند که عقابش جهنم است یا آن که به سبب خوردن آن مال، شکم خود را از آتش جهنم، مملو ساخته [اند] و (2) زود باشد که به شعله جهنم، بریان شوند.

و در باب ظلم، قبل از این مذکور شد که سرایت نمودن این ظلم به اولاد، از برای عقوبت ظالم است، به اطلاع بعد از موت. و اولاد، اگر به عمل خود، مستوجب عقوبتی شده باشند، مکافات آن به فعل می آید، و الا در آخرت، ثواب می یابند؛ مثل سایر مکاره که در دنیا به ایشان رسد.

و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود گفته که: اگر پدر صالح باشد، خدای تعالی، اولاد او را محافظت می کند به صلاح او، چنانچه فرموده: «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسِّرَ لَهُمَا فَكَفَرُوا وَكُفِّرُوا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ» 3؛ یعنی: و اما آن دیوار که حضرت خضر علیه السلام مشغول تعمیر او شد، پس آن، از دو پسر یتیم بود از اهل آن شهر، و زیر آن دیوار، گنجی از ایشان بود. پس خداوند تو خواست که ایشان به مرتبه بلوغ و عقل برسند و گنج خود را بیرون آرند. و این معنی، تفضلی است از خداوند تو.

پس سیاق این کلام، دلالت می کند بر آن که صلاح پدر، باعث تفضل بر اولاد می شود و اگر پدر، مرتکب اکل مال یتیم شود، خدای تعالی، نسبت به اولاد، تفضل در باب حفظ ایشان نمی فرماید و ایشان را وا می گذارد. (3) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: وقتی که مرا در شب معراج به آسمان بردند، جمعی را دیدم که آتش در شکم های ایشان، انداخته بودند و از دُبر ایشان، بیرون می آمد. پس به جبرئیل علیه السلام گفتم که: اینها چه جماعت اند؟ گفت: اینها آن طایفه اند که اموال یتیم را به ناحق می خوردند. (4) و حمیری رحمه الله در کتاب قرب الإسناد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت، از پدرش روایت می فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: از خدا بترسید در باب دو ضعیف و ناتوان: یکی یتیم و یکی زن؛ زیرا که بهترین شما، کسی است که با اهل خود، بهتر

ص: 126

1-1. الف و ب: - «به ناحق» .

2-2. ب: - «و» .

3-4. تفسیر القمّی، ج 1، ص 132. [1]

4-5. همان.

سلوک کند. (1) و صاحب کنز العرفان، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت، سؤال کردند که: کمترین مرتبه از خوردن مال یتیم که آدمی به سبب آن به جهنم رود، کدام است؟ فرمود که: اندک و بسیاریش در این معنی شریک اند، هر گاه قصدش آن باشد که به ایشان پس ندهد.

هفتم: متهم کردن زنان و مردان پاکدامن

هفتم از جمله کبائر، قذف مُحصنه است و قذف پیش فقها، نسبت زنا یا لواط است به کسی، صریحاً. و مُحصنه، زنی را گویند که زنا به حسب شرع، بر او ثابت نشده باشد یا متظاهر به زنا نباشد، به حیثیتی که اگر او را به زانیه خطاب کنند، ایا و استتکاف نماید. و قذف موجب حد شرعی است؛ یعنی حاکم شرع، شخصی را که دشنام زنا یا لواط به کسی دهد، هشتاد تازیانه می زند. و حق تعالی فرموده: «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِإِثْبَاتٍ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْدَقُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (2) یعنی: آنهایی که نسبت زنا به زنان مُحصنه می دهند و چهار گواه، موافق دعوی خود نمی آورند، ایشان را هشتاد تازیانه بزنید و هرگز، هیچ گواهی ایشان را قبول نکنید. و ایشان، جماعت فاسقان اند، مگر آن جماعتی که بعد از این فعل، توبه کنند و اصلاح عمل خود بکنند. پس به درستی که خدای تعالی، آمرزنده ای رحیم است.

و فرموده که: «إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ* يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَآيَاتُهُمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» 3؛ یعنی: به درستی که آن جماعتی که نسبت زنا می دهند به زنان مُحصنه که دل های ایشان، از خباثت نفسانی پاک باشد یا از عمل های رسوا، غافل باشند و از اهل ایمان باشند، این چنین جماعتی، دورند از رحمت الهی در دنیا و آخرت، و از برای ایشان، مهیاست عذابی عظیم در آن روزی که گواهی می دهند زبان ها و دست ها و پای های ایشان به آن کارهایی که از ایشان، صادر شده.

و بدان که علما اتفاق نموده اند بر آن که در واجب شدن حد، فرقی نیست میان آن که زنی را قذف کنند یا مردی را. و اگر کسی دیده باشد که شخصی زنا می کند و گواهی بدهد، اگر سه گواه

ص: 127

1-1). قرب الإسناد، ص 92، ح 306.

2-2). سورة نور، آیه 4 و 5. [1]

دیگر با او باشند که همگی به چشم خود، «کالمیل فی الْمُکْحَلَة» دیده باشند، نه آن که از حرکات و خصوصیات احوال، دانسته باشند که آن مرد، مشغول آن فعل بوده، شهادت آن شخص را قبول می کنند و مرد و زن را به حدّ شرعی، تعذیب می نمایند. و اگر چهار گواه به این نحو، یکی کم باشد، گواهان را هر یک، هشتاد تازیانه می زنند و اگر در واقع راست هم گفته باشند، حکم دروغ گویان [را] دارند و داخل فسّاق اند. و اگر کسی به طریق کنایه، کسی را منسوب به زنا یا لواط سازد، حاکم شرع، او را به قدری که مناسب داند، تعزیر و تأدیب می کند، چنانچه قبل از این گذشت.

و جایز نیست اسناد زنا، نه صریحاً و نه کنایتاً به کفّار یا بنده ای که پدر و مادرش کافر بوده باشند، مادام که شرعاً ثابت نشود که موافق مذهب خود هم، زانی بوده اند، چنانچه محمّد بن یعقوب کلینی رحمه الله از عمرو بن نعمان جُعیفی روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دوستی داشت که به هر جا که می رفت، از او جدا نمی شد. روزی آن حضرت، با او راه می رفت و او غلامی داشت از اهل سیدند که در عقب ایشان می آمد. پس آن مرد، سه مرتبه نگاه کرد به عقب خود و غلام را به جهت کاری می خواست. غلام، پیدا نبود. مرتبه چهارم نگاه کرد، او را دید. گفت: یا ابن الفاعله! کجا بودی؟ یعنی: مادرت زناکار بوده.

آن حضرت - صلوات الله علیه - دست بر پیشانی مبارک خود زد و گفت: سبحان الله! مادرش را قَدْ نَف می کنی؟ من گمان کردم که تو صاحب وَرَعی و ظاهر شد که هیچ وَرَع با تو نیست. آن شخص گفت: فدای تو شوم! مادر این غلام، از اهل سیدند است و ایشان، کافر می باشند. حضرت فرمود که: نمی دانی که هر طایفه ای، عقد و نکاحی می دارند؟ دور شو از من!

عمرو بن نعمان - که راوی حدیث است - می گوید که: دیگر ندیدم که حضرت با او رفیق باشد تا وقت رحلت از دنیا. (1) و ابن بابویه رحمه الله در کتاب علل الشرائع، از ابی الحسن حدّاء روایت کرده که گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم. مردی از من پرسید که: یا ابی الحسن! غَریم تو، یعنی قرض خواه یا قرض دار تو چه شد؟ گفتم که: آن ابن فاعله را می گویی؟ پس حضرت، از روی تندی نظر به سوی من کرد. من گفتم: فدای تو شوم! آن مرد، مجوسی است و مادر و خواهر خود را وَطی می کند. فرمود که: نه! وَطی مادر و خواهر، در دین ایشان، نکاح صحیح است. (2)

ص: 128

1-1. الکافی، ج 2، ص 324، ح 5. [1]

2-2. علل الشرائع، ج 2، ص 54، ح 12. [2]

و در کتاب من لا یحضره الفقیه، از آن حضرت روایت کرده که فرمود: مردی که قَدْف کرده باشد بنده ای را به زنا و آن بنده، مسلمان باشد و از او به غیر خوبی چیزی ندانیم، چنین مردی را اگر پیش من آرند، او را یک تازیانه از حدّی که به جهت قَدْف آزاد می زنند، کمتر خواهم زد. (1) و اما دشنام دادن به نوکر و ملازم، چنانچه عادت جمعی است که خدای تعالی، ایشان را جاهی و مالی عطا کرده، مثل دشنام به سایر مؤمنین است و اگر حکومت ظاهر با یکی از ائمّه طاهرین علیهم السلام باشد، حدّ شرعی بر ایشان اقامت خواهند فرمود. و این فسق با کمال شناعة، نهایت شیوع میانه عوام دارد و اکثر ایشان، گفتن و شنیدن فحش را از جمله ستم ظریفی حساب می نمایند. امید که همگی را خدای - عزّ و جلّ - به راه راست، هدایت نماید!

هشتم: رباخواری

اشاره

هشتم از جمله کبائر، خوردن رباست، یعنی سود. و ربا، عبارت است از فروختن چیزی به جنس خود از چیزهایی که به ترازو کشند یا پیمانه کنند با زیادتی یکی از دو چیز؛ خواه زیادتی حقیقی، مثل [آن که] یک من بدهد و یک من و نیم بگیرد، یا حکمی مثل آن که همان قدر بگیرد، اما شرط نموده باشد که به جهت او کاری یا خدمتی بکند، و این، ربا در بیع است.

و ربا در سایر معاوضات، مثل صلح و غیر آن، محلّ خلاف است.

و ربا در قرض هم می باشد؛ یعنی چیزی را به قرض دهند و از همان جنس، بازیافت نمایند با زیادتی حقیقی یا حکمی؛ خواه آن جنسی که به قرض داده، به کیل و وزن در آید، و خواه در نیاید. و اکثر علما گفته اند که ربا میانه پدر و فرزند، و زن و شوهر، و آقا و بنده، و مسلمان و کافر حربی نمی باشد، به شرط آن که زیاده را مسلمان بگیرد، نه کافر.

آیات و روایات در نهی از ربا

و از جمله آیات که در باب ربا وارد شده، قول الهی است که فرموده: «یا ایّها الذّین آمنوا اتّقوا اللهَ وَ ذرّوا ما بقیَ مِنَ الرِّبا إِن کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ* فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِن تُبْتُمْ فَلْکُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِکُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ»؛ (2) یعنی: ای جماعتی که ایمان آورده اید! از خدای تعالی، حذر کنید و واگذارید آنچه از ربا پیش مردم مانده باشد، اگر چنانچه شما اهل ایمانید. پس اگر چنین نکنید، بدانید یا خبر کنید به آن که شما در مقام محاربه با خدا و رسول

ص: 129

1-1) . کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 52، ح 5080.

2-2) . سورة بقره، آیه 278 و 279. [1]

او صلی الله علیه و آله هستید، و اگر توبه کنید، رأس مال شما از شما خواهد بود. نه شما بر کسی ستم کرده باشید، و نه کسی بر شما.

و در بعضی روایات دیگر، نهی و وعید به عذاب جهنم در باب ربا وارد شده.

و ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یک درهم ربا پیش خدای تعالی، بدتر است از هفتاد زنا که همه با زنی باشد که مَحْرَم او باشند. (1) و در حدیث دیگر از آن حضرت، روایت کرده که: بدتر است از سی زنا که با مَحْرَم خود، مثل عمّه و خاله بکنند. (2) و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: آن کسی که ربا می خورد و آن که می خوراند و آن کس که می نویسد و دو کس که گواه می شوند، همه در گناه، مساوی اند؛ یعنی در اصل گناه، یا قدر گناه، و شاید که دویم، ظاهرتر باشد. (3) و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله لعنت کرده ربا را و آن کسی [را] که ربا می خورد و آن که می خرد و آن که می فروشد و آن که می نویسد و آن دو کس که گواه می شوند. (4) و در کنز العرفان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، حرمت ربا را از برای آن شدید کرده که مردم، امتناع نمایند از نیکی و احسان کردن به یکدیگر، در قرض و عطا. (5)

نهم: گریختن از میدان جنگ

نهم از جمله کبائر، فرار از زَحْف است؛ یعنی گریختن از معرکه جهاد شرعی در جایی که دشمن، زیاده از دو برابر نباشد. و از جمله آنچه در نهی و وعید از آن وارد شده، قول الهی است که فرموده: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ* وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُسَّ الْمَصِيرُ» ؛ (6) یعنی: ای جماعتی که ایمان آورده اید! هر گاه برسید به کفار، در حالت اجتماع یا در

ص: 130

1-1) . کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 274، ح 3992.

2-2) . همان، ح 3991.

3-3) . همان، ح 3993.

4-4) . همان، ح 3994.

5-5) . کنز العرفان، ج 2، ص 46.

6-6) . سورة انفال، آیه 15 و 16. [1]

حالت کثرت یا آن که اندک اندک، شما یا ایشان پیش آید تا به یکدیگر رسید، پس پشت مگردانید به جانب ایشان، و هر کس که در آن روز، پشت به ایشان کند، به غیر آن که میل به طرفی کند از برای مصلحت جنگ (مثل: درست نمودن سلاح) یا میل کند به جایی که جمعی از مددکاران در آن جا باشند، پس به تحقیق که لازم او می شود و بر می گردد به غضبی عظیم از جانب الهی، و مسکن او جهنم خواهد بود؛ و بد محلّ بازگشتی است جهنم.

دهم: بازگشت به عقائد جاهلیت بعد از مسلمان شدن

دهم، اعرابی شدن (1) بعد از هجرت است، و هجرت، بعد از زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن بود که اعراب از بادیه به خدمت آن حضرت می آمدند و احکام اسلام [را] یاد گرفته، به لوازم آنها قیام می نمودند. و مذهب شیعه و جمعی از عامّه [بر] آن است که تا کفر، باقی است، هجرت، باقی است. و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرموده: هجرت، منقطع نمی شود، تا وقتی که توبه، منقطع شود، و توبه منقطع نمی شود تا وقتی که آفتاب، از مغرب طلوع کند. (2) و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از خطبه ها که در کتاب نهج البلاغه مذکور است، فرموده که: هجرت، باقی است به همان نحو که در اول اسلام بود، مادام که حکم تکلیف بر اهل زمین، جاری است؛ خواه آنهایی که عقاید خود را پنهان می دارند، و خواه آنها که ظاهر می کنند و اسم هجرت، صادق نمی آید بر هیچ کس، مگر به آن که بشناسد آن کسی را که بر روی زمین، حجّت است بر خلائق. پس کسی که او را می شناسد و اقرار به او می کند، او مهاجر است. (3) و از این کلام، ظاهر می شود که هجرت، در زمان ائمه علیهم السلام باقی بوده به جهت معرفت ایشان. و در زمان غیبت، ظاهر آن است که هجرت، آمدن به بلادی باشد که معرفت ایشان یا معرفت شرایع دین و عمل به قواعد شرع، میسر باشد. و علما گفته اند که: واجب است بیرون آمدن از بلاد شرک بر کسی که نتواند شعائر دین را در آن جا اظهار نمود؛ مثل اذان و اقامه نماز و روزه و غیر آنها. (4)

یازدهم: زنا

یازدهم از جمله کبائر، زناست، خواه با [زن] شوهردار، و خواه، [با] غیر آن. و حدّ زنا در غیر مُحصن، صد تازیانه است. و مرد غیر مُحصن، هر گاه آزاد باشد، با صد تازیانه، سرش را

ص: 131

1-1. خلق و خوی اعراب جاهلی پیدا کردن و مایل به آنها شدن.

2-2. مسند ابن حنبل، ج 1، ص 192؛ کنز العمال، ج 16، ص 657، ح 46262.

3-3. نهج البلاغه، ج 2، ص 129، خطبه 189. [1]

4-4. بحار الأنوار، ج 66، ص 230، ذیل 19.

می تراشند و او را یک سال از شهرش بیرون می کنند، و بعضی گفته اند که از شهر بیرون کردن، مخصوص کسی است که زنی را به عقد دوام، خواسته باشد و دخول نکرده باشد. و در مُحصن، خواه مرد و خواه زن، هر گاه با بالغِ عاقل، زنا کند، رَجْم است (یعنی سنگسار کردن) با صد تازیانه، به قول جمعی از علما، و سنگسار کردن تنها، به قول جمعی، اگر جوان باشد و اگر مرد پیر، زنا کند با غیر زن پیر، هم سنگسار کردن است و هم صد تازیانه زدن.

و معنی مُحصن، در مرد و زن، آن است که زنی، شوهری [داشته باشد] یا شوهری، زنی داشته باشد، که هر صبح و شام به او نزدیکی ممکنش باشد و اگر کنیز داشته باشد، محلّ خلاف است.

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث عبد العظیم بن عبد الله الحسینی بر آن که زنا، کبیره است، استدلال فرموده به قول الهی که در وصف بندگان خاصّ خود می فرماید: «و لا یزْنُون و مَنْ یفْعَلْ ذَلِکَ یَلْقَ اَثَمًا* یضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَ یَخْلُدُ فِیْهِ مُهَانًا»؛ (1) یعنی: بندگان الهی، آنهاست که با صفاتی که مذکور شده، زنا نمی کنند و کسی که این کار [را] کند، می رسد به گناه، یعنی [به] جزای گناه [و] مضاعف می شود از برای او، عذاب در روز قیامت و همیشه می ماند در آن عذاب، با خواری. (2) و ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه، از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هیچ کاری نمی کند فرزندم آدم که در پیش خدای تعالی، عظیم تر باشد از مردی که پیغمبری را بگشود، یا خانه کعبه را - که خدای تعالی، قبله بندگان خود کرده -، خراب کند یا آن که آب خود را در زنی، به حرامی بریزد. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: زنا، باعث فقر می شود و خانه ها را خراب می کند. (4) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که: زمین، ناله نمی کند به خدای تعالی به آواز بلند، مثل ناله ای که از سه چیز می کند: یکی از خونی که به ناحق بر زمین، ریخته شود؛ دیگر، غسلی که کسی از زنا بکند؛ یا خوابی که کسی بر زمین کند پیش از طلوع آفتاب، تا وقتی که نزدیک به طلوع آفتاب باشد. (5) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که در میان وحی های الهی به حضرت موسی علیه السلام

ص: 132

1-1. سورة فرقان، آیات 68 - 69. [1]

2-2. الکافی، ج 2، ص 285 و 286، ح 24. [2]

3-3. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 20، ح 4977.

4-4. همان، ح 4978.

5-5. همان، ح 4979.

بوده که: ای موسی بن عمران! کسی که زنا می کند، زنا به او واقع می شود، اگر چه در فرزندان او باشد. (1) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: با پدران، برّ و احسان کنید تا فرزندان، با شما احسان کنند. و دست از زنان مردم بدارید تا مردم، دست از زنان شما بدارند. (2) و ابن بابویه گفته که در روایت ابراهیم بن ابی البلاد، چنین است که: زنی در زمان حضرت داوود علیه السلام بود، و مردی می آمد و می خواست که با او، به زور، زنا کند. خدای تعالی، در دل او انداخت تا به آن مرد گفت که: هر گاه تو پیش من می آیی، مردی پیش زن تو می رود. بعد از آن که آن مرد به خانه خود رفت، دید که مردی در پیش زن اوست. پس آن مرد را گرفته، پیش (3) حضرت داوود علیه السلام برد و گفت (4): چیزی بر سر من آمده که بر سر هیچ کس نیامده. حضرت داوود علیه السلام فرمود که: کدام است؟ گفت: این مرد را پیش زن خود یافتم. خدای تعالی، وحی به آن حضرت فرستاد که به این مرد بگو که: هر چه می کنی، می یابی. (5) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: سه کس اند که خدای تعالی، روز قیامت، با ایشان سخن نمی گوید و نظر مرحمت به ایشان نمی کند و ایشان را تزکیه نمی کند و مر ایشان راست عذابی شدید: یکی، مرد پیری که زنا کند؛ و دیگر، مردی که دیوث باشد؛ دیگر، زنی که بیگانه به رختخواب شوهرش آورد. (6)

دوازدهم: لواط

دوازدهم از جمله کبائر - چنانچه در حدیث اعمش از حضرت صادق علیه السلام وارد شده -، لواط است. و محمد بن یعقوب رضی الله عنه در کافی و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حماد بن عثمان پرسید که: هر گاه مردی با مردی، عملی شنیع کند [، حکمش چیست]؟ حضرت فرمود که: اگر مُحصن است، می کُشندش، و اگر غیر مُحصن است، حدّش می زنند. پرسید که: آن دیگری چه حکم دارد؟ فرمود که: او را می کُشند بر هر تقدیر، خواه مُحصن باشد و خواه غیر مُحصن. (7) و معنی مُحصن قبل از این، در زنا مذکور شد.

و از آن حضرت، روایت کرده اند که فرمود: مردی را با مردی، در زمان حکومت عمر بن

ص: 133

1-1. همان، ص 21، ح 4981.

2-2. همان، ح 4985.

3-3. ب: «خدمت».

4-4. ب: «عرض کرد».

5-5. همان، ص 21 و 22، ح 4986.

6-6. همان، ص 21، ح 4983.

7-7. الکافی، ج 7، ص 198، ح 2؛ [1] تهذیب الأحکام، ج 10، ص 55، ح 10.

الخطّ اب یافتند. یکی گریخت و دیگری را گرفته، پیش عمر آوردند. عمر به مردم گفت که: در باب این مرد، چه رأی دارید؟ یکی گفت: «چنین می باید کرد» و دیگری گفت: «چنان می باید». پس عمر به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که: چه می گویی، یا ابا الحسن؟ حضرت فرمود که: گردنش را بزن. پس گردنش را زدند. عمر، خواست که او را بردارد. حضرت فرمود: بگذار، که حدی دیگر، هنوز مانده. عمر گفت: چه چیز مانده است؟ فرمود: بگو که تا همیشه حاضر سازند. گفت تا همیشه آوردند. حضرت فرمودند تا او را به آن همیشه سوختند. (1) و از آن حضرت، روایت کرده اند که فرمود: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روزی در میان جماعتِ اصحاب بود. ناگاه مردی آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! با پسری چنین کرده ام. مرا از گناه، پاک کن. گفت: برو به خانه خود. شاید سودایی در طبیعت، حرکت کرده باشد. روز دیگر آن مرد به خدمت حضرت آمده، گفت: یا امیر المؤمنین! چنین کاری کرده ام. مرا پاک کن. فرمود: برو به منزل خود. شاید سودایی در طبیعت، حرکت کرده باشد. تا آن که سه مرتبه بعد از مرتبه اول، باز گشته، اقرار نمود. در نوبت چهارم، حضرت فرمود که: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در چنین واقعه ای، سه حکم فرموده. هر کدام را می خواهی، اختیار کن. گفت: کدام است آن سه حکم، یا امیر المؤمنین؟ فرمود: یکی، ضربتی به شمشیر که بر گردنت زنند، به هر جا که برسد؛ و یکی، دست ها و پاهایت [را] ببندند و از کوه بیندازند؛ دیگر آن که به آتش بسوزانند.

گفت: یا امیر المؤمنین! کدام یک از اینها بر من، دشوارتر و آزارش بیشتر است؟ فرمود که: سوزانیدن به آتش. گفت: من، آن را اختیار کردم، یا امیر المؤمنین! فرمود که تهیّه کار خود بکن. گفت: چنین باشد. پس برخاست و دو رکعت نماز به جای آورد و نشست. در وقت تشهد گفت: خداوندا! به درستی که گناهی از من صادر شده که تو به آن، دانایی و من، از گناه خود ترسیدم. پس به پیش وصی رسول تو و ابن عم نبی تو صلی الله علیه و آله آمدم و از او سؤال کردم که مرا از گناه، پاک کند. پس مرا صاحب اختیار ساخت میان سه نوع از عقوبت. خداوندا! من، اختیار کردم آن یکی را که سخت تر بود. خداوندا! پس، از تو سؤال می کنم که این عقوبت را کفّاره گناهان من گردانی و مرا به آتش خود در آخرت، نسوزانی. بعد از آن، برخاست گریان، و نشست در جایی که حضرت امیر المؤمنین، آن را گود کرده بود و می دید که آتش، در دور او شعله می کشد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: پس، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بگریست و اصحاب او،

ص: 134

همگی، به گریه در آمدند. بعد از آن فرمود که: برخیز - ای مرد - که به گریه آوردی ملائکه آسمان و ملائکه زمین را. و به تحقیق که خدای - عزّ و جلّ - توبه تو را قبول فرمود. پس برخیز و بار دیگر، چنین کاری مکن. (1)

سیزدهم: خیانت در غنیمت

سیزدهم از جمله کبائر - چنانچه در حدیث عبد العظیم وارد شده -، غلول است؛ (2) یعنی خیانت در مالی که مسلمانان، از کفار گرفته باشند. و حق تعالی، در باب غلول فرموده که: «وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ (3) یعنی: کسی که در مال غنیمت، دزدی و خیانت کند، آنچه برده، در روز قیامت می آورد.

و در بعضی روایات، وارد شده که: آنچه دزدیده باشد، روز قیامت، در گردش بار کرده، در محشر، حاضر می کنند. (4) و در حدیث اعمش، مطلق دزدی واقع شده و ممکن است که مراد به غلول، مطلق دزدی باشد، چنانچه از کلام بعضی از اهل لغت، ظاهر می شود.

و در کتاب من لا یحضره الفقیه، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که: کسی که آن قدر بدزدد که مساوی دیت دستش بشود، در آن وقت، خدا تعالی، او را رسوا می کند. (5) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کسی را که مرتبه اول دزدی می کرد، دست راستش را می بُرید و مرتبه دویم، پای چپش را و مرتبه سیّم، به زندانش می فرستاد که تا زنده باشد، در زندان باشد و خرج او را از بیت المال می داد. (6) و در حدیث دیگر، روایت کرده که اگر در زندان دزدی بکند، کشته می شود. (7) و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که دست کفن دزد را قطع می فرمود (8) و در حدیث دیگر، روایت کرده که کفن دزدی را به خدمت آن حضرت آوردند. پس موی او را گرفته، او را به زمین زد و فرمود که: ای بندگان خدا! لگدمال کنید او را. پس لگد بر او زدند تا مُرد. (9) و بعضی از علما گفته اند که کشتن، در صورتی است که این فعل، مکرّر از او سر زده باشد.

ص: 135

-
- 1-1) . الکافی، ج 7، ص 201 و 202، ح 1. [1]
 - 2-2) . الکافی، ج 2، ص 185 و 186، ح 24. [2]
 - 3-3) . سورة آل عمران، آیه 161. [3]
 - 4-4) . بحار الأنوار، ج 76، ص 181.
 - 5-5) . کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 60، ح 5098.
 - 6-6) . همان، ح 5111.
 - 7-7) . همان، ح 5112.
 - 8-8) . همان، ص 67، ح 5118.
 - 9-9) . همان، ح 5120.

چهاردهم از جمله کبائر، سحر است و در حدیث عبد العظیم، استدلال بر کبیره بودن سحر به قول الهی واقع شده که فرموده: «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»؛ (1) یعنی: به تحقیق، می دانستند آن جماعتی که سحر یاد می گرفتند که کسی که خریدار سحر می شود، در آخرت، بهره و نصیبی ندارد. (2) و سحر، چنانچه شیخ زین الدین رحمه الله در تصانیف خود ذکر کرده، نوشتن یا خواندن هر چیزی است که به سبب او ضرری به کسی رسد؛ خواه ضرر بدنی و خواه نقصانی که به عقل رسد. و از جمله اقسام سحر، بستن مرد است از زن و عداوت میانه ایشان انداختن.

و گفته که از این جمله است استخدام ملائکه و جن و توسل به شیاطین در ظاهر ساختن امری پنهان و علاج مصیبت و استحضار ایشان و در آمدن ایشان به بدن طفلی یا زنی و به زبان او اظهار امری نمودن. و ظاهر آن است که سحر، منحصر نیست در آنچه او ذکر کرده؛ بلکه بسیاری از نفع رسانیدن ها هم داخل سحر و حرام است. و از حدیثی مُرسل، تجویز گشودن به سحر، ظاهر می شود و دلالت بر جواز هر نوع نفع رسانیدنی نمی کند. و باز، منحصر در نوشته و کلام نیست؛ بلکه اقسام دیگر می دارد، مثل ترکیب چیزها با یکدیگر و گره ها زدن و چند چیز را به وضعی خاص، در جاها دفن کردن و چیزها به آتش، سوزانیدن.

و از بعضی احادیث، ظاهر می شود که بعضی از اقسام سحر به کارهای اطبا شبیه است و بعضی، تخیلات و اعمالی است که به سرعت حرکت و جلددستی چیزی می نمایند که اصلی ندارد. بنا بر این، شعبده و اعمال سیمیا، چنانچه معرکه گیران می کنند، از جمله سحر است.

و اعمال اعدادیان هم از جمله سحر است، و آنچه نسبت به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می دهند که شکلی در برابر علم کاویانی ساخت و باعث هزیمت لشکر عجم شد، افترای بر آن حضرت است.

و یاد گرفتن و یاد دادن اقسام سحر - چنانچه از احادیث ظاهر می شود -، حرام است و آنچه بعضی از علما ذکر کرده اند که یاد گرفتن سحر، از برای دفع سحر جایز است، وجهی ظاهر ندارد. و کسی که دعوی پیغمبری به سحر کند، خدای تعالی نمی گذارد که بر دست او خارق عادتی ظاهر

ص: 136

1-1. (1) .سورة بقره، آیه 102. [1]

2-2. (2) . الکافی، ج 2، ص 285 و 286، ح 24. [2]

شود و اگر کاری کند که سحره دیگر هم کنند، باعث شبهه نمی شود و دفع سحر به توسل به جناب اقدس الهی و خواندن قرآن و دعاها می باید کرد. و در جماعتی که توسل تام به خدای تعالی دارند و عقل ایشان، قوتی دارد، تأثیری نمی کند و اثری که کند، در مثل زنان و صاحبان نفوس ضعیفه - که از هر چیزی متأثر شوند -، می کند و معتقدان سحر، بیشتر، زنان و ابلهان می باشند. و به سبب سحر، حال کسی در دنیا هم خوب نمی شود و اکثر سحره را به فلاکت و نکبت، می توان شناخت و کسی که مرتکب سحر می شود، یا تتبع سحره و استعانت از ایشان می کند، اگر چنانچه دو روزی در دنیا، بعضی امور، موافق خواهش ایشان از باب استدراج و غضب الهی شود، عاقبة الأمر، به خیزی و خواری دنیا - که سرباری عذاب آخرت است -، گرفتار شود، و اکثری آن است که جمعی که از ایشان، این اعمال بسیار سر می زند، نحوست و بدی آنها در اولاد ایشان هم تأثیر می کند و به زودی، منقرض می شوند.

و احادیث در باب نهی از سحر و قتل و ساحر، بسیار وارد شده و از آن جمله، شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از پدر خود علیه السلام روایت می فرمود که حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - می فرمود که: کسی که چیزی از سحر یاد می گیرد، آخرین عهدش به خدای تعالی، همان است؛ یعنی دیگر نصیبی از رحمت الهی ندارد. و فرموده که: حد سحر، گشتن است، مگر آن که توبه کند. (1) و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود که: از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند از حکم ساحر. فرمود که: هر گاه دو گواه عادل بر او شهادت دهند، خوش حلال است. (2) و محمد بن یعقوب رحمه الله در کافی و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: ساحر مسلمانان را می گشند و ساحر کفار را نمی گشند. کسی گفت: یا رسول الله! چرا ساحر کفار را نمی گشند. فرمود که: از برای آن که کفر، عظیم تر از سحر است، و از برای آن که سحر و شرک، با هم می باشند. (3) و از آن حضرت روایت کرده اند که: ساحر را یک ضربت شمشیر بر سرش می زنند. (4)

ص: 137

1-1. تهذیب الأحكام، ج 10، 148، ح 865.

2-2. همان، ص 147، ح 586.

3-3. الکافی، ج 70، ص 260، ح 1. [1]

4-4. تهذیب الأحكام، ج 10، ص 147، ح 584.

پانزدهم از جمله کبائر، چنانچه از چند حدیث ظاهر می شود -، یمین غموس است و مشهور میانه فقها و اهل لغت، آن است که یمین غموس، قسم دروغی است که دانسته، بر چیزی که گذشته باشد، بخورند؛ مثل آن که گوید با لفظ قسم که: «چنین کرده ام» و نکرده باشد یا برعکس. و غموس، به جهت آن می گویند که صاحبش را در گناه یا در آتش جهنم، غمس می کند؛ یعنی فرو می برد. و در حدیث مذکور، بر کبیره بودن یمین غموس، استدلال به کلام الهی فرموده که: «الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ»؛ (1) یعنی: آن جماعتی که در عوض عهد الهی و قسم های خود، قیمتی اندک می گیرند، آن جماعت را بهره ای در آخرت نیست.

و از بعضی اخبار، ظاهر می شود که یمین غموس، قسم دروغ در باب دعوی است، چنانچه در کتاب من لا یحضره الفقیه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: یمین، دو قسم می باشد: یکی آن که قسم خورد بر چیزی که لازم نباشد بر او، کردن آن کار یا بر چیزی که کردنش لازم باشد و بعد از قسم، آن کار را نکند. پس بر او در این دو صورت، کفاره لازم می شود. و نوع دیگر از قسم، سه وجه می باشد: یکی آن که هر گاه آن قسم را به دروغ خورد، ثواب دارد؛ و یکی آن که کفاره ندارد و ثواب هم (2) ندارد؛ و یکی آن که کفاره بر مخالفت آن، لازم نمی شود و عقوبتش رفتن به جهنم است.

اما آن قسم که در آن ثواب دارد، هر گاه قسم دروغ بخورد و کفاره لازم نمی شود، قسمی است که کسی یاد نماید در باب خلاصی مسلمانان یا حفظ مال خود از کسی که به ظلم خواهد مال او را بگیرد، خواه دزد و خواه غیر دزد.

و اما آن قسم که کفاره به جهت مخالفتش لازم نمی شود و اجر هم ندارد، آن است که کسی قسم یاد نموده باشد بر آن که کاری را بعد از آن بکند و کاری بهتر از آنچه قسم خورده که به جا آرد، ظاهر شود. پس ترک کند آنچه قسم خورده باشد و کار بهتر را به جا آورد.

و آن قسمی که عقوبتش رفتن به جهنم است، آن است که کسی قسم خورد به جهت ضایع کردن حق مسلمانان، یا قسم دروغ خورد در باب دعوی ای که کند. پس این چنین قسمی، یمین غموس

ص: 138

1-1. آل عمران، آیه 77. [1]

2-2. الف و ب: - «هم» .

است و باعث دخول آتش جهنم می شود و کفّاره در دنیا ندارد. (1) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که: قسم دروغ، خانه ها را خراب می کند و اهالی خانه را برمی اندازد. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: قسم به خدای تعالی مخورید، نه قسم راست و نه دروغ؛ زیرا که خدای - عزّ و جلّ - از آن نهی فرموده به قول خود که: «لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ» (3). (3) و «عُرْضَةً» را به معنی چیز مبتدل و علّت مانعه و حجّت و قوّت، تفسیر کرده اند -.

و شیخ طوسی - قدّس الله روحه - در تهذیب، از آن حضرت، روایت کرده که به سدید می گفت: یا سدید! کسی که قسم دروغ به خدای تعالی می خورد، کافر است و کسی که قسم راست به خدای تعالی می خورد، گناه کار است؛ زیرا که خدای تعالی می فرماید که: «لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ». (4) و از جمله قسم های بسیار بد، قسم خوردن به بیزاری از دین یا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا از ائمه علیهم السلام است و از احادیث ظاهر می شود که کسی که چنین قسمی خورد، از ایشان بیزار می شود و از این قسم، در میان عوام، شایع است. و جمعی از علما گفته اند که در چنین قسمی، کفّاره لازم می شود و از لازم ساختن چیزها بر خود به طریق قسم، مطلقاً نهی واقع شده و چنانچه قسم دروغ، بد است، راضی نشدن بر چیزی که کسی قسم خورد هم بد است و با وجود آن که قسم دروغ خورده باشد، می باید ساکت و راضی شد و او را به خدای تعالی گذاشت تا او را به عمل خودش جزا دهد.

شانزدهم: دروغ

شانزدهم از جمله کبائر - چنانچه از حدیث اعمش که ابن بابویه رحمه الله در خصال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و از حدیث «شرایع دین» که در عیون أخبار الرضا علیه السلام از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده، ظاهر می شود -، دروغ گفتن است. (5) و احادیث در باب مذمت دروغ گفتن، قبل از این مذکور شد و بدترین دروغ ها، دروغ بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است و در خصوص آن، وارد شده که از جمله کبائر است، چنانچه ابن بابویه، در کتاب من لا یحضره الفقیه و کتاب ثواب الأعمال، از

ص: 139

1-1. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 366، ح 4297.

2-2. همان، ص 367، ح 4298.

3-4. الکافی، ج 7، ص 434، ح 1. [1]

4-5. تهذیب الأحکام، ج 8، ص 282، ح 1034.

5-6. الخصال، ص 610، ح 9؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 134، ح 1.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: دروغ بر خدای - عزّ و جلّ - و بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر اوصیا علیهم السلام از جمله کبائر است. (1) و کلینی رحمه الله از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، از جمله کبائر است (2) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که در پیش آن حضرت، مذکور شد که حایک (یعنی جولاه (3)) ملعون است. فرمود که: حایکی که ملعون است، کسی است که دروغ بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله می بافد. (4) و از ابو بصیر روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: دروغ، روزه را باطل می کند. گفتم: کدام یک از ما هست که از او دروغ، سر نزنند؟ فرمود که: چنان نیست که تو فهمیدی. دروغی که مُبطل روزه است، دروغ بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است. (5) و از جمله دروغ های بسیار بد، گواهی دروغ و کتمان شهادت است. و ابن بابویه رحمه الله در فقیه، از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: تمام نمی شود سخن گواهی که به دروغ، پیش حاکم شهادت می دهد تا وقتی که جای خود را در جهنّم، مهیا ساخته باشد و همچنین کسی که گواهی خود را پنهان کند. (6) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: هیچ مردی نیست که گواهی بر مردی مسلمان بدهد از برای مالی که از او گرفته شود، مگر آن که خدای تعالی، در همان جا یا در عوض این گواهی که داده، نوشته ای بنویسد برای او که به جهنّمش برسد. (7) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که: گواهان دروغ را تازیانه می زنند و قدر مقرّری ندارد و اختیار تعیین قدر، با امام است و ایشان را در میان مردم می گردانند. (8) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: کسی که گواهی ای را پنهان کند یا گواهی ای بدهد از برای آن که خون مسلمانی ضایع شود یا نقصان مالی به مسلمانی برسد، در روز قیامت که حاضر می شود، تاریکی در روی او خواهد بود، آن قدر که چشم، کار کند؛ یعنی در نهایت تاریکی خواهد بود یا آن که تاریکی و ظلمت او به قدر چشم کار

ص: 140

1-1. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 568، ح 4942؛ ثواب الأعمال، ص 268. [1]

2-2. الکافی، ج 2، ص 339، ح 5. [2]

3-3. جولاه: یعنی بافنده و کسی که شغل او بافندگی است.

4-4. الکافی، ج 2، ص 340، ح 10. [3]

5-5. همان، ح 9.

6-6. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 60، ح 3337.

7-7. همان، ص 61، ح 3338.

8-8. همان، ص 59، ح 3332.

کردن، جاها را تاریک می کند.

و [نیز] فرمود که: در روی او خراشی خواهد بود و مردم، او را خواهند شناخت به نام و نسبش، و کسی که شهادت حقی بدهد از برای آن که مال مسلمانی را زنده کند، در روز قیامت که حاضر می شود، رویش نورانی خواهد بود، به قدر آن که چشم، کار کند و خلاق، او را به نام و نسب، خواهند شناخت.

بعد از آن، حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: نمی بینی که خدای تعالی می فرماید که: «وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ» 1 ؛ (1) یعنی «ادای شهادت را از برای خدا بکنید» ؟

و فرمود در تفسیر قول الهی که فرموده: «وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ»، (2) که مراد، آن است که کسی که شهادت را کتمان می کند، دلش کافر است. (3) و در حدیث مناهی نبی صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: کسی که گواهی دروغ در باب یکی از مردمان بدهد، او را به زبانش می آویزند با منافقین در دَرَكِ اسْفَل، یعنی طبقه پایین جهنم. (4) و بدان که کتمان شهادت، به حَسَبِ ظَاهِر، دو نوع می تواند بود: یکی آن که گواهی از کسی بطلبند، و داند و انکار کند و بگوید: من بر این معنی، شاهد نیستم. و دیگر آن که صاحب حق، محتاج به گواهی او باشد و نداند که آن شخص در آن مطلب، شاهد است و او داند که ایشان، گواه می خواهند به جهت احیای حق، و اظهار نکند که: «من، گواهی دارم» .

و قسم اول، داخل دروغ است و قسم دوم، اگرچه داخل دروغ نیست؛ زیرا که سخنی نگفته که راست یا دروغ باشد؛ اما نهی و وعیدی که در باب کتمان شهادت وارد شده، شامل آن هست و کتمان شهادت، وقتی بد است که باعث ظلم و ضرر مؤمنی شود. و همچنان که ادای شهادت، واجب است، متحمل شدن شهادت، یعنی گواه شدن در جایی که او را گواه گیرند، واجب است، موافق آنچه از چند حدیث، ظاهر می شود. و میانۀ علما در وجوب تحمل شهادت، خلاف است و تفسیر قول الهی که فرموده: «وَلَا يَأْبُ الشُّهَادَةَ إِذَا مَا دُعُوا»، (5) در حدیث، بر این وجه واقع شده که باید که امتناع و ایا نمایند کسانی که مردم خواهند ایشان را گواه گیرند، از گواه شدن. (6)

ص: 141

1-2) . همان، ص 58، ح 3329.

2-3) . سورة بقره، آیه 283. [1]

3-4) . همان، ح 3330.

4-5) . همان، ج 4، ص 15.

5-6) . سورة بقره، آیه 282. [2]

6-7) . تفسیر الامام العسکری، ص 678، ح 378 و 379؛ تفسیر العیاشی، ج 1، ص 155، ح 523 و 524. [3]

هفدهم از جمله کبائر، ندادن زکات واجب است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث عبد العظیم بن عبد الله الحسنی بر آن که منع زکات، کبیره است، استدلال فرموده به قول الهی که: «الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»؛ (1) یعنی: آن جماعتی که گنج می گذارند طلا و نقره را، یعنی نگاه می دارند و در راه خدای تعالی، به نحوی که فرموده، خرج نمی کنند، ایشان را بشارت ده به عذابی سخت در آن روزی که آن مال را به آتش جهنم، بسیار گرم کرده باشند و داغ کنند به آن، پيشانی ها و پهلوها و پشت های ایشان را، و به ایشان گویند: این است آنچه گنج و ذخیره از برای خود گذاشته بودید. پس بچشید آن چیزهایی را که گنج می گذاشتید. (2) و محمد بن یعقوب رضی الله عنه در کافی و ابن بابویه در فقیه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرموده که: هیچ صاحب مال طلا یا نقره نیست که زکات مال خود را ندهد، مگر آن که خدای تعالی، او را نگاه می دارد و محبوس می سازد در بیابانی که گیاه در آن جا نرویده باشد، و مسلط می سازد بر او ماری یا مار نری را که از بسیاری زهر که در سر او جمع شده باشد، مو در سر او نباشد و آن مار، قصد او کند و او گریزان باشد، و چون بیند که از او خلاصی نمی تواند یافت، تن در دهد و خود را به دست او دهد. پس او را به دندان بخاید، به نوعی که آواز آن، ظاهر شود، مثل آن که کسی توب را بخاید، یا مثل آن که شتر نر، چیزی را به دندان بشکند و بعد از آن در گردن او به طریق طوق بیچد؛ و این، معنی کلام الهی است که فرموده: «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (3) یعنی: زود باشد که در گردن ایشان، طوق کنند آن چیزی را که به او بخل می کرده اند در روز قیامت.

و هیچ صاحب مال، شتر یا گوسفند یا گاوی نیست که زکات مال خود را ندهد، مگر آن که خدای تعالی، او را حبس کند در صحرای بی گیاهی تا هر حیوان سُم شکافته، بر روی او راه رود و هر حیوان نیشداری، او را بگزد. و هیچ صاحب مال مو یا درخت خرما یا زراعتی نیست که زکات مال خود ندهد، مگر آن که خدای تعالی، آن زمین را تا هفت طبقه، در گردن او طوق

1-1. سورة توبه، آیه 34 و 35. [1]

2-2. الكافي، ج 2، ص 287، ح 24. [2]

3-3. سورة آل عمران، آیه 180. [3]

و از آن حضرت، روایت کرده اند که فرمود: کسی که زکات نمی دهد، طوق می کنند در گردن او ماری را که از بسیاری زهر، موبر سر او نمی روید تا از مغز سر او بخورد؛ و این، معنی قول الهی است که فرمود: «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (2). (2) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که: هیچ بنده ای نیست که زکات مال خود را ندهد، مگر آن که خدای تعالی، آن مال یا آن عمل را اژدهایی می کند از آتش که بر گردن او طوق می شود و از گوشت او می کُند تا وقتی که از حساب، فارغ شود؛ و این، فرموده الهی است که: «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ (3) یعنی: آن چیزی را که بخل به آن می کنند از زکات، طوق گردن ایشان می کنند در روز قیامت.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: دو خون است که در اسلام، خدای تعالی، حلال کرده و کسی حکم به آنها نمی کند تا وقتی که قائم ما اهل بیت، ظاهر شود: یکی زناکار مُحصن که او را سنگسار می کند، و یکی مانع زکات که گردش [را] می زند؛ یعنی به علم خود، عمل می فرماید، بی گواه یا بعد از آن که ثابت شود. (4) و از آن حضرت، روایت کرده اند که فرمود: کسی که یک قیراط از زکات [خود را] ندهد، نه مؤمن است و نه مسلمان. و حکایت حالِ چنین کسی است قول الهی که می فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» 6.

یعنی: تا آن که اجل یکی از ایشان می رسد، می گوید که: خداوندا! مرا برگردان. شاید عمل صالحی به جا آرم در آن چیزها که گذاشته ام. (5) و در روایتی دیگر، چنین [آمده] است که: نماز او هم قبول نمی شود. (6)

-
- 1-1) . الکافی، ج 3، ص 505، ح 19؛ کتاب من لا يحضره الفقيه، [1] ج 2، ص 10، ح 1583.
 2-3) . الکافی، ج 3، ص 505، ح 16؛ کتاب من لا يحضره الفقيه، [2] ج 2، ص 10، ح 1585.
 3-4) . الکافی، ج 3، ص 504، ح 10؛ [3] من لا يحضره الفقيه، ص 2، ص 10 و 11، ح 1587.
 4-5) . الکافی، ج 3، ص 503، ح 50؛ کتاب من لا يحضره الفقيه، [4] ج 2، ص 11، ح 1589.
 5-7) . الکافی، ج 3، ص 503، ح 3؛ [5] کتاب من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 11 و 12، ح 1591 و 1593.
 6-8) . همان.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد خود، پنج کس را به اسم (1) خطاب فرموده، گفت: برخیز، ای فلان! و برخیز، ای فلان! و هر پنج کس را فرمود که: بیرون روید از مسجد و نماز در این جا مکنید؛ چون شما زکات نمی دهید. (2) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: هیچ مالی تلف نمی شود در خشکی یا در دریا، مگر به سبب ندادن زکات، و شکار نمی شود هیچ مرغی، مگر به سبب آن که تسبیح خود را ترک می کند. (3) و کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام یافتیم که: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: هر گاه مردم زکات ندهند، زمین، برکات و منافع خود را از ایشان، باز می گیرد. (4) و از حضرت امام موسی [کاظم] علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که زکات مال خود را تمام در مصرف خود، صرف نماید، از او سؤال نمی کنند که مالش را از کجا به هم رسانیده. (5) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: کسی که یک قیراط از زکات مال خود ندهد، خواهد یهودی بمیرد و خواهد نصرانی. (6) و از آن حضرت، روایت کرده که: کسی که حقی از حقوق الهی را ندهد، البته دو مثل آن از مال او در مصرف باطلی صرف می شود. (7)

مقدار و نصاب زکات

و بدان که مقدار زکات در طلا و نقره سگّه دار، بعد از آن که به نصاب رسیده باشد و یک سال نگاه داشته باشند، از قرار چهل یک مال است و نصاب اول طلا، بیست مثقال شرعی است که بیست اشرفی متعارف باشد و زکاتش نیم مثقال است.

و زکات نقره، از دویست درهم که نصاب اول نقره است، پنج درهم است و [هر] درهمی هفت عشر مثقال است که ده درهم، هفت مثقال باشد.

ص: 144

1-1 (1) . الف: - «به اسم» .

2-2 (2) . الکافی، ج 3، ص 503، ح 2؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، [1] ج 2، ص 12، ح 1592.

3-3 (3) . الکافی، ج 3، ص 505، ح 15؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، [2] ج 2، ص 12، ح 1595.

4-4 (4) . الکافی، ج 3، ص 505، ح 17. [3]

5-5 (5) . همان، ص 504، ح 9. [4]

6-6 (6) . همان، ص 505، ح 14. [5]

7-7 (7) . همان، ص 506، ح 21.

و زکات گندم و جو و انگور و خرما، بعد از آن که به سر حد نصاب رسیده باشد، ده یک است، اگر به آب روان و دیم و مثل اینها حاصل شده باشد، و اگر به آب کشیدن به گاو یا شتر و مثل آن حاصل شده باشد، بیست یک، و نصاب این اجناس، سیصد صاع است و [هر] صاعی، ششصد و سی مثقال است که مقدار نصاب به وزن تبریز - که ششصد مثقال باشد -، سیصد و پانزده من می شود و به وزن شاه، یک صد و پنجاه و هفت من و نیم می شود.

و زکات گاو و گوسفند و شتر، تفصیلش طولی دارد و در کتب فقه مذکور است و با آن که زکات، مقدار زیادی ندارد که ادای آن بر مردم دشوار باشد، در اکثر بلاد اسلامی، قلیلی از مردم به این امر واجب، با آن همه تأکیدات و مواعید عقوبات که در شرع وارد شده، قیام می نمایند و ممکن است که به جمعی از خویشان و نزدیکان که واجب النفقه ایشان نباشند، هر گاه مستحق باشند، بدهند و ضرور نیست که به کسی که زکات دهند، بگویند که زکات است تا گرفتن بر او شاق باشد با آن که کسی که استحقاق داشته باشد، نگرفتنش خوب نیست.

و در کتاب من لا یحضره الفقیه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: کسی که زکات نگیرد با آن که از برای او واجب شده باشد، مثل کسی است که زکات ندهد. (1)

هجدهم: سبک شمردن حج

هجدهم از جمله کبائر، استخفاف به حج است - چنانچه در حدیث اعمش (2) و حدیث «شرایع دین» که ابن بابویه در عیون از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده، (3) وارد شده -، و ظاهر آن است که مراد به استخفاف، اهتمام نکردن و تأخیر کردن حج به جهت کارهای دنیا یا از راه کاهلی باشد؛ زیرا که تأخیر نمودن و ترک کردن فریضه ای از فرایض الهی که در آن باب، تأکیدات واقع (4) شده باشد به جهت امور دنیوی یا غیر آن، البته استخفاف و ترک احترام امر الهی است و در حدیث عبد العظیم، واقع شده که ترک هر یک از فرایض الهی، از جمله کبائر است. (5) و ظاهر، آن است که مراد به فرایض، چیزهایی باشد که وجوب آنها از قرآن، ظاهر شود و شیخ زین الدین رحمه الله نقل اجماع علما کرده بر آن که تأخیر کردن حج با وجود شرایط وجوب، کبیره است و حق تعالی از ترک حج، به

ص: 145

1-1. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 13، ح 1596.

2-2. الخصال، ص 610، ح 9. [1]

3-3. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 134، ح 1. [2]

4-4. ج: «وارد».

5-5. الکافی، ج 2، ص 285 و 286، ح 24. [3]

لفظ «کفر» تعبیر کرده، در آنجا که فرموده: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» ؛ (1) یعنی: حقی ثابت الهی است بر مردمان، حجّ خانه کعبه، هر که را مقدور باشد یافتن راهی به رفتن حج، و کسی که کافر شود، پس به درستی که خدای تعالی، بی نیاز است از عالمیان.

و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: کسی که بمیرد و حجّة الإسلام به جا نیاورده باشد با آن که احتیاج و پریشانی بر او مسلط نشده باشد یا بیماری ای که به آن، قدرت بر رفتن نداشته باشد، او را عارض نشده باشد یا صاحب سلطنتی، او را مانع نشده باشد از رفتن به حج، پس خواهد یهودی بمیرد و خواهد نصرانی. (2) و از ابو بصیر روایت کرده که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تفسیر کلام الهی که فرموده «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» ؛ (3) یعنی: هر کس که در این دنیا کور باشد، در آخرت، کور و گم راه تر خواهد بود. فرمود که: این، آن کسی است که حج را تأخیر می کند و با خود می گوید که: «به حج خواهم رفت»، تا وقتی که اجلش برسد. (4) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: کسی که بمیرد، در حالتی که صحیح باشد، یعنی بیماری ای نداشته باشد که مانع از رفتن حج باشد، و مالدار باشد، پس او از جمله آنهاست که خدای تعالی فرموده که: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» ؛ (5) یعنی: او را کور، حشر می کنیم در روز قیامت. و فرمود: بلی! خدای تعالی، چنین کسی را از دیدن راه حق، نابینا ساخته. (6) و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که: به فرزندان خود می فرمود: ملاحظه کنید خانه خداوند خود را که از شما خالی نماند و اگر خالی گذارید، دیگر مهلت نمی یابید. (7) و ابن بابویه رحمه الله در فقیه، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: حرف خانه کعبه نزد آن حضرت، مذکور شد. فرمود که: اگر مردم، یک سال ترک خانه کعبه کنند، مهلت نمی یابند (8) و در حدیث دیگر، روایت کرده که: البتّه، عذاب الهی بر ایشان، نازل می شود. (9)

ص: 146

-
- 1-1 . سورة آل عمران، آیه 97. [1]
 - 2-2 . الکافی، ج 4، ص 268، ح 1. [2]
 - 3-3 . اسراء، آیه 72. [3]
 - 4-4 . الکافی، ج 4، ص 269، ح 2. [4]
 - 5-5 . طه، آیه 124. [5]
 - 6-6 . الکافی، ج 4، ص 269، ح 6. [6]
 - 7-7 . همان، ص 270، ح 3. [7]
 - 8-8 . کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 419، ح 2860.
 - 9-9 . همان.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: اگر مردم ترک حج کنند، بر حاکم لازم است که ایشان را جبر کند که به حج روند و در آن جا بمانند و اگر ترک زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کنند، ایشان را جبر کند که (1) به زیارت روند و در مدینه بمانند و اگر خرجی نداشته باشند، از بیت المال مسلمانان، به ایشان چیزی بدهد. (2) و ظاهر این حدیث، آن است که توطن جمعی در مکه و مدینه، به جهت معموری این دو بلده طیبه و همچنین، رفتن جمعی از مردم به زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یا هر که مستطیع باشد، واجب باشد.

و ابن بابویه رحمه الله در باب زیارت ائمه علیهم السلام از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر امامی را عهدی و پیمانی در گردن دوستان و شیعیان او هست، و از جمله تمام نمودن وفا به آن عهد، زیارت قبور ایشان است. پس کسی که ایشان را از روی رغبت و تصدیق به آنچه در باب زیارت فرموده اند، زیارت کند، ائمه، شفیع او خواهند بود در روز قیامت. (3) و در چند حدیث، وارد شده که کسی که صاحب مال باشد و از جهت پیری یا بیماری یا مانعی دیگر به حج نتواند رفت، می باید که کسی را به نیابت خود به حج فرستد (4) و در بعضی احادیث، چنین است که: شخص پریشانی (5) را بفرستد که حج نکرده باشد. (6) و کلینی رحمه الله از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت: به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمودم که: مردی در باب رفتن به حج، با من مشورت کرد و او مردی ضعیف الحال، یعنی صاحب مال یا قوت بسیار نبود. پس من به او گفتم که: به حج مرو. حضرت فرمود که: چه بسیار سزاواری تو به آن که یک سال بیماری بکشی! بعد از آن، یک سال بیمار بودم. (7) و در احادیث، وارد شده که: کسی که حج را از برای مطلبی از مطالب دنیا تأخیر می کند، حاج برمی گردند و کار او ساخته نشده. و وارد شده که: گناه آدمی، مانع می شود از توفیق رفتن به حج.

نوزدهم: انکار حق اهل بیت علیهم السلام

نوزدهم از جمله کبائر - چنانچه در حدیث عبد الرحمن بن کثیر وارد شده -، انکار حق اهل البیت علیهم السلام است (8) و شک نیست که معرفت حق ایشان، از اصول ایمان و انکارش کفر است و در

ص: 147

- 1-1 . الف: - «به حج روند و در آن جا بمانند و اگر ترک زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کنند، ایشان را جبر کند که» .
- 2-2 . همان، ص 420، ح 2861.
- 3-3 . همان، ص 577، ح 3160.
- 4-4 . همان، ح 2865.
- 5-5 . منظور از شخص پریشان، در این جا، فرد نیازمند است.
- 6-6 . همان، ح 2864.
- 7-7 . الکافی، ج 4، ص 271، ح 1. [1]
- 8-8 . الکافی، ج 1، ص 185، ح 14. [2]

حدیث اعمش و حدیث «شرایع دین»، محاربه اولیاء الله واقع شده (1) و مراد به «اولیاء الله»، ممکن است که ائمه علیهم السلام باشند و محارب ایشان، ناصبی است و ناصبی، بدتر از یهودی و نصرانی است (احادیث در باب معرفت حق ائمه و عداوت با ایشان، در آخر شرح وصیّت، مذکور می شود، إن شاء الله تعالی!)، و ممکن است که مراد، مطلق دوستان الهی باشند و قبل از این، بعضی احادیث در باب ایذای مؤمنان و اولیاء الله، مذکور شد.

بیستم: تکبر

بیستم از جمله کبائر - چنانچه در حدیث اعمش و حدیث «شرایع» وارد شده - تکبر است و چون در این وصیّت، نهی از تکبر و تجبر بخصوص وارد شده، تفصیل بعضی از اخبار، در شرح کلام آینده، مذکور می شود، إن شاء الله تعالی!

بیست و یکم: شرب خمر

اشاره

بیست و یکم از جمله کبائر - چنانچه از حدیث عبد العظیم و حدیث «شرایع دین» و احادیث دیگر (که بعضی از آنها مذکور می شود، إن شاء الله تعالی)، ظاهر می شود -، شراب خوردن است، و حق تعالی، در کلام مجید فرموده «یا ایها الذین آمنوا إنا نعلم انکم فی الخمر و الأنصاب و الأزلام رجس من عمّل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون*» إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصَدِّكُمُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ* وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا الْبُلَاغُ الْمُبِينُ»؛ (2) یعنی: ای جماعتی که ایمان آورده اید! به درستی که نیست شراب و قمار و بت ها - که کفار می پرستند -، و ازلام - که عبارت است از تیرها که به نوعی خاص از آن، فال می گرفته یا قمار می باخته اند -، مگر چیزی نجس از کار شیطان. پس، از او دوری کنید تا شاید، رستگار باشید. به درستی که نمی خواهد شیطان، مگر انداختن عداوت و دشمنی شدید در میان شما در وقت خوردن شراب و باختن قمار یا به سبب این دو فعل، و آن که منع کند شما را از ذکر الهی به دل یا زبان یا هر دو و از نماز گزاردن. پس آیا شما ترک خواهید کرد این دو فعل را، و فرمان برداری می کنید خدا و رسول را؟ و پرهیزید و ترسان باشید از مخالفت، و اگر رو بگردانید و اطاعت

ص: 148

1-1) . الخصال، ص 603 - 610، ح 9.

2-2) . مائده، آیه 90 - 92. [1]

نکنید، پس بدانید که نیست بر پیغمبرِ ما، غیر از رسانیدن آنچه فرمایم؛ رساندنی ظاهر یا ظاهرکننده.

و در این آیات (1)، چند نوع تأکید و مبالغه در نهی از خوردن شراب و باختنِ قمار هست. از آن جمله، تأکید به کلمه «إثما» که دلالت بر حصر می کند. دیگر آن که شراب و قمار را با پرستیدن بت، قرین ساخته. دیگر آن که امور مذکوره را به نام «رِجْس» مسما ساخته. دیگر آن که از عمل کسی شمرده که از او به غیر شر، سر نمی زند. دیگر آن که از همه انواع نزدیکی به آنها به ظاهر لفظ اجتناب، نهی فرموده. دیگر، دوری از آنها را سبب رستگاری ساخته تا ظاهر شود که نزدیک شدن به آنها، موجب زیان کاری و عقوبت است. دیگر آن که بیان مفسده شراب و قمار فرموده که آن، عداوت و دشمنی و منع از ذکر الهی است که اعظم مفسد است. دیگر، تهدید فرموده به لفظ استفهام که: آیا ترک این فعلِ شنیع، خواهید کرد؟

و احادیث در باب عقاب و اظهار شناعت و قُبْح شَرِبِ خَمْرٍ، بسیار است. از آن جمله، محمد بن یعقوب رضی الله عنه در کافی و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب، از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که لعنت فرموده خمر را و آن کس که [آن را] می فشارد یا دیگری برای او می فشارد یا کسی که [آن را] می کُوبد و آن که آب از او می گیرد و آن کس که [آن را] می فروشد و آن کس که [آن را] می خورد و آن که ساقی [آن] می شود و آن که قیمتش را می خورد و آن کس که شراب می خورد و هر چه شراب را بار او کنند و آن که بار را به جهت او برند. (2) و ابن بابویه رحمه الله در خصال، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در شراب، ده کس را لعنت کرده: آن کسی که درختش را می نشاند، و آن که [آن را] نگهداری می کند، و آن که [آن را] می فشارد، و آن که [آن را] می خورد، و آن که ساقی [آن] می شود، و آن که بارش می کنند، و آن که بار را به جهت او می برند، و آن که می فروشد، و آن که [آن را] می خرد، و آن که قیمتش را می خورد. (3) و در ثواب الأعمال و حدیث مناهی، به همین طریق، روایت کرده. (4) و کلینی رحمه الله در کافی، به این مضمون نیز روایت کرده (5).

ص: 149

1-1. الف: «باب» .

2-2. الکافی، ج 6، ص 403، ح 10؛ [1] تهذیب الأحکام، ج 9، ص 104، ح 187.

3-3. الخصال، ص 444 و 445، ح 41.

4-4. ثواب الأعمال، ص 244.

5-5. الکافی، ج 6، ص 398، ح 10. [2]

و شیخ طوسی و کلینی - رضی الله عنهما - در چندین حدیث، روایت کرده اند که: کسی که مُدْمِنِ خمر باشد، مثل کسی است که بت پرستد و روز قیامت، کافر محشور خواهد شد (1) و در تفسیر مُدْمِنِ خمر فرموده اند که: آن، کسی است که هر گاه شراب به دستش آید، بخورد. (2) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: مدمن خمر، آن کسی نیست که هر روز شراب خورد؛ بلکه آن کسی است که با خود قرار داده که هر وقت شراب به دستش آمد، بخورد. (3) و از محمد بن داوید روایت کرده اند که گفت: سؤال کردم در عریضه ای که به خدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام نوشته بودم از حال کسی که شرب مُسکر کند. در جواب نوشته بودند که: شارب الخمر، کافر است. (4) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: کسی که مُسکری، یعنی چیزی مست کننده بیاشامد، خدای تعالی، چهل روز نماز او را قبول نمی کند و اگر بار دیگر بخورد، خدای تعالی، از طینت خِبال به خورد او می دهد. راوی پرسید که: طینت خِبال، کدام است؟ فرمود که: آنچه از فَرْجِ زناکاران، بیرون می آید. (5) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند: که کسی که مُسکری بیاشامد، چهل روز، نماز او مقبول نیست و اگر در عرض چهل روز بمیرد، «میتة جاهلیة» خواهد بود؛ یعنی مثل آن جماعت خواهد بود که در زمان جاهلیت، کافر مُرده اند و اگر توبه کند، خدای تعالی، توبه اش را قبول می کند. (6) و به مضمون این دو حدیث، چندین حدیث روایت کرده اند.

و ابن بابویه رحمه الله در کتاب خصال و ثواب الأعمال، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که شراب خورد، نماز او تا چهل روز، مقبول نیست و اگر نماز را در آن چهل روز، ترک کند، عذاب او مضاعف می شود از برای آن که ترک نماز کرده. (7)

ص: 150

-
- 1-1. تهذیب الأحكام، ج 9، ص 108، ح 470-473؛ الکافی، ج 6، ص 405، ح 2-7. [1]
 2-2. تهذیب الأحكام، ج 9، ص 109، ح 476.
 3-3. تهذیب الأحكام، ج 9، ص 109 و 110، ح 477؛ الکافی، ج 6، ص 405، ح 2. [2]
 4-4. تهذیب الأحكام، ج 9، ص 108، ح 469؛ الکافی، ج 6، ص 405، ح 9. [3]
 5-5. تهذیب الأحكام، ج 9، ص 106، ح 461؛ الکافی، ج 6، ص 400، ح 3. [4]
 6-6. تهذیب الأحكام، ج 9، ص 107، ح 463؛ الکافی، ج 6، ص 400، ح 1. [5]
 7-7. الخصال، ص 543، ح 1؛ [6] ثواب الأعمال، ص 243. [7]

و در خصال، در حدیث دیگر، روایت کرده که: نمازِ شاربِ خمر را در میان آسمان و زمین، نگاه می دارند. پس اگر توبه کند، به او برمی گردد. (1) و ظاهر آن است که مراد از برگشتن، آن است که در نامه عملش ثبت می شود و قبول می شود. و از این جا ظاهر می شود که نماز کردن او در مدتِ چهل روز، دو فایده دارد: یکی آن که عذاب ترک نماز بالکلیه بر او لازم نشود، و دوم آن که اگر توفیق توبه بیابد، قبول شود.

و کلینی در کافی و شیخ طوسی در تهذیب و ابن بابویه در علل شرائع، از حسین بن خالد روایت کرده اند که گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام گفتم که: حدیثی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده که: کسی که شراب بخورد، تا چهل روز، نماز او قبول نمی شود. فرمود که: راست گفته اند. گفتم که: چرا چهل روز، قبول نمی شود، نه زیاده و نه کم؟ فرمود که: خدای تعالی، آفریدن آدمی را چنین مقدر و مقرر فرموده که چهل روز، نطفه باشد. بعد از آن، از آن حالت می گرداند و چهل روز علقه می باشد، یعنی خون بسته. بعد از آن، تغییر می دهد و چهل روز، مُضغَه می باشد، یعنی پاره گوشت. پس هر گاه شراب می خورد، چهل روز - که مدت گردیدن اوست از حالی به حالی - در طبع او می ماند. و همچنین، هر غذایی که آدمی می خورد، چهل روز در طبعش باقی می ماند. (2) و در کتاب کافی و علل الشرائع، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که: شخصی از آن حضرت پرسید که: شراب خوردن، بدتر است یا نماز نکردن؟ فرمود: شراب خوردن. بعد از آن فرمود که: می دانی چرا شراب خوردن، بدتر است؟ گفت: نه. فرمود: از برای آن که به حالتی می رود که خدای خود را نمی شناسد. (3) و کلینی و شیخ طوسی - رضی الله عنهما - از یونس بن ظبیان روایت کرده اند که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: یا یونس بن ظبیان! از جانب من به عطیه بگو که: کسی که یک جرعه شراب می خورد، لعنت می کند او را خدای تعالی و ملائکه او و پیغمبران او و مؤمنان. پس اگر آن قدر بخورد که مست شود، روح ایمان، از بدن او مفارقت می کند و در او جا می کند روحی بد ملعون. پس نماز را ترک می کند. و اگر ترک نماز کند، سرزنش می کنند او را ملائکه، و خدای - عزَّ و جَلَّ - به او خطاب می کند که: ای بنده من! کافر شدی و ملائکه، تو را سرزنش

ص: 151

1-1) . الخصال، ص 534، ح 1. [1]

2-2) . الکافی، ج 6، ص 402، ح 12؛ [2] تهذیب الأحکام، ج 9، ص 108، ح 468؛ علل الشرائع، ج 2، ص 345، باب 52، ح 1.

[3]

3-3) . الکافی، ج 6، ص 402، ح 1؛ [4] علل الشرائع، ج 2، ص 476، ح 1.

کردند. بدا به حال تو، ای بنده من!

بعد از آن، حضرت فرمود: بدا [به] حالش، چنانچه نهایت مرتبه بدی باشد! و الله که توییخ و سرزنش خداوند جلیل - جلّ اسمُه - یک ساعت، سخت تر است از عذاب هزار سال!

بعد از آن، حضرت فرمود که: «مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تَقِفُوا أَخَذُوا وَقَتْلُوا نَقْتِيلًا»¹؛ یعنی: جماعتی ملعون [اند] که هر کجا دست بر ایشان یابند و [آنها را] ببینند، بگیرند و بکشند، کُشتنی سخت یا بسیار. بعد از آن فرمود که: یا یونس! ملعون است کسی که امر الهی را ترک می کند. اگر به صحرا می رود، صحرا هلاکش می کند و اگر به دریا می رود، غرقش می کند. پس او مغضوب است به غضب خداوند بزرگ مرتبه (1). و آن که بعضی از اهل معاصی، مهلتی می یابند، یا ترحمی است از جانب الهی یا توفیق توبه بیابند یا از باب استدراج و غضب است - اگر از اهل توبه نیستند - تا کسب معصیت، بیشتر کنند و مستوجب عذاب الیم شوند و حجت الهی در آن مهلت یافتن، بر ایشان تمام تر باشد.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: روز قیامت، شارب الخمر می آید با روی سیاه و زبانی از دهن بیرون آمده، و آب دهنش بر سینه اش سیلان می کند و بر خدای تعالی، لازم است که به او بیاشاماند از طینت خیال، یا فرمود که: از چاه خیال. راوی می گوید که گفتم: چاه خیال، کدام است؟ فرمود که: چاهی است که چرک زناکاران، به آن جا می ریزد. (2) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: کسی که شراب می خورد بعد از آن که خدای تعالی بر زبان من حرام کرده، پس لایق نیست به آن که هر گاه زنی از جماعتی خواهد، به او دهند، و هر گاه شفاعتی و التماسی کند، باید که قبول نکنند، و اگر حکایتی کند، تصدیقش نکنند و امانتی به او نسپارند. پس کسی که بر او اعتماد کند و امانتی به او بسپارد، با وجود آن که حال او را داند، آن کسی را که امانت به او سپرده، بر خدای - عزّ و جلّ - ضمانتی نیست و اجری نخواهد داشت و عوضی از برای او در دنیا نخواهد بود. (3) و کلینی رحمه الله از آن حضرت، روایت کرده که خدای تعالی فرموده که: کسی که چیزی مست کننده بیاشامد یا به طفلی که نفهمد، بیاشاماند، از آب حمیم جهنّم به خورد او خواهم داد، خواه آمرزیده

ص: 152

1-2. الکافی، ج 6، ص 399، ح 16. [1]

2-3. الکافی، ج 6، ص 396، ح 3؛ [2] تهذیب الأحکام، ج 9، ص 103، ح 183.

3-4. الکافی، ج 6، ص 396، ح 2؛ [3] تهذیب الأحکام، ج 9، ص 103، ح 182.

شود و خواه از اهل عذاب باشد. و کسی که ترک چیزهای مست کننده از برای طلب رضای من کند، به او می‌دهم از رَحیقِ مختوم، یعنی شرابِ صافیِ خالصِ بهشت که ظرفش سر به مُهر باشد و با او از کرامت های خود می‌کنم آنچه نسبت به دوستانِ خود کنم. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: شارب الخمر، روز قیامت حاضر می‌شود با رویی سیاه و کُنْج لب کُج شده و زبان بیرون افتاده، و فریاد می‌کند که: العطش، العطش! (2) و ابن بابویه رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: شارب الخمر، اگر بیمار شود، عیادتش مکنید، و اگر بمیرد، در [تشییع] جنازه اش حاضر مشوید و اگر گواهی داد، قبول مکنید و اگر زنی از شما خواهد، به او مدهید؛ زیرا که کسی که دختر خود را به شرابخوار می‌دهد، چنان است که او را به زنا [دهد] یا به آتش کشیده باشد، و کسی که دختر خود را به مردی مخالف مذهب دهد، البتّه قطع رَجْم او کرده، و کسی که شارب الخمر را محلّ امانت کند، او را بر خدای تعالی، ضَمّانی نخواهد بود؛ یعنی حفظ مالش نمی‌کند. (3) و کلینی و شیخ طوسی - رحمهما الله -، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که شخصی به آن حضرت گفت که: فرزندی که از ما متولّد می‌شود، خمر به او می‌دهیم. فرمود که: کسی که خمر یا مست کننده ای به فرزندی که تولّد کند، بدهد، خدای تعالی، از حَمیم جهنّم به خورد او می‌دهد، هر چند او را پیامرزد. (4) و کلینی رحمه الله در کافی و ابن بابویه در ثواب الأعمال، از آن حضرت، روایت کرده اند که فرمود: آن جماعتی که از چیزی مست کننده، سیراب می‌شوند، تشنه می‌میرند و تشنه محشور می‌شوند و تشنه داخل جهنّم می‌شوند. (5)

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: شفاعت من نمی‌رسد به کسی که نمازش را سُبُک گیرد و در سرِ حوض، بر من وارد نمی‌شود. لا و الله! یعنی به خدا قسم که [وارد] نمی‌شود! شفاعت من نمی‌رسد به کسی که چیز مست کننده ای بخورد و در سرِ حوض، بر من وارد نمی‌شود. لا و الله! (6) و همین حدیث را ابن بابویه رحمه الله در کتاب علل الشرائع، روایت کرده. (7)

ص: 153

1-1. الکافی، ج 6، ص 397، ح 7.

2-2. همان، ح 8.

3-3. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 58، ح 5091.

4-4. الکافی، ج 6، ص 397، ح 6؛ [1] تهذیب الأحکام، ج 9، ص 103، ح 184.

5-5. الکافی، ج 6، ص 400، ح 17؛ [2] ثواب الأعمال، ص 243. [3]

6-6. الف: - «و شفاعت من نمی‌رسد به کسی که چیز مست کننده ای بخورد و در سرِ حوض، بر من وارد نمی‌شود لا و الله!». .

7-7. علل الشرائع، ج 2، ص 356، ح 1. [4]

و در ثواب الأعمال و کافی، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که: خدای تعالی، از برای معصیت، خانه ای قرار داده و از برای آن خانه، دری و از برای آن در، قفلی و از برای آن قفل، کلیدی، و کلید معصیت، شراب است. (1) و در ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خوانندگی، آشیانه مرغ نفاق است و خوردن شراب، کلید همه بدی هاست و شراب خورنده، تکذیب می کند کتاب خدای - عزّ و جلّ - را، و اگر تصدیق می کرد، حرام خدا را حرام می دانست. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که پرسیدند که: کسی که مُسکری می خورد، چه حال دارد؟ فرمود که: نماز او چهل روز، قبول نمی شود و چهل روز، توبه ندارد و اگر در [آن] چهل روز بمیرد، به جهنّم می رود. (3) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت به مسجد الحرام آمد. جمعی از قریش گفتند که: این پسر رسول، خدای اهل عراق است که او را می پرستند! پس بعضی از ایشان گفتند که: کاش کسی را می فرستادید تا از او چیزی می پرسید. پس جوانی از جمله ایشان، به نزد آن حضرت آمد و گفت: یا عمّ! اکبر کبائر کدام است؟ فرمود: خوردن شراب. پس باز گشته، به ایشان گفت. گفتند: باز گرد و مرتبه دیگر، سؤال کن. چون مرتبه دیگر پرسید، فرمود: به تو نگفتم - ای پسر برادر - که شُرب خمر است؟ به تحقیق که شُرب خمر، صاحبش را می اندازد به زنا و دزدی و کشتن کسی که خدای تعالی حرام کرده، مگر به حق؛ و می اندازد صاحبش را در شرک به خدا و کارهای شراب، زیادتی می کند و بالا می رود بر هر گناهی، همچنان که درختش بر بالای همه درخت ها می رود. (4) و بدان که همچنان که خمر، حرام است، نبیذ و هر چیزی که مست کننده باشد (مثل نیک و بوزه و غیر آنها)، حرام است و نبیذ، آبی است که خرما در آن می نداخته اند تا به مرتبه ای متغیّر می شده که مست می کرده. و بر حرمت نیک، علما نقل اجماع کرده اند و هر چه از دواها و پنچ ها که متعارف شده که داخل معاجین می کنند، اگر مست کننده باشد، حرام است و آنچه بسیارش مست کند، اندکش هم حرام است، هر چند آن قدر اندک [باشد که] باعث مستی، مطلقاً نشود.

ص: 154

1-1. ثواب الأعمال، ص 244؛ [1] الکافی، ج 6، ص 403، ح 6. [2]

2-2. ثواب الأعمال، ص 244. [3]

3-3. همان، ص 245. [4]

4-4. همان، ص 245. [5]

و مداوا نمودن به خمر و جمیع مُسکرات - چنانچه از احادیث بسیار ظاهر می شود و نزدیک به آن که به مرتبه تواتر رسد -، حرام است.

و شیخ طوسی در خلاف، نقلِ اجماع کرده بر آن که مداوا نمودن به شراب و هیچ مُسکری، جایز نیست (1) و احادیث، دلالت می کنند بر آن که حرام، دوا [قرار داده] نمی شود.

و محقق و اکثر علما تصریح نموده اند به آن که مداوا به مُسکرات، حرام است و آیه ای که در باب استثنای مُضطر واقع شده، مخصوص خوردن میته و خون و گوشت خوک و امثال آنهاست و دلالت بر جواز خوردن شراب در حال اضطرار ندارند. و لهذا، علما در باب کسی که از جهت تشنگی یا گرسنگی، مضطر شود به خوردن شراب، چنانچه اگر نخورد، بمیرد، خلاف کرده اند و جمعی که تجویز ننموده اند، متمسک به آن شده اند که آیه، مخصوص میته و دَم و لَحْمِ خِنزیر است، و جمعی، تجویز خوردن شراب در صورت اضطرار (مثل مُردن از تشنگی) به قدرِ سدِّ رَمَقِ کرده اند و دلیل ایشان، آن است که اتلاف نفس، حرام است و حرمتش عظیم تر از حرمت شراب است. پس به قدرِ سدِّ رَمَقِ و محافظت از هلاک، جایز باشد.

و حدیث محمد بن عبد الله، دلالت می کند بر آن که خمر هم در صورت اضطرار، حکم میته و دَم و لَحْمِ خِنزیر دارد؛ اما [این حدیث] هم مُرسل و هم سندش مجهول است و آن که حرمت اتلاف نفس، مطلقاً عظیم تر از خوردن خمر باشد، محلّ تأمل است.

و در باب مداوا، اشکال، هم از راه دلیل، و هم از جهت قول علما بیشتر است. اما از جهت دلیل؛ زیرا که احادیث حرمت مداوا نزدیک به مرتبه تواتر است و معارضی صریح به نظر این حقیر نرسیده، سوای یک حدیث که از آن جا تجویز به چشم کشیدن دوائی که به شراب، خمیر کرده باشند، ظاهر می شود، در صورت اضطرار، و دلالت بر جواز خوردن، مطلقاً نمی کند و با وجود احادیثی که دلالت می کنند بر آن که خدای تعالی، در چیز حرام شفا قرار نداده، به قول طبیب یا تجربه هایی که مفید علم قطعی نباشد، گفتن که: «حرام، خصوصاً مسکر، دوا می شود»، کمال جرئت است و حدیث سابق، با وجود ارسال و جهالت سند، صریح در ضرورت از جهت دوا و شفا نیست، و بر تقدیر که صلاحیت معارضه داشته باشد، می توان اضطرار را حمل بر ضرورت مخمسه

و گرسنگی کرد، و شاید ظاهرِ اضطرارِ مطلق هم این معنی باشد. و یک جا در کلام مجید، در مقام رخصتِ اکل میته و دم و لحم خنزیر و امثال آنها «فَمَنْ أُضْطُرَّ فِي مَحْمَصَةٍ» 1 واقع شده و مطلق را بر این میته، حمل می توان کرد و آن که کسی گوید که چیزی که آدمی، مضطر به خوردن آن شود، از راه مداوا حلال می شود، پس داخل حرامی که در احادیث واقع شده که دوا نمی شود، نخواهد بود، از احادیث آینده بعید است و غرض ائمه علیهم السلام اگر چنین معنی ای می بود، می فرمودند که: خوردن اشیای محرّمه، در غیر صورت اضطرار، جایز نیست.

و اما از حیثیت قول علما؛ زیرا که متقدمین علما، اجماع نموده اند، چنانچه مذکور شد یا در میان ایشان، از جهت شهرت، قریب به مرتبه اجماع است که: مداوا به مُسکر، مطلقاً جایز نیست. و قول به جواز مداوای به مُسکر، از ابن بَرّاج و علامه و جمعی از متأخرین، منقول است و ظاهر استدلال ایشان، آن است که: تا کسی خوفِ هلاک نداشته باشد، جایز نمی دانند تناول مُسکر را. و ظاهر آن است که هلاک، بنا بر قول کسی که تجویز می کند، باید که مظنون باشد و محض احتمال، کافی نیست.

مجملاً مداوایی که در ترکش خوفِ هلاک نباشد، ظاهراً دغدغه در حرمتش نیست و اگر خوفِ هلاک باشد، محلّ اشکال است و ظاهر احادیث، اجتناب است. و الله تعالی يعلم!

و اینها همه در صورتی است که دوا، منحصر در حرام باشد و اگر [یافتن] دوایی حلال، ممکن باشد، هر چند در قوت به مرتبه دوا حرام - به اعتقاد جمعی که حرام را دوا دانند - نرسد، البته حرام خواهد بود و آن که جمعی به جهت تقویت مزاج یا دفع امراضی که خوفِ هلاک در آنها نیست یا در مرض مُهلک، بی آن که ظاهر شود که دوا، منحصر در حرام است، معاجین مشتمله بر اجزای حرام، مثل تریاق فاروقی که شراب و جند و گوشت افعی داشته باشد و مشرود و دواء المسک حار می خورند به وقوف خود یا گفته طبیعی که وقوفش معلوم نباشد، از عدم تقیّد به شرع است. و کسی که از خدا ترسد، در چنین امور، کمال احتیاط می کند و در این مقام، بعضی احادیث که دلالت بر امور مذکوره می کند، ذکر می کنیم.

حرام بودن نوشیدن تمام مست کننده ها

اما آنچه دلالت می کند بر آن که هر مست کننده ای حرام است و اندکِ مُسکر، حکم بسیارش [را]

دارد. پس روایت کرده علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر [خود] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: هر مست کننده ای از چیزهایی که آشامند، هر گاه که عقل را زایل سازد و یا بویش متغیر شود، تغییری خاص، پس آن، خمر است و هر چیزی که بسیاری مست کند، اندکش حرام است. (1) و در سبب نزول آیه «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ» 2 فرموده که: قبل از آن که شراب حرام شود، ابو بکر، شراب خورده و مست شده بود. پس شعر می گفت و بر کفاری که در جنگ بدر کشته شده بودند، نوحه می کرد، و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید، گفت: خداوندا! ببند زبانش را. پس زبانش بسته شد و دیگر، سخن نگفت تا وقتی که مستی اش زایل شد و بعد از آن، آیه تحریم نازل شد، و شرابی که در مدینه در آن روز بود، شراب خرما بود که خرما رسیده و نیم رس را می انداختند تا شراب می شد. و بعد از آن که آیه تحریم نازل شد، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و در مسجد نشست و فرمود تا ظرف هایی که خرما در آن می انداختند، حاضر ساختند. پس جمیع را سرنگون کرد و فرمود که: اینها همه خمر است و خدای تعالی، حرام کرده. و در آن روز، آنچه از شراب ها ریختند، فضیخ بود که آن، خرمایی بود که انداخته بودند و نمی دانم که در آن روز، از شراب انگور، چیزی ریخته باشند، به غیر یک ظرف که در آن جا مویز و خرما با هم انداخته بودند و شراب انگور، در آن روز در مدینه هیچ نبود و خدای تعالی، حرام کرده شراب را، خواه اندک و خواه بسیار، و فروختن و خریدن و انتفاع یافتن به شراب را. و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: کسی که شراب خورد، حدش بزنید و اگر باز خورد، حد بزنید و اگر باز خورد، حد بزنید و اگر باز در مرتبه چهارم بخورد، [او را] بکشید. (2) و فرمود که: کسی که شراب خورد، بر خدای تعالی لازم است که به خورد او دهد از آنچه از فرج زنان زناکار، بیرون می آید، و از فروج ایشان، صدید بیرون می آید؛ و آن، چرک و خونی است غلیظ که به هم ممزوج شده و از حرارت و تعفن آن، اهل جهنم، متأذی می شوند.

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: کسی که شراب بخورد، تا چهل روز، نماز او مقبول نیست و اگر مرتبه دیگر بخورد، تا چهل روز از آن روزی که خورده. و اگر در آن چهل روز بمیرد، بی توبه، خدای تعالی از طینت خبال به خورد او می دهد (و تفسیر طینت خبال، قبل از این مذکور شد).

و فرمود که: مسجدی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن جا نشسته بود، روزی که شراب ها را

ص: 157

1-1. تفسیر القمّی، ج 1، ص 180. [1]

2-3. تفسیر القمّی، ج 1، ص 180 (بدون ذکر نام ابو بکر).

می ریختند، مسجد فضیخ نامیدند. (1) و کلینی رحمه الله در کافی و شیخ طوسی رضی الله عنه در تهذیب، از حضرت امام موسی [کاظم] علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: به تحقیق که خدای - عزّ و جلّ - شُرب خمر را از جهت نامش حرام نکرده؛ بلکه از برای عاقبتش حرام کرده. پس هر چیزی که کار خمر کند، آن، خمر است. (2) و به این مضمون، در کافی چند حدیث روایت کرده و در هر دو کتاب، از معاویه بن وهب روایت شده که گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتم که: مردی از پسران عمّ من - که از جمله صلحایِ دوستان توست - به من گفته که از خدمت شما سؤال کنم از حکم نیبذ و از برای شما، وصف نیبذ را بیان کنم که چه نوع چیزی است؟ حضرت فرمود که: من، نیبذ را برای تو وصف می کنم. حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: هر مُسکری حرام است و هر چه بسیارش مست کننده باشد، اندکش حرام است. من پرسیدم: اندکی از چیز حرام را اگر آب بسیار را داخل [آن] کنند، حلال می شود؟ پس دو مرتبه به دست خود، ردّ سخن من کرد که: «لا! لا!». (3) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خطبۀ خود فرمود که: هر مُسکری حرام است. (4) و کلینی، در حدیث دیگر روایت کرده که فرمود: هر چه بسیارش مست می کند، اندکش حرام است (5) و به این مضمون، احادیث دیگر وارد شده.

و اما مداوا و معالجه نمودن به مُسکر یا شراب، پس روایت کرده اند کلینی و شیخ طوسی - رحمهما الله - از ابو بصیر که گفت: امّ خالد عبدیه، به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و من، در خدمت آن حضرت بودم. گفت: فدای تو شوم! قراقری در شکم من به هم می رسد و اطبّا فرموده اند که نیبذ را با آردِ بُو داده بخورم و من می دانم که توبه آن، راضی نیستی. خواستم که این معنی را از تو سؤال کنم. حضرت فرمود که: چه چیز مانع تو شده از خوردن آن؟ گفت: من، دین خود را به گردن تو انداختم و در وقتی که خدای تعالی را ملاقات کنم، خواهم گفت که: جعفر

ص: 158

1-1. تفسیر القمّی، ج 1، ص 180 و 181.

2-2. الکافی، ج 6، ص 412، ح 2؛ [1] تهذیب الأحکام، ج 9، ص 112، ح 221.

3-3. الکافی، ج 6، ص 408، ح 4؛ [2] تهذیب الأحکام، ج 9، ص 111، ح 216.

4-4. الکافی، ج 6، ص 408، ح 6؛ [3] تهذیب الأحکام، ج 9، ص 111، ح 216.

5-5. الکافی، ج 6، ص 408، ح 8. [4]

بن محمد علیهما السلام مرا امر و نهی فرمود. پس آن حضرت به من خطاب کرده، فرمود که: یا ابا محمد! نمی شنوی این سؤال ها را؟ بعد از آن، به آن زن گفت که: یک قطره آن را مچش؛ زیرا که، وقتی پشیمان خواهی شد که جانت به این جا رسیده باشد، و به دست، اشاره به گلولی مبارک خود فرمود، و این کلام را سه نوبت، اعاده فرموده، گفت: فهمیدی؟! آن زن گفت: بلی. بعد از آن فرمود که: [خمر] به قدر آن که میلی را تر کند، یک خُم آب را نجس می کند. و این کلام را سه مرتبه فرمود. (1) و از عمر بن اُذینَه روایت کرده اند که گفت: نوشتم به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باب مردی که دوایی به او فرمایند از جهت بادِ بواسیر که از آن، به قدر سه گرجه ای (2) از نیبذ که بسته شده باشد، بخورد و قصد آن مرد از خوردن آن نیبذ، لذت نیست؛ بلکه مطلبش معالجهٔ مرض است. حضرت در جواب فرمود که: نخورد آن دوا را، و اگر چه به قدر یک جرجه باشد. و فرمود که: خدای - عزَّ و جلَّ - در هیچ یک از چیزها که حرام کرده، دوا و شفا قرار نداده. (3) و از علی بن اسباط، روایت کرده اند که گفت: پدر من خبر داد مرا که نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی به آن حضرت گفت که: من، آزارِ بواسیر دارم و به مزاج من، چیزی به غیر از نیبذ، موافق نیست. حضرت فرمود که: تو را چه کار است با چیزی که خدا و رسول صلی الله علیه و آله حرام کرده اند؟ و این کلام را سه مرتبه فرمود. بعد از آن فرمود: از این خیسانیده یا مالیده، بخور که شب بخیسانی و صبح بخوری، یا صبح بخیسانی و شب بخوری. آن مرد گفت که: این، باعث نفخ شکم می شود. فرمود که: من بهتر از این، چیزی به تو نشان دهم. بر تو باد به دعا، که دعا از همه دردی شفاست! راوی می گوید که گفتیم: اندک و بسیارِ آن حرام است؟ فرمود: بلی. اندک و بسیارش حرام است. (4) و از حلبی روایت کرده اند که گفت: پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از حال دوایی که به شراب، خمیر کرده باشند. فرمود که: نه. و الله دوست نمی دارم که نگاه به آن کنم! پس چگونه مداوا به آن کنم؟! به تحقیق که آن، از بابت پیه خوک یا گوشت خوک است و جمعی از مردم، مداوا

ص: 159

-
- 1-1) . الکافی، ج 6، ص 413، ح 1؛ [1] تهذیب الأحکام، ج 9، ص 112، ح 222.
- 2-2) . الشُّکْرُجَّة: ظرف کوچکی است که غذای اندک در آن خورده می شود و اصل آن فارسی است که معرب شده است. «لسان العرب، ج 4، ص 376» .
- 3-3) . الکافی، ج 6، ص 413، ح 2؛ [2] تهذیب الأحکام، ج 9، ص 113، ح 224.
- 4-4) . الکافی، ج 6، ص 413، ح 3. [3]

به آن می‌کنند. (1) و از معاویة بن عمّار، روایت کرده اند که گفت: مردی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد از کشیدن شراب به چشم. فرمود که: خدای تعالی، در چیزی از آنها که حرام کرده، شفا قرار نداده. (2) و از مروک بن عبید روایت کرده اند که او از مردی روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: کسی که میلی از چیزی مست کننده به چشم کشد، خدای تعالی، میلی از آتش جهنم به چشم او می‌کشد. (3) و کلینی رضی الله عنه از حلبی روایت کرده که: پرسیدند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از حال دوابی که به شراب، خمیر کنند. حضرت فرمود که: دوست نمی‌دارم که نگاه به او کنم و نه آن که بو کنم آن را. (4) و در باب آن که استسفا به دوا و سرمه ای که به نیبذ خمیر کرده باشند، خوب نیست، سه حدیث دیگر روایت کرده. (5) و عیاشی، در تفسیر خود، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: مردی پیر، از آن حضرت پرسید که: من دردی دارم که از برای آن، نیبذ می‌خورم و وصف کرد نیبذ را که چه نوع می‌سازند. فرمود که: چرا از آب نمی‌خوری که خدای تعالی، هر صاحب حیاتی را از آن آفریده؟ گفت: به مزاجم موافق نیست. فرمود که: چرا غسل نمی‌خوری که خدای تعالی فرموده که در آن، شفاست از برای مردمان؟ گفت: به دستم نمی‌آید. فرمود که: چرا شیر نمی‌خوری که گوشتت، از آن روئیده و استخوانت، از آن سخت شده؟ گفت: موافق مزاجم نیست. فرمود که: آیا تو می‌خواهی که من، تو را امر به خوردن شراب کنم؟ لا- و الله! نمی‌کنم. (6) و در طب الأئمة، از حلبی روایت کرده که گفت: پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از حال دوابی که به شراب، خمیر می‌کنند و نمی‌توان به چیز دیگر، خمیر کرد و چنین موضعی محلّ اضطراب است. حضرت فرمود که: لا و الله! حلال نیست هیچ مسلمانی را که نگاه به او کند. پس

ص: 160

-
- 1-1) . الکافی، ج 6، ص 414، ح 4؛ [1] تهذیب الأحکام، ج 9، ص 113، ح 225.
 2-2) . الکافی، ج 6، ص 413، ح 6؛ [2] تهذیب الأحکام، ج 9، ص 114، ح 226.
 3-3) . الکافی، ج 6، ص 414، ح 7؛ [3] تهذیب الأحکام، ج 9، ص 112، ح 227.
 4-4) . . الکافی، ج 6، ص 414، ح 4. [4]
 5-5) . همان، ح 6، 7 و 9. [5]
 6-6) . تفسیر العیاشی، ج 2، ص 264، ح 45.

چگونه مداوا به او تواند کرد؟ و او به منزلهٔ پیه خوک است که جزء دوائی می شود که آن دوائی او تمام نمی شود. پس شفا ندهد خدای تعالی، هر کسی را که شفای او در شراب و پیه خوک باشد. (1) و ابن بابویه رحمه الله در عیون أخبار الرضا، در حدیث «شرایع دین» که آن حضرت علیه السلام از برای مأمون نوشته، روایت کرده که از جملهٔ آنها، حرام کردن شراب است و حرام کردن هر مست کننده ای، و آنچه بسیارش مست کند، اندکش حرام است و کسی که مضطر باشد، می باید که شراب نخورد؛ زیرا که شراب، او را می کشد. (2) و در کتاب علل الشرائع، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که: مضطر، شراب نمی تواند خورد؛ زیرا که شراب، غیر شر، چیزی بر او نمی افزاید، و از برای آن که اگر شراب بخورد، او را می کشد. پس می باید که یک قطره از او نخورد. و گفته که بعضی چنین روایت کرده اند که: غیر تشنگی، چیزی بر او نمی افزاید. (3) و این احادیث - چنانچه قبل از این اشاره به آن شده -، دلالت می کنند بر آن که در حال اضطرار هم خوردن شراب، جایز نیست.

و اما آنچه دلالت بر جواز می کند، یکی حدیثی است که شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب، روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود در باب مردی که کوفتِ چشم دارد و به او سرمه ای فرموده اند که به شراب، خمیر می کنند، فرمود که: خبیث است، مثل میته. پس اگر مضطر باشد، از آن به چشم بکشد. (4) و این حدیث، معارض دو حدیث سابق نیست؛ زیرا که آنها دلالت بر حرمت خوردن شراب می کند در حال اضطرار. و این حدیث، دلالت بر جواز [به] چشم کشیدن سرمه می کند که به شراب، خمیر شده باشد و میانهٔ این دو حکم، تعارضی نیست؛ اما منافات با احادیثی دارد که دلالت می کند بر آن که کسی که یک میل از او به چشم کشد، میلی از آتش به چشمش می کشند. و می توان احادیث منع را حمل کرد بر صورت عدم اضطرار و عدم انحصار دوا یا بر ضرر ضعیف، اما بعید است. و احادیثی که دلالت می کند بر آن که حرام، دوا نمی شود، مقوی احادیث منع است و بر هر تقدیر، از این حدیث، حکم جواز خوردن مُسکر در حال ضرورت، ظاهر نمی شود.

و دیگر، حدیثی است که شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب از محمد بن عبد الله روایت کرده که او از بعضی از اصحاب خود روایت کرده که گفت: سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که: چرا

ص: 161

1-1. طب الأئمه، ص 62.

2-2. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 134، ح 1. [1]

3-3. علل الشرائع، ج 2، ص 478، باب 227، ح 1.

4-4. تهذیب الأحكام، ج 3، ص 114، ح 228.

خدای تعالی، شراب و میته و خون و گوشت خوک را حرام کرده؟ فرمود که: خدای تعالی، حرام نکرده است این چیزها را بر بندگان خود، و حلال کرده چیزهای دیگر را از برای رغبتی که داشته باشد در چیزهایی که حلال کرده و از برای عدم رغبتی که او را در چیزهایی باشد که حرام کرده؛ بلکه خلایق را آفریده و می داند که بدن های ایشان، به چه چیز برپا می ماند و به کار ایشان می آید. پس آن را برایشان حلال کرده و مباح ساخته، از راه تفضلی که بر ایشان فرموده از برای مصلحت ایشان، و می داند که چه چیز به ایشان، ضرر می رساند. پس ایشان را از آن، نهی کرده و بر ایشان، حرام کرده. بعد از آن، از برای مضطر، مباح کرده و در آن وقتی که بدن او بی آن برپا نمی ماند، او را امر کرده که به قدری که حیات باقی ماند، از آن اخذ نماید، بعد از آن که فرمود که: [در] خوردن میته، کسی به آن نزدیک نمی شود و از میته نمی خورد، مگر آن که بدن او ضعیف می شود و جسمش می گدازد و قوتش می رود و نسلش منقطع می شود؛ و کسی که خورنده میته باشد، نمی میرد، مگر به موت فُجأة.

و اما خون، پس خوردن آن، باعث تولد زرداب در آن شخص می شود و دهنش، بدبو می شود و بدنش را متعفن می کند و آدمی را بدخلق می کند و دل را سخت می کند و مهربانی و مرحمت را کم می کند تا به حدی که ایمن نمی باشد از آن که فرزند خود را و پدر خود را بکشد و ضرر به خویشان و مصاحبان خود رساند.

و اما گوشت خوک، پس خدای تعالی، جماعتی را مسخ کرده به صورت های مختلف، مثل خوک و میمون و خرس و باقی مسوخت، و بعد از آن، نهی فرموده از خوردن حیواناتی که به آنها شباهت داشته باشد، از برای آن که مردم از آنها انتفاع نجویند و عقوبت الهی را سبک نگیرند.

و اما خمر، پس خدای تعالی، او را حرام کرده از جهت فعلِ بدی که از شراب می آید و فسادی که باعث آن می شود و فرموده که: کسی که مُدمنِ شراب باشد، یعنی معتاد - چنانچه گذشت -، مثل کسی است که بت پرستد و باعث رعشه و لرزیدن بدنش می شود و نور را از او زایل می سازد و مروّتش را باطل می کند و بر آن می دارد او را که جرئت بر کارهای حرام کند از ریختن خون ها و مرتکب شدن زنا. و اعتماد بر او نیست وقتی که مست شد و می شود که بجهد بر یکی از زنانی که محرم او باشند و نفهمد که چه می کند؛ و شراب، نمی افزاید بر صاحبش، مگر هر قسم از اقسام بدی را. (1)

ص: 162

و این حدیث، به حَسَبِ ظاهر، دلالت می کند بر آن که در وقت ضرورت، هر گاه بدن بی خوردن شراب بر پا نماند، جایز باشد خوردن به قدر ضرورت. و از احادیث سابقه، خلاف این معنی ظاهر می شود و این حدیث، سندش مجهول است و مُرسل است و احادیث سابقه، اکثر و اقوی است. امّا این حدیث، چون مخصوص وقت ضرورت است و خاصّ است و آنها عام و خاص، اگر در قوّت مثل عام باشد، مقدّم است بر عام. و با وجود ضعفِ سند احادیثی که قبل از این گذشت که مضطر، شراب نمی تواند خورد هم، معارض این حدیث است و از آیه ظاهر نمی شود که مضطر، شراب تواند خورد. و جمع میانهُ این حدیث و احادیث نهی از مداوا بر تقدیری که در یک مرتبه باشند، می توان کرد به آن که دلیل جواز را تخصیص دهند به صورت خوف هلاک یا علم نفع دادن و انحصار علاج یا حمل بر ضرورت از راه غذا، نه دوا. و احادیث نهی را بر خلاف این صورت ها حمل کنند. و با احادیث نهی از خوردن شراب در حال اضطرار هم به بعضی از این وجوه، جمع می شود و آنها، معمول بر غالب اوقات خواهند بود.

و دیگر، حدیثی است که شیخ طوسی رحمه الله از عمّار ساباطی روایت کرده که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که: مردی از تشنگی به حدّی می رسد که خوف هلاک دارد و شرابی به دستش می افتد. فرمود که: به قدر رفعِ عطش، از آن می خورد.

و این حدیث، به حَسَبِ سند، اقوی از حدیث سابق است؛ امّا مخصوص ضرورت تشنگی است و دلالت بر جواز مداوا ندارد. وجه جمع از آنچه گذشت، معلوم شد.

مجملاً این مسئله در کمال اشکال است. امید که خدای تعالی (1) نگذارد که کسی به چنین ورطه ای، گرفتار شود و در مداوایی که خوف هلاک و فساد عضوی نباشد یا آن که انحصار دوا، معلوم و مظنون به ظنّ قوی نباشد، شکی نیست در آن که مداوا به مُسکر، خصوصاً خمر، بلکه به هر چیز حرامی، حرام است و فرقی که هست، آن است که مداوای به طریق مالیدن و سرمه کشیدن و امثال آنها (نه به عنوان خوردن)، در بعضی از چیزهای حرام دیگر غیر مُسکر، شاید قصوری نداشته باشد و در مُسکر، همه حرام است، و جایی که هلاک یا انحصار دوا مظنون باشد و معلوم به علم عادی نباشد هم محلّ اشکال است. و الله تعالی یعلم!

ص: 163

1-1). ب: «خداوند تبارک و تعالی» .

نگوهِش نشستن بر سر سفره ای که شراب در آن خورند

و بدان که همچنان که خوردن شراب و مُسکرات، حرام است، نشستن بر سر سفره ای که در آن جا شراب [است و] دیگری بخورد و خوردن چیزهای دیگر هم حرام است و بر این معنی، احادیث دلالت می کند.

از آن جمله، کلینی و شیخ طوسی - رضی الله عنهما - روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: کسی که ایمان به خدای تعالی و روز قیامت داشته باشد، باید که چیزی نخورد بر مائده ای که در آنجا شراب خورند! (1) و از هارون بن الجهم روایت کرده اند که با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام همراه بودیم در حیره، وقتی که پیش منصور دوانیقی آمده بود و یکی از لشکریان منصور، پسر خود را ختنه می کرد و طعامی مهیا کرده و مردم را طلبیده بود و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را طلبیده بود و در اثنای آن که آن حضرت بر سر سفره نشسته، چیزی می خورد، یکی از جمله اهل مجلس، آب طلبید. پس قدحی شراب به او دادند و چون او قدح را به دست گرفت، آن حضرت از سر سفره برخاست. پرسیدند که: سبب برخاستن شما چه بود؟ فرمود که: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: ملعون است کسی که بنشیند بر مائده ای که در آن جا شراب خورند. (2) و از عمّار ساباطی روایت کرده اند که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از حال مائده ای که بر آن جا شراب مست کننده خورند. فرمود که: آن مائده، حرام است. (3) و ابن بابویه رحمه الله در خصال، از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی که مشتمل بر چهار حکم است، روایت کرده که فرمود: چیزی میاشامید بر مائده ای که در آن، شراب خورند؛ زیرا که بنده نمی داند که کی گرفتار می شود. (4) یعنی گاه باشد که لعنت الهی و عذاب، بر اهل مجلس نازل شود و او را نیز فرو گیرد.

و در بعضی روایات، وارد شده که: همنشینی با شرابخور مکن؛ زیرا که لعنت الهی، وقتی که نازل می شود، همه اهل مجلس را فرو می گیرد. (5)

ص: 164

1-1) . الکافی، ج 6، ص 268، ح 2. [1]

2-2) . الکافی، ج 6، ص 268، ح 1؛ [2] تهذیب الأحکام، ج 9، ص 97، ح 157.

3-3) . تهذیب الأحکام، ج 9، ص 116، ح 237.

4-4) . الخصال، ص 619، ح 10. [3]

5-5) . فقه الرضا علیه السلام، ص 281؛ مستدرک الوسائل، ج 17، ص 52، ح 20713.

و وارد شده که: کسی که همنشینی با شارب خمر می کند، روز قیامت، کور محسور می شود و او را حجّتی نخواهد بود. (1) و علامه و بعضی از متأخرین گفته اند که: بر هر مانده ای که فعلِ حرامی کنند، آنچه می خورند، حرام است و واجب است برخاستن، حتی آن که بر مانده ای که غیبت مؤمنی کنند، چنانچه متعارف است که گوشت برادران مؤمن را بر سر سفره ها می خورند، چیزی خوردن، حرام است و برخاستن، واجب. (2) و شکی نیست در آن که اگر برخاستن آن شخص باعث آن شود که ایشان، ترک آن فعل حرام کنند و خوف ضرری از ایشان نباشد، نشستن، جایز نیست؛ زیرا که نهی از منکر با وجود شرایط، واجب است.

فَقَّاع

و بدان که در احادیث، وارد شده که فُقَّاع، خمر است. (3) و فُقَّاع، چندان معلوم نیست که چه چیز است و بعضی از علما گفته اند که فُقَّاع را از شیرۀ جو (4) یا مویز می سازند و اگر مست کننده نباشد، هر گاه معلوم شود که اسم فُقَّاع بر آن صادق است، حرام است. و نقل اجماع کرده اند بر آن که شیرۀ انگور، هر گاه جوشید، پیش از آن که دو ثلثش برود، حرام است. و بعضی گفته اند که بعد از جوشیدن و قوام به هم رسانیدن، حرام می شود و در نجاستش خلاف است و می پخت که از شیرۀ انگور سازند، پیش از آن که دو ثلثش برود، حرام است، و اگر بعد از دوشاب شدن (5) سازند، حلال است و آنچه مسموع شده، آن است که اکثر آنچه می سازند، پیش از رفتن دو ثلث می باشد.

و در بعضی احادیث، وارد شده که می پخت حرام، خمر است.

و حدّ شرعی در هر چیزی که مست کننده باشد، هشتاد تازیانه است و بعد از تکرّر حد و ترک نمودن، واجب القتل می شود. و خلاف است در آن که در مرتبۀ سوم می کُشند یا در مرتبۀ چهارم؛ واللّٰه تعالیٰ یعلم!

ص: 165

1-1. جامع الأخبار، ص 178؛ مستدرک الوسائل، ج 17، ص 52، ح 20718.

2-2. قواعد الاحکام، ج 3، ص 5337.

3-3. الکافی، ج 6، ص 422، ح 2. [1]

4-4. ب: «خرما».

5-5. دوشاب شدن: شیرۀ انگور و خرما که جوشانده شده باشد.

بیست و دوم از جمله کبائر - چنانچه در حدیث اعمش و حدیث «شرایع دین» واقع شده - خوردن متیه و خون و گوشت خوک است و هر چیزی که از برای غیر خدای تعالی، ذبح کرده باشند و اسم خدای تعالی در وقت ذبح آن، مذکور نشده باشد، مثل آنچه کفار از برای بت های خود، ذبح می کردند و نام بت ها را در ذبح، ذکر می کردند. و کسی که مضطر باشد و چیزی دیگر به دستش نیاید، از اینها می تواند بخورد، به شرط آن که باغی یا عادی نباشد، که ایشان را جایز نیست خوردن از اینها در حال اضطرار؛ بلکه می باید نخورند تا از گرسنگی بمیرند. و باغی، کسی است که بر امام زمان، خروج کرده باشد یا کسی که از روی لهو و لعب، از پی شکار گردد و مطلبش از شکار، انتفاع عیالش نبوده باشد. و عادی، قاطع طریق، یعنی راهزن یا دزد است. و بعضی، باغی و عادی را به وجه دیگر، تفسیر کرده اند.

و آنچه مذکور شد، از بعضی احادیث، ظاهر می شود و چون قُبْح و شناعة این امور، در کمال ظهور است، احتیاج به ذکر آنچه در این ابواب مذکور شده، نیست و لهذا، این چهار نوع را در یک قسم، ذکر کردیم.

بیست و سوم: قمار

اشاره

بیست و سوم از جمله کبائر، میسر است، یعنی قمار باختن - چنانچه از دو حدیث مذکور، معلوم می شود -، و هر چه بُرد و باخت به آن کنند، داخل قمار است و علما گفته اند اگر مطلب از بازی کردن با آلات قمار، بُردن چیزی نباشد، بلکه غرض، قوت فکر و حذاقت طبع باشد، چنانچه بعضی دانستن شطرنج را کمال می دانند هم حرام است.

و آیه تحریم میسر، قبل از این در تحریم شراب، مذکور شد و احادیث در این باب، بسیار است. از آن جمله، روایت کرده اند کلینی و شیخ طوسی - رضی الله عنهما - از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که: چون خدای - عزَّ و جَلَّ - به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه را فرستاد که: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ»، (1) پرسیدند که: یا رسول الله! میسر، کدام است؟ حضرت فرمود که: هر چیز [که در آن بر] بُرد و باخت بازی می کنند، حتی

ص: 166

قاب و گردو. پرسیدند که: «انصاب»، کدام است؟ (1) فرمود که: آنچه از برای بتان خود، ذبح کنند. گفتند: آزلام، کدام است؟ فرمود که: تیرهایی است که ذبیحه را به آن، قسمت می کردند تا به آن، قسمت خود را معلوم می کردند. (2) و در تفسیر آزلام، اختلاف کرده اند. بعضی گفته اند که آزلام، ده تیر بوده، بی پر که هر کدام، نامی داشته، به این ترتیب: فَذٌّ وَ تَوَامٌ وَ رَقِيبٌ وَ حِلْسٌ وَ نَافِسٌ وَ مُسَبِّلٌ وَ مُعَلِّیٌّ، و اولین، یک حصّه داشته و دومین، دو حصّه و همچنین تا معلی، که هفتمین و صاحب هفت حصّه است و سه تیر دیگر که منیح و سفیح و وغد باشد، حصّه نداشته و میان عرب، شایع بوده که شتری می خریده اند و این تیرها را که هر کدام از هفت اوّل مقدار حصّه نوشته شده بوده، به ترتیب، و سه تیر آخر که بر آنها چیزی ننوشته بوده اند، همه را در کیسه می کرده و بر هم می زده اند و به شخصی می داده اند که یک از آنها را بیرون آرد و هر کدام را به یکی از جمله ده کس که همه این بازی می کرده اند، بدهد و بعد از آن که قسمت می شده، آن جماعت که تیرهای آخر - که مذکور شد که نصیب نداشته - به ایشان افتاده، چیزی از آن شتر به ایشان نمی داده اند و قیمت شتر را از ایشان می گرفته اند؛ و آن هفت کس که هفت تیر اوّل به دست ایشان می آمده، شتر را میان خود، به قدر حصّه تیرها قسمت می کرده اند. پس کسی که تیر اوّل که فَذٌّ نام دارد، به او می رسیده، یک حصّه می برده و صاحب توأم، دو حصّه و صاحب رقیب، سه حصّه و همچنین تا صاحب معلی که هفت حصّه می برده. و کسی که چیزی عظیم نصیب او می شده، می گفته اند: «فَاذٌ بِالْقَدْحِ الْمُعَلِّیِّ»؛ یعنی: آن تیر به دستش آمد که نصیبش از همه بیشتر است.

و آزلام به این معنی، نوعی از قمار است و آن را علی حده ذکر کردن می تواند بود که از جهت آن باشد که شیوعش در میان عرب، زیاده از باقی انواع قمار بوده و با وجود آن که از قسم قمار است، شتری را که می گشته اند، به غیر وجه مشروع، ذبح می شده و ذبح بر آن وجه، منهی عنه و مخالف رضای الهی است. و بعضی گفته اند که آزلام، سه تیر بوده که بر یکی نوشته بوده که: «أَمْرَنِي رَبِّي»، یعنی: خدای من، مرا امر فرموده. و بر یکی نوشته بوده که: «نَهَانِي رَبِّي»، یعنی: خداوند من، مرا نهی فرموده. و بر یکی چیزی ننوشته بوده اند و چون اراده کاری داشته اند، تیرها را در کیسه کرده،

ص: 167

1-1). الف: - «حضرت فرمود که: هر چیز [که در آن بر بُرد و باخت بازی می کنند، حتی قاب و گردو. پرسیدند که: انصاب، کدام است؟» .

2-2). الکافی، ج 5، ص 123، ح 2؛ [1] تهذیب الأحکام، ج 6، ص 371، ح 196.

بر هم می زده و یکی را بیرون می آورده اند. اگر اولین بیرون می آمده، می کرده اند و اگر دومین بیرون می آمده، ترک می نموده اند و اگر سومین بیرون می آمده، مرتبه دیگر اعاده می کرده اند. و از لام به این معنی، از قبیل استخاره است به غیر وجه مشروع، و پیش ایشان، این امر و نهی، از قبیل وحی بوده و تخلف از آن [را] جایز نمی دانسته اند، چنانچه بعضی از عوام، به استخاره هایی که در شرع وارد نشده و تقالّاتی که وضع نموده اند، اعتقاد عظیم می دارند.

و معنی اول، از ائمه علیهم السلام منقول است و به لفظ استقسام، مناسب تر است. (1) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که: اسحاق بن عمار، از آن حضرت سؤال کرد که: اطفال، بازی تخم مرغ و گردو می کنند و قمار به آن می بازند. فرمود که: از آن مخور، که حرام است. (2) و از آن حضرت، روایت کرده اند که نهی می فرمود از آن که کسی بخورد از گردویی که اطفال، از قمار ببازند. و می فرمود که: آن، سُحْت است. (3) و سُحْت به معنی حرام است.

حکم شطرنج و نَرَد

و کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر قول الهی: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» 4 فرمود که: نجس از بت ها که خدای تعالی، امر به اجتناب از آن کرده، شطرنج است و قول باطل، خوانندگی است. (4) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، در هر شبی از شب های ماه مبارک رمضان، جمعی را از آتش جهنم خلاص می کند، مگر کسی که افطار به چیزی مست کننده کرده باشد یا صاحب عداوت یا بدعت یا صاحب دو شاه باشد. کسی پرسید که: صاحب دو شاه، کدام است؟ فرمود: شطرنج. (5) و از آن حضرت، روایت کرده که سؤال کردند از حال شطرنج. فرمود که: بازی مجوسان را به اهلش بگذارید که خدای تعالی، آن بازی را لعنت کند یا لعنت کرده. (6) و از حضرت امام موسی [کاظم] علیه السلام روایت کرده که: مردی از اهل بصره به آن حضرت گفت

ص: 168

1-1) . الکافی، ج 5، ص 123، ح 2. [1]

2-2) . الکافی، ج 6، ص 124، ح 10. [2]

3-3) . همان، ج 5، ص 123، ح 6. [3]

4-5) . الکافی، ج 6، ص 436، ح 7. [4]

5-6) . همان، ص 435 و 436، ح 5. [5]

6-7) . همان، ص 437، ح 13. [6]

که: فدای تو شوم! من با جمعی می نشینم که شطرنج بازی می کنند و من، بازی نمی کنم؛ اما نگاه می کنم. فرمود: چه کاری است تو را با مجلسی که خدای تعالی، نظر به اهل آن نمی کند؟ (1) و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که نگاه به شطرنج می کند، مثل کسی است که به آتش جهنم، نگاه کند. (2) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی فرمود از نَرْد و از شطرنج. (3) و عیاشی در تفسیر [خود] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: فروختن شطرنج، حرام است و خوردن قیمش سُحت است و نگاه داشتن آن، کفر است و بازی کردن به آن، شرک است و سلام کردن بر کسی که شطرنج بازی کند، معصیت و کبیره هلاک کننده است. و کسی که دست در شطرنج می کند، مثل آن کسی است که دست در گوشت خوک، فرو برده باشد و نماز صبح او صحیح نیست تا وقتی که دست خود را بشوید، همچنان که از دست گذاشتن به گوشت خوک می شوید. و کسی که نگاه به شطرنج می کند، مثل کسی است که نگاه به فَرْج مادرش کند. و کسی که بازی می کند و کسی که نگاه به شطرنج می کند در وقتی که دیگری بازی می کند. و کسی که سلام می کند بر بازی کننده در وقت بازی، همه در گناه، مساوی هستند. و کسی که بنشیند به بازی شطرنج، پس باید که جای خود را در جهنم، مهیا سازد و آن زندگی، حسرت او خواهد بود در روز قیامت. و حذر کن از همنشینِ بازی کننده ای که به بازی خود، فریفته شده باشد؛ زیرا که از جمله مجالسی است که اهلش محلّ غضب الهی شده اند و هر ساعت، منتظر غضب اند و چون نازل شود، تو را با ایشان، فرو خواهد گرفت. (4) و ابن بابویه رحمه الله اکثر مضامین این حدیث را در من لا یحضره الفقیه، ذکر کرده و گفته که: نَرْد، بدتر است از شطرنج، و جایز نیست بازی کردن به انگشتر و چهارده خانه که نوعی است از قمار. (5) حتی این که بازی کردن اطفال به گردو، قمار است. و این مضامین در صحیفه الرضا هم مذکور است.

ص: 169

1-1. همان، ص 437، ح 12. [1]

2-2. همان، ح 16.

3-3. همان، ح 17.

4-4. این روایت، در تفسیر العیاشی یافت نشد ولی ابن ادریس در سرائر (ج 3، ص 577) به نقل از جامع بزنی، آن را نقل نموده است.

5-5. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 58 و 59، ح 5093.

و در کتاب جامع الأخبار، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون سر حضرت امام حسین علیه السلام را به شام بردند، یزید - لعنه الله - امر کرد تا سر را گذاشتند و بر آن، سفره کشیدند و خود و اهل مجلس، چیزی خوردند و فجاج، شرب کردند. و بعد از آن که فارغ شدند، امر کرد تا سر مبارک آن حضرت را در طشتی گذاشتند و پارچه ای که نقش شطرنج بر آن کشیده بودند، بر آن طشت، پهن کردند و نشست به بازی شطرنج و حرف از آن حضرت و پدر و جد او - صلوات الله علیهم - می گفت و استهزا می کرد، و هر وقت که از همبازی خود می برد، فجاج بر می داشت و می خورد تا سه مرتبه، و آنچه زیاد می آمد، نزدیک طشت، بر زمین می ریخت. پس هر کس از شیعیان ما باشد، باید که پرهیز کند از شرب فجاج و بازی کردن شطرنج، و باید که یاد حضرت امام حسین علیه السلام بکند یا نام آن حضرت را به زبان آورد و صلوات بر آن حضرت فرستد و لعنت کند یزید و آل یزید را تا خدای تعالی، به سبب آن، گناهان او را از نامه عملش محو کند، هر چند به عدد ستاره های آسمان باشد. (1) و از آنچه گذشت، ظاهر شد که هر قسم بازی که بُرد و باخت به آن کنند، قمار و حرام است، حتی بازی تخم مرغ که اطفال می کنند. و از جمله چیزهای قبیح که در بلاد عجم هست، شیوع قمار است و علانیه بر سر بازارها بازی کردن، خصوصاً در ماه مبارک رمضان - که شریف ترین اوقات است - و گرفتن مال از قماربازان؛ و عجیب تر آن است که بعضی از اقسام قمار که از آن جا مالی هم نمی گیرند، مثل تخم بازی، نهایت شیوع دارد و در عید، دکان ها آراسته می کنند و بعضی از حکام که گاهی در صدد رفع بعضی نامشروعات می شوند، منع نمی کنند با آن که همه عقلی، این معنی را می یابد که قطع نظر از آن که شیوع چنین فسقی در بلاد اسلام، کمال شناعة دارد، باعث ضایع شدن اطفال مسلمانان و اسراف بسیار و مفاسد دیگر می شود، بی آن که منفعتی به کسی عاید شود؛ و این، نهایت بی پروایی و اهتمام نداشتن به احکام شرع است. «وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (2)

بیست و چهارم: مَلاهی

بیست و چهارم از جمله کبائر - چنانچه در حدیث «شرایع دین» واقع شده -، اشتغال به مَلاهی است. و مَلاهی، در لغت، آلات بازی را می گویند. و لهُو، به معنی بازی است و مراد از مشغول شدن

ص: 170

1-1. در جامع الأخبار، یافت نشد؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 419، ح 5915.

2-2. سورة بقره، آیه 213. [1]

به ملاحی، یا مطلق بازی هاست، چنانچه ظاهر لفظ است به حَسَب لغت، یا نواختن و شنیدن سازهاست، یا شامل خوانندگی هم هست؛ چون در این حدیث، غنا، علی حده مذکور نشده. و ادلّه آن که غنا از جمله کبائر است این شاء الله تعالی، مذکور می شود.

و در حدیث اعمش، در مقام شمردن کبائر، فرموده که: ملاحی ای که آدمی را مانع می شود از ذکر الهی، مکروه است، مثل غنا و زدن چیزهایی که تارها داشته باشد. و مراد از مکروه در این مقام، معنی ای نیست که اصطلاح فقهاست؛ بلکه به معنی حرام است و اطلاق مکروه بر حرام، در احادیث بسیار است. و معنی مکروه، چیزی است که خدای تعالی، به آن راضی نیست.

و در آن که سازها همه مطلقاً حرام است، خلافی میانه علمای شیعه نیست، مگر در دف بی صَـنَج که بعضی از علما در نکاح و ختنه، تجویز کرده اند و علامه و ابن ادریس، آن را هم حرام می دانند. (1) و احادیث در باب حرمت سازها بسیار است. از آن جمله، محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی که حضرت آدم علیه السلام را وفات رسید، شیطان و قابیل، شماتت و خوش حالی به موت حضرت آدم کردند و در زمین، با یکدیگر یک جا جمع شدند و معازف و ملاحی، یعنی سازها و بازی ها یا خصوص سازها را از برای شماتت به آن حضرت، وضع کردند. پس هرچه در زمین از این چیزهاست که مردم از آن لذت می برند، از آن جمله است.

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: شما را نهی می کنم از زُفْن، یعنی رقص کردن یا بازی کردن، و از مِزمار - که آن، نای است -، و از کوبات، یعنی طبل یا بَرَبَط یا نَرْد یا شطرنج، و از کَبْرَات، یعنی طبل دوسر یا یک سر. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که خدای تعالی، نعمتی به او بدهد و در وقت آن نعمت، نای حاضر کند، کفران آن نعمت کرده، و کسی که مصیبتی به او رسد و در آن مصیبت، زن نایحه، یعنی مویه گر بیارد، کفران آن مصیبت کرده، یعنی راضی به قضای الهی نشده. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: شیطانی هست که نام او قَفَنَدَر است و هر گاه در خانه کسی چهل روز بَرَبَط نوازند و مردان، پیش او آیند، آن شیطان، هر عضوی از اعضای خود را بر

ص: 171

1-1. الکافی، ج 6، ص 431، ح 3.

2-2. همان، ص 432، ح 7.

3-3. همان، ص 432 و 433، ح 11.

همان عضو می‌گذارد و بادی در او می‌دَمَد، پس غیرت از آن مرد برطرف می‌شود تا به حدّی که با زنانش، اگر فعلِ قبیحی کنند، بدش نمی‌آید. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که: زدن عود یا آواز عود، نفاق را در دل می‌رویاند، همچنانچه آب، سبزه را می‌رویاند. (2) و ابن بابویه رحمه الله در کتاب امالی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای تعالی، مرا از برای رحمت بر عالمیان فرستاد، و از برای آن که برطرف و باطل سازم سازها و نای‌ها و آنچه عادت اهل جاهلیت است و بت‌های ایشان و آزارم ایشان را. (3) و در خصال، از آن حضرت روایت کرده که پرسیدند که: سیفله کدام است؟ فرمود: کسی که شراب خورد و طنبور نوازد. (4) و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: شش کس اند که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان: یهود، و نصارا، و اصحاب نرد و شطرنج و شراب، و بربط و طنبور (5)، و جمعی که متلذذ می‌شوند از دشنام به مادران، و جماعت شاعران. (6) و در عیون و علل الشرائع، از آن حضرت روایت کرده که شامی ای پرسید که: کبوتر رابعی در خوانندگی خود، چه می‌گوید؟ فرمود که: نفرین می‌کند بر اهل سازها و کنیزان خواننده و نای‌ها و عودها. (7) و صاحب جامع الأخبار، روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: صاحب طنبور را در روز قیامت، محشور می‌کنند. طنبوری از آتش به دست گرفته، با روی سیاه و هفتاد هزار فرشته بر بالای سرش، به دست هر یک، گُریزی و بر سر و روی او می‌زنند. (8) و در خصال، از حضرت امام موسی [کاظم] علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: چهار چیز است که دل را فاسد می‌کند و نفاق را در دل می‌رویاند، همچنان که آب، درخت را می‌رویاند: گوش انداختن به لُهو، و فحش، و رفتن به درِ خانه سلاطین، و از پی شکار گشتن. (9)

ص: 172

1-1. همان، ص 433، ح 14. [1]

2-2. همان، ص 434، ح 20. [2]

3-3. الأمالی، صدوق ص 502، ح 688.

4-4. الخصال، ص 62، ح 89. [3]

5-5. الف: - «طنبور».

6-6. همان، ص 330 و 331، ح 29. [4]

7-7. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 222، ح 1؛ [5] علل الشرائع، ج 2، ص 596، ح 44.

8-8. جامع الأخبار، ص 180؛ مستدرک الوسائل، ج 13، ص 219، ح 15176. [6]

9-9. الخصال، ص 227، ح 63. [7]

و مراد از لهُو در این حدیث، یا ساز است یا مطلق چیزهای باطل که آدمی را از ذکر خدای تعالی، غافل سازد، مثل خوانندگی و حکایت های باطل و سازها و بر هر تقدیر، شامل ساز هست.

و در نهج البلاغه از نَوْفِ بکالی روایت کرده که گفت: دیدم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را شبی از شب ها که از خوابگاه خود برخاسته بود و نگاه کرد به ستاره ها. پس گفت: یا نَوْف! در خوابی یا بیدار؟ گفتم: بیدارم، یا امیر المؤمنین! فرمود: یا نَوْف! خوشا حال جماعتی که میل به دنیا ندارند و رغبت به آخرت دارند! ایشان، قومی اند که زمین را بساط خود قرار داده اند، و خاکش را خوابگاه خود، و آبش را بوی خوش، و قرآن را پیراهن زیرین، و دعا را جامه ای که بر بالای جامه ها پوشند یعنی قرآن را از بس تلاوت می کنند و تأمل در معانی و متابعت احکامش می نمایند، به منزله پیراهن زیرین خود کرده اند که از ایشان، جدا نمی شود، و دعا را - چون با او، خود را محافظت از بلاها و مکاره و عذاب الهی می کنند -، مثل جامه ای کرده اند که خود را به آن، از سرما و گرما و غیر آن، حفظ می کنند.

بعد از آن فرمود که: پس ایشان، دنیا را قطع نموده اند به طریقه حضرت مسیح علیه السلام. یا نَوْف! به درستی که حضرت داوود علیه السلام در چنین ساعتی از شب، برخاست و گفت: این، ساعتی است که در این ساعت، هیچ بنده از خدای خود، چیزی سؤال نمی کند که مستجاب نشود، مگر آنکه عشاء باشد (یعنی آن کسی که ده یک از اموال تجار و متردین می گیرد)، یا عریف باشد (یعنی رئیس یا نقیب، که پایین تر از رئیس است)، یا شرطی (و ایشان، جمعی از اعوان سلاطین اند که علامتی خاص می دارند)، یا صاحب عرطبه یا کوبه باشد (و عرطبه، طنبور است و کوبه، طبل است)، و بعضی بر عکس گفته اند. (1) و ابن بابویه رضی الله عنه در کتاب من لا یحضره الفقیه ذکر کرده - و عادت او آن است که مضمون احادیث را ذکر کند - که پرهیز از زدن صنج؛ زیرا که شیطان، وقت صنج زدن، پای خود را همراه تو می جنباند و ملانکه، از تو می گریزند و کسی که در خانه او چهل روز طنبور بماند، مغضوب خدای - عزّ و جلّ - می شود.

(2)

ص: 173

1-1. نهج البلاغه، ج 4، ص 24، خطبه 104. [1]

2-2. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 59، ح 5093.

اشاره

بیست و پنجم از جمله کبائر - چنانچه از احادیث بسیار ظاهر می شود -، غناست، یعنی خوانندگی. و در حرمت غنا، میانه علمای شیعه، خلافی نیست و بعضی از انواع غنا را بعضی از ایشان، استثنا نموده اند - چنانچه إن شاء الله تعالی مذکور می شود -، و اگر چه وضع این مختصر از برای استدلال و تحقیق مسائل نیست؛ اما چون بسیاری از طبایع به شنیدن غنا، رغبت تمام دارند و شبهه ای چند در این باب، جمعی را عارض شده و نزدیک به آن رسیده که حرمتش منسوخ شود، بلکه بعضی آن را عبادت می دانند، بنا بر این، چند مقدمه ای که اثبات حرمت و قبح این فعل، موقوف بر آنهاست، مذکور می شود.

مقدمه اول، در تفسیر غنا و بیان معنی آن

الف. معنای لغوی

بدان که بعضی از اهل لغت، مثل صاحب صحاح و غیر او، بنا بر آن که تفسیر چیزهای شایع و متعارف را حواله به عرف می کنند، غنا را تفسیر نموده اند و بعضی از اهل لغت و فقهای شیعه - رضوان الله علیهم -، معنی غنا را بیان نموده اند و اگر چه کلام ایشان، خالی از اختلافی نیست؛ اما از جمیع تفاسیر، ظاهر می شود که آنچه شایع شده که از آن احتراز نمی کنند، غناست و کلام هر یک را ذکر می کنیم تا این معنی ظاهر شود.

اما تفاسیری که اهل لغت کرده اند، از آن جمله صاحب نهاییه گفته که: «كُلُّ مَنْ رَفَعَ صَوْتَهُ وَوَالَاهُ فَهُوَ عِنْدَ الْعَرَبِ غِنَاءٌ (1)»، یعنی: هر کس که آواز خود را بلند کند و پی در پی کند، آن نزد عرب، غناست. و بنا بر این، تفسیر هر قسم خوانندگی ای، خواه باعث طرب و تغیری در سامعان شود و خواه نشود، و خواه خوب باشد و خواه بد، همه غنا خواهد بود.

و ظاهر آن است که در معنی غنا، به حَسَبِ لغت، خوبی آواز، دخل نداشته باشد؛ زیرا که همچنانچه در عرف عجم، خوانندگی خوب و بد می باشد، در عرف عجم هم غنا دو قسم می باشد و خوانندگی بد هم خوانندگی است؛ اما چون بد است، کسی گوش نمی کند و احتیاج به حرام کردن ندارد و اگر خواننده از راه جهالت، از آواز خود لذتی برد، بنا بر آن که طرب در معنی غنا داخل باشد، نسبت به او به قول همه حرام خواهد بود، و اگر در معنی طرب که جمعی اعتبار (2) کرده اند،

ص: 174

1-1. النهایة فی غریب الحدیث، ج 3، ص 391.

2-2. ج: «احتمال».

این معنی در کار باشد که عرفا گویند باعث طرب می شود و جمعی از شنیدن او متلذذ شوند، چنین خوانندگی ای شاید حرام نباشد و بنا بر اعتبار اول که نظر به اشخاص مختلف شود، بر او حرام و بر دیگران که لذت نبرند، حلال خواهد بود و معنی پی در پی کردن آواز که صاحب نهاییه گفته، ظاهر آن است که ترجیع باشد (و معنی ترجیع، مذکور می شود) و صاحب قاموس گفته: «الغناء ككسَاءٍ مِنَ الصَّوْتِ مَا طُرِبَ بِهِ»؛ (1) یعنی: «غناء» بر وزن «كسَاء» ، از جمله آوازه‌ها چیزی است که طرب به او حاصل شود.

و کلام زمخشری هم به این معنی اشعار دارد و بنا بر این، هر آوازی که باعث طرب شود، غنا خواهد بود، خواه ترجیع داشته باشد و خواه نه. و از کلام ابو عبید که صاحب نهاییه نقل کرده، ظاهر می شود که ترجیع را غنا می داند. پس، از مجموع سخنان ایشان ظاهر شد که آنچه ترجیع و طرب، هر دو [را] داشته باشد، البته غناست. و بنا بر گفته بعضی، آوازی که طرب آورد، اگرچه ترجیع نداشته باشد هم غناست. و به قول بعضی، آواز با ترجیع، اگرچه طرب نیابد هم غناست، و هر گاه هر دو جمع شود، به اتفاق غناست.

و اما معنی ترجیع، پس صاحب صحاح گفته که: «تَرْجِيعُ: الصَّوْتِ تَرْدِيدُهُ فِي الْحَلْقِ كَقِرَاءَةِ أَصْحَابِ الْأَلْحَانِ»؛ (2) یعنی: ترجیع، آواز، گردانیدن آواز است در حلق، مثل خواندن صاحبان لحن‌ها. و لحن را همه اهل لغت، قریب به معنی غنا، مثل طرب آوردن و ترجیع و خوب خواندن، تفسیر کرده اند. و صاحب قاموس گفته: «التَّرْجِيعُ تَرْدِيدُ الصَّوْتِ فِي الْحَلْقِ»؛ (3) یعنی: ترجیع، گردانیدن آواز است در حلق. و صاحب نهاییه گفته: «التَّرْجِيعُ تَرْدِيدُ الْقِرَاءَةِ» (4) و ترجیع را تصویر نموده به آن که بگوید: «آآآآآ» و غیر ایشان از اهل لغت هم قریب به این الفاظ، ذکر کرده اند.

و اما طرب، پس در صحاح گفته: «الطَّرْبُ خِفَّةٌ يَصِيبُ الْإِنْسَانَ لِشِدَّةِ حُزْنٍ أَوْ سُرُورٍ»؛ (5) یعنی: طرب، سبکی ای است که به آدمی می رسد از برای بسیاری اندوه یا خوش حالی. و صاحب مجمل اللغة نیز چنین گفته. (6) و زمخشری در اساس گفته: «هُوَ خِفَّةٌ مِنْ سُرُورٍ أَوْ هَمٍّ»؛ (7) یعنی: طرب، سبکی از خوش حالی یا دلگیری است. و در قاموس گفته: «الطَّرْبُ مُحَرَكَةٌ: الْفَرَحُ وَالْحُزْنُ»؛ (8)

ص: 175

1-1. القاموس المحيط، ج 4، ص 372. [1]

2-2. صحاح اللغة، ج 2، ص 1218. [2]

3-3. القاموس المحيط، ج 3، ص 28.

4-4. النهاية في غريب الحديث، ج 2، ص 202.

5-5. صحاح اللغة، ج 1، ص 171. [3]

6-6. در مجمل اللغة باب طرب وجود ندارد.

7-7. أساس البلاغة، ص 277. [4]

8-8. قاموس، ج 1، ص 97.

یعنی: طَرَب، به فتح طاء و راء، به معنی خوش حالی و اندوه است. و در نهاییه، طرب را تفسیر ننموده و از کلام اهل لغت، ظاهر می شود که لفظ تَغْنَى و تطریب و ترجیع و لحن و تغرید و ترتم، هر یک را به جای دیگری استعمال می کنند و بعضی را به بعضی تفسیر می کنند و هیچ یک از ایشان، در معنی غنا، غیر ترجیع و طرب، امری اعتبار نکرده اند. پس به اتفاق همه آوازی که مشتمل بر ترجیع و طرب هر دو باشد، غنا خواهد بود. و ترجیع، همان است که به اصطلاح خواننده ها تحریر می گویند. و طرب، حرکتی است که در طبع به هم می رسد از سرور و اندوهی که به سبب شنیدن سازها و آوازهای خوش، حاصل می شود.

ب: معنای اصطلاحی

و اما آنچه فقها - رضوان الله علیهم - در تفسیر غنا و حکم آن ذکر کرده اند، از آن جمله، محقق در شرائع گفته که: «مَدُّ الصَّوْتِ الْمُشْتَمَلِ عَلَى التَّرْجِيعِ الْمُطْرَبِ يُفَسِّقُ فَاعِلُهُ وَ تُرَدُّ شَهَادَتُهُ سَوَاءً كَانَ فِي شِعْرٍ أَوْ قُرْآنٍ وَلَا بَأْسَ بِالْحُدَاءِ»؛ (1) یعنی: کشیدن آوازی که مشتمل باشد بر ترجیعی که باعث طرب شود. آن کسی که چنین کاری کند، حکم به فسقش می کنند و گواهی اش را رد می کنند، خواه در شعر باشد، و خواه در قرآن، و باکی نیست خواندن حُدا.

و علامه، در تحریر گفته که: «الغناء حرامٌ وَ هُوَ مَدُّ الصَّوْتِ الْمُشْتَمَلِ عَلَى التَّرْجِيعِ الْمُطْرَبِ يُفَسِّقُ فَاعِلُهُ وَ تُرَدُّ شَهَادَتُهُ سَوَاءً كَانَ فِي شِعْرٍ أَوْ قُرْآنٍ وَ كَذًا مَسَّ تَمِعُهُ سَوَاءً اعْتَقَدَ إِبَاحَتَهُ أَوْ تَحْرِيمَهُ وَ لَا بَأْسَ بِالْحُدَاءِ وَ هُوَ الْإِنشَادُ الَّذِي يُسَاقُ بِهِ الْإِبِلُ يَجُوزُ فِعْلُهُ وَ اسْمُ تِمَاعُهُ وَ كَذًا نَشِيدُ الْأَعْرَابِ وَ سَائِرُ أَنْوَاعِ الْإِنشَادِ مَا لَمْ يَخْرُجْ إِلَى حَدِّ الْغِنَاءِ»؛ (2) یعنی: غنا، حرام است و آن، کشیدن آوازی است که مشتمل باشد بر ترجیع طرب آورنده و کسی که کند، حکم به فسقش می کنند و گواهی اش را نمی شنوند، خواه آن که غنا در شعر باشد یا [در] قرآن. و همچنین، کسی که گوش به آن اندازد، خواه اعتقادش آن باشد که مباح است، و خواه حرام داند. و حُدا، باکی نیست و آن، خواندنی است که به آن، شتر را می رانند و جایز است خواندن و گوش کردنش. و همچنین، خواندن اعراب و سایر انواع خواندن، مادام که به سرحد غنا نرسد.

و شیخ شهید، در دروس گفته در سِلک آنهايي که حکم به فسقشان می کنند که: «وَ الْمُغْنَى بِمَدِّ صَوْتِهِ الْمُطْرَبِ الْمُرْجِعِ وَ سَامِعُهُ وَ إِنْ كَانَ فِي الْقُرْآنِ أَوْ اعْتَقَدَ إِبَاحَتَهُ وَ يَجُوزُ الْحُدَاءُ لِلْإِبِلِ»؛ (3) یعنی:

ص: 176

1-1. شرائع الإسلام، ج 4، ص 913. [1]

2-2. تحرير الأحكام، ج 2، ص 209. [2]

3-3. الدرر، ج 2، ص 126.

حکم می کنند به فسق کسی که غنا کند به آن که آوازش خود را کشد با وصف طرب و ترجیع، و اگرچه در قرآن باشد یا اعتقادش آن باشد که مباح است. و جایز است حدا از برای شتر.

و علامه رحمه الله در ارشاد گفته: «و تَرُدُّ شَهَادَةَ اللَّاعِبِ بِآلَاتِ الْقِمَارِ وَ سَامِعِ الْغِنَاءِ وَ هُوَ مَدُّ الصَّوْتِ الْمُشْتَمِلِ عَلَى التَّرْجِيعِ الْمُطْرِبِ وَ إِنْ كَانَ فِي قُرْآنٍ وَ فَاعِلُهُ»؛ یعنی: رد می کنند شهادت کسی را که قماربازی کند و غنا شنود و آن، کشیدن آوازی است که مشتمل باشد بر ترجیع طرب آورنده، اگرچه در خواندن قرآن باشد، و همچنین، آن کسی که غنا می کند.

و شیخ علی رحمه الله در شرح قواعد، بعد از آن که تعریف شیخ شهید را - که مذکور شد - نقل کرده بر وجهی که ظاهر می شود که آن تعریف را پسندیده، گفته: (1) «و لَيْسَ مُطْلَقٌ مَدُّ الصَّوْتِ مُحَرَّمًا وَ إِنْ مَالَتْ إِلَيْهِ الْقُلُوبُ مَا لَمْ يَنْتَهَ إِلَى حَيْثُ يَكُونُ مُطْرِبًا بِسَبَبِ اللَّهِ تَمَالِهِ عَلَى التَّرْجِيعِ الْمُقْتَضِي لِذَلِكَ»؛ (2) یعنی: هر کشیدن آوازی حرام نیست، اگرچه طبع ها به آن میل کند، مادام که منتهی نشود به حدی که باعث شود از جهت آن که مشتمل باشد بر ترجیعی که باعث آن طرب شود.

و ابن ادریس علیه السلام در سرائر گفته: «فَأَمَّا الْمَحْظُورُ عَلَى كُلِّ حَالٍ فَهُوَ مُحَرَّمٌ؛ یعنی: آن چیزی که ممنوع است فعل آن در هر حالی، پس آن، حرام است.

بعد از آن گفته که: «و جَمِيعُ مَا يُطْرِبُ مِنَ الْأَصْوَاتِ وَ الْأَغَانِي»؛ (3) یعنی: از جمله چیزهای محرم، هر چیزی است که باعث طرب شود از آوازه و سازها. و بنا بر این تعریف، هر خوانندگی ای که باعث طرب شود، حرام است، خواه ترجیع داشته باشد و خواه نه.

و علامه رحمه الله در قواعد گفته که: «وَ الْغِنَاءُ حَرَامٌ يُفَسِّقُ فَاعِلُهُ وَ هُوَ تَرْجِيعُ الصَّوْتِ وَ مَدُّهُ وَ كَذَا يُفَسِّقُ سَامِعُهُ قَصْدًا سِوَاءَ كَانَ فِي شَيْءٍ أَوْ قُرْآنٍ وَ يَجُوزُ الْحَدَاءُ»؛ (4) یعنی: غنا، حرام است و کسی که کند، حکم به فسقش می کنند و آن، ترجیع آواز است و کشیدن آن. و همچنین، حکم می کنند به فسق شنونده اش، هرگاه دانسته بشنود، خواه آن غنا در قرآن باشد، و خواه در شعر، و جایز است حدا.

بنا بر این تعریف، هر خوانندگی ای که مشتمل باشد بر ترجیع، خواه باعث طرب شود و خواه نشود، غنا خواهد بود. و از تعریفات که مذکور شد، ظاهر می شود که آنچه مشتمل باشد بر ترجیع و طرب، هر دو باشد به اتفاق، غناست و ظاهر آن است که چون غالب اوقات، صوت با ترجیع، خالی از وصف طرب آوردن، و همچنین صوت مطرب، بی ترجیع نمی باشد، بعضی از این طایفه به

ص: 177

1-1. ج: - «که» .

2-2. جامع المقاصد، ج 4، ص 33. [1]

3-3. السرائر، ج 2، ص 215.

4-4. قواعد الأحكام، ج 3، ص 495.

ذکر ترجیع، و بعضی به ذکر اطراب، اکتفا نموده اند. و در عرف عرب، خوانندگی های متعارف که بر وصف ترجیع و اطراب اشتمال دارد، همه را غنا می نامند؛ بلکه خوانندگی شخصی که حُسن صوتی نداشته باشد، آن را نیز غنا می نامند؛ اما غنای بد. و در معنی غنا، اگر اطراب مأخوذ باشد، چنین خوانندگی ای که خوش نیاید، حرام نخواهد بود و اگر مأخوذ نباشد، حرامی خواهد بود بی لذت.

و حاصل کلام آن که خوانندگی های متعارف، خواه آنچه با سازها باشد، و خواه غیر آن، و خواندن قرآن به تحریر و نغمه با حُسن صوت و آنچه مؤذنان، بعد از اذان و در وقت سحر می خوانند و مناجاتش نام می کنند (1)، همگی غناست و در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم أجمعین -، غیر اذان در اوقات صلوات، چیزی نبوده. و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دو مؤذن داشته: یکی بلال و یکی [عبد الله] ابن امّ مکتوم. و در ماه مبارک رمضان، حضرت می فرموده که: تا اذان دوم را نشنوید، چیزی می توانید خورد. و مناجات اول و دومی نبوده و اینها، از جمله بدعت هایی است که به تدریج، پیدا شده و خالی از غرابتی نیست که مناجات - که نام سرگوشی و سخن پنهان گفتن است -، اسم، نعره و فریاد گذاشته اند و گمان می کنند که در آن سحر چیزی که به جهت این شغل می کنند و اکثری آن است که نماز شب نمی کنند، ثواب بسیار دارد، با آن که اصل این فعل، بدعت است و متضمن شعر خواندن است در مساجد.

و در حدیث صحیح، وارد شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: هر گاه که بشنوید که کسی در مسجد، شعر می خواند، بگوئید: «فَضَّ اللَّهُ فَاك!»؛ یعنی: خدای تعالی، دهنش را بشکند! مساجد را از برای قرآن، مقرر ساخته اند. (2) و آنچه در شب می خوانند، از جهت دیگر هم بد است؛ زیرا که شعر خواندن در شب، منهی عنه است، حتی آن که در خواندن مدح اهل بیت [باشد]، با آن که عبادت است، در خصوص شب، نهی واقع شده.

و آنچه در روز جمعه و شب جمعه می خوانند، مکروهی دیگر است و اشعاری را که به طریق مصنفان در وقت چاشت جمعه می خوانند و صلوات نامش کرده اند، از جمله بدعت است و از ذکر خدای تعالی به آواز بلند و فریاد، نهی وارد شده. و ذکرهایی که در مساجد می کنند و عبادتش می دانند، همه از جمله غنا و مشتمل بر بدی هاست که مذکور شد. و گاه هست که بعد از نمازهای

ص: 178

1-1. الف: - «و مناجاتش نام می کنند» .

2-2. الکافی، ج 3، ص 369، ح 5. [1]

جماعت، اشعار می خوانند به نغمه و کسی منع نمی کند. و کاش جمعی که مرتکب این مناهی می شوند، اعتقاد نداشته باشند که اینها عبادت است؛ زیرا که در آن صورت، آنچه کنند، همین فسق خواهد بود و در صورت اعتقاد [به] عبادت [بودن آن]، موافق آنچه از احادیث سابق که در باب شرک مذکور شد، ظاهر می شود، در مرتبه شرک است. و جمعی از فساق که غنا و ساز گوش می کنند، چنان نیست که آن را عبادت و موجب قرب خدای تعالی دانند، و کسی که از برای خدای مرتکب آنها نشود، با او دشمن شوند. پس، از این جهت، قباحت فعل آنها مثل جمعی نخواهد بود که بدعت را مستحسن شمارند و با هر که موافقت نماید، با ایشان دوست شوند و با دیگران، دشمن. و اگر چه امثال این سخنان به گوش جمعی که عادت به متابعت هواهای نفسانی کرده اند، بد می آید؛ اما مطلب، اظهار حق است و کسی که نخواهد، گوش نکند.

مجملاً در معنی غنا، فرقی میانه شعر خواندن و قرآن خواندن و ذکر کردن نیست، چنانچه علما و اهل لغت، تصریح نموده اند، و در هر جا که معنی غنا تحقق یافت، حکم حرمت، جاری است. و آن که جمعی می گویند که ما نمی دانیم که: «معنی غنا کدام است؟» و «تا حرمت آنچه می شنویم، ظاهر نشود، بنا بر آن که اصل در اشیا، ایاحت است، جایز است گوش کردن»، کلامی است باطل؛ زیرا که دانستن چیزهایی که در شرع، امر به آن شده باشد یا از آن، نهی فرموده باشند، طریقی دارد و چنان نیست که خدای تعالی، بندگان خود را در حیرت گذاشته باشد.

و طریقی دانستن معنی لفظی که مأمور به یا منهی عنه باشد، آن است که رجوع کنند به آیات و احادیث. اگر از آن جا معلوم شود که آن لفظ، چه معنی ای دارد، متابعت باید نمود و اگر ظاهر نشود، اولاً رجوع به عرف باید کرد یا به لغت عرب، بنا بر خلافتی که در این باب کرده اند، و هر گاه معلوم شود، به مقتضای آن عمل باید نمود و کسی که خود نتواند از عرف و لغت، معنی لفظ را معلوم کرد، می باید که رجوع کند به قول جمعی که محل اعتماد باشند و معانی الفاظ را دانند. و طریقه اکثر علما آن است که اعتماد می نمایند بر قول اهل لغت، هر چند مخالف مذهب باشند و در جایی که صاحب صحاح یا مثل او، معنی لغتی را بیان کرده باشند، اعتبار می نمایند، و اگر همه متفق باشند، کسی را شکمی نمی ماند.

و در بیان معنی غنا - چنانچه قبل از این مذکور شد - اهل لغت اتفاق دارند که مدّ صوت با ترجیع و أطراب، غناست و فقها، چنانچه دانستی، با وجود آن که در اکثر جاها دأب ایشان نیست که الفاظ را تفسیر کنند، لفظ غنا را تفسیر کرده اند و کسی که اعتقاد به دین داشته باشد، نگفته که

کلام ایشان، با وجود اتّصاف به علم و ورَع و درستی اعتقاد، محلّ اعتماد نیست، خصوصاً هرگاه اهل لغت هم با ایشان، موافق باشند، و اگر ردّ سخن ایشان در چنین جایی ممکن باشد، اکثر احکام شریعت را انکار می توان کرد و این ردّ و انکار، عاقبت به الحاد منتهی می شود. و این مسئله، چنان نیست که مسئله اجتهادی باشد تا آن که کسی گوید که: «شاید ایشان در این مسئله، اجتهاد (1) کرده باشند و در اجتهاد، خطا می رود» و قول مجتهد میّت، چنانچه مشهور است، اعتباری ندارد؛ زیرا که این مسئله، مسئله لغوی است، نه مسئله اجتهادی و سخن ما، الحال (2)، در بیان معنی غناست، نه حرمت غنا. و اجتهاد در تفسیر لغت، دخلی ندارد با آن که حرمت غنا، محلّ اتّفاق است، نه اجتهاد، چنان که مذکور می شود.

و بعد از آن که ثابت شد معنی غنا کدام است، گفتن که: «ما نمی دانیم غنا چه معنی دارد»، معنی ندارد و اگر کسی خواهد که روز قیامت، عذری داشته باشد، به چنین عذرهای خود را گول نمی زند، و اگر نخواهد، امثال این جواب ها بسیار می تواند گفت و بعضی از شبهه ها که در معنی غنا کنند، این شاء الله تعالی، بعد از این مذکور می شود.

مقدمه دوم، در بیان حرمت غنا و آن که غنا از جمله کبائر است و ذکر احادیثی است که در

اشاره

عقوبت غنا وارد شده.

بدان که حرمت غنا - چنانچه قبل از این مذکور شد -، محلّ خلاف میانه علمای شیعه - رضوان الله علیهم - نیست و شیخ طوسی رحمه الله در خلاف، نقل اجماع بر آن نموده. (3) و همچنین علامه و ابن ادریس - رحمهما الله - و غیر ایشان، نقل کرده اند؛ (4) بلکه از جمله ضروریات مذهب شیعه است و [در] بعضی از افراد آن، مثل خدا - که جمعی استثنا نموده اند -، محلّ خلاف است و اگرچه در آیات قرآنی، لفظ غنا موجود نیست، اما تفسیر بعضی آیات، در احادیث به غنا واقع شده و آن احادیث، دلیل است بر آن که غنا از جمله کبائر است.

و از جمله آنچه در این معنی وارد شده، آن است که محمّد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: غنا، از جمله چیزهایی است که خدای - عزّ و جلّ - وعید

ص: 180

1-1. ب: «اجتهادی».

2-2. ب: - «الحال».

3-3. ر. ک: الخلاف، ج 6، ص 305 - 307.

4-4. ر. ک: مختلف الشیعة، ج 5، ص 18؛ السرائر، ج 2، ص 222 و 224.

نار بر آن فرموده. و این آیه را تلاوت فرمود که: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»؛ (1) یعنی: از جمله مردمان، کسی است که می خرد کلام باطل یا غافل کننده از ذکر الهی را از برای آن که گم راه سازد مردم را از راه خدای تعالی از روی نادانی، و راه الهی را محل استهزا قرار دهد. ایشان اند آن جماعت که از برای ایشان، عذابی خوار کننده، مقرر است. (2) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: غنا، از جمله آن چیزی است که خدای تعالی فرموده: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (3) و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از حال غنا. فرمود که: آن، قول الهی است که فرموده: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (4) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مجلس غنا، مجلسی است که خدای تعالی، نظر به اهل آن مجلس نمی کند و غنا، از جمله آن چیزی است که خدای تعالی فرموده: که «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (5) و از ابو بصیر روایت کرده که گفت: سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از قول الهی که: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»؛ (6) یعنی: بپرهیزید از نجس (7)، از جمله بتان. و اجتناب کنید از قول باطل. فرمود که: غناست. (8) و در حدیث دیگر، روایت کرده که: «رجس از اوثان» شطرنج است و «قول زور»، غناست. (9) و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب امالی، از حضرت امام علی نقی علیه السلام چنین روایت کرده (10) و کلینی رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود در تفسیر قول الهی که فرموده (11): «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ»، 12 یعنی: «آن جماعتی که از برای باطل، حاضر نمی شوند»، فرمود که: آن باطل، غناست. (12)

ص: 181

-
- 1-1. سورة لقمان، آیه 6. [1]
 2-2. الكافي، ج 6، ص 431، ح 4. [2]
 3-3. همان، ح 5. [3]
 4-4. همان، ص 432، ح 8. [4]
 5-5. همان، ص 433، ح 16. [5]
 6-6. سورة حج، آیه 30. [6]
 7-7. ب: «رجس».
 8-8. همان، ص 431، ح 2.
 9-9. همان، ص 435، ح 2 و ص 436، ح 7.
 10-10. الامالی، طوسی، ص 294، ح 575.
 11-11. الف: - «در تفسیر قول الهی که فرموده».
 12-13. الكافي، ج 6، ص 431، ح 6 و ص 433، ح 13.

و در تفسیر علی ابن ابراهیم رحمه الله مذکور است و ظاهر، آن است که قول حضرت صادق علیه السلام باشد که مراد از «لغو» در قول الهی که فرموده: «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»، (1) غنا و مَلاهی است و آیه، در وصف مؤمنان واقع شده؛ یعنی ایشان، آن جماعت اند که از لغو، اعراض می کنند. (2) و در حدیث مُضَمَّر، روایت کرده در تفسیر قول الهی که: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ»، (3) که زور، غنا و مجالس لهو است. (4) و در تفسیر «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادُ عَرَضُوا عَنْهُ» 5، روایت کرده که «لغو»، دروغ گفتن و لهو و (5) غناست. (6) و در تفسیر «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» 8، روایت کرده که «لهو»، حدیث غنا و شُرب خمر و جمیع مَلاهی است. (7) و ظاهر، آن است که اطلاق لهو الحدیث بر شُرب خمر و مَلاهی، از قبیل اطلاق کلام بر ما یتکلم به است و شاید که نسبت به غنا هم از این قبیل باشد تا جمع میانه حقیقت و مجاز، لازم نیاید.

و از جمله اخباری که در ذم غنا و عقوبتی که بر آن مترتب می شود، وارد شده، آن است که کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: غنا، آشیانه مرغ نفاق است. (8) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: در خانه غنا، ایمن نمی توان بود از مصیبت، و دعا در آن جا مستجاب نمی شود و فرشته، داخل آن خانه نمی شود. (9) و روایت کرده که از آن حضرت، سؤال کردند از حال غنا. فرمود که: داخل خانه هایی مشوید که غنا در او می شود؛ زیرا که خدای تعالی از اهل آنها اعراض فرموده. (10) و مراد به اعراض الهی، نظر نمودن به مرحمت و غضب نمودن بر اهل آن خانه است.

و کلینی و شیخ طوسی - رضی الله عنهما - از آن حضرت، روایت نموده اند که مردی سؤال کرد از فروختن کنیزان مغنیه، یعنی خواننده. فرمود: خریدن و فروختن ایشان، حرام است و تعلیم

ص: 182

-
- 1-1 . سورة مؤمنون، آیه 3. [1]
 2-2 . تفسیر القمّی، ج 2، ص 88. [2]
 3-3 . سورة فرقان، آیه 72. [3]
 4-4 . تفسیر القمّی، ج 2، ص 117. [4]
 5-6 . ج وب: - «و». .
 6-7 . تفسیر القمّی، ج 2، ص 142. [5]
 7-9 . همان، ص 161. [6]
 8-10 . الکافی، ج 6، ص 431، ح 1. [7]
 9-11 . همان، ص 433، ح 15. [8]
 10-12 . همان، ص 434، ح 18. [9]

کردن ایشان، کفر است و گوش کردن آواز ایشان، نفاق است. (1) و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که شخصی سؤال کرد از خریدن کنیز مغنیه. فرمود: گاه می باشد مرد را کنیزکی که او را به لهُو می دارد و قیمت آن نیست، مگر مثل قیمت سگ، و قیمت سگ، سُحْت است و سُحْت، در آتش جهنم است. (2) و سُحْت در احادیث، به معنی حرام اطلاق می شود.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: کنیزک مغنیه، ملعون است و کسی که از کسب او می خورد، ملعون است. (3) و از ابراهیم بن ابی البلاد، روایت کرده اند که گفت: وصیت کرد اسحاق بن عمر در وقت وفات به آن که کنیزان مغنیه که داشت، بفروشند و قیمت آنها را به خدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام بَرَد. پس من، کنیزان او را فروختم به سیصد هزار درهم و قیمت آنها را به خدمت آن حضرت بردم و گفتم (4): یکی از دوستان شما که نام او اسحاق بن عمر است، در وقت وفات، وصیت کرده که کنیزان خواننده او را بفروشند و قیمت آنها را به خدمت شما آورند، و من، آنها را فروخته ام و این سیصد هزار درهم، قیمت آنهاست. فرمود که: مرا حاجتی در آن نیست. به درستی که این زر، سُحْت است و تعلیم کردن ایشان (5)، کفر است و شنیدن از ایشان، نفاق است و قیمت ایشان، حرام است. (6) و کلینی در کافی و شیخ طوسی در تهذیب و ابن بابویه در فقیه، روایت کرده اند که مردی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: پدر و مادرم فدای تو باد! داخل بیت الخلا می شوم و همسایه ای چند دارم که ایشان، کنیزان دارند و آنها، غنا می کنند و عود می نوازند و بسا باشد که من، نشستن را طول دهم از برای گوش کردن آنها. حضرت فرمود: چنین مکن. آن شخص گفت: و الله که من به پای خود، پیش ایشان نمی روم و به غیر آوازی نیست که به گوش می شنوم! فرمود: «لَلَّهِ أَنْتَ!». این کلمه را در مقام تعجب، و گاه در معرض مدح، استعمال می کنند. یا فرمود: «تَاللَّهِ (7) تَبُّ!»؛ یعنی: به خدا که توبه کن! آیا نشنیده ای که خدای تعالی می فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ

ص: 183

-
- 1-1. همان، ج 5، ص 120، ح 5؛ تهذیب الأحكام، ج 6، ص 356، ح 1018.
 - 2-2. الکافی، ج 5، ص 120، ح 4؛ [1] تهذیب الأحكام، ج 6، ص 357، ح 1019.
 - 3-3. الکافی، ج 5، ص 120، ح 6؛ [2] تهذیب الأحكام، ج 6، ص 357، ح 1020.
 - 4-4. ب: «عرض کردم».
 - 5-5. ب: «آنها».
 - 6-6. الکافی، ج 5، ص 120، ح 7؛ [3] تهذیب الأحكام، ج 6، ص 357، ح 1021.
 - 7-7. ب: «بالله».

وَالْفُؤَادَ كُلِّ أَوْلِيكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً» (1) یعنی: به درستی که گوش و چشم و دل، از همهٔ ایشان، سؤال می‌کنند از آنچه کرده باشند. پس آن مرد گفت: گویا که من نشنیده بودم این آیهٔ کتاب الهی را، نه از عرب و نه از عجم، و لا بد، چون دانستم، ترک کردم آنچه می‌کردم و از خدای تعالی، طلبِ آمرزش می‌کنم.

پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به او گفت (2) که: برخیز و غسل بکن و هر قدر نماز که به خاطرت رسد، بکن؛ زیرا که مداومت بر گناه عظیمی می‌کرده‌ای. چه بسیار بد بود حال تو، اگر به این عمل می‌مُردی (3)! استغفار کن به درگاه الهی و سؤال کن که توفیقِ توبه به تو بدهد یا قبولِ توبه کند از هر چه به آن راضی نیست؛ زیرا که هر چه خدا به آن راضی نیست، غیر بد نمی‌باشد و کار بد را به اهلش بگذارد؛ زیرا که هر چیز را اهلی می‌باشد. (4) و کلینی رحمه الله از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: گوش کردن غنا و لهو، نفاق را می‌رویاند، همچنان که آب، زرع را می‌رویاند. (5) و کلینی رحمه الله از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که خود را منزّه می‌دارد از غنا، در بهشت، درختی هست که خدای تعالی، باها را می‌فرماید که آن درخت را حرکت دهند. پس آن شخص، آوازی از آن درخت می‌شنود که هرگز مثل آن نشنیده، و کسی که خود را از غنا منزّه ندارد، نمی‌شنود. (6) و علی ابن ابراهیم رحمه الله در تفسیر [خود]، از عاصم بن حمید روایت کرده که گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتم که: فدای تو شوم! می‌خواهم چیزی از شما بپرسم و مرا شرم می‌آید. آیا در بهشت، غنا می‌باشد؟ فرمود: در بهشت، درختی هست که خدای تعالی امر می‌فرماید بادهای بهشت را که بر آن درخت بوزند و از آن درخت، آوازی برمی‌خیزد که خلایق، به آن خوبی آواز [ی] نشنیده باشند. بعد از آن فرمود که: این، عوضی است که خدای تعالی، مقرر ساخته از برای کسی که ترک شنیدن غنا، از ترس خدای تعالی در دنیا کرده باشد. (7)

ص: 184

1-1 . سورة اسراء، آیه 36. [1]

2-2 . ب: «فرمود» .

3-3 . ب: «با این عمل از دنیا می‌رفتی» .

4-4 . الکافی، ج 6، ص 432، ح 10؛ [2] تهذیب الأحکام، ج 1، ص 116، ح 304؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 8، ح 177.

5-5 . الکافی، ج 6، ص 434، ح 20. [3]

6-6 . همان، ح 19.

7-7 . تفسیر القمّی، ج 2، ص 170-171.

و ابن بابویه رحمه الله در خصال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: غنا، مورث نفاق است و فقر را در عقب دارد. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که شخصی سؤال کرد از حال تَزَد و شطرنج. فرمود که: نزدیک آنها مشو. کسی دیگر پرسید که: غنا، چون است؟ فرمود که: خیر در آن نیست، مکنید. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که: منجم، ملعون است و کاهن، ملعون است و ساحر، ملعون است و زن مغنیّه، ملعون است و کسی که او را جا می دهد و از کسب او می خورد، ملعون است. (3) و کاهن، کسی است که کاری کند که جن، اطاعت او کنند یا خیرها به او دهند، و کِهانت را، بعضی از اقسام سحر و بعضی، قریب سحر می دانند.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام (4) روایت کرده که فرمود: بسیار گوش انداختن به غنا، باعث فقر می شود. (5) و در حدیث چهارصد حکم، از آن حضرت روایت کرده که: غنا، نوحه ای است که شیطان بر بهشت کرد. (6) و در عیون الأخبار، از محمد بن ابی عمار روایت کرده که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از سماع. فرمود که: اهل حجاز، در آن باب، رأیی دارند و آن، از قبیل باطل و لهُو است. آیا نشنیده ای که خدای تعالی فرمود که: «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»؟ یعنی: بندگان خدا، آن جماعت اند که با صفاتی که قبل از این مذکور شده، وقتی که می گذرند به لغو، خود را مکرم و منزّه می دارند از آلوده شدن به آن لغو؟ (7) و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب امالی، از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: در امت من، خَسْف و قَذْف و مَسْخ خواهد بود. و گفتند: یا رسول الله! چه چیز، سبب آنها می شود؟ فرمود: از جهت نگاه داشتن کنیزان خواننده یا زنان خواننده و شراب خوردن. (8) و خَسْف، فرورفتن به زمین است. و قَذْف، سنگ باران. و مَسْخ، تبدیل (9) صورت به

ص: 185

-
- 1-1 . الخصال، ص 24، ح 84.
 - 2-2 . همان، ص 251، ح 119. [1]
 - 3-3 . همان، ص 297، ح 67. [2]
 - 4-4 . ب: + «به همین نحو، روایت کرده و در کتاب معانی الأخبار، از حضرت صادق علیه السلام» .
 - 5-5 . همان، ص 505، ح 2. [3]
 - 6-6 . همان، ص 631، ح 10.
 - 7-8 . عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 135، ح 5. [4]
 - 8-9 . الأمالی، طوسی، ص 397، ح 882.
 - 9-10 . ب و ج: «تغییر» .

و ابن بابویه رحمه الله در علل الشرائع، از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمودند: غنا، آشیانه مرغ نفاق است و شراب خوردن، کلید همه بدی هاست و کسی که معتاد به شراب است، مانند بت پرست است و تکذیب کننده کتاب خداست و اگر کتاب خدا را تصدیق می کرد، حرام خدا را حرام می دانست. (1) و در کتاب ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که پرسیدند که: قول زور که در قرآن آمده (2)، کدام است؟ فرمود که: از آن جمله است آن که کسی به خواننده ای بگوید: خوب خواندی. (3) و برقی رحمه الله در کتاب محاسن، از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: آیا شرم نمی آید شما را که بر بالای چاروازی (4) خود، خوانندگی کنید و آنها (5) مشغول تسبیح الهی باشند؟ (6) و عیاشی، در تفسیر خود، از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: اوّل کسی که نوحه کرد، و اوّل کسی که غنا کرد، و اوّل کسی که خدا خواند، شیطان بود. و فرمود که: وقتی که آدم از شجره خورد، شیطان، خوانندگی کرد و وقتی که در زمین قرار گرفت، نوحه کرد و به خاطر او آورد بهشت را. (7) و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: هیچ کس، آواز خود را به غنا بلند نمی کند، مگر آن که خدای تعالی، دو شیطان را می فرستد که بر دوش های او سوار می شوند و پاشنه های پای خود را بر سینه او می زنند تا وقتی که خوانندگی را تمام کند. (8)

مواردی که غنا جایز است

و اما آنچه از جمله (9) افراد غنا [که] بعضی از علما استثنا نموده اند و در بعضی روایات وارد شده، یکی خوانندگی زنان است در عروسی ها، و چند حدیث در کافی و تهذیب در این باب، مذکور

ص: 186

- 1-1 . علل الشرائع، ج 2، ص 476، ح 3. [1]
- 2-2 . الف: - «که در قرآن آمده» .
- 3-3 . معانی الأخبار، ص 349، ح 2.
- 4-4 . چاروا: چارپا. ب: «چارپایان» .
- 5-5 . ج و الف: «آنها» .
- 6-6 . المحاسن، ج 2، ص 633، ح 117.
- 7-7 . تفسیر العیاشی، ج 1، ص 40، ح 23.
- 8-8 . جامع الأخبار، ص 180؛ مستدرک الوسائل، ج 13، ص 214، ح 15155.
- 9-9 . الف: - «جمله» .

است، یکی صحیح و یکی موثق و یکی مجهول.

و بعضی از علما گفته اند که: خوانندگی زنان در عروسی، به سه شرط، جایز است: یکی آن که چیزهای باطل نخوانند؛ و دیگر آن که مردان، آواز ایشان را نشنوند؛ و دیگر آن که ساز نوازند. و بعضی از علما، آن را نیز حرام می دانند.

و دیگر از جمله آنچه استثنا نموده اند، خواندن حداست در سفر، از برای راندن شتر، چنانچه از کلام علما که قبل از این نقل شد، ظاهر شد. و اصل حدأ - چنانچه در قاموس نقل کرده - آن است که: اعرابی ای در اثنای راه، غلام خود را زد و انگشتان او را به دندان گرفت. آن غلام، بر دست خود چسبیده، می گفت: «دئی، دئی!» و می خواست بگوید «یا یدئی!»، چنانچه کسی در فارسی بگوید: «دستم، دستم!». شتران، به این نغمه، رفتن را تند کردند. آن مرد، غلام را خلعت داد و گفت: این نغمه را از دست مده. (1) و در باب جواز حدأ، به غیر دو حدیث به نظر این حقیر نرسیده. یکی آن که ابن بابویه رحمه الله در من لا یحضره الفقیه، از سکونی روایت کرده که او به اسناد خود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: توشه مسافر، حداست و شعر، آنچه مشتمل بر فحش نباشد. (2) و دیگر، حدیثی است که سنن روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به عبد الله بن رواحه گفت: «حَرَکٌ بِالْقَوْمِ!»؛ یعنی: مردم را به حرکت در آور! پس او شروع به خواندن رَجَز کرد و حدأ را خوب می خواند و او همراه مردان بود و آنجسه (3) - که از جمله موالی آن حضرت بود -، همراه زنان بود. چون شنید، متابعت او نمود. پس حضرت فرمود: «رِفْقاً بِالْقَوَارِرِ»، یعنی: با زنان، به همواری سلوک کن؛ زیرا که ایشان، مثل شیشه اند و تاب این نوع راه رفتن ندارند. (4) و به وجهی دیگر نیز تفسیر کرده اند و راوی حدیث اول، سکونی است و او از جمله [روایت] عامه است و توثیق ندارد و از جمله صحابه نیست و معلوم نیست که از کی (5) روایت کرده و واسطه تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند (6). و در طریق ابن بابویه به سکونی، حسین بن یزید نوفلی داخل است و او نیز توثیق ندارد و قمیین گفته اند که او در اواخر عمر، غالی شد.

ص: 187

1-1. القاموس المحيط، ج 4، ص 330.

2-2. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 280، ح 2447.

3-3. ب: «آن حبشی».

4-4. الشرح الکبیر، ابن قدامه، ج 12، ص 52؛ المجموع، ج 2، ص 230؛ مسالک الأفهام، شهید ثانی، ج 14، ص 181.

5-5. ج: «که».

6-6. ب و ج: «چه کسان اند».

مجملاً، این حدیث، ضعیف است و حدیث دوم، از احادیث شیعه نیست و این دو حدیث، اگرچه خاصّ اند؛ اما از جهت ضعف و موافقتِ مذهب عامّه، معارضه با احادیثی که مذکور شد، نمی توانند کرد. و احادیث سابقه، اگرچه من حیث السند، صحیح نیست؛ اما صحیح و معتبر در میان آنها بسیار است و کثرتشان در مرتبه تواتر است و مخالفت با مذهب عامّه دارند و آن نیز از وجوه ترجیح است - چنانچه إن شاء الله تعالی مذکور می شود - و لهذا جمعی از علما، خدا را نیز تجویز نکرده اند.

و دیگر از جمله افراد غنا، مرثیه حضرت امام حسین علیه السلام را شیخ علی رحمه الله استثنا نموده و مستند (1) صریح در این باب، به نظر نرسیده و شاید مفهوم بعضی اخبار، فی الجمله، دلالتی بر این معنی داشته باشد و به غیر او از علما، قائلی ظاهراً ندارد.

اخباری که در جواز غنا وارد شده

الف: روایات دال بر جواز غنا در قرائت قرآن

و اما اخباری که به حسب ظاهر، معارض احادیث حرمت غناست، از آن جمله، بعضی مخصوص قرائت قرآن است و بعضی، مطلق است.

اما آنچه مخصوص به قرائت قرآن است، یکی حدیثی است که کلینی رحمه الله روایت کرده از ابو بصیر که گفت: به حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفتم که: هر گاه قرآن می خوانم و آواز خود را بلند می کنم، شیطان، نزد من می آید و می گوید که: تو خودنمایی می کنی به قرائت قرآن پیش اهلت و پیش مردم. حضرت فرمود که: یا ابا محمد! قرآن بخوان، خواندنی میانۀ دو خواندن. به اهلت بشنوان و ترجیع کن به قرآن، آواز خود را؛ زیرا که خدای تعالی، دوست می دارد آواز خوب را که ترجیع کنند در آن، ترجیع کردنی. (2) و این حدیث از حیثیت دلالت، اقوی از باقی اخباری است که غناشنندگان، به آنها مستند می شوند و جمعی از ایشان می گویند که: ما طریقه اخباریین داریم و به این حدیث و آنچه مؤید این باشد، ما را جایز است عمل کردن؛ زیرا که در بعضی روایات، وارد شده که: هر گاه دو حدیث متعارض به شما رسد، به هر کدام که خواهید، از باب تسلیم، عمل می توانید کرد. (3) و می گویند که

ص: 188

1-1. ب و ج: «مستندی» .

2-2. الکافی، ج 2، ص 616، ح 13. [1]

3-3. همان، ج 1، ص 66، ح 7.

ملاحظه سند احادیث چهار کتاب (1) نمی باید کرد؛ زیرا که آنچه در آنها هست، همگی به تحقیق، قول معصوم است، هر چند بعضی از باب تقیه وارد شده باشد. و چون این مختصر، گنجایش تحقیق این مسئله [را] کما ینبغی ندارد، در صحت و فساد این طریقه، سخن نمی گوئیم و بیان حرمت غنا، بنا بر این مسلک و طریقه مشهور میانه علما می کنیم تا کسی را شبهه ای باقی نماند.

اما جواب از این حدیث و غیر آن، بنا بر مسلک مشهور، پس می گوئیم به لفظ «الصوت الحسن» که در این حدیث واقع شده که خدای تعالی دوست می دارد که در آن، ترجیح متحقق شود یا مطلق آواز خوش خواهد بود، چون ظاهر لفظ، عموم است، خواه قرآن تلاوت کنند، و خواه شعر و غیر آن خوانند، یا مخصوص قرائت قرآن است به قرینه آن که سؤال از خصوص قرائت قرآن شده و بر هر تقدیر، ترجیحی که رخصت یا امر به آن واقع شده، مطلق ترجیح است، خواه با اطراب جمع شود و به سر حد غنا رسد، و خواه نرسد، یا مخصوص به ترجیح ضعیفی است که به این سرحد نرسد، چنانچه ظاهر تنوین «و یرجع فیهِ تریحاً» و امر به «قرأت ما بین القرائین» است، نه هر نوع ترجیحی و هر قسم رفع صوت و قرائتی. اگر مراد، قسم اول باشد که هر نوع خواندن به آواز خوش با هر قسمی از ترجیح محبوب الهی باشد، یعنی واجب یا سنت باشد، پس غنا مطلقاً مأمور به خواهد بود و ترکش، مکروه یا حرام، و این، مخالف اجماع علما، بلکه مخالف ضرورت است و قطع نظر از اجماع، مخالف احادیثی است که از حیثیت سند، از این قوی تر و در کثرت، در مرتبه تواتر است و مع هذا، مخالفت با مذهب عامه دارند و این حدیث، موافق مذهب جمعی از ایشان است. پس احتمال تقیه در آنها، مفقود و در این حدیث، موجود است و به چنین حدیثی عمل [کردن]، جایز نیست.

و اگر مراد، قسم دوم باشد، یعنی مطلق آواز خوش، خواه در قرآن و خواه غیر قرآن، اما ترجیحش به سر حد غنا نرسد، پس دلالت بر جواز غنا نخواهد داشت، موافق آنچه ظاهرتر است در معنی غنا، چنانچه مذکور شد. بلی! منافات دارد به حسب ظاهر با قول کسی که هر ترجیحی را غنا داند، خواه با اطراب جمع شود، و خواه نشود. و چنین کسی، اگر در مقام تعریف غنا، اکتفا به ذکر ترجیح. بنا بر آن کرده که غالباً ترجیح و اطراب با یکدیگر می باشند و غرض، تحدید حقیقی نیست - چنانچه قبل از این مذکور شد -، جواب او مثل جواب سابق خواهد بود، و اگر مرادش

ص: 189

ظاهر کلام است، حدیث را بنا بر آن که صلاحیت معارضه ندارد و چنانچه گذشت، طرح خواهد نمود.

و اگر مراد، قسم سوم باشد، یعنی هر نوع از ترجیح. اما در خصوص قرائت قرآن، پس با وجود مخالفت اجماع، مخالفت با عمومات احادیث سابقه دارد و مخصّص آن احادیث از جهت سند، نمی تواند شد، بلکه مخالفت با ظاهر قرآن دارد؛ زیرا که با احادیث سابقه که در تفسیر آیات وارد شده و صحیح و معتبر در میان آنها بسیار است، ثابت شد که در چند موضع، نهی از غنا، عموماً واقع شده و تخصیص قرآن به خبر واحد بر تقدیری که جایز باشد به چنین حدیثی با وجود مخالفت عمومات و مخالفت دو حدیث خاص - چنانچه مذکور می شود -، و مخالفت اجماع، جایز نیست.

و اگر مراد، قسم چهارم باشد، جواب، مثل قسم دویم خواهد بود.

و در حدیث مخصوص به قرائت قرآن که ذکر کردیم، آن است که کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بخوانید قرآن را به آحان عرب و آوازهای ایشان، و پرهیز نمایید از لحن های اهل فسق و اهل کبائر؛ زیرا که بعد از من، جماعتی خواهند آمد که ترجیح می کنند قرآن را از بابت ترجیح نوحه و زهبانیت، و قرائت ایشان از چنبر گردن ایشان نمی گذرد و دل های ایشان، مقلوب و برگردانده است و همچنین، دل های جمعی که حال این جماعت، ایشان را خوش می آید.

و عامّه نیز مضمون این حدیث را از حُدیفه روایت نموده اند که او از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر [خود]، از ابن عباس روایت کرده که گفت: با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در سال حجّة الوداع (1)، حج کردیم. پس آن حضرت، حلقه در خانه را گرفت و رو به ما کرد و فرمود که: آیا خبر ندهم شما را به علاماتی که قبل از قیامت، ظاهر می شود؟ و نزدیک ترین مردمان در آن وقت به آن حضرت، سلمان بود. گفت: بلی، یا رسول الله! پس فرمود که: به درستی که از جمله اشراط قیامت (2)، ضایع کردن نمازهاست و پیروی کردن شهوت ها و میل کردن به هواها و خواهش ها، و چیزهای دیگر ذکر فرمود.

بعد از آن فرمود که: در آن وقت، جماعتی خواهند بود که قرآن را نه از برای رضای الهی یاد می گیرند و قرآن را مزامیر قرار می دهند. و مزمار، نای را می گویند.

ص: 190

1-1. الف: «حجّ الوداع».

2-2. ب و ج: «ساعت».

و فرمود که: جماعتی خواهند بود که علم از برای غیر خدا یاد می‌گیرند و اولاد زنا بسیار خواهد شد و قرآن را به غنا خواهند خواند. (1) و این دو حدیث، اگر چه جمیع رواشان ثقه و صحیح المذهب نیستند، اما حدیث مذکور نیز چنین است؛ زیرا که ابوبصیر - که راوی این حدیث است -، ظاهر آن است که یحیی بن ابی القاسم، است به قرینه علی بن ابی حمزه که از او روایت کرده، و یحیی، اگر چه ثوثیق دارد، اما مذمت به تخلیط هم دارد و واقفی است. و علی بن ابی حمزه، با فساد مذهب، مذمت بسیار دارد. و از علی بن الحسن بن فضال، روایت کرده اند که گفت: علی بن ابی حمزه، کذاب و متهم است. و گفت: او کذاب و ملعون است و من، از او احادیث بسیار شنیده و اخذ کرده ام (2)، اما جایز نمی‌دانم که یک حدیث از او روایت کنم. (3) و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: بعد از موت علی بن ابی حمزه، در قبر از او سؤال کردند. چون به نام من رسید، توقف کرد. پس ضربتی بر سرش زدند که قبرش پر از آتش شد. (4) و از حضرت امام موسی [کاظم] علیه السلام روایت کرده اند که به علی بن ابی حمزه گفت: تو و اصحابت، مثل خرهایید. (5) و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: آیا دروغ گویی او بر شما ظاهر نشده؟ و نه او روایت کرده که: «سر مهدی را به پیش عیسی بن موسی عباسی (6) خواهند برد و او صاحب سفیانی است»؟ (7) و روایت کرده اند که: او از همه کس، عداوتش نسبت به حضرت امام رضا علیه السلام زیاده بود و سبب آن که واقفی شد، آن بود که سی هزار دینار از مال حضرت امام موسی [کاظم] علیه السلام پیش او بود و از برای طمع در آن مال، انکار موت آن حضرت و امامت حضرت امام رضا علیه السلام کرد. (8) پس به حدیثی که راوی اش چنین مردی باشد و از احادیث که عموماً دلالت بر حرمت غنا کند

ص: 191

1-1 . تفسیر القمّی، ج 2، ص 303 و 304.

2-2 . الف: «نموده ام» .

3-3 . اختیار معرفة الرجال، ج 2، ص 705، ش 755 و 756. [1]

4-4 . همان و ص 742، ش 833.

5-5 . همان، ص 705، ش 754 و 757.

6-6 . ب: - «عبّاسی» .

7-7 . همان، ص 707، ش 760.

8-8 . همان، ص 706، ش 759.

و دو حدیث مخصوص به حرمت غنا، در قرآن آن همه معارضات داشته باشد و مخالف قرآن و اجماع بوده باشد، بنا بر ظاهرش، چنانچه تجویزکنندگان غنا فهمیده اند، عمل جایز نخواهد بود. پس چاره به غیر طرح یا تأویل در چنین حدیثی نخواهد بود.

دیگر از جمله احادیثی که به آن مستند می شوند در اباحت غنا، آن است که کلینی رحمه الله از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام قرآن می خواند و بسیار بود که کسی از پیش آن حضرت می گذشت و از خوبیِ آواز او، بیهوش می شد و اگر امام از حُسن صوت خود، قدری ظاهر سازد، مردم، تاب آن نمی آرند. راوی می گوید که من گفتم که: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آیا نماز با مردمان نمی کرد و آواز خود را به قرآن، بلند نمی ساخت؟ فرمود که: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از اخلاق خود، به قدری بر دوش مردم می گذاشت که طاقت آن، داشته باشند. (1) و بعضی، لفظ حدیث را شاید به وجهی دیگر فهمند؛ اما آنچه مذکور شد، ظاهرتر است. و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: هر چیز، زیوری دارد و زیور قرآن، آواز خوب است. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام آوازش بهترین آوازه بود در قرائت قرآن، و سقّیان که می گذشتند، بر در خانه آن حضرت می ایستادند و قرائت او را گوش می کردند. و حضرت امام محمد باقر علیه السلام خوش آوازترین مردم بود. (3) و این سه حدیث - چنانچه ظاهر است - مخصوص قرائت قرآن است و دلالت صریح بر غنا ندارد؛ زیرا که خوبیِ آواز، چنانچه از راه ترجیح می باشد، از راه جوهر آواز و نسق خاص در قرائت می باشد، و بسیار است که آواز خوب بی ترجیح که قرآن خوانند، بسیار خوش تر می آید از آوازه‌های مشتمل بر ترجیح. و بُعدی ندارد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام توانند قرآن را از راه اعجاز، به نحوی قرائت می کرده اند که با آن که بر ترجیح نباشد، بسیار خوش آید، بلکه کسی تاب شنیدن نداشته باشد.

و بر تقدیری که این وجه بعید باشد از برای دفع تناقض و رفع تعارض میان اخبار، بر این وجه حمل می باید کرد؛ زیرا که احادیث سابقه، موافق قرآن و موافق اجماع و مخالف تقیه، و اکثر و اقوی، من حیث السند است و این احادیث، با عدم صراحت، مخصّص آنها نمی تواند بود. و بر

ص: 192

1-1. الکافی، ج 2، ص 615، ح 4. [1]

2-2. همان، ح 8.

3-3. همان، ص 616، ح 11. [2]

تقدیر آن که قابلیت تخصیص داشته باشد، نفعی به حال غناشنوندگان در شنیدن اشعار و اذکار که به انواع نغمات، می خوانند و می شنوند، نمی کند، با آن که حدیث اول و سوم از این سه حدیث، راوی هر دو، سهل بن زیاد است و ضعف حال او مشهور است و علمای رجال ذکر کرده اند که او، فاسد المذهب و فاسد الروایه و در نهایت ضعف بود و احمد بن محمد بن عیسی، او را از قم، اخراج فرمود و شهادت می داد به آن که او دروغ گو و غالی است و اظهار بیزاری از او می کرد و مردم را نهی می کرد از شنیدن حدیث از او و روایت کردن احادیث او. و ذکر کرده اند که او بر مجاهیل، اعتماد می نمود و مراسیل، روایت می کرد. (1) و حدیث اول را سهل بن زیاد، از محمد بن الحسن بن شَمّون، روایت کرده و علمای رجال، ذکر کرده اند که او، ضعیف بود و فاسد المذهب و غالی و واقفی، و احادیثی که روایت کرده و کتبی که تصنیف کرده، نگاه به آنها نمی باید کرد. (2) و محمد بن الحسن بن شَمّون، از علی بن محمد نوفلی روایت کرده، و او مجهول است.

و حدیث سوم، با وجود آن که به سهل بن زیاد ضعیف است، مرسل هم هست.

و حدیث دوم، یکی از روایتش علی بن معبد است - و او مجهول است -، و دیگری، عبد الله بن القاسم است و او، کذاب و غالی و متروک الحدیث است و بعضی، دو شخص موسوم به عبد الله بن القاسم ذکر کرده اند، هر دو کذاب و غالی و ضعیف. (3) و احادیثی که روایتش چنین مردم باشند، با وجود مخالفت قرآن و اجماع و موافقت مذهب عامّه، ظاهراً که بر نقیض مطلب، دلالتشان بیش از مدعاست.

ب: روایات دالّ بر جواز غنا و توجیه آنها

و از جمله آنچه به آن مستند می شوند، احادیثی است که خصوصیت به قرائت قرآن ندارد، چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای به ائمت من، کمتر از سه چیز نداده: صوت خوب و آواز خوب و قوّه حافظه. (4) و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: از جمله بهترین جمال ها، موی

ص: 193

1-1 . خلاصة الأقوال، ص 357. [1]

2-2 . همان، ص 396. [2]

3-3 . رجال النجاشی، ص 266، ش 593 و 594؛ خلاصة الأقوال، ص 372 و 373. [3]

4-4 . الکافی، ج 2، ص 615، ح 7. [4]

خوب است و نغمه آواز خوب. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هیچ پیغمبری را خدای تعالی نفرستاده که خوش آواز نباشد. (2) و ابن بابویه رحمه الله در فقیه، روایت کرده که مردی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام سؤال کرد از خریدن کنیزی (3) که آوازی داشته باشد. فرمود که: چیست بر تو (یا: باکی نیست) اگر بخری او را و بهشت را به یاد تو آورد. (4) و این احادیث نیز هیچ یک، صریح در غنا نیست؛ زیرا که آواز خوب، اعم از غناست، چنانچه مذکور شد. پس صریح در مدعا نیست و بر تقدیر آن که مدح آواز خوب و اخبار به آن که خدای تعالی، آواز خوب به انبیا یا غیر ایشان داده، دلالت بر جواز غنا کند یا آن است که این احادیث را مطلق خواهند گذاشت و از اینها استدلال بر جواز، بلکه بر فضل غنا، اعم از وجوب و استحباب، خواهند کرد یا احادیث سابقه را مخصّص (5) اینها ساخته، حمل بر غنا در خصوص قرآن خواهند نمود.

بنا بر شقّ اول، مخالف اجماع، بلکه مخالف ضرورت مذهب شیعه خواهد بود و مخالف قرآن؛ زیرا که تفسیر «قول زور» و «لهو حدیث» به غنا، از اخبار صحیح و معتبره - که قبل از این مذکور شد -، به ثبوت رسیده. و همچنین، مخالف جمیع احادیثی خواهد بود که در تحریم غنا وارد شده و حدیث چهارم که ابن بابویه رحمه الله روایت کرده، مخالف احادیثی خواهد بود که (6) باب کنیزان مغنیه وارد شده، چنانچه گذشت. پس این احادیث را تأویل باید کرد به غیر غنا.

و حدیث چهارم را ممکن است حمل کردن بر غنای در عروسی، بنا بر جواز آن - موافق احادیثی که مذکور شد - و شاید که شنیدن مولی (7) در عروسی، حکم شنیدن زنان داشته باشد. و ممکن است که حمل کنند بر آن که دیدن چنین کنیزی - هر گاه کسی داند که خوش آواز است -، بهشت را به خاطر می آورد و این وجه ها، اگرچه بعید باشد، در مقام جمع بین الأخبار، مفسده

ص: 194

1-1 . همان، ص 615، ح 8. [1]

2-2 . همان، ص 616، ح 10. [2]

3-3 . ب و ج: «کنیزی» .

4-4 . کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 60، ح 5097.

5-5 . ب: «مختص» .

6-6 . الف: - «تحریم غنا وارد شده و حدیث چهارم که ابن بابویه رحمه الله روایت کرده، مخالف احادیثی خواهد بود که» .

7-7 . مولی: نوعی شعر عامیانه که غالباً با نوای نی می خوانند.

ندارد و این حدیث، فی الجمله، تنافی با آن حدیث دارد که قبل از این، مذکور شد و دلالت می‌کرد بر آن که در عوض غنای دنیا، درختی در بهشت خدای تعالی خلق کرده که آوازه‌های خوب، از آن می‌آید و اگر کنیزان مغنیه در بهشت می‌بودند، در جواب سائلی که می‌پرسید که: «آیا در بهشت، غنا می‌باشد؟»، حضرت می‌فرمود که: بلی. کنیزان مغنیه، در بهشت هست.

و اگر مفسدهٔ حمل این حدیث بر معنی ظاهر، منحصر در این می‌بود، می‌توانست بر ظاهرش حمل کردن و دفع کردن منافات به وجهی بعید؛ اما چنانچه دانستی، منحصر در این معنی نیست.

پس، از جهت آن که مخالفت ضرورت و قرآن و غیر آن لازم نیاید، به وجهی تأویل باید کرد یا همهٔ این اخبار را بر تقیه حمل کرد، خصوصاً حدیث کنیزک مغنیه [را]؛ زیرا که خلفای بنی امیه و بنی العباس، همگی کنیزان (1) مغنیه می‌داشته‌اند و غنا گوش می‌کرده‌اند. پس می‌تواند بود که جهت دفع ضرر از خود، ائمهٔ معصومین علیهم السلام کلامی فرمایند که ظاهرش، جواز غنا باشد و احتمال غیر آن داشته باشد.

و بنا بر شق دوم - که مخصوص به غنا در قرآن باشد -، جواب به نحوی خواهد بود که معلوم باشد و دلالت بر جواز غنا در اشعار و اذکار، نخواهد داشت.

و اما سند این احادیث؛ پس در سند حدیث اول، علی بن معبد، مجهول و عبد الله بن القاسم - که مذکور شد که غالی و کذاب و متروک الحدیث است -، داخل هستند و حدیث دوم نیز علی بن معبد در سندش داخل است و حدیث سوم، یکی از روایتش سهل بن زیاد است، که مذکور شد که کذاب و فاسد المذهب و فاسد الروایه است. و دیگر، علی بن اسماعیل میثمی (2) و موسی بن عمر صیقل است و هیچ کدام، توثیق صریح ندارند. و دیگر سکونی است، که قبل از این مذکور شد در حدیث خدا که از جملهٔ عامه است و توثیق ندارد، و با وجود اینها، مُرسل است.

و حدیثی که ابن بابویه روایت نموده نیز مُرسل است و هیچ یک از روایتش معلوم نیست و چنین احادیث، با وجود معارضات و موافقت مذهب (3) عامه و جهاتی که مذکور شد، احتمالی به غیر طرح و حمل بر تقیه یا تأویل ندارد.

ج: احادیث دیگری که در جواز غنا وارد شده

و از جمله آنچه به آن مستند می‌شوند، حدیثی است که عامه در کتاب‌های خود روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: کسی که تغنی به قرآن نکند، از ما نیست. (4)

ص: 195

1-1. الف: «کنیزک» .

2-2. الف: - «میثمی» .

3-3. ب و ج: - «مذهب» .

4-4. کنز العمال، ج 1، ص 605، ح 2769.

و با آن که این حدیث، از احادیث سنّیان است و استدلال به آن، صحیح نیست، اگر مراد از تغنی، خواندن به طریق غنا باشد، می باید که غنا در قرآن، واجب باشد و افضل و اوجب افراد قرآن، خواندن قرائت در نماز است. پس می باید که همه کس حمد و سوره که در نماز خوانند، واجب باشد که به غنا بخوانند و ظاهر این معنی، مخالف ضرورت دین اسلام باشد؛ زیرا که از ابتدای اسلام تا حال، همیشه مردم، حمد و سوره را بی غنا تلاوت می نموده اند و اگر بالفرض، کسی به تحریر و خوانندگی می خوانده، در نظرها قبیح می نموده و آنهایی که غنا را مباح دانند، خواه از سنّیان، و خواه جمعی که متابعت ایشان کنند، قرائت نماز را بی غنا به عمل می آورند و این معنی را مستلزم ترک واجب نمی دانند. و اگر تغنی به قرآن واجب باشد، می باید که یاد گرفتن خوانندگی و قواعد غنا، بر همه کس واجب عینی باشد، چنانچه یاد گرفتن قرآن واجب است؛ زیرا که قرآن خواندن در نماز، واجب است.

و از این حدیث، ظاهر می شود که کسی که قرآن را بی غنا بخواند، از آن حضرت نباشد (1). پس یاد گرفتن غنا، واجب خواهد بود و می بایست که ائمه و علما، در هر زمانی، مردم را امر کنند به تعلّم غنا و نغمات، و خود هر کدام ندانند، یاد گیرند و بر تقدیر آن که این حدیث را بر وجوب حمل نکنند، چاره ای از حمل بر استحباب نیست. پس این واجب یا مستحبّی که هر کس ترک کند، از آن حضرت نباشد، همیشه از خوبان ترک شده باشد و از آن حضرت نباشد. و غریب تر آن که جمعی از آنها که می خواهند که غنا را مباح سازند، می گویند که غنا، عبارت است از خوانندگی ای که با نای یا ساز (2) باشد و خوانندگی ای که با نای یا ساز نباشد، غنا نیست.

پس بنا بر این حدیث و این تفسیر، باید که همه کس در تلاوت نماز، و غیر نماز، نای یا ساز بنوازند یا آن که سازنده، پیش خود حاضر سازند، و جمعی از سنّیان، با آن که غنا را جایز می دانند، لفظ «تغنی» که در این حدیث واقع شده، بر معنی غنا حمل نکرده اند. از آن جمله، ابن اثیر در نهاییه گفته که: «مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ فَلَيْسَ مِنْنَا أَيُّ مَنْ لَمْ يَسِدَّ تَغْنٍ بِهِ عَنْ غَيْرِهِ»؛ یعنی: کسی که به قرآن، از غیر آن مستغنی نشود، از ما نیست. و گفته که: «تَغْنَيْتُ» و «تَغَانَيْتُ» و «اسَدَّ تَغْنَيْتُ»، هر سه به یک معنی مستعمل می شوند. و گفته که بعضی گفته اند که مراد، جَهْر به قرائت است.

و حدیثی دیگر را شاهد آورده اند و از شافعی نقل کرده اند خوب کردن قرائت و رقیق

ص: 196

1-1. ج: «نباشند».

2-2. ج: - «یا ساز».

خواندن است. (1) و سید مرتضی رضی الله عنه در غرر و دُرر از ابو عبیده نقل کرده که: مراد، آن است که کسی که به قرآن از غیر مستغنی نشود، از ما نیست و بعضی شواهد بر این معنی، ذکر کرده و بعد از آن گفته که: اگر مراد، ترجیح باشد، محنت عظیم لازم می آید؛ زیرا که می باید که کسی که ترجیح به قرآن نکند، از آن حضرت نباشد. (2) و ابن اثیر، از ابن اعرابی نقل کرده که متعارف عرب، آن بود که در وقت سواری و وقتی که در عرصه ای می نشستند و در اکثر احوال، به طریق «رُکبانی» - که نوعی است از غنا -، خوانندگی می کردند و چون قرآن نازل شد، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواست که ایشان، عادت به قرآن به جای خوانندگی به طریق رُکبانی کنند. (3) و از آنچه مذکور شد، جواب شبهه های دیگر که در باب اباحت غنا، مطلقاً، یا در خصوص قرآن به آنها مستند شوند، ظاهر می شود.

رَدّ احادیث جواز غنا به روش اخباریان

و اما جواب از استدلال بر اباحت غنا به احادیثی که سابقاً مذکور شد، بنا بر طریقه جمعی که به اخبار عمل می کنند و به اقوال علما و سند احادیث، کار ندارند، پس می گوئیم: اگر مدّعا، اباحت مطلق غنا باشد، پس شکی در آن نیست که مخالف ضرورت دین شیعه است و این چنین دعوی ای، موافق احادیث و اتفاق علما، موجب خروج از دین و ایمان است.

و اگر مراد ایشان، اباحت نوعی از انواع غنا باشد، سوای آنچه مذکور شد، پس منع ها و وجوه ضعف دلالت احادیث سابقه بنا بر این طریقه نیز متوجه است و در آنچه به حَسَب متن احادیث وارد بود، فرقی نیست و تفاوتی که هست، به اعتبار سند است که اصحاب این مسلک، همه این احادیث را صحیح می دانند. پس همه، قول معصوم - سلام الله علیهم - است.

جمع میان اخبار

پس قطع نظر از وجوه سابقه که در ضعف دلالت مذکور شد، طریق جمع میانه اخبار [ی] که به حَسَب ظاهر متعارض باشند، از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده، چنانچه کلینی و ابن بابویه و شیخ

ص: 197

1-1) . النهایة، ج 3، ص 391.

2-2) . الأملی، سید مرتضی، ص 24.

3-3) . النهایة فی غریب الحدیث، ج 3، ص 391.

طبرسی - رحمه الله - در کافی و فقیه و احتجاج، و غیر ایشان در کتب خود، روایت نموده اند و معمولاً به علمای متقدمین و متأخرین است، خواه اخباریین، و خواه غیر ایشان، و چنان نیست که هر جا دو حدیث متعارض فی الظاهر یافت شود، به هر کدام که خواهند، عمل توان کرد؛ بلکه این معنی بعد از آن است که وجوه ترجیح - که در احادیث وارد شده -، مفقود باشد. پس هر کدام را که خواهند از باب تسلیم و انقیاد امر، اختیار خواهند کرد.

و از جمله وجوه ترجیح، یکی ملاحظه نمودن روایات است که کدام، اعدل و اقمه و اصدق و اوسع اند. پس روایات چنین حدیثی را مقدم باید داشت و آن حدیث را اختیار باید نمود و دیگری را ترک [باید] کرد و [اگر در] این معنی، مساوی باشند، ملاحظه باید نمود. که کدام مجمع علیه میانه اصحاب است، یعنی مشهور به حسَب روایت یا (1) فتوا است، و کدام شاذ است، و مشهور را اعتبار باید نمود و شاذ را [باید] ترک کرد.

دیگر از وجوه ترجیح، عرض بر کتاب الهی و سنت نبوی صلی الله علیه و آله است. پس هر کدام موافق باشد، اختیار باید نمود و مخالف را طرح باید کرد.

دیگر اعتبار موافقت و مخالفت، قول عامه است. پس هر کدام که موافق قول ایشان باشد، طرح باید کرد و اگر ایشان به هر دو قائل باشند، باید ملاحظه نمود که قضات و حکام عامه، به کدام مایل ترند. پس آن را طرح باید کرد و دیگری را اعتبار باید نمود.

و از حدیث عمر بن حنظله، چنین ظاهر می شود که بعد از آن که در این معنی هم فرق نباشد، باید توقّف نمود و خود را در شبهه و هلاکت نینداخت.

و در این مسئله که بحث در آن داریم، جمیع وجوه ترجیح، با احادیث حرمت غناست. اما اعتبار حال روایات؛ زیرا که اگر مراد از روایات، جمعی باشند که اصحاب کتب از ایشان روایت کرده اند. پس ضعف حال روایات احادیثی که توهم اباحت غنا از آنها می شود، سابقاً به وضوح پیوست و احتیاج به اعاده آنها نیست. و اگر مراد، طبقه متأخر از ایشان باشد، پس احادیث حرمت، چون در کتب اصحاب، أشهر و اکثر است و احادیث موهم اباحت، در بعضی دونه بعضی متفرق یافت می شوند - چنانچه بر متبیین ظاهر است - پس احادیث حرمت، راجح، و مخالف آنها، مرجوح و مطروح خواهد بود.

ص: 198

و اما اعتبار شهرت بین الأصحاب، پس، از آن ظاهرتر است که احتیاج به بیان داشته باشد.

و اما عرض بر کتاب و سنت، پس، از آنچه گذشت، ظاهر شد که آیات قرآنی، چنانچه احادیث در تفسیر آنها وارد شده، بر حرمت غنا دلالت می‌کرد و هیچ آیه‌ای در اباحت غنا، به موجب حدیثی یا غیر آن وارد نشده. و اگر قول مفسرین در تفسیر آیات مخالف احادیث باشد، داخل تفسیر به رأی و مطروح خواهد بود، با آن که جمعی از مفسرین به خصوص غنا و معنی اعم از غنا، بعضی از آیات را تفسیر نموده‌اند.

و از سنت نبوی ظاهر است که آن حضرت صلی الله علیه و آله خوانندگی نمی‌فرموده و مطربی نداشته و از شنیدن آواز خوش، هرگز تغییر در احوال آن حضرت، راه نیافته. و اگر چنان می‌بود که شنیدن خوانندگی‌ها، باعث ربط به جناب اقدس الهی می‌شد - چنانچه جمعی از مستمعین غنا ادعا می‌نمایند -، می‌بایست که آن حضرت، از این فضیلت، عاری نباشد. و ایشان را گمان آن است که هر قسم رقتی که در قلب حاصل می‌شود، باعث قرب الهی می‌شود و نمی‌دانند که جلال الهی، از آن اقدس است که کسی را به او ربط حاصل شود و کمالی که بنده را می‌باشد که از آن به «قرب» تعبیر می‌کنند، عبارت از بندگی و اطاعت است و در هر کس بندگی بیشتر است، قرب او زیاد است و چنان نیست که رتبه اعمال عباد در درگاه الهی، موافق گمانی باشد که آدمی در عمل خود داشته باشد، و بسا باشد که زبون‌ترین اعمال در نظر آدمی، بهترین اعمالش باشد، نزد جناب اقدس الهی، و پسندیده‌ترین اعمالش زبون‌ترین آنها باشد. و چنان نیست که هر رقتی خوب و هر قساوتی بد باشد. مثلاً قساوت و ترحم نمودن بر کسی که کمال عجز و شکستگی نماید و رضای الهی در قتل او باشد، در کمال خوبی است و ترحم بر چنین کسی که از رقت قلب، به سبب عجز او، ناشی شده باشد، ناپسندیده [است] و تغییر (1) حالی که جمعی را در وقت شنیدن آواز خوش به هم می‌رسد، چنانچه بیخود می‌شوند یا خود را به بیخودی می‌اندازند و آن معنی را کمال می‌دانند، بسیار باشد که در شنیدن سازهای خوش، مثل آن حالتی عارض شود و هیچ کس، آن را ربط به خدا نام نمی‌کند.

و کلینی رحمه الله در دو حدیث از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که به آن حضرت گفتند که: جمعی هستند که هرگاه از قرآن، چیزی ذکر می‌کنند یا کسی برای ایشان می‌خواند، فریاد می‌کنند

ص: 199

1-1. ب و ج: «تغییر».

و چنان ظاهر می شود که اگر دست ها یا پای های ایشان را ببرند، خبردار نمی شوند. حضرت فرمود که: سبحان الله! این، از جانب شیطان است و این معنی نعت و خوبی ایشان نمی شود یا آن که ایشان را برای این نفرستاده اند. آنچه خوب است، نرمی و رقت و اشک چشم و ترس است. (1) و هر گاه عارض شدن چنین حالتی در تلاوت قرآن خوب نباشد، در غیر آن، به طریق اولی، خوب نخواهد بود.

نظر اهل سنت درباره غنا

و اما موافقت قول عامه، پس احادیث اباحت غنا، موافق مذهب عامه است و احادیث حرمت - چنانچه قبل از این اشاره کردیم - مخالف قول عامه است و اول کسی که تجویز غنا نمود، عمر بن الخطاب بود، چنانچه ابن اثیر در نهایه، در ترجمه لفظ «غنا» ذکر کرده، اما همه انواع غنا را تجویز نکرده؛ بلکه غنا اعراب را که صوتی است از قبیل حُدا، تجویز نموده. و اول کسی که قرآن را به الحان خواند، عبید الله بن ابی بکر بود و عبید الله بن عمر، از او اخذ نمود (2) و لهذا، این نوع قرائت را «قرائت عمری» می گفتند، چنانچه ابن اثیر در همین موضع، ذکر کرده و بعد از آن، سعید علف اباضی، از عبید الله بن عمر، اخذ نمود و شارح و جیز شافعی بر اباحت غنا استدلال نموده به آن که عبد الله (3) بن عمر بن الخطاب، شب ها، و سحرها (4) و اوقاتی که تنها می بود، خوانندگی می کرد.

و از جمله آنچه بعضی سنّیان به آن مستند شده اند، فعل جماعتی است که مقتدای ایشان اند، مثل عایشه و معاویه و عبد الله زبیر و مغیره بن شعبه و ابو مروان (5) قاضی و عطا و جنید و ذی التّون و سَرّی سَقَطی. و ابو طالب مکی، از جمله علمای عامه، در کتاب قوت القلوب، استدلال کرده به آن که حجازیون، همیشه در مکه غنا گوش می کرده اند در روزهایی که افضل ایام است (و آن، ایام معدوداتی است که خدای تعالی، بندگان خود را به ذکر خود در آن ایام، امر فرموده). و گفته که: عطا، دو کنیزک داشت که از برای دوستان او خوانندگی می کردند و اهل مدینه، در این معنی با اهل حجاز، موافقت می کردند (6) و گفته که: ما ابو مروان قاضی را دریافته ایم و او کنیزان داشت که نعمات به مردم می شنویدند و آنها را از برای متصوفین، مهیا ساخته بود.

و غزالی، در کتاب احياء العلوم، استدلال کرده به آن که: غنا، آواز خوشی است موزون که

ص: 200

1-1. الکافی، ج 2، ص 616 و 617، ح 1. [1]

2-2. النهایه، ج 3، ص 391. [2]

3-3. الف: «عبید الله».

4-4. الف: «در».

5-5. الف: «ابی مروان».

6-6. ب و ج: «می نمودند».

معنی از او فهمیده می شود و دل را به حرکت در می آورد و هیچ یک از این صفات، به تنهایی باعث حرمت نمی شوند؛ زیرا که آواز بلبل و قُمری، خوش آینده و موزون است؛ یعنی مبدأ و مقطعی با یکدیگر مناسبت دارد و کسی نگفته که شنیدنش حرام است و همچنین، فهمانیدن معنی و دل را به حرکت آوردن، باعث حرمت نمی شود. پس مجموع مرگب از این صفات هم موجب حرمت نمی شوند. (1) و ابو حامد اسفراینی نقل کرده که فقهای شافعیه، اجماع بر اباحت غنا کرده اند و بعضی از مالک نقل کرده اند که او، غنا را مباح دانسته و از ابن مجاهد نقل کرده که او گفته که: دعایی که در او غنا نباشد، مستجاب نمی شود.

مجملاً شهرت اباحت غنا در میان سنیان، در کمال وضوح است و ابتدای تجویز - چنانچه دانستی -، از عمر بن الخطاب شده؛ اما در نوعی خاص. و غنا در قرآن، از فرع این شجره خبیثه، شایع شده و بعد از ایشان، به تدریج بر این طنبور، نغمات افزوده اند و همه انواع غنا را در همه چیز، خواه قرآن، و خواه ذکر، و خواه شعر، مباح ساخته اند. و جمعی از این مرتبه ترقی کرده، از جمله عبادتش دانسته اند (2) و خالی از غرابتی نیست که ابن ابی الحدید، با وجود تسنن، در شرح نهج البلاغه، غنا را باعث قدح در معاویه ساخته و گفته که شراب خوردن که به معاویه نسبت داده اند، ثابت نیست؛ زیرا که ارباب تواریخ، در آن خلاف کرده اند؛ اما شکی در آن نیست که غنا گوش می کرد. (3) و جمعی از شیعیان، با وجود آن که حرمت غنا، ضروری مذهب شیعه است و احادیث که مذکور شد از ائمه طاهرین علیهم السلام در حرمت آن وارد شده، آن را باعث ربط به خدای تعالی می دانند.

ردّ نسبت دادن اباحت غنا به پیامبر صلی الله علیه و آله یا ائمه علیهم السلام

و از جمله احادیثی که در باب تکذیب جمعی که اباحت غنا را به حضرت پیغمبر یا ائمه - علیهم الصلاة والسلام - نسبت می داده اند، وارد شده، آن است که ابن بابویه رحمه الله در کتاب عیون أخبار الرضا، به سند صحیح، روایت کرده از ریّان بن الصلت که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان سؤال کردم و گفتم: یا سیدی! به درستی که هشام بن ابراهیم عباسی از شما نقل می کند که

ص: 201

1-1. إحياء علوم الدين (بيروت، دار الهادي، ج 6، 1412 ق)، ج 2، ص 391.

2-2. الف: - «و جمعی از این مرتبه ترقی کرده، از جمله عبادتش دانسته اند».

3-3. شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 161.

او را در شنیدن غنا، رخصت داده اید. فرمود که: دروغ گفته آن زندیق. به غیر این نبود که از من سؤال کرد که: غنا، چون است؟ گفتیم: مردی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام این را سؤال کرد. آن حضرت فرمود که: وقتی که خدای تعالی، حق و باطل را از یکدیگر جدا سازد، غنا در کجا خواهد بود؟ آن مرد گفت: با باطل خواهد بود. پس آن حضرت علیه السلام فرمود که: تو خود، حکم کردی. (1) و کلینی رحمه الله همین مضمون را به روایت یونس از آن حضرت، روایت کرده، (2) و حمیری در کتاب قرب الإسناد و کشتی در رجال، موافق ابن بابویه از ریّان بن الصلت روایت کرده اند. (3) و کلینی رحمه الله از عبد الاعلی روایت کرده که گفت: از حضرت ابی عبد الله علیه السلام سؤال کردم از غنا و گفتیم: ایشان می گویند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رخصت داده که بگویند: «جِنَّاكُمْ جِنَّاكُمْ حیونا حیونا نحیکم». فرمود: دروغ می گویند. به درستی که خدای عزّ و جلّ - می فرماید: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينَ* لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَهَوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُتُبَ فَاعِلِينَ* بَلْ تُؤْذِنُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» ؛ (4) یعنی: ما آسمان ها و زمین را از روی بازی نیافریده ایم و اگر اراده لهُو می کردیم، هر آینه، نزد خود خواستیم کرد (یعنی چنان می کردیم که خلاق، اطلاع نیابند) ؛ زیرا که قادر بر اخفای عیب (5) هستیم یا آن که اگر زوجه و ولد می خواستیم، از ملائکه اختیار می کردیم و لهُو را به فعل باطل و زوجه و ولد، تفسیر کرده اند) ؛ بلکه ما می زنیم حق را بر باطل، (چنانچه سنگی بر سر کسی زنند که سر او را به نوعی بشکنند که اثر آن، به مغز سر برسد و زنده نماند. یعنی به حُجَج و دلائل، شُبُهات را باطل می کنیم تا اثر از آنها نماند) و «وَيْلٌ» ، از برای شماسست، به سبب آنچه وصف می کنید (و «وَيْلٌ» ، کلمه عذاب است یا وادی یا چاهی است در جهنّم یا به معنی هلاک [شدن] و افتادن در مشقّت و عذاب است) .

بعد از آن، حضرت فرمود که: وِیل از برای فلان، مهیّاست یا وای بر او از آنچه وصف می کند! او مردی است که در مجلس، حاضر نبوده؛ یعنی بی اطلاع، سخن می گوید. (6) و مراد از لفظ «فلان» ، مردی است که نسبت تجویز غنا به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داده. و از این دو حدیث، ظاهر می شود که جمعی که به سبب متابعت هوا، راغب به استماع غنا می بوده اند، دروغ بر

ص: 202

1-1) . عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 17، ح 32. [1]

2-2) . الکافی، ج 6، ص 435، ح 25. [2]

3-3) . قرب الإسناد، ص 342، ح 1249؛ رجال الکشتی، ج 2، ص 791، ش 957.

4-4) . انبیا، آیه 16 - 18. [3]

5-5) . ب: «غیب» .

6-6) . الکافی، ج 6، ص 433، ح 12. [4]

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می بسته اند و در این زمان ها شایع است که بعد از عجز از اقامت دلیل و اتمام حجت، مستند می شوند به آن که فلان و فلان - که به صفت علم و صلاح، اشتها دارند -، استماع غنا نموده اند، و از این معنی غافل اند که فعل کسی که معصوم نباشد، حجت شرعی نمی شود. بسیاری از معروفین به فضل و صلاح را دیده ایم که هر گاه به مقتضای میل طبع و متابعت شیطان مایل باشند، به یکی از فسوق که در حرمت آن، کسی را شک نباشد (مثل غیبت مؤمنین و اظهار عیوب یکدیگر و امثال آن)، محافظت خود نمی کنند. و ظاهر است که این معنی، باعث اباحت آن فسوق نمی شود.

و غرض از تطویل در این مقام، آن بود که جمعی که غرض ایشان، تحصیل رضا و اجتناب از مساخط الهی بوده باشد، بر دلایل این مطلب و سخن طرفین، اطلاع یابند تا بعد از آن، بدانچه در نظر بصیرت ایشان، مطابق حق و صواب بوده باشد، عمل نمایند و به این سبب، در سبک اصحاب هدایت و ارباب عقل، انتظام یابند، چنانچه حق تعالی می فرماید: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛ (1) یعنی: آن جماعتی که گوش به سخن می اندازند و بعد از آن، آنچه بهتر باشد از سخنان، آن را متابعت و پیروی می نمایند، آنها طایفه ای اند که خدای تعالی، ایشان را هدایت فرموده، و ایشان، صاحبان عقل اند.

بیست و ششم: پیمان شکنی

اشاره

بیست و ششم از جمله کبائر - چنانچه از حدیث عبد العظیم بن عبد الله الحسنی ظاهر می شود -، نقض عهد است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث مذکور، به این آیه استدلال فرموده که: «وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»؛ (2) یعنی: آنهایی که می شکنند عهد الهی را بعد از بستن پیمان او، و قطع می کنند آن چیزی را که خدای تعالی، امر فرموده که وصل کنند، و در روی زمین فساد می کنند، آن جماعت، از برای ایشان لعنت، یعنی دوری از رحمت، مهیاست و از برای ایشان است بدی جایگاه، یعنی جهنم که بدترین خانه هاست.

و مراد از عهد در حدیث، یا عهدی است که کسی با خدای تعالی بسته باشد به لفظ: «عَاهَدْتُ اللَّهَ»، یا شامل نذر و یمین هم هست یا مراد، بیعت با امام حق است یا هر عهدی که کسی با دیگری

ص: 203

1-1. (1). زمر، آیه 18. [1]

2-2. (2). رعد، آیه 25. [2]

بسته باشد یا اعم از همه یا از بعضی، و ظاهر لفظ «عَهْدَ اللَّهِ» که در آیه واقع شده، عهد با خدای تعالی است.

و مفسران، عهد الهی را به چند وجه تفسیر کرده اند و عهد امام هم، فی الحقیقه، عهد الهی است و ممکن است که مطلق عهد را به نوعی از تجوّز، عهد الهی نامند.

کفّاره شکستن پیمان و نذر و قسم

و در مخالفت عهد، کفّاره لازم می شود و کفّاره اش - چنانچه از دو حدیث بی معارض، ظاهر می شود -، بنده آزاد کردن یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن یا شصت مسکین را طعام دادن است. و همچنین در مخالفت نذر و قسم نیز کفّاره لازم می شود. و کفّاره حُلْفِ نذر، موافق قول جمعی از علما، مثل کفّاره عهد است - که مذکور شد - و کفّاره مخالفت یمین، یعنی قسم می که یاد نماید بر آن که کاری که مشروع باشد، بعد از این به جای آورد و مخالفت یمین نموده، آن کار را نکند، ده مسکین را طعام دادن یا پوشانیدن یا آزاد کردن بنده است، و اگر از این هر دو عاجز شود، سه روز روزه گرفتن است. و در کفّاره یمین، خلافی نیست و در نذر و عهد، خلاف شده، چنانچه در کتب فقه مذکور است.

پیمان شکنی با امام

و اما مخالفت عهد امام و نقض بیعت، پس آن، عبارت از نکث است و موجب خروج از ایمان می شود. و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را خبر داده که: بعد از من، مقاتله خواهی کرد با ناکثین و قاسطین و مارقین. (1) ناکثین، آنها بودند که متابعت عایشه و طلحه و زبیر در نقض بیعت آن حضرت کردند و حرب جمل، با ایشان بود و ایشان را «اصحاب جمل» به جهت آن می گفتند که تا شتر عایشه نیفتاد، ایشان نگریختند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایشان را مخاطب ساخته، می فرمود: «کُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَ أَتْبَاعَ الْبَهِيمَةِ رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَ عُقِرَ فَهَرَبْتُمْ»؛ یعنی: شما لشکر زن و اتباع حیوانی بی زبان بودید. چون فریاد کرد، اجابتش کردید، و چون دست و پایش را به شمشیر زدند، گریختید.

و قاسطین، معاویه و اصحاب او بودند و «قسط»، به معنی جور آمده، چنانچه به معنی عدل آمده، و «قاسط» به معنی جائز و ظالم است، و «مُقْسِط»، به معنی عادل.

ص: 204

و مارقین، خوارج نهروان هستند که از دین بیرون رفتند، چنانچه تیر از نشانه بیرون جَهْد، و «مروق»، عبارت از آن است.

و این حدیث را عامّه و خاصّه، همگی روایت نموده اند و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: هر کسی که با امامی غَدْر کند، روز قیامت حاضر می شود و کُنْج لب او کج شده خواهد بود تا به جهنم رود، و هر کس که بیعت امامی را نکث کند، با جُذام مبعوث شده، به جهنم خواهد رفت. (1)

شکستن پیمان دیگران

و اما نقض عهدهای که کسی با کسی بسته باشد و آن، معنی غَدْر است، پس کلینی رحمه الله روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در اثنای خطبه ای فرمود که: یا ایّها الناس! اگر نه آن بود که غَدْر بد می بود، هر آینه، من از جمله جماعتی بودم که به حيله و تدبیر، کارها را بهتر از دیگران به راه می برند؛ ولیکن هر غدر و بی وفایی ای را فجوری لازم است، و هر فجوری را کفری یا کفرانی لازم است، و به تحقیق که غدر و فجور و خیانت، در آتش جهنم اند. (2) و سید رضی - رضی الله عنه -، این کلام را در کتاب نهج البلاغه، ذکر کرده و روایت او بر این زیاده اشتمال دارد که: هر صاحب غَدْرِ را لَوایی، یعنی عَمّی هست که در روز قیامت، او را به آن علامت، مردم خواهند شناخت. (3)

بیست و هفتم: قطع رحم

اشاره

بیست و هفتم از جمله کبائر - چنان که از حدیث حضرت عبد العظیم ظاهر می شود -، قطع رَحِم است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به آیه ای که در باب نقض عهد مذکور شد، استدلال فرموده بر آن که قطع رَحِم، از جمله کبائر است و از آن استدلال، ظاهر می شود که مراد از «ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» 4 که در آیه واقع شده، صِدْلَهُ رَحِم است یا امری که اعمّ از صِدْلَهُ رَحِم باشد. و بر این معنی دلالت می کند آنچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از پدر خود روایت فرمود که: حضرت علی بن الحسین علیهم السلام به من وصیت فرمود که: یا بُنّی! ملاحظه کن پنج کس را که با ایشان، مصاحبت نکنی و با ایشان، سخن نگویی و در هیچ راهی با ایشان، همراه نباشی. گفتم:

ص: 205

1-1. الکافی، ج 2، ص 337، ح 2. [1]

2-2. همان، ص 338، ح 6.

3-3. نهج البلاغه، ج 2، ص 180، خطبه 200.

ای پدر! کدام اند آن پنج کس؟ فرمود که: احتراز کن از مصاحبت کذاب؛ زیرا که او به منزله سراب است. نزدیک می کند از برای تو دور را، و دور می کند نزدیک را (و سراب، سفیدی ای است که قبل از زوال و بعد از زوال (1)، در بیابان ها مرئی می شود که تشنه، متوجه آن می شود و گمانش آن است که بر سر آب می رود).

بعد از آن فرمود که: پرهیز کن از مصاحبت فاسق؛ زیرا که تو را به یک لقمه یا کمتر می فروشد. و پرهیز کن از مصاحبت بخیل؛ زیرا که تو را مدد نمی کند به مالش، در وقتی که احتیاجت به او بیشتر از همه احوال باشد. و پرهیز از مصاحبت احمق؛ زیرا که اراده می کند که به تو نفعی برساند و ضرر می رساند. و پرهیز از مصاحبت کسی که قطع رحم خود می کند؛ زیرا که من، او را در کتاب الهی ملعون یافته ام در سه موضع. (2) حق تعالی فرموده: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ»؛ (3) یعنی: آیا نزدیک هستید شما و متوقع از شما این معنی هست که اگر والی و حاکم بر مردم شوید، فساد در روی زمین بکنید و قطع رحم های خود بکنید. این چنین جماعت، آنها را لعنت کرد که خدای تعالی، ایشان را لعنت کرده؛ یعنی از رحمت خود، دور کرده. پس ایشان را کور ساخته و چشم های ایشان را کور ساخته.

و فرموده که «وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» 4، و ترجمه این آیه مذکور شد. و در سوره بقره فرمود که (4): «الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ». 6

و از جمله احادیثی که در باب قطع رحم وارد شده، آن است که کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: حذر کنید از خصلتی که باعث استیصال می شود؛ زیرا که آن، خصلت مردان را می میراند. راوی سؤال کرد که: آن، کدام است؟ فرمود که: آن، قطع رحم است. (5)

ص: 206

1-1) . ب: - «بعد از زوال» .

2-2) . تاریخ مدینه دمشق، ج 41، ص 409. [1]

3-3) . سوره محمد، آیه 22 و 23. [2]

4-5) . الف و ب: - «وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» ، و ترجمه این آیه مذکور شد. و در سوره بقره [3] فرمود که: .

5-7) . الکافی، ج 2، ص 346، ح 2. [4]

و از بعضی از اصحاب آن حضرت روایت کرده که گفت: به آن حضرت گفتم که: برادران و (1) بنی عمّ من، خانه را بر من تنگ کرده اند و مرا ملجأ ساخته اند به یک یورت (2) از آن خانه، و اگر من سخن بگویم، آنچه در دست ایشان است، از ایشان می گیرم. حضرت فرمود که: صبر کن، که خدای تعالی، به زودی از برای تو، راه گشادی می سازد. پس من برگشتم و مرگی در سال صد و سی و یک، واقع شد. و الله که ایشان، همه مُردند و یک کس از ایشان نماند! بعد از آن، من بیرون آمدم و چون به خدمت آن حضرت رسیدم، پرسید که: حال اهل بیت تو چون شد؟ گفتم: و الله که همه مُردند و یک کس از ایشان، زنده نماند! فرمود که: این، به سبب سلوکی بود که با تو کردند و چون با تو عقوق ورزیدند و قطع رحم کردند، مستأصل شدند یا قطع شدند. آیا تو می خواهی که ایشان، زنده باشند و بر تو تنگ گیرند؟ گفتم: آری. و الله که می خواهم! (3) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: سه خصلت است که صاحب آنها نمی میرد تا وقتی که وبال آنها را ببیند: ظلم و زیادتی بر مردم، و قطع کردن رحم، و قَسَم دروغ که کسی با خدای تعالی، مبارزت به آن نماید. و از طاعات، چیزی که ثوابش زودتر به صاحبش می رسد، صیلهٔ رحم است و به درستی که جمعی فاجر که با یکدیگر توأصل می کنند، اموال ایشان، زیاد می شود و صاحب ثروت می شوند. و به درستی که قَسَم دروغ و قطع رحم، خانه ها را بی صاحب می کند و نقل می کند رحم را، و نقل رحم، موجب انقطاع نسل است. (4) و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که در بعضی از خطبه های خود (5) فرمود که: پناه می گیرم به خدای تعالی از گناهانی که زود، فانی می سازد! پس عبد الله بن الکواء یشکری برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! آیا گناهانی می باشد که زود، فانی سازد؟ فرمود که: آری؛ و آن، قطع رحم است. به درستی که اهل بیتی که اجتماع کنند و با یکدیگر مواسات کنند (6)، هر چند از جملهٔ فجّار باشند، خدای تعالی، ایشان را روزی می دهد. و اهل بیتی که از یکدیگر، جدایی کنند و با یکدیگر صیله نمایند، خدای تعالی، ایشان را محروم می سازد، با آن که از جملهٔ اتقیا باشند. (7)

ص: 207

1-1. ب: - «و» .

2-2. یورت یا یورد: یعنی منزل و در اینجا به معنی اطاق.

3-3. همان، ص 346 و 347، ح 3. [1]

4-4. همان، ص 347، ح 4. [2]

5-5. ب و ج: - «خود» .

6-6. ب: + «و» .

7-7. همان، ص 347 و 348، ح 7. [3]

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: مردی به خدمت آن حضرت، شکایت کرد از خویشان خود. فرمود که: خشم خود را فرو خور و چنین کن. گفت که: ایشان، چنین و چنین می کنند. فرمود که: تو می خواهی که مثل ایشان باشی و خدای تعالی، به هیچ یک از شما نظر نکند؟ (1) و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: قطع مکن رحم خود را، هر چند که ایشان، تو را قطع کنند. (2) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: احتراز کنید از عقوبت والدین؛ زیرا که بوی بهشت را می توان شنید از هزار ساله راه؛ و نمی شنود آن را کسی که عاق والدین باشد، و کسی که قطع رحم خود کند، و مرد پیری که زنا کند، و کسی که ازار خود را از روی تکبر بر زمین کشد. به درستی که کبریایی، مخصوص خداوند عالمیان است. (3)

معنا و مصادیق صله و قطع رحم

و از جمله انواع قطع رحم، انکار کردن و تبری نمودن از نسب اقارب است. و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کافر است به خدای تعالی، کسی که بیزاری می کند از نسب، هر چند دقیق باشد، یعنی نسب دوری باشد. (4) و مشهور میانه علمای شیعه، آن است که رحم که امر به صله آن واقع شده، هر کسی را که نسبتش به آن شخص معروف باشد، شامل است، هر چند نسبت دور باشد، خواه ذکور، و خواه اُنث، و تأکید در صله بعضی بیشتر است از بعضی. و آنچه بعضی از عامه گفته اند که: «رحم، عبارت است از کسانی که نکاح و تزویج ایشان جایز نباشد، اگر یکی از ذکور و دیگری از اُنث بوده باشد و اگر هر دو از یک قبیل باشند، یکی را از صنف دیگر فرض می باید کرد. پس اگر تناکح میان ایشان جایز نیست، داخل رحم است؛ و الا فلا»، دلیلی ندارد و مخالف عرف و لغت و ظاهر اخبار است.

و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آیه «فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا اَرْحَامَكُمْ»، (5) از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که: در باب بنی امیه نازل شده. (6) و این، دلالت بر بطلان قول ایشان می کند.

ص: 208

1-1. همان، ص 347، ح 5. [1]

2-2. همان، ح 6.

3-3. همان، ص 349، ح 6. [2]

4-4. همان، ص 350، ح 1. [3]

5-5. سوره محمد، آیه 22. [4]

6-6. تفسیر القمّی، ج 2، ص 308. [5]

و معنی صله که امر به آن شده، آن چیزی است که در عرف و عادت، آن را صله نامند؛ زیرا که حقیقت شرعی و لغوی از برای این لفظ، ثابت نیست و ظاهر آن است که معنی صله به حسب اختلاف عادات و اوضاع، و دوری و نزدیکی منازل و امثال آن، مختلف شود. و از افراد صله - چنانچه بعضی از علما ذکر کرده اند -، بعضی واجب است و بعضی مستحب. و از جمله واجب، نفقه دادن به پدر و مادر است، هر گاه پریشان باشند، و اگر غنی باشند، هدیه فرستادن از برای ایشان در اوقاتی که عادت مقتضی آن باشد، سنت خواهد بود و باقی اقارب غیر واجب النفقه، اگر فقیر باشند، نفقه دادن به ایشان، سنت است و تأکید در وارث، بیشتر است و با غنا هدیهٔ ایشان نیز سنت است.

و از جمله صلهٔ رجم، دفع ضرر از ایشان است به قدر مقدور. دیگر، رسانیدن نفع به هر نوعی که ممکن باشد. دیگر، مهربانی مالی و غیر مالی به جمعی که باعث سرور ایشان شود و نفقه دادن به واجب النفقهٔ ایشان، مثل نفقه دادن به زن پدر و مملوک اقارب و مثل آنها. و دیگر، ابتدا نمودن به سلام و دعا کردن غایبانه و کتاب [نامه] نوشتن، اگر حاضر نباشند، و هر قدری از صله که ترکش موجب قطع رجم باشد، واجب است و هر چه زاید بر آن باشد، مستحب است.

و از جملهٔ افراد قطع رجم که شایع و از اقباح افراد است، آن است که بعضی از اقارب که صاحب ثروت و مکنت یا اعتباری دنیوی می باشند، ترک دیدن و پرسیدن دیگران می نمایند، و گاه باشد که بعضی از ایشان را وقتی که ببینند، نشناسند و اسم ایشان را ندانند و فرزندان ایشان را ندیده باشند، و هر کدام از اقارب را که به حسب دنیا معتبر باشند، کمال ملازمت کنند و غرض باطنی در آن مهربانی، تحصیل اعتبار و جلب نفع باشد و به صلهٔ رجمش موسوم سازند. و این نوع قطع رجم، مرگب است از دو معصیت: یکی قطع رجم، و دیگری تکبر با وجود تساوی در اصل و نسب. و این نوع تکبر، قبیح تر از تکبر شیطان است که به سبب آن، مستحق لعن ابدی شد؛ زیرا که شیطان در تکبر خود، شبهه داشت که: «اصل من، از آتش است و آتش، بهتر از خاک است»، و در این مقام، شبهه ای موجود نیست و ثروت و اعتبار دنیا را مناط این نوع امتیاز قرار دادن، دلیل دنائت نفس است.

و از بعضی احادیث، ظاهر می شود که اقارب، هر چند فاسق یا مخالف مذهب باشند، صلهٔ ایشان لازم است و چیزی باعث جواز قطع رجم نمی شود، چنان که کلینی رحمه الله از جهم بن حمید

روایت کرده که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که: بعضی از اقربای من، بر غیر امر من هستند (یعنی شیعه نیستند). آیا ایشان را حقّ رجم بر من هست؟ فرمود که: بلی. حقّ رجم را هیچ چیز، رفع نمی کند و اگر ایشان بر امر تو باشند، دو حق خواهند داشت: یکی حقّ اسلام، و یکی حقّ رجم. (1) و مؤید این معنی است آن که بعضی از اقارب یکی از ائمه معصومین - صلوات الله علیهم أجمعین -، هر گاه معارضه و مجادله با ایشان می کرده اند، با وجود آن که این معنی در مرتبه کفر است، ترک دیدن و مهربانی نمی فرموده اند، چنانچه کلینی رحمه الله از صفوان جمّال روایت کرده که گفت: میانه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و عبد الله بن الحسن، گفتگویی واقع شد تا به حدّی که آوازه های ایشان، بلند شد و مردم، جمع شدند و ایشان به آزردهی در آن، آخر روز از یکدیگر جدا شدند و من، صباحی از پی کاری بیرون آمدم. دیدم که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر در خانه عبد الله بن الحسن ایستاده و به کنیز او می فرمود که: ابی محمّد را خبر کن. پس دیدم که عبد الله بن الحسن، بیرون آمد و به آن حضرت گفت که: چه چیز، باعث آمدن در این صباح بود؟ فرمود که: آیه ای را از کتاب خدای - عزّ و جلّ - دیشب تلاوت نمودم و مرا مضطرب ساخت. گفت: کدام است آن آیه؟ فرمود: قول خدای تعالی که می فرماید: «الَّذِينَ يَصِفُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ»؛ (2) یعنی: آنهایی که صیله می نمایند آن چیز را که خدای تعالی به صیله آن، امر فرموده و از پروردگار خود می ترسند و خائف اند از بدی حساب روز قیامت. پس عبد الله بن الحسن گفت: راست می گویی و گویا من، این آیه را از کتاب الهی، هرگز نخوانده بودم. پس دست در گردن یکدیگر کردند و گریستند. (3)

آثار صیله رجم و قطع رجم

و از احادیث بسیار، ظاهر می شود که صیله رجم، موجب زیادتِ عمر و زیادتِ روزی می شود و قطع رجم، قاطع عمر و باعث فقر است، چنانچه که از بعضی احادیث گذشته، ظاهر شد. و همچنین، کلینی رحمه الله از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: گاه باشد که از عمر مردی سه سال مانده باشد و خدای تعالی، از برای صیله رجم که به جای آورد، عمر او را سی سال کند، و خدا آنچه می خواهد، می کند. (4)

ص: 210

1-1. الکافی، ج 2، ص 157، ح 30. [1]

2-2. سورة رعد، آیه 21. [2]

3-3. الکافی، ج 2، ص 155، ح 23. [3]

4-4. همان، ص 150، ح 3. [4]

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چیزی را موجب زیادتِ عمر نمی دانیم، مگر صِلَةُ رَحِمٍ، حتّٰی آن که مردی که مدّت حیاتش سه سال باشد و صِلَةُ رَحِمٍ به جای آورد؛ یعنی خدای تعالی داند که آن مرد اگر بماند، صِلَةُ رَحِمٍ به جای می آورد، خدای تعالی، سی سال بر عمر او می افزاید و آن را سی و سه سال می کند، و مردی که مدّت عمرش سی و سه سال باشد و قاطعِ رَحِمٍ باشد، خدای تعالی، سی سال از عمر او کم می کند و اَجَل او را سه سال، قرار می دهد. (1) و از حضرت امام رضا علیه السلام به همین مضمون، روایت کرده. (2) و از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: صِلَةُ اِرْحَامٍ، اعمال را مزگی می سازد و اموال را زیاد می کند و بلا را دفع می کند و حساب را آسان می کند و اَجَل را تأخیر می کند. (3) و در باب ازدیاد عمر و روزی به سبب صِلَةُ رَحِمٍ، احادیث بسیار وارد شده.

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: وصیّت می کنم جماعتی را که حاضرند از امت من و جماعتی را که غایب اند و آنهایی را که در پشتِ پدران و شکم مادران اند تا روز قیامت که صِله کنند رَحِم خود را، هر چند که یک ساله راه از ایشان دور باشد؛ زیرا که این معنی از جمله دین است. (4) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اوّل چیزی از جوارح که روز قیامت، سخن می گوید، رَحِم است. می گوید که: خداوندا! هر کس که مرا صِله نموده، امروز او را به عطایای خود، صِله کن و هر کس مرا در دنیا قطع کرده، امروز، عطای خود را از او قطع کن! (5) و به این مضمون، چند حدیث وارد شده.

و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود که: قرابت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که - ائمة معصومین علیهم السلام باشند -، به عرش الهی می آویزد و می گوید: خداوندا! صِله کن هر کس که مرا صِله کرده، و قطع کن هر کس که مرا قطع کرده! و بعد از آن، این معنی جاری می شود در ارحام مؤمنین. و این آیه را تلاوت فرمود که: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْتَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ»؛ (6) یعنی: پرهیزید از

ص: 211

1-1. همان، ص 152 و 153، ح 17. [1]

2-2. همان جا. [2]

3-3. همان، ص 150، ح 4. [3]

4-4. همان، ص 151، ح 5. [4]

5-5. همان، ص 151، ح 8. [5]

6-6. سورة نساء، آیه 1. [6]

خداوند که به ذکر او از یکدیگر، مطالب سؤال می کنید و طلب عطوفت می نمایید، و پرهیزید از رجم و او را قطع مکنید! (1) و آیه را به بعضی وجوه دیگر نیز تفسیر کرده اند.

و از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که فرمود که: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: کسی که مسرور شود از آن که خدای تعالی، عمر او را دراز کند و روزی او را فراخ کند، پس باید که صیله کند رجم خود را؛ زیرا که رجم را روز قیامت، زبان (2) تندی خواهد بود و خواهد گفت: خداوند! صیله کن کسی را که صیله من به جای آورده، و قطع کن کسی را که مرا قطع کرده! و گاه باشد که شخصی، علامات خوبی از او ظاهر باشد و ناگاه، رجمی که او را قطع کرده، بیاید و او را بیندازد به پایین ترین جایی از قعر جهنم. (3) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده: که ابو ذر - رضی الله عنه - می گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود که: روز قیامت، رجم و امانت، در دو طرف صراط خواهند بود. پس هرگاه بگذرد مردی که صیله رجم به جای آورنده و اداکننده امانت باشد، به سلامت گذشته، به بهشت خواهد رفت، و هر گاه مردی خائن امانت و قاطع رجم، خواهد بگذرد، نفع نمی کند او را با این دو معصیت، هیچ عملی و صراط، حرکت نموده، او را به میان آتش خواهد انداخت. (4) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: صیله کن رجم خود را، اگرچه به شربت آبی باشد. و افضل افراد صیله رجم، باز داشتن اذیت است از ایشان، و صیله رجم، موجب تأخیر اجل و [موجب] محبت اهل است. (5) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: صیله رجم و حسن جوار، یعنی رعایت همسایه یا محافظت کسی که پناه آورده، خانه ها را آبادان می کند و عمرها را زیاد می کند. (6) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: مردی به خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده، گفت: یا رسول الله! اهل بیت من، به غیر از آزار و دشنام و جدایی از من، کاری نمی کنند. پس آیا من ترک کنم ایشان را؟ فرمود که: هرگاه چنین کنی، خدای تعالی، شما همه را ترک خواهد کرد. گفت: پس چه کار کنم؟ فرمود: صیله کن هر کس را که تو را قطع کند، و عفو کن از هر کس که بر تو ظلم کند؛

ص: 212

1-1. الکافی، ج 2، ص 156، ح 26. [1]

2-2. ج: «زبانی» .

3-3. همان، ص 157، ح 29. [2]

4-4. همان، ص 152، ح 11. [3]

5-5. همان، ص 151، ح 9. [4]

6-6. همان، ص 667، ح 8. [5]

زیرا که اگر چنین کنی، از جانب خدای تعالی، تو را مددکاری بر ایشان خواهد بود. (1) و ابن بابویه رحمه الله در فقیه روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود در وصایا که به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که: یا علی! دو سال راه برو از برای نیکی به والدین، و یک ساله (2) راه برو از برای صِلَةُ رَحِمٍ، و یک میل - که ثلث فرسخ باشد - برو از برای عیادت بیمار، و دو میل برو از برای تشییع جنازه، و سه میل برو از برای اجابتِ دعوت، و چهار میل برو از برای زیارت برادر مؤمن، و پنج میل برو از برای اجابتِ مُضطر، و شش میل برو از برای یاری کردن مظلوم. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: تصدَّق را یکی دَه، خدای تعالی ثواب می دهد و قرض را، یکی هجده، و صِلَةُ برادران را یکی بیست، و صِلَةُ رَحِمٍ را یکی بیست و چهار. (4) و از آن حضرت، روایت کرده که پرسیدند که: کدام تصدَّق، افضل است؟ فرمود که: تصدَّقی که به ذی رَحِمی بکنند که دشمن باشد. (5) و از آن حضرت، روایت کرده که فرموده (6): تصدَّق نیست در وقتی که یکی از اقارب، محتاج باشد. (7) و احادیث در باب صِلَةُ رَحِمٍ، بسیار است و در این مقام به آنچه مذکور شد، اکتفا می شود.

بیست و هشتم: خوردن مال حرام

بیست و هشتم از جمله کبائر - چنانچه از حدیث اعمش و حدیث «شرایع دین»، ظاهر می شود -، اکلِ سُحْت، یعنی خوردن مال حرام است. و مال حرام را سُحْت به جهت آن می گویند که برکت را زایل می گرداند (8) و ظاهر، لفظ سُحْت، جمیع اقسام مال حرام را شامل است، اگرچه معصیت در بعضی از آنها زیاده از بعضی است و در بعضی از احادیث، تصریح به عموم واقع شده - چنانچه مذکور می شود -، و آن که در بعضی اخبار، تفسیر سُحْت به رشوه واقع شده، می تواند بود که از راه انحصار نباشد؛ بلکه از جهت آن باشد که از بعضی دیگر، قبیح تر است. و بر این معنی دلالت می کند آنچه کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر خیانتی که کسی از امام بکند، سُحْت است و خوردن مال یتیم و مانند آن، سُحْت است.

ص: 213

1-1. همان، ص 150، ح 2. [1]

2-2. ب: «یک سال».

3-3. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 361، ح 5762.

4-4. همان، ج 2، ص 67، ح 1738.

5-5. همان، ص 68، ح 1739.

6-6. الف: - «فرموده».

7-7. همان، ح 1740.

8-8. ب و ج: «می سازد».

و سُدْحَت، انواع بسیار دارد و از آن جمله، اجرت زنان فاجره است، و قیمت شراب و نبیدی که مست کننده باشد. و ربا، یعنی سود خوردن بعد از آن که حرمتش از شرع، ظاهر شده. و اما رشوه در حکم، پس آن کفر به خدایی است که اسم او جلیل است و به رسول خدا صلی الله علیه و آله. (1) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: سُدْحَت را انواع بسیار است. از آن جمله، اجرت حجاج است، هر گاه با او شرط کرده باشند، و اجرت زن زناکننده، و قیمت خمر. و اما رشوه در حکم، پس آن، کفر به خداوند عظیم است. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: سُدْحَت، قیمت میته است، و قیمت سگ و قیمت خمر و اجرت زانیه و رشوه در حکم و اجرت کاهن. (3) و کِهانت، عملی است که باعث آن شود که بعضی از جن، اطاعت آن شخص کنند در آوردن اخبار یا بعضی کارها. و قیمت سگ که در این (4) حدیث واقع شده، محمول است بر غیر سگ شکاری و مثل آن، و در جواز بیع سگ شکاری، حدیث صریح وارد شده. (5) و رشوه - چنان که تفسیر نموده اند -، عبارت از مالی است که از یکی از خصمین بگیرند یا از غیر ایشان، از برای حکم یا راه نمایی به طریق دعوی، خواه حکم از برای آن کس کنند که رشوه داده یا از برای غیر او، و خواه حکم به حق کنند یا به باطل، و خواه پیش از حکم بگیرند و خواه بعد از حکم.

و در حدیثِ علاماتِ ساعت، وارد شده که: زمانی خواهد آمد که رشوه را به هدیه، حلال خواهند ساخت؛ یعنی رشوه خواهند گرفت (6) و هدیه نامش خواهند کرد.

و بدان که رشوه، مخصوص به حکم شرعی نیست؛ بلکه هر چه از جهت حکم گیرند، خواه حکم شرعی و خواه عرفی، از قبیل رشوه است و آنچه حکام و عمال از مردم به جهت حکم نگیرند، رشوه نخواهد بود. اما آنچه از احادیث ظاهر می شود، آن است که گرفتن از کسی جایز است که هدیه و عطای او، از جهت حکومتِ آن حاکم نباشد، یعنی اگر او حاکم نباشد هم آن هدیه به فعل آید، و اگر چنین نباشد، آنچه گیرند و حکمی در آن منظور نباشد، حرام خواهد بود، هر چند اسم رشوه بر آن، صادق نباشد. و اگر بالفعل، حکمی و دعوی ای در میان نباشد و آن کس که چیزی به حاکم می دهد، منظورش مایل ساختن حاکم به جانب خود باشد تا اگر وقتی او را

ص: 214

1-1. الکافی، ج 5، ص 126، ح 1. [1]

2-2. همان، ص 127، ح 3. [2]

3-3. همان، ص 126 و 127، ح 2. [3]

4-4. الف: - «این» .

5-5. همانجا، ح 5.

6-6. الف: - «گرفت» .

دعوی ای با کسی افتد، حکم به جهت او کند و حاکم، رعایت عطای او نماید، شاید که چنین عطایی نیز از قبیل رشوه باشد.

و چنان که (1) رشوه گرفتن حرام است، رشوه دادن و واسطه بودن در رشوه نیز حرام است. و بعضی از علما گفته اند که اگر بازیافت نمودن حق، بی رشوه ممکن نباشد، دادن رشوه، جایز است و گرفتن بر هر تقدیر، حرام.

بیست و نهم: حکم ناحق نمودن

بیست و نهم از جمله کبائر، حکم به غیر حق است، یعنی میانه دو کس که با یکدیگر منازعه مالی یا غیر مالی داشته باشند، به خلاف حکم الهی حکم کردن، و در کلام مجید واقع شده که: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛ (2) یعنی: کسانی که حکم نکنند به آنچه خدای - عز و جل - فرستاده، ایشان کافران اند.

و ابن بابویه رحمه الله در فقیه و شیخ طوسی رضی الله عنه در تهذیب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: کسی که در باب دو درهم، به غیر حکمی که خدای - عز و جل - فرستاده، حکم کند، کافر است به خداوند عظیم. (3) و ظاهر، آن است که حکم عرفی باطل نیز در حکم، به غیر ما انزل الله، داخل است و اختصاص به حکم جمعی ندارد که خود را از اهل شرع قرار دهند یا اهلیت حکم میانه مردم [را] داشته باشند.

سی ام: یاری کردن ظالمان

سی ام از جمله کبائر - چنانچه از حدیث «شراعی دین» ظاهر می شود -، معاونت نمودن و میل کردن به جانب ظالمین است، و حق تعالی، در کلام مجید فرموده که: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»؛ (4) یعنی: میل نکنید به جانب آن کسانی که ظلم می کنند، که اگر چنین کنید، آتش به شما خواهد رسید.

و کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر این آیه فرمود که: میل به ظلمه، آن است که کسی پیش سلطنت رود و خواهد که آن قدر باقی بماند که دست به اندرون کیسه

ص: 215

1-1. الف: «چنانچه» .

2-2. سورة مائده، آیه 44. [1]

3-3. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 5، ح 3221؛ تهذیب الأحکام، ج 6، ص 221، ح 523.

4-4. سورة هود، آیه 113. [2]

کند و به او چیزی بدهد. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که مردی از اصحاب به آن حضرت گفت که: بعضی از ما را گاه هست که تنگی یا شدتی می رسد. پس او را می طلبند به آن که بنایی از برای ایشان بگذارد یا نهری بکند یا کار زراعت بکند. پس در این باب، چه می فرمایید؟ حضرت فرمود که: دوست نمی دارم که یک گره از برای ایشان بزنم یا سر خیک یا (2) کیسه ای از برای ایشان ببندم و اگر چه مدینه را و آنچه در آن هست، به من دهند. و دوست نمی دارم که به یک مدّ قلم، مدد ایشان کنم. به درستی که مددکارانِ ظالمان، روز قیامت، در سراپرده ای از آتش خواهند بود تا وقتی که خدای تعالی، میانه بندگان خود، حکم کند. (3) و از محمد بن عذافر روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که به [پدرش] عذافر فرمود که: یا عذافر! به من خبر رسیده که تو معامله می کنی با ابو ایوب و ربیع. پس حال تو چون خواهد بود در آن وقتی که اعوانِ ظلمه را ندا کنند؟ پس پدرم محزون و مغموم شد. پس آن حضرت، چون دید تألم او را، فرمود که: ای عذافر! به درستی که نترسانیدم تو را، مگر به آنچه خدای - عزّ و جلّ - مرا ترسانیده. پس پدرم همیشه مغموم و محزوم بود تا وقتی که مُرد. (4) و از این دو حدیث، ظاهر می شود که به جهت ظلمه کار کردن و معامله با ایشان نمودن، از جمله معاونتِ ظلمه است.

و شیخ طوسی رحمه الله از یونس بن یعقوب روایت کرده که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام به من فرمود که: اعانت مکن ایشان را در ساختن مسجد. (5) و آنچه بعضی از فقها ذکر کرده اند که حرمت اعانتِ ظلمه، مخصوص به کارهای حرام است، به حَسَب ظاهر، وجهی ندارد و حدیث یونس بن یعقوب، اگر چه ممکن است که مخصوص بنی امیه و امثال ایشان باشد؛ اما احادیث سابقه و غیر آنها همه ظلمه را شامل است. و اخبار در مذمت مطلق میل به ظلمه و انتفاع از ایشان و فروتنی نمودن از جهت طمع پیش ایشان و بودن در میان ایشان، بسیار وارد شده. و از آن جمله، کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: بر خدای - عزّ و جلّ - لازم است که شما را با آن جماعتی محشور سازد که از دنیای ایشان،

ص: 216

1-1. الکافی، ج 5، ص 108 و 109، ح 12. [1]

2-2. ب: + «سر» .

3-3. همان، ص 107، ح 7. [2]

4-4. همان، ص 105، ح 1. [3]

5-5. تهذیب الأحکام، ج 6، ص 338، ح 941.

نفع می برده اید. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: جمعی از آنها که به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بودند، با خود گفتند که: به لشکر فرعون می رویم و در آن جا می باشیم و از دنیای او انتفاع می بریم و بعد از آن که حضرت موسی علیه السلام بر فرعون غالب شود، چنانچه ما امید داریم (2)، به طرف او می آییم. پس چون حضرت موسی علیه السلام و جمعی که با آن حضرت بودند، از فرعون گریختند، آن جماعت سوار شده، به تعجیل روانه شدند از برای آن که به حضرت موسی ملحق شوند و در لشکر او باشند. پس خدای - عزّ و جلّ - فرشته ای فرستاد تا بر روی چهارپایان ایشان زده، ایشان را به لشکر فرعون برگردانید و از جمله آن جماعتی بودند که با فرعون، غرق شدند. (3) و کلینی و شیخ طوسی - رضی الله عنهما - از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده اند که فرمود: از خدای تعالی بپرهیزید و بمیرانید نفس خود را یا محافظت کنید دین خود را به ورع و پرهیزگاری، و دین خود را تقویت کنید به تقیه و بی نیازی به فضل الهی از آن که طلب حوائج از صاحب سلطنتی کنید. به درستی که کسی که فروتنی کند پیش صاحب سلطنتی یا پیش مخالف مذهبی از برای طلب چیزی که در دست او باشد، خدای تعالی، او را پست و گمنام می سازد و دشمن می دارد و او را به خودش وا می گذارد. پس اگر چیزی دنیوی از آن شخص به او رسد، خدای تعالی، برکت را از آن سلب می کند و او را ثواب نمی دهد بر آنچه در حج و بنده آزاد کردن و وجوه برّ صرف نماید. (4) و از علی ابن حمزه روایت کرده اند که گفت: مرا دوستی بود از نویسندگان بنی امیه. به من گفت که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رخصت بگیر تا من به خدمت آن حضرت آییم. من، رخصت گرفتم. پس چون به خدمت آن حضرت آمد، سلام کرد و نشست و گفت: فدای تو شوم! سخنی می خواهم بگویم. به درستی که من در دیوان این جماعت (یعنی بنی امیه) بودم و از دنیای ایشان، مال بسیاری به دست من آمده و در راه تحصیل آن اموال، اغماض کرده، ملاحظه حلال و حرام نکرده ام. حضرت فرمود که: اگر بنی امیه، جمعی را نمی داشتند که به جهت ایشان، نویسندگی کنند و غنیمت جمع کنند و با دشمنان ایشان، جنگ کنند و به جماعت ایشان، حاضر شوند، هر آینه نمی توانستند که حق ما را غصب کنند، و اگر مردم، ایشان را به آنچه داشتند، باز می گذاشتند، به

ص: 217

1-1) . الکافی، ج 5، ص 109، ح 13. [1]

2-2) . الف: «امیدواریم». .

3-3) . همان، ص 109، ح 13. [2]

4-4) . همان، ص 105 و 106، ح 3. [3]

غیر آنچه داشتند، چیزی دیگر به دست ایشان نمی آمد. پس آن مرد گفت: فدای تو شوم! آیا مرا از آنچه کرده ام، راه خلاصی هست؟ حضرت فرمود که: اگر از برای تو بگویم، عمل می کنی؟ گفت: می کنم. فرمود که: بگذر از جمیع آنچه در دیوان ایشان به دست آورده ای. پس هر کس از صاحبان حق را که بشناسی، حق ایشان را به ایشان، باز ده و هر کدام را (1) نشناسی، آنچه گرفته ای، تصدق کن تا من ضامن شوم که خدای تعالی، تو را به بهشت برَد.

علی بن حمزه می گوید که: آن جوان، مدتی سر به زیر انداخت و بعد از آن گفت: فدای تو شوم! می کنم آنچه فرمودی. پس همراه ما به کوفه آمد و هر چه داشت، به نوعی که آن حضرت فرموده بود، به صاحبان (2) داد و تصدق نمود، حتی رخت ها [بی را] که پوشیده بود. پس من از اصحاب خود، به جهت او چیزی گرفتم و رخت پوشیدنی به جهت او خریدیم و خرجی از برای او فرستادیم. و چون چند ماهی بر این گذشت، بیمار شد و در اثنای بیماری، عیادت او می کردیم. روزی به عیادت او رفتیم. دیدم که در حالت نزع است. پس چشم باز کرد و گفت: ای علی بن ابی حمزه! و الله که صاحب تو وفا کرد از برای من به آنچه شرط کرده بود! و بعد از آن، وفات یافت.

پس او را تجهیز و تکفین کردیم و بعد از آن، از کوفه بیرون آمدم و به خدمت آن حضرت آمدم و چون مرا دید، فرمود که: ای علی! و الله که وفا کردیم به شرطی که با صاحب (3) تو کرده بودیم. گفتم: فدای تو شوم! راست می گویی. او در وقت مُردن، به من چنین گفت. (4) و بدان که علما ذکر کرده اند که هر گاه ظلمه و عمال [آنها]، چیزی به کسی دهند و خصوص، آن مال را ندانند که از کسی غصب کرده اند، گرفتن آن جایز است، و این معنی از احادیث، ظاهر می شود؛ لیکن از این جا لازم نمی آید که میل به ایشان و فروتنی پیش ایشان از برای طمع، جایز باشد؛ بلکه از بعضی احادیث ظاهر می شود که فروتنی پیش اغنیا، مطلقاً، خواه از جمله ظلمه باشند و خواه نباشند، بد است. و سید رضی رضی الله عنه در کتاب نهج البلاغه، از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که پیش مردی غنی آید و از برای توانگری او، تواضع و فروتنی نماید، دو ثلث دین او می رود. (5) و بدترین افرادِ معاونتِ ظلمه، معاونت ایشان در ظلم است، خصوصاً هر گاه آن ظالم از

ص: 218

1-1. الف و ج: - «را» .

2-2. ب: «صاحبانش» .

3-3. صاحب: دوست.

4-4. الکافی، ج 5، ص 106، ح 4. [1]

5-5. نهج البلاغه، ج 4، ص 50، حکمت 228. [2]

مخالفین بوده باشد، و آن که بعضی از شیعیان، به جهت تحصیل دنیا به بلاد مخالف رفته، اختیار ملازمت پادشاهان سنی می نمایند، از این قبیل است و ملازمان ایشان، خصوصاً جمعی که از لشکریان باشند، چون موجب رونق و کثرت سواد ایشان می شوند، در تخریب دین شریک اند، هر چند که با شیعیان، مقاتله نمایند. و کسی که به چنین بلیه ای مبتلا شود یا در ارتکاب ملازمت و عمل ایشان، مجبور باشد، می باید که با شیعیان، مثل ستیان سلوک نماید و رعایت حال شیعیان به قدر مقدور، از او فوت نشود، چنانچه در بعضی احادیث، صریحاً وارد شده.

و کلینی و شیخ طوسی - رحمهما الله -، از حسن بن حسین انباری روایت کرده [اند] که گفت: چهارده سال به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام می نوشتم و از آن حضرت، رخصت می طلبیدم در باب ارتکاب شغل و عمل سلطان، و در مرتبه آخر که به آن حضرت چیزی نوشتم، این معنی را ذکر کردم که: من برگ گردن خود می ترسم و سلطان می گوید که تو رافضی و ترک عمل سلطان، از برای رَفْض می کنی. حضرت در جواب نوشت که: نوشته تو را فهمیدم و آنچه ذکر کرده ای که: «از کشته شدن خود می ترسم (1)»، دانستم. پس اگر می دانی که هرگاه والی شوی، عمل می کنی به آنچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده و بعد از آن، اعوان و نویسندگان خود را از اهل ملت خود، مقرر سازی و آنچه به دست آید، با فقرای مؤمنین صرف کنی به این نحو که خود، مثل یکی از آن فقرا باشی، این در عوض آن خواهد بود؛ و آلا فلا. (2)

سی و یکم: یاری نکردن مظلوم

اشاره

سی و یکم از جمله کبائر - چنانچه از حدیث اعمش ظاهر می شود -، مدد نکردن مظلومان است و احادیث در ذم این معنی و فضیلت اعانت مؤمن، بسیار وارد شده.

عقاب ترک یاری مؤمن

از آن جمله، ابن بابویه رضی الله عنه در امالی و برقی در کتاب محاسن، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل (3) کرده اند که فرمود: هیچ مؤمنی نیست که مددکاری برادر مؤمن خود را ترک کند و قادر باشد بر آن که یاری او کند، مگر آن که خدای تعالی، او را مخذول می کند در دنیا و آخرت. (4)

ص: 219

1-1 . ج: «می ترسی» .

2-2 . الکافی، ج 5، ص 111، ح 4. [1]

3-3 . ب: «روایت» .

4-4 . الأمالی، صدوق؛ ص 574، ح 785؛ المحاسن، ج 1، ص 99، ح 66.

و در ثواب الأعمال و علل الشرائع، از آن حضرت روایت کرده که فرمود: مردی از اخیار را در قبر نشانیدند و به او گفتند که: ما تو را صد تازیانه از عذاب الهی می زنیم. گفت: من، طاقت صد تازیانه ندارم. پس، از آن مرتبه تخفیف دادند تا وقتی که به یک تازیانه رسید. گفتند که: از یک تازیانه، چاره ای نیست. گفت: این تازیانه را به چه سبب می زنید؟ گفتند: از این جهت که یک روز، بی وضو نماز کردی و بر مرد ناتوانی گذشتی و یاری او نکردی. پس یک تازیانه از عذاب الهی بر او زدند که قبرش پُر از آتش شد. (1) و در کتاب عیون و معانی الأخبار، از آن حضرت روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، به حضرت داوود وحی کرد که: بنده ای از بندگان، با یک حسنه نزد من می آید و من، او را به بهشت می برم. گفت: خداوندا! آن حسنه کدام است؟ فرمود که: آن حسنه، آن است که دفع کند از مؤمنی، غمی یا بلیّه ای را، اگرچه به یک خرما باشد. حضرت داوود گفت (2): خداوندا! سزاوار است کسی را که تو را شناخته باشد، آن که قطع امید از تو نکند. (3) و شیخ طوسی رحمه الله در امالی و حمیری رحمه الله در قرب الإسناد، با این مضمون، روایت کرده اند. (4)

ثواب نیکی به مؤمن

و در ثواب الأعمال، از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر مؤمنی که دفع غمی و سختی ای از مؤمنی کند، خدای تعالی، هفتاد غم از غم های دنیا و غم های روز قیامت، از او دفع کند، و کسی که اعانت کند مؤمنی را در حال پریشانی، خدای تعالی، میسر می سازد مطالب او را در دنیا و آخرت، و کسی که بیوشادّ عیب مؤمنی را که از ظاهر شدن آن ترسد، خدای تعالی، هفتاد عیب او را که از ظاهر شدن آنها ترسد، بیوشادّ در دنیا و آخرت. و فرمود که: خدای تعالی، در مقام مدد مؤمن است، مادام که او در مقام مدد برادر مؤمن خود، بوده (5) باشد. پس موعظه را قبول کنید و رغبت کنید در کارهای خیر. (6) از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: کسی که فریادرسی برادر مؤمن خود کند به آن

ص: 220

1-1. ثواب الأعمال، ص 224؛ [1] علل الشرائع، ج 1، ص 309، ح 1. [2]

2-2. ب: «عرض کرد».

3-3. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 279، ح 84؛ [3] معانی الأخبار، ص 374، ح 1.

4-4. الأمالی، صدوق، ص 701، ح 955.

5-5. ب: - «خود بوده».

6-6. ثواب الأعمال، ص 135. [4]

که او را از همی و غمی شدید و ورطه ای بیرون آرد، خدای تعالی، از برای او ده حَسَنَه می نویسد و ده درجه، بلند می کند و عطا می کند به او، ثواب آزاد کردن ده بنده، و دفع می کند از او، ده عذاب، و مهیا می سازد از برای او، ده شفاعت. (1) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر مؤمنی که اعانت کند مؤمن مظلومی را، عمل او افضل است از یک ماه روزه گرفتن و اعتکاف داشتن در مسجد الحرام. و هیچ مؤمنی نیست که یاری کند برادر خود را در حالتی که قادر بوده باشد بر یاری او، مگر آن که خدای تعالی، او را یاری کند در دنیا و آخرت. و هیچ مؤمنی نیست که ترک یاری برادر خود کند و قادر بوده باشد بر یاری او، مگر آن که خدای تعالی، او را مخذول کند (2) و یاری نکند او را در دنیا و آخرت. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که فریادرسی برادر مؤمن مظلوم خود کند در وقت سختی، و دفع غم و سختی از او بکند و او را مدد کند در برآمدن حاجت او، هفتاد و دو رحمت خدای تعالی (4) برای او مقرر می سازد و یکی از آنها [را] پیش می اندازد برای اصلاح معاش او در دنیا، و ذخیره می سازد هفتاد و یک رحمت را از برای هول های روز قیامت. (5)

سی و دوم: اسراف و تبذیر

اشاره

سی و دوم از جمله کبائر - چنانچه حدیث اعمش و حدیث «شرایع دین» دلالت می کند - اسراف و تبذیر است و حق تعالی، در کلام مجید فرموده که: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»؛ (6) یعنی: بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید. به درستی که خدای تعالی، دوست نمی دارد اسراف کنندگان را. و فرموده که: «وَلَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا»؛ (7) یعنی: در صرف نمودن مال، تبذیر مکن؛ زیرا که تبذیرکنندگان، برادر شیاطین اند و شیطان، کفران کننده نعمت های پروردگار خود است.

و اسراف و تبذیر، به قول جمعی از علما، صرف کردن مال است در مصارفی که غالباً مقصود عقلا نمی باشد، مثل ضایع کردن مال و خریدن چیزی به قیمت بسیار گران و صرف کردن در

ص: 221

1-1) . همان، ص 148. [1]

2-2) . ب: «سازد».

3-3) . همان، ص 147 و 148. [2]

4-4) . ب: «عز و جل».

5-5) . همان، ص 149. [3]

6-6) . سورة اعراف، آیه 31. [4]

7-7) . سورة اسراء، آیه 26 و 27. [5]

مصرف های حرام و در خورش های بسیار نفیس که به حیث وقت و بلاد و اوضاع آن شخص (1)، مناسب او نباشد و خریدن جامه های بسیار نفیس که مناسب او نباشد (2) و ساختن خانه های رفیع که مناسبت به او نداشته باشد؛ و همچنین در سایر مصارف، مثل اسب سواری و غلام و خدمتکار و فروش و ظروف و غیر آنها.

حد و اندازة اقدام به امور خیریه

و اما صرف نمودن مال بسیار در مصارف خیر، مثل بنای مسجد و رباط (3) و ساختن پل ها و ضیافت مؤمنین و تصدقات، پس اگر به حدی نرسد که از مرتبه مناسب حال او، عرفاً، بیرون رود و باعث پریشانی و احتیاج خود و عیال شود، شکی در آن نیست که خوب است و اسراف نیست. و اگر از آن مرتبه به در رود، جمعی از علما آن را نیز داخل اسراف می دانند، و جمعی می گویند که در خیر، اسراف نمی باشد، همچنان که خیر در اسراف نیست. و حدیثی که عیاشی در تفسیر [خود] از عبد الرحمن بن الحجاج روایت کرده که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر قول الهی که فرموده: «وَلَا تُبَدِّرْ تَبَدِّيراً» 4 ، فرمود: «کسی که در غیر طاعت الهی خرج می کند، مُبَدِّر است و کسی که در راه خیر صرف می کند، میانه رو است»، (4) مؤید این معنی است؛ ولیکن ظاهر کلام الهی که فرموده: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»، (5) آن است که در خیرات هم از حد، تجاوز نباید نمود. (6) و ترجمه لفظ آیه آن است که: در عطا کردن، امساک بسیار (7) مکن، مثل کسی که دستش به گردش بسته باشد، و هر چه داری، به مردم مده، مثل کسی که دست خود را بگشاید، گشادنی کامل که هیچ در دستش نماند تا به سبب امساک بسیار، نزد عقلا مستحق لوم (8) و مذمت باشی و به سبب جود زیاد، مغموم و متحیر بمانی و به جهت ما یحتاج الیه خود، چاره ای نتوانی کرد.

و ظاهرتر در وجه جمع، آن است که حدیث مذکور را حمل کنیم بر (9) صورتی که انفاق در راه

ص: 222

1-1. الف و ب: - «به حیث وقت و بلاد و اوضاع آن شخص».

2-2. الف و ب: - «و خریدن جامه های بسیار نفیس که مناسب او نباشد».

3-3. رباط: کاروان سرا.

4-5. تفسیر العیاشی، ج 2، ص 288، ح 53. [1]

5-6. سورة اسراء، آیه 29. [2]

6-7. ب: «نباید تجاوز نمود».

7-8. ب: + «زیاد».

8-9. لوم: سرزنش، نکوهش.

9-10. الف و ب: «در».

خیر، باعث پریشانی عطاکننده نباشد تا موافق ظاهر آیه باشد. و کلینی رحمه الله در تفسیر آیه مذکوره، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: احسار، عبارت از پریشانی است. (1) و از عجلان روایت کرده که گفت: نزد آن حضرت علیه السلام بودم که سائلی سؤال کرد. آن حضرت برخاست و از زنبیلی که خرما داشت، دست خود را پُر کرده، به او داد. پس دیگری سؤال کرد. برخاست و به او نیز داد. همچنین تا سه کس سؤال کردند. پس دیگری سؤال کرد. فرمود که: خدای تعالی، روزی دهد ما و تو را! یا [فرمود: روزی دهنده ما و توست. بعد از آن فرمود که: کسی چیزی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال نمی کرد از چیزهای دنیا که به او عطا نماید. روزی زنی، پسر خود را گفت: برو به پیش آن حضرت و از او چیزی بطلب، و اگر بگوید: «ندارم»، بگو: پیراهن خود را به من ده. آن پسر، چنان کرد. پس آن حضرت، پیراهن خود را به او داد. پس خدای تعالی، آن حضرت را به میانه روی امر کرد و فرمود: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» . (2) و از آن حضرت، روایت کرده که مردی سؤال کرد از تفسیر قول الهی که فرموده: «وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» ؛ (3) یعنی: بدهید حق زرع و نخل را (و آنچه در آیه مذکور شده) در روز چیدن ثمر آنها، و اسراف مکنید؛ زیرا که خدای تعالی، دوست نمی دارد اسراف کنندگان را. حضرت فرمود که: فلان مرد از انصار، زراعتی داشت و وقتی که حاصل آن را برمی داشت، همه را تصدق می کرد و خود و عیال، بی چیز می ماندند. پس خدای تعالی، آن را داخل اسراف گردانید. (4) و از آن حضرت، روایت کرده که این آیه را تلاوت فرمود که: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» ؛ (5) یعنی: آن جماعتی که هر گاه خرج کنند، اسراف نمی کنند و اقتار نمی کنند و انفاق ایشان، عدل و میانه است، نه زیاده و نه کم. بعد از آن، مُشتی سنگ ریزه برداشت و در دست، نگاه داشت، چنانچه هیچ نریخت و فرمود که: این، اِقتاری است که خدای تعالی در کتاب خود ذکر کرده. پس مُشتی دیگر برداشت و دست را سست کرد تا همه ریخت و فرمود که: این، اسراف است. و مُشتی دیگر برداشت و بعضی را نگاه داشت و بعضی را ریخت

ص: 223

1-1) . الکافی، ج 4، ص 55، ح 6. [1]

2-2) . همان، ص 55 و 56، ح 7. [2]

3-3) . سورة اعراف، آیه 31. [3]

4-4) . همان، ص 55، ح 5. [4]

5-5) . سورة فرقان، آیه 67. [5]

و فرمود که: این، قوام، یعنی عدل و میانه روی است. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: اگر کسی آنچه داشته باشد، در راه خدا صرف کند، خوب نکرده و توفیق نیافته. آیا حق تعالی نفرموده که: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؟ (2)؛ یعنی: خود را به دست خود، به هلاک میندازید (3) و احسان کنید؛ زیرا که خدای تعالی، احسان کنندگان را دوست می دارد. پس فرمود: مراد از «محسنین»، عدل کنندگان و میانه روان اند. (4) و از این احادیث، ظاهر شد که اسراف در صرف نمودن مال در راه های خیر نیز جاری می شود و هر گاه خیرات و تصدقات به حدی رسد که موجب پریشانی شود، اسراف خواهد بود.

انواع اسراف

و بدان که از احادیث، ظاهر می شود که اسراف، بر چند نوع است: یکی، تجاوز نمودن از حد در انفاق، اگر چه در راه های خیر باشد، چنانچه گذشت.

دیگر، ضایع کردن مال و بی فایده تلف نمودن، هر چند آن مال، اندکی بوده باشد، مثل ریختن آبی که در ظرف، بعد از خوردن بماند و پاشیدن هسته خرما و امثال آن، چنانچه محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: میانه روی، چیزی است که خدای تعالی آن را دوست می دارد؛ و اسراف، امری است که خدای تعالی آن را دشمن می دارد و حتی انداختن هسته خرما، به جهت آن که به کاری می آید، و حتی ریختن زیادتی آبی که بیاشامی. (5) و از آن حضرت، روایت کرده که شخصی پرسید که: آدنای مراتب اسراف، کدام است؟ فرمود: بسیار پوشیدن و مبتذل ساختن جامه ننگه داشتنی خودت، و آن که بریزی آنچه [را] در ظرف زیاد آید، و آن که خرما را بخوری و هسته آن را این طرف و آن طرف بیندازی. (6) و عیاشی رحمه الله در تفسیر [خود]، از بشر بن مروان روایت کرده که گفت: [نزد] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم. حضرت، رطبی طلبید. پس یکی از آنها که حاضر بودند، هسته خرما را [دور] می انداخت. آن حضرت، دست او را گرفت و فرمود: این، از جمله تَبذیر است و خدای تعالی،

ص: 224

1-1) . الکافی، ج 4، ص 54 و 55، ح 1. [1]

2-2) . بقره، آیه 195. [2]

3-3) . ب: «نیندازید» .

4-4) . الکافی، ج 4، ص 53، ح 7. [3]

5-5) . همان، ص 52، ح 2. [4]

6-6) . همان، ص 56، ح 10. [5]

فساد و ضایع کردن را دوست نمی دارد. (1) دیگر از جمله انواع اسراف، صرف مال در مصرف های حرام است، مثل خریدن شراب و آلات قمار، و چیزی دادن به فواحش و سازنده و خواننده و معرکه گیران که اعمال سیمیا و امثال آن می کنند، و قمار باختن، و رشوه دادن به حکام، و صرف نمودن در چیزی که متضمن ظلمی یا ضرر [رساندن] به مؤمنی باشد. و در چنین افعال، معصیت و مخالفت الهی از دو جهت خواهد بود: یکی از جهت آن که آن فعل، فی نفسه، مخالف شرع است؛ و دیگر از جهت آن که صرف کردن مال در آن مصرف، از قبیل اسراف است، و بر این نوع، حدیث عبد الرحمن بن الحجاج - که قبل از این به روایت عیاشی مذکور شد -، دلالت می کند.

دیگر از جمله اسراف، صرف مال است در چیزی که به بدن آدمی ضرر رساند، چنانچه کلینی رحمه الله روایت کرده که شخصی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از آن حضرت پرسید که: در راه مگه، گاه هست که می خواهیم که احرام ببندیم و نوره می گذاریم و سبوس آرد، همراه نداریم که بعد از نوره بر بدن مالیم و به عوض سبوس، بدن را به آرد، پاکیزه می کنیم و از این معنی، آن قدر متألم (2) می شوم که خدا بهتر می داند. آن حضرت فرمود که: آیا از ترس اسراف، متألم می شوی؟ گفتم: بلی. فرمود که: در چیزی که باعث اصلاح بدن باشد، اسراف نمی باشد. بسیار است که می فرمایم تا آرد پخته را با روغن زیت، ممزوج می کنند و بر بدن می مالیم. به درستی که اسراف نمی باشد، مگر در چیزی که باعث تلف مال شود و به بدن، ضرر رساند. گفتم: إقتار - که ضد اسراف است -، کدام است؟ فرمود که: آن که نان را با نمک بخوری و قدرت بر خوردن چیزی دیگر داشته باشی. گفتم: میانه روی کدام است؟ فرمود: آن که نان و گوشت و شیر و سرکه و روغن بخوری، گاهی از این و گاهی از آن. (3) و از این حدیث، ظاهر می شود که صرف مال، مطلقاً در چیزی که ضرر به بدن داشته باشد، اسراف است؛ زیرا که اگر به مرتبه افراط و تجاوز از حد رسد، در غیر صورت ضرر هم از مقوله اسراف است. و حصری که از این حدیث فهمیده می شود، مأول است به اسراف کامل یا آن که حصر، نسبت به صرف مالی است که نفع رساند تا مخالف اخبار بسیار و اتفاق علما نباشد.

ص: 225

1-1. تفسیر العیاشی، ج 2، ص 288، ح 58.

2-2. متألم: ناراحت.

3-3. الکافی، ج 4، ص 53 و 54 و ح 10. [1]

دیگر از این حدیث، ظاهر می شود که جمع کردن میانۀ الوان بسیار در خوردنی ها، مخالف اقتصاد و میانه روی باشد و مکتوبی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به عثمان بن حنیف انصاری نوشته و غیر آن از روایات هم، إشعار به این معنی دارد و بنا بر این، آنچه میانۀ جمعی از اهل دنیا و صاحبان ثروت شایع است که در سفره ها الوان بسیار حاضر می سازند، ظاهر آن است که از قبیل اسراف است و نباید دانست که اسراف، به احوال مردم، مختلف می باشد و صرف نمودن قدری از مال که نسبت به حال مردی غنی از قبیل اسراف نباشد، بلکه داخل إقتار باشد، می تواند بود که نسبت به حال مردی فقیر، اسراف باشد. و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: بسا فقیری که او اسراف کننده تر از غنی است. به درستی که غنی، خرج می کند از آنچه خدای تعالی به او داده، و فقیر، خرج می کند، بی آن که به او عطا شده باشد. (1) و از احادیث مذکوره، ظاهر شد که بسیاری از تکلفات که در خورش ها و پوشش ها میانۀ اهل روزگار شایع است، اسراف است و اکثری آن است که به سبب این امور به قرض و پریشانی مبتلا می شوند و با وجود پریشانی، ترک اسراف نمی کنند و می گویند: مناسب زیّ امثال و أقران ما نیست بر خود تنگ گرفتن! و همیشه نظر به حال جمعی می کنند که از جهت دنیا بر ایشان، زیادتی دارند و می خواهند از آنها کمتر نباشند، و هرگز از تعب و آزار، خلاص نمی شوند. و اگر نظر به حال جمعی کنند که به حَسَب دنیا، احوال ایشان زیون تر است، بسیاری از دشواری ها آسان می شود. و جمعی، ملاحظه صرفه در پوشش ها و غیر آن، کمتر می کنند و گمان می کنند که رعایت صرفه کردن، از جمله عیوب و داخل بخل و امساک است و کسی را که جامه بی ثبات نپوشد و به طور ایشان سلوک نکند، خسیس الطبع می شمارند، و این، معنی (2) محض سفاهت و تضييع مال است بی فایده.

و جمعی، مضایقه نکردن در خریدن چیزهای گران را داخل همت حساب می کنند، و این، نوع دیگر است از سفاهت. و ابن بابویه رحمه الله در من لا یحضره الفقیه، روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: با مشتری، مضایقه و گفتگو بکن، هر چند قیمت بسیار دهد؛ زیرا که کسی که مغبون می شود در خریدن یا فروختن، نه محمود است و نه مأجور. (3) یعنی، نه مستحقّ تحسین می شود در دنیا، و نه مستوجب ثواب می شود در آخرت.

ص: 226

1-1. همان، ص 55، ح 4. [1]

2-2. الف: - «معنی» .

3-3. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 197، ح 3742.

و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که به خادم خود می فرمود که: هر گاه (1) برای من چیزی از اسباب سفر حج می خری، در قیمتش مضایقه مکن. (2) و آن که جمعی خانه های بسیار رفیع می سازند به جهت زیادتی بر امثال و اقارب خود، ظاهر آن است که از قبیل صرف مال در مصرف حرام است. و ابن بابویه رحمه الله در فقیه روایت نموده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حدیث مناهی که: کسی که بنایی بگذارد از برای ریا و سَمعه، یعنی برای دیدن و شنیدن مردم، خدای تعالی در روز قیامت، آن بنا را تا طبقه هفتم بر او بار می کند و آن، آتشی افروخته خواهد بود و بعد از آن، طوقی می سازند آن بنا را در گردن او و می اندازند او را در جهنم. پس تا قعر جهنم، هیچ چیز او را نگاه نمی دارد، مگر آن که توبه کند، یعنی در دنیا، تا به آن عذاب، گرفتار نشود. پس کسی پرسید که: یا رسول الله! چگونه است بنا کردن برای ریا و سَمعه؟ فرمود که: آن، بنایی است که زیاده بر قدر احتیاج، کسی بسازد از برای ترفع و زیادتی بر همسایگان خود و از برای مباهات بر برادران مؤمن خود. (3) و از بلند ساختن بنا در احادیث، نهی واقع شده و همچنین از تصویر نمودن، و وارد شده که ملائکه، داخل بیوتی (4) که در آن صورت حیوانی باشد، نمی شوند (5) و از نماز کردن در چنین جایی نهی شده، هر گاه صورت در برابر او (6) باشد. (7) و اکثر ارباب حکومت را ساختن خانه، چنانچه می سازند [که] بی خراب کردن خانه چندین بنده خدا صورت نمی یابد، و اگر چنانچه ترک اسراف در این امور کنند، شاید که در ظلم هم چندان اسراف واقع نشود.

و سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه و ابن بابویه رحمه الله از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که: شَرِیح بن الحارث، در زمان خلافت آن حضرت، خانه ای به هشتاد دینار خرید (و هشتاد دینار (8)، موافق قیمتی که در این زمان ها دارد، تخمیناً دوازده تومان یا کمتر می شود). پس چون آن حضرت اطلاع یافت، او را طلبید و فرمود که: به من رسیده که تو خانه ای به هشتاد دینار خریده ای و قباله ای نوشته ای و گواهان گرفته ای. گفت: چنین است یا امیر المؤمنین! پس، از روی غضب، نظر به جانب او کرده، فرمود که: یا شَرِیح! بدان که در این زودی، کسی پیش تو خواهد آمد که نگاه

ص: 227

-
- 1-1 . ب: + «از» .
 - 2-2 . همان، ح 3743.
 - 3-3 . همان، ج 4، ص 11 و 12، ح 4968.
 - 4-4 . الف: «یورتی» .
 - 5-5 . الکافی، ج 3، ص 393، ح 27؛ تهذیب الأحکام، ج 2، ص 377، ح 1570.
 - 6-6 . ج: - «او» .
 - 7-7 . ر. ک: بحار الأنوار، ج 80، ص 280 - 290.
 - 8-8 . ب: - «هشتاد دینار» .

به سند و نوشته‌تو نکند و نپرسد که گواهان تو کیستند تا وقتی که تو را از آن خانه، چشم باز مانده یا بر دوش حاملان جنازه بار کرده، بیرون کند و تو را به قبرت، مجرد از مال و آنچه در دنیا دل به آن بسته‌ای، تسلیم نماید. پس با خود فکر کن و ببین که مبادا این خانه را از غیر صاحبش خریده باشی یا زرش را از ممر حرامی تحصیل کرده باشی، که اگر چنین باشد، خسران دازین و زیان کاری دنیا و آخرت، تو را حاصل شده خواهد بود.

و اگر چنانچه در وقت خریدن خانه نزد من می‌آمدی، از برای تو سندی می‌نوشتم به نحوی که مذکور می‌شود تا تو رغبت در خریدن این خانه به یک درهم و زیاده از آن [هم] نمی‌کردی، و صورت آن نوشته، این است که: این خانه، چیزی است که ابتیاع نموده آن را بنده‌ای دلیل از مردی مُشرف بر موت و رحیل، که مضطرب ساخته او را رحلت از دنیا. خریده این مشتری از آن بایع، خانه‌ای از سرای غرور و فریفتگی از جانبی که مسکن جمعی است که عاقبت حالشان، فناست و از محله‌ای یا قافله‌گاه (1) طایفه‌ای که آخر کارشان موت و هلاک است. و احاطه نموده است به این خانه، چهار حد: حدّ اول، منتهی می‌شود به اسباب آفت‌ها و بیماری‌ها؛ و حدّ دوم، منتهی می‌شود به اسباب بلاها و مصیبت‌ها؛ و حدّ سوم، منتهی می‌شود به خواهش‌های گُشنده و هلاک‌کننده؛ و حدّ چهارم، منتهی می‌شود به شیطانی‌گم‌راه‌سازنده، و در این خانه از آن سمت گشوده می‌شود. خریده است این مردی که به آرزوهای خود گول خورده، از آن مردی که اجل، او را به حرکت آورده و مضطرب ساخته این خانه را که وصف و حدودش مذکور شد، به قیمتی که آن، عبارت است از: بیرون آمدن از عزّت قناعت و داخل شدن در خواری طلب و مذلت خضوع.

پس آنچه برسد به این مشتری از عیب یا نقصان، ضامن آن، کسی است که کهنه یا مضطرب می‌سازد ابدان پادشاهان را، و به جبر و قهر می‌گیرد جان‌های جباران را، و زایل و باطل می‌سازد سلطنت و پادشاهی فراعنه را، مثل کسرا، که پادشاه عجم است، و قیصر، که سلطان (2) روم است، و تبع، که پادشاه یمن است، و حمیر، که پادشاه طایفه‌ای است از عرب، و آن کسی که جمع کرده اموال را بر سر یکدیگر تا صاحب مال بسیار شده، و آن کسی که بنایی گذاشته و اساس آن را محکم (3) کرده و بطنان آن بنا را زینت داده و به فرش‌های الوان و بالش‌ها آراسته گردانیده یا آن که بنا را مرتفع و عالی ساخته و ذخیره‌ها گذاشته و به اعتقاد خود، از برای فرزندان، فکر و

ص: 228

1-1 . ب: «محله تا قافله‌گاه» .

2-2 . ب: «پادشاه» .

3-3 . ب و ج: «مستحکم» .

عاقبت اندیشی کرده، همگی این جماعت، از مسکن های خود بیرون کرده، در موقف عرض بر خداوند جبار و محلّ محاسبه اعمال و موضع ثواب و عقاب، جمع خواهند شد در آن وقتی که امر الهی جاری شود به فصل قضا و قطع احکام، خاسر و زیان کار شوند یا: می شوند آنهایی که بنای کار ایشان بر بطلان است. و شاهد بر این معامله عقل است، به شرط آن که از بند هوا و خواهش، خلاص شده باشد و از علایق و عوایق دنیا، سالم مانده باشد. (1) تا این جاست روایت سیّد رضی؛ و در روایت ابن بابویه، این چند فقره موجود است: و ندا کند یا ندا می کند منادی ترک دنیا در عرصه های دنیا به ترک دنیا، به این ندا که: به تحقیق، روشن و ظاهر است صبح برای کسی که دو چشم بینا داشته باشد. و چنانچه صبح ظاهر است، این معنی نیز ظاهر است که آدمی، همچنان که روزی به دنیا آمده، روزی هم از دنیا رحلت می کند. پس، از اعمال صالحه، توشه ای به جهت آخرت خود بردارید و طول امل و آرزوهای دور و دراز را به فکر آجل و خوف موت، نزدیک و کوتاه سازید. (2)

حکم کشیدن تنباکو

و از جمله مصارفی که اسراف در آن جاری می شود و در این زمان، شیوع تمام دارد، کشیدن تنباکوست و علمای این زمان، در آن باب، از طرف افراط و تفریط، سخنان می گویند و بعضی در انکاز مبالغه نموده، مطلقاً حکم به حرمت آن می کنند، و جمعی که بسیار راغب اند، مطلقاً حلال می دانند. و گمان این حقیر آن است که نسبت به آمرجه و اشخاص، مختلف است و اگر کسی از او متضرر نشود و نفعی بدنی یابد، مثل دفع زکام و نزله و رطوبات معده، ظاهر آن است که از قبیل صرف مال در دوائی باشد که به بدن، نفع رساند و اسراف در چنین چیزی جاری نیست؛ و اگر به مزاجی نفع ندهد و (3) ضرر رساند، مثل آن که باعث یبوست دماغ یا ضعف قلب یا نوعی دیگر از انواع ضرر شود، شکی در آن نخواهد بود که از قبیل اسراف و حرام است؛ و نسبت به کسی که نه نفع بدنی داشته باشد و نه ضرر، یا آن که از جهتی نافع باشد و از جهتی مضر و جهتین بر یکدیگر راجح نباشند، ظاهر آن است که نسبت به چنین شخصی نیز حرام است؛ زیرا که متضمن صرف مال است، بی فایده معتد به. و اگر میل طبع از راه عادت به آن یا قطع نظر از آن به سرحد افراط رسیده باشد و ترک آن، باعث بی دماغی بسیار شود و بر طبع، شاق باشد و نفع، منحصر در التذاذ و دفع

ص: 229

1-1. نهج البلاغه، ج 3، ص 4-5، نامه 3. [1]

2-2. الأمالی، الصدوق، ص 389، ح 501.

3-3. ب: - «نفع ندهد و» .

این نوع ضرر باشد، چنین صورتی محلّ تأمل است (1) و شاید که حرمت، ظاهرتر باشد و اولی آن است که چندروزه بی دماغی را تحمل کنند و ترک نمایند.

و فواید ترک، چند چیز است: یکی، احتراز از اتلاف مال، و اگر کسی تأمل نماید، آنچه صرف آن می شود از جهت قیمت خود و اسباب و ادوات و سوختن و ضایع شدن فروش و مثل آن و مقرّری خدمه ای که به جهت تهیّه و ترتیب آن، ضرور است، خصوصاً جمعی را که میهمان بر ایشان بسیار وارد می شود، قدری معتدّ به می شود، و بر فقرا (2) و جمعی که به زحمت و مشقّت، قلیلی کسب می نمایند، خرجی است عظیم.

دیگر، احتراز از تضييع اوقات و باز ماندن از عبادات و امور ضروری؛ زیرا که بسیاری از مردم را خادمی که تهیّه اسباب کند، نمی باشد، سیّما طلبه علم را؛ و از این جهت، از شغل خود و عبادت، باز می مانند. و جمعی، روزه داشتن سنّت را از جهت رغبت تام که به آن دارند، ترک می نمایند. و از لوازم اعتیاد و رغبت تام به هر امری، آن است که اگر میسر و مهیا باشد، آدمی مشغول به آن باشد و اگر حاضر نباشد، تشویش خاطر که از جهت او آدمی می باشد، مانع از شغل های دیگر می شود.

دیگر، اجتناب از معصیت الهی؛ زیرا که بسیاری از اوقات، ترتیب اسباب آن به نحوی که آدمی خواهد و طبیعت التذاذ تام یابد، حاصل نمی شود و بسیاری از مردم (3)، از این جهت، خدمه را ایذا می کنند و دشنام می دهند و بعضی فحش می گویند و تعدیب می نمایند، و گاه باشد که رتبه خادم در درگاه الهی، زیاده از مخدوم باشد. و کسی که معتاد به چنین چیزی نباشد، از ارتکاب این معصیت و مشقّت جواب و بازخواستِ آخرت، خلاص است.

دیگر، مستغنی بودن از خلق در باب فرمودن خدمت از آن جهت که اکثر مردم را قیام به تهیّه جمیع اسباب این امر، به تنهایی، میسر نیست و مخالف زیّ و عادت ایشان است و اگر بالفرض، خود متکفل جمیع لوازم آن شوند، از اکثر کارهای دنیا و آخرت، باز می مانند و بسیاری از مردم، معتادند به آن که در جمیع اوقات فرصت، به آن مشغول باشند (4). و شکی نیست در آن که استغنا از مردم به قدر مقدور، از جمله مغتنمات است.

و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: جمعی از انصار به خدمت

ص: 230

1-1. الف: «باشد» .

2-2. الف: - «قدری معتدّ به می شود و بر فقرا» .

3-3. ب: - «از مردم» .

4-4. ب: «شوند» .

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده، سلام کردند. حضرت، ردّ سلام بر ایشان فرمود. گفتند (1): یا رسول الله! ما را به تو (2) حاجتی هست. فرمود: حاجت خود را بگویید. گفتند: حاجتی عظیم است. فرمود: بگویید که آن کدام است؟ گفتند: حاجت ما آن است که ضامن شوی که خدای تعالی (3)، ما را به بهشت برَد. حضرت، سر به زیر انداخت و چنانچه عادت متفکران است، چیزی بر زمین می زد. بعد از آن، سر برداشت و فرمود: ضامن می شوم، به شرط آن که از هیچ کس، چیزی سؤال نکنید. بعد از آن، طریقه آن جماعت، آن بود که هر گاه یکی از ایشان در سفری بود و تازیانه از دستش می افتاد، راضی نمی شد که به کسی بگوید: «تازیانه را به من ده»، از برای آن که سؤال نکرده باشد، و خود پایین می آمد و بر می داشت. و بر سر سفره، هرگاه نشسته بودند و یکی از هم نشینان به آب نزدیک تر بودند، به او نمی گفت که: «کوزه آب را به من ده»، و خود بر می خاست و آب می خورد. (4) مجملاً، نسبت به حال اکثر مردم، ظاهراً ترک لازم یا راجح باشد. و الله تعالی یعلم!

مذمت بخل

همچنانچه افراط در خرج، قبیح و مذموم است، امساک و بخل، تیر مذموم است و از احادیث سابقه که متضمن میانه روی بود، این معنی ظاهر شد. و احادیث در فضل جود و اطعام و صلّه اخوان و فقرا و مذمت بخل، بسیار است، و از آن جمله، قلیلی مذکور می شود:

روایت نموده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که در تفسیر قول الهی: «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ»؛ (5) یعنی: «همچنین می نماید خدای تعالی، اعمال آن جماعت را حسرتی چند بر ایشان»، فرمود که: آن حسرت، آن است که مردی مال خود را نگاه دارد و از جهت بخل، در راه طاعت الهی صرف نکند، و بعد از آن بمیرد و آن را بگذارد از برای کسی که آن را در طاعت الهی یا در معصیت الهی صرف نماید. پس اگر در طاعت الهی صرف کند، آن را در میزان، عمل دیگری خواهد دید و موجب حسرت او خواهد بود؛ زیرا که آن مال، در تصرف او بود و می توانست که در مصرف طاعت صرف کند و نکرد، و اگر آن شخص، آن مال را در معصیت صرف کرده باشد، گذاشتن مال از برای او، باعث قوت او شده خواهد بود در

ص: 231

1-1. ب: «عرض کردند».

2-2. ب: «شما».

3-3. ب: «خداوند عالم».

4-4. الکافی، ج 4، ص 21، ح 5. [1]

5-5. سوره بقره، آیه 167. [2]

معصیت. پس از این جهت، موجب حسرت او خواهد بود. (1) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: مال خود را در طاعت الهی صرف کن و یقین دان که خدای تعالی، عوض می دهد؛ زیرا که هیچ بنده ای از بندگان الهی - خواه مرد و خواه زن - بخل نمی ورزد در صرف نمودن چیزی در مصرفی که رضای الهی در آن باشد، مگر آن که چندین برابر او را در مصرفی صرف کند که موجب غضب الهی باشد. (2) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کیست که ضامن شود چهار چیز را تا در عوض، چهار خانه در بهشت بگیرد؟ بعد از آن فرمود: مال را در طاعت الهی صرف کن و از پریشانی مترس و با مردم، به انصاف سلوک کن و بر همه کس، سلام کن، و ترک کن مجادله و نزاع را، هر چند حق با تو باشد. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که از پدران خود علیهم السلام روایت فرمود که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنید که مردی می گوید که: شحیح، یعنی بخیل بسیار بخیل (4)، معذورتر است از کسی که ظلم بر مردم کند. پس فرمود که: دروغ می گوید. به درستی که ظالم، گاه هست که توبه می کند و استغفار می کند و حق مردم را به ایشان، پس می دهد، و کسی که بخل شدید می ورزد، زکات نمی دهد و تصدق نمی کند و صلّه رجم به جا نمی آورد و حق میهمان را رعایت نمی کند و انفاق فی سبیل الله و مصارف خیر، به جا نمی آورد، و حرام است بر بهشت که شحیح، داخل او شود. (5) و از آن حضرت، روایت کرده که از پدر خود علیه السلام روایت فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: هیچ چیز، اسلام را باطل و زایل نمی سازد، مثل بخل شدید. به درستی که آن را حرکتی پنهانی هست، مثل حرکت مورچه، و شعبه ای چند هست، مثل شعبه های شرک. (6) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: جوانی سخنی که آلوده به گناهان باشد، بهتر است از مرد پیر عابد که بخیل باشد. (7) و از بعضی از اصحاب آن حضرت، روایت کرده که گفت: سؤال کردم که: حدّ سخا، کدام است؟ فرمود که: حقی که خدای تعالی در مال تو قرار داده، از مال خود بیرون کنی و آن را در

ص: 232

1-1) . الکافی، ج 4، ص 42 و 43، ح 2. [1]

2-2) . همان، ص 43، ح 6. [2]

3-3) . همان، ص 44، ح 10. [3]

4-4) . ب: «بخل» .

5-5) . همان، ص 44، ح 1. [4]

6-6) . همان، ح 5.

7-7) . همان، ص 41، ح 14. [5]

مصرفش صرف کنی. (1) و در چند حدیث وارد شده که هر روز به سه سائل، چیزی می باید داد و اگر زیاده از سه را خواهند، عطا کنند و اگر نخواهند، نکنند. و سائلی را که چیزی (2) ندهند، می باید به زبان خوش برگردانند، نه به درستی. و آن کس را که عطایی (3) کنند، منت نمی باید (4) گذاشت، چنانچه حق تعالی در کلام مجید فرموده که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»؛ (5) یعنی: ای جماعتی که ایمان آورده اید! باطل مکنید تصدقات خود را به منت گذاشتن و ایذا کردن. (6) و وارد شده که سائلی [را] که مرد باشد، در شب رد نمی باید کرد؛ زیرا که ملائکه به جهت امتحان، به صورت بنی آدم می آیند و سؤال می کنند. و سائل می باید که هر چه به او دهند، قبول کند و شکر کند.

و محمد بن یعقوب کلینی، روایت کرده از مَسْمَع بن عبد الملک که گفت: در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم در منا و پیش ما انگوری بود و از آن می خوردیم. سائلی سؤال کرد. حضرت فرمود که خوشه انگوری به او دادند. آن سائل گفت: خوشه انگور به کار من نمی آید. اگر درهمی می بود، خوب بود. حضرت فرمود: خدای تعالی به تو احسان کند! پس برفت و بعد از آن، برگشت و گفت: خوشه انگور را بدهید. حضرت فرمود: خدای تعالی به تو احسان کند! (7) و چیزی به او نداد.

بعد از آن، سائلی دیگر آمد. حضرت، سه دانه انگور برداشت و به او داد. آن سائل، از دست آن حضرت گرفت و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي رَزَقَنِي!»؛ یعنی: حمد، مر خداوند عالمیان؟ را؛ آن چنان خداوندی که مرا روزی داد! حضرت فرمود که: در جای خود باش! و هر دو دست خود را از انگور پُر کرده، به او داد. سائل، از دست آن حضرت گرفت و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ!» . فرمود که: بر جای خود باش! و به غلام خود گفت که: از دراهم، چه چیز همراه داری؟ او تخمیناً بیست درهم داشت. آن را به او (8) داد. پس سائل بگرفت و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ! هَذَا مِنْكَ»

ص: 233

1-1) . همان، ص 39، ح 2. [1]

2-2) . ب: + «بخوانند» .

3-3) . ب: «عطا» .

4-4) . ب: «نباید» .

5-5) . سورة بقره، آیه 264. [2]

6-6) . ر. ک: الکافی، ج 4، ص 16 [3] باب «قدر ما يعطى السائل» .

7-7) . الف: - «پس برفت و بعد از آن، برگشت و گفت: خوشه انگور را بدهید. حضرت فرمودند: خدای تعالی به تو احسان کند!» .

8-8) . ب: «به سائل» .

وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ» ؛ یعنی: حمد، مر خدای را! این نعمت، از توست، به (1) تنهایی. تو را شریکی نیست در انعام. یا: حمد، مر تو راست تنهایی و تو را شریکی نیست (2). پس حضرت فرمود که: بر جای خود باش! و پیراهن خود را کُند و فرمود که: بپوش این پیراهن را! پس بپوشید و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي وَ سَتَرْتَنِي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ!» ؛ یعنی: حمد، مر خداوندی را که مرا کسوه داد و پوشانید یا ابا عبد الله! آن که گفت: «جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا!» ؛ یعنی: خدای تعالی، تو را جزای خیر بدهد! و از برای آن حضرت، به غیر از این، دعایی نکرد و بعد از آن رفت. پس گمان ما آن شد که اگر دعایی از برای او نمی کرد، دیگر به او چیزی می داد؛ زیرا که بعد از چیزی دادن، هر بار که حمد خدای تعالی می کرد، به او عطایی می فرمود. (3) و بدان که از قصه نزول سوره «هل أتى» چنان (4) ظاهر می شود که چیزی دادن به سائل، با وجود غایت احتیاج خود و عیال، ممدوح است و بنا بر این، صرف نمودن مال در مصرف خیر، مطلقاً، یا در خصوص سائل با وجود آن که باعث فقر و پریشانی خود نشود، خوب خواهد بود؛ زیرا که سوره مذکوره، چنانچه عامه و خاصه روایت کرده اند، در شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اهل بیت آن حضرت - صلوات الله علیهم - نازل شد در وقتی که با شدت گرسنگی، طعام خود را به مسکین و یتیم و اسیر، در یک شب یا در سه شب دادند و افطار نکردند و روزه را نذر فرموده بودند. (5) و در بعضی از روایات، وارد شده که فضّه، کنیز ایشان، از جمله روزه داران بود. (6) و کلام الهی که در مدح انصار می فرماید: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَيَّ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» ؛ (7) یعنی: «اختیار می کنند دیگران را بر خود، هر چند خود، صاحب فقر و احتیاج بوده باشند»، مؤید این معنی است.

و همچنین، حدیثی که ابن بابویه رضی الله عنه در کتاب امالی روایت کرده که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام داخل مکه شد. پس اعرابی ای را دید که به جامه کعبه چسبیده و می گوید: «يا صَاحِبَ الْبَيْتِ! الْبَيْتُ

ص: 234

-
- 1-1) . ب: - «به» .
- 2-2) . الف: - «در انعام. یا: حمد، مر تو راست. تنهایی و تو را شریکی نیست» .
- 3-3) . همان، ص 49، ح 12. [1]
- 4-4) . ب: - «چنان» .
- 5-5) . ر. ک: تفسیر القمّی، ج 2، ص 398 - 399؛ مجمع البیان، ج 1، ص 210؛ شواهد التنزیل، ج 2، ص 394 - 397، ح 1042؛ [2] تفسیر القرطبی، ج 19، ص 129 - 131.
- 6-6) . مناقب امیر المؤمنین، ج 1، ص 178؛ ح 103؛ [3] وسائل الشیعة (اسلامیه)، ج 16، ص 190، ح 5.
- 7-7) . سوره حشر، آیه 9. [4]

بَيْتِكَ وَالضَّيْفُ صَدِّقُكَ وَ لِكُلِّ ضَيْفٍ مِنْ مُضَيْفِهِ قِرَى، فَاجْعَلْ قَرَايَ مِنْكَ الْمَغْفِرَةَ!؛ یعنی: ای صاحب خانه! خانه، خانه توست و مهمان، مهمان توست و هر مهمانی را از مهماندار، ضیافتی می باشد. پس مهمانی مرا از کرم خود، آمرزش مقرر ساز. پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به اصحاب خود گفت (1): آیا می شنوید سخن اعرابی را؟ گفتند: بلی. فرمود: خدای تعالی، کریم تر از آن است که مهمان خود را رد کند.

پس شب دوم، اعرابی را دید که به همان رُکن چسبیده و می گوید: «یا عَزِيزًا فِي عِزِّكَ فَلَا اَعَزَّ مِنْكَ فِي عِزِّكَ! اَعَزَّنِي بِعِزِّ عِزِّكَ فِي عِزِّ لَا يَعْلَمُ اَحَدٌ كَيْفَ هُوَ، اَتَوَجَّهُ اِلَيْكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْكَ اَعْطِنِي مَا لَا يُعْطِنِي غَيْرَكَ وَ اصْرِفْ عَنِّي مَا لَا يَصْرِفُهُ اَحَدٌ غَيْرَكَ» ؛ یعنی: ای آن کسی که در مرتبه عزتی که لایق به توست، عزیز، پس کسی عزیزتر از تو نیست در مرتبه عزت تو! عزیز گردان مرا به عزت عزت خودت، به (2) نوعی از عزت که کسی کیفیت آن را نداند. رو به جناب اقدس تو می کنم و وسیله خود می سازم آن حقی را که حضرت محمد و آل او را - صلوات الله عليهم - بر تو هست. عطا کن به من، آن چیزی را که دیگری به من عطا نمی کند، و بگردان از من، مکارهی چند را که دیگری از من نمی گرداند. پس حضرت امیر المؤمنین، به اصحاب خود گفت (3): و الله که آنچه گفت، اسم اکبر خدای تعالی است به زبان سریانی که حبیب من، رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا به آن خبر داده! سؤال نمود اعرابی، بهشت را از خدای تعالی، پس به او عطا فرمود. و سؤال کرد خلاصی از جهنم را، و خدای تعالی، دفع کرد از او عذاب جهنم را.

و چون شب سوم شد، اعرابی را دید که به همان رُکن، دست زده و می گوید: «یا مَنْ لَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ وَ لَا يَخْلُوا مِنْهُ مَكَانٌ بِلَا (4) كَيْفِيَّةٍ! كَانْ اِرْزُقِ الْاَعْرَابِيَّ اَرْبَعَةَ اَلْفِ دِرْهَمٍ» ؛ یعنی: ای آن که احاطه نمی کند به او مکانی؛ زیرا که او را مکان نمی باشد، و خالی نیست از او هیچ مکانی؛ زیرا که علم و قدرت او به همه جا و همه چیز، احاطه کرده، و موجود است، بی آن که او را چگونگی و کیفیتی باشد! عطا کن اعرابی را چهار هزار درهم.

پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پیش او آمد و گفت: ای اعرابی! از خدای تعالی سؤال کردی که تو را به مغفرت خود، مهمانی کند، تو را ضیافت کرد، و بهشت [را] از او سؤال کردی، عطا فرمود، و سؤال کردی که تو را از عذاب جهنم، خلاصی دهد، آتش جهنم را از تو صرف نمود، و در این

ص: 235

1-1 . ب: «فرمود» .

2-2 . ب و ج: + «یک» .

3-3 . ب: «فرمود» .

4-4 . ب: «و لا» .

شب، از خدای تعالی، چهارهزار درهم می طلبی؟! اعرابی پرسید که: تو کیستی؟ فرمود: من، علی ابن ابی طالبم. اعرابی گفت: و الله که آنچه من طلب کرده ام، تویی و حاجت خود را از تو می خواهم! فرمود: سؤال کن مطلب خود را، ای اعرابی؟ گفت (1): هزار درهم به جهت مهر زن می خواهم، و هزار درهم می خواهم که قرض خود را پس دهم، و هزار درهم می خواهم که خانه ای بخرم، و هزار درهم به جهت خرجی می خواهم. فرمود که: آنچه خواستی، از روی انصاف خواستی. پس وقتی که از مکه بیرون آیی و به مدینه آیی، خانه مرا بپرس و پیش من بیا.

اعرابی، یک هفته در مکه توقف کرد و بعد از آن، به طلب آن حضرت به مدینه آمد و در شهر مدینه ندا می کرد که: کی مرا راه نمایی می کند به خانه علی بن ابی طالب علیه السلام؟ حضرت امام حسین علیه السلام در میان چند طفل شنید که اعرابی، تفحص خانه آن حضرت می کند. فرمود که: من، تو را به خانه آن حضرت، راه نمایی می کنم و من، فرزند او هستم، حسین بن علی. اعرابی گفت: پدر تو کیست؟ فرمود: امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب. گفت (2): مادر تو کیست؟ فرمود: فاطمه زهرا، سیده زنان عالمیان. گفت: جدّ تو کیست؟ فرمود: رسول خدا، محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلی الله علیه و آله. گفت: جدّه تو کیست؟ فرمود: خدیجه بنت خویلد. گفت: برادر تو کیست؟ فرمود: ابو محمد حسن بن علی بن ابی طالب. گفت: تمام دنیا را تو گرفتی! برو نزدیک (3) امیر المؤمنین علیه السلام و به او بگو که: اعرابی ای که شما تعهد کارسازی او در مکه کرده اید، بر در خانه ایستاده.

حضرت امام حسین علیه السلام نزد آن حضرت رفته و گفت: ای پدر! اعرابی ای بر در خانه ایستاده و می گوید که شما، متعهد کارسازی او در مکه شده اید. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - پرسید که: هیچ چیزی داری که اعرابی بخورد؟ حضرت فاطمه علیها السلام گفت: خداوندا! تو می دانی که چیزی حاضر نیست. پس حضرت، رخت (4) خود را پوشیده، بیرون آمد و گفت (5): ابا عبد الله سلیمان فارسی را از برای من، طلب کنید. پس سلمان به خدمت آن حضرت آمد. فرمود (6) که: یا ابا عبد الله! باغی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله درخت های آن را به دست خود نشانیده، بین که چه کسی اراده خریدن آن می کند و از برای من بفروش.

ص: 236

1-1 . ب: «عرض کرد» .

2-2 . الف: - «پدر تو کیست؟ فرمود: امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب. گفت:» .

3-3 . ب: «به نزد» .

4-4 . ب: «لباس» .

5-5 . ب: «آمدند و فرمود» .

6-6 . ب: «حضرت فرمود» .

سلمان به بازار آمد و مشتری ای پیدا کرده، باغ را به دوازده هزار درهم فروخت و قیمتش را پیش آن حضرت آورد. پس اعرابی را طلبیده، چهارهزار درهم به او داد و چهل درهم دیگر [هم] به جهت خرجی راه، عطا نمود.

خبر به سائلان مدینه رسید و جمع شدند. یکی از انصار، خبر به حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - داد. فرمود که: خدای تعالی، تو را اجر راهی که آمدی، عطا کند! پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نشست و زر در پیش آن حضرت، ریخته بود و مردم، بر سر آن حضرت، جمع شدند و به هر کس، مُشتی از آن می داد تا آن که یک درهم [نیز] نماند.

پس چون به خانه آمد، حضرت فاطمه علیها السلام گفت: یا ابن عم! باغی که پدرم از برای تو درخت نشانیده بود، فروختی؟ فرمود: بلی! فروختم به چیزی که از آن، بهتر بود در دنیا و آخرت. پرسید که: قیمتش را چه کردی؟ فرمود: دادم به چشمی چند که شرم می آمد مرا پیش از آن که از من سؤال کنند، از آن که ایشان را به خواری سؤال، ذلیل سازم. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که: من، گرسنه ام و دو پسر من، گرسنه اند و شکی ندارم در آن که تو (1) هم مثل ما گرسنه هستی. آیا از آن جا یک درهم به ما نمی رسید؟ پس کنار جامه آن حضرت را گرفت. فرمود: مرا بگذار! حضرت فاطمه علیها السلام گفت: پدرم می باید میانه من و تو در این قصه حکم کند. پس جبرئیل علیه السلام بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: یا محمد! به درستی که خدای تعالی، تو را سلام می رساند و می فرماید: علی بن ابی طالب را از من، سلام برسان و به فاطمه بگو که: تو را نیست که دست بر دست های او زنی.

چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و دید که حضرت فاطمه، جامه آن حضرت را گرفته، از سبب آن سؤال فرمود. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: ای پدر! باغی [را] که شما به دست خود درخت های آن را نشانیده بودید، به دوازده هزار درهم فروخت و از آن، یک درهم نگاه نداشت که چیزی خوردنی بخریم. حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: جبرئیل علیه السلام مرا از جانب خداوند عالمیان، سلام رسانید و گفت: علی بن ابی طالب را از جانب خدای تعالی، سلام برسان، و به من فرموده که به تو بگویم که: نیست تو را که دست بر دست های او زنی. حضرت فاطمه علیها السلام گفت (2): من، طلب آمرزش از خدای - عزّ و جلّ - می کنم و دیگر، هرگز چنین نخواهم کرد.

ص: 237

1-1. ب: «شما» .

2-2. ب: + «که» .

بعد از آن، حضرت فاطمه علیها السلام گفت که: پدرم صلی الله علیه و آله از طرفی بیرون رفت و امیر المؤمنین علیه السلام از طرفی، و زمانی نگذشت که پدرم باز گشت و هفت درهم از درهم های سیاه هَجَری آورد و فرمود که: ای فاطمه! پسر عمّ من کجاست؟ گفتم: بیرون رفت. فرمود: این درهم ها را بگیر و وقتی که بیاید، بگو که از برای شما خوردنی بخرد.

چون اندک زمانی گذشت، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باز گشت و فرمود که: ابن عمّم باز گشته؛ زیرا که بوی خوش می یابم. گفتم: بلی! باز گشت و به من چیزی داد که به جهت ما خوردنی بخری. فرمود که (1): به من ده. پس هفت درهم هَجَری را به او دادم. فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا وَ هَذَا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ». بعد از آن، به حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: برخیز و همراه من بیا. پس به بازار آمدند در راه، مردی ایستاده بود و می گفت: «مَنْ يُقْرِضُ الْمَلِيَّ الْوَفِيَّ؟»؛ یعنی: کیست که قرض دهد به مالدار وفاکننده؟ پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به حضرت امام حسن علیه السلام گفت: یا بُنَيَّ! دراهم را به این سائل بدهیم؟ حضرت امام حسن علیه السلام گفت: آری، و الله! پس دراهم را به سائل داد. حضرت امام حسن علیه السلام گفت: ای پدر! همه درهم ها را دادی؟ فرمود: بلی. به درستی که آن کسی که اندک را می دهد، قادر است بر آن که بسیار هم (2) بدهد.

پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به در خانه مردی رفت که از او قرض کند. در راه اعرابی ای را دید که شتری دارد. گفت: یا علی! این شتر را از من بخر. فرمود که: قیمتش را ندارم. اعرابی گفت: من صبر می کنم تا وقتی که به هم رسانی. فرمود که: به چند می فروشی، ای اعرابی؟ گفت: به صد درهم. پس به حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که: بگیر این شتر را. آن حضرت، شتر را گرفته، روانه (3) شدند. اعرابی ای دیگر به ایشان برخورد که به آن اعرابی اول، شبیه بود و جامه های ایشان به یکدیگر شبیه نبود. پرسید که: یا علی! این شتر را می فروشی؟ فرمود که: تو شتر را از برای چه چیز می خواهی؟ گفت: از برای آن که اول جنگی که ابن عمّ تو در راه خدا کند، سوار شوم و جهاد کنم. فرمود که: اگر قبول می کنی، شتر را بگیر و قیمت در کار نیست. گفت: من قیمتش را همراه دارم و به قیمت می خرم. پس تو آن را به چند خریده ای؟ فرمود: به صد درهم خریده ام. اعرابی گفت: به صد و هفتاد درهم می خرم. پس به حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که: زر را بگیر و شتر را به او بده و صد درهم را بده به اعرابی اول که شتر را (4) به ما فروخت و هفتاد درهم را نگاه دار تا

ص: 238

1-1 . ب: - «که» .

2-2 . الف: - «هم» .

3-3 . ب: «گرفت و روانه» .

4-4 . الف: - «را» .

چیزی بخریم. حضرت امام حسن علیه السلام زر را گرفته، شتر را تسلیم نمود.

حضرت فرمود که: بطلب اعرابی ای را که شتر [را] از او خریده بودم. روانه شدم تا قیمت شتر را به او دهم، دیدم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در کنار راه، در جایی نشسته بود که پیش از آن ندیده بودم که در آن جا نشسته باشد و بعد از آن هم (1) ندیدم که آن جا بنشیند. چون مرا دید، خندان شد، چنان که دندان های آسیا آن حضرت پیدا شد. گفتم: خدای تعالی، تو را خندان سازد و روز تو را به بشارت بدارد! فرمود: یا ابا الحسن! اعرابی ای را طلب می کنی که شتر به تو فروخته، از برای آن که زر او را بدهی؟ گفتم: آری، و الله! مادر و پدرم فدای تو باد! فرمود که: یا ابا الحسن! آن کس که شتر به تو فروخت، جبرئیل علیه السلام بود و آن دیگری که از تو خرید، میکائیل علیه السلام بود و شتر، از ناقه های بهشت بود و دراهم، از پیش خداوند عالمیان آمده بود. پس آن را در راه خیر، صرف کن و از تنگی مترس. (2) و محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از سماعه روایت کرده که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که: مردی که زیاده از قوت یک روز نداشته باشد، آیا می باید که چیزی بدهد به کسی که هیچ نداشته باشد؟ و کسی که قوت یک ماهه داشته باشد، می باید چیزی بدهد به کسی که کمتر از او داشته باشد (3)؟ و کسی که قوت یک ساله داشته باشد، همچنین به کسی که کمتر داشته باشد؟ یا اینها همه از جمله کفاف است که هرگاه از آن جا چیزی ندهد، او را ملامت نتوان کرد؟ فرمود که: در این جا دو چیز هست: یکی آن که افضل و بهتر شما، کسی است که حریص تر و راغب تر به احسان و برگزیدن خود بر مردم باشد؛ زیرا که خدای تعالی می فرماید که: «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»؛ (4) یعنی: اختیار می کند دیگران را بر خود، هر چند خود، صاحب فقر و احتیاج بوده باشند. و دیگری آن است که کسی را بر نگاه داشتن قدر کفاف، ملامت نمی توان کرد و دست بالا بهتر است از دست پایین؛ یعنی دستی که عطا می کند، بهتر است از دستی که سؤال می کند و چیزی می گیرد، یا بهتر است از دستی که چیزی نمی دهد؛ و ابتدا کن در چیزی دادن به عیال خود.

و از حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت می کند که شخصی پرسید که: کدام تصدق، افضل است؟ فرمود: آن که مردی که چیزی کم داشته باشد، به مشقت تصدق (5) بکند. آیا

ص: 239

1-1. الف و ج: - «هم» .

2-2. الأملی، صدوق، ص 553 - 557، ح 742. [1]

3-3. ب: - «و کسی که قوت یک ماهه داشته باشد، می باید چیزی بدهد به کسی که کمتر از او داشته باشد» .

4-4. سورة حشر، آیه 9. [2]

5-5. ب: «تصدق» .

نشیده ای که خدای تعالی می فرماید: «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»؟ 1

و ابن بابویه رحمه الله در فقیه، روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: هیچ خرج کردن، دوست تر نیست پیش خدای تعالی، از خرج کردنی که نه زیاد باشد و نه کم، و خدای تعالی دشمن می دارد اسراف را، مگر در حجّ و عمره. پس رحمت کند خدای تعالی، مؤمنی را که از مَمَر حلال، کسب کند و به طریق اقتصاد و میانه روی، خرج کند و زیادتی که داشته باشد، به جهت آخرت خود، پیش فرستد. (1)

سخنان امام صادق علیه السلام به صوفیان

و ظاهر اکثر احادیث مذکوره، معارض اخباری است که قبل از این، مذکور شد و دلالت بر آن می کرد که انفاق زیاد، اگرچه در مصرف خیر باشد، اسراف است و آن که تصدّق و خیرات، به قدری می باید که موجب پریشانی و اضطراب (2) خود و عیال نشود. و چون حدیث طویلی که کلینی رحمه الله در باب آمدن جمعی از صوفیه به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و اعتراض نمودن ایشان ذکر کرده، مشتمل است بر تفصیل این مطلب و فواید دیگر، اولاً حدیث را ذکر می کنیم و بعد از آن، وجه جمعی [را] که به خاطر فاطر رسید، بیان می کنیم.

روایت کرده از مسعدة بن صدقه که سفیان ثوری به خدمت آن حضرت آمد (3)، دید که آن حضرت، جامه هایی در غایت سفیدی و نزاکت، مثل پرده ای که در زیر پوست تخم مرغ می باشد، پوشیده. پس گفت که: این جامه، مناسب تو نیست که بپوشی. حضرت فرمود که: بشنو آنچه می گویم و یاد گیر؛ زیرا که خیر دنیا و آخرت تو در آن است که بر سنت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و دین حق بمیری و بر بدعت نمیری. بدان که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمانی بود که تنگی و بی چیزی در میان مردم، بسیار بود. پس از این جهت، به تنگی معاش می کردند. و اما هر گاه دنیا رو کند و در احوال، وسعتی باشد، سزاوارترین مردم به صرف کردن نعمت الهی، مردم خوب می باشند، نه مردم فاجر و بد، و مؤمنان می باشند، نه منافقان، و مسلمانان می باشند، نه کفار. پس چه انکار و مذمت می کنی با آن که آنچه از (4) لباس من در نظر تو محلّ انکار و اعتراض است. ای ثوری! واللّه که با این لباس و سلوکی که تو از من می بینی، هیچ صبح و شامی بر من نگذشته از روزی که خود را

ص: 240

1-2. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 279، ح 2446.

2-3. الف: - «و اضطراب» .

3-4. ب و ج: «آمده» .

4-5. ب: - «از» .

شناخته ام که حقی از حقوق الهی در مال من، مانده باشد و در مصرفش صرف نکرده باشم.

چون سفیان ثوری جواب شنیده، رفت، جمعی دیگر از آنها که اظهار ترک دنیا می کردند و مردم را دعوت می نمودند به آن که موافق طریقه ای که ایشان داشتند، از پوشیدن جامه های درشت و تنگ گذرانیدن معیشت، سلوک کنند، نزد آن حضرت آمدند و گفتند: سفیان ثوری، از جواب تو عاجز شده و از دلایلی که بر مطلب خود داشت، غافل شده. حضرت فرمود: شما حجّت های خود را بیان کنید. ایشان گفتند: حجّت های ما از کتاب خدای تعالی است. حضرت فرمود که: بگویید؛ زیرا که کتاب الهی، سزاوارترین چیزهاست به آن که مردم، متابعت و پیروی نمایند. ایشان گفتند: خدای تعالی می فرماید در جایی که خبر می دهد از حال جمعی از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ (1) یعنی: اختیار می کنند جماعتی را بر خود، هر چند خود، پریشانی و احتیاج داشته باشند، و کسی را که نگاه داشته شده باشد؛ یعنی خود را منع کند از بخل شدید نفس خود. پس آن جماعت، رستگاران اند.

و گفتند که: خدای تعالی، آن جماعت را به این معنی مدح فرموده و در جای دیگر فرموده که: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»؛ (2) یعنی: طعام خود را می خورانند از جهت محبت الهی، یا با وجود آن که خود، کمال میل به آن طعام دارند، می خورانند به مسکین و یتیم و اسیری که در جنگ، گرفتار شده.

و گفتند: ما اکتفا به همین حجّت می کنیم. پس مردی از آن جماعت که نشسته بودند، گفت که: ما می بینیم که شما زهد می ورزید در طعام های خوب و با این، مردم را امر می کنید به آن که دست از مال های خود بدارند تا نفع به شما برسد.

حضرت به آن مرد فرمود که: بگذارید سخنی چند را که فایده از برای شما ندارد. و بعد از آن، به آن جماعت خطاب فرمود که: ای گروه! آیا شما عالمید به ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه قرآن که هر که از این امت، گم راه شده و هلاک شده، از این سبب شده؟ گفتند: ما بعضی از ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه قرآن را می دانیم؛ اما همه را نمی دانیم. فرمود: از این جا به ضلالت افتاده اید. و همچنین، احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه می دارد؛ یعنی بعضی از آیات و احادیث، حکمش (3) برطرف شده و آن، منسوخ است به آیه و

ص: 241

1-1. .سوره حشر، آیه 9. [1]

2-2. .سوره انسان، آیه 8. [2]

3-3. .ب: - «حکمش» .

حدیثی که ناسخ و برطرف کننده اوست، و بعضی احتمال چند معنی ندارد و آن، محکم است، و بعضی دارد و آن، متشابه است.

بعد از آن فرمود که: آنچه شما گفتید که خدای تعالی، ما را خبر داده در کتاب خود از حال جمعی که ایشان را به خوبی یاد فرموده، پس به تحقیق که آنچه ایشان کردند، در آن وقت جایز بوده و خدای تعالی، ایشان را نهی نفرموده بود و ایشان را ثواب می دهد بر آنچه کردند و بعد از آن که خدای تعالی، امر فرمود به خلاف آنچه ایشان کردند، امر الهی، ناسخ فعل ایشان (1) شد و آن نهی که خدای تعالی فرمود، ترحمی بود بر مؤمنان، و شفقتی بود به ایشان از برای آن که ضرر به خود و عیال خود نرسانند، و در میان ایشان، اطفال ناتوان و فرزندان کوچک و مردان بسیار پیر و زنان پیر هستند که بر گرسنگی، صبر نمی کنند. پس اگر من نانی که داشته باشم و تصدق کنم و دیگر نانی نداشته باشم، ایشان تلف خواهند شد و از گرسنگی خواهند مُرد. و از این جهت، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: کسی که پنج خرما یا پنج نان یا پنج دینار یا پنج درهم داشته باشد و خواهد که آن را صرف کند، افضل و بهتر آنها آن است که صرف پدر و مادر خود کند، و دومین را صرف خود و عیال خود کند، و سیم را صرف خویشان خود، و چهارم را صرف همسایگان پریشان، و پنجم را در راه خدای تعالی؛ و این پنجم، ثوابش کمتر از آنهاست.

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب مردی از انصار که در وقت مُردن خود، پنج یا شش کس از بنده های خود را آزاد کرده بود و به غیر از آنها چیزی نداشت و فرزندان کوچک داشت، فرمود که: اگر مرا خبر می کردید که او چه کرده، نمی گذاشتم که او را در قبرستان (2) مسلمانان دفن کنید. آیا اطفال صغار خود را می گذاشت که از مردم، گدایی و سؤال به کف کنند؟!

بعد از آن فرمود که: پدرم روایت می فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: ابتدا کن به عیال خود، اول آن که از همه نزدیک تر باشد و بعد از او، آن که از باقی نزدیک تر باشد.

بعد از آن فرمود که: این است آنچه کتاب الهی به آن، ناطق و گویاست، و رد می کند آنچه شما گفتید و نهی می کند از آنچه شما، امر به آن می کنید؛ نهی مفروض و واجب از جانب خداوند عزیز حکیم که فرمود: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» ؛ (3) یعنی: آن جماعتی که وقتی که انفاق کنند، اسراف نمی کنند و إقتار نمی کنند (4) و در میان حالت افراط

ص: 242

1-1 . الف: «الهی» .

2-2 . الف: «مقبره» .

3-3 . فرقان، آیه 67. [1]

4-4 . ب: - «و إقتار نمی کنند» .

و تقریظ، وسط و (1) عدل را رعایت می کنند.

آیا نمی بینید که خدای تعالی در این آیه، امر فرموده به خلاف آنچه شما مردم را به آن دعوت می کنید، از آن که دیگران را بر خود اختیار کنید، و آنچه شما می گوئید، آن را اسراف نامیده و در چند آیه از آیات کلام مجید فرموده که: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»؛ (2) یعنی: «به درستی که دوست نمی دارد خدای تعالی، اسراف کنندگان را»؟

پس خدای تعالی از اسراف و تقتیر، هر دو، نهی فرموده و به میانه روی امر فرموده. و نباید که آدمی، جمیع آنچه دارد، بدهد و بعد از آن، از خدای تعالی طلب روزی نماید. و خدای تعالی، دعای او را مستجاب نکند، موافق حدیثی که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده که: چند صنف از امت من هستند که دعای ایشان، مستجاب نمی شود: یکی مردی که مادر و پدر خود را نفرین کند. دیگر، مردی که نفرین کند کسی را که از او قرضی کرده و مال او را برده باشد و آن مرد، وقتی که قرض می داده، نوشته و گواه نگرفته باشد. دیگر، مردی که زن خود را نفرین کند با آن که خدای تعالی، اختیار طلاق زن را به دست او داده. دیگر، مردی که در خانه خود نشسته باشد و دعا کند که: «خداوندا! مرا روزی ده» و از خانه بیرون نیاید و طلب روزی نکند. پس خدای تعالی می فرماید که: ای بنده من! آیا من از برای تو، راهی به جهت تحصیل روزی و حرکت کردن در روی زمین به اعضا و جوارح صحیحه، مقرر نساختمه ام؟ پس بایست که متابعت امر من می کردی تا میانه من و خود، عذری می داشتی و بار بر دوش اهل خود نمی بودی. بعد از آن، اگر من می خواستم، موافق مصلحت، تو را وسعت روزی می دادم، و اگر می خواستم، روزی را بر تو تنگ می کردم و تو را عذری نزد من می بود. دیگر، مردی که خدای تعالی، مال بسیاری به او داده باشد و آن را خرج کند. بعد از آن، مشغول دعا شود و گوید: خداوندا! مرا روزی ده. پس خدای تعالی می فرماید: آیا من، روزی واسع به تو ندادم؟ پس چرا میانه روی نمی کردی، چنانچه من فرموده بودم؟ و چرا اسراف می کردی با آن که تو را از اسراف، نهی کرده ام؟ دیگر، مردی که نفرین بر اقارب خود کند و قطع رحم را از خدای تعالی طلب کند.

بعد از آن فرمود که: خدای - عزّ و جلّ - تعلیم پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرمود که خرج را چگونه کند، و آن، چنان بود که روزی آن حضرت، مقدار یک اوقیه از طلا - که تخمیناً چهل مثقال باشد -، داشت و نمی خواست که شب در پیش او بماند. آن (3) را تصدّق کرد. پس چون صبح شد، هیچ نداشت.

ص: 243

1-1. ب: - «وسط و» .

2-2. سورة انعام، آیه 141. [1]

3-3. ج: «او» .

سائلی از آن حضرت، چیزی سؤال نمود و چون چیزی نداشت که به او دهد، سائل، آن حضرت را ملامت کرد. و از آن که چیزی نداشت، غمناک شد و آن حضرت صلی الله علیه و آله بسیار رقیق القلب و رحیم بود. پس خدای تعالی، آن حضرت را تعلیم طریق انفاق نمود به امر خود و فرمود که: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»؛ (1) یعنی: دست خود را به گردن خود مبند به آن که هیچ چیز عطا نکنی، و مگشا دست خود را، گشودن تمام به آن که هر چه داشته باشی، به مردم دهی. پس [این که] بنشین، ملامت کرده شده و بازمانده یا برهنه.

بعد از آن فرمود که: خدای تعالی می فرماید که: مردم، گاه هست که از تو چیزی طلب می کنند و عذر نمی شنوند، و هر گاه جمیع آنچه داشته باشی، به مردم دادی (2)، از مال عاری یا بریده می شوی. پس قرآن تصدیق می کند این احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را، و آن جماعتی که اهل قرآن اند از مؤمنین، تصدیق قرآن می کنند.

بعد از آن، آن حضرت به جهت الزام ایشان، چون از متابعان ابو بکر بودند، فرمود که: ابو بکر، در وقت مُردن کسی به او گفت که: وصیت کن. گفت: وصیت می کنم پنج یک مال خود را و پنج یک، بسیار است؛ زیرا که خدای تعالی به خمس، راضی شده. و وصیت پنج یک مال کرد با آن که خدای تعالی، اختیار سه یک مال در وقت مُردن به او داده بود و اگر می دانست که سه یک، بهتر است، به آن وصیت می کرد. بعد از آن، کسی که شما فضل و زهد او را اعتقاد دارید، سلمان رضی الله عنه و ابو ذر رحمه الله است. اما سلمان، چنین بود که وقتی که عطای مقرر به او می رسید، قوت یک ساله خود را جدا می کرد تا وقتی که عطای سال آینده به او برسد. پس به او گفتند که: یا ابا عبد الله! تو با وجود زهد و عدم رغبت به دنیا، چنین می کنی، و حال آن که نمی دانی که وقت مُردنت، کی خواهد بود. شاید که امروز یا فردا بمیری. پس جواب او آن بود که گفت: چرا شما امید زیستن از برای من ندارید، همچنان که از مُردن من می ترسید؟ آیا نمی دانید - ای نادانان! - که نفس آدمی، گاه هست که راضی نمی شود و مضطرب می شود هر گاه مایه ای از برای تعیش و زندگی نداشته باشد که بر آن، اعتماد کند و بعد از آن که وجه معیشت خود را ضبط کرد، قرار می گیرد و مطمئن می شود؟

و اما ابو ذر رحمه الله شترک ها و گوسفندک ها داشت که آنها را می دوشید و بعضی از آنها را ذبح می کرد، وقتی که عیالش گوشت می خواستند یا مهمانی پیش او فرود می آمد یا [وقتی] می دید که جمعی که با او همراه بر سر یک آب بودند، پریشان اند، از برای ایشان شتر می گشت یا از

ص: 244

1-1. سورة اسراء، آیه 29. [1]

2-2. ب: «دهی».

گوسفندان، به قدری که خواهش گوشت ایشان زایل شود، ذبح می نمود و خود هم به قدری که به یکی از ایشان می داد، بر می داشت و زیاده بر نمی داشت. و کیست که از ایشان، زاهدتر باشد؟ و در باب ایشان، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده، آنچه فرموده و کار این دو کس به آن جا نرسیده بود که البته مالک هیچ چیز نباشند، همچنان که شما مردم را امر می کنید که ترک امتعه و چیزهای خود بکنند و مردمان را بر خود و عیال خود، اختیار نمایند.

بعد از آن فرمود که: بد مذهبی اختیار کرده اید و مردم را به آن دعوت می کنید، از آن که کتاب خدای تعالی و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نمی دانید، و نمی دانید احادیثی را که قرآن، تصدیق آنها می کند و رد می کنید آن احادیث را به جهل و نادانی، و نظر و تأمل نمی کنید در غرایب قرآن، از تفسیر منسوخ به ناسخ، و محکم و متشابه، و امر و نهی.

و خبر دهید شما مرا از آن که حضرت سلیمان بن داوود علیهما السلام از خدای تعالی سؤال می کرد پادشاهی ای را که سزاوار دیگری نباشد و خدای تعالی به او عطا فرمود. حضرت سلیمان، آنچه می گفت، حق بود و عمل به حق می کرد، و ندیدیم که خدای - عزّ و جلّ - عیب کرده باشد حضرت سلیمان را بر این سؤالی که کرد و همچنین، کسی از مؤمنین، آن را عیب نشمرده. و حضرت داوود علیه السلام پیش از او، صاحب مُلک و سلطنتی عظیم بود. و حضرت یوسف علیه السلام به پادشاه مصر می گفت که: «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»؛ ⁽¹⁾ یعنی: مرا صاحب اختیار خزانه های زمین گردان؛ زیرا که من، نگاه دارنده و دانایم. و پادشاه، او را صاحب اختیار مصر تا یمن ساخت و مردم، قوت از او می گرفتند در وقتی که به قحط، مبتلا شده بودند و کار حضرت یوسف، گفتن حق و عمل کردن به حق بود؛ و نیافتیم که کسی این معنی را عیب حضرت یوسف، شمرده باشد.

دیگر، ذو القرنین، بنده ای بود که خدای تعالی را دوست می داشت. پس خدای تعالی، او را دوست داشت و اسباب را از برای او مهیا ساخت و مشارق و مغارب زمین را در تصرف او در آورد و قائل به حق و عامل به حق بود؛ و نیافتیم که کسی او را از این جهت، عیب کرده باشد. پس یاد گیرید - ای جماعت! - و عمل کنید به آدابی که خدای تعالی از برای مؤمنین، مقرر ساخته، و اکتفا کنید به امر و نهی الهی، و بگذارید آن چیزی را که بر شما مشتبه باشد و علم به آن نداشته باشید،

ص: 245

و علم آن را به اهلش باز گذارید تا خدای تعالی، شما را مأجور و معذور دارد، و طالب آن باشید که ناسخ قرآن را از منسوخ بشناسید و محکم را از متشابه فرق کنید و حلال را از حرام بشناسید؛ زیرا که شما را به خدای تعالی، نزدیک می کند و از جهل، دور می سازد، و جهالت را بگذارید به اهلش؛ زیرا که اهل جهل، بسیار و اهل علم، قلیل اند، و خدای تعالی فرموده که: «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»؛ (1) یعنی: بالاتر از هر دانایی، عالمی هست. (2)

جمع بین روایات

و ظاهر این حدیث، آن است که اختیار نمودن دیگران بر خود و عیال و تصدق نمودن به جمیع آنچه داشته باشند، منسوخ است به آیات و احادیثی که متضمن امر به میانه روی و ترک اسراف است، و در وقتی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قوت خود و عیال را به مسکین و یتیم و اسیر داده، گرسنه ماندند، استحباب این امر، منسوخ نشده بود و نکته در منسوخ شدن این حکم بعد از فعل آن حضرت، ممکن است که اختصاص این فضل به آن حضرت باشد، چنانچه در آیه نجوا، خدای - عزّ و جلّ - امر فرموده که: هر کس خواهد که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سخنی پنهانی بگوید، تصدقی بکند و بعد از آن سخن بگوید، و هیچ کس از صحابه پیش از نجوا، تصدق نکرد، الا علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه -، و بعد از تصدق و نجوای آن حضرت، آن حکم منسوخ شد و این فضل، مخصوص به آن حضرت شد.

و از حدیث علی بن ابراهیم که در باب نزول سوره «هل أتی» روایت کرده، ظاهر می شود که این حکم در هر مؤمنی که آن نوع تصدق به جهت رضای الهی کرده باشد، جاری است. (3) و ممکن است که مراد، جاری بودن حکم، قبل از نزول ناسخ باشد. پس منافات با حدیث سابق، نخواهد داشت. و ممکن است که مراد از نسخ در حدیث سابق، نسخ عموم این حکم باشد؛ یعنی اگر کسی اعتماد تام بر صبر خود و عیال داشته باشد و داند که از ایشان و از خود، امری مخالف رضا به قضای الهی سر نمی زند، تصدق نمودنی چنین، مستحسن باشد، و اگر از بی صبری ترسد، خوب نباشد.

و ممکن است که استحباب این نوع تصدق، مخصوص کسی باشد که داند که به زودی، قدر کفاف خود و عیال به دست می آید و کسی که نداند، او را مستحب نباشد.

و ممکن است که مخصوص کسی باشد که داند که از آن عطا، نفع به شخصی که به او عطا

ص: 246

1-1. سوره یوسف، آیه 76. [1]

2-2. الکافی، ج 5، ص 65 - 70، ح 1. [2]

3-3. تفسیر القمّی، ج 1، ص 31.

می کند، زیاده می رسد از ضرری که به خودش عاید می شود، و اگر به عکس این صورت باشد، خوب نباشد.

و کلینی رحمه الله در کافی و ابن بابویه رضی الله عنه در فقیه، روایت نموده اند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: از برای برادر مؤمن خود، داخل مشو در امری که ضرر آن بر تو عظیم تر باشد از منفعتی که به او می رسد. (1) و کلینی رحمه الله این مضمون را به دو طریق دیگر روایت کرده. (2) و آنچه در چند حدیث وارد شده که: وقتی که پریشان شوید، با خدای تعالی معامله کنید به تصدق؛ و آنچه قریب به این مضمون است، محمول است بر آن که تصدق به قدری باشد که ضررش به خود و عیال، عظیم نباشد و قدر قلیلی که تصدق کنند بر هر یک، چندان نمی نماید و موجب فتح باب روزی می شود و بعید نیست که در حالت فقر، تصدق به قدری قلیل، به جهت ازدیاد رزق خوب باشد. و با وجود غنا، صرف مال در مصارف خیر بر وجهی که منجر به فقر شود، خوب نباشد، چنانچه از بعضی از احادیث سابقه ظاهر شد؛ زیرا که انتقال از غنا به پریشانی، بر اکثر نفوس دشوارتر است از انتقال از بعضی مراتب فقر به مرتبه شدیدتر.

و آنچه در بعضی احادیث سابقه گذشت که در حج و عمره، اسراف نمی باشد، محمول ست بر آن که صرف مال در این مصرف، مثل سایر مصارف نیست و بسیاری از زیادتی ها در این مصرف، اسراف نیست، به خلاف بعضی از مصارف دیگر. و از حدیث حضرت ابی عبد الله علیه السلام در جواب سفیان ثوری و آشبه او ظاهر شد که انفاق بر پدر و مادر و بعد از ایشان بر باقی عیال، مقدم است بر جمیع مصارف.

و کلینی رحمه الله از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که این آیه را تلاوت فرمود که: «و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا»، (3) و فرمود که: عیال هر کس، اسیر اویند. (4) و در چند حدیث، وارد شده که: هر گاه خدای تعالی بر شما توسعه کند، شما نیز در انفاق، توسعه کنید و وقتی که روزی را بر شما تنگ گیرد، شما نیز تنگ گیرید (5) و با خدای تعالی، جود موزید. (6)

ص: 247

1-1. الکافی، ج 4، ص 32، ح 1؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، [1] ج 3، ص 168، ح 3633. با اندکی اختلاف.

2-2. الکافی، ج 4، ص 32 و 33، ح 2 و 3. [2]

3-3. سورة انسان، آیه 8. [3]

4-4. الکافی، ج 4، ص 11، ح 3. [4]

5-5. ب: - «شما نیز تنگ گیرید».

6-6. همان، ص 12 و 13، ح 12 و 14.

سی و سوم از جمله کبائر - چنانچه ظاهر حدیث ابو ذر و بعضی اخبار است - غیبت کردن مؤمن است، و حق تعالی، در کلام مجید فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ»؛ (1) یعنی: ای جماعتی که ایمان آورده اید! اجتناب نمایید و دوری کنید از بسیاری از گمان ها. به درستی که بعضی از گمان ها گناه است. و تجسس و تفحص مکنید و باید که بعضی از شما، غیبت دیگری نکند (2). آیا دوست می دارد یکی از شما که گوشت برادر خود را در حالتی که مُرده باشد، بخورد؟ پس البته از آن، کراهت دارید. و بترسید و حذر نمایید از عقوبات الهی. به درستی که خدای تعالی، بسیار قبول کننده است توبه بندگان خود را و مهربان است به ایشان.

شیخ طبرسی رحمه الله در جامع الجوامع، روایت کرده که آیه غیبت، وقتی نازل شد که ابو بکر و عمر، سلمان را پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستادند که به جهت ایشان، خوردنی بگیرد. حضرت، او را پیش اسامه - که خازن و ضابط مال آن حضرت بود - فرستاد که اگر چیزی پیش او باشد، به جهت ایشان بفرستد. اسامه گفت: چیزی نزد من، حاضر نیست. چون سلمان باز گشت، ایشان گفتند: «اسامه، بخل ورزید» و «سلمان را اگر به چاه سُمِیحَه بفرستند، آبش خشک خواهد شد».

بعد از آن، ابو بکر و عمر، پیش آن حضرت آمدند. فرمود: چیست مرا که رنگ گوشت در دهن های شما می بینم؟! گفتند: یا رسول الله! ما امروز، گوشت نخورده ایم. فرمود که: امروز، گوشت اسامه و سلمان می خوردید. (3) و کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که در باب مؤمنی بگوید چیزی را که چشم های او دیده و گوش های او شنیده باشد، از اهل این آیه است که خدای تعالی فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ (4) یعنی: به درستی که آنهایی که دوست می دارند که پهن و منتشر شود عیب ها و رسوایی ها در میان جماعتی که ایمان آورده اند، ایشان راست عذابی آزار رساننده. (5)

ص: 248

1-1. (1) . سورة حجرات، آیه 12. [1]

2-2. (2) . ج: «نکنید» .

3-3. (3) . جامع الجوامع، ص 459 ([2] به نقل از: مستدرک الوسائل، ج 9، ص 123، ح 10428) . [3]

4-4. (4) . سورة نور، آیه 19. [4]

5-5. (5) . الكافي، ج 2، ص 357، ح 2. [5]

و در حدیث وصیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به ابو ذر غفاری رضی الله عنه وارد شده که فرمود: ای ابو ذر! احتراز و پرهیز کن از غیبت؛ زیرا که غیبت، بدتر است از زنا کردن. ابو ذر می گوید که گفتم: یا رسول الله! چرا چنین است، پدر و مادرم فدای تو باد؟! فرمود: از جهت آن که مردی زنا می کند و بعد از آن، توبه می کند، خدای تعالی، توبه او را قبول می کند، و کسی که غیبت می کند، آمرزیده نمی شود تا وقتی که آن شخصی که او را غیبت کرده، از او عفو کند. ای ابو ذر! دشنام دادن مسلمان، فسق است و قتال کردن با مسلمان، کفر است و خوردن گوشت مسلمان، از جمله معاصی الهی است و حرمت مال مسلمان، مثل حرمت خویش است. گفتم: یا رسول الله! غیبت، کدام است؟ فرمود: آن که برادر مؤمن خود را یاد کنی به چیزی که او را خوش نیاید. گفتم: یا رسول الله! اگر چنانچه در او باشد آنچه برای او گفته شده، چون است؟ فرمود: بدان که هرگاه او را یاد کنی به چیزی که در او باشد، غیبت کرده خواهی بود او را، و هرگاه او را یاد کنی به چیزی که در او نباشد، بهتان زده خواهی بود او را (1). ای ابو ذر! کسی که پیش او برادر مؤمنی (2) را غیبت کنند و دفع کند آن غیبت را از او، سزاوار یا لازم است بر خدای - عزّ و جلّ - که او را از آتش جهنّم، نجات دهد. ای ابو ذر! کسی که برادر مسلمان او را نزد او غیبت کنند و او تواند که یاری کند آن برادر را و یاری بکند، خدای تعالی، یاری می کند او را در دنیا و آخرت؛ و اگر او را مدد نکند و دفع غیبت از او نکند، خدای تعالی، ترک می کند یاری او را در دنیا و آخرت. (3) و ظاهر قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که در این حدیث فرموده: «غیبت، بدتر است از زنا»، آن است که غیبت، از کبائر باشد. و در بعضی احادیث، وارد شده که غیبت کننده، مُخلّد در نار است. (4)

معنای غیبت

و معنی غیبت - چنانچه از این حدیث ظاهر شد -، عبارت است از یاد کردن مؤمنی در وقتی که حاضر نباشد، به نحوی که اگر بشنود، او را بد آید و آن صفت در او موجود باشد، و اگر در او نباشد، داخل بهتان خواهد بود.

و کلینی رضی الله عنه از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که یاد کند مردی را غایبانه، به صفتی که در او باشد و مردم، آن را دانند، غیبت او نکرده؛ و کسی که او را یاد کند

ص: 249

1-1) . ب: - «او را، و هرگاه او را یاد کنی به چیزی که در او نباشد، بهتان زده خواهی بود او را» .

2-2) . ب: «مؤمن» .

3-3) . الأملی، طوسی، ص 537، ح 1162.

4-4) . الأملی، صدوق، ص 164، ح 163. [1]

غایانه، به صفتی که در او باشد و مردم ندانند، او را غیبت کرده؛ و کسی که او را یاد کند به صفتی که در او نباشد، بهتان زده است او را. (1) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: غیبت، آن است که در باب برادر خود، بگویی چیزی را که خدای تعالی بر او پوشانیده. و اما چیزی ظاهر که در او باشد (مثل: تندی و تعجیل)، پس آن غیبت نیست. و بهتان، آن است که بگویی در باب او چیزی را که در او نباشد. (2)

مصا دیق غیبت

و از بعضی احادیث، ظاهر می شود که بهتان، از جمله افراد غیبت است (3) و ممکن است که غیبت را بر دو معنی اطلاق کنند یا آن که جدا کردن بهتان، بنا بر آن باشد که معصیتی دیگر در ضمن آن هست که آن، کذب باشد. و بعضی از علما گفته اند که غیبت، اعم از آن است که به زبان باشد یا به اشاره یا به حکایت، مثل تقلید کردن شخصی که لنگ باشد.

و از بعضی احادیث، ظاهر می شود که غیبت، منحصر در گفتن به زبان نیست، چنانچه برقی رحمه الله در کتاب محاسن روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که شخصی به آن حضرت گفت که: به ما رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرموده که: خدای تعالی، دشمن می دارد خانه ای را که در آن جا گوشت بسیار خورند. فرمود که: آنچه خدای تعالی دشمن می دارد، خانه ای است که در آن جا گوشت مردم خورند. و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گوشت بسیار می خورد و گوشت را دوست می داشت.

بعد از آن فرمود که: زنی به خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد که چیزی از آن حضرت، سؤال کند و عایشه، پیش آن حضرت بود. چون آن زن برگشت، عایشه به دست اشارت کرد که قد او کوتاه است، و آن زن، کوتاه بود. حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود که: خلال کن! گفت: یا رسول الله! من چیزی نخورده ام. فرمود که: خلال کن! بعد از آن که خلال کرد، پارچه گوشت از دهانش بیرون آمد. (4) و ممکن است که تخصیص دادن غیبت به قول، چنانچه ظاهر بعضی اخبار است، بنا بر آن باشد که فرد شایع متعارف غیبت، آن است که به قول باشد، نه از جهت انحصار، و از این حدیث ظاهر می شود که ترک حیوانی که در شرع وارد شده، نخوردن گوشت مؤمنان است، نه حیواناتی که

ص: 250

1-1) . الکافی، ج 2، ص 358، ح 6. [1]

2-2) . همان، ح 7. [2]

3-3) . همان، ص 357، ح 3.

4-4) . المحاسن، ج 2، ص 45 و 46، ح 410.

خدای تعالی برای خوردن، خلق کرده. و به این مضمون، ابن بابویه رحمه الله در فقیه و معانی الأخبار و عیون أخبار الرضا، و غیر او از محدثین، چند حدیث روایت کرده اند.

مذمت غیبت

و احادیث در مذمت غیبت، بسیار است و از آن جمله، قلیلی مذکور می شود:

روایت نموده محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: غیبت، زودتر ضایع و باطل می کند دین مرد مسلمان را از مرض خوره که در جوف کسی به هم رسد. (1) و فرمود که: نشستن در مسجد به جهت انتظار نماز، عبادت است، مادام که غیبت مسلمانی [را] نکند. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که در باب مؤمنی حکایتی بکند که غرضش ظاهر ساختن عیب او باشد از برای آن که او را از نظر مردم بیندازد، خدای تعالی، او را از ولایت خود، بیرون می کند و در ولایت شیطان، داخل می سازد و شیطان، او را قبول نمی کند. (3) و ابن بابویه رحمه الله در کتاب امالی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: غیبت مردم مکن، که اگر کنی، مردم هم تو را غیبت خواهند کرد، و از برای برادر خود (4) چاهی مکن، که اگر بکنی، خود در آن چاه (5) خواهی افتاد؛ زیرا که هرچه با مردم کنی، به همان می رسی. (6) و در امالی و فقیه، در حدیث مناهی نبی صلی الله علیه و آله، روایت کرده که آن حضرت، نهی فرموده از غیبت و فرمود که: کسی که (7) غیبت کند مرد مسلمانی را، روزه اش باطل می شود و وضویش شکسته می شود و روز قیامت که حاضر می شود، از او بویی خواهد آمد بدتر از بوی حیوان مُرده و اهل محشر، از او متاؤذی خواهند شد، و اگر بی توبه بمیرد، چنان خواهد بود که حرام الهی را حلال شمرده باشد. (8) و فرمود: کسی که خشم خود را فرو خورد، با وجود آن که قدرت داشته باشد بر آزار رسانیدن و حلم بورزد، خدای تعالی، او را اجر شهیدی عطا می کند؛ و کسی که تفضل کند بر برادر خود در آن که بشنود در مجلسی که شخصی او را غیبت می کند و آن غیبت را از او برگرداند و

ص: 251

1-1. الکافی، ج 2، ص 357، ح 1. [1]

2-2. همان جا.

3-3. همان، ص 358، ح 1. [2]

4-4. ب: «دیگران».

5-5. الف: آنجا.

6-6. الأمالی، صدوق، ص 505، ح 697. [3]

7-7. ج: - «که».

8-8. همان، ص 515 و 516، ح 707؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 15، ح 4968.

رد کند، خدای تعالی، هزار نوع بدی را در دنیا و آخرت، از او رد می کند، و اگر رد نکند و قدرت بر ردّش داشته باشد، مثل گناه کسی خواهد داشت که هفتاد مرتبه او را غیبت کرده باشد. (1) و مراد از بطلان روزه و نقض وضو، ممکن است که نقض کمال و کمی ثواب باشد؛ زیرا که نواقض وضو و مُفطرات روزه، به موجب احادیث و ادلّه، منحصر است در امور معیّنه.

و کلینی رحمه الله در کافی و علی بن ابراهیم در تفسیر [خود]، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به خدای تعالی و به روز قیامت، ایمان داشته باشد، باید که نشیند در مجلسی که در آن مجلس (2)، امامی را سب کنند یا مؤمنی را غیبت کنند. (3) و ابن بابویه رضی الله عنه در امالی، از نوف بکالی روایت کرده که گفت: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اجتناب کن از غیبت؛ زیرا که غیبت، نان خورش سگان جهنّم است. بعد از آن فرمود که: ای نوف! دروغ می گوید کسی که دعوی می کند که حلال زاده است و گوشت مردم می خورد به غیبت کردن. (4) و ممکن است که مراد از غیبت مردم در این حدیث، بسیار کردن غیبت و از حد تجاوز نمودن باشد یا همه کس را غیبت کردن، چنانچه جمعی غیبت کردن را صفت کمال قرار می دهند و سخن هر کس مذکور شود، عیبی برای او پیدا می کنند. و ممکن است که مراد، غیبت کردن مؤمنان از راه دین باشد، اگرچه این احتمال، خالی از بُعدی نیست. و ممکن است که مراد، غیبت نمودن با وجود آن باشد که غیبت را حلال داند.

اموری که در آنها غیبت جایز است

و بدان که علما، بعضی از افراد غیبت را استثنا نموده اند. و شیخ زین الدین رحمه الله در رساله غیبت، ده قسم ذکر کرده که بعضی از آنها محلّ خلاف و دلیل بعضی محلّ تأمل است.

و از جمله آنچه استثنا شده است، شکایت کردن مظلوم است پیش کسی که امید رفع به وجهی از وجوه از او داشته باشد. دیگر، غیبت کردن در مقام نهی از منکر که خواهد آن کس (5) شنود (6) و ترک کند، و این قسم، وقتی جایز است که شروط نهی از منکر، متحقّق باشد و افشا کردن عیب را

ص: 252

1-1. همان جا.

2-2. ج: - «مجلس».

3-3. الکافی، ج 2، ص 377، ح 9؛ [1] تفسیر القمّی، ج 1، ص 204.

4-4. الأمالی، صدوق، ص 278، ح 308. [2]

5-5. ج: «شخص».

6-6. ب: «بشنود».

باعث ترک داند، و اگر چنین نباشد، باید که او را در خلوت نصیحت کند. دیگر، ذکر کردن عیب در مقام مشورت، مثل آن که کسی سؤال کند از حال کسی (1) که خواهد با او معامله کند یا دختری به او دهد یا از او بگیرد و بر حقیقت حال آن کس (2) اطلاع نداشته باشد. در این صورت، ذکر کردن عیوبی را که در آن کس موجود باشد و خیرخواهی مشورت کننده بی آن به عمل نیاید، تجویز نموده اند. و از بعضی احادیث، ظاهر می شود، و از قدر ضرورت تجاوز نمودن، جایز نیست.

دیگر، غیبت دیگر کسی که مجاهر به فسق باشد و پروا نکند از آن که مردم، فسق او را بدانند. و بر این قسم، دلالت می کند آنچه ابن بابویه رحمه الله در امالی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر گاه فاسق، فسق خود را به علانیه کند، او را حرمتی نیست و غیبت نیست. (3) و حمیری رحمه الله در کتاب قرب الإسناد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از پدر خود علیه السلام روایت می فرمود که: سه کس هستند (4) که ایشان را حرمتی نیست: کسی که به خواهش خود، بدعتی کرده باشد و کسی که به ناحق، دعوی امامت کند، و فاسقی که به ظاهر و علانیه، فسق کند. (5) و ابن بابویه رحمه الله در امالی و عیون اخبار رضا علیه السلام (6)، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که از پدران خود - صلوات الله علیهم أجمعین - روایت فرموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که هرگاه معامله با مردم کند، بر ایشان ظلم نکند و سخنی که به (7) ایشان گوید، دروغ نگوید و وعده ای که کند، خُلف ننماید، پس چنین کس، مرّوتش کامل (8) و عدالتش ظاهر (9) و برادری او واجب است و غیبتش حرام است. (10) و ظاهر این احادیث، آن است که غیبت نمودن مجاهر به فسق و شخصی که صاحب بدعتی باشد، مطلقاً جایز است. و ممکن است که مراد، غیبت کردن او در خصوص همان فسق و بدعت باشد و غیبت کردن ایشان در غیر آن فسق و بدعت از فسوق و عیوبی که اخفا نمایند، جایز نباشد. و الله تعالی یعلم!

ص: 253

1-1. ج: «مردی».

2-2. ب و ج: «مرد».

3-3. همان، ص 93، ح 69.

4-4. الف: «کس اند».

5-5. قرب الإسناد، ص 176، ح 645.

6-6. ج: - «رضا».

7-7. ب: «با».

8-8. ب و ج: + «است».

9-9. ب و ج: + «است».

10-10. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 33، ح 34؛ [1] الخصال، ص 208، ح 28. [2]

و آن که بعضی گفته اند که مراد از آن که فاسق را غیبت نیست، آن است که غیبت فاسق، جایز نیست، از لفظ بعید است و بعضی احادیث کالصّریح، بر (1) خلاف این معنی است.

دیگر، یاد کردن کسی است به عیبی ظاهر که در او باشد (مثل کوری یا لنگی)، از برای آن که مردم بدانند که مراد، کدام شخص است، و این تجویز، در صورتی است که آن شخص را به غیر از آن صفت نتوان شناسانید و ضرورتی شرعی در ذکر آن شخص بوده باشد و با وجود آن از روی تحقیر، ذکر نکنند.

و ظاهر آن است که ضرورت شرعی، وقتی حاصل می شود که مفسده ای در ذکر نکردن آن شخص، اعظم از غیبت باشد، و آن که مفسده در کدام صورت و چه مقام، اعظم است، محلّ تأمل و اشکال است و اگر چنین غرضی متعلّق نباشد، از آن کلام، ساکت باید بود. و از حدیث سابق که در معنی غیبت مذکور شد، چنان ظاهر می شد که ذکر کردن کسی به امور ظاهره، مثل تندى و تعجیل، داخل غیبت نیست و بنا بر این، شاید که ذکر این قسم عیوب، غیبت نباشد، هرگاه از روی استحقار نبوده باشد؛ لیکن سند آن حدیث، موافق اصطلاح متأخرین، صحیح نیست و حدیث دیگر موافق آن مضمون به نظر نرسیده و عمومات اخبار و ظاهر آیه، معارض آن حدیث است. و جمعی که به لقبی مشهور شده اند که متضمّن حقارتی باشد، ذکر ایشان به آن لقب، ظاهر آن است که داخل غیبت (2) باشد و از خصوص آن در آیه و حدیث، نهی وارد شده.

و ابن بابویه رضی الله عنه در عیون اخبار رضا علیه السلام، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که: آن حضرت، روزی شعری خواند. مردی گفت: خدای تعالی، تو را عزیز بدارد! این شعر از کیست؟ فرمود که: شعر یکی از عراقیان شماس است. گفت: این شعر را ابو العتاهیه شاعر، به اسم خود برای من خواند. حضرت فرمود که: اسم مادرش را بگذار و این قسم یاد کردن را ترک کن؛ زیرا که خدای تعالی می فرماید که: «وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ» (3) و شاید که آن مرد، راضی نباشد به آن که او را چنین یاد کنند. (4) و ترجمه ظاهر لفظ الهی آن است که: مخوانید یکدیگر را به لقب ها.

و چند نوع دیگر از غیبت را استثنا کرده اند و دلیل بعضی از آنها، محلّ تأمل است.

و از احادیث مذکوره، مذمت گوش کردن غیبت و نشستن در مجلسی که در آن جا غیبت مؤمنی را (5) کنند و فضیلت رد کردن غیبت از مؤمنان، ظاهر شدند. و کفّاره غیبت بعد از توبه و طلب

ص: 254

1-1 . ب: «در» .

2-2 . ب: «عیب» .

3-3 . سوره حجرات، آیه 11. [1]

4-4 . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 190 و 191، ح 7. [2]

5-5 . الف: - «را» .

کردن ابراء ذمه از آن کس که غیبتش کرده اند، اگر ممکن باشد، آن است که طلب آمرزش از برای او بکنند، چنان که شیخ المفید - قدس الله روحه - در مجالس و شیخ طوسی رحمه الله در امالی، از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: کفارة غیبت کردن، آن است که طلب آمرزش بکنی از برای آن کسی که او را غیبت کرده باشی. (1)

سی و چهارم: ادا نکردن حق دیگران

سی و چهارم از جمله کبائر - چنانچه از حدیث اعمش و حدیث «شرایع» ظاهر می شود -، حبس کردن حقوق است، بی عسر؛ یعنی کسی حقی بر ذمه کسی داشته باشد و طلب نماید و این شخص را مقدر باشد ادای آن حق و ادا ننماید. و چون حبس حق در اصل وصیت حضرت صادق علیه السلام خواهد آمد، بعضی اخبار که در آن باب وارد شده، در شرح آن کلام، مذکور می شود، این شاء الله تعالی!

سی و پنجم: کم فروشی

سی و پنجم از جمله کبائر - چنانچه از دو حدیث مذکور ظاهر می شود -، بنس مکیال و میزان است؛ یعنی کم کردن چیزی را از ترازو یا (2) پیمانانه، هر گاه چیزی به کسی فروشند یا ادای دینی نمایند، و حق تعالی در کلام مجید فرموده که: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وُزِنُوهُمْ يُخْسِرُونَ * أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ * يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ * كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سِجِّينٍ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ * كِتَابٌ مَّرْقُومٌ» 3 و ترجمه ظاهرش آن است که: وای بر مطففین (یا «ویل») که موضعی است از جهنم، یا عبارت از عذاب شدید است! مهیا و آماده است از برای جمعی که تطفیف می کند و تطفیف کنندگان، آنها را هرگاه چیزی پیمانانه کنند، وقتی که از مردم گیرند (3)، تمام با (4) زیاده گیرند و وقتی که پیمانانه کنند یا به ترازو کشند از برای آن که به مردم دهند، کم کنند. آیا گمان ندارند (یا: یقین نمی دانند) این جماعت که بعد از مُردن، برانگیخته خواهند شد از برای روزی عظیم در آن روزی که مردم، بر پا خواهند ایستاد و از برای امر پروردگار عالمیان، باید که منزجر شوند و

ص: 255

1-1. (1) . الامالی، مفید، ص 172، ح 7؛ [1] الامالی، طوسی، ص 192، ح 325.

2-2. ب: «و» .

3-4. ب: «بگیرند» .

4-5. الف: «یا» .

دست بدارند از کم کردن کیل و وزن، و یاد نکردن قیامت و حساب؟ به درستی که نوشته فاجران در سجین است (یعنی جای ایشان به سبب اعمال بد، سجین است، و آن چاهی است در جهنم، یا آن که: اعمال ایشان، در سجین نوشته می شود که آن، دفتر اعمال کفار و فساق است) و سجین، مکتوبی است رقم کرده شده، یا آن که: بودن اعمال ایشان در سجین، حکمی است نوشته شده و مقرر.

و محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: پنج چیز است که اگر به آنها برسید، به خدای تعالی پناه گیرید از آنها، ظاهر نمی شود هرگز فعل شنیع در میان جماعتی به علانیه، مگر آن که طاعون در میان ایشان پیدا می شود و دردهایی پیدا شود که در میان جمعی که سابق بر ایشان بوده اند، نبوده باشد؛ و از پیمان و ترازو، چیزی کم نمی کنند، مگر آن که گرفتار می شوند به قحطی و مُردن های سخت و ستم حکام؛ و زکات [را] ترک نمی کنند، مگر آن که خدای تعالی، باران را از ایشان، باز می گیرد و اگر حیوانات بی زبان نباشند، باران بر ایشان نخواهد بارید؛ و عهد خدا و رسول صلی الله علیه و آله [را] نمی شکنند، مگر آن که خدای تعالی، دشمنان را بر ایشان، تسلط می دهد و بعضی از آنچه در دست ایشان است، از ایشان می گیرند؛ و حکم نمی کنند به غیر آنچه خدای تعالی فرستاده، مگر آن که به یکدیگر می افتند و خصومت و نزاع، میان ایشان به هم می رسد. (1) و در حدیث دیگر، روایت کرده که: وقتی که زنا کردن شایع می شود، موت فجأة، بسیار می شود و وقتی که قطع رحم می کنند، اموال به دست اشرار و مردم بد می افتد، و وقتی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک می کنند و پیروی خوبان اهل بیت من نمی کنند، خدای تعالی، بد ایشان را بر ایشان، مسلط می سازد و خوبان ایشان که دعا می کنند، دعای ایشان (2) مستجاب نمی شود. (3)

سی و ششم: خیانت

سی و ششم از جمله کبائر - چنانچه از دو حدیث مذکور ظاهر می شود -، خیانت است. و مراد از خیانت، یا ادا نمودن امانت است که به کسی سپرده باشند، یا شامل سرقت و غلول و امثال آنها نیز

ص: 256

1-1. الکافی، ج 2، ص 373 و 374، ح 1. [1]

2-2. الف و ب: - «دعای ایشان».

3-3. همان، ص 374، ح 2. [2]

هست. و در باب سرقت، یعنی دزدی، و غلول، یعنی خیانت در مال غنیمت، بعضی احادیث مذکور شد و در مذمت مطلق خیانت و عقاب آن، احادیث وارد شده. از آن جمله، روایت کرده ابن بابویه رحمه الله در امالی و خصال و ثواب الأعمال، و شیخ طوسی رضی الله عنه در امالی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از پدران خود علیهم السلام روایت فرموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز است که یکی از آنها داخل خانه نمی شود، مگر آن که خانه خراب می شود و به برکت، معمور نمی شود: خیانت و دزدی و شراب خوردن و زنا کردن. (1) و ابن بابویه رحمه الله در فقیه و امالی، در حدیث مناهی نبی صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: کسی که خیانت کند به همسایه خود در یک شب زمین، خدای تعالی، آن زمین را تا طبقه هفتم، طوقی می سازد در گردن او تا در روز قیامت خدای - عزّ و جلّ - را ملاقات نماید طوق در گردن، مگر آن که توبه کند و رجوع نماید از آن خیانت. و فرمود: کسی که خیانت کند امانتی را در دنیا و به اهلش رد نماید و بعد از آن بمیرد، بر غیر ملّت من، مُرده خواهد بود و خدای - عزّ و جلّ - را غضبناک، ملاقات خواهد نمود. و فرمود: کسی که [مال] خیانتی را بخرد و داند که مال خیانت است، مثل آن کسی است که اصل آن خیانت، از او سر زده. (2) و (3) در فضل ترک خیانت، اخبار وارد شده. از آن جمله، ابن بابویه در امالی، از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده که فرمود: از جمله مناجات ها که حضرت موسی علیه السلام با خدای - عزّ و جلّ - کرد، آن بود که: خداوندا! کسی که خیانت را از جهت حیای از تو ترک نماید، عوض او چیست؟ فرمود که: یا موسی! جزای او آن است که او را امان می دهم در روز قیامت. (4) و در خصال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: سه چیز است که هر گاه در کسی یافت شود، خدای تعالی، از حوران بهشت به او عطا می کند به هر نحوی که خواهد: یکی، فرو خوردن خشم؛ و دیگر، صبر نمودن در زیر شمشیر از برای رضای الهی؛ و دیگر، آن که کسی تواند مال حرامی را تصرف نماید و از برای رضای الهی، دست از آن بردارد. (5) و در باب امانت، بعضی احادیث قبل از این، مذکور شد.

ص: 257

-
- 1-1. الأمالی، صدوق، ص 482، ح 652؛ [1] الخصال، ص 230 و 231، ح 73؛ [2] ثواب الأعمال، ص 242. [3]
 2-2. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 15، ح 4968؛ الأمالی، صدوق، ص 516، ح 707 ([4] حدیث مناهی).
 3-3. ب: - «و». .
 4-4. الأمالی، صدوق، ص 277، ح 307. [5]
 5-5. الخصال، ص 85، ح 14.

سی و هفتم از جمله کبائر - چنانچه از دو حدیث مذکور ظاهر می شود - اصرار نمودن بر گناهان صغیره است و معنی اصرار، آن است که گناهی معین را مکرر کند، بی توبه، یا آن که معصیت از او مکرر و بسیار سرزند، هرچند از انواع متعدده باشد، و تکرار و کثرت، به عرف برمی گردد.

و جمعی از علما گفته اند که اصرار بسیار کردن، یک نوع معصیت است و بعضی گفته اند که عزم داشتن بر آن که فعل را بار دیگر بکند، هر چند یک مرتبه کرده باشد، اصرار است.

و ارتکاب صغیره - که منافی عدالت نیست -، آن است که بعد از کردن آن فعل بر سبیل ندرت، نه توبه به خاطرش رسد و نه عزم بر فعل مرتبه دیگر، و این قسم ارتکاب صغیره، به اجتناب کبائر، بخشیده می شود، چنانچه خدای تعالی می فرماید که: «إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»؛ (1) یعنی: هر گاه پرهیز نمایید از گناهان بزرگ که نهی از آنها واقع شده، می پوشانیم و می بخشیم بدی های شما را. و اگر بعد از کردن صغیره، پشیمان باشد و عزم بر عود نداشته باشد، شبهه ای نیست در آن که با عدالت، منافات ندارد.

و عیاشی رحمه الله در تفسیر [خود] و کلینی رضی الله عنه در کافی، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که در تفسیر قول الهی که: «وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ»، (2) فرمود که: اصرار، آن است که بنده، گناهی بکند و استغفار نکند و در خاطر نگذرانند توبه را. (3) پس چنین معنی ای اصرار است و ظاهر، آن است که مراد از نگذرانیدن توبه در خاطر، آن باشد که عازم باشد بر آن که بار دیگر که میسر شود، ارتکاب آن گناه نماید یا آن که با وجود گذشتن معصیت در خاطر، پشیمان نباشد، نه آن که از روی غفلت، توبه در خاطرش نگذرد، چنانچه مذکور شد.

و ابن بابویه رحمه الله در فقیه و امالی، در حدیث مناهی، روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: حقیر شمارید هیچ چیز از اعمال بد را، هر چند در نظر شما حقیر باشد، و بسیار یا عظیم ندانید چیزی از اعمال خیر را، هرچند در نظر شما بسیار یا عظیم باشد؛ زیرا که کبیره نمی باشد با وجود استغفار، و صغیره نمی باشد با وجود اصرار. (4) و ظاهر (5) این حدیث، مُشعر است بر آن که حقیر شمردن معصیت، اصرار باشد و ممکن است که

ص: 258

1-1. سورة نساء، آیه 31. [1]

2-2. سورة آل عمران، آیه 135. [2]

3-3. تفسیر العیاشی، ج 1، ص 198، ح 144؛ [3] الکافی، ج 2، ص 288، ح 2. [4]

4-4. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 18، ح 4968؛ الأمالی، صدوق، ص 518، 707. [5]

5-5. الف - «ظاهر» .

مراد، آن باشد که استحقار، موجب اصرار می شود.

و کلینی رضی الله عنه روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود که: صغیره نمی باشد با وجود اصرار، و کبیره نمی باشد با وجود استغفار. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که: خدای تعالی، قبول نمی کند طاعتی را با وجود اصرار کردن بر معصیتی از معاصی. (2)

سی هشتم: سخن چینی

سی و هشتم از جمله کبائر - چنانچه از چند حدیث ظاهر می شود -، نیمه است، و تمام، کسی است که شخصی را از دیگری به سخنان راست یا دروغ برنجاند. و احادیث در مذمت و عقاب نیمه، بسیار است. از آن جمله، ابن بابویه رحمه الله در امالی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چهار کس هستند که داخل بهشت نمی شوند: کاهن و منافق و معتاد به خوردن شراب و قنات، و آن، تمام است. (3) و شیخ طوسی رحمه الله در امالی، روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: تمام، داخل بهشت نمی شود. (4) و این مضمون، از چندین حدیث ظاهر می شود (5).

و کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: آیا خبر ندهم شما را به جمعی که بدترین مردم اند؟ گفتند: خبر ده ما را، یا رسول الله! فرمود که: آنها ایند که به سخن چینی در میان مردم، تردد می کنند و میانه دوستان، جدایی می اندازند و از برای مردم بی عیب، عیبی می جویند. (6) و به این مضمون، از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده، (7) و ابن بابویه رحمه الله در خصال، از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده. (8)

سی و نهم: بیرون رفتن از حق در وصیت

سی و نهم از جمله کبائر - چنانچه از بعضی اخبار ظاهر می شود -، جَنَف در وصیت است؛ یعنی بیرون رفتن از حق، در باب وصیت است، و بیرون رفتن از حق - چنانچه بعضی از علما تصریح

ص: 259

1-1. الکافی، ج 2، ص 288، ح 1. [1]

2-2. همان، ص 288، ح 3. [2]

3-3. الأمالی، صدوق، ص 489، ح 663. [3]

4-4. الأمالی، طوسی، ص 383، ح 825.

5-5. ب و ج: «وارد شده».

6-6. الکافی، ج 2، ص 369، ح 1. [4]

7-7. همان جا، ح 3.

8-8. الخصال، ص 183، ح 249. [5]

نموده اند -، آن است که به زیاده از ثلث مال، وصیت کند یا وصیت کند به آن که مالی را در معصیت، صرف کنند. و از بعضی احادیث ظاهر می شود که وصیت زیاده از ثلث، با رضای ورثه جایز است.

و کلینی رضی الله عنه در کافی و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده [اند] که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حکم فرمود در باب مردی که بمیرد و تمام مال یا اکثر مال را وصیت کند، آن که آن وصیت را از وجه منکر به وجه معروف برگردانند. و فرمود که: کسی که ظلم بر خود کند و در وصیت خود، مرتکب جنف و وصیت منکر شود، او را به معروف، رد کنند و میراث [را] از برای اهلش بگذارند. و فرمود: کسی که سه یک مال را وصیت کند، چیزی نگذاشته و به نهایت رسانیده. بعد از آن فرمود که: اگر من وصیت کنم به پنج یک مال خود، پیش من بهتر است از آن که وصیت کنم به چهار یک مال خود. (1) و در احادیث دیگر، وارد شده که: وصیت به رُبع، بهتر است از وصیت به ثلث. (2) و از احادیث دیگر (3)، ظاهر می شود که جایز است در وصیت از برای اولاد، تفاوت قرار دادن و از برای بعضی بیشتر وصیت نمودن. (4) و ابن بابویه رحمه الله در فقیه، روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از پدر خود - صلوات الله علیهما - روایت می فرمود که: مردی از انصار به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! می خواهم که شاهد باشی بر آن که من، نخلی را به پسر خود عطا کرده ام. فرمود که: آیا فرزندی به غیر از او نداری؟ گفت: دارم. فرمود که: آیا به ایشان عطا کرده ای مثل آنچه به این پسر داده و عطا کرده ای؟ گفت: نکرده ام. فرمود که: ما جماعت انبیا، بر جنف گواه نمی شویم. (5) و این حدیث، اگرچه صریح در وصیت نیست؛ اما به حَسَب ظاهر، شامل وصیت هست و ممکن است که شاهد نشدن بر چنین امری، از خواص انبیا علیهم السلام باشد یا آن که تفاوت قرار دادن در جایی که جهتی دینی منظور نباشد، چنانچه بعضی از علما ذکر کرده اند، مثل آن که بعضی از اولاد در علم و یا در صلاح، زیادتی بر بعضی نداشته باشند.

و عیاشی در تفسیر [خود]، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده از پدر خود که از

ص: 260

1-1. الکافی، ج 7، ص 11، ح 4؛ [1] تهذیب الأحكام، ج 9، ص 192، ح 773.

2-2. تهذیب الأحكام، ج 9، ص 192، ح 773.

3-3. ج: - «دیگر» .

4-4. الکافی، ج 7، ص 9، باب الوصیة للوارث. [2]

5-5. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 69، ح 3349.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت می فرمود که: مست شدن، از جمله کبائر است و جنف در وصیت، از جمله کبائر است. (1)

چهلیم: خطاکاری نمودن در مکه

چهلیم از جمله کبائر، ظلم در مکه است، هر چند ظلم ضعیفی باشد، چنانچه حق تعالی فرموده: «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ». (2) و ترجمه ظاهرش آن است که: کسی که در آن جا اراده بیرون رفتن از حق کند به ظلم کردن، می چشانیم به او از عذاب دردناک. و ضمیر، اگرچه راجع به مسجد الحرام است؛ اما حکم، مخصوص به مسجد الحرام نیست، چنانچه از حدیث ظاهر می شود و ظلم در مکه یا حرم، ظلم در مسجد الحرام است.

و ابن بابویه رحمه الله در فقیه، از حضرت امام جعفر صادق علیهم السلام روایت کرده که: شخصی از تفسیر [این] آیه سؤال کرد. حضرت فرمود که: هر ظلمی، الحاد است و زدن خدمتکار، بی گناهی که از او سر زده باشد، از جمله این الحاد است. (3) و به روایت دیگر، از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر ظلمی که آدمی بر نفس خود در مکه کند، از دزدی یا ستم یا گرفتن چیزی و هر قسم ظلمی، من آن را الحاد می دانم. (4) و لهذا، جمعی که دانایند، می ترسند و پرهیز می نمایند از ساکن شدن در مکه، و بیرون آوردن کسی که به حرم پناه برده باشد - هر گاه خیانت در غیر حرم از او صادر شده باشد -، از جمله ظلمی است که مذکور شد.

چهل و یکم: گناهان کبیره دیگر

اشاره

و بدان که گناهان کبیره، منحصر نیست در چهل امری که مذکور شد، با آن که بعضی از این انواع، مشتمل بر چند نوع بود. و شیخ زین الدین - قدس الله روحه - در شرح لمعه گفته که: کبائر، به هفتصد نزدیک تر است از هفت و هفتاد. (5) و چون این اقسام از احادیث متعدده و بعضی از آیات ظاهر می شد که از کبائر است، به تفصیل ذکر کردیم و غیر این چهل امر، بسیاری از معاصی است که ظاهر اخباری که در باب وعید و عقاب آنها وارد شده، آن است که از کبائر باشد و از بعضی آیات

ص: 261

1-1. تفسیر العیاشی، ج 1، ص 238، ح 111.

2-2. سوره حج، آیه 25. [1]

3-3. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 252، ح 2329.

4-4. همان جا.

5-5. شرح اللمعه، ج 3، ص 129. [2]

هم شاید کبیره بودن بعضی مستفاد شود. پس در ارتکاب آنها، از این معنی غافل نباید بود و آنچه مشخص شود که از جمله صغائر است، ارتکاب آن را سهل و حقیر نباید شمرد؛ زیرا که همه در مخالفت امر خداوند جلیل، شریک اند و می توانند بود که گناهان عظیمه (1)، به خوف و انکسار بنده، مغفور شود و گناهی صغیر (2) که از روی جرئت و بی پروایی صادر شود، آمرزیده نگردد. و مؤید این معنی، احادیث بسیار هست.

کوچک شمردن گناهان

و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پرهیز نمایید از محقرات گناهان؛ زیرا که آنها آمرزیده نمی شود. راوی پرسید که: محقرات، کدام اند؟ [فرمود:] آن که مردی گناهی بکند و گوید: خوشا حال من، اگر گناهی به غیر از این، نکرده بودم! (3) و ابن بابویه رضی الله عنه در معانی الأخبار و خصال، از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: به تحقیق که خدای - عزّ و جلّ - غضب خود را در معصیت، پنهان ساخته. پس کوچک مشمار هیچ معصیتی از معاصی الهی را؛ زیرا که بسیار باشد که غضب الهی در ضمن آن معصیت باشد و توندانی. (4) و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب غیبت، از ابی هاشم جعفری روایت کرده که گفت: از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: از جمله گناهانی که آمرزیده نمی شود، آن است که کسی بگوید: «کاش مرا به گناهی غیر از این گناه (5)، مؤاخذه نمی کردند!» . پس من در دل خود گفتم: این، چیز دقیقی است که از آدمی سر می زند و از آن، غافل است. می باید که آدمی در فکر خود باشد که چنین چیزها از او صادر نشود. پس آن حضرت، روبه من کرد و فرمود که: درست به خاطر رسیدن است. دست از آن، بر مدار، زیرا که شرک در آدمی پنهان تر است از حرکت مورچه کوچک بر سنگ صلب هموار، در شب تار (6) و از حرکت او بر پلاس سیاه؛ (7) و این از معجزات آن حضرت - صلوات الله علیه - است.

ص: 262

1-1) . ب: «کبیره» .

2-2) . ب: «صغیره» .

3-3) . الکافی، ج 2، ص 287، ح 1. [1]

4-4) . معانی الأخبار، ص 112، باب اخفاء. . . ، ح 1؛ [2] الخصال، ص 209، ح 1. [3]

5-5) . الف: - «گناه» .

6-6) . ب و ج: «تاریک» .

7-7) . الغیبة، طوسی، ص 207، ح 176.

و برقی رحمه الله در کتاب محاسن، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، دوست می دارد از بنده خود آن که طلبِ آموزش نماید در گناهی عظیم که از او سر زده باشد، و دشمن می دارد آن که سبک گیرد و سهل شمارد گناه سهلی را که از او سر زده باشد. (1) و ابن بابویه رحمه الله در امالی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از آباء کرام خود علیهم السلام روایت فرموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: جبرئیل علیه السلام گفت که خدای - عزّ و جلّ - می فرماید که:

کسی که گناهی بکند، خواه صغیر و خواه کبیر، و نداند که مرا هست که اگر خواهم، او را عذاب کنم و اگر خواهم، عفو کنم آن گناه را، هرگز نخواهم آمرزید. و کسی که گناهی بکند، خواه صغیر و خواه کبیر، و داند که مرا هست که او را عذاب کنم یا عفو کنم، از او عفو می نمایم. (2)

لزوم آشکار نکردن معصیت

و بدان که از جمله اسباب مغفرت الهی، پنهان ساختن گناه است و آن که بعضی از جهّال، معاصی خود را از مردم، إخفا نمی کنند و می گویند: هر گاه خدای تعالی بر عمل بد ما مطلع باشد، اگر دیگری هم بداند، کو دانسته باشد، خیالی است که از محض جهل، ناشی شده؛ زیرا که اظهار کردن مخالفت الهی و معصیت هتکِ حجاب حیا و تقاحش به ترک اعتنا به اطاعت امر الهی است و امری که مُستحسن است. پنهان کردن عبادات، سنتی است که شیطان از راه ریا در آن جا اکثر نفوس را فریب می دهد.

و کلینی رحمه الله از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: کسی که حسنه ای بکند و آن را پنهان سازد، آن حسنه برابری با هفتاد حسنه می کند. و کسی که سیئه ای بکند و آن را فاش کند، خدای تعالی، او را مخذول می سازد (3). و کسی که سیئه ای را مستور سازد، آمرزیده می شود. (4) و بعضی اخبار در باب معاصی، بعد از این، بر سبیل اجمال مذکور می شود، إن شاء الله تعالی!

ص: 263

1-1. المحاسن، ج 1، ص 293، ح 451.

2-2. الأمالی، صدوق، ص 362، ح 445.

3-3. ب: - «و کسی که سیئه ای بکند و آن را فاش کند، خدای تعالی، او را مخذول می سازد».

4-4. الکافی، ج 2، ص 428، ح 1. [1]

وَعَلَيْكُمْ بِالصَّمْتِ إِلَّا فِيمَا يَنْفَعُكُمُ اللَّهُ بِهِ مِنْ أَمْرِ آخِرَتِكُمْ وَيَأْجُرْكُمْ عَلَيْهِ.

یعنی: بر شما باد سکوت و سخن نگفتن، مگر در چیزی که از برای شما نافع باشد از امور آخرت. و خدای تعالی، شما را بر آن سخن گفتن، ثواب و اجر، عطا فرماید.

و در این کلام، امر به دو چیز واقع شده: یکی سکوت، و یکی سخن گفتن، اما هر یک در محلّ خود؛ و محلّ سکوت را بیان فرمود که آن جایی است که فایده ای اخروی بر سخن گفتن مترتب نباشد.

و از این جا محلّ کلام نیز ظاهر می شود و ابتدا نمودن به امر به سکوت و امر به کلام را در سیاق استثنا بیان نمودن می تواند بود که بنا بر این (1) باشد که اکثر طبایع، به تکلم راغب تر می باشند از سکوت، و مفسد کلام، غالباً زیاده بر مفسد سکوت است، و می تواند بود که از جهت شدت تقیه و خوف از مخالفان یا از هر دو جهت باشد.

و از جمله مواضع سکوت، جایی است که محلّ تقیه و خوف بوده باشد و در باب تقیه، بعضی کلمات مذکور شد. و چون اکثر اوقات، اظهار تشیع و مذهب حق در پیش مخالفان، از خوف ضرر خالی نیست، در چند حدیث، نهی از دعوت مردم به دین حق وارد شده، چنانچه محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به بعضی از اصحاب خود می فرمود که: شما را با مردم، چه کار است؟ دست بدارید از مردم و کسی را به امر خود (یعنی تشیع) دعوت مکنید، و و الله که اگر اهل آسمان و زمین جمع شوند بر آن که اضلال نمایند بنده ای را که خدای تعالی هدایت او را خواسته باشد، نمی توانند کرد! دست از مردم بدارید و مگویید: «فلان کس، برادر من است» و «فلان، پسر عم من است» و «فلان، همسایه من است»؛ زیرا که اگر (2) خدای، خیر بنده را که خواسته باشد، روح او را پاکیزه می کند. پس هر خوبی ای را که می شنود، قبول می کند و هر بدی ای [را] که می شنود، انکار می کند و بعد از آن، خدای تعالی، کلمه ای در دل او می اندازد که جامع امر او باشد (3) و به این مضمون، چند حدیث روایت نموده.

و ظاهر قواعد و عمومات، آن است که در جایی که خوف ضرر نباشد و ممکن باشد که آن شخص قبول حق نماید، دعوت باید نمود و ادله حق و براهین، به جهت او ثابت (4) باید کرد.

ص: 264

1-1. ب و ج: «آن» .

2-2. الف: - «اگر» .

3-3. الکافی، ج 1، ص 165، ح 1. [1]

4-4. ب و ج: «اقامت» .

و در فضیلت صَمْت، در محلّ خود، احادیث بسیار (1)، وارد شده. از آن جمله، کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود که: حضرت لقمان علیه السلام پسر خود را وصیّت نمود که: یا بُنَّی! اگر گمان کنی که سخن گفتن، نقره است، پس به تحقیق که ساکت بودن، طلاست. (2) و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: زبان خود را نگاه دارید (3) که نگاه داشتن زبان، تصدّقی است که به خود کرده اید (4). بعد از آن فرمود که: هیچ بنده ای حقیقت ایمان را نمی شناسد تا وقتی که زبان خود را محافظت کند. (5) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت مسیح علیه السلام می فرمود که: سخن بسیار مگوئید به غیر از ذکر الهی؛ زیرا که جمعی که بسیار می گویند، دل های ایشان، صاحب قساوت است، امّا نمی دانند. (6) و از حضرت سیّد السّاجدین علیه السلام روایت کرده که فرمود: زبان آدمی، هر صباخ به سایر جوارح خطاب می کند که: چگونه صباخ کرده اید؟ ایشان می گویند: صباخ ما به خیر است، اگر تو ما را بگذاری. و می گویند: به جهت رضای الهی بر ما ترخّم کن. و او را به خدا قسم می دهند و می گویند: ثواب و عقاب ما، تابع کرده های توست. (7) و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای تعالی، زبان را عذاب می کند که هیچ یک از جوارح را نمی کند. پس زبان می گوید: خداوندا! مرا عذابی کردی که سایر جوارح را نکردی. خدای تعالی می فرماید که: از تو، یک کلمه ای سر زد که به مشارق و مغارب رسید و به سبب آن، خون مردم به حرام ریخته شد و مال مردم، به حرامی غارت شد. (8) و برقی رحمه الله در کتاب محاسن و ابن بابویه رضی الله عنه در امالی و ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از آبای کرام خود، از حضرت امیر المؤمنین - سلام الله علیهم أجمعین - روایت کرده اند که فرمود: تمام خیر و خوبی، در سه چیز جمع است. نظر و سکوت و تکلم. پس هر نظری که در او عبرت گرفتن نیست، سهواست، و هر سکوتی که در او فکری نیست، غفلت است، و هر سخن

ص: 265

- 1-1) الف: - «بسیار» .
- 2-2) . همان، ج 2، ص 114، ح 6. [1]
- 3-3) . ب و ج: «نگاه دار» .
- 4-4) . ب: «کرده ای» .
- 5-5) . همان، ص 114، ح 7. [2]
- 6-6) . همان جا، ح 11.
- 7-7) . همان، ص 115، ح 13. [3]
- 8-8) . همان جا، ح 16.

گفتنی که در او ذکری (1) نیست، لغو است. پس خوشا حال کسی که نظرش عبرت باشد و ساکت شدنش، فکرت باشد و سخنش، ذکر الهی باشد و بر گناه خود گرید و مردم از شرّ او ایمن باشند. (2) و در امالی، از حضرت موسی جعفر، از آبای کرام [خود] علیهم السلام، از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت به مردی می گذشت که سخنان زیاد می گفت. پس بر سر او ایستاد و فرمود که: ای مرد! به تحقیق که تو املائی نوشته به سوی خداوند خود بر حافظین می کنی؛ یعنی آنچه تو می گویی، ایشان می نویسند و بر جناب اقدس الهی عرض می نمایند. پس تکلم به چیزی بکن که به کارت (3) آید و بگذار آنچه را که به کارت (4) نمی آید. (5) و در خصال، از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: هیچ چیز سزاوارتر از زبان نیست به آن که در زندان، بسیار بماند. (6) و در خصال و ثواب الأعمال، به سند مرفوع، روایت کرده که: زمانی خواهد آمد که عافیت در آن زمان، ده جزء باشد: نه جزء در گوشه گرفتن از مردم و و یک جزء در سکوت. (7) و در خصال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از پدر خود علیه السلام روایت فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: سه چیز، موجب نجات است: یکی، آن که زبان خود را نگاه داری؛ دیگر، آن که بر گناه خود بگری؛ دیگر آن که از خانه خود بیرون نیایی. (8) و احادیث در فضیلت صَمْت، بسیار واقع شده و به آنچه مذکور شد، در این مقام، اکتفا می کنیم.

فضیلت سخن گفتن در موضع سخن

اشاره

و اما سخن گفتن و فضیلت آن در موضع خودش، پس اخبار در آن باب، وارد شده و از آن جمله، شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاج، از سید الساجدین علیه السلام روایت کرده که شخصی از آن حضرت پرسید که: سخن گفتن و سکوت، کدام افضل است؟ فرمود: هر یک از این دو چیز، آفتی چند دارد. پس هرگاه که از آفات (9) سالم باشند، سخن گفتن، افضل است از سکوت. گفتند: چگونه افضل

ص: 266

-
- 1-1 . ب: «ذکر» .
 - 2-2 . الأمالی، صدوق، ص 80، ح 47؛ [1] المحاسن، ج 1، ص 5، ح 10؛ ثواب الأعمال، ص 177 و 178.
 - 3-3 . الف: «کار» .
 - 4-4 . الف: «کار» .
 - 5-5 . الأمالی، صدوق، ص 85، ح 53.
 - 6-6 . الخصال، ص 14 و 15، ح 51. [2]
 - 7-7 . الخصال، ص 437، ح 24؛ [3] ثواب الأعمال، ص 178. [4]
 - 8-8 . الخصال، ص 85، ح 13. [5]
 - 9-9 . الف و ب: «آفت» .

است، یا ابن رسول الله؟ فرمود: از برای آن که خدای - عزّ و جلّ - انبیا و اوصیا علیهم السلام را به سکوت، مبعوث نساخته؛ بلکه ایشان را به جهت کلام و تبلیغ احکام به خلق فرستاده و مردمان، مستحقّ جنّت به سکوت نشده اند و ولایت الهی، به سکوت حاصل نشده و خلاصی از جهنّم، به سکوت نشده؛ بلکه اینها همه به کلام حاصل شده و من، قمر را با شمس نسنجم. به درستی که تو وصف می کنی فضل و خوبی سکوت را به سخنی که در این باب می گویی و نمی توانی که فضل کلام را به سکوت، وصف کنی. (1) و ظاهر، آن است که مراد حضرت علیه السلام نه آن است که سکوت، مطلقاً مدخلیتی (2) در رفتن بهشت و خلاصی از جهنّم ندارد، بلکه غرض آن است که (3) اصل و عمده در این معانی، کلام است؛ زیرا که اصل ایمان، تکلم به کلمه شهادت است. دیگر، اقامت صلوات و رسانیدن احکام الهی و هدایت نمودن جهّال و امر به معروف و نهی از منکر و ذکر الهی در جمیع احوال و امثال این امور، و به این معنی اشارت فرموده به آن که سکوت را قمر نامیده.

مواردی که سخن گفتن بایسته است

و از جمله افراد کلام متضمّن فضائل و موجب وصول به مرتب عالی، ذکر الهی است و بعضی اخبار در آن باب، عن قریب، مذکور می شود.

امر به معروف و نهی از منکر

دیگر، امر به معروف و نهی از منکر است در جایی که شرایط آن، موجود باشد و آن، موافق مشهور، چهار چیز است:

یکی آن که شخصی که امر به معروف و نهی از منکر می کند، داند که معروف، کدام است و منکر، چیست.

دیگر، آن که علامت ترک و پشیمانی از شخصی که ترک معروف و ارتکاب منکر می کند، ظاهر نباشد؛ بلکه بر فعل قبیح خود، اصرار داشته باشد.

دیگر، تجویز تأثیر است؛ یعنی احتمال آن رود که به امر و نهی، دست از فعل خود بردارد.

دیگر، آن که در این امر و نهی، ضرری به آن شخصی که امر و نهی می کند یا به دیگری از

ص: 267

1-1. الإحتجاج، ج 2، ص 45.

2-2. ج: «مدخلیت».

3-3. ب: - «سکوت، مطلقاً مدخلیتی در رفتن بهشت و خلاصی از جهنّم ندارد، بلکه غرض آن است که».

مسلمانان نرسد. در جایی که این شرایط متحقق نباشد، انکار قلبی که عبارت از بغض فی الله است و اقل مراتب امر به معروف و نهی از منکر است، ساقط نمی شود. و بعضی احادیث در این باب، إن شاء الله تعالی، مذکور می شود.

و میانه‌علماء، خلاف است در آن که امر به معروف و نهی از منکر، واجب عینی است یا واجب کفایی؛ یعنی هر گاه جمعی ببینند که مردی مرتکب معصیتی است (مثل شرب خمر) و بعضی از ایشان مشغول شوند به آن که او را از آن معصیت، باز دارند، به گفته هر یک از ایشان، آن مرد ترک نماید، آیا بر دیگران لازم است که با او در نهی، موافقت نمایند و تا مشخص نشود که آن مرد، ترک آن معصیت کرده، به جایی نروند یا لازم نیست؟ و در آن خلاف (1) نیست که اگر به گفته یک کس ترک نکنند، بر دیگران لازم است اعانت و موافقت نمودن، و همچنین شکی نیست در آن که هرگاه همگی ترک نهی از آن معصیت نمایند، همه معاقب خواهند بود.

و احادیث در باب امر به معروف و نهی از منکر، بسیار است. از آن جمله، روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای، دشمن می دارد ضعیفی را که دین نداشته باشد. پس از آن حضرت پرسیدند که: کدام است مؤمنی که دین ندارد؟ فرمود: آن که نهی از منکر نمی کند. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که مردی از قبیلۀ خثعم به خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! افضل اعمال اسلام، کدام است؟ فرمود: ایمان به خدای - عزّ و جلّ - گفت: بعد از آن، چه چیز افضل است؟ فرمود: صیلة رحم. گفت: بعد از آن؟ فرمود: امر به معروف و نهی از منکر. گفت: کدام یک از اعمال، دشمن تر است نزد خدای تعالی؟ فرمود: شرک به خدای تعالی. گفت: بعد از آن؟ فرمود: قطع رحم. گفت: بعد از آن؟ فرمود: امر به منکر و نهی از معروف. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: خدای - عزّ و جلّ - دو فرشته را فرستاد از برای آن که شهری را سرنگون کنند. چون به آن شهر رسیدند، مردی را دیدند که دعا و تضرّع به جناب اقدس الهی می کند. یکی از آن دو مَلک به آن دیگری گفت که: می بینی این مرد را که دعا می کند؟ آن مَلک گفت که: خدای تعالی، امری مقرر فرموده و من، آنچه فرموده، به جای می آورم. مَلک اوّل گفت: من تا به سوی خدای - عزّ و جلّ - مراجعت نکنم، کاری نمی کنم. پس مراجعت نموده، گفت:

ص: 268

1-1. ج: «خلافی» .

2-2. الکافی، ج 5، ص 59، ح 15. [1]

3-3. همان، ص 58، ح 9. [2]

خداوندا! به آن شهر که فرموده بودی، رفتیم و فلان بنده تو را دیدیم که دعا و تضرع به سوی تو می کرد. خطاب رسید که: برو و آنچه امر شده، به تقدیم رسان؛ زیرا که این بنده، مردی است که هرگز روی او به جهت غضب بر کسی که مخالفت من کند، سرخ نشده. (1) و از این حدیث، ظاهر می شود که یک بنده، اگر بندگی را چنانچه خواسته اند، به جا آورد، به دعای او شهر از عذاب، نجات می یابند.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: خدای تعالی به حضرت شعیب پیغمبر علیه السلام وحی فرمود که: من از قوم تو، صد هزار کس را عذاب می کنم؛ چهل هزار (2) از بدان ایشان را و شصت هزار از خوبان [را]. حضرت شعیب علیه السلام گفت: خداوندا! بدان به بدی خود، مستوجب عذاب هستند، خوبان را از چه جهت عذاب می کنی؟ خدای تعالی به او وحی فرمود که: از برای آن که ایشان، با اهل معاصی، مَداهنه و سازگاری می کنند و به جهت غضب من، بر بدان غضب نمی کنند. (3) دیگر از جمله افراد مذکوره کلام، کلامی است که متضمن نصرت مظلومی یا اعانت مؤمنی بوده باشد و احادیث در این باب، بعضی گذشت و بعضی می آید، إن شاء الله تعالی!

ص: 269

1-1) . همان، ج 5، ص 58، ح 8.

2-2) . ب: + «نفر» .

3-3) . الکافی، ج 5، ص 56، ح 1. [1]

وَ أَكْثَرُوا مِنَ التَّهْلِيلِ وَ التَّقْدِيسِ وَ التَّسْبِيحِ وَ الثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَ التَّصَدُّعِ إِلَيْهِ وَ الرَّغْبَةِ فِيمَا عِدَدَهُ مِنَ الْخَيْرِ الَّذِي لَا يَقْدِرُ قَدْرَهُ وَ لَا يَبْلُغُ كُنْهَهُ أَحَدًا، فَاشْدَّ غَلْوًا أَلْسِنَتَكُمْ بِذَلِكَ عَمَّا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ أَقَاوِيلِ الْبَاطِلِ الَّتِي تَعْقِبُ أَهْلَهَا خُلُودًا فِي النَّارِ مَنْ مَاتَ عَلَيْهَا وَ لَمْ يُتَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْهَا وَ لَمْ يَنْزِعْ عَنْهَا.

یعنی: بسیار به جا آورید تهلیل و تقدیس و تسبیح و ثنای بر خدای - عزّ و جلّ - را، و تضرّع نمودن به جناب اقدس او، و رغبت نمودن در آنچه در خزانه کرم الهی است از احسان و نیکویی، که قدر مرتبه آن را کسی نمی داند و به کُنه آن کسی نمی تواند رسید. پس زبان خود را مشغول سازید به آنچه مذکور شد از تهلیل و تسبیح و غیر ذلک تا باز مانید از آنچه خدای تعالی نهی فرموده که عبارت است از سخنان باطلی که عاقبت آنها و ثمره ای که بر آنها مترتب می شود، خلود و همیشه در جهنّم بودن است از برای کسی که به (1) ارتکاب آنها بمیرد و از آنها توبه نکرده باشد و خود را باز نداشته باشد.

و در این کلام شریف، امر به چند چیز واقع شده: اول، تهلیل، که فاتحه اسلام و رکن اول ایمان است و آن، گفتن «لا إله إلا الله» است؛ یعنی: هیچ چیز و هیچ کس، سزاوار پرستیدن و بندگی نیست، به غیر از خدای تعالی.

اول: فضیلت تهلیل «لا إله إلا الله»

و احادیث در فضل و ثواب تهلیل، بسیار است. از آن جمله، ابن بابویه در کتاب توحید، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از آباء کرام خود علیه السلام روایت نموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: بهترین عبادات، گفتن «لا إله إلا الله» است. (2) و به این مضمون، در توحید و ثواب الأعمال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «لا إله إلا الله» گفتن، قیمت بهشت است. (3) و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هیچ کلمه ای دوست تر نیست پیش خدای تعالی از کلمه «لا إله إلا الله». و هیچ بنده ای نیست که کلمه «لا إله إلا الله» گوید و آواز خود را بکشد،

ص: 270

1-1. ب و ج: «با» .

2-2. التوحید، ص 18، ح 2. [1]

3-3. التوحید، ص 21، ح 13؛ [2] ثواب الأعمال، ص 3. [3]

مگر آن که گناهان او می ریزد به زیر قدم هایش، چنانچه برگ از درخت بریزد. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: خدای - عزّ و جلّ - به حضرت موسی علیه السلام خطاب فرمود که: یا موسی! اگر آسمان ها را با جمعی که در آنهایند و ارضین سبع را در یک کفّه میزان گذارند و «لا إله إلا الله» را در کفّه دیگر گذارند، «لا إله إلا الله» بر آنها زیادتى می کند. (2) و در ثواب الأعمال و معانی الأخبار و توحید، از آن حضرت روایت کرده که فرمود: کسی که «لا إله إلا الله»، را از روی اخلاص بگوید، داخل بهشت می شود و اخلاصش آن است که «لا إله إلا الله»، مانع شود او را از محرمات الهی. (3) و در توحید، از آن حضرت روایت کرده که فرمود: کسی که بگوید: «لا إله إلا الله» در ساعتی از ساعات روز یا شب، آنچه در نامه عملش نوشته شده باشد از سیئات، محو می شود. (4) علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر [خود]، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که فرمود: هرگاه یکی از شما بگوید: «لا إله إلا الله»، پس باید که بگوید: «الحمد لله رب العالمین»؛ زیرا که خدای تعالی می فرماید: «لا إله إلا هو فادعوه مخلصین له الدين الحمد لله رب العالمین». 5 و ترجمه ظاهرش آن است که: سزاوار معبودیتی به غیر از او نیست. پس بخوانید او را در حالتی که دین خود را از برای او خالص سازید. حمد، مر خداوندی را که پروردگارِ عالمیان است. (5) و ابن بابویه رحمه الله در امالی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از آبای کرام [خود] علیهم السلام روایت فرموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: یاد بدهید اموات خود را در وقت مُردن که به کلمه «لا إله إلا الله» متکلم شوند؛ زیرا که کسی که سخن آخرش «لا إله إلا الله» باشد، داخل بهشت می شود. (6) و کلینی رحمه الله از ابان بن تغلب روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای ابان! وقتی که به کوفه روی، این حدیث را روایت کن که: کسی که شهادت دهد که «لا إله إلا الله» از روی اخلاص، بهشت از برای او واجب می شود. گفتم: پیش من، هر صنف از اصناف مردم می آیند. من،

ص: 271

1-1 . التوحید، ص 22، ح 14؛ [1] ثواب الأعمال، ص 6. [2]

2-2 . التوحید، ص 30، ح 34.

3-3 . ثواب الأعمال؛ ص 5. [3] معانی الأخبار، ص 370، باب معنی قول لا اله الا الله، ح 1؛ [4] التوحید، ص 26 و 28. [5]

4-4 . التوحید، ص 23، ح 19.

5-6 . تفسیر القمّی، ج 2، ص 260. [6]

6-7 . الأمالی، صدوق، ص 633، ح 848. [7]

این حدیث را از برای همه روایت کنم؟ فرمود: ای ابان! وقتی که (1) روز قیامت می شود و خدای تعالی، اولین و آخرین را جمع می کند، «لا إله إلا الله» از ایشان مسلوب می شود، مگر از کسانی که بر این امر باشند، یعنی از جمله شیعیان باشند.

دوم: تقدیس الهی

دویم، تقدیس الهی است و تقدیس در لغت، به معنی تطهیر و پاک شمردن است و مراد از تقدیس الهی، ممکن است که پاک دانستن از شریک و وکد و جمیع صفات نقص باشد؛ اما ظاهر مفاد (2) تقدیس، قول (3) است نه عمل (4)، و تقدیس قولی (5)، نزدیک به معنی تسبیح است و ممکن است که تسبیح، عطف تفسیری تقدیس باشد یا مراد از تقدیس، ذکر الهی به لفظ «قدوس» باشد و در بعضی ادعیه، این لفظ وارد شده: «یا قُدُّوسَ الطَّاهِرُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَلَا شَيْءٌ يَعْذِلُهُ»، یا مراد، نفی صفات نقص باشد به کلام های تفصیلی، و بنا بر این، لفظ مخصوص نخواهد داشت.

سوم: تسبیح الهی

سیم، تسبیح است و مراد از تسبیح، گفتن «سبحان الله» است با آن که شامل تسبیحات اربع و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام و مثل آن هست و معنی «سبحان الله»، آن است که: منزّه و مبرا می دانم خداوند خود را، چنان منزّه دانستی که لایق و سزاوار او باشد.

و در معانی الأخبار، از هشام روایت کرده که گفت: پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که معنی قول الهی که می گوید: «سبحان الله»، کدام است؟ فرمود که: تنزیه الهی است. (6) و در توحید و معانی الأخبار، روایت کرده که: مردی از عمر بن الخطاب پرسید که: تفسیر «سبحان الله» چه چیز است؟ گفت که: در اندرون این باغ، مردی هست که هرگاه از او سؤال کنند، خبر می دهد و وقتی که ساکت شوند (7)، ابتدا می کند به بیان احکام. و (8) چون آن مرد، داخل باغ شد، علی بن ابی طالب علیه السلام را دید. گفت: یا ابا الحسن! «سبحان الله» چه معنی دارد؟ فرمود که: تعظیم جلال خدای - عزّ و جلّ - و منزّه دانستن اوست از آنچه هر مشرکی در باب او گفته، و وقتی که بنده،

ص: 272

1-1 . ب: - «که» .

2-2 . ب و ج: «مقام» .

3-3 . ج: «قولی» .

4-4 . ج: «عملی» .

5-5 . الف: - «قولی» .

6-6 . معانی الأخبار، ص 9، ح 2.

7-7 . ب: «می شوند» .

8-8 . ج: - «و» .

«سبحان الله» می گوید، هر فرشته از برای او طلب رحمت می کند. (1) و در خصال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: شیطان می گوید: پنج چیز است که مرا در آنها چاره ای نیست و باقی مردم، در قبضه اختیار من اند. یکی آن کس که از روی نیت صادق، متوسل به خدای - عزّ و جلّ - باشد و در همه کارها، اعتماد بر خدای تعالی کند؛ و آن کسی که در روز و شب، تسبیح الهی بسیار (2) بگوید؛ و آن کسی که پسندد به برادر مؤمن خود، آنچه به خود می پسندد؛ و آن کسی که بر مصیبتی که به او رسد، جَزَع نکند؛ و آن کسی که راضی به قسمت الهی بشود و غمِ روزی نخورد. (3) و در امالی، روایت کرده از آن حضرت که فرمود که: کسی که هر روز، سی مرتبه تسبیح الهی کند، خدای تعالی، هفتاد نوع از بلا را از او دفع می کند که کمترین آنها فقر است. (4) و برقی رحمه الله در کتاب محاسن، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که «سبحان الله» بگوید نه از روی تعجب، خدای تعالی از آن کلمه، مرغی سبز خلق می کند که در سایه عرش، ساکن می شود و تسبیح الهی می کند و ثواب آن از برای آن شخص، نوشته می شود تا روز قیامت. (5) و در کشف الغمّة، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که: کسی که بگوید «سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» نه از روی تعجب (6)، خدای تعالی، از برای او می نویسد صد هزار حسنه، و محو می کند از او سه هزار سیئه، و بلند می سازد از برای او سه هزار درجه. (7) و در ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: کسی که بگوید «سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ»، خدای تعالی، از برای او سه هزار حسنه می نویسد و از او سه هزار سیئه محو می کند و سه هزار درجه از برای او بلند می کند و از آن، مرغی خلق می کند در بهشت که تسبیح الهی کند و ثواب آن تسبیح، از برای او نوشته می شود. (8) و در محاسن، از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که فرمود که: کسی که روزی صد بار تسبیح الهی کند، بهترین مردم خواهد بود در آن روز، مگر کسی که مثل او بگوید. (9)

ص: 273

1-1) . التوحید، ص 311 و 312، باب 45، [1] ح 1؛ معانی الاخبار، ص 9، ح 3.

2-2) . الف: - «بسیار» .

3-3) . الخصال، ص 285، ح 37. [2]

4-4) . الأمالی، صدوق، ص 109، ح 84. [3]

5-5) . المحاسن، ج 1، ص 37 و 38، ح 40.

6-6) . ب: - «نه از روی تعجب» .

7-7) . کشف الغمّة، ج 2، ص 312. [4]

8-8) . ثواب الأعمال، ص 12. [5]

9-9) . المحاسن، ج 1، ص 37، ح 37.

اشاره

چهارم، ثنای بر خدای تعالی است و ثنا، عبارت از وصف خوبی است و تحمید و تمجید و تکبیر و شکر و را شامل است، و احادیث در فضل تحمید، بسیار است.

از آن جمله، شیخ مفید رضی الله عنه در مجالس و شیخ طوسی رحمه الله در امالی، از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که: «لا إله إلا الله»، نصف ترازو است و «الحمد لله»، میزان را پُر می کند. (1) و ابن بابویه رحمه الله در خصال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: شکر هر نعمتی، هر چند عظیم باشد، آن است که خدای - عزّ و جلّ - را حمد کنی. (2) و به این مضمون، چند حدیث وارد شده.

و در ثواب الأعمال، از آن حضرت روایت کرده که فرمود: کسی که بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ»، نویسندگان آسمان را مشغول می سازد. مردی پرسید که: چگونه مشغول می سازد نویسندگان را؟ فرمود که: ایشان می گویند: خداوند! ما غیب نمی دانیم، یعنی نمی دانیم (3) که حمدی که خدای تعالی، اهل و سزاوار آن است، کدام است؟ پس خدای می فرماید که: شما بنویسید حمد بنده مرا به نحوی که او گفته، و ثواب آن، بر من است. (4) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که هر روز، هفت مرتبه بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ كَانَتْ أَوْ هِيَ كَائِنَةٌ»، پس به تحقیق که او کرده است شکر آنچه را که گذشته (5) و آنچه [را که] می آید. (6) و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که مردی پرسید که: کدام یک از افعال (7)، دوست تر است نزد خدای تعالی؟ فرمود: آن که حمد الهی به جا آوری. (8) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: و (9) کسی که چهار مرتبه در صبح بگوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، پس به تحقیق که ادا کرده است شکر آن روز را. و (10) کسی که در شام، چهار مرتبه بگوید، ادا کرده است شکر آن شب را. (11)

ص: 274

1-1. (1) . الأمالی، مفید، ص 246، ح 1؛ الأمالی، طوسی، ص 19، ح 21. [1]

2-2. (2) . الخصال، ص 21، ح 73. [2]

3-3. (3) . الف و ب: - «یعنی نمی دانیم» .

4-4. (4) . ثواب الأعمال، ص 13. [3]

5-5. (5) . ج: «گذشت» .

6-6. (6) . همان، ص 9. [4]

7-7. (7) . ج: «اعمال» .

8-8. (8) . الکافی، ج 2، ص 503، ح 2. [5]

9-9. (9) . ب: - «و» .

10-10. (10) . ب: - «و» .

11-11. (11) . الکافی، ج 2، ص 503، ح 5. [6]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هر دعایی که قبل از آن تحمید نباشد، اَبْتَر (1) است. اول، تحمید است و بعد از آن، ثنا. مردی پرسید که: اقل آنچه از تحمید کافی است، کدام است؟ فرمود: آن که بگویی: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». (2) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: اقل آنچه از تحمید، مجزی است، آن است که بگویی: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا قَهْرَهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَلَكَ قَدْرَهُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَّنَ فَخْبَرَ (3)، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (4)

فضیلت تمجید

و تمجید، اظهار مجد و بزرگی و بیان صفات کمال الهی است.

و ابن بابویه رحمه الله در ثواب الأعمال، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: دوست ترین اعمال نزد خدای تعالی، آن است که او را به آن، تمجید می کنند. (5) و بهترین تمجیدها آن است که خدای تعالی، خود را به آن، تمجید می فرماید (6)، چنانچه ابن بابویه در ثواب الأعمال و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: خدای تعالی، در هر شبانه روزی، سه (7) مرتبه خود را تمجید می فرماید. پس کسی که خدای - عزَّ و جَلَّ - را به آنچه خود تمجید می فرماید (8)، تمجید کند در حال شقاوت، او را به سعادت، مبدل سازد و آن تمجید این است که بگوید: «أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مِنْكَ بَدَاءُ الْخَلْقِ وَإِلَيْكَ يَعُودُ، أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي (9) لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَمْ تَزَلْ وَلَا تَزَالُ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ،

ص: 275

1-1) . اَبْتَر: ناقص، ناکامل.

2-2) . همان، ج 2، ص 503 و 504، ح 6. [1]

3-3) . الف: - «و الحمد لله الذي بطن فخبراً» .

4-4) . الكافي، ج 2، ص 504، ح 7؛ [2] الرسائل العشر، [3] ابن فذحلي، ص 440. [4]

5-5) . ثواب الاعمال، ص 13. [5]

6-6) . الف: - «و بهترین تمجیدها آن است که خدای تعالی، خود را به آن تمجید می فرماید» .

7-7) . الف: - «سه» .

8-8) . ب و ج: - «پس که خدای عزَّ و جَلَّ - را به آنچه خود تمجید می فرماید» .

9-9) . ج: - «الذی» .

أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَحَدُ (1) الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ (2) الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ، سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ، هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْكَبِيرُ وَالْكَبِيرِيَاءُ رِدَاؤُكَ». (3) و تمجید الهی را به روایت دیگر نیز روایت کرده.

فضیلت تکبیر

و تکبیر، بیان بزرگی خدای - عزَّ و جَلَّ - است به لفظ «اللَّهُ أَكْبَرُ» یا هر چه دلالت بر آن کند. و معنی «اللَّهُ أَكْبَرُ»، آن است که: خدای تعالی، بزرگ تر از آن است که او را وصف توان کرد، چنانچه ابن بابویه رحمه الله در توحید و معانی الأخبار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده، (4) یا آن که بزرگ تر است از هر چیزی به عظمت معنوی، نه جسمانی. و این معنی از بعضی اخبار، ظاهر می شود.

و کلینی رحمه الله و ابن بابویه رضی الله عنه در ثواب الأعمال، در حدیث مُضمَر، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام یا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: تهلیل و تکبیر، بسیار بگویند؛ زیرا که هیچ چیز پیش خدای تعالی، دوست تر نیست از تهلیل و تکبیر. (5) و برقی رحمه الله در محاسن، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که در وادی ای فرود آید و بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»، آن وادی را پُر از حَسَنَات می کند، خواه بزرگ باشد آن وادی، و خواه کوچک. (6)

فضیلت شکر

و شُکْر، تعظیم نمودن مُنعم است از جزای (7) انعام.

و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: شُکْر نعمت، اجتناب نمودن از محرّمات الهی است، و تمام شکر، آن است که آدمی بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». (8) و در فضیلت شکر و امر به آن، اخبار بسیار است. از آن جمله، کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر

ص: 276

1-1) . ب و ج: «أَحَدٌ» .

2-2) . الف و ب: - «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» .

3-3) . ثواب الاعمال، ص 13 و 14؛ [1] الکافی، ج 2، ص 516، ح 2. [2]

4-4) . التوحید، ص 312 و 313، ح 1 و 2؛ [3] معانی الأخبار، ص 11 و 12، باب معنی الله اکبر، [4] ح 1 و 2.

5-5) . الکافی، ج 2، ص 506، ح 2؛ [5] ثواب الأعمال، ص 4. [6]

6-6) . المحاسن، ج 1، ص 33، ح 24. [7]

7-7) . ب: «برای» .

8-8) . الکافی، ج 2، ص 95، ح 10. [8]

صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: کسی که روزی خورَد و شکر کند، ثواب او، مثل ثواب کسی است که روزه بدارد از برای رضای الهی. و کسی که خدای تعالی، او را به عافیت بدارد و شکر عافیت به جا آورد، ثواب او، مثل کسی است که به بلیّه مبتلا باشد و صبر کند. و کسی که به او عطایی کنند و شکر کند، ثواب او، مثل ثواب آن کسی است که به او چیزی ندهند و قناعت کند. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: در تورات نوشته است که: شکر کن کسی را که انعامی به تو کند، و انعام کن بر کسی که شکر تو را (2) کند؛ زیرا که نعمت های الهی را زوالی نیست، هرگاه شکر به جا آوردی، و بقایی نیست مر آنها را، هرگاه کفران کنی. شکر، موجب زیادتِ نعمت هاست و امان است از تغییر و زوال. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: سه چیز است که با وجود آنها، چیزی ضرر نمی کند: دعا کردن در وقتی که کسی به بلیّه ای گرفتار (4) شود، و استغفار کردن در وقت معصیت، و شکر کردن در وقت نعمت. (5) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: مردی از شما باشد که یک شربت آب بخورد و بهشت، او را واجب شود. بعد از آن فرمود که: ظرف را بردارد و بر دهن گذارد و «بسم الله» بگوید و بخورد. بعد از آن، از دهن جدا کند با آن که میل داشته باشد (6) و حمد به جا آورد و باز بیاشامد و از لب (7) جدا سازد و حمد کند، و باز بیاشامد و جدا سازد و حمد کند (8). پس خدای تعالی، از این جهت، بهشت را از برای او واجب می سازد. (9) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که: هرگاه نعمتی از نعمت های خدای - عزّ و جلّ - به یاد یکی از شما آید، باید که طرفِ روی خود را به جهت شکر الهی بر خاک بگذارد، و اگر سوار باشد، پایین آید و طرفِ رو را بر خاک گذارد، و اگر پایین نتواند آمد از ترس آن که به زبان مردم افتد، طرف رو را بر قربوس زین گذارد، و اگر نتواند، کف دست خود را بر طرف رو گذارد و حمد الهی بر آنچه به او انعام فرموده، به جا آورد. (10)

ص: 277

1-1. همان، ص 94، ح 4. [1]

2-2. الف و ج: - «را» .

3-3. همان، ص 94، ح 3. [2]

4-4. ب: «مبتلا» .

5-5. همان، ص 95، ح 7. [3]

6-6. الف: - «با آن که میل داشته باشد» .

7-7. الف: - «از لب» .

8-8. الف: - «و باز بیاشامد و جدا سازد و حمد کند» .

9-9. همان، ص 96 و 97، ح 16. [4]

10-10. همان، ص 98، ح 25. [5]

و از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، دوست می دارد هر دلی اندوهناک و هر بنده شکرگزار را. و روز قیامت، خدای - عزّ و جلّ - به یکی از بندگان خود می گوید که: آیا فلان کس را تو شکر کردی؟ پس آن بنده می گوید که: خداوند! او را شکر نکردم؛ بلکه شکر تو را به جا آوردم. خدای تعالی می فرماید که: شکر مرا به جا نیاورده ای، چون او را شکر نکرده ای. بعد از آن فرمود که: کسی از شما شکر خدای تعالی را بیشتر یا بهتر به جا می آورد که شکر مردم، بیشتر بکند یا بهتر (1). (2) و از این حدیث، ظاهر می شود که همچنان که شکر الهی واجب است، شکر هر کس که انعامی به کسی کند، لازم است؛ بلکه از جمله متمّمات شکر الهی است، و در باب شکر، قبل از این بعضی احادیث، مذکور شد.

پنجم: تضرّع به درگاه الهی

پنجم، تضرّع به سوی خدای - عزّ و جلّ - است و تضرّع، در لغت، به معنی اظهار مذلّت و خضوع و طلب حاجت و امثال این معانی است. و آنچه از احادیث ظاهر می شود، آن است که دعا و خضوع، بر چند وجه می باشد:

یکی تضرّع است، و آن، عبارت است از برداشتن دست ها در حال دعا و اشاره نمودن به دو انگشت سبّابه و حرکت دادن آنها به یمین و شمال یا حرکت دادن سبّابه راست به یمین و شمال، در وقتی که دست را به نزدیک روی خود آورده باشند؛ و این، در دعایی می باشد که از روی ترس و خوف و غضب و عذاب الهی باشد.

و دیگر، ابتهاال است، و آن، دراز کردن دست هاست در برابر، رو به طرف قبله یا بلند کردن دست، چنانچه از برابر سر بگذارد. و ابتهاال در وقت گریه و رقت دل (3)، ظهور اسباب گریستن است. و در بعضی احادیث، وارد شده که تا اشک چشم جاری نشود ابتهاال نکند و دعا را بعد از ابتهاال بکند.

دیگر، تبثّل است، و آن، ایما با انگشت سبّابه است به طرف بالا و پایین.

دیگر، رغبت است، و آن، گشودن کف دست هاست به طرف آسمان، و این نوع دعا (4)، در وقت

ص: 278

1-1. ب: - «یا بهتر» .

2-2. همان، ص 99، ح 30. [1]

3-3. ب و ج: «قلب» .

4-4. الف و ب: - «دعا» .

و (1) دیگر، رَهبت است، و آن، پهن کردن کفّ است و پشت دست را به آسمان کردن، و این، در حالت خوف است.

دیگر، تَعَوّذ است، و آن، عبارت است از آن که کف دست ها را به طرف قبله کند و این نیز نوعی است از خوف. و مراد از تَضَرّع در این مقام، ممکن است که معنی مذکور باشد و ممکن است که مطلقِ خضوع باشد و سکوت از سایر اقسام، شاید که قرینه (2) این معنی باشد.

ششم: رغبت به عنایات و ثواب الهی

ششم، رغبت نمودن در ثواب و عطایای نامتناهی الهی است و مراد از آن، یا دعا و طلب جَنّت و مراتب عالیّه و سؤال حاجات دنیویّه و رسیدن به سعادت است، یا سعی و اشتغال به اعمال خیر و اقامت مراسم عبادت و لوازم بندگی است؛ زیرا که رغبت در هر امری، عبارت است از تحصیل اسباب آن امر. و شاید که ذکر و دعا بعد از این، مؤید اراده این معنی بوده باشد و ظاهر کلام، بنا بر این، مُشعر است به این که عبادت، به قصد رسیدن به ثواب و خلاصی از عقاب، مُستحسن باشد.

و از ظاهر بسیاری از آیات و احادیث، چنین مستفاد می شود و مشهور میان علما، آن است که عبادتی که منظور در آن، محض رسیدن به ثواب و خلاصی از عقاب باشد، صحیح نیست. و از کلام شیخ مفید - علیه الرحمه - چنان ظاهر می شود که علمای شیعه - رضوان الله علیهم - در این مسئله اتفاق دارند. و شاید که جمعی که قائل اند به فرق میانه اجزا و قبول، چنین عبادتی را، مُجزی دانند و مقبول ندانند؛ یعنی فاعلش از عهده تکلیف، بیرون آمده و قضا بر او لازم نیست، اما مستحقّ ثواب نمی شود.

و محمّد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: عبادت کنندگان، سه قسم می باشند: جمعی، عبادت الهی می کنند از خوف عقاب، و آن، عبادت بنده هاست؛ و جمعی، عبادت الهی می کنند برای طلب ثواب، و این، عبادت آنهایی است که ایشان را به اجرت گرفته باشند و بر عمل خود، مزد گیرند؛ و جمعی، عبادت الهی می کنند از برای آن که خدای - عزّ و جلّ - را دوست می دارند، و این، عبادت آنهایی است که آزادند و بهترین عبادت هاست. (3)

1-1 . ب: - «و» .

2-2 . الف و ب: «مرتبه» .

3-3 . الکافی، ج 2، ص 84، ح 5. [1]

و ظاهر این حدیث، دلیل است بر آن که دو قسم اول، صحیح، بلکه مقبول است، اما قسم سوم، افضل است. و ممکن است که مراد از عبادت به جهت محبت، همان معنی ای باشد که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که: خداوندا! بندگی نکرده ام تو را از ترس عذاب آتش جهنم، و نه از برای طمع و آرزوی بهشت؛ بلکه تو را سزاوار بندگی و پرستیدن یافتم. پس عبادت تو به جای آوردم؛ زیرا که اهلیت عبادت از جمله اسباب محبت است.

و می تواند بود (1) که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرتبه ای از کمال بندگی را ذکر فرموده باشد که در میان بندگان کامل الهی، بسیار می باشد و نادر الوقوع نیست، و مرتبه ای که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به آن اشاره فرموده، اعلاّی مراتب کمال باشد.

و شیخ شهید رحمه الله در قواعد، چند فرد دیگر از افراد تبت [را] ذکر کرده که هر گاه غرض بنده در عبادت، یکی از آنها باشد، عبادتش صحیح خواهد بود: یکی، آن که عبادت الهی را از برای شکر نعمت هایی نامتناهی (2) - که هر یک از بندگان، از ابتدای فطرت تا وقت رحلت در آن مستغرق اند - به جا آورد (3) و باعث و داعی او بر عبادت، ملاحظه نعمت و ادای شکر احسان بوده (4) باشد. و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده اند که: این نوع عبادت، عبادت احرار است. (5) دیگر آن که بندگی الهی را از برای حیای از مخالفت و شرم از معصیت، به جای آورد و باعث او بر عبادت، ملاحظه قبح معصیت و شناعت مخالفت باشد، و ظاهر بعضی اخبار، به این معنی اشعار دارد.

دیگر آن که عبادت الهی را از برای تعظیم و مهابت به جا آورد، و این معنی نیز از بعضی احادیث، مفهوم می شود و باعث بر بندگی، ملاحظه بزرگی و مشاهده عظمت الهی بوده باشد؛ و این معنی نیز از بعضی احادیث، مفهوم می شود. (6) و دیگر آن که عبادت از برای اطاعت امر و انقیاد فرمان الهی باشد، و شاید که از معنی قریب بعضی الفاظ دیگر که من حیث المعنی، قرب به این الفاظ باشد، تعبیر توان نمود. و شکی نیست در آن که این مراتب، اکمل اند از آن که ملاحظه ثواب و عقاب، به تنهایی یا به انضمام با بعضی از این معانی بر تقدیر صحّت، باعث بر عبادت بوده باشد؛ لیکن قصد و جوب و ندب را در عبادت معرّا ساختن از ملاحظه ثواب و عقاب، خالی از اشکال نیست. و الله تعالی یعلم!

ص: 280

1-1. الف و ب: - «بود» .

2-2. الف و ب: - «نامتناهی» .

3-3. القواعد و الفوائد، ج 1، ص 90.

4-4. الف: - «بوده» .

5-5. نهج البلاغه، ج 4، ص 53، حکمت 237. [1]

6-6. الف: - «و باعث بر بندگی، ملاحظه بزرگی و مشاهده عظمت الهی بوده باشد؛ و این معنی نیز از بعضی احادیث، مفهوم می شود» .

هفتم، مشغول ساختن زبان است به ذکر الهی تا باز مآذد از اشتغال به اقوال باطله که صاحب آنها، مستحقّ خلود در نار می شود با عدم توبه. و مراد به اقوایل باطله مذکوره، قولی چند است که باعث خروج از اسلام یا خروج از ایمان شود یا آن که از این معنی باشد.

و مراد از آن که فرموده که: «اهل آنها، مخلّد در نار می باشند»، آن باشد که با وجود استحلال، مخلّد در نارند، و این صورتی است که حرمت آن قول باطل، معلوم بوده باشد، بالضرّوره یا مطلقاً، و تأویل نمودن خلود نیز، ممکن است و خالی از بُعدی نیست.

و بدان که تهلیل و تسبیح و امثال آنها، به هر لفظ و هر (1) عدد که باشد، موجب ثواب و رفع درجات می شود، از آن جهت که امثال امر الهی به ذکر مطلق یا ذکر کثیر در ضمن آنها به عمل می آید. اگر (2) چنانچه اذکار، موافق اعداد و الفاظی باشد که از ائمه معصومین - صلوات الله عليهم أجمعین - منقول شده، افضل و اکمل و متضمّن امثال امر مطلق و امر خاص خواهد بود و کسی غیر ایشان را راهی به معرفت فضل و مقدار ثواب هر یک از اذکار نیست، و خصوص اذکاری را که از ایشان روایت نشده، اگر کسی عبادت داند، بدعت و تشریح خواهد بود.

و اذکار منقوله، دو قسمت است: بعضی مخصوص است به وقتی خاص، مثل عقیب صلوات و امثال آن، چنانچه در کتاب های دعا و تعقیبات، مذکور است و این مختصر، گنجایش تفصیل آنها ندارد؛ و بعضی مخصوص به وقتی نیست. و در این مقام، قدری از آنها مذکور می شود.

از آن جمله، محمّد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: کسی که هر روز، ده مرتبه بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا أَحَدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا»، خدای تعالی، از برای او چهل و پنج هزار حسنه می نویسد و چهل و پنج هزار سیئه از او محو می کند (3) و چهل و پنج هزار درجه از برای او رفیع (4) می گرداند. (5) و از آن حضرت، روایت نموده که فرمود: کسی هر روز بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُبُودِيَّةً وَرِقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَصِدْقًا»، خدای تعالی، متوجّه او می شود و روز او از او نمی گرداند تا آن که به بهشت رود. (6)

ص: 281

1-1 . الف: - «هر» .

2-2 . ج: «اما اگر» .

3-3 . الف: - «و چهل و پنج هزار سیئه از او محو می کند» .

4-4 . الف و ب: «رفع» .

5-5 . الکافی، ج 2، ص 519، ح 1. [1]

6-6 . همان، ص 519، ح 1. [2]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که ده مرتبه بگوید: «یا رَبِّ یا رَبِّ»، خدای - عزّ و جلّ - در جواب می فرماید که: «لَبَّيْكَ!». مطلب تو چیست؟ (1) و به همین مضمون، روایت نموده هر گاه کسی ده مرتبه «یا اَللّهُ» بگوید و همچنین، هر گاه بگوید: «یا رَبِّي اللّهُ، یا رَبِّي اللّهُ»، تا وقتی که نفس، قطع شود، و در بعضی نسخه ها «یا رَبِّ یا اللّهُ» به جای «رَبِّي اللّهُ» است (2). (3) و از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که بگوید «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ»، خدای تعالی، از برای او هزار حسنه می نویسد. (4) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: جمعی از فقرا به خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: یا رسول الله! اغنیا، بنده ها دارند که آزاد کنند و ما نداریم، و چیزی دارند که حج به جا آورند و ما نداریم، و جهاد فی سبیل الله به جا آورند و ما نداریم. حضرت فرمود: کسی که صد مرتبه تکبیر بگوید، افضل است از آن که صد بنده آزاد کند، و کسی که صد مرتبه تسبیح بگوید، افضل است از آن که صد شتر به جهت حج، سیاق نماید، و کسی که صد مرتبه حمد الهی بکند، افضل است از آن که صد اسب را با زین و لجام و سوار، در راه خدای تعالی، بار کند، و کسی که صد مرتبه «لا إله إلا الله» بگوید، عملش در آن روز از همه مردم، افضل خواهد بود، مگر از کسی که زیاده بر او بگوید.

بعد از آن، این حدیث به اغنیا رسید و ایشان به آن عمل نمودند. پس فقرا به خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: یا رسول الله! اغنیا، این حدیث را شنیده اند و به آن، عمل می کنند. حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»؛ (5) یعنی: این، فضل الهی است که به هر که خواهد، عطا می کند. (6) و ابن بابویه رحمه الله در ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که پدر آن حضرت، از آبای کرام خود علیهم السلام روایت می فرمود که: کسی که هر روز، سی مرتبه بگوید: «لا إله إلا الله الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ»، روزه توانگری و پشت به فقر و پریشانی می کند و در بهشت را می کوبد. (7)

ص: 282

1-1. همان، ص 520، ح 1 و 2. [1]

2-2. الف: - «است» .

3-3. همان جا، ح 3. [2]

4-4. همان، ص 518، ح 1. [3]

5-5. سورة مائده، آیه 54. [4]

6-6. الكافي، ج 2، ص 505، ح 1. [5]

7-7. ثواب الأعمال، ص 7. [6]

و در کشف الغمّة، از آن حضرت روایت کرده که از آبای کرام خود روایت می فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: کسی که هر روز، صد مرتبه بگوید: «لا إله إلا الله الملك الحقّ المبین» ، از فقر، امان می یابد و ایمن می شود از وحشت قبر، و توانگری را به جانب خود می آورد و درهای بهشت، از برای او گشوده می شود. (1) و در ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که هر روز، صد مرتبه بگوید: «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» ، خدای تعالی به سبب این گفتن، از او دفع می کند هفتاد نوع از بلا را که آسان ترین آنها، دلگیری است. (2) و ابن بابویه رحمه الله در امالی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از آبای کرام خود علیهم السلام روایت می فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: کسی که نعمت الهی برای او پی در پی رسد، بگوید: «الحمد لله رب العالمین» ، و کسی که پریشانی بر او زیادتی کند، بسیار بگوید: «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» ؛ زیرا این کلمه، گنجی است از گنج های بهشت، یا [فرمود:] از گنج های عرش، و شفاست از هفتاد و دو نوع از دردها که آسان ترین آنها دلگیری است. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: حضرت آدم علیه السلام شکایت کرد به خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - از تشویشِ خاطر و اندوه. پس حضرت جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و گفت: بگو: «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» . پس این کلمه را گفت و وسوسه خاطر و اندوه او زایل شد. (4) و معنی «لا حول و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» ، چنانچه شیخ طبرسی رضی الله عنه در کتاب احتجاج و ابن بابویه در توحید و معانی الأخبار روایت کرده اند، آن است که: گردیدن ما از معصیت و ترک نمودن، نیست، مگر به عون و مددکاری خدای - عَزَّ وَ جَلَّ -، و قوّت و توانایی نیست ما را بر طاعت خدای تعالی، مگر به توفیق او. (5) و ابن بابویه رحمه الله در خصال و امالی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: عجب دارم از کسی که از چهار چیز ترسد، چرا پناه به چهار چیز نمی برد: کسی که از دشمنی و غیر

ص: 283

-
- 1-1) . کشف الغمّة، ج 2، ص 377. [1]
 2-2) . ثواب الأعمال، ص 7. [2]
 3-3) . الأمالی، صدوق، ص 651، ح 885. [3]
 4-4) . همان، ص 637، ح 855.
 5-5) . الإحتجاج، ج 2، ص 256؛ [4] التوحید، ص 242، ح 3؛ [5] معانی الأخبار، ص 21 و 22، باب معنی لا حول و لا قُوَّةَ الا بالله، ح 1.

او (1) خائف باشد، چرا پناه به این کلمه نمی برد که «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»؛ (2) زیرا که حق تعالی، بعد از این کلمه می فرماید که: آن جماعتی که این کلمه را گفتند، برگشتند با نعمتی عظیم و فضلِ بسیار، و به ایشان، بدی نرسید. و عجب دارم از کسی که غمی او را عارض می شود، چرا پناه نمی برد به این کلمه که حضرت یونس در شکم ماهی گفت که: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ (3) زیرا که خدای تعالی، بعد از این می فرماید که: پس ما دعای او را مستجاب کردیم و نجات دادیم او را از غم، و همچنین نجات می دهیم مؤمنان را. و عجب دارم از کسی که دشمنان او در مقام مکر باشند، چرا پناه نمی برد به این کلمه که: «أَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»؛ (4) زیرا که حق تعالی، بعد از این می فرماید که: پس نگاه داشت خدای تعالی، مؤمن آل فرعون را - که گوینده این کلمه بود - از بدی مکرها که نسبت به او کرده بودند. و عجب دارم از کسی که خواهش دنیا و زینت دنیا داشته باشد، چرا پناه نمی برد به این کلمه که: «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ زیرا که خدای تعالی، بعد از این می فرماید که: مرد مؤمن به مرد کافر گفت که: اگر تو مرا چنین می بینی که مال و فرزند من از تو کمتر است، پس شاید که خداوند من، بهتر از بهشتِ تو به من عطا فرماید. (5) و لفظ «عسی» در این مقام، به معنی جزم استعمال شده.

و برقی رحمه الله در کتاب محاسن، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که هزار مرتبه «ما شاء الله» بگوید بی فاصله، در آن سال حج، او را روزی می شود و اگر روزی نشود، خدای تعالی، اجل او را تأخیر می کند تا وقتی که حج، او را میسر شود. (6)

ص: 284

1-1. ج: «یا غیر آن».

2-2. سورة آل عمران، آیه 173. [1]

3-3. سورة انبیا، آیه 87. [2]

4-4. سورة غافر، آیه 44. [3]

5-5. الخصال، ص 218، ح 43؛ [4] الأمالی، صدوق، ص 55، ح 9.

6-6. المحاسن، ج 1، ص 42، ح 55.

وَ عَلَيْنِكُمْ بِالدُّعَاءِ؛ فَإِنَّ الْمُسْتَلِمِينَ لَمْ يُدْرِكُوا نَجَاحَ الْحَوَائِجِ عِنْدَ رَبِّهِمْ بِأَفْضَلِ مِنَ الدُّعَاءِ وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ وَ التَّصَرُّعِ إِلَى اللَّهِ وَ الْمَسْأَلَةِ، لَهُ فَارْغَبُوا فِيمَا رَغَبْتُمْ اللَّهُ فِيهِ، وَ أَحِبُّوا اللَّهَ إِلَى مَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ لِتُقْلِحُوا وَ تَنْجُوا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ.

یعنی: بر شما باد به دعا؛ زیرا که مسلمانان در نمی یابند مطالب و برآمدن حاجاتی را که در درگاه الهی داشته باشند، به وسیله ای که بهتر از دعا و رغبت به دعا یا رغبت به کرم الهی باشد، و بهتر از تضرع در درگاه الهی و سؤال مطالب از جناب اقدس او باشد. پس راغب باشید در آنچه خدای تعالی (1) شما را به آن ترغیب فرموده، و اجابت کنید دعوت الهی را در آنچه شما را به آن، دعوت فرموده تا آن که رستگار شوید و از عذاب الهی نجات یابید.

و ترغیب و دعوت خدای - عزّ و جلّ - اشاره است به آن که در کلام مجید فرموده که: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»؛ (2) یعنی: گفت پروردگار شما که: بخوانید مرا در مطالب، تا دعای شما را مستجاب سازم. به درستی که آن جماعت که سرکشی می کنند از عبادت (3) من، زود باشد که داخل جهنم شوند به خواری و مذلت.

و از احادیث و دعای حضرت علی بن الحسین علیهما السلام ظاهر می شود که مراد الهی از عبادت که در این آیه فرموده، دعاست. پس اولاً - حق تعالی، بندگان خود را به دعا امر فرموده و وعده استجاب فرموده و دعا را عبادت فرموده، و ترک دعا را استکبار و سرکشی از طاعت و بندگی شمرده و از ترک دعا، وعید رفتن به جهنم به خواری و مذلت فرموده. و در جایی دیگر از کلام مجید فرموده که: «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ». (4) و ترجمه ظاهرش آن است که: هر گاه از تو پرسند بندگان من که صفت من چیست، یا آن که: من به ایشان دورم یا نزدیک، یا آن که از من آهسته سؤال کنند یا به آواز بلند، پس بگو به ایشان که: من، نزدیکم به علم و احاطه یا به لطف و مرحمت، و مستجاب می گردانم دعای کسی را که سؤال مطلب خود از من کند. پس باید که بندگان من، استجاب کنند و قبول

ص: 285

1-1. ج: «خدای - عزّ و جلّ -» .

2-2. سورة غافر، آیه 60. [1]

3-3. ب و ج: «بندگی» .

4-4. سورة بقره، آیه 186. [2]

نمایند آنچه از ایشان طلبیده ام (که آن، دعاست، چنانچه من اجابت می کنم دعوت ایشان را یا قبول کنند جمیع تکالیف و اوامر و نواهی مرا)، شاید که راه راست یابند.

پس در این دو آیه، ترغیب و دعوت به دعا واقع شده و در آیات دیگر نیز امر به دعا واقع شده و احادیث در این باب، بسیار است.

از آن جمله، محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از میسر بن عبد العزیز روایت کرده که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به من خطاب فرمود که: ای میسر! دعا کن و مگو که آنچه مقدر است، خواهد شد؛ زیرا که نزد خدای تعالی، منزلتی هست که به آن نمی توان رسید، مگر به سؤال مطالب. و اگر بنده، دهان خود را ببندد و از خدای تعالی خیری نطلبد، چیزی به او عطا نمی فرماید. پس سؤال کن تا به تو عطا کند (1). ای میسر! به درستی که هیچ دری نیست که آن را بکوبند (2)، مگر آن که امید باشد که گشوده گردد. (3) و از سدید روایت کرده که گفت: به حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفتم که: کدام عبادت، افضل است؟ فرمود که: هیچ چیز پیش خدای تعالی افضل نیست از آن که چیزی از او سؤال کنند و از نعمت های او طلب نمایند. و هیچ چیز نزد خدای تعالی، بدتر از آن نیست که از بندگی او سرکشی کنند و از خزانه کرم او چیزی سؤال ننمایند. (4) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: دعا، برمی گرداند قضا را بعد از آن که محکم شده باشد. پس دعا بسیار بکن؛ زیرا که دعا، کلید هر رحمتی است و موجب رسیدن به هر حاجتی است، و به کرم و ثواب الهی نمی توان رسید، مگر به دعا، و هر دری را که بسیار بکوبند، امید هست که گشاده شود. (5) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، دفع می کند به دعا چیزی را که داند که از برای آن، دعا می کنند، و مستجاب می کند، و اگر نه آن بود که بنده توفیق دعا می یافت، هر آینه، از بلاها یا از غضب الهی (6) به او می رسید چیزی که او را از روی زمین بردارد، مانند درختی که از ریشه بکنند. (7)

ص: 286

1-1. ب: «فرماید» .

2-2. الف و ب: «نکوبند» .

3-3. الکافی، ج 2، ص 466 و 467، [1] باب «فضل الدعاء و الحث علیه»، ح 3.

4-4. همان، ص 466، ح 2. [2]

5-5. همان، ص 470. [3]

6-6. ب و ج: «خدای تعالی» .

7-7. همان، ص 470، [4] باب «الدعاء یردّ البلاء»، ح 9.

و در چند حدیث، وارد شده که: دعا، سلاح انبیا علیهم السلام و سلاح مؤمنین است، و شفاست از جمیع دردها و مرض‌ها. (1)

شرایط دعا

و بدان که دعا کردن، نه همین خواندن دعاهاست که لفظی چند بر زبان جاری شود و معانی آنها مطلقاً فهمیده نشود یا فهمیده شود؛ اما دل، متوجه فکرهای دیگر باشد، و اگرچه مستبعد نیست که بر محض خواندن دعاها [بی] که از ائمه معصومین علیهم السلام منقول است، ثواب مترتب و به تفضّل الهی، حاجات برآورده شود، خصوصاً هر گاه مجملأ دانند که دعا از برای کدام مطلب است و معانی بعضی را فهمند، و اگر چه جمیع را به تفصیل نفهمند.

و (2) اما دعای کامل که اخبار، دلالت بر رفعت مرتبه (3) آن دارد، دعایی است که با شرایط و آداب باشد و هر چند این مقام، گنجایش تفصیل آنها (4) [را] چنانچه باید، ندارد؛ لیکن به بعضی از آنها اشاره می‌شود. و آن، چند امر است:

اول، اخلاص نیت و قصد قربت که ریا و اغراض باطله به آن آمیخته نباشد؛ زیرا که دعا، عبادت الهی است - چنانچه مذکور (5) شد - و اخلاص، از شرایط جمیع عبادات است.

دوم، حضور قلب و متوجه شدن به دعا و توسّل تام به جناب اقدس الهی، چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای - عزّ و جلّ - مستجاب نمی‌سازد دعایی را که از دل غافل و فراموشکار، سرزند. پس هر گاه دعا کنی، دل خود را متوجه دعا ساز و بعد از آن، یقین کن که مستجاب می‌شود. (6) و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: خدای تعالی، قبول نمی‌فرماید دعای دلی را که بازی کند. و فرمود که: هر گاه از برای میت دعا کنید، پس باید که دل شما از آن غافل نباشد، بلکه سعی کنید در آن که دعا برای او از روی توجه تام بکنید. (7) سوم، رقت قلب، یعنی خالی ساختن دل از سختی و قساوت، چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، مستجاب نمی‌سازد دعایی را که از دل

ص: 287

1-1. همان، ص 468، باب ان الدعاء سلاح المؤمن، ح 1 تا 7.

2-2. ج: - «و».

3-3. الف: - «مرتبه».

4-4. ب: - «آنها».

5-5. ب و ج: «معلوم».

6-6. الکافی، ج 2، ص 473، ح 1. [1]

7-7. همان، ح 2.

صاحب قساوت، صادر شود. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هر گاه دل یکی از شما رقت به هم رساند، باید که دعا بکنید؛ زیرا که دل تا خالص نشود، رقیق نمی شود. (2) چهارم، تضرع و اظهار مذلت و شکستگی و گریستن در حالت دعا، اگرچه به مقدار سر مگسی اشک از چشم بیرون آید، چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هیچ چیز نیست که آن را پیمانۀ و وزنی نباشد، مگر اشک چشم که قطره ای از آن، دریاها را آتش را فرو می نشاند، و هر گاه چشم در اشک خود غرق شود، آن رو؛ تیرگی و مذلت نمی بیند، و هر گاه جاری شود، اشک آن بدن را بر آتش، حرام می سازد خدای - عزّ و جلّ - و اگر یک کس در میان آفتی گریه کند، خدای تعالی، بر همه ترحم کند. (3) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هیچ قطره ای دوست تر نیست نزد خدای - عزّ و جلّ - از قطره های اشک که در شب تار از ترس خدای تعالی بچکد و مطلب از آنها غیر خدای تعالی نباشد. (4) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: همه چشمی گریان خواهد بود در روز قیامت، مگر سه چشم: یکی چشمی که پوشیده شده باشد از چیزهایی که خدای تعالی، حرام کرده؛ و چشمی که بیداری کشیده باشد در بندگی خدای تعالی؛ و چشمی که در میان شب، از ترس خدای تعالی، گریان شده باشد. (5) و ابن بابویه رحمه الله در فقیه، روایت کرده که منصور بن یونس از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد که: چگونه است مردی که در نماز واجبی خود را به گریه دارد تا وقتی که بگرید؟ فرمود که: و الله که موجب سرور و خوش حالی است! و فرمود که: در آن وقت، مرا به خاطر بگذران. (6) و کلینی رحمه الله از سعید بن یسار روایت کرده که گفت: به حضرت ابی عبد الله علیه السلام گفتم که: من در دعا، خود را به گریه می دارم و گریه نمی آید. فرمود که: آری. [گریه کن] هر چند به قدر سر مگسی باشد. (7) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: نزدیک ترین احوال بنده به خدای

ص: 288

1-1. همان، ص 474، ح 4. [1]

2-2. همان، ص 477، ح 5. [2]

3-3. همان، ص 481، ح 1. [3]

4-4. همان، ص 482، ح 3. [4]

5-5. همان، ص 80، ح 2. [5]

6-6. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 317، ح 940.

7-7. الکافی، ج 2، ص 483، ح 9. [6]

تعالی، وقتی است که در سجده باشد و گریان باشد. (1) پنجم، آن که قبل از نزول بلاها دعا کند، دعا را تأخیر نکند تا وقتی که کار، تنگ شود، چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که پیش از بلا دعا می کند، دعای او در وقت بلا مستجاب می شود، و [ملائکه] می گویند که: «این، آوازی است که می شناسیم»، و از آسمان ها ممنوع نمی شود. و کسی که پیش تر دعا نکند، دعایش در وقت بلا مستجاب نمی شود و ملائکه می گویند: «ما این آواز را نمی شناسیم». (2) و در حدیث دیگر روایت کرده که می گویند: پیش از امروز، کجا بودی؟ (3) ششم، آن که تمجید و ثنا بر خدای - عزّ و جلّ - و صلوات بر حضرت (4) پیغمبر صلی الله علیه و آله و اقرار به گناهان بکند، پیش از دعا و بعد از آن، مطلب را سؤال کند و ثنای الهی، تحمید و تسبیح و تهلیل و تکبیر را شامل است. و احادیث که دلالت بر امور مذکور می کند، بسیار است و بعضی از تمجیدات، قبل از این مذکور شد.

و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در «کتاب حضرت امیر المؤمنین» - صلوات الله علیه - نوشته است که: ثنای الهی، قبل از دعاست. پس هر گاه خواهی که دعا کنی، تمجید الهی بکن.

و محمد بن مسلم - که راوی حدیث است - می گوید که گفتم: چگونه تمجید کنم؟ فرمود که (5): بگو «یا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، يَا فَعَالاً لِمَا يُرِيدُ، يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ، يَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى، يَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ!». (6) و تمجیدی طویل تر از این نیز در «کتاب دعا» روایت کرده. و بهتر آن است که ثنای الهی را به لفظ حمد و شکر و تسبیح و تهلیل و تکبیر، همه قبل از دعا به جا آورد؛ بلکه نعمت های الهی را که به او عطا فرموده، مجملاً و مفصلاً، ذکر کند. بعد از آن، بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بر اهل بیت آن حضرت - صلوات الله علیهم أجمعین - صلوات بفرستد و صلوات بر آل را ترک نکند؛ زیرا که صلواتی که می فرستد، ناقص خواهد بود و از جمله ظلم بر اهل بیت علیهم السلام است، چنانچه در احادیث، وارد شده. (7)

ص: 289

1-1. همان، ص 483، ح 10. [1]

2-2. همان، ص 472، ح 1. [2]

3-3. همان، ح 5.

4-4. الف و ب: - «حضرت» .

5-5. ج: - «که» .

6-6. همان، ص 484، ح 2. [3]

7-7. همان، ص 495، ح 21. [4]

و احادیثی که سنّیان در صحاح خود در کیفیت صلوات بر آن حضرت، روایت کرده اند، همه مشتمل است بر صلوات بر آل و با وجود آن (1) ذکر، آل را همیشه ترک می نمایند و این معنی، دلیل عداوت با (2) اهل البیت علیهم السلام است. و احادیث وارد شده در آن که هر گاه اسم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در جایی مذکور شود - خواه کسی خود مذکور سازد، و خواه دیگری -، صلوات بر آن حضرت بفرستد. (3) و ظاهر بعضی از احادیث، آن است که واجب است و جمعی از علما قائل به وجوب شده اند. و وارد شده که صلوات را بلند بفرستد، نه آهسته. و در وقت دعا قبل از سؤال مطلب، و در میان و بعد از سؤال (4)، هم صلوات بفرستد و مخصوص به وقت فارغ شدن از دعا نسازد.

و احادیث در فضیلت صلوات بر آن حضرت صلی الله علیه و آله بسیار است. از آن جمله، کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که: هر گاه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مذکور شود، صلوات بر او بسیار بفرستید؛ زیرا که کسی که بر آن حضرت یک بار صلوات بفرستد، خدای تعالی بر او هزار صلوات می فرستد در هزار صف از ملائکه، و هیچ چیز از آنچه خدای - عزّ و جلّ - خلق کرده، نمی ماند که بر آن بنده، صلوات نفرستد از برای این که خدای - عزّ و جلّ - بر او صلوات می فرستد و ملائکه، صلوات می فرستند. پس کسی که در چنین امری راغب نباشد، نادانی خواهد بود گول خورده، و خدای تعالی و رسول او و اهل بیتش از او بیزار خواهند بود. (5) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که صد مرتبه بگوید: «یا رَبِّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»، صد حاجت او بر آورده می شود که سی حاجت از آنها از برای دنیا باشد. (6) و از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمود: هیچ چیز در میزان اعمال، سنگین تر نیست از صلوات بر محمد و آل صلی الله علیه و آله. و به درستی که بعضی از مردم که عمل ایشان را در کفّه میزان گذارند و سبک آید، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله صلواتی را که آن مرد فرستاده، بیرون می آرد و در کفّه میزان می گذارد، پس سنگین می شود. (7) و در چند حدیث، روایت کرده که: دعا به آسمان نمی رود تا وقتی که بر آن حضرت و بر آل

ص: 290

1-1 (1) . الف: - «آن» .

2-2 (2) . الف: - «با» .

3-3 (3) . همان، ص 492، ح 6. [1]

4-4 (4) . ب: - «مطلب و در میان و بعد از سؤال» .

5-5 (5) . الکافی، ج 2، ص 492، ح 6. [2]

6-6 (6) . همان، ص 493، ح 9. [3]

7-7 (7) . همان، ص 494، ح 15. [4]

صلوات بفرستند. (1) هفتم، الحاح و مبالغه در دعاست و تعجیل نکردن در برخاستن از مقام دعا، چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، دوست نمی دارد الحاح نمودن بندگان را در (2) پیش یکدیگر، و الحاح را از برای خود، دوست می دارد. به درستی که دوست می دارد که از او سؤال کنند و طلب نمایند از آنچه در خزانه کرم او هست. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هر گاه بنده تعجیل می کند و زود از مقام دعا برخاسته، از پی کار خود می رود، خدای تعالی می فرماید که: آیا بنده من نمی داند که من، خداوندی هستم که حاجات را برمی آورم؟ (4) هشتم، نام بردن حاجت است در وقت دعا، چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای - تبارک و تعالی - می داند که بنده، چه مطلب دارد؛ لیکن دوست می دارد که حاجت به درگاه او عرض شود. پس وقتی که دعا کنی، حاجت خود را نام ببر. (5) نهم، مخفی ساختن دعاست، چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: (6) یک دعایی که بنده پنهان بکند، برابر است با هفتاد دعا که به علانیه و ظاهر بکند. (7) دهم، دعا کردن در اوقات استجابت دعاست. و وقت های برآمدن حاجات - چنانچه از احادیث، ظاهر می شود - بسیار است. از آن جمله، وقت سحر است، و در حدیث وارد شده که حضرت یعقوب علیه السلام طلب آموزش را (8) از برای فرزندان خود تأخیر نمود، از برای آن که در وقت سحر، دعا کند. (9) و در بعضی روایات، ساعات آخر شب تا طلوع صبح، [برای استجابت] وارد شده (10). (11) دیگر، روز جمعه است. دیگر، نماز وتر است و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز مغرب. (12) دیگر، در وقت زوال آفتاب که اول ظهر باشد. (13) دیگر، وقت وزیدن باد و آمدن باران، و در بعضی روایات، اول باران وارد شده. دیگر، در وقتی که قطره اول از خون مؤمنی بر زمین چکد که

ص: 291

1-1. همان، ص 491، ح 1 و 2. [1]

2-2. ب و ج: - «در» .

3-3. همان، ص 475، ح 4. [2]

4-4. همان، ص 474، ح 2. [3]

5-5. همان، ص 476، ح 1. [4]

6-6. الف: - «یک» .

7-7. همان، ص 476، باب اخفاء الدعاء، ح 1. [5]

8-8. ب: - «را» .

9-9. همان، ص 477، ح 6. [6]

10-10. ب: - «وارد شده» .

11-11. همان، ص 478، ح 9 و 10. [7]

12-12. همان، ص 477، ح 2. [8]

13-13. همان، ح 4. [9]

اورا به ناحق کُشند. و در حدیث وارد شده که درهای آسمان در این چهار (1) ساعت، گشوده می شود. دیگر، در وقت قرائت قرآن و وقت اذان و وقتی که صف مسلمانان و کفار، در برابر یکدیگر بسته شود و مسلمانان، مهیای شهادت باشند. (2) دیگر، ساعت بعد از نصف شب تا وقتی که به قدر شش یک شب بگذرد. (3) دیگر، وقت طلوع صبح، (4) و در بعضی احادیث، وارد شده که از وقت سحر تا وقت طلوع آفتاب، درهای آسمان، گشاده می شود و روزی مردم، قسمت می شود و حاجت های بزرگ، برآورده می شود. (5) دیگر، وقتی که در مقام دعا و تضرع، پشت آدمی بلرزد و اشک در چشم به هم رسد. دیگر، وقتی که مظلومی دعا کند و وقتی که علامتی از علامات قدرت الهی که خارق عادت باشد، در زمین ظاهر شود. (6) یازدهم، اجتماع در دعاست، چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر گاه چهل کس جمع شوند و دعا کنند در برآمدن مطلبی، البته خدای تعالی، مستجاب می کند. اگر چهل کس نباشند و چهار کس، هر کدام چهل مرتبه دعا کنند، مستجاب می شود (7)، و اگر چهار (8) کس نباشند و یک کس، چهل مرتبه دعا کند، خداوند عزیز جبار، مستجاب می کند. (9) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هر گاه چهار کس جمع شوند و در یک مطلب دعا کنند، وقتی که متفرق می شوند، دعای ایشان مستجاب شده. (10) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: پدرم علیه السلام هر گاه امری او را روی می داد یا او را اندوهناک می ساخت، زنان و اطفال را جمع می فرمود. بعد از آن، دعا می کرد و ایشان، «آمین» می گفتند. (11) و معنی آمین، بی تشدید میم، آن است که دعای ما را مستجاب گردان، خداوند عالمیان!

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: دعاکننده و آمین گوینده، در ثواب شریک اند. (12) دوازدهم، مخصوص نساختن دعاست به خود؛ بلکه دیگران را شریک ساختن، چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: هرگاه یکی از شما دعا کند، باید که دعا را عام بکند؛ زیرا که دعا، بهتر مستجاب می شود. (13)

ص: 292

1-1. ب: «چند» .

2-2. همان، ص 477، ح 1 و 3. [1]

3-3. همان، ص 478، ح 10. [2]

4-4. همان، ص 477، ح 2. [3]

5-5. همان، ص 478، ح 9. [4]

6-6. همان جا.

7-7. الف و ب: - «اگر چهل کس نباشند و چهار کس، هر کدام چهل مرتبه دعا کنند، مستجاب می شود» .

8-8. الف و ب: «چهل» .

9-9. همان، ص 487، ح 1. [5]

10-10. همان، ح 2.

11-11. همان، ح 3. [6]

12-12. همان، ح 4.

13-13. همان، باب العموم فی الدعاء، ح 1. [7]

سیزدهم، مایوس نبودن از استجاب دعا، بلکه گمان کلی داشتن به آن که دعا (1) مستجاب می شود، چنان که کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی که دعا کنی، چنین گمان داشته باش که حاجت، در پیش در ایستاده. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: همیشه امید خیر و رحمت الهی در باب بنده مؤمن، موجود است، مادام که تعجیل ننماید و ناامید نشود و دعا را ترک نکند. راوی پرسید که: تعجیل نمودن، کدام است؟ فرمود که: بگوید: «مدّتی چنین و چنین، دعا کردم و ندیدم که مستجاب شود». (3) چهاردهم، تصدّق نمودن قبل از دعا و بوی خوش به کار بردن و با طهارت بودن و در مسجد یا یکی از مکان های مشرف، دعا کردن و انگشتی عقیق و فیروزه در دست راست داشتن. و در بعضی از احادیث وارد شده: هیچ دستی به سوی خدای - عزّ و جلّ - بلند نمی شود که بهتر از دستی باشد که در آن، انگشتی عقیق بوده باشد. (4) و وارد شده که حرز است از بلاها، و امان است از فقر. (5) و وارد شده که خدای - عزّ و جلّ - می فرماید که: مرا شرم می آید از آن که بنده ای که در دست او انگشتی فیروزه باشد، دست او را ناامید برگردانم. (6) پانزدهم، اطاعت نمودن الهی در اوامر و نواهی، و ظلم نمودن بر بندگان، و حقوق ایشان را به ایشان رسانیدن، و کسب وجه معاش از مرمّ حلال کردن. و این معانی، از چند حدیث ظاهر می شود. و ظاهر است که هر بنده ای که بیشتر در مقام اطاعت و بندگی است، استدعای او به اجابت، نزدیک تر است از آن کس که در مقام مخالفت و عصیان است، و اگر نه وسعت کرم الهی نمی بود، می بایست که دعای هیچ یک از فسّاق، مستجاب نشود.

دلیل مستجاب نشدن دعاها

و بسیاری از دعاها که مستجاب نمی شود، از جهت کثرت معاصی بندگان است و گاه باشد که از جهت متحقّق نشدن یکی (7) از شرایط باشد که سابقاً مذکور شد. و سبب مستجاب نشدن دعاها،

ص: 293

- 1-1 . ب: - «دعا» .
- 2-2 . همان، ص 473، باب الیقین فی الدعاء، ح 1.
- 3-3 . همان، ص 490، ح 8.
- 4-4 . ثواب الاعمال، ص 174 و 175. [1]
- 5-5 . ثواب الاعمال، ص 175، [2] مکارم الأخلاق، ص 88.
- 6-6 . عدة الداعی، ص 117 و 118. .
- 7-7 . ب و ج: «بعضی» .

ممکن است که از جهات (1) دیگر باشد:

یکی آن که مصلحت آن بنده در برآمدن آن حاجت نباشد؛ بلکه متضمن ضرری دینی یا دنیوی از برای او باشد و استدعای حصول آن مطلب، از قبیل طلبِ سَمِّ قاتل است از کریم، و خواستن غذای مضرّ از طیب. و دعای بنده در چنین حالتی، بی فایده نیست؛ زیرا که دعا، مطلقاً عبادت الهی است و موجب ترتّب ثواب و رفع درجات می شود، هرچند حصول مطلب بر آن مترتب نشود.

دیگر آن که گاه هست که خدای تعالی، تأخیر در استجاب دعای دوستان خود می فرماید، به جهت آنکه نمی خواهد که آواز دعای ایشان از درگاه او قطع شود، و دعای دشمنان خود را زود مستجاب می کند، به جهت آن که آواز ایشان، قطع شود. و کلینی؛ به این مضمون، چند حدیث روایت کرده. (2)

دیگر آن که گاه هست که دعای بعضی از دوستان خود را در مطلبی مستجاب نمی فرماید، از جهت آن که بهتر از آنچه طلبیده اند، در دنیا یا در آخرت، به ایشان عطا فرماید، چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مؤمنی باشد که دعا کند به جهت برآمدن حاجت خود، و خدای تعالی، به ملائکه فرماید که: «حاجت او را دیرتر برآورید»، از برای آن که آواز و دعای او را دوست می دارد (3). و در روز قیامت می فرماید که: «ای بنده من! از من، حاجتی خواستی و برآوردن آن را تأخیر نمودم و ثوابی که در عوض آن به تو می دهم، چنین و چنین است. و در فلان مطلب، دعا کردی و اجابت آن را تأخیر کردم و ثوابی که به تو می دهم، چنین و چنین است». پس بنده مؤمن، آرزو خواهد کرد که: «کاش، هرگز دعای من در دنیا (4) مستجاب نمی شد!»؛ زیرا که می بیند که خدای تعالی، چه مقدار ثواب عطا می فرماید. (5) و از آنچه گذشت، معلوم شد که بنده مؤمن، می باید که اگر حاجتش در درگاه الهی حاصل نشود، یا دیرتر به حصول رسد، یأس و ناامیدی در او راه نیابد و امیدش به کرم الهی ضعیف نشود و اگر مطلبش زود حاصل شود، مغرور نشود و جزم به خوبی و قرب خود در درگاه الهی نکند و تجویز آن کند که برآمدن حاجت، از راه استدراج و غضب باشد. و در باب خوف و رجا، مرتبه وسط را محافظت نموده، فریب شیطان [را] نخورد و تا تواند، در مطالب عظیم و حقیر، دعا کند و یقین داند که اگر دعا مستجاب نشود، از کرم الهی، آن قدر به او می رسد که آرزوی برنیامدن جمیع حاجات دنیوی کند.

ص: 294

1-1. ب: «جهت».

2-2. الکافی، ج 2، ص 489 و 490، ح 3 و 7. [1]

3-3. ب: «می دارم».

4-4. ب و ج: «هرگز در دنیا دعای من».

5-5. الکافی، ج 2، ص 490 و 491، ح 9. [2]

و بدان که توفیق یافتن دعا، علامت رفع بلاست، چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام موسی [کاظم] علیه السلام روایت کرده که فرمود: هیچ بلائی نیست که نازل شود بر بنده مؤمن و خدای تعالی، او را ملهم سازد به دعا، مگر آن که برطرف شدن آن بلا، نزدیک خواهد بود. و هیچ بلائی نیست که نازل شود بر بنده ای مؤمن و او توفیق دعا نیابد، مگر آن که آن بلا، طویل خواهد بود. پس بر شما باد به دعا و تضرع به سوی خدای - عزّ و جلّ -! (1)

کسانی که دعایشان پذیرفته است

و در احادیث، وارد شده که: چند کس، دعای ایشان مستجاب می شود: یکی، دعای امام عادل (2). دیگر، دعای مظلوم که ظالم را نفرین کند. و خدای - عزّ و جلّ - می فرماید که: من، انتقام از برای تو می کشم، هرچند بعد از مدّتی باشد. (3) دیگر، دعای فرزند صالح از برای پدر و مادر (4). و (5) دیگر [دعای پدر صالح از برای فرزند (6)]، و [دیگر] دعای برادر مؤمن که غایبانه برادر مؤمن خود را دعا کند. (7)

و در بعضی از احادیث، وارد شده که: از عرش، او را ندا می کنند که: خدای تعالی، به تو عطا کند صد هزار برابر آنچه به جهت برادر مؤمن خود، دعا کردی. (8) دیگر، نفرین پدر بر فرزند. (9) دیگر، دعای کسی که به سفر حج یا عمره رفته باشد. (10) و [دیگر]، کسی که به جهاد فی سبیل الله رفته باشد. (11) دیگر، دعای بیمار (12)، و در حدیث، امر وارد شده به آن که بیمار را به خشم نیاورند و دل تنگ نسازند. دیگر، دعای روزه دار تا وقتی که روزه بگشاید. (13) و در حدیث آمدن جمعی از صوفیه به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که در باب اسراف گذشت، مذکور شد که کدام جماعت، دعای ایشان مستجاب نمی شود.

ص: 295

-
- 1-1 . همان، ج 2، ص 471، ح 2. [1]
 - 2-2 . کنز العمال، ج 2، ص 97، ح 3305.
 - 3-3 . همان، ص 100، ح 3325.
 - 4-4 . ب: - «دعای فرزند صالح از برای پدر و مادر».
 - 5-5 . همان، ص 97، ح 3305.
 - 6-6 . همان، ص 98، ح 3313 و 3314.
 - 7-7 . کنز العمال، ج 2، ص 97، ح 3304.
 - 8-8 . الکافی، ج 2، ص 508، ح 6؛ [2] تهذیب الأحکام، ج 5، ص 184، ح 615؛ الأمالی، صدوق، ص 540، ح 723.
 - 9-9 . کنز العمال، ج 2، ص 99، ح 3322.
 - 10-10 . همان، ص 97، ح 3304.
 - 11-11 . همان.
 - 12-12 . همان؛ مکارم الأخلاق، ص 361.
 - 13-13 . همان، ص 99، ح 3319 و 3320.

و بدان که بهترین دعاها بعد از صلوات بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر آل اطهار علیهم السلام استغفار است، و وارد شده که: کسی که روزی صد مرتبه استغفار کند، خدای تعالی، هفتصد گناه او را می آمرزد (1) و موجب زیادتی مال و فرزندان می شود. (2) و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر روز، هفتاد مرتبه استغفار و توبه می فرمود. راوی پرسید که: چه می گفت؟ فرمود که: می فرمود: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ»؟ حضرت فرمود که: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»، «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ (3)» را هفتاد مرتبه می فرمود. (4) دیگر، [گفتن] «أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ»، «أَتُوبُ إِلَى (5) اللَّهِ»، هفتاد مرتبه.

دیگر، از جمله دعاها که امر به مداومت بر آن واقع شده، استخاره است؛ یعنی طلب خیر از خدای - عزَّ و جَلَّ - در عافیت، و بهتر آن است که بگوید: «أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرَةً فِي عَافِيَةٍ». (6) دیگر از جمله دعاها که فضل و ثواب بسیار دارد، طلب مغفرت از برای مؤمنین و مؤمنات است.

و ابن بابویه رضی الله عنه در ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که هر روز، بیست و پنج مرتبه بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ»، خدای تعالی، به عدد هر مؤمنی که رفته و هر مؤمنی که می آید، حسنه ای در نامه عمل او می نویسد و سیئه ای محو می فرماید و درجه ای بلند می گرداند. (7) و چون این مختصر، گنجایش تفصیل ادعیه [را] ندارد، در این مقام به همین قدر، اختصار می شود و صحیفه کامله، جامع مطالب دنیوی و اخروی، و موجب سعادت سرمدی است. مداومت بر آن را به قدر مقدور، ترک نباید نمود (8) و توفیق این سعادت را [باید] از عطایای عظیمه الهی دانست.

ص: 296

1-1 . الکافی، ج 2، ص 439، ح 10. [1]

2-2 . همان، ج 6، ص 8، ح 2 تا 5. [2]

3-3 . ب: - «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» .

4-4 . الکافی، ج 2، ص 504 و 505، ح 5. [3]

5-5 . ب: - «أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ» .

6-6 . الکافی، ج 3، ص 470 و 471، ح 3؛ [4] المقنعة، مفید، ص 219؛ مصباح المتهجد، ص 535، ح 20. [5]

7-7 . ثواب الأعمال، ص 161. [6]

8-8 . ب: «کرد» .

وَإِيَّاكُمْ أَنْ تَشْرَبُوا أَنْفُسَكُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ؛ فَإِنَّهُ مَنْ انْتَهَكَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ هُنَا فِي الدُّنْيَا حَالَ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ وَنَعِيمِهَا وَ لَذَّتِهَا وَ كَرَامَتِهَا الْقَائِمَةِ الدَّائِمَةِ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ أَبَدَ الْأَبْدِينَ.

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ بِسَبَبِ الْحَظِّ الْخَطَرُ لِمَنْ خَاطَرَ اللَّهَ بِتَرْكِ طَاعَةِ اللَّهِ وَ رُكُوبِ مَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَاخْتَارَ أَنْ يَنْتَهِكَ مَحَارِمَ اللَّهِ فِي لَذَاتِ دُنْيَا مُنْقَطِعَةٍ زَائِلَةٍ عَنْ أَهْلِهَا عَلَى خُلُودِ نَعِيمٍ فِي الْجَنَّةِ وَ لَذَاتِهَا وَ كَرَامَةِ أَهْلِهَا؛ وَيُلِّ لَأَوْلَائِكَ، مَا أَخْيَبَ حَظَّهُمْ وَ أَحْسَرَ كَرَّتَهُمْ (1) وَ أَسْوَأَ حَالَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ اسْتَحِيرُوا اللَّهَ أَنْ يُجِيرَكُمْ فِي مِثَالِهِمْ أَبَدًا وَ أَنْ يَبْتَلِيَكُمْ بِمَا ابْتَلَاهُمْ بِهِ، وَ لَا قُوَّةَ لَنَا وَ لَكُمْ إِلَّا بِهِ.

و پرهیز نمایید و احتراز کنید از آن که غلبه کند حرص و خواهش شما به چیزی از آنها که خدای تعالی بر شما حرام کرده؛ زیرا کسی که می دزدد پرده نهی الهی را در مرتکب شدن آنچه خدای تعالی (2) بر او حرام کرده در این دنیا، خدای تعالی، بهشت را از او محجوب می سازد و او را محروم می گرداند از نعمت و لذت و کرامت بهشت که از برای بهشتیان، همیشه برجا و دائمی است. و بدانید که بد نصیبی است آنچه به دست آورده آن کسی که در مقام بردن و باختن، طاعت الهی را ترک کرده و مرتکب معصیت شده و اختیار این معنی کرده (3) که از برای لذت دنیایی که منقطع و زایل می شود، از آنها که اهل اویند، دست داشته، از نعمت مخلد بهشت و از لذت و کرامت که از برای اهل بهشت، مهیاست. وای بر این جماعت! چه محرومی است که نصیب ایشان شده، و چه زیان کاری و نقصان است که با آن از سفر تجارت خود، باز گشته اند یا رجوع ایشان به بدن ها یا صحرای قیامت یا آن زیان و خسران خواهد بود، و چه بسیار بد خواهد بود حال ایشان نزد پروردگار ایشان در روز قیامت. پناه گیرید به خدای - عز و جل - همیشه از آن که شما را بر طریقه ایشان به راه برد، و از آن که شما را مبتلا سازد به آنچه ایشان را به آن، مبتلا ساخته. و توانایی نیست ما را و شما را بر طاعت الهی یا بر هیچ امری، مگر به توفیق و مددکاری الهی.

ص: 297

1-1 . ب: «کرتهم» .

2-2 . الف: - «بر شما حرام کرده؛ زیرا کسی که می دزدد پرده نهی الهی را در مرتکب شدن آنچه خدای تعالی» .

3-3 . ج: - «کرده» .

و در این کلام شریف، اشاره به سه چیز واقع شده: یکی، قبحِ معصیت و مخالفت الهی و بدی حال و زیان کاری اصحاب معاصی. دیگر، انقطاع و زوال دنیا و خواری و بی قدری آن در برابر لذت ها و نعمت ها که خدای تعالی از برای بندگان خاص (1) و دوستان خود، مهیا فرموده. دیگر، علو شأن و رفعت قدر جتّ که جلوه گاه عطایای الهی و مائده کرامت و لذات نامتناهی است.

و در هر یک از این معانی، احادیث بسیار وارد (2) شده و در این مقام، به قلیلی اکتفا می شود.

زشتی معصیت الهی

اما قبح معصیت، پس روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: هر گاه بنده گناهی می کند، در دل او نقطه سیاهی پیدا می شود. پس اگر توبه کرد، برطرف می شود و اگر معصیت را بیشتر کرد، بیشتر می شود تا وقتی که دل را فرو گرفت، دیگر هرگز رستگار نمی شود. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هیچ رگی در بدن آدمی نمی جهد و هیچ مصیبتی و مرضی و دردِ سری (4) عارض نمی شود، مگر به سبب معصیتی، چنانچه در کلام خود فرموده که: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»؛ (5) یعنی: هر مصیبتی که به شما برسد، به سبب گناهانی است که به دست آورده اید و خدای تعالی، از بسیاری از آنها عفو می فرماید. (6) و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای - عزّ و جلّ - به یکی از انبیا علیهم السلام وحی فرمود که: هر گاه بنده ای اطاعت من می کند، راضی می شوم و وقتی که راضی شدم، برکت می دهم و برکت مرا نهایی نیست، و وقتی که عصیان من کند، غضب می کنم و وقتی که غضب کنم، لعنت می کنم و لعنت من تا به فرزند هفتمین می رسد. (7) و ابن بابویه رحمه الله در امالی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از آبای کرام [خود] علیهم السلام روایت می فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: بنده، صد سال از برای یک گناه از گناهان خود (8) در صحرای قیامت یا غیر آن، محبوس می ماند و ارواح برادران خود را می بیند که در

ص: 298

1-1 . ب: «خواص» .

2-2 . ب: «واقع» .

3-3 . الکافی، ج 2، ص 273، ح 20. [1]

4-4 . الف: - «و دردِ سری» .

5-5 . سوره شورا، آیه 30.

6-6 . الکافی، ج 2، ص 269، ح 3. [2]

7-7 . همان، ص 275، ح 26. [3]

8-8 . الف: - «خود» .

بهشت، مشغول عشرت اند. (1) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هیچ سالی بارانش از سال دیگر کمتر نیست؛ لیکن خدای تعالی به هر جا که خواهد (2)، می فرستد. به درستی که هرگاه قومی مرتکب معاصی شوند، خدای تعالی، آن باران که از برای ایشان مقدر فرموده، به قومی دیگر می فرستد یا به کوه ها و بیابان ها می فرستد. و به درستی که خدای تعالی، عذاب می کند جُعل را در مسککش به سبب نفرستادن باران به زمینی که در آن جا ساکن شده از برای گناه کاری جمعی که در آن جا می باشند. و خدای تعالی، راهی از برای آن جُعل، مقرر فرموده که از محلّه اهل معاصی بیرون تواند رفت. (3) و در عیون، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: گناهان صغیره، راه های گناهان کبیره اند و کسی که از خدای تعالی در چیز اندک نمی ترسد، در بسیاری نیز نمی ترسد و اگر خدای تعالی مردم را به بهشت و دوزخ، ترسانیده بود، هر آینه، بر ایشان واجب بود که او را اطاعت کنند و عصیان نمایند از جهت تفضّل و احسان که به ایشان کرده و نعمت هایی که بی سابقه بندگی و استحقاق، به ایشان عطا فرموده. (4) و شیخ طوسی رحمه الله در امالی، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: هرگاه بندگان الهی گناهی احداث کنند که پیش تر نکرده باشند، خدای تعالی، بلائی تازه به ایشان می فرستد که پیش تر ندیده باشند. (5) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: جمعی که به سبب ارتکاب معاصی می میرند، بیشترند از آنها که به سبب رسیدن اجل می میرند، و جمعی که به سبب احسان زندگی می کنند، بیشترند از آنها که به سبب طول عمر، زندگی می کنند. (6) و ابن بابویه رحمه الله در ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از پدر خود - صلوات الله علیه - روایت فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که گناهی کند و خندان باشد، گریان به جهنّم خواهد رفت. (7)

ص: 299

1-1. (1). الأمالی، صدوق، ص 497، ح 680. [1]

2-2. ب: «می خواهد».

3-3. همان، ص 384، ح 493.

4-4. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 193، ح 4. [2]

5-5. الأمالی، طوسی، ص 228 و 229، ح 402.

6-6. همان، ص 305، ح 611.

7-7. ثواب الأعمال، ص 223. [3]

و اما زوال و بی قدری دنیا؛ پس در اخبار، خصوصاً در کلام اعجازی انتظام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار است. و از جمله کلمات آن حضرت - صلوات الله علیه - که در بعضی از خطب می فرماید و در کتاب نهج البلاغه مذکور است، آن است که: به تحقیق که تو را کافی است رسول خدا صلی الله علیه و آله در اقتدا و پیروی. و بس است همین دلیل، مر تو را به جهت بدی دنیا و بسیاری فضایح و قبایح و عیوب دنیا؛ زیرا که اطراف دنیا را مسخر او نساختند و از برای دیگران مهیا کرده، به ایشان [وا] گذاشتند و نگذاشتند که از پستان دنیا شیر بخورد و زخارف و زینت دنیا به او ندادند. و اگر خواهی پیروی و اقتدارا، مثنی کن به حضرت موسی - صلوات الله علیه - که خدای تعالی، او را به رتبه کلام، مخصوص ساخته؛ زیرا که می گفت: «رَبِّ اِنِّی لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرِ فَقِیْرٌ»؛ (1) یعنی: خداوندا! به درستی که من محتاجم به احسانی که به من کنی. و الله که از خدای تعالی سؤال نمی کرد، مگر نانی که بخورد؛ زیرا که از گیاهی که می روید از زمین، می خورد و از بس لاغر شده (2) و گوشت بدنش ریخته بود، سبزی گیاهی که می خورد، از زیر پوست شکم [او]، ظاهر بود.

و اگر خواهی پیروی را، سه مرتبه کن و نظر کن به حضرت داوود علیه السلام که صاحب آواز خوب و قاری اهل بهشت است؛ زیرا که به دست خود، از برگ درخت خرما چیزهایی می بافت و به هم نشینان خود می گفت که: کدام یک از شما آنچه من بافته ام، به جهت من می فروشد؟ و بعد از آن که می فروختند، از قیمت آن، نان جو به جهت خوردن (3) خود می خرید.

و اگر خواهی، نظر کن به حال عیسی بن مریم علیهما السلام؛ زیرا که در عوض بالش، سنگ در (4) زیر سر می گذاشت، و جامه های درشت می پوشید، و نان خورشش، گرسنگی بود، و چراغش در شب ها، روشنی ماه بود، و مسکن و مأوایش در زمستان، جایی بود که آفتاب در وقت طلوع و غروب، آن جا تابیده باشد، و میوه و اکل او به چیزی (5) بود که از زمین به جهت حیوانات، روییده باشد، و زنی (6) نداشت که باعث افتنان او باشد، و فرزندی نداشت که غم او بیدش خورد و برای او اندوهناک بیدش بود، و مالی نداشت که روی او را از جناب اقدس الهی بگرداند، و طمعی نداشت که او را خوار و ذلیل سازد. اسبش پاهای خودش بود و خدمتکارش، دست هایش. پس اقتدا و پیروی کن

ص: 300

1-1. سورة قصص، آیه 24. [1]

2-2. ب: - «شده» .

3-3. الف: - «خوردن» .

4-4. ب و ج: «به» .

5-5. ج: «آن چیزی» .

6-6. الف: «زن» .

پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله که پاک تر و پاکیزه تر از جمیع مخلوقات است؛ زیرا که سزاوار پیروی است از برای هر کس که پیروی خواهد و سزاوار است به آن که هر نسبت جوینده ای، خود را به او منسوب سازد. و دوست ترین بندگان پیش خدای تعالی، کسی است که پیروی پیغمبر او (1) با پیغمبر خود صلی الله علیه و آله کند و قدم بر قدم او گذارد. و طریقه او صلی الله علیه و آله آن بود که از دنیا به گوشه دندان، تناول می کرد؛ یعنی زیاده بر قدر ضرورت، از متاع دنیا بر نمی داشت و یک چشم زدن را به عاریت به دنیا نمی داد؛ یعنی نگاه عاریه به دنیا نمی کرد، چه جای آن که از روی میل و خواهش، التفات به دنیا نماید. پهلویش از دنیا، تهی تر (2) از همه کس بود و شکمش از همه کس، خالی تر. دنیا را بر او عرض کردند، ایا و امتناع نمود از آن که دنیا را قبول کند، و یقین دانست که خدای تعالی چیزی را دشمن داشته، پس او نیز دشمن داشت، و خدای تعالی چیزی را بی قدر دانسته، پس او نیز بی قدر داشت، و [چون چیزی را] کوچک شمرد (3)، او نیز کوچک و حقیر شمرد (4). و اگر از بدی ها به غیر از همین معنی در ما نباشد که دوست می داریم چیزی را که خدای تعالی دشمن داشته، و تعظیم می کنیم چیزی را که خدای تعالی حقیر شمرد، هر آینه، این معنی کافی است در مخالفت الهی و منازعت و سرکشی از امر الهی.

و به تحقیق که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر روی زمین، چیزی می خورد و به طریق غلامان و بندگان می نشست و نعلین خود را به دست خود می دوخت و جامه اش را به دست خود پینه می کرد و بر خر برهنه، سوار می شد و دیگری را در عقب خود، سوار می کرد. و پرده ای بر در خانه آن حضرت بود که در آن پرده، صورتی چند نقش کرده بودند. پس به یکی از زنان خود می فرمود: ای فلانه! این پرده را از برابر من پنهان کن؛ زیرا که وقتی که نگاه به این پرده می کنم، دنیا و زینت های دنیا به خاطر (5) می آید. پس روی دل خود را از دنیا گردانیده بود و یاد دنیا را بالکل از خاطر خود، محو ساخته [بود] و دوست می داشت که زینت دنیا از چشم او غایب باشد تا آن که از دنیا، لباس فاخری یا مالی به دست نیاورد و دنیا را خانه قرار و محل آرام خود نداند و امید اقامت در دنیا نداشته باشد. پس دنیا را از خاطر خود، به در کرد و از دل، بیرون کرد و از نظر، غایب ساخت.

و عادت چنین جاری شده که هر گاه کسی چیزی را دشمن دارد، نمی خواهد که نگاه به او کند و

ص: 301

-
- 1-1 . الف: - «و سزاوار است به آن که هر نسبت جوینده ای، خود را به او منسوب سازد. و دوست ترین بندگان پیش خدای تعالی، کسی است که پیروی پیغمبر او» .
 - 2-2 . الف: «تهی» .
 - 3-3 . ب: «شمرد» .
 - 4-4 . ج: «شمرد» .
 - 5-5 . الف و ب: «به خاطر» .

نام آن چیز را پیش او ببرند (1). و به تحقیق که در باب آن حضرت صلی الله علیه و آله امری متحقق است که دلیل می شود بر معایب دنیا و بدی های او؛ زیرا که در دنیا با وجود رتبه خاص که در درگاه الهی داشت، گرسنه می بود و زخارف دنیا را با وجود قرب الهی، به او نداده بودند. پس باید کسی که صاحب فکر و بینا باشد، به عقل خود ملاحظه نماید که آیا خدای تعالی، حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله به این معنی عزیز و گرامی داشته یا او را خوار و حقیر ساخته؟ پس اگر گوید که او را خوار ساخته، دروغ می گوید به حق خداوند عظیم، و اگر گوید که (2) گرامی داشته، پس (3) باید بداند که خدای تعالی، دیگران را خوار کرده، از این جهت که وسعت دنیا به ایشان داده، و (4) از آن کس که از همه به او نزدیک تر و قریبش بیشتر است، باز داشته و به او نداده.

پس باید که هر پیروی کننده، پیروی پیغمبر خود صلی الله علیه و آله بکند و از عقب او برود و داخل شود در چیزی که او داخل شده، و اگر چنین نکند، از هلاک، ایمن نباشد؛ زیرا که خدای تعالی، دیگران را خوار کرده از این جهت که وسعت دنیا به ایشان داده و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را علامت روز قیامت و بشارت دهنده به بهشت و ترساننده از عقوبت خود (5) ساخته.

و از دنیا گرسنه بیرون رفت و بی عیب و نقص (6) به دار آخرت رفت و سنگی بر روی سنگی نگذاشت تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود و دعوت خداوند خود را اجابت فرمود. پس چه عظیم (7) است سنت الهی بر ما از این جهت که چنین پیشرویی بر ما عطا فرموده که متابعت او کنیم، و چنین راهبری به ما داده که از عقب او برویم. و والله که بر این پیراهن خود، آن قدر پینه زده ام که از آن کس که پینه می زد، شرمنده شدم و کسی به من گفت که: آیا این پیراهن را نخواهی انداخت؟ گفتم: از من دور شو که وقتی که صبح می شود، مردم، آنهایی را که شب رفته اند، تحسین خواهند کرد. (8) یعنی بعد از آن که صبح قیامت طلوع خواهد کرد، جمعی که در خواب غفلت و مشغول ادراک لذت دنیوی اند (9)، خواهند دانست که خطا کرده اند و راه نجات، (10) ترک دنیا است.

و در وصیّتی که به جهت امام حسین علیه السلام یا به جهت محمد بن الحنفیه نوشته و در نهج البلاغه و

ص: 302

- 1-1 . ب: «برند» .
- 2-2 . ب و ج: - «که» .
- 3-3 . الف: - «پس» .
- 4-4 . ب: - «دیگران را خوار کرده، از این جهت که وسعت دنیا به ایشان داده، و» .
- 5-5 . الف: - «خود» .
- 6-6 . الف: - «و نقص» .
- 7-7 . ج: «بسیار» .
- 8-8 . نهج البلاغه، ج 2، ص 55 - 60، خطبه 160. [1]
- 9-9 . الف: - «جمعی که در خواب غفلت و مشغول ادراک لذت دنیوی اند» .
- 10-10 . ج: + «راه» .

غیر آن مسطور است، فرموده که: بدان که تو، از برای آخرت مخلوق شده ای، نه از برای دنیا، و از برای فنا تو را آفریده، نه از برای بقا، و از برای موت، نه از برای حیات. و بدان که تو در منزلی هستی که در آن جا به عاریت سَکنا نموده ای (1) و از آن جا کُنْده خواهی شد، و در خانه ای هستی که در آن جا اکتفا به قلبی می باید کرد، و در میان راهی هستی که آخرش آخرت است و تو، شکاری موتی، و موت، چنان صیادی است که چیزی که از او گریزد، از پیش او به در نمی رود و از عقب هر چه رود، به دست می آورد و ناچار، او را در می یابد. پس از او ترسان باش.

و حذر کن از آن که در حال بدی تو را دریابد که در آن حال با خود، فکر توبه و پشیمانی از آن حال کنی و موت، مانع شود و نگذارد که به آن مطلب رسی و در این صورت، خود را هلاک کرده خواهی بود.

ای فرزند! یاد مُردن، بسیار بکن و بسیار یاد کن آنچه را که بی خیر و ناگاه، وارد او خواهی شد و بعد از فوت به او خواهی رسید تا آن که وقتی که موت پیش تو آید، مهیای او شده باشی و ناگاه، بر سرِ تو نیاید و تو را مغلوب خود نسازد.

و حذر کن از آن که مغرور شوی و فریب خوری به آن که می بینی که اهل دنیا، میل به دنیا می کنند و از روی حرص بر دنیا می جهند، زیرا که خدای تعالی، تو را از حال دنیا خبر داده و دنیا خود را برای تو وصف کرده و عیوب خود را از برای تو ظاهر ساخته. و نیستند اهل دنیا، مگر سگی چند فریادکننده و سبُعی چند گیرنده که یکدیگر را دشمن می دارند، و آنها که دنیا ایشان را عزیز کرده، می خورند آنها را که ذلیل و خوارند و آنها که بزرگ ترند، مقهور و مغلوب می سازند جمعی را که کوچک تراند. و اهل دنیا حیوانی چندند که بعضی از ایشان را عقال کرده اند و دست و پایشان بسته است و بعضی دست و پایشان گشوده. و عقل های خود را گم کرده اند و راهی پیش گرفته اند در بیابانی که نمی دانند از کجا بیرون می آید، و در میان آفت و بلا، چرا می کنند در بیابانی پُریگِ روان که پایشان فرومی رود و به آسانی راه نمی توانند رفت. نه راعی ای دارند که ایشان را درست به راه بَرَد، و نه چراننده ای که ایشان را بچراند.

دنیا، ایشان را به راه کوری و گم راهی برده و چشم های ایشان را از دیدن علامت هدایت، گرفته. پس در حیرت دنیا سرگردان مانده اند و در نعمت دنیا، فرورفته اند و دنیا را خداوند خود قرار داده اند. پس دنیا با ایشان، بازی و استهزا می کند و ایشان، با او بازی می کنند و فراموش

ص: 303

کرده اند آنچه را دنیا در عقب دارد و به اندک زمانی، تاریکی برطرف می شود و صبح حق، طلوع می کند و قافله ای که در راه اند، نزدیک است که برسند و کسی که به سرعت راه می رود، زود می رسد؛ یعنی به اندک زمانی ظاهر خواهد شد که اهل دنیا در ظلمت جهالت اند و قوافل موت و بلاها بر (1) سر ایشان خواهند آمد. (2) و در بعضی از خطبه ها که در کتاب نهج البلاغه مذکور است، می فرماید که: اما بعد، پس به درستی که حذر و پرهیز می فرمایم شما را از دنیا؛ زیرا که به مذاق (3)، شیرین و در چشم ظاهر، با صفا و طراوت است و به او احاطه کرده است شهوت ها و خواهش ها. و خود را در چشم مردم، شیرین کرده به آن که حاضر است مانند آخرت و بعد از مدتی نیست و به اندک چیزی در نظرها خوش و عجیب (4) آمده، و زیورهای آرزو بر خود راست کرده و به فریب، خود را مزین ساخته. سرور و خوش حالی او دائم و همیشه نیست و از معصیت او ایمن نمی توان بود (5).

کارش فریفتن مردم و ضرر رسانیدن است و به اندک زمانی، متغیر و زایل و منتفی (6) می شود، و عادتش خوردن مردم و هلاک کردن ایشان است و بعد از آن که موافق منتهای آرزوی جمعی که به او راغب اند، برآید، زیاده نخواهد بود از آنچه حق تعالی، در کلام مجید خود فرمود: «كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ شَجَرًا يَمِينًا تَذُرُّهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا». (7) و ترجمه ظاهرش آن است که: حیات دنیا، مثل آبی است که ما از آسمان می فرستیم، و آمیخته می شود به او آنچه از زمین می روید تا آن که به سبب آمدن آن (8) باران، نباتات به هم آمیخته می شود و در یکدیگر پیچیده می شوند و بعد از آن، گیاهی خشک (9) می شود که از بسیاری خشکی از هم می ریزد و بادها او را پراکنده می کنند و از جایی به جایی می برند؛ و خدای تعالی، بر همه چیز تواناست یا پیش از خلق چیزها، در ازل، بر همه چیز توانا بوده. (10) بعد از آن، حضرت فرمود: هیچ مردی سرور و خوش حالی از دنیا، روزی او نشده که در عقب آن، حزنی و گریستنی برای او مهیا نساخته باشد. و کسی را شادی در دنیا روی نمود که بعد از آن، دنیا به او پشت نکرده باشد و کدورتی به او نرسانیده باشد. و بر کسی در دنیا، باران وسعت حال و

ص: 304

1-1. ب: - «بر» .

2-2. نهج البلاغه، ج 1، ص 49 و 50، خطبه 31. [1]

3-3. ب و ج: + «ظاهر» .

4-4. الف: «عجب» .

5-5. الف: «شد» .

6-6. ب و ج: «منقضی» .

7-7. سوره كهف، آیه 45. [2]

8-8. ب: - «آن» .

9-9. ب و ج: «عجیب» .

10-10. نهج البلاغه، ج 1، ص 216 و 217، خطبه 111. [3]

رفاهیتی نباریده که از پی آن از ابر بلا و مصیبتی، قطرات پی در پی بر او نریخته باشد (1). و لایق و مناسب حال دنیا آن است که اگر صباح، در مقام مددکاری کسی باشد، آخر روز متغیر شود، و اگر یک طرفش گوارا و شیرین باشد، طرف دیگرش تلخ و گشنده باشد. هیچ کس از لذت دنیا به راحتی نمی رسد که از مشقت بلاها بر دوش او باری نگذارد، و هیچ شامی در زیر بار امنیت و رفاهیتی به سر نمی برد که صاحبش بر سر - که محل افتادن و موضع ترس است -، جای نداشته باشد.

کار دنیا، گول و فریب مردم است و آنچه در دنیا هست، همه فریب است و سرنوشت دنیا، فناست و هر که در اوست، فانی است و خیر و خوبی در هیچ چیز از توشه های دنیا نیست به غیر از تقوا و پرهیز از مخالفت الهی. کسی که از دنیا کمتر بر می دارد، بسیار برداشته از چیزی که موجب امنیت و رفاهیت اوست، و کسی که از دنیا، بسیار بر می دارد، بسیار برداشته از چیزی که باعث هلاک اوست و به اندک زمانی از دستش بیرون می رود. چه بسیار کسی که اعتماد بر دنیا داشته و دنیا، او را به بلیه مبتلا ساخته (2). چه بسیار کسی که خاطرش از دنیا جمع بوده، دنیا او را به سر در آورده؛ و چه بزرگان که دنیا، ایشان را حقیر ساخته و [چه بسیار] صاحبان نخوت که خوار و ذلیلشان کرده (3).

سلطنت و پادشاهی دنیا، هر روز در دست کسی است و عیش دنیا، از کدورت خالی نیست و آب شیرین دنیا، شور است و طعام شیرینش تلخ است و خورش های دنیا، زهری چند است گشنده.

و اسباب دنیا، ریسمانی چند است پوسیده. زنده دنیا، مهیای مُردن است، و تن درست دنیا، آماده بیماری است. مُلک دنیا در معرض زوال، و عزیزش مغلوب، و صاحب جمعش منکوب است، و کسی که پناه به دنیا بُرد، بی یار و مددکار است. آیا شما ساکن نیستید در خانه های جمعی که پیش از شما بودند و عمر ایشان، درازتر از عمرهای شما بود؟ و اثرها که از ایشان مانده، پاینده تر است، و اَمَل و آرزوهای ایشان، دورتر و عدد ایشان، بیشتر و لشکر ایشان، مجتمع تر بود. و بندگی دنیا را به چه نوع کردند و دنیا را بر آخرت، اختیار کردند، چه نوع اختیار کردند. و بعد از

ص: 305

1-1 . الف: - «باشد» .

2-2 . الف و ب: - «چه بسیار کسی که اعتماد بر دنیا داشته و دنیا، او را به بلیه مبتلا ساخته» .

3-3 . الف: «ساخته» .

آن، از دنیا کوچ کردند، بی توشه ای که ایشان را به منزل رساند، و بی مرکبی که قطع مسافت تواند نمود.

پس آیا هیچ شنیدید که دنیا از روی گذشتگی، عوضی که موجب نجات ایشان شود، داده باشد یا آن که ایشان را مدد و معاونتی کرده باشد یا همراهی ایشان را، چنانچه باید، به جا آورده باشد؟ و از اینها هیچ نکرده؛ بلکه بر دوش ایشان، بارهای سنگین گذاشته و به محنت ها ایشان را ضعیف و ناتوان ساخته، و بنای طاقت ایشان را به مصیبت ها خراب و منهدم گردانیده و بینی ایشان را بر خاک مالیده و لگدکوب حوادث دهر ساخته و در ایذای ایشان، مددکار حوادث بوده.

و شما دیده اید که دنیا، متغیر و متبدل می شود نسبت به کسی که پیش دنیا، مذلت و بندگی می کند و دنیا را بر آخرت، اختیار می کند و مایل به او می شود، و مشاهده نموده اید که چنین مردم، از دنیا به سفر مفارقت دنیای (1) دائمی کوچ کرده اند. پس آیا توشه ای به غیر از جوع و گرسنگی همراه ایشان کرده، یا به منزل غیر تنگی ایشان را فرود آورده، یا به غیر تاریکی، روشنی ای از برای ایشان مهیا ساخته، یا عاقبتی سوای پشیمانی جهت ایشان آماده نموده؟ آیا چنین دنیایی را شما اختیار می کنید یا به او میل می کنید یا (2) بر او حریص می باشید؟! پس بد خانه ای است این خانه از برای کسی که به او بدگمان نباشد و تا در اوست، از او ترسان نباشد. پس بدانید - و نیست که ندانید - که دنیا را خواهید گذاشت.

و عبرت گیرید از حال جمعی که می گفتند: کیست که قوت و توانایی اش از ما بیشتر باشد؟» و ایشان را برداشته، به جانب قبرهایشان بردند و کسی ایشان را داخل سواران نمی دانست، و ایشان را فرود آوردند و کسی ایشان را مهمان نام نمی کرد، و از سنگ، جایی به جهت ایشان مهیا کردند که در آن جا پنهان شوند و از خاک، سرمایه یا کفن برای ایشان آماده کردند و از استخوان های پوسیده، همسایه ها به جهت ایشان، مقرر ساختند.

و ایشان، با یکدیگر همسایه ای چندند که اگر کسی ایشان را طلبد، اجابت نمی کنند و از کسی دفع ظلمی نمی کنند و از نوحه کسی پروا ندارند. اگر باران بر ایشان بارد، خوش حال نمی شوند و اگر قحط و بی بارانی روی دهد، ناامید نمی گردند. همه، یکجا جمع اند؛ اما همه تنهائند، و همسایه یکدیگرند، اما از هم دورند. خانه های ایشان، پهلوی یکدیگر است؛ اما به دیدن هم نمی آیند، و نزدیک اند، اما مثل دوستان، پیش یکدیگر نمی روند. عاقلی چند یا صاحبان

ص: 306

1-1 . ب و ج: - «دنیای» .

2-2 . الف: - «به او میل می کنید یا» .

حلم اند که کینه از سینه ایشان بیرون رفته، و عاقلی چندند که حقد و غضب، از ایشان زایل شده. نه از ایشان کسی را ترسی هست، و نه امید حمایت و دفع مضرتی. پشت زمین را به زیر زمین بدل کرده اند، و فراخی را به تنگی، و اهلی را به غربت، و روشنی را به تاریکی و ظلمت معاوضه نموده اند، و (1) به نوعی که به دنیا آمده بودند، پای برهنه و عریان، بیرون رفتند و از دنیا کوچ کرده، با اعمال خود به خانه ای رفتند که همیشه باقی و زندگی اش دائمی است، چنانچه حق - سبحانه و تعالی - فرموده: «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» 2. (2) و اما وصف بعضی از نعمت های جنت؛ پس روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند از قول تعالی که فرموده: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» . (3) و ترجمه ظاهرش این است که: روزی که ما جمع می کنیم پرهیزگاران را در حالی که متوجه رحمت و کرامت الهی اند، مانند مهمانی که بر کسی وارد شود یا کسی که به جهت مطلبی پیش بزرگی آید.

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را مخاطب ساخته، فرمود که: یا علی! مراد از «وَفَدًا» که خدای تعالی فرموده، سواران اند و غیر سوار را وَفَدَ نَمِ گویند، و آنها جماعتی هستند که در دنیا از مخالفت الهی حذر می کرده اند. پس خدای تعالی، ایشان را دوست داشته و به کرامت خود، مخصوص ساخته و اعمال ایشان را پسندیده و ایشان را متقی نام کرده.

بعد از آن فرمود: یا علی! به حق آن کس که دانه را شکافته و آدمی را خلق کرده که متقیان از قبرهای خود بیرون می آیند و ملائکه، استقبال ایشان می کنند و با ناچه هایی که خدای تعالی برای جمعی که ایشان را عزیز ساخته، مقرر فرموده و جهاز آن ناچه ها از طلاست که با یاقوت و مروارید، مزین و مرصع کرده اند، و جل های آن شتران، از استبرق و سندس است، و مهار آن شتران، بافته ارغوان است. پس به سرعت و زودی، ایشان را به صحرای محشر حاضر می سازند و با هر یک از متقیان، هزار فرشته پیش رود و دست راست و دست چپ همراه اند که به اعزاز و احترام، ایشان را می آورند تا به در بزرگ بهشت می رسانند.

و بر در بهشت، درختی است که در (4) زیر سایه یک برگ آن درخت، هزار کس جا می گیرند و در

ص: 307

1-1. الف: - (و) .

2-3. نهج البلاغه، ج 1، ص 216 - 220، خطبه 111. [1]

3-4. سوره مریم، آیه 85. [2]

4-5. ج: «بر» .

طرف راست آن درخت، چشمه پاکیزه و پاک کننده است و هر کدام، از آن چشمه جامی می خورند و خدای تعالی، به آن شربت، آب دل های ایشان را از حسد، پاک می کند و مویی که در بدن ایشان است، فرو می ریزد، و این، معنی قول خدای تعالی است که فرموده: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» 1؛ یعنی: به خورد ایشان می دهد پروردگار ایشان، آشامیدنی پاک کننده.

پس فرمود که: شراب طهور از این چشمه پاکیزه، سازنده است. و بعد از آن، متوجه چشمه دیگر می شوند که در طرف چپ آن درخت، واقع شده و در آن چشمه، غسل می کنند، و آن چشمه، چشمه زندگانی است و کسانی که در آن چشمه غسل می کنند (1)، دیگر هرگز نمی میرند. پس ایشان را در برابر عرش الهی بر پا می دارند و از همه آفت ها و بیماری ها و آزار سرما و گرما، سلامتی ابدی یافته. پس خداوند جبار - جلّ ذکره - به فرشتگان که به ایشان همراه اند، خطاب می فرماید که: جماعت دوستان مرا به بهشت برید و ایشان را با سایر خلائق، باز مدارید که رضا و خشنودی من در باب ایشان، پیشی گرفته، و رحمت من، از برای ایشان واجب و لازم شده. و چگونه من خواهم که ایشان را با جمعی که خوبی ها و بدی ها کرده اند، باز دارم؟ پس ملائکه، ایشان را پیش انداخته، به بهشت می برند و چون به در بزرگ بهشت می رسند، ملائکه حلقه بر در بهشت می زنند. پس آوازی از آن بر می آید که به هر حوری که خدای تعالی از برای دوستان خود در جنّات مهیا فرموده، می رسد. پس حوریان، یکدیگر را به آمدن ایشان، بشارت می دهند. وقتی که آواز حلقه را می شنوند و بعضی به بعضی می گویند که دوستان الهی پیش ما می آیند، پس در بهشت برای ایشان گشوده می شود و حوران و زنان بنی آدم که به جهت ایشان مقرر شده، از قصرها سرها بیرون کرده، مشاهده ایشان می کنند و ایشان را «مرحبا» گفته، می گویند: اشتیاق ما به دیدن شما، زیاده از اندازه بود. و ایشان نیز به حوران و زنان بنی آدم، چنین می گویند.

بعد از آن، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: یا رسول الله! خبر ده ما را از قول خدای تعالی که فرموده: «عُرِفَ مِنْ فَوْقِهَا عُرْفُ مَبْنِيَّةٍ» (2) به چه چیز آن غرفه ها را بنا کرده اند؟ حضرت فرمود که: یا علی! آن غرفه ها را که خدای تعالی فرموده، غرفه ای چند است که خدای - عزّ و جلّ - از برای دوستان خود بنا کرده به یاقوت و مروارید و زبرجد، و سقف آن غرفه ها از نقره بافته

ص: 308

1-2. الف - «و آن چشمه، چشمه زندگانی است و کسانی که در آن چشمه، غسل می کنند».

2-3. سورة زمر، آیه 20. [1]

شده و هر غرفه، هزار درِ طلا دارد و بر هر دری، فرشته ای موکل است و در آن جا فرش ها بر بالای یکدیگر از حریر و دیباج به رنگ های مختلف انداخته اند و در میان آنها، مُشک و کافور و عنبر برکرده، و این، معنی قول الهی است که فرموده: «وَفُرْشٍ مَرْفُوعَةٍ»؛ (1) یعنی: فرش ها که بر روی یکدیگر انداخته اند.

و وقتی که بنده مؤمن به منازلی که در بهشت برای او مقدر شده، داخل می شود و بر سر او تاج پادشاهی و کرامت الهی می گذارند، او را حله های طلا و نقره می پوشانند و اکلیل مرصّعی که از مروارید و یاقوت منظوم ساخته اند، در زیر تاج بر سر او می گذارند و هفتاد حله حریر به رنگ های مختلف که به طلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ بافته اند، به ایشان می پوشانند، و این، معنی قول الهی است که فرموده: «يُحَلِّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِيَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» 2.

و چون (2) مؤمن بر روی تخت خود می نشیند، آن تخت از شادی به حرکت می آید. بعد از آن که در منازل خود قرار می گیرد، رخصت می طلبد. فرشته ای که به رخت های او موکل است، از برای مبارک باد کرامت الهی که نزد او آید، پس خدمتکاران آن مؤمن از حور و غلمان می گویند که: «بر جای خود باش که دوست خدا بر تخت خود تکیه کرده، و حوری ای که زوجه اوست، خود را از برای او مهیا ساخته. پس صبر کن تا آن که وقت شود». بعد از آن، حوری از خیمه خود، متوجه او می شود و کنیزان، دور او را گرفته و هفتاد حله از مُشک و عنبر که به یاقوت و مروارید و زبرجد بافته اند، پوشیده، تاج کرامت الهی بر سر، و نعلینی از طلا که به یاقوت و مروارید مرصّع کرده اند، در پا، و بندهای نعلنیش از یاقوت سرخ. و چون نزدیک به آن دوست خدا می رسد، اراده می کند از شوق که به استقبال او برخیزد. آن حوری می گوید که: ای دوست خدا! این، روز زحمت و تعب نیست. تو از جا بر مخیز که من از برای تو مقدر شده ام و تو از برای من. بعد از آن، دست در گردن یکدیگر می کنند و پانصد سال از سال های دنیا در معانقه به سر می برند که هیچ یک را ملال حاصل نمی شود. بعد از آن که او را اندک سستی ای حاصل می شود، بی آن که ملال حاصل شود، نگاه به گردن او می کند، می بیند که در گردن او قلاده ای چند هست شبیه به قصبه ای از یاقوت سرخ، و در میان آنها لوحی است از مروارید، و بر آن جا نوشته است که: ای ولیّ خدا! تو دوست منی، و من، از جنس حورانم و دوست تو هستم و مشتاق تو بوده ام و تو مشتاق من بوده ای.

ص: 309

1-1. سورة واقعه، آیه 34. [1]

2-3. الف و ب: - «چون» .

بعد از آن، خدای تعالی، هزار فرشته می فرستد که او را تهنیتِ بهشت و مبارک باد بگویند و با حور، تزویج کنند. پس چون به در منزل او از جنّاتی که برای او مقرّر شده می رسند، به فرشته ای که دربان جنّت های اوست، می گویند که: از ولیّ خدا به جهت ما رخصت بگیر؛ زیرا که خدای تعالی، ما را فرستاده که او را مبارک باد بگوییم. آن فرشته به ایشان می گوید: صبر کنید تا من، حاجب را بگویم که او را خبر کند از آمدن شما. پس آن فرشته، پیش آن حاجب می رود که از او نزدیک تر است و میان آن فرشته و حاجب، سه بهشت فاصله است. و چون به درِ اوّل می رسد، به آن حاجب می گوید که: در بیرون، هزار فرشته ایستاده اند و خدای - عزّ و جلّ - ایشان را به جهت مبارک باد فرستاده، و از من درخواست کردند که به جهت ایشان رخصت بگیرم. پس آن حاجب می گوید: بر من دشوار است که در این وقت، رخصت بگیریم (1)؛ زیرا که او مشغول حوری ای است که زوجه اوست.

و میان حاجب و ولیّ خدا، چند جنّت فاصله است. پس حاجب، پیش قیّم می رود و قیّم، مقرّب تر از حاجب است و به او می گوید که: در بیرون در، هزار فرشته که از جانب ربّ العزّه به تهنیت آمده اند، ایستاده اند. از برای ایشان، رخصت بگیر. آن قیّم، نزد خدمتکاران که از او نزدیک ترند، می رود و می گوید (2) که: فرستادگان خدای جنّار، در بیرون ایستاده اند و ایشان، هزار ملک اند که خدای تعالی، به تهنیت ولیّ خود فرستاده. او را خبر کنید از آمدن ایشان. پس چون خبر می کنند و او رخصت می دهد، به اندرون می آیند. و غرفه ای که او در آن جا نشسته، هزار در دارد و بر هر دری مَلکی موکل است. و بعد از آن که رخصت یافتند، هر فرشته، آن دری را که به او تعلق دارد، می گشاید و قیّم (3) هر فرشته ای را از دری از درهای غرفه به اندرون می آرد و ایشان، پیغام خداوند جنّار را به او می رسانند، و این، معنی قول الهی است که فرموده که: «وَأَلْمَلَيْكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ»؛ (4) یعنی: ملائکه، به اندرون از هر دری از درهای غرفه، نزد ایشان می آیند (5) و می گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»؛ (6) یعنی: سلام بر شما باد! این ثواب که یافتید، به سبب صبری است که در دنیا کرده اید، یا: سلام ما بر شما از جهت آن صبر است. پس نیکو عاقبتی است بهشت که روزی شما شده از برای دار دنیا. بعد از آن فرمود که: این

ص: 310

1-1) . الف و ب: - «پس آن حاجب می گوید: بر من دشوار است که در این وقت، رخصت بگیرم» .

2-2) . الف و ب: - «آن قیّم، نزد خدمتکاران که از او نزدیک ترند، می رود و می گوید» .

3-3) . الف: - «قیّم» .

4-4) . سورة رعد، آیه 23. [1]

5-5) . ج: - «نزد ایشان می آیند» .

6-6) . سورة رعد: آیه 24. [2]

است معنی قول الهی که فرموده: «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا» . (1) و این آیه، بیان حال ولیّ خداست و کرامت های (2) که به او عطا فرموده. و مُلک عظیم کبیر، عبارت از آن است که ملانکه، فرستادگان خدای - عزّ و جَلّ - اند. رخصتِ اندرون آمدن می طلبند و بی رخصت، داخل نمی شوند. پس این است پادشاهی عظیم کبیر.

و فرمود که: نهرها از زیر مواضعی که در آن جا ساکن اند، جاری می شود، و این، معنی قول الهی است که فرموده: «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» . 3 و میوه ها به ایشان نزدیک اند، چنانچه خدای تعالی فرموده: «وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا» . 4 و از نزدیکی ای که میوه ها بر سر شاخه ها به ایشان دارد، از هر میوه ای که خواهد، به دهن، تناول می تواند نمود، چنانچه تکیه کرده. و انواع میوه ها، هر یک می گویند که: «یا ولیّ الله! از من (3) بخور، پیش از دیگری» .

و هیچ مؤمنی در بهشت نیست که او را چندین جَنّت نباشد. در بعضی، درختان سایه انداخته و در بعضی نینداخته یا در بعضی ستون ها در زیر درختان بر پای کرده و در بعضی نکرده. و نهرها از شرابِ بهشت و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل، و وقتی که ولیّ خدا خوردنی طلبد، هر چه خواهد، از برای او می آورند، بی آن که آن چیز را نام ببرد. بعد از آن، با دوستان [و] با برادران خود، خلوت می کند و یکدیگر را دیدن می کنند و در باغات و منازل خود، تنعم می کنند در سایه ای که هوایش شبیه به ما بین طلوع صبح تا وقت طلوع آفتاب است و بهتر از هوای آن وقت.

و هر مؤمنی را هفتاد زوجه از حور می دهند و چهار زن از زنان بنی آدم، و مؤمن، ساعتی با حور به سر می برد، و ساعتی با زنی که از بنی آدم است، و ساعتی خلوت می کند و بر تخت ها تکیه می کند و با مؤمنان، نظر به یکدیگر می کنند. و در وقتی از اوقات که بر تخت خود تکیه کرده، شعاع نوری بر او می تابد، پس به خدمتکاران خود می گوید که: این شعاع درخشان چیست؟ آیا خداوند جبار، نظر (4) لطف و اِکرامی به من فرموده و این نور، از قدرت الهی ظاهر شده؟ خدمتکاران می گویند: جلال الهی، منزه است از آن که نور مرحمت او، شبیه به این نور باشد. این نور، از یکی از حوران است که از جمله زنان توست و تو هنوز، نزدیک او نرفته ای و او از شوق دیدن تو، سر از خیمه خود بیرون کرده و آرزوی دیدن تو کرده، و چون تو را دیده که بر تخت خود تکیه کرده ای، از

ص: 311

1-1 . سورة انسان، آیه 20. [1]

2-2 . ب: «و کرامت و نعمتی» .

3-5 . ب: «ما» .

4-6 . الف: - «نظر» .

شوق تو تبسم کرده. و این شعاع که می بینی و این نور که تو را فرو گرفته، از سفیدی و روشنی و صفا و پاکیزگی دندان اوست. آن ولی خدا می گوید که: او را رخصت بدهید تا از مکان خود پایین آمده، نزد من آید. پس هزار خدمتکار از کنیزان و هزار خادم از پسران، به سرعت تمام، پیش او می روند و او را به آن رخصت، بشارت می دهند و از خیمه خود به زیر می آید. هفتاد حله طلا بافت و نقره بافت مکتل به مروارید و یاقوت و زبرجد پوشیده و آن جامه ها را از مُشک و عنبر به رنگ های مختلف، رنگ کرده اند و مغز قلم او از زیر هفتاد حله، نمایان است، و قد او هفتاد ذرع (1)، و عرض میان شانه هایش ده ذرع است، و چون رخصت از ولی خدا می یابد، خدمتکاران، طبق های طلا و نقره پُر از مروارید و یاقوت و زبرجد، نثار آن حور می کنند. بعد از آن، دست در گردن یکدیگر می کنند و هیچ یک را ملالی حاصل نمی شود.

بعد از آن، حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: بهشت هایی که خدای تعالی در قرآن (2) یاد فرموده، جنت عدن و جنة الفردوس و جنت نعیم و جنت المأواست، و خدای - عز و جل - را جنات دیگر هست که در میان جنات مذکوره واقع شده. و مؤمن، از باغات و جنات، آن قدر به او می دهند که خواهد و آرزو داشته باشد و در آنها به هر نوع که خواهد، تنعم می نماید. و وقتی که چیزی را خواهد، طلبیدنش به غیر از آن نیست که بگوید: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ!»، و همین که گفت، خدمتکاران، بر یکدیگر پیشی گرفته، هر چه در خاطرش گذشته باشد، بی آن که طلب کند یا بفرماید، حاضر می سازند، و این، معنی قول الهی است که می فرماید: «دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (3) یعنی: طلبیدن ایشان، آن است که بگویند: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ!»؛ یعنی: منزه می دانم (4) تو را - ای خداوند -؛ چنان تنزیهی که لایق جلال و عظمت تو باشد. و تحیت خدمتکاران، سلام است و گفتن آخر بهشتیان، آن است که می گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

حضرت فرمود که: بعد از آن که خواهش ایشان از جماع و چیزی خوردن و آشامیدن به فعل می آید، حمد خدای - عز و جل - می کنند، بعد از آن که فارغ می شوند.

و اما قول خدای - عز و جل - که می فرماید: «أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ»، (5) پس مراد آن است

ص: 312

1-1. الف: «ذراع».

2-2. الف: - «در قرآن».

3-3. یونس، آیه 10. [1]

4-4. ج: «می دانیم».

5-5. سوره صافات، آیه 41. [2]

که خدمتکاران می دانند روزی ایشان را و از برای ایشان، حاضر می سازند، پیش از آن که بطلبند.

و اما آن که خدای - عزّ و جلّ - فرموده: «فَوَاكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ» ، (1) مراد آن است که هر چیز که خواهند، از روی اِکرام به ایشان می دهند. (2) ابن بابویه رحمه الله در فقیه، از عبد الله بن علی روایت کرده که: از بلال مؤدّن حضرت پیامبر پرسیدم (3) که: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بهشت را از برای تو چگونه وصف فرمود؟ گفت: بنویس: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که: حصار بهشت، خشتی از طلا - و خشتی از نقره است و خشتی از یاقوت، و کلّ ملاطش مُشک اذفر است و کنگره ها [یش] از یاقوت سرخ و سبز و زرد. پرسید که: درهای بهشت، چگونه است؟ گفت: درهای بهشت، مختلف است. باب الرّحمة، از یاقوت سرخ است. و باب الصبر، دری است کوچک که یک تا دارد و از یاقوت سرخ [است] و حلقه ندارد. و باب الشکر، از یاقوت سفید است و دو تا دارد و فاصله میان آنها پانصد ساله راه است (4) و از آن در، آوازی برمی خیزد و می گوید: خداوند! اهل مرا پیش من آور. گفتم که: آیا در، سخن می گوید؟ فرمود: آری. خدای - عزّ و جلّ - او را به سخن می آورد. و باب البلا، که از برای جمعی است که در دنیا مصیبت ها و بلاها کشیده اند. دری است یک تا از یاقوت زرد، و جمعی که از این در داخل می شوند، بسیار کم اند و دری که از همه بزرگ تر است. صلحا و اهل زهد و ورع و راغبان به ثواب الهی و جمعی که خدای - عزّ و جلّ - را مونس خود ساخته اند، داخل می شوند. پرسید که: وقتی که داخل بهشت می شوند، چه می کنند؟ گفت: سیر می کنند در او و نهر آب در کمال صافی، و کشتی ها از یاقوت، و آنچه کشتی را به آن می رانند، از مروارید است و در آنها، ملانکه از نور هستند و جامه های سبز در نهایت سبزی پوشیده اند. پرسید که: اسم آن نهر چیست؟ گفت: جنة المأوی. پرسید که: در میان جنة المأوی، جنتی دیگر هست؟ گفت: آری؛ و حصار (5) جنت عدن، که در وسط جنت هاست. جنت عدن، از یاقوت سرخ است و سنگ ریژه هایش از مروارید. پرسید که: آیا جنتی دیگر هست؟ گفت: آری! جنة الفردوس. پرسید که: حصارش چگونه است؟ گفت: حصارش (6) از نور ربّ العالمین است. (7)

ص: 313

1-1 . سورة صافات، آیه 42. [1]

2-2 . الکافی، ج 8، ص 95 - 100، ح 69. [2]

3-3 . ج: «سؤال کرد» .

4-4 . ب: - «راه است» .

5-5 . الف و ب: - «و حصار» .

6-6 . الف و ب: - «حصارش» .

7-7 . کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 292 - 296.

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وصیت [به] ابو ذر فرموده که: ای ابو ذر! اگر زنی از زنان بهشت، از آسمان دنیا سر بیرون کند در شب تاریکی، هر آینه، زمین از نور او روشن می شود، بهتر از آنچه ماه شب چهارده، روشن می شود و بوی خوش او به مشام جمیع اهل زمین می رسد. و اگر جامه ای از جامه های اهل بهشت را امروز در دنیا بگشایند، هر کس نگاه به آن کند، مدهوش می شود و دیده او تاب دیدن او (1) نمی آورد. (2) و در احادیث متفرقه وارد شده که: بوی بهشت، از هزار ساله راه می آید. و پست ترین اهل بهشت را آن قدر (3) می دهند که اگر جمیع انس و جن به منزل او وارد شوند و از طعام و شراب او بخورند، همه را کافی باشد و از او چیزی کم نشود. و کمترین اهل بهشت، چون داخل باغ (4) بهشت می شود، سه باغ به نظر او می آید. چون داخل پست تر می شود، در آن مشاهده می نماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوه ها، آن قدر که خدا خواهد. پس چون حمد و شکر الهی به جا می آورد، به او می گویند که: به جانب بالا نظر کن. چون نظر می کند، در آن جا نعمت و کرامتی چند مشاهده می نماید که در باغ اول ندیده. پس گوید که: پروردگارا! این را نیز به من کرامت کن. خطاب رسد که: اگر این را بدهیم، شاید که دیگری را بطلبی. گوید: نه. همین، مرا کافی است و از این بهتر نمی باشد. چون به آن باغ در آید، مسرت و شادی عظیم، او را روی دهد و شکر الهی به جای آورد. و پس خطاب رسد که در جنة الخلد را بر روی او بگشایند. چون بگشایند، اضعاف آنچه در بهشت دویم دیده بود، مشاهده نماید و فرح و سرورش مضاعف شود و بگوید: خداوندا! تو راست حمدی که احصای آن توان کرد که منت گذاشتی [بر] من به بهشت ها و نجات بخشیدی مرا از آتش.

و بهشت را هشت در است که از یکی، انبیا و صدیقان داخل می شوند، و از دیگری، شهدا و صلحا، و از پنج در، شیعیان و دوستان اهل البیت علیهم السلام. (5) و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: من (6) می ایستم بر صراط و دعا می کنم و می گویم: خداوندا! به سلامت بگذران شیعیان و دوستان مرا، و هر که مرا یاری کرده و به امامت من، اعتقاد داشته در دار دنیا، پس ندا از منتهای عرش الهی در رسد که: دعای تو را مستجاب کردیم و تو را شفاعت دادیم درباره شیعیان تو. پس هر یک از شیعیان و دوستان

ص: 314

1-1 . ب: «آن» .

2-2 . مکارم الأخلاق، ص 464. [1]

3-3 . ب: «به قدری» .

4-4 . الف: - «باغ» .

5-5 . بحار الأنوار، ج 8، ص 120 - 121، ح 11 و 12.

6-6 . ب: - «من» .

و آنان که یآوری من کرده اند و با دشمنان، جهاد کرده اند به گفتار یا به کردار، شفاعت کند هفتاد هزار کس از همسایگان و دوستان و خویشان خود را. و از در هشتم، سایر مسلمانان، داخل می شوند از آن جماعتی که اقرار به شهادتین داشته باشند و در دل ایشان، به قدر ذره ای بغض اهل البیت علیهم السلام نباشد. (1) و طوبی - چنانچه در بعضی روایات وارد شده - در جنت، درختی است که اصل آن در خانه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است و هیچ مؤمنی نیست در بهشت که در خانه [اش]، شاخی از آن درخت نباشد و آنچه خواهد و در خاطرش گذرد، آن شاخ برای او حاضر می سازد، و اگر سوار تندروی در سایه آن درخت، صد سال بتازد، به در نمی تواند رفت، و اگر کلاغی از پایین آن درخت پرواز کند آن قدر که پیر شود و از پیری بیفتد، به بالای آن درخت نرسد.

و در تفسیر آیه «فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حَسَنَاتٌ» 2 وارد شده که ایشان، زنان مؤمن عارف شیعه اند که داخل بهشت می شوند و ایشان را به مؤمنان، تزویج می نمایند. و آن که خدای تعالی فرموده: «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ»، (2) مراد، حوران بهشت اند که در نهایت سفیدی اند و کمرهای ایشان، باریک است و در میان خیمه های مروارید و یاقوت و مرجان نشسته اند و هر خیمه ای، چهار در دارد و بر همه دری، هفتاد دختر باکره رسیده ایستاده اند که دربان ایشان اند و هر روز از خدای تعالی، کرامتی به ایشان می رسد. (3) و زنان بهشت، رشک نمی دارند و حائض نمی شوند و بدخویی نمی دارند. و اهل بهشت را بول و غائط نمی باشد؛ بلکه عرقی از ایشان، دفع می شود از مُشک، خوش بوتر. و حُسن و جمال و صفا و طراوت اهل بهشت، روز به روز زیاده می شود، چنانچه اهل دنیا را هر روز، پیری و قباحه منظر، زیاده می گردد. و هر میوه ای که از درختان بهشت چیده شود، به جای آن به همان هیئت می روید؛ مانند شعله آتش که هر قدر چراغ از او افروزند، چیزی کم نمی شود (4). و حوران، همیشه با وصف بکارت اند و مغز ساق ایشان از زیر هفتاد (5) حله، نمایان است؛ مانند درهمی از نقره که در آبی در کمال صفا که یک نیزه عمق داشته باشد، پیداست.

و در روز جمعه، کرامت ها و نعمت های اهل بهشت، زیاده می شود و هفتاد برابر آنچه

ص: 315

1-1. همان، ص 39، ح 19.

2-3. سورة الرحمن، آیه 72. [1]

3-4. الکافی، ج 8، ص 156 و 157، ح 147. [2]

4-5. ج: «نشود».

5-6. ب: «هفت».

مؤمن دارد، به او عطا می شود. و وارد شده که در شب و روز جمعه، تنزیه الهی به گفتن «سبحان الله» و مثل آن، بسیار بکنید و به بزرگی یاد کنید به گفتن «الله أكبر» و گفتن «لا إله إلا الله». و حمد و ثنای الهی بسیار بکنید به گفتن: «الحمد لله» و غیر آن از انواع ثنا، و صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بفرستید.

و در باب غنا مذکور شد که در بهشت، درختی است که خدای تعالی، ریح را می فرماید که بر آن درخت بوزند و او را حرکت دهند، و از آن درخت، آوازی بر می خیزد که کسی چنان صوتی نشنیده. و کسی که در دنیا خود را از شنیدن خوانندگی محافظت نموده باشد، آن صوت را می شنود، و کسی که از غنا احتراز نکرده، نمی شنود.

فَاتَّقُوا اللَّهَ أَيُّهَا الْعِصَابَةُ النَّاجِيَةُ إِنَّ أَتَمَّ اللَّهُ لَكُمْ مَا أَعْطَاكُمْ بِهِ؛ فَإِنَّهُ لَا يَنْتُمُ الْأَمْرَ حَتَّى يَدْخُلَ عَلَيْكُمْ مِثْلُ الَّذِي دَخَلَ عَلَى الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ، وَ حَتَّى تُبْتَلُوا فِي أَنْفُسِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ، وَ حَتَّى تَسْمَعُوا مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ أذىً كَثِيرَةً فَتَصْبِرُوا وَ تَعْرُكُوا بِجُنُوبِكُمْ، وَ حَتَّى يَسْتَنْزِلُوكُمْ وَيُبْغِضُوكُمْ وَ حَتَّى يَحْمِلُوا عَلَيْكُمْ الصَّيْمَ فَتَحْمَلُوا مِنْهُمْ تَلْتَمِسُونَ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ، وَ حَتَّى تَكْظُمُوا الغَيْظَ الشَّدِيدَ فِي الْأذى فِي اللَّهِ - جَلٌّ وَ عَزٌّ - يَجْتَرِ مُونَهُ إِلَيْكُمْ، وَ حَتَّى يُكذِّبُوكُمْ بِالْحَقِّ وَ يُعَادُوكُمْ فِيهِ وَ يُبْغِضُوكُمْ عَلَيْهِ فَتَصْبِرُوا عَلَى ذَلِكَ مِنْهُمْ.

وَ مِصْدَاقُ ذَلِكَ كُلُّهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَهُ جِبْرِيْلُ عَلَى نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، سَمِعْتُمْ قَوْلَ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - لِنَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسَّ تَعْجَلْ لَهُمْ» 1 ، ثُمَّ قَالَ: «وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا» 2 ؛ فَقَدْ كُذِّبَ نَبِيُّ اللَّهِ وَ الرُّسُلُ مِنْ قَبْلِهِ، وَ أُوذُوا مَعَ التَّكْذِيبِ بِالْحَقِّ.

پس، از خدای تعالی حذر کنید و از مخالفت او بپرهیزید، ای طایفه ای که نجات یافته اید از غضب الهی! اگر خدای تعالی، تمام کند نعمتی را که به شما عطا کرده؛ زیرا که تمام نمی شود امر شما (یعنی تشییع)، و متابعت حق تا وقتی که بر سر شما بیاید آنچه بر سر صلحا که پیش از شما بوده اند، آمده، و تا وقتی که مبتلا شوید به بلاهای بدنی و مالی، یا امتحان کرده شوید به تکالیف بدنی و مالی، و تا آن که بسیار بشنود از دشمنان الهی، سخنان بد که از آنها متأذی شوید و صبر کنید و تحمل ایذا بکنید، و تا آن که در مقام خواری شما باشند و شما را دشمن دارند، و تا آن که بار ظلم بر دوش شما گذارند و شما تحمل کنید، و در این تحمل و صبر بر ایذای دشمنان، طلب کنید رضای الهی و ثواب آخرت را، و تا آن که خشم عظیم را فرو خورید و در آزاری که به جهت رضای الهی می کشید از جانب دشمنان، و تا آن که شما را از جهت آن که پیروی حق می کنید، دروغ گو بنامند و با شما دشمنی کنند و کینه ورزند از برای متابعت حق، و شما صبر کنید بر (1) ایذایی که از ایشان به شما رسد. و دلیل بر صدق همه آنچه مذکور

شد در کتاب خدای - عزّ و جلّ - که جبرئیل بر پیغمبر شما صلی الله علیه و آله نازل ساخته، موجود است. شما شنیده اید قول خدای - عزّ و جلّ - را که به پیغمبر شما صلی الله علیه و آله می گوید که: «پس صبر کن، همچنان که صبر کرده اند آنها که صاحب عزم بودند از پیغمبران، و تعجیل مکن از جهت عذاب ایشان». بعد از آن فرمود خدای - عزّ و جلّ - که: «به تحقیق که دروغ گو نامیده شدند پیغمبران پیش از تو. پس صبر کردند بر آن که ایشان را دروغ گو خواندند و آزار به ایشان رسانیدند».

پس حضرت فرمود که: به تحقیق که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله [را] تکذیب کردند و پیغمبران پیش از او را، و به ایشان، ایذا رسانیدند با تکذیب حق.

آزمون های الهی برای مؤمنان

بدان که این کلام شریف، دلالت می کند بر آن که ایمان بنده مؤمن، کامل نمی شود تا وقتی که به بلاها مبتلا شود و از دشمنان و مخالفان، آزار و ایذا به او رسد و صبر و تحمل نماید و خشم خود را فرو خورد و در این صبر و تحمل، توقع رضای الهی و مراتب عالیّه آخرت داشته باشد.

و در باب ابتلای مؤمن، احادیث بسیار وارد شده. از آن جمله، محمّد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند که: کیست که ابتلای او به بلاها در دنیا بیشتر باشد؟ فرمود: پیغمبران. دیگر، هر کس بهتر و به ایشان نزدیک تر باشد، و به این ترتیب. و مؤمن به قدر ایمانش مبتلا می شود و به قدر خوبی اعمالش. پس هر کس که ایمانش درست و عملش خوب است، بالای او شدید می باشد، و کسی که ایمانش سبک است و عملش ضعیف است، بالای او کم می باشد. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: مؤمن، به منزله کفّه ترازو است. هر چند ایمانش زیاده می شود، ابتلایش زیاده می شود. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: مردی حضرت (3) پیغمبر را به مهمانی طلبید، و چون داخل خانه آن مرد شد، دید که مرغی خانگی (4) بر روی دیوار، تخم کرده و آن تخم، بر روی میخی که بر آن دیوار کوفته بودند، افتاده و بر آن میخ قرار گرفته، به زیر افتاد و نشکست. حضرت، از این

ص: 318

1-1. الکافی، ج 2، ص 252، ح 2. [1]

2-2. همان، ص 254، ح 10. [2]

3-3. ب: «رسول خدا».

4-4. الف: «خانه ای».

معنی تعجب فرمود. آن مرد گفت که: از حال این تخم، تعجب فرمودی؟ به حق آن کسی که تورا به راستی به خلق فرستاده که به من، هرگز نقصانی نرسیده! پس آن حضرت، از جا برخاست و از طعام آن مرد، هیچ نخورد و فرمود که: بنده ای که به او نقصان نمی رسد، خدای تعالی، او را از نظر مرحمت، انداخته است. (1) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که شخصی به آن حضرت گفت که: مغیره می گوید که مؤمن، مبتلا به جذام و برص و چنین و چنین مرض نمی شود. فرمود که: به تحقیق که غافل است از مؤمن آل فرعون که خدای تعالی در سوره یس یاد کرده؛ زیرا که او مکنع بود؛ یعنی انگشتانش خشک شده بود. بعد از آن، حضرت، انگشتان خود را بر گردانید و فرمود که: گویا من می بینم انگشتان خشکیده او را. او نزد قوم خود آمد و ایشان را از عذاب الهی ترسانید و روز دیگر، معاودت نمود، ایشان را تخویف کرد. پس او را بگشتند. بعد از آن فرمود که: مؤمن، به همه بلیه ای مبتلا می شود و به هر قسم مُردنی می میرد؛ اما خود را نمی گُشد. (2) و از عبد الله بن ابی یعفر روایت کرده که گفت: به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کردم از بیماری های بسیار که می کشیدم. فرمود: اگر مؤمن بداند که در مصیبت ها چه قدر اجر دارد، آرزو خواهد کرد که او را به مقراض ها ریزه ریزه کنند. (3) و در باب صبر، قبل از این، بعضی احادیث مذکور شد. و از جمله آنچه در این باب وارد شده، روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: صبر بر سه قسم است: یکی، صبر در وقت مصیبت؛ و یکی، صبر بر طاعت؛ و یکی صبر، نگاه داشتن خود از معصیت. پس کسی که صبر بر مصیبتی بکند و آن مصیبت را به تسلی دادن خود (4) به وجهی نیکو از خود بگذراند، خدای تعالی، از برای او سیصد درجه مقرر می فرماید که از درجه ای تا درجه ای، به قدر فاصله آسمان و زمین باشد. و کسی که بر طاعت صبر کند و مشقت عبادت را بر خود قرار دهد، خدای، ششصد درجه از برای او مقرر می سازد که از درجه ای تا درجه ای، مثل فاصله قعر زمین تا منتهای (5) عرش بوده باشد. و کسی که در معصیتی صبر کند، خدای تعالی، نهصد درجه از برای او مقرر می فرماید که از درجه ای تا درجه ای، به قدر فاصله قعر زمین تا منتهای عرش

ص: 319

1-1. همان، ص 256، ح 15. [1]

2-2. همان، ص 254، ح 12. [2]

3-3. همان، ج 2، ص 255، ح 15. [3]

4-4. الف و ب: - «خود» .

5-5. ب: - «منتهای» .

بوده باشد. (1) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر مؤمنی که به بلیه ای مبتلا شود و صبر کند، خدای تعالی، مثل اجر هزار شهید به او عطا می فرماید. (2)

لزوم خویشتن داری در هنگام غضب

و در باب فرو خوردن خشم، احادیث بسیار است. از آن جمله، روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: هر بنده ای که خشم خود را فرو خورد، خدای تعالی، عزت او را در دنیا و آخرت، زیاده می کند. و خدای - عزّ و جلّ - فرمود که: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ (3) یعنی: آنهایی که خشم خود را فرو می خورند و از مردم، عفو می کنند؛ و خدای - عزّ و جلّ - دوست می دارد احسان کنندگان را. بعد از آن فرمود که: خدای تعالی، به عوض خشم او دوستی خود را قرار داده. (4) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که خشمی را فرو خورد و قدرت بر انتقام داشته باشد، خدای تعالی در روز قیامت، دل او را از امن و ایمان، مملو می سازد. (5) و ابن بابویه رحمه الله در امالی و عیون أخبار الرضا علیه السلام، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، به یکی از انبیا وحی فرمود که: صباح که می شود، اوّل چیزی که در برابرت پیدا می شود، آن را بخور و چیز دوّم که ببینی، پنهان کن و چیز سوم را قبول کن و چهارم را ناامید مکن و از پنجم، بگریز. پس چون صباح شد، به راه افتاد. اوّل چیزی که به نظرش آمد، کوهی سیاه عظیم بود. بر جای خود ایستاد و گفت: خدای مرا امر کرده که این را بخورم، و متحیر شد که چه کند. باز با خود گفت: خدای تعالی، امر به چیزی نمی فرماید که از عهده آن، بیرون نتوانم آمد. پس رو به آن کوه رفت که او را بخورد. هر چند نزدیک تر رفت، آن کوه، کوچک تر شد و چون به او رسید، دید که به قدر لقمه ای است. آن را بخورد. دید که بهترین چیزهایی است که خورده می شود.

بعد از آن به راه افتاد. طشتی از طلا به نظرش آمد. گفت: خدای تعالی فرموده که این را پنهان سازم. پس زمین را گود ساخته، آن را پنهان کرد و خاک بر بالای آن ریخت. چون به راه افتاد، نگاه

ص: 320

1-1) . همان، ص 91، ح 15. [1]

2-2) . همان، ص 92، ح 17. [2]

3-3) . سورة آل عمران، آیه 134. [3]

4-4) . الکافی، ج 2، ص 110، ح 5. [4]

5-5) . همان، ص 110، ح 7. [5]

کرد، دید که طشت پیدا شده. گفت: آنچه خدای تعالی فرموده بود، کردم؛ و به راه افتاد. مرغی دید که بازی شکاری از عقب او می آید. آن مرغ بر دور او بگردیدن در آمد. گفت: خداوند، مرا امر کرده که این را قبول کنم. آستین خود را گشوده تا مرغ به اندرون رفت. باز، با او به سخن درآمده، گفت: شکار مرا گرفتی و من، چند روز است که از عقب او افتاده ام. با خود گفت (1): خداوند من فرموده که این را ناامید نکنم. پس، از ران خود، پاره ای جدا کرد و به او داد و به راه افتاد. گوشت مُرده ای دید گندیده و کرم در او افتاده. گفت: خداوند من، فرموده که از این بگریزم. پس از او گریخت و باز گشت.

در خواب دید که گویا کسی به او می گوید: به جا آوردی آنچه تو را به آن (2)، امر فرموده بودند. پس آیا می دانی که هر یک، چه چیز بود؟ گفت: نمی دانم. گفت (3): آن کوه که دیدی، خشم و (4) غضب بود. به درستی که بنده، وقتی که او را خشم و غضب گرفت، خود را نمی بیند و مرتبه خود را نمی شناسد از شدت غضب، و وقتی که خود را محافظت کرد و قدر و اندازه خود را دانست و خشم خود را فرو نشاند، آخرش مثل لقمه ای است خوش طعم که خوردی. و آن طشت طلا که دیدی، عمل صالح است که بنده، هرچند خوبی خود را پنهان کند و اظهار ننماید، خدای تعالی، آن عمل صالح را بر مردم، ظاهر می سازد تا باعث زینت او باشد و با وجود آن ثوابی که در خزانه کرم برای او ذخیره ساخته، در آخرت به او عطا می کند. و آن مرغ که دیدی، مردی است که از راه نصیحت و خیرخواهی پیش تو می آید. نصیحت او را می باید قبول کنی. و آن باز شکاری، مردی است که از برای حاجتی نزد تو می آید. می باید که او را ناامید نسازی. و آن گوشت گندیده، غیبت و بدگویی مردم است. از او می باید بگریزی. (5)

ص: 321

1-1 . ب: + «که» .

2-2 . ب: - «به آن» .

3-3 . ب و ج: «گفتند» .

4-4 . ب: - «خشم و» .

5-5 . در الأمالی شیخ صدوق، یافت نشد؛ اما در الخصال (ص 267 و 268، ح 2) آمده است؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 2،

ص 249 و 250، ح 12. [1]

فَإِنْ سَرَكَمُ أَمْرُ اللَّهِ فِيهِمْ الَّذِي خَلَقَهُمْ لَهُ فِي الْأَصْلِ (أصل الخلق) مِنَ الْكُفْرِ الَّذِي سَبَقَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنْ يَخْلُقَهُمْ لَهُ فِي الْأَصْلِ وَمِنَ الَّذِينَ سَمَّاهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فِي قَوْلِهِ: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى الْتَارِ» 1 ، فَتَدَبَّرُوا هَذَا وَاعْقَلُوا وَلَا تَجْهَلُوا، فَإِنَّهُ مَنْ جَهَلَ هَذَا وَاشْتَبَاهَهُ مِمَّا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي كِتَابِهِ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَنَهَى عَنْهُ، تَرَكَ دِينَ اللَّهِ، وَرَكِبَ مَعَاصِيَهُ، فَاسْتَوْجَبَ سَخَطَ اللَّهِ، فَأَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ.

پس اگر شما را خوش می آید امر الهی که در باب ایشان مقرر فرموده و ایشان را در اصل خلقت برای آن مخلوق ساخته، و آن امر، عبارت است از کفری که علم ازلی الهی تعلق گرفته بود به آن که ایشان را برای کفر، خلق کند؛ یعنی خدای - عزّ و جلّ - می دانست که ایشان به اختیار خود، کافر خواهند شد و با وجود آنکه چنین می دانست، ایشان را برای حکمت و مصلحتی چند که در خلق بندگان از اشرار و اختیار (1) و تکلیف نمودن ایشان در دنیا از روی اختیار بود، خلق نمود، بعد از آن که فرمود که: اگر شما را مسرور می سازد امر الهی درباره ایشان (یعنی مخالفان) و درباره آن جماعتی که خدای تعالی، ایشان را در کتاب خود نام برده، آن جا که فرموده که: «گردانیدیم از جمله ایشان، امام و پیشوایی چند که متابعان خود را به آتش جهنّم، دعوت نمایند»، پس تفکّر و تدبّر در این معنی بکنید و بفهمید و به آن جاهل مباشید؛ زیرا که کسی این معنی و هر چه مثل آن باشد از آنچه خدای تعالی بر او واجب ساخته در کتاب خود و امر و نهی فرموده، نداند، دین خدای تعالی را از دست گذاشته و مرتکب معصیت های الهی شده، یا دین را ترک می کند و مرتکب معاصی می شود. پس مستوجب غضب الهی می گردد و خدای تعالی، او را برو، به آتش جهنّم می اندازد.

و بدان که در نسخه های روضه کتاب کلینی، اختلاف هست و ترتیب اجزای این حدیث در بعضی از نسخ صحیحه، برخلاف ترتیبی است که در اکثر نسخه ها هست، و ترتیب نسخه های مشهوره، به نحوی است که مذکور شد و بنا بر این، جزای شرط که فرموده: «فَإِنْ سَرَكَمُ أَمْرُ اللَّهِ فِيهِمْ»، می تواند بود که امر به تدبّر در این معنی باشد؛ یعنی: اگر شما از این معنی مسرور می شوید که ایشان از اهل کفر باشند و به عذاب الهی معذب باشند، در باب صبر و تحمّل که شما را به آن وصیت کردم، تأمل کنید (2) و کاری مکنید که مخالف صبر باشد تا خدای تعالی، شما را نجات

ص: 322

1-2) . ب و ج: «اخیر و اشرار» .

2-3) . ب و ج: «بکنید» .

بخشد و ایشان را به جهنم برده، انتقام شما را از ایشان بکشد. و می تواند بود که جزای شرط مقدر باشد و مراد آن باشد که اگر کفر و مُعاقب شدن ایشان در برابر بدی ها و آزاری که به شما می رسانند، شما را مسرور می سازد، پس شکر الهی به جا آورید و از صبر و تحمل خود، دل تنگ مپاشید. یا آن که: اگر از کفر، شما را خوش می آید و طاقت الهی دارید، [از] آنچه گفتم، اطاعت مکنید. و بنا بر این، مراد از کلام، تهدید خواهد بود و بر این دو تقدیر، «فَتَدَبَّرُوا هَذَا وَاعْقِلُوا»، ابتدای کلام خواهد بود.

و موافق آنچه در بعضی نسخه هاست که ذکر کردیم، پیش از لفظ «أمر الله»، کلامی است که در اواخر وصیت، خواهد آمد به این نحو که فرموده: «يَعْمَلُونَ فِي دُولَتِهِمْ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ مَعْصِيَةِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِيَحَقَّ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ وَ لِيَتِمَّ أَمْرُ اللَّهِ فِيهِمْ الَّذِي خَلَقَهُمْ لَهُ فِي الْأَصْلِ (أَصْلِ الْخَلْقِ)» تا آخر آنچه مذکور شد. یعنی: آن جماعت که پیشوایان ضلالت اند و در دنیا بر اهل بیت علیهم السلام غالب شده اند، در دولت خود به معصیت خدای تعالی و معصیت رسول صلی الله علیه و آله عمل می کنند از برای آن که عذاب الهی بر ایشان، ثابت و لازم شود، و تمام شود (1) امر الهی که ایشان را برای آن خلق کرده، که آن کفر است؛ یعنی کفری که در علم الهی بود، ظاهر شود. و در این صورت، لفظ «هذا» در کلام گذشته، اشاره به شناختن ائمه معصومین علیهم السلام و بطلان ائمه جور خواهد بود.

و بعد از لفظ «فإن سركم»، کلامی است که در آخر، مذکور می شود، به این نحو که فرموده: «أَنْ تَكُونُوا مَعَ نَبِيِّ اللَّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ قَبْلِهِ فَتَدَبَّرُوا مَا قَصَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ مِمَّا ابْتَلَى بِهِ أَنْبِيَاءَ وَ أَتْبَاعَهُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ سَلُوا اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُعْطِيَكُمْ الصَّبْرَ عَلَى الْبَلَاءِ» تا آخر کلامی که در آخر، مذکور است؛ یعنی: اگر شما را این معنی مسرور می سازد که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و انبیای سابق علیهم السلام باشید، فکر کنید در حکایاتی که خدای تعالی در قرآن مجید، ذکر (2) کرده از مبتلا شدن پیغمبران و اتباع ایشان از مؤمنان. بعد از آن، از خدای تعالی سؤال کنید که شما را صبر بر بلا عطا کند.

و شکی نیست که ترتیب کلام به این طریق، مناسب تر و معنی کلام، ظاهرتر است. و گمان این حقیر آن است که اوراق منتسخ (3)، از هم پاشیده بود (4) و در جمع کردن، اشتباهی شده. و در دو سه موضع دیگر که در ترتیب اختلاف هست، إن شاء الله تعالی، اشاره می کنیم و در زیاده و کم، میان نسخه ها اختلافی نیست و همه متفق اند.

ص: 323

1-1 . ب: - «تمام شود» .

2-2 . ب و ج: «یاد» .

3-3 . منتسخ: یعنی نسخه ای که نسخه از روی آن استنساخ (نوشته) شده است.

4-4 . الف: - «بود» .

وَ قَالَ: أَيُّهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ الْمُفْلِحَةُ، إِنَّ اللَّهَ أْتَمَّ لَكُمْ مَا آتَاكُمْ مِنَ الْخَيْرِ.

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ لَا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَأْخُذَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فِي دِينِهِ بِهَوَىٰ وَ لَا رَأْيٍ وَ لَا مَقَاسٍ؛ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ، وَ جَعَلَ فِيهِ تَبَيَّانَ كُلِّ شَيْءٍ، وَ جَعَلَ لِلْقُرْآنِ وَ لَتَعَلَّمَ الْقُرْآنَ أَهْلًا - لَا يَسْعُ أَهْلَ عِلْمِ الْقُرْآنِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ عِلْمَهُ أَنْ يَأْخُذُوا فِيهِ بِهَوَىٰ وَ لَا رَأْيٍ وَ لَا مَقَاسٍ، أَعْتَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَىٰ عَنْ ذَلِكَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ عِلْمِهِ وَ خَصَّهْمُ بِهِ وَ وَضَعَهُ عِنْدَهُمْ كِرَامَةً مِنَ اللَّهِ أَكْرَمَهُمْ بِهَا، وَ هُمْ أَهْلُ الدُّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِسُؤَالِهِمْ، وَ هُمْ الَّذِينَ مَنْ سَأَلَهُمْ - وَ قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنْ يُصَدِّقَهُمْ وَ يَتَّبِعَ أَثْرَهُمْ - أُرْسِدُوهُ وَ أَعْطُوهُ مِنْ عِلْمِ الْقُرْآنِ مَا يَهْتَدِي بِهِ إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَ إِلَى جَمِيعِ سَبِيلِ الْحَقِّ، وَ هُمْ الَّذِينَ لَا يَرِغَبُ عَنْهُمْ وَ لَا عَنْ مَسْأَلَتِهِمْ وَ عَنْ عِلْمِهِمُ الَّذِي أَكْرَمَهُمُ اللَّهُ بِهِ وَ جَعَلَهُ عِنْدَهُمْ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ فِي عِلْمِ اللَّهِ الشَّقَاءُ فِي أَصْلِ الْخَلْقِ تَحْتَ الْأُظْلَةِ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ يَرْتَعِبُونَ عَنْ سُؤَالِ أَهْلِ الدُّكْرِ وَ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ عِلْمَ الْقُرْآنِ وَ وَضَعَهُ عِنْدَهُمْ وَ أَمَرَ بِسُؤَالِهِمْ، وَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ وَ آرَائِهِمْ وَ مَقَاسِيهِمْ حَتَّى دَخَلَهُمُ الشَّيْطَانُ، لِأَنَّهُمْ جَعَلُوا أَهْلَ الْإِيمَانِ فِي عِلْمِ الْقُرْآنِ عِنْدَ اللَّهِ كَافِرِينَ، وَ جَعَلُوا أَهْلَ الصَّلَاةِ فِي عِلْمِ الْقُرْآنِ عِنْدَ اللَّهِ مُؤْمِنِينَ، وَ حَتَّى جَعَلُوا مَا أَحَلَّ اللَّهُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأُمْرِ حَرَامًا، وَ جَعَلُوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأُمْرِ حَلَالًا، فَذَلِكَ أَصْلُ ثَمَرَةِ أَهْوَائِهِمْ.

و فرمود که: بدانید ای طایفه ای که رحمت الهی شامل حال شما شده و رستگاری از غضب و عقاب الهی، شما را روزی شده. یعنی بدانید - ای شیعیان! - که خدای تعالی، تمام کرده و کامل ساخته احسانی [را] که به شما کرده و چیزی [را] که به شما عطا فرموده (که عبارت از مذهب تشیع است که روزی شما کرده)، آن را ناقص نگذاشته و تمام کرده، و آنچه شما به آن محتاجید از معارف و احکام علم، آنها را به خازنان علوم (1) خود - که اهل البیت علیهم السلام هستند - عطا کرده (و ممکن است که مراد، تمام شدن دین به ظهور قائم علیه السلام باشد و تعبیر به لفظ ماضی، بنا بر آن باشد که اراده ای ازلی به اتمام آن، متعلق شده و در علم الهی تمام شده).

ص: 324

بعد از آن فرمود که: بدانید که در علم الهی و فرموده او نیست که کسی از خلاق، در امر دین، به خواهش و آنچه در نظرش خوب نماید یا به نوعی از انواع قیاس، عمل نماید. به تحقیق که خدای - عزّ و جلّ - قرآن را فرستاده و همه چیز را در قرآن، بیان کرده و جمعی را اهل قرآن کرده و ایشان را اهلیت علم قرآن یا یاد گرفتن قرآن داده. و آنها که اهل قرآن اند و خدای تعالی، علم قرآن را به ایشان داده، ایشان را نیست که در قرآن یا در دین، به خواهش خود یا برای خود یا به قیاس ها، عمل کنند. و خدای تعالی، ایشان را از این معنی، مستغنی ساخته به آنچه از علم خود به ایشان داده و ایشان را به آن علم، مخصوص ساخته و آن علم را نزد ایشان گذاشته. و این، کرامتی است از جانب خدای - عزّ و جلّ - که ایشان را به آن، گرامی داشته و ایشان اند اهل ذکر که خدای تعالی، اّمّت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را امر فرموده به آن که احکام را و آنچه ندانند، از ایشان سؤال کنند. و ایشان اند آن جماعتی که کسی که از ایشان سؤال کند و در علم سابق الهی بوده باشد که تصدیق ایشان بکند و پیروی ایشان بکند، او را به راه حق، راه نمایی می کنند و از علم قرآن به او آن قدر عطا می کنند که راه بندگی و قرب الهی را به اذن خدای تعالی بیابد و به همه راه های حق، هدایت یابد (1). و ایشان اند آن جماعتی که از ایشان و از سؤال از ایشان و از علمی که خدای تعالی ایشان را به آن گرامی داشته و آن علم را نزد ایشان گذاشته، کسی رو نمی گرداند، مگر آنها که علم سابق الهی به شقاوت ایشان، در اصل آفرینش در عالم ارواح، تعلق گرفته. پس این جماعت اند آنها که از اهل ذکر [ند] و جمعی که خدای تعالی، علم قرآن را (2) به ایشان عطا فرموده (3) و نزد ایشان گذاشته و مردم را به سؤال از ایشان امر کرده، سؤال نمی کنند و رو می گردانند. و این جماعت، آنهاست که به خواهش و رأی خود و به قیاس (4) عمل کرده اند تا آن که شیطان، در ایشان تصرف کرده و اضلال نموده؛ زیرا که ایشان، جماعتی را که اهل ایمان اند، در علم قرآن، کافر می دانند و جماعتی را که اهل ضلالت و گم راهی هستند، در علم قرآن، مؤمن می شمارند، و تا آن که آنچه خدای تعالی حلال کرده، در بسیاری از امور، حرام کردند و آنچه خدای تعالی حرام کرده، در

ص: 325

-
- 1-1 . ب: «نماید» .
 - 2-2 . الف: - «را» .
 - 3-3 . ب: «فرمود» .
 - 4-4 . الف: «مقائیس» .

بسیاری از مواضع، حلال کردند. پس این اصل ثمره و فایده خواهش های ایشان. و منافع دنیوی و اغراض باطله که در ضمن عمل به رأی و قیاس، منظور ایشان است، فرع این ثمره است.

بدان که این کلام شریف، صریح است در آن که عمل به هوا و رأی و قیاس، جایز نیست. و هوا، عبارت از خواهش و میل نفس است؛ یعنی عمل کردن به آنچه طبع، مایل به آن باشد، بی آن که متابعتِ دلیلی شرعی کند (1). و رأی، عبارت است از آنچه در نظر، مُسْتَحْسَن باشد، بی دلیلی شرعی.

و قیاس، عبارت است از ادله عقلیه که افاده ظنی کند، بی آن که مستند به دلیلی شرعی باشند.

و ظاهر اخبار، آن است که قیاس، منحصر نیست در الحاق حکم جزئی از جزئیات به جزئی دیگر؛ بلکه این معنی از جمله جزئیات قیاس است. و ظاهر آن است که اختلاف علما در باب استنباط احکام از آیات و احادیث، و فهمیدن اخبار و جمع میانه ادله ای که به حَسَب ظاهر، معارضه و منافاتی میان ایشان باشد، خصوصاً در زمان غیبت و حرمان از ادراک خدمت و سؤال از اهل بیت عصمت و طهارت - صلوات الله عليهم أجمعین -، داخل در عمل به رأی و قیاس نباشد. و در زمان حضور، ظاهر آن است که عرصه، تنگ تر باشد، و در مواضع اشتباه، توقف باید کرد تا امری صریح، ظاهر شود.

حرمت عمل به رأی و قیاس

و در ابطال عمل به آرا و مقائیس (2)، احادیث بسیار است. از آن جمله، روایت کرده ابن بابویه رحمه الله در علل الشرائع، از ابن شبرمه که گفت: من و ابو حنیفه، نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتیم. پس ابو حنیفه را مخاطب ساخته، فرمود که: از خدای تعالی بترس و در دین، به رأی خود، قیاس مکن؛ زیرا که اوّل کسی که قیاس کرد، شیطان بود. خدای - عزّ و جلّ - او را به سجده آدم علیه السلام امر فرمود. پس گفت: من بهترم از او؛ زیرا که مرا از آتش آفریده ای و آدم را از گل خلق کرده ای.

بعد از آن فرمود: خبر ده مرا که از برای چه چیز، خدای تعالی در چشم، شوری قرار داده و در گوش، تلخی، و رطوبت در دو سوراخ بینی، و عذوبت در آب دهن؟ گفت: نمی دانم. حضرت فرمود: از برای آن که چشم های آدمی، از پیه خلق (3) شده و شوری در آنها برای آن مقرر فرموده تا

ص: 326

1-1. ج: «کنند».

2-2. ج: «رأی و مقائیس».

3-3. ب و ج: «مخلوق».

تفصّل بر بنی آدم فرموده باشد. و اگر چنین نکرده بود، مزاج چشم، فاسد می شد. و در گوش، تلخی مقرر فرموده؛ زیرا که اگر تلخ نمی بود، جانوران، ناگاه به اندرون [آن] می رفتند و مغز سر آدمی را می خوردند. و بینی را رطوبت داده از جهت آن که نفس، بالا و پایین تواند آمد و بوی خوب را از بد، تواند یافت. (1) و در روایتی دیگر فرموده که: از برای آن آنف را سرد و جاری ساخته تا آن که هر درد و آلمی که در سر باشد، بیرون کند. و اگر چنین نمی بود، مغز سر، ثقیل می شد و کرم در او می افتاد. و آب دهن را عذب ساخته تا آدمی، از خوردنی و آشامیدنی لذت بیابد. بعد از آن فرمود که: آیا کشتن کسی عظیم تر است یا زنا؟ ابو حنیفه گفت: کشتن. فرمود که: پس چرا خدای تعالی، در قتل نفس، دو شاهد قرار داده و در زنا، کمتر از چهار شاهد قبول نکرده؟ دیگر، نماز آیا اعظم است یا روزه؟ ابو حنیفه گفت: نماز. فرمود: پس چرا حائض، روزه را قضا می کند و نماز را قضا نمی کند؟ پس چگونه قیاس به کار تو می آید؟ از خدای تعالی بترس و قیاس مکن! (2) و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت امام موسی [کاظم] علیه السلام روایت کرده که سماعة بن مهران به آن حضرت گفت: ما با یکدیگر، اجتماع می کنیم و مسائلی که می دانیم، با یکدیگر مذاکره می کنیم. پس هر چه وارد می شود در آن باب (3)، جوابی نوشته یا تألیف کرده می داریم، و این معنی، از انعامی است که خدای تعالی به (4) ما کرده به سبب خدمت [به] شما. و گاه چیز سهلی (5) بر ما وارد می شود که در آن باب، علمی نداریم و به یکدیگر نگاه می کنیم. و مسائلی دیگر هست که شبیه به این مسئله است. آن را بر آنچه بهتر است از آن مسائل، قیاس می کنیم. فرمود: شما را با قیاس چه کار است؟ به درستی که جماعتی که پیش از شما هلاک شده اند، به سبب قیاس هلاک شده اند. بعد از آن فرمود: هرگاه چیزی بر شما وارد شود که دانید، جواب بگوئید و چیزی را که ندانید، ساکت باشید؛ و دست بر دهن مبارک خود گرفت. بعد از آن فرمود: خدای، ابو حنیفه را لعنت کناد! عادتش آن بود که می گفت: «علی (یعنی امیر المؤمنین علیه السلام) چنین گفته و من، چنین می گویم» و «صحابه چنین گفته اند و من، چنین می گویم» (6).

سماعه می گوید که: بعد از آن به من خطاب فرمود که: آیا تو پیش او می نشستی؟ گفتم: نمی نشستم؛ اما آنچه فرمودی، سخن اوست. بعد از آن گفتم: خدای تعالی، احوال تو را بر نهج خیر

ص: 327

1-1. علل الشرائع، ج 1، ص 86 و 87، ح 2، [1]

2-2. همان جا. [2]

3-3. الف: - «باب».

4-4. ج: «بر».

5-5. ب: «سهل».

6-6. الف: - «صحابه چنین گفته اند و من، چنین می گویم».

و صلاح، جاری سازد! آیا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جمیع آنچه مردم را کافی بود، در زمان خودش از احکام، برای خلائق آورده بود؟ فرمود: آری. آنچه ایشان را کافی بود و آنچه مردم محتاج اند به آن تا روز قیامت. گفتم که: آیا چیزی از آن علوم، فوت شده؟ فرمود: چیزی از آنها فوت نشده و در پیش آن کسانی که اهلش هستند، محفوظ است. (1)

توانایی ائمه علیهم السلام بر استنباط تمام علوم از قرآن کریم

دیگر از جمله آنچه از این کلام ظاهر می شود، آن است که جمیع علوم، در قرآن موجود است و ائمه علیهم السلام - که اهل الذکر، عبارت از ایشان است -، به آنها عالم اند و دیگران، مأمورند به آن که به ایشان، رجوع کنند و از ایشان، سؤال کنند.

و از جمله احادیث که در این باب وارد شده، روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: هیچ امری نیست که دو کس در آن اختلاف نمایند و اصلی از برای آن، در کتاب الهی موجود نباشد؛ اما عقول مردم به آن نمی رسد. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: من، فرزند رسول خدایم صلی الله علیه و آله و من، عالمم به کتاب خدای - عز و جل -، و در آن جاست ابتدای خلق و آنچه خواهد بود تا روز قیامت، و در آن جاست خبر آسمان و زمین، و خبر بهشت و دوزخ، و خبر آنچه بوده و خواهد بود و همه آن را من می دانم، همچنان که این کف دست خود را می بینم. به درستی که خدای تعالی می فرماید که: «در قرآن است بیان هر چیزی (3)». (4)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر قول الهی: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ (5) یعنی: «سؤال کنید از اهل ذکر، اگر شما ندانید»، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: ذکر، منم و ائمه علیهم السلام، اهل ذکرند. (6) و در قول خدای تعالی که: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ»؛ (7) یعنی: «به درستی که قرآن، ذکر است از برای تو و از برای قوم تو و بعد از این، از شما سؤال خواهند کرد»، فرمود که: قوم او ماییم و ماییم مسئولون. (8)

ص: 328

1-1. الکافی، ج 1، ص 57، ح 13. [1]

2-2. همان، ص 60، ح 6. [2]

3-3. سوره نحل، آیه 89.

4-4. الکافی، ج 1، ص 229، ح 3. [3]

5-5. سوره نحل، آیه 43. [4]

6-6. الکافی، ج 1، ص 210، ح 1. [5]

7-7. سوره زخرف، آیه 44. [6]

8-8. الکافی، ج 1، ص 210، ح 2. [7]

وَقَدْ عَاهَدَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ، فَقَالُوا: «نَحْنُ بَعْدَ مَا قَبِضَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - رَسُولَهُ يَسْعُنَا أَنْ نَأْخُذَ بِمَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ رَأْيُ النَّاسِ بَعْدَ مَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَعْدَ عَهْدِهِ الَّذِي عَاهَدَهُ إِلَيْنَا وَآمَرَنَا بِهِ» مُخَالَفًا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَمَا أَحَدٌ أَجْرًا عَلَى اللَّهِ وَلَا أُبَيِّنَ ضَلَالَةَ مِمَّنْ أَخَذَ بِذَلِكَ وَزَعَمَ أَنَّ ذَلِكَ يَسَعُهُ. وَاللَّهُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَيَتَّبِعُوا أَمْرَهُ فِي حَيَاةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ، هَلْ يَسْتَطِيعُ أَوْلِيَاكَ أَعْدَاءُ اللَّهِ أَنْ يَزْعُمُوا أَنَّ أَحَدًا مِمَّنْ أَسْلَمَ مَعَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخَذَ بِقَوْلِهِ وَرَأْيِهِ وَمَقَابِسِهِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُخَالَفَةً لَهُ؟ فَإِنْ قَالَ: «نَعَمْ»؛ فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا وَإِنْ قَالَ: «لَا» لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ أَنْ يَأْخُذَ بِرَأْيِهِ وَهَوَاهُ وَمَقَابِسِهِ؛ فَقَدْ أَقْرَبَ بِالْحُجَّةِ عَلَى نَفْسِهِ، وَهُوَ مِمَّنْ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ يُطَاعُ وَيَتَّبَعُ أَمْرُهُ بَعْدَ قَبْضِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (1) وَذَلِكَ لِتَعْلُمُوا أَنَّ اللَّهَ يُطَاعُ وَيَتَّبَعُ أَمْرُهُ فِي حَيَاةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَعْدَ قَبْضِ اللَّهِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَكَمَا لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مَعَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَأْخُذَ بِهَوَاهُ وَلَا رَأْيِهِ وَلَا مَقَابِسِهِ، فَكَذَلِكَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَأْخُذَ بِهَوَاهُ وَلَا رَأْيِهِ وَلَا مَقَابِسِهِ.

و به تحقیق که وصیت نمود به ایشان، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از وفات خود (یعنی به امامت و وجوب متابعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در غدیر خم، یا به وجوب تمسک به قرآن و به اهل بیت علیهم السلام در حدیث ثقلین، چنانچه مذکور می شود، این شاء الله تعالی!) . پس ایشان گفتند که: بعد از آن که خدای تعالی، روح مطهر رسول الله صلی الله علیه و آله را به جوار کرامت خود برد، ما را هست که عمل کنیم به آنچه رأی مردم بر آن اجتماع کند بعد از رحلت آن حضرت و بعد از وصیتی که به ما کرده (یعنی می توانیم برای خود، امامی غیر از امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وصیت به امامت او کرده، تعیین کنیم) .

و این معنی را از راه مخالفت خدای - عَزَّ وَجَلَّ - و رسول او صلی الله علیه و آله اختیار کردند؛ زیرا که وصیت رسول صلی الله علیه و آله به فرموده خدای - عَزَّ وَجَلَّ - است. پس مخالفت آن حضرت، مخالفت خدای تعالی خواهد بود).

پس هیچ کس جرئتش در مخالفت الهی، بیشتر و گم راهی اش ظاهرتر نیست از کسی که به چنین رأیی عمل کند و گمان کند که مخالفت وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله می تواند کرد. و والله که اطاعت امر الهی و متابعت فرمان او بر خلاق لازم است، هم در حال حیات آن حضرت، و هم بعد از موت او! و آیا می توانند گفت یا اعتقاد کرد این جماعت که دشمنی با خدای تعالی می کنند - که کسی از جمله آن جماعت که در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اسلام آورده بودند، به قول و رأی خود و قیاس ها که به عقل خود می فهمیدند، عمل می کردند -، با وجود آن حضرت (1)، مخالفت امر او می نمودند؟ پس اگر بگویید:

«آری. به رأی خود عمل می کردند و ایشان را جایز بود (2)»، پس به تحقیق که دروغ بر خدای تعالی بسته و از راه حق (3)، بسیار دور افتاده.

و اگر گوید: «کسی را نمی رسید که با وجود آن حضرت، به رأی و خواهش و قیاس عمل نماید»، پس اقرار کرده باشد به آنچه بر خودش حجت می شود؛ زیرا که اعتقاد دارد به آن که اطاعت امر الهی و متابعت فرمان او بعد از وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله لازم است. و به تحقیق که حق تعالی، در کلام مجید فرموده که: «نیست محمد، مگر فرستاده ای به رسالت از جانب ما که پیش از او پیغمبران دیگر گذشته اند. پس آیا اگر او به اجل از دنیا رحلت کند یا کشته شود، شما از دین بر خواهید گشت؟ و کسی که از دین برگردد، به خدای تعالی، هیچ ضرر نمی رساند و زود باشد که خدای تعالی، شکرکنندگان را که اطاعت فرموده او می کنند، جزای خیر می دهد.

و این فرموده الهی، از برای آن است که بدانید که خدای - عَزَّ و جَلَّ - را اطاعت می باید کرد و پیروی امر او می باید کرد، در حیات محمد صلی الله علیه و آله و بعد از وفات آن حضرت. و همچنان که هیچ کس را نمی رسد که در حیات محمد صلی الله علیه و آله به خواهش و رأی خود و قیاسی که موافق عقلش باشد، عمل کند، همچنین، کسی را نمی رسد که بعد از آن حضرت به خواهش و رأی خود به قیاس ها عمل نماید (4)» .

ص: 330

1-1 . الف: + (و) .

2-2 . الف: - «پس اگر بگوید: آری. به رأی خود عمل می کردند و ایشان را جایز بود» .

3-3 . الف: - «حق» .

4-4 . ب: - «و قیاسی که موافق... به قیاس ها عمل نماید» .

و در این کلام شریف، اشاره شده به نصّ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و وصیت آن حضرت به وجوب متابعت امیر المؤمنین علیه السلام و امامت آن حضرت و مخالفت نمودن اکثر امت، بنا بر مطالب و غرض های باطل و بیعت نمودن به ابو بکر در سقیفه بنی ساعده. و اگر چه نصوص امامت امیر المؤمنین علیه السلام و فضائل آن حضرت، بیرون از حصر و احصاست و این مختصر، گنجایش تفصیل ادلّه امامت را ندارد؛ لیکن قلیلی از روایات حدیث غدیر خم و تسلیم به امارت و وصیت در باب ثقلین - که عبارت از قرآن و اهل بیت علیهم السلام است -، مذکور می شود.

از آن جمله، روایت نموده است محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: خدای - عزّ و جلّ - امر کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و این آیه [را] فرستاد که: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» . (1) و ترجمه ظاهرش آن است که: نیست ولیّ شما، مگر خدای تعالی و پیغمبر و آنهایی که ایمان آورده اند؛ و ایشان، آن جماعت اند که اقامتِ صلوات می کنند و زکات می دهند در حالت رکوع.

بعد از آن، فرمود که: خدای تعالی، واجب ساخت ولایتِ اولی الامر را، و مردم ندانستند که اولی الامر کیستند. پس خدای تعالی امر فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آن که ولایت را از برای ایشان بیان فرماید، همچنان که نماز و زکات (2) روزه و حج را بیان فرموده. بعد از آن که این حکم از جانب الهی صادر شد، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دل تنگ شد و ترسید که از دین برگردند و او را تکذیب نمایند در آن که این حکم از جانب الهی است. پس دل تنگ شد و بازگشت به خداوند خود کرده، سؤال کرد که: چه کند؟ پس خدای - عزّ و جلّ - وحی فرستاد که «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» . (3) و ترجمه ظاهرش آن است که: ای پیغمبر و فرستاده به خلائق! برسان آن چیزی را که به سوی تو فرستاده شده است از جانب خداوند تو، و اگر چنین نکنی و آن حکم را نرسانی به مردم، پس تبلیغ رسالت الهی نکرده خواهی بود. و خدای تعالی، تو را نگاه می دارد از شرّ مردم.

ص: 331

1-1) . سورة مائده، آیه 55. [1]

2-2) . الف: - «زکات» .

3-3) . سورة مائده، آیه 67. [2]

بعد از آن، حضرت فرمود که: چون این آیه نازل شد، حضرت صلی الله علیه و آله امر الهی را ظاهر ساخت و ولایت علی علیه السلام را بر پای داشت و فرمود تا ندای صلاتِ جامعه در میان مردم کردند. و این، ندایی است که در وقتی که مطلبی عظیم روی می دهد، می کنند، تا همه کس حاضر شوند. و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را امر کرد که آنها که در آن مقام حاضر بودند، این حکم را برسانند به هر کس که حاضر نباشد.

بعد از آن فرمود که: فرائض الهی، به ترتیب نازل می شد و ولایت، آخر فرائض بود. و چون ولایت نازل شد، خدای - عزَّ و جَلَّ - این آیه [را] فرستاد که: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» ؛ (1) یعنی: امروز، کامل ساختم برای شما، دین شما را، و تمام کردم بر شما، نعمت خود را.

بعد از آن فرمود که: خدای - عزَّ و جَلَّ - می فرماید که: دیگر، بعد از این، فریضه دیگری نمی فرستم و به تحقیق که فرائض را برای شما کامل ساختم. (2) و علی ابن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مُكْمًا مِنَ النَّاسِ» ، روایت کرده که این آیه، در وقت برگشتن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع، نازل شد و حجة الوداع، حج دهم بود که آن حضرت بعد از آمدن به مدینه به جا آورد.

و از جمله کلام حضرت در منا، آن بود که (3) حمد و ثنای الهی به جا آورد و بعد از آن فرمود که: ای مردمان! سخن مرا بشنوید و از من یاد بگیرید؛ زیرا که من نمی دانم تا کی خواهم بود و شاید که بعد از این سال، شما را نبینم.

بعد از آن فرمود که: آیا می دانید کدام روز، حرمتش بیشتر است؟ مردم (4) گفتند: این روز. فرمود: کدام ماه، حرمتش بیشتر است؟ گفتند: این ماه (5). فرمود: کدام بلد، حرمتش بیشتر است؟ گفتند: این بلد که ما در آن هستیم. فرمود که: به تحقیق که خون های شما و مال ها و عرض های شما بر شما حرام است، همچنان که این روز در این ماه، در این بلده، حرام است، تا وقتی که خداوند خود را ملاقات کنید و از شما سؤال کنند (6) که هر یک چه کرده اید. پس خطاب به مردم

ص: 332

1-1 . سورة مائده، آیه 3. [1]

2-2 . الكافي، ج 1، ص 289، ح 4. [2]

3-3 . ب: - «که آن حضرت، بعد از آمدن به مدینه به جا آورد. و از جمله کلام حضرت در منا آن بود که» .

4-4 . الف: - «مردم» .

5-5 . الف: - «کدام ماه، حرمتش بیشتر است؟ گفتند: این ماه» .

6-6 . ب: «کند» .

کرده، فرمود که: آیا رساندم به شما چیزی را که خدای تعالی فرموده بود؟ گفتند: بلی. فرمود که: خداوندا! تو گواه باش.

بعد از آن فرمود که: بدانید که هر مفاخرت که به پدران و غیر آن کنند، و هر بدعتی که در جاهلیت بوده، و هر خونی و مالی، در زیر این قدم های من است و هیچ کس از دیگری گرامی تر نیست، مگر به تقوا و ترس الهی.

بعد از آن فرمود که: آیا رسانیدم حکم الهی را؟ گفتند: بلی. فرمود: خداوندا! گواه باش.

بعد از آن فرمود: بدانید که هر ربا، یعنی سودی که در جاهلیت بود، باطل و ساقط است. و اوّل آنچه ساقط است، ربای عباس بن عبد المطلب است. و هر خونی که در جاهلیت [ریخته] شده، ساقط است و اوّل آن خون ها، خون ربیعه است.

پس فرمود که: آیا رسانیدم فرموده الهی را؟ گفتند: بلی. فرمود: خداوندا! تو [\(1\)](#) گواه باش.

بعد از آن فرمود که: شیطان، ناامید شده از آن که در این زمین شما، کسی او را پرستد؛ لیکن راضی است به آن که اعمال خود را که سهل می گیرد، از برای او بکنید و وقتی که اطاعت شیطان کردید، او را پرستیده خواهید بود. ای مردمان! به تحقیق که مسلمانان، برادران واقعی یکدیگرند و خون مسلمان بر مسلمانان، حلال نیست و مالش حلال نیست، مگر چیزی که از روی دل خوشی بدهد. و خدای تعالی، مرا امر فرموده که با مردم، مقاتله کنم تا وقتی که بگویند: «لا إله إلا الله» و وقتی که گفتند، خون و مال خود را از من نگاه داشته اند، مگر جایی که موافق حق باید گرفت و حساب ایشان، بر خدای تعالی است. ای مردمان! آیا رسانیدم فرمان الهی را؟ گفتند: بلی. فرمود: خداوندا! گواه باش.

بعد از آن فرمود: ای مردمان! سخن مرا یاد دارید تا بعد از من، به آن نفع یابید و بفهمید تا مرتبه شما بلند شود. شما را آگاه می کنم که بعد از من، به کفر بر مگردید، چنانچه از برای دنیا گردن یکدیگر را بزنید، و اگر چنانچه این کار [را] بکنید و خواهید کرد، مرا خواهید یافت در صف لشکری میان جبرئیل و میکائیل که شمشیر بر روی شما زخم.

بعد از آن، به طرف راست خود، التفات فرمود و ساعتی ساکت شد. بعد از آن فرمود که: اگر خدا خواهد، علی بن ابی طالب را در آن لشکر خواهید یافت.

بعد از آن فرمود که: آگاه باشید که در میان شما دو چیز می گذارم که اگر دست از آنها برندارید،

ص: 333

گم راه نمی شوید (1)، و آن دو چیز، کتاب خدای تعالی و عترت من است که اهل بیت من باشند. به تحقیق که خداوند لطیف خبیر، مرا خبر داده است که این دو چیز، از هم جدا نمی شوند تا وقتی که بر سرِ حوض، نزد من آیند. بدانید که هر کس، دست از این دو بر نمی دارد، نجات می یابد و کسی که مخالفتِ ایشان (2) می کند، هلاک می شود. آیا رسانیدم حکم الهی را؟ گفتند: بلی. فرمود: خداوند! گواه باش.

بعد از آن فرمود که: آگاه باشید که جمعی از شما بر سرِ حوض، بر من وارد خواهید شد و ایشان را از پیش من، دور خواهند کرد. پس من خواهم گفت: خداوند! ایشان، اصحاب من هستند. پس می گویند: یا محمد! ایشان بعد از تو، چیزها احداث کردند و طریقه تو را تغییر دادند. من خواهم گفت: این چنین مردم، دور باشند (3)!

و چون روز آخرِ ایام تشریق شد، سوره «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» 4 نازل شد. حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: خبر موت من آمده. بعد از آن، در مسجد خیف، ندای صلات جامعه فرمود و مردم، جمع شدند. پس، حمد و ثنای الهی به جای آورد. بعد از آن فرمود: خدای تعالی، در نعمت خود بدارد (یا: تازه رو بدارد) مردی را که سخن مرا گوش کند و حفظ کند و برساند به کسی که نشنیده باشد! پس بسا کسی که علمی را فرا می گیرد و عالم نیست، و بسا کسی که علمی را یاد می گیرد و می رساند (4) که [آموزنده] بهتر از او یاد می گیرد.

بعد از آن فرمود: سه چیز است که هر گاه کسی از مسلمانان صاحب آن باشد، دل او خیانت نمی کند یا صاحب دشمنی و حقد و انگیختن شر نمی باشد: یکی، خالص ساختن اعمال از برای خدای - عَزَّ و جَلَّ - که غیر رضای الهی در اعمال، مطلبی نداشته باشد. دیگر، خیرخواهی همه مسلمانان که بدی ای نسبت به ایشان در دل نداشته باشد. دیگر، از جماعت مسلمانان جدایی نکردن و با ایشان متفق بودن؛ زیرا که دعوت مسلمانان، احاطه به ایشان نموده یا به جمعی که بعد از ایشان می آیند، احاطه کرده (مراد به دعوت مسلمانان، می تواند بود که تکلیف اسلام باشد یا دعای آن حضرت به جهت نجات و سعادت ایشان، و شفاعت او به جهت خلاصی ایشان از عذاب بوده باشد؛ یعنی چون در دعوت اسلام، همگی در حکم یک شخص اند و میانه ایشان، تفاوتی

ص: 334

1-1 . الف: «نشوید» .

2-2 . الف: «آنها» .

3-3 . ج: «دور باشند!» .

4-5 . ج: «یاد گرفته به کسی می رساند» .

نیست. پس باید که با یکدیگر متفق باشند).

بعد از آن فرمود که: مؤمنان، برادران یکدیگرند و خون ایشان، مثل یکدیگر است و ادنای ایشان، سعی می کند در امان ایشان (یعنی هرگاه امان دهد کافری را، ایشان قبول می کنند یا ایشان، سعی می کنند در باب امانی که ادنای ایشان بدهد). و ایشان به منزله یک دست اند در دفع دشمنان و مخالفان دین. ای مردمان! به درستی که من در میان شما می گذارم ثقلین را. گفتند: یا رسول الله! ثقلین کدام اند؟ فرمود: کتاب خدای تعالی و عترت من، که اهل بیت من اند؛ زیرا که خداوند لطیفِ خبیر، مرا خبر داده که ایشان، از هم جدا نمی شوند تا وقتی که بر سرِ حوض، نزد من آیند. و دو انگشت سبّابه خود را نزدیک هم آورد و فرمود که: قرآن و اهل بیت من، این چنین رفیق اند با یکدیگر.

بعد از آن، انگشت سبّابه و وسطی را نزدیک هم آورد و فرمود که: نمی گویم مثل این دو انگشت سبّابه و انگشت میان اند که یکی زیادتی بر دیگری داشته باشد.

پس چند کس از صحابه آن حضرت، پیش یکدیگر آمدند و گفتند که: می خواهد امامت را در اهل بیت خود قرار دهد! و چهار کس از ایشان، به مکه رفتند و داخل خانه کعبه شدند و با یکدیگر بیعت کردند و عهد نمودند و نوشته بر طبق عهد و بیعت خود نوشتند که وقتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به اجل خود یا به قتل از دنیا برود، نگذارند که امامت، هرگز به اهل بیت او برگردد. پس خدای تعالی، در این باب، این آیه فرستاد که: «أَمْ أَمْرًا مُمَرًّا فَإِنَّا مُبْرَمُونَ أَمْ يَحْسَدُونَ أَنَّا لَأَن سَمِعَ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَى وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» . (1) و ترجمه ظاهرش آن است که: آیا ایشان محکم ساخته اند امری را؟ پس به درستی که ماییم محکم سازنده امور. یا می پندارند که ما نمی شنویم سخن پنهان و راز ایشان را که با یکدیگر در میان می گذارند؟ نه چنین است؛ بلکه فرستادگان ما که کاتبان اعمال اند، نزد ایشان اند و می نویسند آنچه ایشان می گویند و می کنند.

بعد از آن، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه، متوجه مدینه شد و می آمد تا به منزلی فرود آمد که آن را غدیر خم می گویند، و مناسب، تعلیم مردم فرمود و مردم را وصیت فرمود. ناگاه این آیه نازل شد که: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» . (2) و ترجمه [ی آن] مذکور شد. پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاست و فرمود که: تهدید و وعید است که نازل شده. بعد از آن، حمد و ثنای الهی به جای آورد و گفت: ای مردمان! آیا

ص: 335

1-1) . سورة زخرف، آیه 79 و 80. [1]

2-2) . سورة مائده، آیه 67. [2]

می دانید که ولیّ شما کیست؟ گفتند: بلی. خدا و رسول او، ولیّ مايند. فرمود که: آیا نمی دانید که من، اُولی هستم به شما از خود شما؟ گفتند: بلی. فرمود: «اللَّهُمَّ اَشْهَدَا»؛ یعنی: خداوندا! تو گواه باش. و این کلام را سه مرتبه اعاده فرمود و در هر مرتبه، مردم به طریق اول، جواب می گفتند و می فرمود که: «اللَّهُمَّ اَشْهَدَا!».

بعد از آن، دست حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام را گرفته، بلند کرد تا به حدی که سفیدی زیر بغل هر دو را مردم دیدند. بعد از آن فرمود که: «أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ!»؛ یعنی: آگاه می کنم شما را که هر کس که من مولای او بودم، پس مولای او، این علی است. خداوندا! دوستی کن با هر کس که با او دوستی کند، و دشمنی کن با هر کس که با او دشمنی کند، و یاری کن هر کس را که او را یاری کند، و یاری مکن کسی را که ترک یاری او کند، و دوست دار کسی را که دوست دارد او را.

بعد از آن فرمود که: خداوندا! تو گواه باش بر ایشان، و من، از جمله گواهانم.

پس عمر بن الخطاب، در میان اصحاب که حاضر بودند، گفت: یا رسول الله! این امر از جانب خدای تعالی است یا از جانب رسولش؟ حضرت فرمود که: بلی. از جانب خدا و رسول، هر دو است. به درستی که او، امیر مؤمنان و پیشوای متقیان و قائدِ غرِّ مُحَجَّلین است.

و غرِّ، اسبان پیشانی سفید را می گویند، و مُحَجَّل، اسبِ دست و پا سفید است، و قائد آنها، کسی است که آنها را از عقب خود می برد. و چون این نوع (1) اسب در میان عرب به میمنت معروف است، از اصحاب سعادت و نجات - که شیعیان و متابعان امیر المؤمنین علیه السلام هستند -، به این لفظ تعبیر فرموده.

بعد از آن فرمود که: خدای تعالی، علی بن ابی طالب را بر کنار صراط می نشاند در روز قیامت. پس دوستان خود را داخل بهشت می کند و دشمنان خود را به جهنم می فرستد.

پس جمعی از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بعد از او مرتد شدند، با یکدیگر گفتند که: محمّد، در مسجد خیف، گفت، آنچه شنیدید و در این جا می گوید، آنچه می گوید و اگر به مدینه برسد، از ما به جهت علی بن ابی طالب، بیعت خواهد گرفت. پس، چهارده کس از ایشان جمع شدند و با یکدیگر، مشورت کردند و بر قتل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اتفاق نمودند و در عقبه از شعبی که در میانه جُحْفَه و أبوا واقع شده، کمین کردند و هفت کس در (2) طرف دست راست عقبه، و هفت کس

ص: 336

1-1. الف: - «نوع» .

2-2. ج: «از ایشان در» .

در دست چپ نشستند، از برای آن که شتر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را زخم دهند.

پس چون شب تاریک شد، آن حضرت در پیش لشکر می آمد و بر روی شتر، او را خواب می بُرد. بعد از آن که نزدیک عقبه رسید، جبرئیل علیه السلام آواز داد که: یا محمد! فلان و فلان و فلان، بر سر راه، در کمین تو نشسته اند. پس حضرت، نگاه به عقب خود کرده، فرمود که: کیست در پی سر من؟ حُدَیْفَةُ الیمان گفت: منم حُدَیْفَةُ الیمان، یا رسول الله! حضرت فرمود: شنیدی آنچه من (1) شنیدم؟ گفت: بلی؛ شنیدم. فرمود: به کسی اظهار مکن. بعد از آن، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به ایشان نزدیک شد و هر یک را به نام، آواز کرد. بعد از آن که آواز آن حضرت را شنیدند، گریختند و خود را در میان مردم انداختند و شتران سواری خود را که عقاب کرده بودند، گذاشتند و مردم، از عقب سر آن حضرت رسیدند. و آن حضرت، به شتران ایشان رسید و آنها را شناخت و چون فرود آمد، فرمود: چه حال است جمعی را که در خانه کعبه با یکدیگر هم قَسَم شده اند که وقتی که محمد از دنیا برود به موت یا به قتل، نگذارند که امر خلافت، هرگز به اهل بیت او برگردد؟! پس ایشان، پیش آن حضرت آمدند و قَسَم یاد نمودند که از این سخنان، هیچ نگفته اند و چنین اراده نکرده اند و قصد بد (2) به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نکرده اند.

پس این آیه نازل شد که: «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا يَنَالُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (3). و ترجمه ظاهرش آن است که: قَسَم می خورند به خدای تعالی که نگفته اند، و به تحقیق که گفته اند کلمه کفر را و کافر شده اند بعد از آن که اسلام آورده بودند، و قصد کردند چیزی را که به آن نرسیدند (که عبارت از قتل آن حضرت است یا غیر آن). و ایشان را به غضب نیاورده و دشمن نداشته اند، مگر امری را که موجب غضب نمی شود که عبارت از آن است که خدا و رسول ایشان را به فضل الهی، غنی و بی نیاز ساخته اند (یعنی از امری به غضب می آیند که موجب غضب نمی شود (4)). پس اگر توبه کنند، از برای ایشان، بهتر خواهد بود، و اگر رو بگردانند، خدای تعالی، ایشان را معذب می سازد به عذابی دردناک در دنیا و آخرت. و ایشان را در زمین، دوستی و یاری کننده ای نخواهد بود.

ص: 337

1-1. الف: - «من» .

2-2. ب: «بدی» .

3-3. سورة توبه، آیه 74. [1]

4-4. ب: «نمی تواند شد» .

بعد از آن، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد و در مدینه، آن حضرت را در ماه محرم و نیمه ماه صفر، کوفتی و آلمی نبود. بعد از آن، بیماری ای عارض شد که از دنیا رحلت فرمود. (1) و به روایت دیگر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: وقتی که ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد و حضرت پیغمبر علیه السلام در غدیر خم، مردم را امر فرمود که به امارت بر آن حضرت، سلام کنند، یعنی بگویند: «السلام علیک یا امیر المؤمنین!»، پس ابو بکر و عمر، به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند که: این حکم، از جانب خدا و رسول است؟ فرمود: بلی! حکمی است ثابت از جانب خدا و رسول. به درستی که او، امیر مؤمنان و پیشوای متقیان و قائدِ غرِّ الْمُحَجَّلین است و خدای تعالی، او را روز قیامت، بر سرِ صراط می نشاند. پس (2) او دوستان خود را به بهشت می فرستد و دشمنان خود را به جهنم. بعد از آن، خدای - عزَّ و جَلَّ - این آیه [را] فرستاد که: «وَلَا تَتَّقُوا الْإِيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيْدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمْ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيْلًا- إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ». (3) و ترجمه ظاهرش آن است که: مشکند قَسَم های خود را بعد از آن که آنها را محکم ساخته اید، و به تحقیق که خدای تعالی را بر خود، کفیل گردانیده اید. به درستی که خدای تعالی، می داند آنچه [را] شما می کنید.

بعد از آن، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: مراد از «یمین مؤکد» یا «تأکید یمین»، خبری است که رسول صلی الله علیه و آله از جانب خدای تعالی و از جانب خود داده. بعد از آن، خدای تعالی (4) از برای ایشان (5)، مثلی زده به آن که فرموده: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَصَتْ غُرْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ إِيْمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ». (6) و ترجمه ظاهرش آن است که: مثل آن زنی مباشید که رشته خود را گسست و تاب آن را بیرون کرد، بعد از تابیدن. و خواهید که قَسَم های خود را مکر و حيله قرار دهید در میان خود. (7) یعنی به ظاهر، قَسَم یاد کنید که وفای به عهد و بیعت می کنیم از روی حيله و در دل داشته باشید که وفا نکنید.

بعضی از مفسرین گفته اند که در مکه، زنی بود از قریش که با کنیزان خود تا نصف روز، مشغول

ص: 338

1-1. تفسیر القمّی، ج 1، ص 171.

2-2. الف: - «پس» .

3-3. سورة نحل، آیه 91. [1]

4-4. ب: - «و از جانب خود داده. بعد از آن، خدای تعالی» .

5-5. ج: «او» .

6-6. سورة نحل، آیه 92. [2]

7-7. تفسیر القمّی، ج 1، ص 389؛ [3] الیقین، ابن طاووس، ص 105؛ بحار الأنوار، ج 36، ص 148، ح 126. [4]

رِشْتَن می بود و بعد از آن می گفت تا آنچه تاییده بودند، باز می کردند، و او را «خرقاء مگه» می گفتند، و خرقاء، به معنی زن احمق است. و بعضی گفته اند کلام، بر سبیل تمثیل وارد شده و مراد آن نیست که زنی چنین، موجود بوده.

و بدان که احادیث در باب وصیت و نصّ به امامت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله و امر به تمسک به عروة الوثقی و ولایت اهل بیت علیهم السلام از طُرُق عامّه و خاصّه، بیرون از مرتبه حصر و احصاست و اکثر عامّه، حدیث غدیر خُم را روایت نموده و صحیح می دانند؛ لیکن به جهت تصحیح مذهب خود، تأویلات فاسده می نمایند و ابطال تأویلات ایشان، در کتاب های امامت، خصوصاً در کتاب شافی سیّد اجلّ، سیّد مرتضی - قدس الله روحه - مذکور است و این مختصر، گنجایش تفصیل آنها ندارد.

حدیث غدیر

و بسیاری از اسانید حدیث غدیر را ابن طاووس رضی الله عنه در کتاب طرائف، و محمد بن شهر آشوب رحمه الله در کتاب مناقب، از روایات و کتب عامّه روایت کرده اند.

و از جمله مشاهیر عامّه، ابن عبد البرّ در کتاب استیعاب گفته که: بُریده و ابو هُرَیره و جابر بن عبد الله و براء بن عازب و زید بن ارقم، هر یک از ایشان از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که در روز غدیر خُم فرمود که: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً، فَعَلَيْ مَوْلَاً، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ!». .

بعد از آن، گفته که بعضی از روات زیاده بر «كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاً» [را] روایت نکرده اند. (1) و احمد حنبل - که از ائمه مخالفین است -، در مسند خود، چنانچه صاحب طرائف نقل کرده، به پانزده طریق، این حدیث را روایت کرده و ابن مغزلی شافعی، به دوازده طریق (2) و ابن عقده حافظ به صد و پنج طریق، ابن شیرویه الدیلمی و محمد بن جریر طبری به هفتاد و پنج طریق و صاحب حلیه الأولیاء و فردوس الأخبار و ثعلبی و غیر ایشان به طرق متعدده، روایت کرده اند. (3) و صاحب مشکاة - که از مشاهیر ایشان است -، از احمد حنبل روایت نموده (4) و ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه، در جزء دوازدهم، روایت نموده که: امیر المؤمنین علیه السلام در رحبه کوفه در ایام خلافت ظاهر، مردم را به شهادت طلبید و فرمود که: هر کس در وقت برگشتن از حجّة الوداع از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده باشد که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً، فَعَلَيْ مَوْلَاً، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً، فَعَلَيْ مَوْلَاً».

ص: 339

1-1. الاستیعاب، ج 3، ص 1099. [1]

2-2. المناقب، ابن مغزلی، ص 19 و 20.

3-3. الطرائف، ص 142. [2]

4-4. مشکاة المصابیح، ج 3، ص 330، ح 6094.

وَالَاةَ وَعَادٍ مِّنْ عَادَاةٍ»، برخیزد و گواهی دهد. جمعی برخاستند و شهادت دادند و انس بن مالک، آن جا حاضر بود، [اما] شهادت نداد. حضرت امیر المؤمنین به او خطاب فرمود که: تو آن جا حاضر بودی. چرا شهادت نمی دهی؟ انس گفت: من، پیر شده ام و آنچه فراموش کرده ام، زیاد از آنهاست (1) که به خاطر دارم! فرمود که: اگر دروغ گویی، خدای تعالی، تو را به سفیدی ای مبتلا کند که عمّامه [هم] که بر سر می گذاری، آن را نپوشاند! و بعد از آن، خدای - عزّ و جلّ - او را به مرض برّص، مبتلا ساخت. (2) بعد از آن گفته که: این قصّه را ابن قتیبه با آن که به بغض و انحراف از امیر المؤمنین علیه السلام مشهور است، در کتاب معارف ذکر کرده. (3) مسلم و ترمذی و ابو داوود - که از اصحاب صحاح عامّه اند - و حمیدی، صاحب جمع بین الصحیحین و ابن اثیر، صاحب جامع الأصول، از زید بن ارقم، روایت کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سرایی که آن را خُم می گویند، در میان مکه و مدینه، خطبه ای در میان اصحاب فرمود و حمد و ثنا فرمود و مردم را موعظه کرد و آخرت و عذاب الهی را به یاد ایشان آورد. بعد از آن فرمود که: اَیُّهَا النَّاسُ! من از جمله افراد انسانم و نزدیک است که فرستاده خداوند، یعنی قابض ارواح، نزد من آید و من، او را اجابت کنم. و من در میان شما، ثقلین را می گذارم، و اوّل آن دو، کتاب الهی است که نور و هدایت در آن جاست. پس احکام او را اخذ کنید و دست به او زنید. و در باب قرآن، ترغیب و تحریص فرمود.

بعد از آن فرمود: دیگر، اهل بیت من است. خدا را به یاد شما می آورم در باب اهل بیت خود. و در روایت ترمذی هست که [نیز فرمود]: کتاب و عترت، از یکدیگر جدا نمی شوند تا وقتی که بر سر حوض به من رسند. (4) و از این جا ظاهر می شود که انکار کردن بعضی از متعصّبان عامّه، اصل خطبه غدیر را، از غایت جهل و تعصّب است. و از جمله شواهد بطلان این انکار، آن که فخر رازی - که تعصّب، بلکه دشمنی او با امیر المؤمنین علیه السلام در کمال ظهور است -، در تفسیر آیه «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ

ص: 340

1-1 . الف و ب: «آنها نیست» .

2-2 . شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 74 و ج 19، ص 217.

3-3 . المعارف، ابن قتیبه، ص 580؛ شرح نهج البلاغه، ج 19، ص 218.

4-4 . صحیح مسلم، ج 7، ص 123؛ سنن الترمذی، ج 5، ص 329، ص 3876.

إِيَّاكَ» ، (1) روایت کرده که: چون این آیه نازل شد، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله، دست علی بن ابی طالب را گرفت و گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ!». بعد از آن، عمر بن الخطاب به او رسید و گفت: «هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصَدَّبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» ؛ یعنی: مبارک باد تو را ای پسر ابو طالب! مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه گردیدی. (2) مجملاً حدیث غدیر، چنانچه محقق طوسی نصیر الملة و الدین - قدس الله روحه - در تجرید تصریح نموده، از متواترات اخبار است و بسیاری از متعصبان عامه، اعتراف به صحّت آن نموده اند. (3)

و از آن جمله، ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری، در مجلد ششم گفته که: حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» را ترمذی و نسایی روایت کرده اند و طُرُق آن، بسیار است. و گفته که ابن عقده، کتابی علی حده در اسانید و طُرُق این حدیث، تألیف نموده و بسیاری از اسانیدش صحیح و حسن است. (4) و ابن جزری شافعی، در رساله موسومه به أسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، گفته که: این حدیث، متواتر است و انکار آن، از جهل و عصبیت ناشی می شود. (5)

و چون این مختصر، گنجایش تعداد روایات و صاحبان کتب [را] ندارد، در این مقام، به همین قدر اکتفا می شود. و الله ولی التوفیق!

ص: 341

1-1) . سورة مائده، آیه 67. [1]

2-2) . تفسیر الفخر الرازی، ج 3، ص 636. [2]

3-3) . کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص 367.

4-4) . فتح الباری، ج 7، ص 61.

5-5) . أسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، ص 48.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَعُوا رَفَعَ أَيْدِيكُمْ فِي الصَّلَاةِ إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً حِينَ تُفْتَحُ الصَّلَاةُ؛ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ شَهَرُواكُمْ بِذَلِكَ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و فرمود آن حضرت - صلوات الله علیه - که:

دست ها را در نماز، زیاده از یک نوبت، وقتی که شروع در نماز می کنید (یعنی در تکبیرات غیر تکبیره الإحرام)، دست ها را برمدارید؛ زیرا که مخالفان، دست برداشتن در حالت تکبیر را علامت تشیع می دانند و شما را به این معنی شهرت داده اند و به این علامت، به یکدیگر می شناسانند و خدای تعالی، محلّ طلبیدن معاونت و مددکاری است. پس از او مدد باید طلبید (در دفع شرّ ایشان یا در قیام به لوازم تقیه که از اعظم عبادات است، و گرویدن از حال معصیت و قوّت بر طاعت یا خلاصی از شرّ دشمنان) و قوّت بر دفع ایشان، میسر نیست، مگر به استعانت به خدای - عزّ و جلّ -.

و بدان که خلافتی نیست میانه عامّه و خاصّه در آن که دست برداشتن در تکبیره الإحرام، مأمور به است و در وجوب و استحبابش خلاف است و مشهور میانه علمای شیعه، استحباب است و سید مرتضی رضی الله عنه قائل شده به آن که در همه تکبیرات نماز، دست برداشتن، واجب است، (1) و در باقی تکبیرات نماز، مشهور میانه علمای شیعه، استحباب است.

و از عامّه، ابو حنیفه و ابراهیم نخعی و ثوری می گویند که: در غیر تکبیر احرام، دست برداشتن، جایز نیست و باقی عامّه، سنّت می دانند. و چون در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، سنّیان در غیر تکبیره الإحرام، دست بر نمی داشته اند، لهذا امر فرموده به آن که شیعیان از جهت تقیه، دست بردارند.

ص: 342

وقال عليه السلام: أَكثِرُوا مِنْ أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ؛ يُحِبُّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَدْعُوهُ وَقَدْ وَعَدَ اللَّهُ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْإِسْتِجَابَةِ وَاللَّهُ مَصِيرٌ دَعَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَهُمْ عَمَلًا يَزِيدُهُمْ بِهِ فِي الْجَنَّةِ.

فَأَكثِرُوا ذِكْرَ اللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُمْ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِكَثْرَةِ الذِّكْرِ لَهُ وَاللَّهُ ذَاكِرٌ لِمَنْ ذَكَرَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَذْكُرْهُ أَحَدٌ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا ذَكَرَهُ بِخَيْرٍ، فَأَعْطُوا اللَّهَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ الْإِجْتِهَادَ فِي طَاعَتِهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَا يُدْرِكُ شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ عِنْدَهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَاجْتِنَابِ مَحَارِمِهَا الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ فِي ظَاهِرِ الْقُرْآنِ وَبَاطِنِهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - قَالَ فِي كِتَابِهِ وَ قَوْلُهُ الْحَقُّ: «وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ».

وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ تَجْتَنِبُوهُ فَقَدْ حَرَّمَهُ، وَاتَّبِعُوا آثَارَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ فَخُذُوا بِهَا، وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَكُمْ وَآرَاءَكُمْ فَتَضَلُّوا؛ فَإِنَّ أَضَلَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَرَأْيَهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ.

و فرمود آن حضرت - صلوات الله علیه - که: دعا و سوال مطالب از خدای تعالی، بسیار بکنید؛ زیرا که خدای تعالی، دوست می دارد از بندگان مؤمن خود، آن که او را بخوانند. و به تحقیق که وعده فرموده است خدای تعالی، مؤمنان را به استجابت خدا و برآوردن حاجات. و خدای تعالی، می گرداند در روز قیامت، دعای مؤمنین را عملی صالح که موجب زیادتی مراتب ایشان در بهشت شود. پس یاد خدای تعالی، بسیار کنید (1) یا نام او بسیار بر زبان رانید در ضمن دعا و غیر دعا، هر قدر که توانید در هر ساعت (2) از ساعت های شب و روز؛ زیرا (3) که خدای تعالی، امر کرده به آن که او را ذکر بسیار بکنید، (چنانچه فرموده: «أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»؛ (4) یعنی: ذکر خدا، بسیار بکنید و تسبیح او به جای (5) آورید در اول روز و آخر روز).

بعد از آن فرمود که: خدای تعالی، به خوبی یاد می کند هر کس را از بندگان مؤمنش که

1-1) . ب و ج: «بکنید» .

2-2) . الف: «ساعتی» .

3-3) . ب: - «زیرا» .

4-4) . سورة احزاب، آیه 41 و 42. [1]

5-5) . الف: «جا» .

ذکر الهی به جای (1) آورد. پس در سعی کردن در بندگی الهی، امساک موزید؛ زیرا که به هیچ چیز از احسان و ثواب الهی نمی توان رسید، مگر به اطاعت اوامر و اجتناب و پرهیز نمودن از چیزهایی که خدای تعالی حرام کرده (، خواه آنها (که به ظاهر قرآن حرام کرده - که حرمتش را سایر مردم می توانند فهمید -، و خواه آنها که حرمتش از باطن قرآن ظاهر می شود که به غیر از خازنان علوم ربّانی، که ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین اند -، کسی بعد از رسول - صلوات الله علیه و آله - عالم به آنها نیست)؛ زیرا که خدای تعالی، در کتاب خود فرموده - و قول الهی، حق و صدق است - فرموده که: ترک کنید آنچه از گناهان ظاهر است و آنچه پنهان است. و بدانید که آنچه را خدای تعالی فرموده که از آن اجتناب کنید، آن را حرام کرده. و پیروی مکنید خواهش ها و رأی های خود را، و اگر چنین کنید، گم راه می شوید؛ زیرا که گم راه ترین مردم نزد خدای تعالی، کسی است که پیروی خواهش و رأی خود کند، نه آن که خدای تعالی، او را هدایت کرده باشد.

حد نداشتن یاد و ذکر الهی

و در فضیلت دعا و ذکر، قبل از این مذکور شد.

و از جمله اخبار که در باب ذکر کثیر واقع (2) شده، روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: هیچ چیز نیست که او را حدی و آخری نباشد که به آن منتهی شود، مگر ذکر الهی که او را حدی (3) نیست که به آن حد، منتهی شود.

و خدای تعالی، نمازی چند را واجب ساخته. و کسی که آنها را به جا می آورد، حدّش همان است. و روزه ماه رمضان را فرموده. پس کسی که آن را روزه می دارد، حدّش همان است. و حج را واجب ساخته، پس کسی که حج می کند، حدّش همان است. پس هر یک از اینها حدی دارند به غیر از ذکر که خدای تعالی، به اندک آن راضی نشده و از برای آن، نهایی مقرر نساخته که به آن جا منتهی شود.

بعد از آن، این آیه را تلاوت فرمود که: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا *

ص: 344

1-1 . الف: «جا» .

2-2 . ج: «وارد» .

3-3 . ج: «حد» .

وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً» 1؛ یعنی: ای جماعتی که ایمان آورده اید! ذکر خدای تعالی، بسیار بکنید و تسبیح الهی به جای آورید، در اول روز و آخر روز.

بعد از آن فرمود که: از برای آن، حدی مقرر نساخته که به آن منتهی شود و پدرم علیه السلام ذکر خدای تعالی، بسیار می کرد و من با آن حضرت، راه می رفتم و ذکر می کرد، و با او چیزی می خوردم و ذکر می کرد، و با مردم حدیث می کرد و این معنی، او را از ذکر الهی باز نمی داشت. و من می دیدم زبان او را که به کام چسبیده (1) و می گوید (2): «لا-إله إلا الله». و ما را جمع می کرد و به ذکر، امر می فرمود تا وقتی که آفتاب طلوع کند. و می فرمود هر کدام را که قرآن می توانستیم خواند که قرآن بخوانیم، و هر کدام که نمی توانستیم، می فرمود تا (3) ذکر خدای تعالی بکنیم. و خانه ای که در آن جا قرآن می خوانند و ذکر خدای -عزَّ و جَلَّ- می کنند، برکت آن خانه، بسیار می شود و ملائکه، آن جا حاضر می شوند و شیاطین، از آن جا دوری می کنند و در نظر اهل آسمان و زمین، روشن و نورانی می نماید، مانند ستاره که در نظر اهل زمین، روشن می نماید. و خانه ای که در آن جا قرآن نمی خوانند و ذکر خدای تعالی نمی کنند، برکتش کم می شود و ملائکه، از آن جا دوری می کنند و شیاطین، حاضر می شوند.

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: آیا خبر ندهم (4) شما را به چیزی که بهترین اعمال شما و بیشتر از همه اعمال، موجب رفعت درجات شما باشد و پاکیزه ترین آنها باشد نزد خداوند شما و از برای شما، بهتر از دینار و درهم باشد، و بهتر از آن باشد (5) که به دشمن برخوردید و ایشان را بکشید و شما را بکشند؟ گفتند: خیر ده ما را، یا رسول الله! فرمود که: ذکر الهی است که به جا آورید.

بعد از آن فرمود که: مردی به خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده، گفت که: بهترین اهل مسجد کیست؟ فرمود که: آن کسی که ذکر خدای تعالی، بیشتر می کند. و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی را که به او خدای تعالی، زبان ذاکر داده باشد، به تحقیق که خیر دنیا و آخرت، به او عطا فرموده.

و در تفسیر قول خدای تعالی که: «وَلَا تَمُنُّنَّ تَسْتَكْبِرُ» 7 فرمود که: بسیار مشمار کار خیری را که از برای خدای بکنی. و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: شیعه ما، آن جماعت اند که وقتی که تنها باشند، ذکر خدای تعالی، بسیار کنند. (6)

ص: 345

1-2. الف: «می چسبید» .

2-3. الف: «می گفت» .

3-4. ج: «که» .

4-5. ب: «بدهم» .

5-6. - «و بهتر از آن باشد» .

6-8. الکافی، ج 2، ص 498 و 499، ح 1. [1]

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: در توراتی که تغییر نیافته، مکتوب است که حضرت موسی علیه السلام از خداوند خود سؤال کرد که: خداوندا! آیا توبه من نزدیکی تا تو را آهسته بخوانم یا از من دوری تا تو را بلند (1) بخوانم؟ خدای تعالی، به او وحی کرد که: من، همشینم (2) با کسی که ذکر من می کند. حضرت موسی گفت: خداوندا! کیست در ستر تو، روزی که پرده ای به غیر از پرده تو نیست؟ خدای تعالی فرمود که: آنهایی که ذکر من می کنند و من، ایشان را یاد می کنم و با یکدیگر، به جهت رضای من، دوستی می کنند. پس من، ایشان را دوست می دارم و این جماعت، آنها را که وقتی که من می خواهم که (3) بلایی بر اهل زمین بفرستم، ایشان را یاد می کنم و به سبب ایشان، آن بلا را از اهل زمین، رفع می کنم. (4) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای - عزّ و جلّ - می فرماید که: کسی که ذکر من کند در میان جماعتی از مردمان، من او را ذکر می کنم در میان جماعت ملائکه. (5) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که: هیچ طایفه ای جمع نمی شوند در مجلسی که در آن مجلس، ذکر الهی را ترک نمایند و صلوات بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرستند، مگر آن که آن مجلس، موجب حسرت و وبال ایشان خواهد بود در روز قیامت. (6) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: کسی که ذکر الهی بسیار می کند، خدای عزّ و جلّ - او را دوست می دارد، و کسی که ذکر الهی بسیار می کند، (7) دو برات از برای او می نویسند: یکی، برات از نفاق، و یکی، از آتش جهنم. (8) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام از جمله ذکر کثیر است که خدای تعالی فرموده «أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» 9. (9) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: صاعقه ای نمی رسد به کسی که ذکر الهی کند. شخصی پرسید که: ذاکر، کدام است؟ فرمود: کسی که صد آیه بخواند. (10)

ص: 346

-
- 1-1. ج: + «به آواز» .
 2-2. الف: «همیشه هستم» .
 3-3. ب: - «که» .
 4-4. همان، ص 496 و 497، ح 4. [1]
 5-5. همان، ص 496، ح 13. [2]
 6-6. همان، ص 497، 5. [3]
 7-7. الف: - «خدای - عزّ و جلّ - او را دوست می دارد، و کسی که ذکر الهی بسیار می کند،» .
 8-8. همان، ج 2، ص 499 و 500، ح 3. [4]
 9-10. الکافی، ج 2، ص 500، ح 4. [5]
 10-11. همان جا، باب ان الصاعقة لا تصیب ذاکراً، ح 2. [6]

وَ أَحْسِنُوا إِلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ؛ «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» 1 .

وَ جَامِلُوا النَّاسَ وَ لَا تَحْمِلُوهُمْ عَلَىٰ رِقَابِكُمْ، تَجْمَعُوا مَعَ ذَلِكَ طَاعَةَ اللَّهِ رَبِّكُمْ.

وَ إِيَّاكُمْ وَ سَبَّ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَيْثُ يَسَّ مَعُونَكُمْ؛ فَيَسَّ بِنُورِ اللَّهِ عَدُوًّا بَغَيْرِ عِلْمٍ، وَ قَدْ يَنْبَغِي لَكُمْ أَنْ تَعْلَمُوا حَدَّ سَبِّهِمْ لِلَّهِ كَيْفَ هُوَ؟ أَنَّهُ مَنْ سَبَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَقَدْ انْتَهَكَ سَبَّ اللَّهِ، وَ مَنْ أَظْلَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِمَّنْ اسْتَسَبَّ لِلَّهِ وَ لِأَوْلِيَائِهِ؟! فَمَهْلًا مَهْلًا فَاتَّبِعُوا أَمْرَ اللَّهِ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و احسان و نیکویی به خود بکنید تا توانید (، یعنی با شیعیان دوستان و اقارب، که لفظ «انفس» ، عبارت از ایشان است، نیکوی کنید) ؛ زیرا که احسانی که به ایشان کنید، به خود کرده اید از این جهت که از کرم الهی، إضعاف نیکوی ای که کرده اید، ثواب می یابید (و ممکن است که مراد از لفظ «انفس» که در اول کلام واقع شده نیز، معنی ظاهرش باشد و مراد از احسان خود، اطاعت اوامر و نواهی الهی باشد؛ یعنی: تا توانید، اطاعت و بندگی به جا آورید؛ زیرا که فایده خوبی شما و اعمال حسنه ای که به جا آورید، به شما می رسد، نه به دیگری) . و وبال و عذاب سیئات و اعمال قبیحه شما، به شما راجع می شود، نه به دیگری. (و شاید که معنی اول، ظاهرتر باشد و مراد به لفظ «ناس» که فرموده: «وَ جَامِلُوا النَّاسَ» ، مخالفان اند. و مجامله، عبارت از مدارات و خوش سلوکی ظاهر است، و احسان که نسبت به شیعیان امر شده، نیکویی ظاهری و باطنی؛ یعنی: با شیعیان، به ظاهر و باطن، خوبی کنید و با مخالفان، مراعات ظاهر را ترک نکنید و ایشان را بر گردن خود، سوار نکنید و امر الهی را هم در باب تقیه، اطاعت کرده خواهید بود (1). (و احتراز و دوری کنید از دشنام دادن و طعن نمودن ایشان در جایی که ایشان بشنوند، بلکه در میان خود پنهان کنید) ؛

زیرا که وقتی که شما، ایشان را سب می کنید، سبّ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - می کنند از روی ظلم، به سبب جهل و نادانی. و سزاوار است شما را که بدانید معنی سبّ ایشان مر خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - را که آن، چگونه است، به درستی که کسی که سب می کند

ص:347

1-2) . ب و ج: «و اطاعت امر الهی در باب تقیه هم کرده خواهید بود» .

دوستان و مقربان الهی را، هتک حرمت الهی کرده و به منزله آن است که خدای - عزّ و جلّ - را سب کرده باشد.

و کدام ظلم از این ظاهرتر و قبیح تر است که کسی، باعث سبّ خدای - عزّ و جلّ - و دوستان او شود؟ پس البته ترک کنید یا تأخیر نمایید تا ظهور قائم علیه السلام، و متابعت و پیروی کنید فرمان خدای - عزّ و جلّ - را (در نهی از سبّ دشمنان یا در جمیع اوامر و نواهی و گردیدن از حال معصیت). و قوّت بر طاعت نیست، مگر به معاونت و توفیق الهی.

ص: 348

وَقَالَ: اتَّبَعْتُ الْعِصَابَةَ الْحَافِظَةَ لِلَّهِ لَهُمْ أَمْرُهُمْ، عَلَيْكُمْ بِآثَارِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسُنَّتِهِ وَآثَارِ الْأَيْمَةِ الْهُدَاةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَسُنَّتِهِمْ؛ فَإِنَّ مَنْ أَخَذَ بِذَلِكَ فَقَدْ اهْتَدَى، وَمَنْ تَرَكَ ذَلِكَ وَرَغِبَ عَنْهُ ضَلَّ؛ لِأَنَّهُمْ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ وَوَلَايَتِهِمْ، وَقَدْ قَالَ أَبُو نَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمُدَاوِمَةُ عَلَى الْعَمَلِ فِي اتِّبَاعِ الْآثَارِ وَالسُّنَنِ وَإِنْ قَلَّ أَزْصَى لِلَّهِ وَأَنْفَعُ عِنْدَهُ فِي الْعَاقِبَةِ مِنَ الْاجْتِهَادِ فِي الْبِدْعِ وَاتِّبَاعِ الْأَهْوَاءِ.

أَلَا إِنَّ اتِّبَاعَ الْأَهْوَاءِ وَاتِّبَاعَ الْبِدْعِ بَعْضُ هُدًى مِنَ اللَّهِ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ بَدْعَةٌ، وَكُلُّ بَدْعَةٍ فِي النَّارِ.

و فرمود: ای طایفه ای که خدای تعالی، امر ایشان را از برای ایشان حفظ می کند (به آن که نگاه می دارد ایشان را از آن که مخالفان و شیاطین، به شُبّهات و وساوس باطله، از دین حق برگردانند و به ضلالت اندازند یا آن که دین حق را از زوال به سبب مستولی شدن اهل ملت های باطله و مخالفان طریق حق (1) تا ظهور قائم اهل بیت علیهم السلام محافظت می نماید یا آن که شیعیان را از شرّ ایذا و اضرار دشمنان - هر جا که حکمت و مصلحت اقتضا نماید - حفظ می کند) ابر شما باد به متابعت و پیروی آثار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و طریقه آن حضرت و پیروی نمودن اخبار ائمه اهل بیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که راه نمایندگان خلاق اند بعد از آن حضرت، و عمل کردن به طریقه ایشان؛ زیرا که کسی که به این طریقه عمل می نماید (2)، هدایت یافته، و کسی که این طریقه را ترک می کند و به راه دیگر رغبت می کند، گم راه شده؛ زیرا که ایشان اند آن جماعت که خدای تعالی، خلاق را امر فرموده به اطاعت فرمان و دوستی ایشان.

و به تحقیق که پدر ما (3) حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که: مداومت نمودن بر کاری از کارهای خیر و عبادت الهی موافق احادیث و طریقه رسول و ائمه - طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین -، هر چند آن عبادت، اندک و قلیل باشد، خدای تعالی، به آن راضی تر و به حسَب عاقبت، نافع تر است از سعی بسیار و کثرت عبادت که مطابق بدعت ها و خواهش ها بوده باشد (یعنی بر تقدیر آن که عبادت موافق بدعت، نفعی و

ص: 349

1-1 . الف: - «را از زوال به سبب مستولی شدن اهل ملت های باطله و مخالفان طریق حق» .

2-2 . الف: «پیروی این طریقه می نماید» .

3-3 . ب: - «پدر ما» .

فایده ای داشته باشد، عبادتِ قلیلِ موافقِ سنّت، از بسیارِ آن، نافع تر و بهتر است؛ لیکن در عمل بدعت، مطلقاً نفعی نیست و مطابق رضای الهی نیست. و از این قبیل است قولِ خدای - عزّ و جلّ - که فرموده: «قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ» 1 یعنی: «بگو که آیا جهنّم بهتر است یا بهشت جاودان که که به متّقیان، وعده شده؟». زیرا که مفاد این کلام، آن است که بهشت، از جهنّم بهتر است، با وجود آن که هیچ نوع خوبی ای در جهنّم نیست).

بعد از آن فرموده که پیروی نمودنِ خواهش ها و متابعتِ بدعت که خدای تعالی به آن هدایت ننموده، گم راهی و ضلالت است و هر ضلالتی، از بدعتِ ناشی می شود؛ زیرا که اگر در جمیع امور، پیروی سنّت نمایند، کسی به ضلالت نمی افتد) و هر بدعتی در آتش است؛ یعنی عاقبت بدعت، رفتن به جهنّم است).

و از این کلام شریف، چند امر ظاهر می شود:

یکی، وجوب متابعتِ اخبار و آثار رسول و اهل بیت طاهرین آن حضرت - صلوات الله علیهم -؛ و چون متابعتِ اخبار و سنن، بی تتبع و تعلیم و تعلّم (1) میسر نیست، دلالت می کند بر فضلِ روایت و تعلّم و تعلیم احادیث. و در این معانی، احادیث بسیار وارد شده و در این مقام، به قلیلی اکتفا می شود.

از آن جمله، ابن بابویه رضی الله عنه در عیون اخبار، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که از آبای کرام خود علیهم السلام روایت می فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: خداوندا! رحمت کن خلفای مرا! و این کلام را (2) تا سه مرتبه تکرار فرمود. کسی گفت: یا رسول الله! خلفای شما کدام اند؟ فرمود که: آن جماعتی که بعد از من می آیند و احادیث و سنّت مرا روایت می کنند و به مردم بعد از من، تعلیم می کنند. (3) و به این مضمون، در امالی و معانی الأخبار، روایت نموده. (4) و محمد بن الحسن الصفّار رحمه الله، در کتاب بصائر الدّرجات، از معاویه بن عمّار روایت کرده که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که: مردی که روایتِ حدیث شما بسیار کند و در

ص: 350

1-2) . ب: - «تعلّم» .

2-3) . الف: - «را» .

3-4) . عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 40، ح 94. [1]

4-5) . الأمالی، صدوق، ص 247، ح 266؛ معانی الأخبار، ص 374 و 375، ح 1.

میان مردم، منتشر سازد و در دل های شیعیان محکم سازد، افضل است یا مردی عابد که از شیعیان شما باشد و آن قدر روایت نداشته باشد؟ فرمود: کسی که روایت حدیث ما بسیار می کند و حدیث ما را در میان مردم، منتشر می سازد و در دل های شیعیان ما محکم می سازد یا دل های ایشان را راست می دارد، افضل است از هزار عابد. (1) و برقی رحمه الله در محاسن، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که به جابر خطاب فرمود که: ای جابر! و الله که یک حدیث که به دست آید از راستگویی از حلال و حرام، بهتر است از برای تو از آنچه آفتاب بر او می تابد تا آنچه که غروب می کند. (2) و ابن بابویه رحمه الله در خصال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از پدران خود علیهم السلام از حضرت امام حسین علیه السلام روایت فرموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وصیت فرمود، و از جمله وصایای آن حضرت، این بود که فرمود: یا علی! کسی که از امت من، چهل حدیث حفظ کند و مطلبش در آن یاد گرفتن، رضای الهی و تحصیل آخرت شود، خدای تعالی، او را در روز قیامت با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان، محشور می سازد. و خوب رفیقان اند این جماعت!

پس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسید که: یا رسول الله! کدام است آن چهل حدیث؟ فرمود که: آن است که ایمان آوری به خداوندی که یگانه و بی شریک است و او را بندگی کنی و عبادت دیگری نکنی. و نماز را به جا آوری با وضوی کامل در وقت های نمازها و از وقت خود، نمازها را تأخیر نکنی؛ زیرا که دیر کردن نماز، بی علتی، موجب غضب الهی می شود. و زکات بدهی. و ماه رمضان را روزه بداری. و حج خانه کعبه بکنی، اگر مال داشته باشی و توانی به حج رفتن. و پدر و مادر را به خشم نیاوری. و مال یتیم را به ناحق نخوری. و سود نخوری. و چیزی از آشامیدنی های مست کننده نیشامی. و زنا و لواط نکنی. و در میان مردم، از برای سخن چینی راه نروی. و قسم دروغ به خدای نخوری. و دزدی نکنی. و گواهی دروغ از برای هیچ کس ندهی، خواه به تو نزدیک باشد، و خواه دور. و حق را قبول کنی، از هر کس که مُحِق باشد یا سخن حقی بگوید، خواه بزرگ باشد و خواه کوچک.

و میل نکنی به هیچ ظالمی، اگرچه خویش نزدیک تو باشد. و به خواهش خود، عمل نکنی. و

ص: 351

1-1. بصائر الدرجات، ص 27، ح 6.

2-2. المحاسن، ج 1، ص 227، ح 157. [1]

زن مُحصَنه را (1) قَدْف نکنی. و عمل (2) را از برای ریا نکنی؛ زیرا که سهل ترین مراتب ریا، شرک باشد به خدای - عَزَّ و جَلَّ - است. و به مردی که کوتاه باشد، نگویی: «ای کوتاه!» و به کسی که بلند باشد، نگویی: «ای بلند!» و غرض تو از این گفتن، عیب او باشد. و استهزا نکنی به هیچ کس از خلائق. و بر بلا- و مصیبت، صبر کنی. و شکر کنی نعمت های الهی که به تو انعام فرموده. و از عقاب الهی ایمن نباشی، وقتی که مرتکب معصیتی شوی. و از رحمت الهی، ناامید نباشی. و از گناهان خود، توبه و بازگشت کنی به سوی خدای - عَزَّ و جَلَّ -؛ زیرا که کسی که توبه کرد، مثل کسی است که گناهی ندارد یا نکرده. و اصرار بر کردن گناهان نکنی، با [وجود] استغفار، و اگر چنین کنی، مثل کسی خواهی بود که استهزا کند به خدای تعالی به آیات و پیغمبران او.

و بدانی که آنچه به تو می رسد، نیست که از تو بگذرد، و آنچه از تو می گذرد، نیست که برسد. و طلب نکنی رضای مخلوقی را که موجب غضب خالق باشد. و دنیا را بر آخرت، اختیار نکنی؛ زیرا که دنیا، فانی و آخرت، باقی است. و بخل نکنی نسبت به برادران خود به آنچه مقدور تو باشد. و باطنت مثلِ ظاهرَت باشد و چنان نباشی که ظاهرَت خوب و باطنت بد باشد، و اگر چنین باشی، از جمله منافقین خواهی بود. و دروغ نگویی و با دروغگویان، آمیزش نکنی. و به خشم نیایی وقتی که سخن حقی بشنوی. و خود و اهل و فرزند و همسایگان خود را به قدرِ مقدور، به کارهای خوب و آداب پسندیده بداری. و به علم خود، عمل کنی. و با هیچ کس از خلقِ خدای - عَزَّ و جَلَّ - معامله نکنی، مگر به راستی. و با نزدیک و دور، به همواری سلوک کنی. و جَبَّار و کینه جو نباشی. و تسبیح و تهلیل و دعا و یاد مُردن و آنچه بعد از مُردن هست، از قیامت و بهشت و دوزخ، بسیار بکنی. و قرآن، بسیار بخوانی و به آنچه در قرآن است، عمل کنی. و غنیمت شماری نیکی و اِکرام به مؤمنین و مؤمنات [را]. و نظر کنی به هر چیزی که به خود نمی پسندی یا برای خود نمی کنی، پس به دیگری از مؤمنین، چنان نکنی. و از کار خیر، ملال و دل تنگی به هم نرسانی. و بر کسی، بار نباشی. و بر کسی، مَنّت نگذاری، هرگاه به او احسان کنی. و دنیا نزد تو، زندان باشد تا خدای تعالی، آن را از برای تو بهشت سازد.

پس این، چهل حدیث است که هر کس بر اینها مستقیم باشد و از من یاد گیرد، از جمله اُمَّتِ داخلِ بهشت می شود، به مرحمت الهی، و از جمله بهترین مردم و دوست ترین ایشان خواهد بود نزد خدای - عَزَّ و جَلَّ - بعد از پیغمبران و صدیقان، و خدای تعالی، او را حشر خواهد کرد روز

ص: 352

1-1. الف: - (را).

2-2. ج: «عملی».

قیامت با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صلحا. و خوب رفیقان اند این جماعت! (1) و فضیلت حفظ چهل حدیث، در اخبار بسیار وارد شده. و مراد از حفظ، یا آن است که در خاطر بگیرند - چنانچه در صدر اسلام، شایع بوده و نوشتن و تألیف نمودن، متعارف نبوده -، یا آن که شامل نوشتن و روایت نمودن و تصحیح الفاظ و تبیین معانی نیز بوده باشد. و در سیاق حدیث مذکور که چنین و چنین (2) بکنی، بعید نیست که مراد، عمل نمودن به احادیث مذکوره باشد.

دیگر آن که ترک متابعت اخبار، موجب ضلالت است. و از جمله اخبار که در این باب وارد شده، روایت نموده محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: نزد هیچ کس از مردم، حکمی مطابق حق و صواب نیست. و هیچ کس از مردم، قضایی به راستی نمی کند، مگر آنچه از ما اهل بیت، ظاهر شده باشد. و (3) وقتی که اختلاف میان ایشان به هم می رسد، آنچه غلط و خطاست، از ایشان است، و آنچه حق و صواب است، از علی بن ابی طالب علیه السلام است. (4) و از آن حضرت، روایت کرده که به سلمه بن کهیل و حکم بن عیینه فرمود: خواهید به طرف مشرق روید و خواهید به طرف مغرب. پس علم صحیحی به دست شما نمی آید، مگر آنچه از ما اهل بیت به مردم رسیده باشد. (5) و این مضمون، در چند روایت وارد شده. و از این جا ظاهر می شود که متابعت کلام حکما و صوفیه و غیر ایشان در چیزهایی که از احادیث ظاهر نشود، موجب ضلالت است. و آنچه مطابق احادیث باشد، از احادیث (6) فراگرفتن، اولی است.

دیگر آن که متابعت بدعت، سبب ضلالت است و عاقبت ضلالت، آتش جهنم است. و این مضمون را عامه و خاصه، به طُرُق متعدده، روایت نموده اند. و کلینی رحمه الله از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: وقتی که بدعت ها در امت من ظاهر شود، پس باید کسی که عالم باشد، علم خود را ظاهر کند، و کسی که نکند، لعنت خدای تعالی بر او باد! (7) و به سند مرفوع، روایت کرده که: کسی که نزد صاحب بدعتی رود و او را تعظیم کند، پس به تحقیق که سعی نکرده است، مگر در خراب کردن اسلام. (8)

ص: 353

1-1. الخصال، ص 543 و 544، ح 19. [1]

2-2. ب: - «و چنین» .

3-3. ب: - «و» .

4-4. الکافی، ج 1، ص 399، ح 1. [2]

5-5. همان، ح 3. [3]

6-6. الف: - «از احادیث» .

7-7. همان، ج 1، ص 54، ح 2. [4]

8-8. همان، ح 3.

و این مضمون را ابن بابویه رضی الله عنه در فقیه، از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده. (1) و از این جا ظاهر می شود که دیدن و تعظیم نمودن جمعی که در اعتقادات یا در اعمال، به بدعتی قائل باشند و طریقه ایشان در امری از امور، مطابق احادیث نباشد، سعی نمودن در خرابی اسلام است.

و کلینی رحمه الله از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: صاحب بدعت، توفیق توبه نمی یابد. گفتند: چرا یا رسول الله؟ فرمود: از جهت آن که محبت بدعت، در دلش جا می کند. (2) و تفصیل مبحث بدعت و بیان معنی آن، در کتاب حدائق الحقائق، بیان شده است. (3)

ص: 354

1-1). کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 572، ح 4957.

2-2). الکافی، ج 1، ص 54، ح 4. [1]

3-3). حدائق الحقائق (مخطوط).

وَلَنْ يُنَالَ شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَالصَّبْرِ وَالرِّضَا؛ لِأَنَّ الصَّبْرَ وَالرِّضَا مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ.

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِهِ حَتَّى يَرْضَى عَنِ اللَّهِ فِيمَا صَنَعَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَصَنَعَ بِهِ عَلَى مَا أَحَبَّ وَكَرِهَ، وَلَنْ يَصْنَعَ اللَّهُ بِمَنْ صَبَرَ وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ إِلَّا مَا هُوَ أَهْلُهُ وَهُوَ خَيْرٌ مِمَّا أَحَبَّ وَكَرِهَ.

و نمی رسد کسی به مرتبه ای از مراتب خوبی یا ثواب الهی، مگر به طاعت و بندگی و صبر کردن و راضی بودن به آنچه خدای تعالی برای او خواسته (؛ زیرا که صبر و رضا، از شرایط بندگی الهی است یا آن که صبر و رضا، از افراد طاعت است و قبول بعضی از عبادات، مشروط است به اطاعت و پرهیزگاری، چنانچه ظاهر (1) کلام الهی است که فرموده: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَمِّينَ»؛ 2

یعنی: قبول نمی کند خدای تعالی، مگر از متمّین. و بدانید که صاحب ایمان نمی شود هیچ بنده ای از بندگان الهی تا وقتی که راضی شود از خدای تعالی در احسان که یاد کند و مکروهی که به او رساند، خواه آن بنده را خوش آید و خواه نیاید.

و خدای تعالی، نسبت به کسی که در مقام صبر و رضا از خدای - عزّ و جلّ - باشد، نمی کند، مگر آنچه را که خدای تعالی، سزاوار و لایق به آن است و آن بهتر است از برای بنده، از آنچه خودش خواهد و نخواهد (2).

و احادیث در باب صبر و رضا به قضای الهی، قبل از این مذکور شد. و آنچه در این کلام شریف واقع شده که تا کسی صاحب مرتبه رضا نباشد، مؤمن نیست، می تواند بود که بر معنی حقیقی محمول باشد، و مراد آن باشد که کسی که به قضای الهی راضی نباشد، از این جهت که تجویز نماید که در قضای الهی، نسبت به او ظلمی و ستمی واقع شود و یقین نداند که فعل قبیح از خدای - عزّ و جلّ - صادر نمی تواند شد (3) و هر چه می کند، از روی عدل یا تفضّل است، از جمله مؤمنین نخواهد بود. و می تواند بود که مراد از ایمان، کمال ایمان باشد و مراد از صبر و رضا، اطمینان و آرام نفس و مضطرب نشدن در وقت نزول مصائب، و شکر الهی را ترک نمودن باشد. و این معنی، هر چند

ص: 355

1-1 . الف و ج: - «ظاهر» .

2-3 . ب: - «و نخواهد» .

3-4 . الف: «نمی شود» .

تمام تر و بهتر باشد، ایمان، کامل تر خواهد بود.

و از جمله آنچه در باب صبر وارد شده، روایت کرده (1) محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که فرمود: سرّ طاعت، صبر و راضی بودن از خدای تعالی است. و هر بنده ای که صبر کند و از خداوند تعالی (2) راضی شود در آنچه برای او مقدر ساخته باشد، خدای تعالی، در آنچه آن بنده خواهد یا نخواهد، نمی کند، مگر آنچه خیر آن بنده در آن باشد. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: زُهد، ده درجه دارد و بالاترین مراتب زُهد، پایین تر مراتب وَرَع است و اعلائی مراتب وَرَع، اذنائی مراتب یقین است و اعلائی مراتب یقین، اذنائی مراتب رضاست. (4) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت سؤال کردند که: مؤمن، به چه چیز می داند که مؤمن است؟ فرمود: به تسلیم امر الهی و راضی بودن به آنچه بر سر او آید از شادی و اندوه. (5) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، به حضرت موسی علیه السلام خطاب کرد که: یا موسی بن عمران! هیچ چیز نیافریده ام که پیش من، دوست تر باشد از بنده ای که به من ایمان آورده باشد؛ زیرا که اگر او را مبتلا سازم، برای آن است که (6) خیر او در آن است، و اگر به عافیت بدارم، برای آن است که خیر او در آن است، و اگر چیزی از متاع دنیا را از او نگاه دارم، جهت آن است که خیر او در آن است، و من دانانترم به آنچه صلاح حال بنده من در آن است. پس باید که بر بالای من، صبر کند و شکر نعمت من به جا آورد و به قضای من، راضی باشد تا من، او را پیش خود، از جمله صدیقین بنویسم، هرگاه به رضای من عمل کند و فرموده مرا اطاعت کند.

ص: 356

1-1 . ج: + «است» .

2-2 . ب: - «بودن از خدای تعالی است. و هر بنده ای که صبر کند و از خداوند تعالی» .

3-3 . الکافی، ج 2، ص 60، ح 3. [1]

4-4 . همان، ص 62، ح 10. [2]

5-5 . المحاسن، ج 2، ص 328، ح 85.

6-6 . الف: - «به من ایمان آورده باشد؛ زیرا که اگر او را مبتلا سازم، برای آن است که» .

وَعَلَيْكُمْ بِالْمَحَافَظَةِ «عَلَى الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَفُؤُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» 1 ، كَمَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِهِ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ.

یعنی: بر شما باد به محافظت و نگهداری نمازها و نماز میانین! و بایستید در بندگی الهی در حال قنوت، همچنان که خدای - عز و جل -، امر فرموده در کتاب خود، مؤمنان پیش از شما را و شما را.

و مراد از محافظت نمازها، آن است که نماز را به آداب و شرایط و (1) در وقت های خود به جا آورند، و نگذارید (2) که قضا شود و به آخر وقت افتد.

و مراد از صلواتی که امر به محافظت آن واقع شده، ممکن است که جمیع نمازهای واجبی و سنتی باشد، و می تواند بود که فرائض و نوافل یا فرائض یومیه باشد. و معنی صلوات وسطی مذکور می شود.

و در (3) فضل و محافظت صلوات، احادیث بسیار است. از آن جمله، روایت کرده ابن بابویه رحمه الله در فقیه، از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله، و کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: نماز، مثل ستون خیمه است که وقتی که بر جا ایستاده است، طناب ها و میخ ها و پرده، نفع دارد و وقتی که شکست، طناب و میخ و پرده، نفع نمی دهد. (4) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: نماز، مثل ترازوست. پس کسی که تمام و با شرایط به جا می آورد، اجر و ثواب تمام می گیرد. (5) و ابن بابویه رحمه الله از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: نماز، مثل نهری است که بر در خانه یکی از شما باشد و شبانه روزی، پنج مرتبه بیرون آید و در آن نهر، غسل کند. پس در بدن او بعد از پنج غسل، چرکی باقی نماند. همچنین با نماز پنج وقت، گناهی نمی ماند. (6) و کلینی و ابن بابویه رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود (7): یک نماز فریضه، بهتر است از بیست حج. و یک حج، بهتر است از خانه ای که پُر از طلا باشد و از آن تصدّق

ص: 357

1-2) . ج: - «و» .

2-3) . الف و ب: «به جای آورید و نگذارید» .

3-4) . ب: + «باب» .

4-5) . کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 211، ح 693؛ الکافی، ج 3، ص 266، ح 9. [1]

5-6) . الکافی، ج 3، ص 267، ح 13. [2]

6-7) . کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 211، 640.

7-8) . ب: - «فرمود» .

کنند تا چیزی نماند. (1) و کلینی رحمه الله از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: وقتی که کسی به نماز می ایستد، رحمت الهی از اطراف آسمان تا اطراف زمین، بر او نازل می شود و ملائکه، دور او را احاطه می کنند و فرشته او را آواز می دهد که: اگر این مرد که نماز می کند، بداند آنچه در نماز از فضیلت و ثواب هست، هرگز از نماز فارغ نخواهد شد. (2) و در حدیث دیگر، روایت کرده که: فرشته، بر با بالای سر او ایستاده، به او می گوید که: ای شخصی که نماز می کنی! اگر بدانی که کیست آن کس که نظر مرحمت به تو می کند و با کی (3) مناجات می کنی و راز خود به او می گویی، هرگز ملتفت چیزی نمی شدی و از آن جا که ایستاده ای، به جای دیگر نمی رفتی. (4) و از ابان بن تغلب، روایت کرده که گفت: در مشعر الحرام، نماز شام را در عقب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به جای آوردم و چون فارغ شد، اقامه گفت و نماز خفتن گزارد و در میان [نماز] شام و خفتن، نافله نکرد. و در سال دیگر با آن حضرت، نماز کردم. بعد از نماز شام، چهار رکعت نافله به جای آورد. بعد از آن، اقامه گفت و نماز خفتن کرد و بعد از نماز، به جانب من التفات نمود و فرمود: ای ابان! این نمازهای پنجگانه واجب را کسی که به جا آورد و وقت های آنها را محافظت نماید، روز قیامت که ملاقات الهی می کند، او را عهدی، یعنی پیمانی یا نوشته ای خواهد بود که به سبب آن (5) عهد، او را داخل بهشت می کند. و کسی که این نمازها را به وقت خود نکند و محافظت آنها را (6) به جای نیاورد، کار او با خدای - عزّ و جلّ - است. اگر خواهد، او را می آمرزد و اگر خواهد، عذاب می کند. (7) و نکردن آن حضرت، نافله مغرب را در سال اول، می تواند بود که بنا بر آن باشد که وقت نافله، فوت شده بوده. پس بعد از نماز خفتن، قضا فرموده باشد و در سال دویم، به جهت وسعت وقت، ادا فرموده باشد؛ لیکن باقی ماندن وقت نافله تا رسیدن به مشعر الحرام، خالی از بُعدی نیست و اگر نافله را بعد از ذهاب حُمره مغربی و پیش از نماز خفتن به جا آورده باشند، دلالت خواهد کرد بر آن

ص: 358

1-1. الکافی، ج 2، ص 265 و [1] 266، ح 7؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 209، ح 630.

2-2. الکافی، ج 3، ص 265، ح 4. [2]

3-3. ج: «که» .

4-4. همان، ح 5.

5-5. الف: «این» .

6-6. الف و ج: - «را» .

7-7. همان، ج 3، ص 267 و 268، ح 2. [3]

که نافله مرتبه را در وقت فریضه می توان کرد؛ و می توان بود (1) که در سال اول، به جهت مانعی یا بیان جواز، ترک نموده باشد.

و کلینی رضی الله عنه از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: اول چیزی که حساب آن را از بنده می طلبند، نماز است. پس اگر نمازش را قبول کردند، سایر اعمال را قبول می کنند و وقتی که نماز در اول وقت بالا می رود، به صاحبش بر می گردد، سفید و نورانی، و می گوید که: مرا حفظ و نگاهداری کردی. پس خدای تعالی، تو را نگاهداری کند! و چون در غیر وقت خود، بی شرایط و (2) آداب، بالا می رود، سیاه و تاریک به نزد صاحبش بر می گردد و می گوید: مرا ضایع کردی. خدای تعالی، تو را ضایع کند! (3) و ابن بابویه رحمه الله در فقیه، این مضمون را روایت نموده. (4)

چگونگی محافظت از نماز

و بدان که محافظت نماز، به آن می شود که آداب و شرایط نماز را رعایت نمایند. و اگرچه این مقام، گنجایش تفصیل آنها ندارد، و لیکن چون اهتمام به بعضی از آنها بیشتر و ترک آنها در میان بسیاری از مردم، شایع است، بنا بر این، به ذکر بعضی اکتفا می شود:

از آن جمله، رعایت طهارت جامه و بدن است از نجاسات، به قدری که موافق ظاهر شرع طاهر باشد، نه آن که به مرتبه وسواس منتهی شود؛ زیرا که وسواس (5) به غیر متابعت شیطان، چیزی نیست و باعث آن می شود که عبادت الهی بر آدمی شاق و دشوار می شود، و موجب ترک و بطلان عبادات می شود.

دیگر، درست ساختن وضو و غسل و تیمم است، و رسانیدن آب در وضو و غسل به جمیع اعضا، به نحوی که معنی شستن به عمل آید، و ابتدا نمودن در شستن رو به رُستنگاه موی سر در حالت وضو و در شستن دست ها به بالای مرفق (6)، نه چنانچه بعضی از عوام، آب را در شستن رو و دست ها پایین تر می ریزند و بعضی از دست و رو، ناشسته می ماند. و علما، این چنین وضو را باطل می دانند.

ص: 359

1-1) . الف: - «و می توان بود» .

2-2) . ب: «و» .

3-3) . الکافی، ج 3، ص 268، ح 4. [1]

4-4) . کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 208 و 209، ح 626 و 627.

5-5) . الف: - «منتهی شود؛ زیرا که وسواس» .

6-6) . ب: «مرفق» .

دیگر، به جا آوردن اذان و اقامه است. و جمعی از علما، اقامه را در همه نمازهای پنجگانه، بر مردان، واجب می دانند و اذان و اقامه را بر مرد و زن در نماز صبح و مغرب، واجب می دانند. و بعضی، اذان را در نماز صبح و شام، و اقامه را در جمیع نمازهای پنجگانه، واجب می دانند، و احوط آن است که مطلقاً ترک نکنند.

دیگر، اخلاص نیت است و عبادت را برای خدای تعالی به جا آوردن، نه برای دیدن و شنیدن مردم و سایر اغراض فاسده. و قبل از این مذکور شد که ریا، یکی از مراتب شرک به خداست و ظاهر است که عبادت از برای دیگری کردن، از قبیل بت پرستیدن است. و در باب نیت و قصد قربت، بعضی کلمات، قبل از این مذکور شد.

و سواس که جمعی در نیت می کنند، محض متابعت شیطان است، و بسیار است که باعث گذشتن نماز از وقت فضیلت می شود. و بهتر آن است که نیت را به لفظ در نیاورند؛ زیرا که امری است که شارع نفرموده. و ظاهر، آن است که بعد از اقامه، هر گاه نیت را به لفظ در آورند، از قبیل حرف زدن باشد خارج از صلوات. و در حدیث صحیح، وارد شده که: هر گاه بعد از اقامه، حرف زنی، اقامه را اعاده کن.

دیگر، در حال تکبیر بر جای خود ایستادن، و آن که بعضی از عوام، در وقت تکبیرة الاحرام، قدمی پیش می گذارند، بدعتی است باطل.

دیگر، درست خواندن حمد و سوره است در نماز و رعایت نمودن که هر حرفی از مخرج خود گفته شود، نه آن که ضاد را از مخرج زاء، و غین را از مخرج قاف، و صاد را از مخرج سین - چنان که میان عوام شایع است - بگویند. و هر کس نداند باید که یاد گیرد و هر کس زبانش چنانچه باید، موافقت نکند و باید که به قدر مقدور سعی بکند، بعد از آن، معذور خواهد بود. و ندانستن مسئله در این امور - چنانچه علما تصریح نموده اند - فایده ای ندارد. و ظاهراً در میان علما خلافتی نیست که هر گاه قرائت صحیح نباشد، خواه آن که عمداً غلط بخواند یا از روی جهل و نادانی به مسئله یا به طریقه قرائت، با وجود آن که یاد گرفتن ممکن باشد، نماز درست نخواهد بود. بنا بر این، بسیاری از نمازها باطل خواهد بود و کمال بی دینی است که کسی حمد و سوره را که نماز واجب - که ستون دین است - به آن بر پاست، با آن که در شبانه روزی چندین مرتبه خوانده می شود، یاد نگیرد.

و سواس در قرائت هم از فریب شیطان است و جمعی از آنها که در قرائت و سواس می کنند، بسیار است که بدتر از جمعی می خوانند که از قرائت، هیچ وقوف ندارند.

دیگر، به تأنی گزاردن نماز و قرائت به همواری و ترتیل به جای آوردن، و ذکر رکوع و سجود را سه مرتبه گفتن، و شروع نکردن در ذکر رکوع تا وقتی که دست‌ها به زانو برسند، نه چنانچه جمعی بعضی از رکوع را در اثنای رفتن به رکوع و بعضی را در سر برداشتن می‌گویند، و همچنین در سجود، تا سر به زمین نرسد، شروع در ذکر نکردن، و تا تمام نشود، سر برداشتن، و بعد از رکوع و سجود، راست شدن، و لمحّه ای قرار و آرام گرفتن. و طمأنینه، یعنی آرام گرفتن بعد از رکوع را بعضی از علما، رُکن نماز می‌دانند. پس اگر کسی از روی فراموشی هم ترک کند، نمازش باطل خواهد [شد]. و خلافی نیست در آن که آرام گرفتن بعد از رکوع و بعد از سجدهٔ اول، واجب است.

و هر یک از واجبات نماز را، اگر (1) کسی دانسته یا از جهت آن که مسئله [را] نداند (2)، ترک کند، علما گفته‌اند که نمازش باطل است. و اکثر عوام، بعد از رکوع و سجود، آرام نمی‌گیرند؛ بلکه راست نمی‌شوند و به قول همهٔ علما، نمازشان باطل است. و اگرچه از تقصّر الّهی بعید نیست که جاهل مسئله را معذور دارد؛ ولیکن کسی که به آخرت ایمان داشته باشد و از غضب الّهی ترسد، باید که راضی به آن نشود که مسائل و آداب عبادتی مثل نماز را - که رُکن ایمان است -، فرانگیرد تا آن که نماز خود را به نحوی به جا آورد که به اتفاق علما، باطل باشد.

و کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود که مردی داخل مسجد شد و نماز کرد و رکوع و سجود را تمام به جا نیاورد. حضرت فرمود که: این مرد، سری بر زمین زد، چنانچه کلاغ، منقار بر چیزی زند، و اگر این مرد بمیرد و نمازش این چنین باشد، بر غیر دین من خواهد مُرد. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: نماز خود را سُبُک مگیر؛ زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت رحلت از دنیا فرمود که: از من نیست کسی که نمازش را سُبُک می‌گیرد، و از من نیست کسی که چیزی مست کننده می‌خورد. و الله که وارد بر حوض من نخواهد شد! (4) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی که بنده به نماز می‌ایستد و نماز را سُبُک می‌کند، خدای تعالی به ملائکهٔ خود می‌فرماید: آیا نمی‌بینید این بنده مرا؟ گویا گمان می‌کند که برآوردن حاجت‌های او به دست دیگری است. آیا نمی‌داند که برآوردن حاجت او به دست من است؟! (5)

ص: 361

1-1. ج: «که» .

2-2. ب: «یا آن که مسئله نداند» .

3-3. الکافی، ج 3، ص 268، ح 6. [1]

4-4. همان، ص 269، ح 7. [2]

5-5. همان، ح 10. [3]

و از حضرت امام موسی [کاظم] علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی که وفات پدرم علیه السلام رسید، به من گفت: ای فرزند! به تحقیق که شفاعت ما نمی رسد به کسی که نماز را سبک می گیرد. (1) دیگر، ترک نکردن قنوت در جمیع نمازها.

دیگر، رعایت کردن وقت های فضیلت در جمیع نمازها، چنانچه نماز صبح را تأخیر نکند تا وقتی که سرخی طرف مشرق، ظاهر شود؛ بلکه قبل از آن به جا آورد، و نماز ظهر را پیش از آن که سایه به قدر چهار قدم شود یا مثل شاخص شود. و قدم هفت یک شاحض است، چنانچه طول قدم آدمی، غالب به قدر هفت یک قامتش می باشد. و بعضی از علما گفته اند که هرگاه کسی نماز ظهر را تأخیر کند تا وقتی که سایه به قدر شاحض شود و در آن تأخیر، عذری نداشته باشد، نمازش قضا می شود. و همچنین گفته اند که کسی که مختار باشد اگر نماز عصر را تأخیر کند تا سایه دو مثل شود، قضا می شود، و نماز مغرب را تا وقتی که سرخی طرف مغرب برطرف شود، تأخیر نکند.

دیگر، نوافل شبانه روزی را ترک نمودن، خصوصاً نماز شب که در آن، تأکید بسیار است. و نافله شب با نماز شفع و وتر، یازده رکعت است، و نافله صبح، دو رکعت، و نافله ظهر و عصر، هر کدام هشت رکعت، و نافله شام، چهار رکعت، و نافله خفتن، دو رکعت، نشسته یا ایستاده.

و در احادیث، وارد شده که نافله، تلافی نقصان فریضه می کند و تلافی می کند متوجه شدن در اثنای نماز را به چیزهای دیگر و فکرها کردن و از نماز، غافل بودن [را]. و تأکید بسیار در باب قضا کردن نوافل، وارد شده. و در بعضی از احادیث، وارد شده که: کسی که [قضا نکند، در روز قیامت، سبک گیرنده و ضایع کننده سنت رسول الله صلی الله علیه و آله محشور خواهد شد.

دیگر، متوجه شدن به عبادت و دل را مشغول فکرها و خیال ها نساختن و در اثنای نماز، نگاه به طرف چپ و راست نکردن؛ بلکه تا ایستاده باشد، نگاه به موضع سجده کند و در وقت قنوت، به کف دست و در حال رکوع، به میان قدم ها و در سجود، به طرف بینی و در تشهد، به کنار خود.

و در احادیث، وارد شده که از نماز، همان قدر قبول می شود که دل آدمی، متوجه آن است. و کسی که نافله به جا آورد، تلافی آن نقصان، به نافله می شود - چنانچه مذکور شد - و می تواند بود که با وجود آن که کسی در نماز فکرها کند، نمازش صحیح باشد، به این معنی که قضا بر او لازم نباشد و حکم تارک الصلاة نداشته باشد؛ اما مقبول نباشد، یعنی استحقاق ثواب، نداشته باشد یا موجب رسیدن به مراتب عالیه نشود. و اگرچه کم واقع می شود که خیالات در اثنای نماز در ذهن

ص: 362

آدمی نباشد؛ لیکن به قدرِ مقدور، سعی در توجّه و اقبالِ دل به جانبِ نماز باید کرد و متوجّه معانی آن چیزی (1) شد که بر زبان، جاری می شود. و اکثر مردم، می توانند معنی ظاهری حمد و سوره و اذکار و ادعیّه نماز را یاد گرفت، و از جهت آن که چندان در فکر بندگی خدا نیستند، نه لفظ را درست یاد می گیرند و نه معنی را، و مثل طوطی، لفظی چند بر زبان جاری می سازند و اصلاً از معنی، خبر ندارند.

و بندگی الهی، این معنی ندارد و باید که در اثنای نماز، متوجّه کار دیگر نشوند، هر چند اندکی باشد؛ نه چنانچه بعضی در اثنای نماز، دست در آستین می کنند، و بعضی باریش خود بازی می کنند. و [باید] با خضوع و خشوع باشند و به قدر مقدور، خود را از گریه معاف ندارند و ملاحظه نمایند که در مقام بندگی کدام خداوند ایستاده اند.

و در بعضی احادیث، وارد شده که نماز را مانند کسی بکن که وداع نماز کند و نمازی که می کند، نماز آخرین خود داند. (2) دیگر، بعد از نماز، به همان طریقی که به جهت تشهّد نشسته باشند، تعقیب به جای آوردن، و از ادعیه و اذکار و قرآن، به قدر مقدور خواندن؛ و بهترین تعقیبات، تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام است (3). و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شبِ هریر که آتش حربِ صقین در غایت اشتعال بود، می فرمود که تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را ترک نکردم (4). (5) و باید که در اثنای تعقیب، با کسی سخن نگویند و متوجّه امری دیگر نشوند.

دیگر، بعد از تعقیب، سجده شکر به جا آوردن.

مذمت سبک شمردن نماز

مجملاً نماز، از ارکان ایمان و اعظم عبادات است و سهل انگاشتن نماز و اهتمام نمودن در یاد گرفتن مسائل و قیام به مراسم و آداب چنین عبادتی، منافی طور ایمان است. و محمد بن یعقوب

ص: 363

1-1. ج: + «باید» .

2-2. الأمالی، طوسی، ص 508، ح 1111؛ مکارم الأخلاق، ص 300؛ الأربعون حدیثاً، شهید اول، ص 44، ح 15.

3-3. ب: - «است» .

4-4. ب: - «در شب هریر که آتش حرب صقین در غایت اشتعال بود، می فرمود که تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را ترک نکردم» .

5-5. المصنّف، عبد الرزاق صنعانی، ج 11، ص 33، ح 19828.

کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که (1): و الله که بر مردی پنجاه سال می گذرد و خدای تعالی، از او یک نماز را قبول نمی کند! پس چه چیز از این عظیم تر می باشد؟ و الله که شما از همسایگان و اصحاب خود بعضی را می شناسید که اگر از برای شما بکنند نمازی را که می کنند، قبول نخواهید کرد، از برای آن که آن را سهل می گیرند و به درستی که خدای تعالی قبول نمی کند، مگر چیز خوب را. پس چگونه قبول می کند چیزی را که سبک گیرند؟ (2)

نماز عصر (وسطی)

و در نماز «وسطی» که در این حدیث شریف بر طبق آیه کریمه، امر به محافظت آن واقع شده، اختلاف کرده اند. و روایات نیز خالی از اختلافی به حَسَب ظاهر نیست و در بعضی اخبار، به نماز ظهر تفسیر شده و گفته اند که ظهر، نماز میانین است، از این جهت که در میان روز، گزارده می شود. و چون اول نمازی که واجب شد، نماز ظهر بود، بنا بر این، به خصوص محافظت آن، امر واقع شده. (3) و در بعضی اخبار، به نماز عصر تفسیر شده و گفته اند: تسمیه آن به «وسطی»، بنا بر آن است که در میان چهار نماز واقع شده که دو از آن چهار، در شب به جای (4) آورده می شود، و آن، مغرب و عشاء است، و دو در روز و آن، صبح و ظهر است، و چون وقت عصر، اکثر مردم مشغول کارها می باشند، امر به خصوص آن، وارد شده. و به وجوه دیگر نیز بعضی از مفسرین، تفسیر کرده اند.

و قنوت، در لغت به معنی دعا و طاعت و سکوت آمده. و مشهور میانه (5) علما آن (6) است که قنوت نماز، سنت مؤکد است، و از کلام بعضی ظاهر می شود که واجب می دانند.

ص: 364

1-1 . ج: - «که» .

2-2 . الکافی، ج 3، ص 269، ح 9. [1]

3-3 . همان، ص 271، ح 1. [2]

4-4 . ج: «جا» .

5-5 . ج: «میان» .

6-6 . ب: «این» .

وَ عَلَیْكُمْ بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ (1) الْمُسْلِمِينَ؛ فَإِنَّهُ مَنْ حَقَّرَهُمْ وَ تَكَبَّرَ عَلَيْهِمْ فَقَدْ زَلَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَ اللَّهُ لَهُ حَاقِرٌ وَ مَاقِتٌ، وَ قَدْ قَالَ أَبُوْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَمَرَنِي رَبِّي بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ.

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ حَقَّرَ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَلْقَى اللَّهُ عَلَيْهِ الْمَقْتَ مِنْهُ وَ الْمَحَقَّرَةَ حَتَّى يَمُوتَهُ النَّاسُ، وَ اللَّهُ لَهُ أَشَدُّ مَقْتًا.

فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي إِخْوَانِكُمُ الْمَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ؛ فَإِنَّ لَهُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا أَنْ تُجِبُّوهُمْ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِحُبِّهِمْ، فَمَنْ لَمْ يُحِبِّ مَنْ أَمَرَ اللَّهُ بِحُبِّهِ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، وَ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ مَاتَ وَ هُوَ مِنَ الْغَاوِينَ.

و بر شما باد به دوست داشتن فقیرای مسلمانان؛ زیرا که کسی که فقیرای مسلمانان را حقیر و خُرد شمارد و بر ایشان، تکبّر و بزرگی کند، از دین الهی لغزیده است و خدای تعالی، او را حقیر می شمارد و دشمن می دارد. و به تحقیق که پدر ما حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: خداوند من، مرا امر کرده به دوستی مساکین مسلمانان. و بدانید که کسی که حقیر می شمارد یکی از مسلمانان را، خدای تعالی بر او می اندازد غضب خود را و حقیر می سازد او را تا آن که مردم، او را دشمن دارند. و غضب و دشمنی خدای تعالی، مر او را سخت تر است از دشمنی مردم. پس، از خدای تعالی حذر کنید در باب برادران مسلمان خود که فقیر باشند؛ زیرا که ایشان بر شما حقی دارند و آن، دوست داشتن ایشان است؛ زیرا که خدای تعالی، رسول خود را صلی الله علیه و آله امر کرده به دوستی ایشان. پس کسی که دوست ندارد کسی را که خدای - عزّ و جلّ - امر به دوستی او فرموده باشد، خدا و رسول را اطاعت نکرده، و کسی که عصیان خدا و رسول کند و بر آن حال بمیرد، از جمله گم راهان خواهد بود.

بدان که در معنی فقیر و مسکین، اختلاف کرده اند که آیا فقیر، آن است که پریشانی او بیشتر باشد یا مسکین. و هر دو در این معنی شریک اند که قوت یک ساله خود و عیال خود را نداشته باشند و کسی [را] نداشته باشند که قوت ایشان را کافی باشد.

و ظاهر آن است که مسکین در این کلام شریف، هر پریشانی ای را شامل باشد. و احادیث در فضل فقرا و مساکین، بسیار است. از آن جمله، روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: به درستی که خدای - عزّ و جلّ - روز قیامت، الثفات می فرماید به فقراى مسلمانان، مثل کسی که از کسی عذرخواهی کند، و می گوید که (1): به عزّت و جلال خودم قسم که شما را در دنیا، فقیر و محتاج نساخته بودم از برای آن که در پیش من، خوار باشید و خواهید دید که امروز به شما چه نوع، احسان خواهم کرد! پس هر کس (2) که در دنیا به شما نیکی کرده باشد، دست او را بگیرید و به بهشت برید. پس مردی از جمله ایشان خواهد گفت که: خداوند! اهل دنیا، لذّت ها در دنیا بُردند، زنان خوب داشتند و جامه های نرم پوشیدند و خوردنی ها خوردند و در خانه ها سُکنا نمودند و بر (3) چارپایانِ خوب، سوار شدند. پس (4) به من عطا کن مثل آنچه به ایشان عطا کرده بودی. پس خدای - تبارک و تعالی - می فرماید که: از برای تو و از برای هر یک از فقرا، هفتاد برابر آنچه به اهل دنیا داده ام از روزی که دنیا را آفریده ام تا وقتی که دنیا آخر شده، مقرر ساختم. (5) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: فقراى مؤمنین، چهل خریف، یعنی چهل سال دنیا یا چهل سال آخرت، پیش از اغنیا در روضه های بهشت خواهند گردید.

بعد از آن فرمود: از برای تو مثلی بزنم. به درستی که حال اغنیا و فقرا، مثل دو کشتی است که از پیش عشاری بگذرانند. پس (6) چون نگاه به یکی کند و در او چیزی نبیند، گوید که: «ببرید!» و به دیگری نگاه کند و ببیند (7) که پُر از متاع است، گوید که (8): «نگاه دارید!». (9) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: از برای شیعیان خالص ما در زمان دولت باطل، به غیر از قوت، مقرر نشده. پس خواهید به مشرق روید و خواهید به مغرب که به غیر از قوت، چیزی روزی شما نمی شود. (10)

ص: 366

1-1 . ب: - «که» .

2-2 . ج: «کسی» .

3-3 . الف: - «بر» .

4-4 . الف: - «پس» .

5-5 . الکافی، ج 2، ص 261 و 262، ح 9. [1]

6-6 . ب: - «پس» .

7-7 . ج: «ببیند» .

8-8 . ب: - «که» .

9-9 . همان، ص 260، ح 1. [2]

10-10 . همان، ص 261، ح 7. [3]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، به حضرت موسی علیه السلام خطاب فرمود که: ای موسی! هر گاه بینی (1) که پریشانی رو (2) به تو کرده، بگو: «خوش آمد (3)»، چیزی که شعار صالحان است. و وقتی که توانگری را بینی که رو (4) به تو آورده، بگو: «گناهی است که عقوبتش به زودی رسید». (5) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: روز قیامت که می شود، جمعی به در بهشت خواهند آمد و در را خواهند زد. پس به ایشان می گویند که: شما کیستید؟ خواهند گفت (6): ما فقرایم. پس به ایشان می گویند که: آیا شما پیش از حساب می خواهید که داخل بهشت شوید؟ ایشان خواهند گفت: چیزی به ما نداده (7) بودید که حساب آن را از ما خواهید (8). پس خدای - عزّ و جلّ - می فرماید که: راست می گویند. بروید به بهشت. (9) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: اگر نه آن بود که شیعیان به خدای - عزّ و جلّ - الحاح می کنند، هر آینه، خدای - عزّ و جلّ - تنگی احوال ایشان را زیاد از آنچه هست، می کرد. (10) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هر چند ایمان بنده زیاد (11) می شود، تنگی معیشتش بیشتر می شود. (12) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که در مقام خوار کردن مؤمنی باشد یا او را حقیر شمارد از جهت آن که چیزی در دست او کم باشد و فقیر باشد، خدای تعالی، او را در روز قیامت در حضور خلائق، رسوا می کند. (13) و بدان که از جمله لوازم دوست داشتن فقرا و مساکین، آن است که وقتی که اطعامی کنند - و مردم را به مهمانی دعوت کنند، چنانچه مردم توانگر را می طلبند - فقرا را نیز بطلبند و مهمانی را مخصوص اغنیا سازند. و رفتن به چنین مهمانی ای را بعضی از فقها ذکر کرده اند که مکروه است.

و در مکتوبی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به عثمان بن حنیف انصاری - که از جانب آن

ص: 367

-
- 1-1 . ج: «بینی» .
 - 2-2 . ب: «روی» .
 - 3-3 . ب: «خوش آمدی» .
 - 4-4 . ب: «روی» .
 - 5-5 . همان، ص 263، ح 12. [1]
 - 6-6 . الف: + «که» .
 - 7-7 . ب: «داده» .
 - 8-8 . ب: «آن را می خواهید» .
 - 9-9 . همان، ص 264 و 265، ح 19. [2]
 - 10-10 . همان، ص 264، ح 16. [3]
 - 11-11 . ج: «زیاد» .
 - 12-12 . همان، ص 261، ح 4. [4]
 - 13-13 . همان، ج 2، ص 353، ح 9. [5]

حضرت، والی بصره بود - نوشته، می فرماید که: ای پسر حُنَیْف! به من رسیده که مردی از جوانان اهل بصره، تو را به مهمانی ای طلبیده و توبه زودی آن جا حاضر شده و الوان طعام های خوب پیش تو آورده اند و کاسه ها نزد تو کشیده اند، و من گمان نداشتم که تو قبول کنی حاضر شدن به طعام جماعتی را که (1) فقرای خود را نمی طلبند و اغنیاشان را می طلبند. پس نظر کن به آنچه در این سفره می خوری و هر چیز که بر تو مُشْتَبَه باشد، بینداز، و هر چه را یقین دانی که از راه های طیب به دست (2) آمده، از آن بخور. (3) و از این کلام شریف، ظاهر می شود که از طعام های شَبَهه و از طعام (4) جمعی که تکلف (5) در ضیافت ها می کنند و عرضشان (6)، شهرت و اعتبار دنیاست و اغنیا را که به حَسَب دنیا اعتباری دارند، می طلبند و مردم پریشان را طلب نمی کنند، احتراز می باید کرد.

ص: 368

-
- 1-1 . ب: - «را» .
 - 2-2 . ب: + «تو» .
 - 3-3 . نهج البلاغه، ج 3، ص 70، نامه 45. [1]
 - 4-4 . الف: «طعام های» .
 - 5-5 . ج: «تکلفات» .
 - 6-6 . الف: «غرض ایشان» .

وَإِيَّاكُمْ وَالْعِظَمَةَ وَالْكِبْرَ؛ فَإِنَّ الْكِبْرَ رِدَاءُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ -، فَمَنْ نَازَعَ اللَّهَ رِدَاءَهُ فَصَمَهُ اللَّهُ وَأَذَلَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

و پرهیز نمایید از بزرگی و تکبر؛ زیرا که تکبر، مخصوص خدای - عَزَّ وَجَلَّ - است (، مانند ردای هر کس که مخصوص اوست). پس کسی که نزاع کند با خدای - عَزَّ وَجَلَّ - و (1) در باب چیزی که مانند ردای شخص، مخصوص اوست، خدای تعالی، می شکند او را و دلیل و خوار می سازد در روز قیامت.

بدان که تکبر، از قبایح اوصاف ذمیمه است و در مبحث کبائر، مذکور شد که به کار بردن تکبر، از جمله گناهان کبیره است.

و تکبر، در احادیث به چند معنی استعمال شده و بعضی از بعضی بدتر است. و بدترین انواع تکبر، سرکشی از متابعت حق است و این، معنی ماده کفر و طغیان است.

دیگر، خود را بهتر دانستن و زیادتى کردن بر مؤمنان به سبب اصل و نسب یا اعتبار و منصب یا (2) توانگری و مثال این امور است. و مفسد تکبر، بسیار (3) و احادیث در مذمت آن، بی شمار است (4). و از جمله آنها خطبه قاصعه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که اهل کوفه را به آن خطبه، موعظه و تحذیر فرمود، و سببش آن بود که چون قبایل مختلفه از عرب، در کوفه جمع شده بودند و از راه مفاخرتی که در میان قبایل می باشد، شایع شده بود که مردی از پیش قبیله ای می گذشت و به آواز بلند، سخنی می گفت که ایشان را به حرکت آورد، و (5) یکی از اهل آن قبیله نیز فریادی می کرد و مردم از دو طرف جمع شده، فتنه و نزاع بر پای می کردند، چنانچه در بسیاری از بلاد، اهل محل ها با یکدیگر محاربه و منازعه می کنند، پس روزی آن حضرت، بر شتر سوار شده، در موضعی که جمعی از ایشان حاضر بودند، فرمود که: حمد، مر خداوندی را که عزت و کبریا را لباس خود ساخته و این دو صفت را از برای خود، نه از برای خلق (6) اختیار نموده و بر دیگران، قُرُق فرموده و از برای جلال خود، برگزیده، و لعنت خود را مقرر ساخته از برای کسی که از جمله بندگان او در این دو چیز با او منازعه کند. و بعد از آن به این معنی، ملائکه مقربین خود را آزمایش

ص: 369

1-1 . ب و ج: - «و» .

2-2 . ب: «و» .

3-3 . الف: - «بسیار است» .

4-4 . الف: - «است» .

5-5 . ب: - «و» .

6-6 . الف: «خود» .

فرمود (1) تا ممتاز کند (2) جمعی که از جمله ایشان فروتنی اختیار کنند، از جمعی که سرکشی و تکبر نمایند. پس خدای تعالی، با آن که دانا بود به آنچه در دل ها پنهان است و آنچه از نظرها غایب و محجوب است، فرمود که: من، بشری خلق خواهم کرد از گِل. پس چون خلقت او را تمام کنم و روح در او بدمم، شما بیفتید به سجده او. پس همه ملائکه، سجده کردند، به غیر از ابلیس که حمیت، او را عارض شد و به آفرینش خود، بر آدم افتخار کرد و از برای اصل خود بر او تعصب ورزید. پس دشمن خدای تعالی، پیشوای متعصب بان و پیشوای متکبران است که اساس تعصب را بر زمین گذاشت و در باب ادای تجبر، با خدای تعالی نزاع کرد و لباس عزت طلبی را پیراهن خود کرد و قناع فروتنی را از سر خود برداشت. و آیا نمی بینند که چگونه خدای تعالی (3)، او را به سبب تکبرش حقیر ساخت و به بلندی ای که در نظر داشت، پستش گردانید و در دنیا، او را از درگاه خود، رانده و دور ساخت و در آخرت، آتش جهنم [را] برای او مهیا کرد؟ و اگر خدای تعالی می خواست که حضرت آدم را از نوری خلق کند که روشنی او چشم ها را خیره کند و حسن او عقل ها را زیر دست خود سازد و از بوی خوشی (4) بیافریند که رایحه او (5)، دماغ ها را فرو گیرد، هر آینه می توانست کرد و اگر چنین کرده بود (6)، همگی، اطاعت او را گردن می نهادند (7) و بار امتحان و آزمایش در باب او بر ملائکه، سبک می شد؛ و لیکن خدای تعالی، امتحان می کند آفریدگان خود را به بعضی از چیزها که اصل آن را ندانند، از جهت آن که ایشان را به این امتحان، از یکدیگر امتیاز دهد و تکبر را از ایشان، زایل سازد و خودبینی را از ایشان دور گرداند.

پس عبرت گیرید از آنچه خدای تعالی با شیطان کرد؛ زیرا که عمل طویل و سعی بسیار او را باطل کرد، و چنان بود که شیطان، شش هزار سال عبادت خدای تعالی کرده بود از سال های دنیا یا

ص: 370

1-1) الف: «فرموده» .

2-2) الف: «شود» .

3-3) الف: - «با آن که دانا بود به آنچه در دل ها پنهان است و آنچه از نظرها غایب و محجوب است، فرمود که: من، بشری خلق خواهم کرد از گِل. پس چون خلقت او را تمام کنم و روح در او بدمم، شما بیفتید به سجده او. پس همه ملائکه، سجده کردند، به غیر از ابلیس که حمیت، او را عارض شد و به آفرینش خود، بر آدم افتخار کرد و از برای اصل خود بر او تعصب ورزید. پس دشمن خدای تعالی، پیشوای متعصب بان و پیشوای متکبران است که اساس تعصب را بر زمین گذاشت و در باب ادای تجبر، با خدای تعالی نزاع کرد و لباس عزت طلبی را پیراهن خود کرد و قناع فروتنی را از سر خود برداشت. و آیا نمی بینند که چگونه خدای تعالی» .

4-4) الف: «بویی خوش» .

5-5) الف: «آن» .

6-6) ج: «بودی» .

7-7) الف: «همگی اطاعت می کردند» .

آخرت. پس چنین عبادتی را خدای تعالی، باطل شمرد، به سبب تکبر یک ساعت. پس کیست که بعد از آنچه با شیطان شد، در درگاه الهی، صاحب معصیت او باشد و سالم بماند؟! و چنان نیست که سالم بماند؛ زیرا که خدای تعالی، داخل بهشت نمی کند انسانی را که صاحب خصلتی باشد که به سبب آن خصلت، ملکی را از آن جا بیرون کرد. به درستی که حکم الهی در باب اهل آسمان و زمین، یکی است و خدای تعالی، هیچ یک از خلق را رخصت نداده که چیزی را (1) که بر همه عالمیان فرُوق فرموده، بر خود مباح سازد. پس حذر کنید از دشمنی خدای تعالی، که شما را به درد خود گرفتار کند و به سوار و پیاده خود، شما را از جا برآرد!

بعد از آن فرمود که: فرو نشانید آتش های عصبیت و کینه های جاهلیت را که در دل های شما پنهان است؛ زیرا که این حمیت در اهل اسلام، از خیالاتی می باشد که شیطان، در خاطر می اندازد و از نخوت ها و فسادها و آنچه در آدمی می دمَد، حاصل می شود. و قصد آن کنید که خاکساری را بر سر خود جای دهید و عزت را پای مال سازید و طوق تکبر را از گردن خود بردارید و تواضع را سرحدی قرار دهید که میانه شما و دشمن شما - که عبارت از شیطان و لشکرهای اوست -، فاصله باشد؛ زیرا که شیطان از هر طایفه، لشکرها و مددکاران و سواران و پیاده ها (2) دارد. و مثل آن کسی مباحثید که با برادر خود که از یک مادر بودند (یعنی قایل)، تکبر ورزید، بی آن که خدای تعالی، او را زیادتی داده باشد. و تکبرش سببی نداشت، سوای بزرگی ای که از جهت حسد، عارض او شده بود و حمیت در دل او، آتش غضب افروخته بود و شیطان در دماغ او، رایحه تکبری دمیده بود که عاقبتش پشیمانی بود و گناه جمعی را که خون های ناحق تا روز قیامت می کنند، بر گردن او لازم گردانید.

بعد از آن فرمود که: اگر خدای تعالی، کسی را رخصت تکبر می داد، هر آینه، پیغمبران خاص خود را مرخص می ساخت و چنین نکرد؛ بلکه تکبر را در نظر ایشان، قبیح ساخت و فروتنی را به ایشان پسندید. پس ایشان، خد خود (یعنی طرف رو) را به زمین گذاشتند و روهای خود را بر خاک مالیدند و خفض جناح و حُسن خُلق نسبت به مؤمنین به جای (3) آوردند. و در نظرها، جماعتی ضعیف می نمودند و خدای تعالی، ایشان را به گرسنگی آزمایش فرمود و به مشقت، مبتلا ساخت و به ترس ها امتحان نمود و به آزارها (4)، ظاهر گردانید. پس رضا و غضب الهی

ص: 371

1-1 . ب: - «را» .

2-2 . ب: «پیادگان» .

3-3 . ج: «جا» .

4-4 . الف: «آزار» .

را از راه داشتن و نداشتن مال و فرزند بدانید، از آن که جاهای امتحان و آزمایش الهی را در توانگری و پریشانی ندانید؛ زیرا که خدای - سبحانه و تعالی - می فرماید که: آیا می پندارند که آنچه ما به ایشان داده ایم از مال و فرزندان، چیزهای خوب است که به زودی به ایشان رسانیده ایم؟! و چنین نیست، بلکه نفهمیده اند؛ زیرا که خدای تعالی، آزمایش می کند جمعی را از بندگان که پیش خود، صاحب عظمت و بزرگی اند، به دوستان خود که در چشم ایشان، ضعیف و حقیرند.

و به تحقیق که موسی بن عمران و برادرش هارون علیهما السلام نزد فرعون آمدند جامه های پشم در بر و عصاها در دست، و با فرعون شرط کردند که اگر مسلمان شود، پادشاهی و عزت و باقی بماند. پس فرعون به اصحاب خود گفت که: آیا شما را عجب نمی آید از این دو نفر که از برای من شرط می کنند دوام عزت و بقای پادشاهی را، و خود از فقر و خواری، با این حال اند که می بینید؟!!

پس چرا خدای تعالی، ایشان را به زیورهای طلا- مزین ساخت تا دلالت بر قدر و منزلت طلا و جمع کردن آن کند و حقارت پشم و پوشیدن آن، ظاهر شود، و اگر خدای تعالی نسبت به انبیا علیهم السلام می خواست که گنج های طلا و معادن عقیان (که طلای خالص یا نوعی است که از زمین می روید) از برای ایشان بگشاید و درهای باغ ها و جنات بر ایشان مفتوح سازد، و مرغان هوا (1) و وحشیان روی زمین را تابع ایشان سازد، هر آینه، می توانست کرد.

و اگر چنین کرده بود، امتحان خلاق، ساقط و جزا دادن ایشان، باطل می شد، و خبرهای وعد و وعید، فاسد می شد و جمعی که قبول و اطاعت فرمان (2) می کردند، از راه ابتلا، مستوجب اجر نمی شدند و مؤمنان، از راه احسان و اعمال خوب، مستحق ثواب نمی گردیدند و اسم مؤمن و کافر و محسن و مسیء و سایر اسما، از معانی خود جدا می شدند؛ ولیکن خدای - سبحانه و تعالی - پیغمبران خود را صاحب عزم های قوی گردانیده و در نظرهای مردم، از جهت احوال ظاهر که از ایشان دیده می شود، ضعیف و ناتوان ساخته، و قناعتی به ایشان داده که دل ها و چشم ها را از بی نیازی مملو می سازد، و فقری به ایشان داده که گوش ها و چشم ها از گزند آن پُر می شود و اگر انبیا صاحب قوتی می بودند که کسی قصد ایشان نمی توانست کرد، و عزتی می داشتند که کسی ظلمی بر ایشان نمی توانست کرد یا نقصی به آن راه نمی یافت، و صاحب مُلک و پادشاهی ای بودند که گردن های مردم از جهت رغبت و خواهش مطالب به جانب آن کشیده می شد (3) و از هر طرف

ص: 372

1-1 . الف: - «هوا» .

2-2 . الف: - «فرمان» .

3-3 . الف: «می شود» .

بارها بسته متوجه ایشان می شدند، هر آینه، اطاعت ایشان (1) بر مردم، آسان تر بود و از سرکشی، دورتر می بودند (2) و همه ایمان می آوردند از جهت ترسی که ایشان را مقهور و مغلوب می کرد یا از جهت رغبتی که باعث میل ایشان می شد.

پس تبت ها مشترک می بود؛ یعنی همه کس، قصد عبادت و اطاعت می داشتند یا اطاعت را به قصد قربت و اغراض دیگر با هم می کردند و خالص نمی بود. و حسنات، منقسم می شد میان مردم یا خالص نبود؛ و لیکن خدای - عزّ و جلّ - می خواهد که پیروی خلائق مر انبیای او را، و تصدیق نمودن ایشان مر کتاب او را، و خشوع ایشان در درگاه او، و انقیاد اوامر و قبول اطاعت چند باشد مخصوص به (3) او، و شایبه ای از چیزهای دیگر به آنها آمیخته نباشد. و هر چند ابتلا و آزمایش، عظیم تر است، ثواب و جزای نیک، جزیل تر و بهتر می باشد.

آیا نمی بینید که خدای تعالی، خلائق اولین را از زمان آدم - صلوات الله علیه - تا آخرین که در این عالم آفریده، امتحان فرموده به سنگی چند که نفعی و ضرری از ایشان ظاهر نیست و چشمی و گوشه ندارند؟ پس آن سنگ ها را که عبارت از خانه کعبه است، بیت الحرامی قرار داده که مردم از سفر به سوی آن، از زیارت و تجارت، نفع ها یابند، یا آن که اگر ترک او کنند، عذاب الهی بر ایشان نازل شود. و آن خانه را در موضعی قرار داده که سنگش ناهموارترین مواضع روی زمین و کلوخش کمتر از اراضی حاصلخیز دنیاست و عرض زمین هموار آن در میان کوه ها از همه وادی ها تنگ تر است، در میان کوهی چند ناهموار و درشت و ریگ های روان و نرم که گیاه از آن کم روید، و چشمه های کم آب و قریه های از یکدیگر دور افتاده که در آن مواضع، حیوانات مانند شتر و اسب و گاو و گوسفند، نمو و ترقی نکنند.

و بعد از آن که کعبه را در چنین موضعی قرار داد، امر فرمود آدم علیه السلام و فرزندان او را به آن که متوجه آن شوند و مایل به آن باشند. پس مرجع سفرهای ایشان شد که در آن سفرها، نفع می باشند و منتهای انداختن بارهای ایشان گردید و دل های ایشان، مشتاق و آرزومند آن گردیده، از بیابان های دور و (4) بی آب و علف، و میان کوه های عمیق و جزایر دریاها از هم دور افتاده، متوجه آن می شوند از روی انقیاد، و آوازهای خود [را] در اطراف آن، به تلبیه، بلند می کنند و پیاده، سعی می نمایند با موهای پریشان یا پریشان حال و گردآلود.

ص: 373

1-1) . ج: - «ایشان» .

2-2) . ج: «بودند» .

3-3) . ب و ج: - «به» .

4-4) . ب و ج: - «و» .

جامه های خود را که به جهت احرام پوشیده اند، در پس پشت انداخته و صورت های خوب خود را به گذاشتن مو و نتراشیدن سر، قبیح منظر ساخته. و چنین امری فرموده، به جهت ابتلائی عظیم و امتحان شدید و آزمایش ظاهر و تطهیر کامل، و این معنی را سبب رحمت خویش و موجب رسیدن به بهشت گردانید. و اگر خدای - سبحانه و تعالی - می خواست که بیت الحرام و مشاعر عظام خود را در میان باغ ها و نهرها و زمین های هموار که محلّ قرار مردم باشد و درختان بسیار داشته باشد و میوه هایش نزدیک و عمارتش بر یکدیگر پیچیده و قریه هایش به یکدیگر متصل [کند] و گندمزار و مرغزار سبز (1) و زمین های پُر نخل و زراعت، دور او را فرو گرفته و عرصه های پُر آب و زراعت های سبز و شاداب و راه های آبادان مقرر سازد، هر آینه، قدر و منزلت ثواب را پست و حقیر ساخته بود، آن قدر که آزمایش و امتحان را ضعیف و سهل گردانیده بود.

و اگر اساسی که خانه کعبه را بر آن بنا کرده اند و سنگ هایی که عمارت را به آن بر آورده اند از زُمرّد سبز و یاقوت سرخ و روشنی و ضیا می بود، هر آینه، به این سبب، راه یافتن شک در سینه ها کم می شد و مجاهده شیطان از دل ها زایل می شد و اضطرابی که از جهت شک حاصل می شود، از میان مردم برطرف می شد؛ ولیکن خدای - عزّ و جلّ - آزمایش می کند بندگان خود را به انواع سختی ها، و بندگی می فرماید ایشان را به اقسام مشقّت ها، و مبتلا می سازد به صنوف مکروهات، تا آن که تکبّر را از دل های ایشان، بیرون کند و فروتنی و شکستگی را در نفس های ایشان، جای دهد. و این معنی را دری چند گشوده به سوی تفضّل خود گرداند و سبب ها که، به آن به آسانی به عفو او توان رسید، سازد.

پس، از خدای تعالی حذر کنید، از مصیبت ها و بلاها که به زودی و بعد از فرصتی از پی ظلم و بغی می آید و از عاقبت بد که لازمه تکبّر است؛ زیرا که تکبّر، دام عظیم شیطان و مکر بزرگ اوست که در دل های مردان (2)، تأثیر زهرهای کُشنده می کند و از او خلاصی و شفا نمی یابد هیچ کس: نه عالم، به سبب علمی که دارد، و نه فقیر، به سبب جامه کهنه ای که پوشیده؛ بلکه شیطان، همه را به تکبّر، فریب می دهد. و خدای تعالی، بندگان مؤمن خود را از این معنی، حراست و محافظت فرموده به تکلیف اقامت نمازها و ادای زکات و مشقّت های روزه در ایّامی که خدای تعالی واجب ساخته، تا آن که اعضای ایشان به سبب عبادات، ساکن شود از حرکاتی که مخالف رضای اوست، و چشم ها به صفت خشوع، موصوف شود و نفوس ایشان، شکستگی و فروتنی کسب کند

ص: 374

1-1 . الف: - «سبز» .

2-2 . الف: «مردم» .

و دل های ایشان، به افتادگی مایل شود و خُیلا و بزرگی از سر ایشان به در رود؛ زیرا که بعضی از این عبادات، متضمّن آن است که روی هایی را که به آزادی موصوف اند، از روی تذلل و خشوع بر خاک مالند و اعضای گرامی را از روی حقارت بر (1) زمین چسبانند و شکم ها را به شکستگی در حال روزه، به پشت چسبانند یا (2) با آن که در ضمن زکات، فواید هست، از آن که اهل احتیاج و پریشانی، از (3) ثمرات و حاصل زمین و غیر آن، انتفاع یابند.

پس نظر و تأمل کنید در فایده هایی که در ضمن این افعال است از مقهور و مغلوب ساختن آنچه از تفاخر، هویدا و ظاهر (4) شود و از تکبر، سر بر آورد. (5) این است ترجمه بعضی از فقرات خطبه قاصعه امیر المؤمنین علیه السلام.

و ظاهر آنچه در باب شیطان فرموده، مؤید قول جمعی است که از جمله ملائکه اش می دانند و می گویند نوعی از ملک را «جن» می نامند.

و از بعضی احادیث، ظاهر می شود که جن، از جنس ملک نیست و شیطان، چون در [میان] ملائکه نشو و نما یافته بود و مقلد طور ایشان و مُتشبه به ایشان بود در افعال و عبادات، از راه اُلفت و وِلا، داخل ملائکه بود، نه از جهت جنسیت. (6) و کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این خطبه که می فرماید: حکم الهی در اهل آسمان و زمین، یکی است، به این معنی اشعار می دارد و تفصیل دلایل طرفین را و احادیثی که در این باب وارد شده، در کتاب حدائق الحقائق، ذکر کرده ایم.

احادیث دیگر در مذمت تکبر

اشاره

و از جمله احادیث که در باب تکبر، وارد شده، روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که شخصی پرسید که: آدنای مراتب الحداد، کدام است؟ فرمود که: تکبر، آدنای مراتب الحداد است. (7) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: در جهنم، وادی ای هست که جای متکبران، آن

ص: 375

1-1 . ب: «به» .

2-2 . الف: - «و شکم ها را به شکستگی در حال روزه، به پشت چسبانند یا» .

3-3 . ب: + «آن» .

4-4 . ج: «ظاهر و هویدا» .

5-5 . نهج البلاغه، ج 2، ص 137 - 149، خطبه 192.

6-6 . ر. ک: بحار الأنوار، ج 60، ص 42، باب حقیقة الجن و احوالهم.

7-7 . الکافی، ج 2، ص 309، ح 1. [1]

جاست و آن وادی را «سَقَر» می گویند و او از شدت گرمی خود، به خدای تعالی شکایت کرد و رخصت طلبید که نفسی بکشد. و بعد از آن که نفس کشید، جهنم از نفس او سوخت. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: روز قیامت، متکبران را به صورت مورچه های کوچک، محشور می کنند و مردم، ایشان را پای مال می کنند تا وقتی که خلائق از حساب، فارغ شوند. (2) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: عجب است از کسی که تکبر و افتخار می کند، با آن که اول از نطفه مخلوق شده و آخرش مُرداری گنبدیده خواهد بود و نمی داند که در این، چه با او خواهند کرد! (3) و ابن بابویه رحمه الله در فقیه روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود در وصیّتی که به امیر المؤمنین 1 اعلام و اشخاص علی بن ابی طالب (علیه السلام)، 1 علی (4) علیه السلام فرموده که: یا علی! به درستی که خدای تعالی، به اسلام، باطل کرد تکبر جاهلیت را و تفاخری [را] که اهل جاهلیت به پدران خود می کردند. به درستی که همه مردم، از آدم مخلوق شده و آدم از خاک، مخلوق شده و گرامی ترین مردم، کسی است که تقوا و ترسش از خدای تعالی بیشتر باشد. (5) و کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: عزّت، مخصوص اله است، مانند زدا که مخصوص هر شخصی (6) می باشد. و تکبر، مخصوص اوست، مانند ازار آدمی. پس کسی که دست به (7) یکی از این دو چیز زند، خدای تعالی، او را سرنگون به جهنم می اندازد. (8) و قریب به این مضامین، احادیث، بسیار وارد شده.

و از اخبار مذکوره و غیر آنها، ظاهر می شود که تکبر ورزیدن، به حَسَب معنی مخاصمه و مجادله با خداوند عالمیان، و موجب شقاوت و خسران است، و غرض از تکلیف بندگان در دنیا، تحصیل شکستگی و کسب فروتنی و ترک نخوت و کبر و طغیان است.

1. اسباب تکبر

اشاره

و تکبر، اسباب و علامات و علاج چند دارد.

ص: 376

1-1. همان، ص 310، ح 10. [1]

2-2. همان، ص 311، ح 11. [2]

3-3. همان، ص 329، ح 4. [3]

4-4. ب و ج: - «علی» .

5-5. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 363، ح 5762.

6-6. ج: «کس» .

7-7. ب و ج: «بر» .

8-8. الکافی، ج 2، ص 309، ح 3 و 4 و [4] 5.

و از جمله اسباب که در میان بنی نوع انسان شایع می باشد، یکی اصل و نسب است. و تکبری که از این سبب حاصل شود، شبیه ترین انواع است به تکبر شیطان که موجب خذلان و خسران ابدی او گردید، و با آن که در درگاه الهی، کسی را بر دیگری به اصل و نسب، زیادتى نمی باشد، بلکه امتیاز در آن درگاه، به تقوا و بندگی و انکسار و فروتنی است. و اگر کسی نیک تأمل کند، می داند که اصل و نسب، موجب تکبر نمی شود؛ زیرا که پدران و اسلاف، اگر امتیاز ایشان در دنیا از جهت اعتبارات است، بی اعتبار دنیا، مثل منصب و مال حرام و قدرت بر ظلم و ستم و قتل نفوس به ناحق و شباهت به بدان مثل فرعون و هامان و امثال ایشان بوده. انتساب به چنین جماعت را انساب آن است (1) که موجب عیب و نقص و مورث شکستگی دانند؛ زیرا که چنین کسی، به حسب معنی دشمن زاده الهی است و اگر از این معنی شرمنده نباشد، باید که آن را موجب افتخار و امتیاز نداند. و اگر امتیاز پدران از جهت فضل و کمال و علم و سیادت و اخلاق پسندیده بوده، پس انتساب به خوبان را موجب کسب نقص و عیب و دشمنی الهی ساختن، کمال سفاهت است؛ بلکه باید سعی در تشبیه [به] ایشان از جهت اوصاف و اخلاق پسندیده نمود و تأمل نمود که ایشان، کسب نام نیک و ذکر جمیل را از راه تکبر و ترفع کرده اند و مردم، ایشان را به این صفت، مدح می کنند یا به فروتنی ای که از ایشان به ظهور آمده باشد با آن که افتخار مطلقاً، خصوصاً (2) افتخاری که به کمال دیگری باشد، از پستی و دنائت نفس، ناشی می شود و طبعی که علو و کمال واقعی داشته باشد، راضی به آن نمی شود که خود را ستایش کند و به کمال خود، مباهات نماید، چه جای آن که گوید: «پدر و اجداد من، چنین و چنان بود (3)». و معنی این سخن، آن است که: «من، از جمعی حاصل شده ام که به صفات کمال، آراسته بوده اند و از آنها به من اثری نرسیده».

و در کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده که: «الشَّرْفُ بِالْهَمَمِ الْعَالِيَةِ لَا بِالرَّمَمِ الْبَالِيَةِ»؛ (4) یعنی: شرف، به همت های عالی می باشد، نه به استخوان های پوسیده.

و همت عالی، مقتضی آن است که نام خود بر زبان، بی ضرورتی جاری نشود، خصوصاً در مقام مفاخرت و مباهات، و عادت جاری نشده که به گفته مدعی حکم کنند و کسی را به گفته خود، خوب دانند؛ بلکه اگر کسی را کمالی هست، هر چند نگوید و در مقام اخفای آن بوده باشد، بیشتر

ص: 377

1-1) . ب: - «آن است» .

2-2) . الف: - «افتخار مطلقاً، خصوصاً» .

3-3) . ب: «بودند» .

4-4) . عیون الحکم و المواعظ، ص 60.

ظاهر می شود و به اظهار، باطل می شود، و رفعتِ قدر، به پست دانستن خود و فروتنی می باشد و پستی، به ترفع و بلندپروازی. و همه کس را این معنی مشاهده و محسوس شده که کسی که در مجلسی قصد مرتبه ای می کند که دون مرتبه اوست، همه طبایع، مایل به اعزاز و احترام او می شود، و کسی که خود را بر صدر مجلس می اندازد، همگی سعی در تحقیر و اهانت او می کنند.

ب. توانگری و ثروت

دیگر از جمله اسباب تکبر، توانگری و ثروت و مال و فرزند و حصول اسباب جمعیت است و در این امور، اگر کسی نیک تأمل کند، می داند که موجب کبر نمی شود؛ زیرا که معنی جمعیت، به غیر از آن نیست که خدای تعالی به بنده خود عطایی (1) چند فرموده و به قدر آن، چیزی چند از او خواسته و به امتحان و آزمایش فرمود و در خور آنچه در دنیا به او رسیده، از ثواب فقر و عوض های مضاعفه آخرت، محروم مانده. پس اگر چنانچه هریک را در مصرف خود صرف نماید و به لوازم آن، کما ینبغی قیام نماید، از عهده تکلیف بیرون آمده، به قدر آن، ثواب خواهد یافت و اگر در مصارف باطل صرف نماید یا بگذارد به کسانی که بعد از او صرف نمایند و از او ممنون نباشند و بر این معنی، او را مدح و ستایشی نکنند؛ بلکه گویند: «میراثی است که خدای تعالی، جهت ما مقرر فرموده»، حاصل چنین جمعیتی به غیر ندامت و پیریشانی، امری نخواهد بود، خواه در مصارف خوب بعد از او صرف کنند و خواه در مصرف بد.

اما در مصرف خوب؛ زیرا که مال خود را در ترازوی حسنهات دیگری خواهد دید و حسرت خواهد برد که چرا خود از آن، ثواب و انتفاع نبردم.

و اما در مصرف بد؛ زیرا که ندامت خواهد داشت که چرا معینِ ظالم و مددکارِ فاسق شدم و از مال خود، انتفاع نبردم.

و تفسیر آیه «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ»، (2) در این حدیث، بر این وجه مذکور شد. (3) پس صاحب جمعیت، از دو حال بیرون نیست: یا به تکلیفی و مشقتی مکلف شده و از عهده بندگی بیرون آمده، یا آن که در دنیا از جهت مال و فرزند و خوف، تلف و جهات تفرقه خاطر - که لازمه متاع دنیا است -، غم ها خورده. و این معنی، سبب تکبر بر کسی نمی شود، خصوصاً بر

ص: 378

1-1. الف: «عطای» .

2-2. سوره بقره، آیه 167. [1]

3-3. الکافی، ج 4، ص 42، ح 2؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، [2] ج 2، ص 62، ح 1713؛ وسائل الشیعة (اسلامیه)، ج 6، ص 21، ح 11465.

جمعی که به صفت آزادی، موصوف و مکلف به مشقت، تکلیف نشده و از ثواب صبر بر (1) فقر و پریشانی، - چنانچه از احادیث که در باب فقر گذشت، ظاهر شد - بهره مند گردیده و (2) از زحمت حساب آخرت، فارغ البال باشند. پس اگر در این مقام، گنجایش تکبر بوده باشد، فقرا را تکبر می رسد، نه اغنیا را. و حق تعالی در کلام مجید می فرماید که: «أَنْتُمْ أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ». (3) و ترجمه ظاهرش آن است که: به درستی که نیست اموال و فرزندان شما، مگر آزمایش و امتحانی چند، یا بلا و محنتی چند است که شما را به مصیبت و معصیت می اندازد؛ و نزد خدای تعالی است ثواب عظیم.

و شکی نیست در آن که از عهده تکالیفی که اغنیا به آن مکلف اند، چنانچه باید بیرون آمدن، امری است نادر الوقوع و بر تقدیر وقوع (4)، از کجا علم حاصل می شود، که به آن تکالیف قیام نموده تا بر دیگران به این سبب، تکبر توان کرد با آن که قیام به مراسم بندگی، مطلقاً موجب تکبر نمی شود، و اگر چنانچه صاحب جمعیت، مال خود را در مصارف غیر مشروع و معاصی الهی صرف کرده، پس مال داشتن او، فی الحقیقه، مصیبتی است عظیم و غضبی است از غضب های الهی، مانند کسی که زهر (5) قاتل به دستش آید و به آن، مسرور باشد و گمان کند که غذایی است لذیذ و چون بخورد، قاتل او باشد.

و چنین مال داشتن، موجب عار است، نه منشأ افتخار. و حق تعالی در کلام مجید فرموده که: «أَيُّ حَسَدٍ بُونَ أَنْتُمْ نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ * نَسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ». (6) و ترجمه ظاهرش آن است که: «آیا می پندارند که آنچه ما به ایشان عطا کرده ایم (7) و به آن اعانت نموده ایم از مال و فرزندان، خیری چند است که به زودی به ایشان رسانیده ایم؟! بلکه نمی فهمند؛ زیرا که عطای مال و فرزند، هر گاه موجب اکتساب سعادت نباشد، از قبیل استدراج و غضب است، نه از مقوله لطف و مرحمت. و این همه (8) که مذکور شد، در صورتی است که مال از راه های حلال کسب شده باشد؛ زیرا که اگر چنین نباشد، صاحب آن مال، حکم دزد و راهزن و خائن خواهد داشت و مصرف حلال چنین مالی، آن است که به صاحبانش رسانند.

ص: 379

1-1) . ب: - «صبر بر» .

2-2) . الف: - «و» .

3-3) . سورة انفال، آیه 28، [1]

4-4) . ب: - «و بر تقدیر وقوع» .

5-5) . ب: «زهری» .

6-6) . سورة مؤمنون، آیه 55 و 56، [2]

7-7) . ج: «کرده» .

8-8) . الف: - «همه» .

و آن که بعضی از اغنیا، مال حرام را در مصارف خیر صرف می نمایند، معصیتی دیگر است و لایق به (1) چنین توانگری ای، مذلت و ندامت است، نه تکبر و تفاخر.

ج. منصب، سلطنت و قدرت

اشاره

دیگر از اسباب تکبر - که اعظم اسباب است -، منصب و اعتبار و تسلط بر مردم و قدرت بر گرفتن اموال و قتل نفوس و مرجع خلاقیت بودن است، و چون آثاری که بر تکبر این طایفه مترتب می شود و مفسد تکبر ایشان، بیشتر از دیگران است از آن جهت که رجوع مردم به ایشان، بیشتر و قدرتشان بر اهانت [به] خلاق، زیاده از باقی اصناف متکبران است و مردم [را] چاره ای نیست در تحمل تکبر و استحقار از ایشان، از این جهت، شیطان در فریب و اغوای ایشان، بیشتر سعی می نماید و نشأ غروری که لازمه تسلط و اعتبارات است، مانند مستی که از لوازم خوردن شراب است، مؤید نفس اماره و شیطان گردیده، تکبر، بعضی از ایشان را که عقلشان در مرتبه کمال نباشد و به صفت تواضع و فروتنی ذاتی موصوف نباشند، به حدی می رساند که سایر ناس در نظر ایشان، از قبیل وحوش و حشرات می شوند و از تکرار ظلم و اعمال قبیحه و پرورش یافتن به لقمه های حرام (2) که غالباً مناصب دنیا خالی از آنها نمی باشد، دل های ایشان را قساوتی عظیم، فرو می گیرد که کشتن نفوس محترمه پیش ایشان، از کشتن گوسفند، امتیازی ندارد، و چون غالب اوقات، ارباب اعتبارات، غنی و توانگر می باشند و بعضی از ایشان، اصل و نسبی هم می دارند، دو نوع تکبر [ی] که مذکور شد با تکبر اعتبار، منضم گردیده، مانند «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»، (3) قساوت ایشان در غایت شدت می شود و همیشه طالب آن می باشند که هر چه کنند، مردم، ایشان را تحسین کنند، و بر افعالی که قبْحش در کمال ظهور باشد، هر گاه مرتکب آنها شوند، چشمداشت ستایش می دارند، و اگر کسی موافق حق سخن گوید یا تحسین نماید، از نظر می اندازند و در دل با او دشمن می شوند، و جمعی که مخالف حق و موافق مقصود ایشان گویند و قبائح اعمال ایشان را به صورت های خوب، جلوه دهند و تحسین های بیجا می نمایند، در دل ایشان، جا می کنند و از خواص خود می دانند و به این معنی متقطن نمی شوند که چنین مردم که افعال و اقوالشان تابع حق و راستی نباشد، بر ایشان اعتمادی نیست و اگر لباس مستعار منصب و اعتبار که در بر ایشان است،

ص: 380

1-1. الف: - «به» .

2-2. الف: - «حرام» .

3-3. سوره نور، آیه 40. [1]

به دیگری پوشانیده شود، روی به او می کنند و هر چه از اطوار او مخالف طور ایشان باشد، تحسین می نمایند و اطوار سابق را تقبیح می کنند و حقوق آشنایی سابق را (1) مراعات نمی نمایند. و این معانی، اکثر مردم را محسوس و مشاهد شده و این نوع تکبر که موجب انکار حق (2) و حقیر دانستن اهل حق و طعن بر ایشان شود، بدترین انواع تکبر است.

و از جمله احادیث که در این باب وارد شده، روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام که فرمود (3): داخل بهشت نمی شود کسی که در دلش به قدر دانه خردلی از کبر باشد. راوی می گوید که من گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» حضرت فرمود که: از برای چه چنین گفتی؟ گفتم: از برای آنچه از شما شنیدم. فرمود که: به راه دیگر افتادی! مقصود من، انکار است. به درستی که آن کبر، غیر انکار نیست. (4) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که: کبر، آن است که مردم را حقیر پنداری و حق را سفاهت شماری. (5) و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: عظیم ترین انواع (6) کبر، حقیر پنداشتن خلائق و سفاهت شمردن حق است. راوی پرسید که: حقیر پنداشتن خلائق و سفاهت شمردن حق، کدام است؟ فرمود: آن که حق را ندانی و بر اهل حق، طعن کنی. پس هر کسی (7) چنین کند با خدای - عز و جل - در امری که مانند زدای هر شخص (8)، مخصوص اوست، منازعه نموده. (9) و از جمله مفاسد که به تکبر ارباب تسلط، فی الجملة اختصاص دارد، ایذا و اهانت و تحقیر اصناف مردم است که در میان ایشان، دوستان الهی و شیعیان خالص از (10) سادات و علما و ریش سفیدان هستند و از سایر متکبران، چندان تحمل تکبر نمی کنند و از ارباب تسلط، به غیر از (11) تحمل، چاره ای ندارند و اکثر اوقات، هر یک از این (12) طوایف که به جهت ضرورتی یا غیر آن بر ایشان وارد شوند، بی نوعی از اهانت، باز نمی گردند.

و بسیار است که در جواب سلام ایشان که خدای تعالی واجب ساخته، مضایقه می نمایند، و اگر

ص: 381

1-1) . ب: - «تقبیح می کنند و حقوق آشنایی سابق را» .

2-2) . ب: - «حق» .

3-3) . ج: + «که» .

4-4) . الکافی، ج 2، ص 310، ح 7. [1]

5-5) . همان، ج 2، ص 310، ح 8. [2]

6-6) . الف: - «انواع» .

7-7) . الف: «که» .

8-8) . ب: «شخصی» .

9-9) . الکافی، ج 2، ص 310، ح 9. [3]

10-10) . الف: «و» .

11-11) . ب: - «از» .

12-12) . الف: - «این» .

وقتی وارد شوند که ایشان را خوش نیاید یا مطلبی که داشته باشند، به نوعی تقریر نمایند که ایشان نپسندند یا آن که از جهت عاری بودن از طریقه عرف و عادت ایشان در آن مجلس، حرکتی کنند که ملایم طبع ایشان نباشد، البته اهانتی زبانی یا غیر آن به ایشان می‌رسانند و قبل از رسیدن به مجلس حضور، از حاجب و دربان و سایر ملازمان، سخنان درشت می‌شنوند. و اگر به ایشان برسد از جهت حقارتی که خلاق، خصوصاً فقرا و مردمی که جهتی از جهات اعتبار دنیا نداشته باشند، در نظر ایشان دارند، تدارکی نمی‌کنند؛ بلکه تحسین ملازمان می‌نمایند.

و در مذمت تحقیر و ایذا و اهانت هریک از جماعتی که مذکور شد، و امر به توقیر و احترام و احسان و فضل ایشان، احادیث وارد شده. از آن جمله، روایت نموده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در باب ذمّ اهانت شیعیان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای - عزّ و جلّ - بی واسطه در معراج به من وحی فرمود که: یا (1) محمد! کسی که دوستی از دوستان مرا خوار کند، مهیّای جنگ با من شده، و کسی که با من محاربه کند، من با او محاربه می‌کنم. من سؤال کردم که: خداوند! آن جماعت، کدام اند؟ و من می‌دانم که هر کس با تو محاربه کند، با او محاربه می‌کنی. فرمود که: دوست من، کسی است که من از او پیمان گرفته‌ام به اقرار به نبوت تو و ولایت وصی تو و ذریت شما. (2) و بعضی احادیث در باب تحقیر و ایذای مؤمنین، قبل از این مذکور شد.

فضیلت نیکی به سادات

و در باب احسان و اکرام سادات، احادیث وارد شده. از آن جمله ابن بابویه رحمه الله در فقیه، از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: به درستی که من در روز قیامت، چهار صنف از مردم را شفاعت می‌کنم، هر چند که با گناهان اهل دنیا به صحرای قیامت آمده باشند: مردی که یاری کرده باشد ذرّیه مرا؛ و مردی که مال خود را به ذرّیه من داده باشد در وقت تنگی؛ و مردی که ذرّیه مرا به دل و زبان، دوست داشته باشد؛ و مردی که سعی در کارهای ذرّیه من کرده باشد وقتی که ایشان را دور کرده یا متفرّق ساخته باشند. (3) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: روز قیامت که می‌شود، منادی ندا

ص: 382

1-1. ب: «ای» .

2-2. الکافی، ج 2، ص 353، ح 10. [1]

3-3. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 65، ح 1726.

خواهد کرد که: ای گروه خلائق! خاموش شوید که محمد صلی الله علیه و آله با شما سخن می گوید. پس همه خلائق، خاموش می شوند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر می خیزد و می گوید: ای گروه خلائق! هرکس از شما را که نزد من، نعمتی یا منتی یا احسانی بوده باشد، برخیز [د] تا من تلافی او به جای (1) آورم. پس مردم خواهند گفت (2): پدران و مادران ما فدای تو باشند! چه نعمت یا کدام منت و چه احسان هست که ما کرده باشیم؟ و هر نعمت و منت و احسانی که هست، از خدای (3) و رسول اوست بر جمیع خلائق. پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به ایشان می گوید که: بلی. هر کس که جای داده باشد یکی از اهل بیت مرا یا به ایشان نیکی کرده باشد یا برهنه ایشان را پوشانیده باشد یا گرسنه ایشان را سیر کرده باشد، برخیزد تا من، تلافی او را (4) به جای (5) آورم. پس جمعی از مردم که این کارها کرده باشند، برخیزند و از جانب خدای تعالی، ندا رسد که: ای محمد و ای حبيب من! تلافی ایشان را به تو گذاشتم. پس در هر جای از بهشت که خواهی، ایشان را جای بده (6). پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را در «وسيله» جای خواهد داد؛ در موضعی که از آن حضرت و اهل بیت او - صلوات الله عليهم أجمعين - محبوب نباشند. (7) و از لفظ «اهل بیت»، اگر چه مراد، حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین (8) و ائمه معصومین علیهم السلام می باشند؛ اما ظاهر این مقام، آن است که همه سادات را شامل باشد و شأن ائمه طاهرين عليهم السلام از آن آرفع است که از ایشان به این نوع تعبیر شود که برهنه ایشان را پوشیده و گرسنه ایشان را سیر کرده باشند، و علما نیز حدیث را چنین حمل کرده اند.

و ابن بابویه رحمه الله هر دو حدیث را در باب احسان به علویه ذکر کرده و علامه حلی رحمه الله در وصایا که در آخر کتاب قواعد الأحكام به جهت شیخ فخر الدین، پسر خود نوشته، ذکر کرده که: تو را وصیت می کنم به احسان به ذریت علویه؛ زیرا که خدای تعالی، وصیت در باب ایشان را مؤکد ساخته و دوستی ایشان را اجر پیغمبری و ارشاد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داده و فرموده که: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». (9) و بعد از آن، دو حدیث مذکور را ذکر کرده. (10)

ص: 383

1-1 . ج: «جا» .

2-2 . ج: + «که» .

3-3 . ج: «خدا» .

4-4 . ب: - «او را» .

5-5 . ج: «به جا» .

6-6 . ب: «ده» .

7-7 . همان جا .

8-8 . ب: «حسن و حسین» .

9-9 . سوره شورا، آیه 23 .

10-10 . ر. ک: قواعد الأحكام، ج 2، ص 715 و 716 و ج 1، ص 152 و 153 .

و محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در روضه کافیه، از عبد الملک بن اعین، روایت کرده که گفت: میانه حضرت امام محمد باقر علیه السلام و اولاد حضرت امام حسن علیه السلام گفتگوی واقع شد و من بر آن، اطلاع یافتم. پس به خدمت آن حضرت رفتم و خواستم که در آن باب، سخن گویم. حضرت، مرا منع فرمود و گفت: خود را در میان ما داخل مکن؛ زیرا که حکایت ما و بنی عمّ ما، مثل حکایت مردی است که در بنی اسرائیل بود و دو دختر داشت، یکی را به مردی داد که کسبش زراعت بود و دیگری را به مردی فخر داد که کوزه و سیو و امثال آن می ساخت. پس وقتی به دیدن ایشان رفت و اوّل زن مرد زارع را دید و پرسید که: «حال شما چون است؟»، آن زن گفت: شوهر من، زراعت بسیاری کرده و اگر خدای تعالی باران بدهد، حال ما از سایر بنی اسرائیل، بهتر خواهد بود. بعد از آن به دیدن زن فخر رفت و پرسید که: حال شما چون است؟ گفت: شوهر من از آنچه می سازد، بسیار ساخته و اگر خدای تعالی، باران را نگاه دارد، حال ما از سایر بنی اسرائیل، بهتر خواهد بود. پس، از آن جا بیرون آمد و می گفت: خداوندا! تو متکفل حال ایشان باش. و حکایت ما نیز مثل حکایت ایشان است. (1) و از این حدیث، نهایت اهتمام در باب استرضا و احتراز از رنجیدن سادات، ظاهر می شود؛ زیرا که با وجود آن که معارضه با ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - در مرتبه کفر است، هر گاه تجویز نفرمایند که دیگری در باب ایشان سخنی بگوید، البته اهانت ایشان، خصوصاً جمعی که به خلوص عقیدت و صلاح ظاهر موصوف باشند، جایز نخواهد بود.

و عیاشی رحمه الله در تفسیر [خود]، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هیچ مردی از اولاد فاطمه علیها السلام نیست که بمیرد و از دنیا برود، مگر آن که اقرار به امامت امام کند، همچنان که فرزندان یعقوب به حضرت یوسف، اقرار کردند و در آن وقت که گفتند: «تَاللّٰهِ لَقَدْ اٰتٰرَكَ اَللّٰهُ»؛ (2) یعنی (3) به خدا قسم که تو را خدای تعالی اختیار کرده! (4) و کسّی رحمه الله از سلیمان بن جعفر روایت کرده که گفت: علی بن عبید الله بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام به من گفت: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام می خواهم بروم. گفتم: چه چیز مانع است؟ گفت: اجلال و هیبت آن حضرت، و آن که می ترسم که به سبب رفتن

ص: 384

1-1. الکافی، ج 8، ص 84 و 85، ح 45. [1]

2-2. سوره یوسف، آیه 91. [2]

3-3. الف و ب: - «یعنی» .

4-4. تفسیر العیاشی، ج 1، ص 283 و 284 و ج 2، ص 193، ح 69.

من، از مخالفان ضروری به آن حضرت رسد.

و بعد از آن، بیماری ای سبک، عارض آن حضرت شد و مردم، او را عیادت کردند. من به علی بن عبید الله گفتم که: الحال، وقت رفتن به خدمت آن حضرت است. پس او به خدمت آن حضرت آمد و حضرت، او را تکریم بسیار فرمود و او بسیار خشنود شد. بعد از آن، او را بیماری عارض شد و حضرت، او را عیادت فرمود و من در خدمت او بودم. پس نشست تا وقتی که همه کس بیرون رفتند و بعد از آن، کنیزی که آزاد کرده ما و در آن خانه بود، مرا خبر داد که ام سلمه، زن علی بن عبید الله، در پس پرده، مشاهده آن حضرت می کرد. و چون بیرون رفت، ام سلمه، از پس پرده بیرون آمده، خود را بر روی زمینی که آن حضرت نشسته بود، انداخت و آن موضع را می بوسید و اعضای خود را از روی تبرک بر آن جا می مالید. و بعد از آن، من به نزد علی بن عبید الله آمدم و او نیز این صورت را حکایت کرد. پس من به خدمت آن حضرت آمدم و این معنی را عرض نمودم. فرمود که: ای سلیمان! فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام را هرگاه خدای تعالی توفیق تشیع بدهد، مثل سایر مردم نیستند. (1) و از این دو حدیث، ظاهر می شود که سادات را نوع امتیازی در درگاه الهی هست و به قدر آن امتیاز، رعایت ایشان لازم است، خصوصاً بر جمعی که از جمله سادات نباشند.

احترام به دانشمندان

و در فضل علما، اخبار بسیار است. از آن جمله، روایت نموده محمد بن یعقوب رضی الله عنه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: عالمی که مردم به علم او منتفع شوند، بهتر است از هفتاد هزار عابد. (2) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: کسی که راهی [را] برود به جهت طلب علمی، خدای تعالی، او را به راهی می برد که به بهشت، منتهی شود. و به درستی که ملائکه، پرهای خود را از برای طالب می گسترانند از روی رضا یا از جهت خشنودی به علم و از برای او طلب مغفرت می کنند آنها که در آسمان و آنها که در زمین اند، حتی ماهی دریا. و زیادتی عالم بر عابد، مثل زیادتی قمر است بر سایر ستارگان در شب چهارده. و به درستی که علما، ورثه پیغمبران اند و از پیغمبران، دینار و درهم، میراث نمانده؛ و لیکن میراث علم از ایشان مانده. پس کسی که از علم، چیزی اخذ نموده، میراثی کامل برده است. (3)

ص: 385

1-1. رجال الکشی، ج 2، ص 857، ش 1109. [1]

2-2. الکافی، ج 1، ص 33، ح 8. [2]

3-3. همان، ص 34، ح 1. [3]

و شیخ طوسی رحمه الله در امالی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: مردم عالم در میان جهال، مثل زنده است در میان اموات. و به درستی که استغفار می کند از برای طالب علم، همه اشیا، حتی ماهیان و جانوران دریا و سباع و حیوانات صحرا. پس کسب علم بکنید؛ زیرا که علم، وسیله است میان شما و میان خدای - عزّ و جلّ -، و طلب علم، واجب است بر هر مسلمانی. (1) و ابن بابویه رحمه الله در خصال، از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که وقتی که طالب علمی به خدمت آن حضرت می آمد، می فرمود: «مرحباً بوصیة رسول الله صلی الله علیه و آله!». بعد از آن می فرمود که: وقتی که طالب علم از منزل خود بیرون می آید، پا بر هیچ تر و خشکی از زمین نمی گذارد، مگر آن که از برای او تسبیح می گوید تا زمین های هفتمین. (2) و این موضع، گنجایش تفصیل اخبار فضل علم و علما [را] ندارد.

احترام گذاشتن به سالخوردگان

و در باب احترام پیران، روایت نموده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: از جمله تعظیم الهی، تعظیم کردن صاحب موی سفیدی است که مسلمان باشد. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: از ما نیست کسی که احترام نمی کند بزرگ تران ما را، و رحم نمی کند کوچک تران ما را (4). (5) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: تعظیم کنید بزرگ ترهای خود را، و صیله کنید ذوی ارحام خود را. و هیچ چیز ایشان را صیله نمی کند که بهتر باشد از آن که نگذارید که آزاری به ایشان برسد یا آزاری به ایشان نرسانید. (6)

ص: 386

1-1. الأمالی، طوسی، ص 521، ح 1148.

2-2. الخصال، شیخ صدوق، ص 518، ح 4. [1]

3-3. الکافی، ج 2، ص 165، [2] بای اجلال الکبیر، ح 1.

4-4. ب: - «و از آن حضرت، روایت کرده است که فرمود: از ما نیست کسی که احترام نمی کند بزرگ تران ما را، و رحم نمی کند کوچک تران ما را».

5-5. همان، ج 2، ص 165، ح 2. [3]

6-6. همان، ص 165، ح 3. [4]

و از احادیث مذکوره و غیر آنها ظاهر می شود که استحقار شیعیان، عموماً، و استحقار جمعی که در میان ایشان به کمالی دیگر مثل علم و صلاح و سیادت و پیری آراسته باشند، خصوصاً، در درگاه الهی، بسیار عظیم است و اگر این صفات یا بعضی از آنها با هم جمع شوند، عظیم تر خواهد بود. و بسیار است که متکبران، رعایت این امور، مطلقاً نمی نمایند و هر یک از آن جماعت تا جهتی دنیوی در ایشان نباشد، توقیری و احترامی نمی کنند.

و عمده راه ها که شیطان، ایشان را فریب می دهد، آن است که اگر مردم را به قدر حال خود تعظیم و تکریم نمایند، موجب جرئت ایشان می شود در استدعای مطالب، و توقعات بی موقع می شود، و سبب آن می شود که شغل ایشان از جهت عدم مهابت در نظر خلاق، چنانچه باید، منتشی نشود، و از این معنی غافل اند که هر چند ایشان در مقام ترفع در می آیند، خدای تعالی، ایشان را در نظرها حقیر و بی قدر می سازد، و به قدری که فروتنی و ترک تکبر می کنند، در نظرها صاحب و ثر و رفعت قدر می شوند و دل های مردم، مایل به ایشان می شود، و در مقام اصرار و دفع و استیصال ایشان در نمی آیند و اگر بعضی به ایشان گویند و از راه مکر و حيله (1) ایشان باشند جمعی که به توقیر و احترام و انواع مهربانی از ایشان راضی باشند، با معاندان ایشان معارضه می نمایند. و اگر وقتی صاحب آن تسلط و اعتبار نباشند، ایذا و اهانت از خلاق، کمتر می کشند.

و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هیچ بنده ای نیست که در سر او لجامی نباشد و فرشته ای آن را در دست نداشته باشد. پس هرگاه او تکبر می کند، آن ملک به او می گوید: پست شو که خدای تعالی، تو را پست کند! پس همیشه آن کس در پیش خود، از همه کس، بزرگ تر است و در نظر مردم، از همه کس حقیرتر است. و وقتی که تواضع و فروتنی می کند، خدای تعالی، آن لجام را بالا می برد. بعد از آن، آن ملک یا خدای - عز و جل - به او می گوید: بلند مرتبه شو که خدای تعالی، مرتبه تو را بلند سازد! پس دیگر او همیشه در پیش خود، از همه کس حقیرتر و در نظر مردم، از همه کس بلند مرتبه تر است. (2) و از این حدیث، ظاهر می شود که فایده ای که در ضمن تکبر، مقصود ایشان است، تکبر نقیض

ص: 387

1-1. ب و الف: - «و استیصال ایشان در نمی آیند و اگر بعضی به ایشان گویند و از راه مکر و حيله» .

2-2. همان، ج 2، ص 312، ح 16. [1]

آن را نتیجه می دهد و مهابت ایشان، به سبب تکبر از دل ها زایل می شود و اگر نظر در صحیفه روزگار کنند و تأمل در احوال جمعی نمایند که پیش از هر یک از ایشان، صاحب نوبت این دولت بوده اند، ظاهر می شود که هر کدام از اسلاف ایشان که تکبر ورزیده اند، به غیر آن که خلائق در حیات و ممات به بدی یادشان کنند، ثمره ای تحصیل نکرده اند و هر یک که بالتسببه تواضع و فروتنی پیشه خود ساخته بوده اند، در نظر خالق و زبان خلائق، بهتر و به خوبی مذکورترند.

و ترحم و دعای خیر بعضی برای ایشان، ممکن است که جبر (جبران) بعضی از معاصی ایشان کند، و هرگز کسی متکبری را در حیات، به تکبر محمود ندانسته و در ممات، به ذکر جمیل و دعای خیر، یاد نکرده.

و از جمله مفاسد تکبر ایشان، آن است که دست بعضی از مظلومان که وسیله ای نداشته باشند و به حیا آراسته باشند، از دامن ایشان، کوتاه می باشد و به غیر از تحمل ظلم و رفع حاجت و عرض شکایت به درگاه خداوندی که کبریای او مانع التفات به حال شکستگان و بیچارگان نمی شود و درگاه او از حاجب و دربان خالی است، چاره ای ندارند و در میان این طایفه که از حقارت و بی قدری، راه تظلم و عرض حاجت به مخلوقین نمی یابند، جمعی هستند که ملائکه مقربین، منتظر رفع دعای ایشان به عرش الهی می باشند و پادشاه صاحب عظمت و کبریا، مطالب ایشان را موافق حال، به سمع قبول، اصغا می نماید. چنانچه به طرق متعدده، از سید کائنات صلی الله علیه و آله روایت شده که: «رُبَّ أَشْعَثَ شِعْرًا أَغْبَرَ ذِي طَمْرِينٍ لَا - يُوْبُهُ لَهُ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَا - بَرَه!»؛ (1) یعنی: بسا موپیشان یا پریشان حال گردآلودی صاحب دو جامه کهنه، که کسی را پروای او نباشد و اگر قسمی خورد در باب واقع شدن امری، از روی اعتماد بر خدای - عز و جل -، البته قسم او را راست می کند و آن امر، واقع می شود، به اذن الهی، یا آن که [یعنی:] اگر خدای - عز و جل - را قسم دهد و بگوید: «خداوندا! به حق خود که چنین کن»، البته خدای تعالی، قسم او را راست می کند و آنچه طلبیده باشد، حاصل می شود».

و معنی اول، از کلام جمعی از اهل لغت، و معنی دویم از کلام صاحب مغرب، ظاهر می شود و گاه باشد که به یک آه سحر و ناله نیمه شب یک (2) مظلومی چنین، اساس دولتی که در نظر اهل

ص: 388

1-1). مکارم الأخلاق، طبرسی، ص 471. [1] همچنین با اختلاف هایی، در دیگر منابع آمده است، از جمله: الأمالی، صدوق، ص 470، ح 627؛ [2] التوحید، صدوق، ص 400؛ الأمالی، طوسی، ص 429، ح 959 و ص 539، ح 1162؛ [3] بحار الأنوار، ح 69، ص 36 و 37، ح 29. [4]
2-2). ب: - «یک» .

دولت (1) ظاهری از سدّ اسکندر محکم تر باشد، متزلزل و منهدم گردد. و ارباب استیلا، هر چند بر باطل باشند، بر تمکین ظلم، مؤاخذ می شوند و موجب سرعت انقضای مدّت ایشان می گردد؛ و اگر در مقام دفع (2) ظلم باشند، مدّت دولت ایشان، امتداد می یابد.

و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود خدای - عزّ و جلّ - به پیغمبری از پیغمبران خود که در مملکت جبّاری بود، وحی فرمود که: نزد این جبّار برو و بگو به او که: من، تو را مسلّط نساختم ام بر ریختن خون ها و گرفتن مال ها. و از برای آن تو را این تسلّط داده ام که آوازهای مظلومان را از من، باز داری. و من، حقّ ایشان را که به ظلم گیرند، و انمی گذارم، هر چند [از] کفّار باشند. (3) و از جمله مفاسد که بر تکبیر اصحاب تسلّط مترتب می شود، آن است که جمعی که از جهت متابعت حق یا دوستی ایشان خواهند که ایشان را از ارتکاب امری باطل یا از آنچه ضرر دنیایی ایشان در آن باشد، باز دارند، حجاب تکبیر، مانع ایشان می شود و سکوت، اختیار می نمایند، و چون اکثر متکبران، از جهت غروری که لازمه خودبینی است، مشورت در امور کمتر می کنند، از طُرُق مصلحت و راه های خیر دنیا و آخرت خود، غافل می باشند. و شک نیست در آن که هر کس در سلوک طُرُق دنیا یا آخرت، عقل خود را کافی داند، غیر ضلالت، امری او را روی نمی نماید و وقتی از کرده خود پشیمان می شود که فرصت تدارک، فوت شده باشد و ندامت، سودی نداشته باشد.

و چون از جمله استدراج های الهی آن است که اهل معاصی را مدّتی متمادی مهلت می دهد و مطالب ایشان، مطابق خواهش در مدّتی که حکمت الهی اقتضا نموده، به حصول می پیوندد، گمان ایشان چنان می شود که آنچه می شود، نتیجه فکرای صائب و تدبیرات درست است که به محض عقل خود به آن راه یافته اند و بعضی را جزم حاصل می شود به آن که من عند الله، مؤیّدند به تدابیر صحیحه، و آنچه در ذهن ایشان خطور می کند، محض الهام و عین صواب است و این معنی را اقبال می نامند. و اگر نیک تأمل کنند، می دانند که رو کردن دنیا به ایشان و برآمدن مطالبی که متوجّه آن می شوند مخالف شرع است و عین غضب الهی است و اگر آن مطالب، میسر نشود، فی الجمله، از معصیت دورتر خواهند بود.

ص: 389

1-1) . ب: - «دولت» .

2-2) . ب: «رفع» .

3-3) . الکافی، ج 2، ص 333، ح 14. [1]

و همین نوع برآمدن مطالب در ایام مهلت الهی، درباره ارباب دولتی که در سلک کفار منتظم اند هم می باشد. و اگر این معنی، دلالت بر تأیید الهی کند، پس آن جماعت هم مؤید من عند الله خواهند بود، و چون دنیا نزد خدای - عزّ و جلّ - قدر پر پشه ندارد و غرض از خلق دنیا و تکلیف عباد، امتیاز اخیار از اشرار است و ثواب دوستان و بندگان خاصّ الهی، مقرر نیست که در این دار فانی که لذّتش به انواع مکاره و آلم ها آمیخته است، به ایشان رسد، در غالب اوقات، مطالب ایشان، هر چند از راهی در مقام تحصیل آن در آیند که به حسد عقل و عادت، نزدیک ترین راه ها باشد، حاصل نمی شود و فسّاق و بَدان، از بیراهه پی به مقصود خود می برند و فکرهای ایشان، هر چند مطابق عقل نباشد، نتیجه صحیح می دهد تا آن جماعت، از ثواب صبر بانصیب باشند و دل به دنیا نبندند و این طایفه، بهره خود را در دنیا ببرند و حجّت بر ایشان، تمام تر بود.

و در بعضی روایات، وارد شده که وقتی دو ملک به امر الهی از آسمان به زمین می آمدند، در میان راه [با هم] ملاقات نموده، از مقصد یکدیگر سؤال کردند. یکی گفت: فلان جبار عاصی، اراده شکار نوعی از انواع ماهی کرده و در آن موضع، حاضر نیست. مرا به تعجیل فرستاده اند که از آن نوع، در صیدگاه او حاضر سازم تا دام او خالی بیرون نیاید. دیگری گفت: مرا مأمور ساخته اند به آن که عابدی روزه دار که مشغول نماز است و به جهت افطار خود، خوردنی مهیا ساخته که بعد از نماز به آن افطار کند، طعام او را بریزم تا چیزی نداشته باشد که به آن افطار نماید. پس هر یک متوجه شغل خود گردیدند. (1) و اگر کسی به چشم عبرت، مطالعه صحیفه عمل روزگار کند، امثال این امر بسیار در نظرش می آید.

و از جمله استدراج های الهی در باب بسیاری از متکبران و ظلّمه آن است که در عرض مدّت دولت و ایام مهلت، بیمارها و آسقام و کدورات و آلام، به ایشان کمتر می رسد و خدای تعالی، به ایشان مزاج های قوی می دهد، چنانچه از سرماها و گرماها متأثر نمی شوند و ادراک آلم، کمتر می کنند و به این سبب، ایشان را تنبّهی حاصل نمی شود و از عذاب الهی غافل می باشند و غرور و غفلتشان، زیاده می شود و به کسب اعمال قبیحه و ظلم های گوناگون، خود را در معرض عذابی درمی آورند که سماوات و ارض، طاقت تحمل لمحه ای (2) از آن [را] ندارند و کوه ها، تاب شمه ای از آن [را] ندارند و تمام عمر، در مقام انهدام اساس طاقت خود می باشند، و گویا به خاطر

ص: 390

1-1. علل الشرائع، ج 2، ص 465، ح 16.

2-2. لمحه: مدّت زمان به هم خوردن دو پلک چشم.

می‌رسانند که در آن دنیا نیز صاحب تسلط و اعتبار و توانایی و اقتدار خواهند بود و صحت مزاج ایشان، ابد الدهر، بلکه در دارالقرار نیز خواهد بود. و از آن غافل اند که بیماری و پیری، اساس صحت را خراب می‌کند و مُردن، اثری از آثار آن بر جای نمی‌گذارد، و عزت و اعتبار، لباسی است مستعار و هر روز، در بر دیگری است.

و ارباب اعتبار را دو موت می‌باشد: یکی موت طبیعی افراد انسان، و دیگری، عزل و بی‌اعتباری. و اگر ایشان، پرده غفلت از نظر بصیرت خود بردارند، می‌دانند که از همه کس به فروتنی و شکستگی و تواضع و افتادگی سزاوارترند و بیشتر از سایر ناس، محلّ ترحم اند که خدای - عزّ و جلّ -، ایشان را بی‌آن که بر بنی نوع خود زیادتی داشته باشند، زیادتی داده، و بر بسیاری از مردم که به جهات کمال از ایشان ممتازند، امتیاز بخشیده و تسلط داده، و اصناف ناس [را] مقهور و محکوم حکم ایشان ساخته، و ایشان را مکلف ساخته به آن که بر کسی ظلم نکنند و تمکینِ ظلم ننمایند. و در روز قیامت، از جمیع جزئیات آنچه با هر کس کرده اند، حتی با خدمه و بندگان زرخریده که در نظر ایشان، مقدار مگس و مورچه ای ندارند و به خیالات ضعیف، انواع ایذا و تعذیب به ایشان روا می‌دارند، سؤال می‌کنند و موافق میزان عدل، حکم کرده، ظلم‌ها را تلافی و تدارک می‌نمایند و از سبب بی‌اعتنایی و بی‌پروایی که دربارهٔ خلق خدا می‌دارند - چنانچه گاه باشد که به خیال شکار و حوش و صید طیور، چندین بندهٔ بی‌گناه را به کشتن می‌دهند -، سؤال می‌نمایند و از اموال مسلمانان که به غیر حق می‌گیرند و در مصارف باطل می‌کنند، بازخواست می‌کنند.

و کسی را که چنین شداید و احوال در پیش باشد، می‌باید که شکستگی و افتادگی، در غایت مرتبه کمال باشد و پنبهٔ غفلت از گوش هوش بردارد و باد نخوت از دماغ خود، بیرون کند و گاهی در عاقبت و مآل خود، تأملی بکند و دشمنی با خود را به منتهای کمال نرساند.

و در کلام حضرت امام المتّین و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده که: دوستی را با دوست خود، به منتهای مراتب مرسان (یعنی او را بر جمیع اسرار خود، مطلع مساز و در دوستی میانه رو باش)؛ زیرا که شاید روزی با تو دشمن شود. و با دشمن خود دشمنی را به غایت مرسان، شاید که وقتی دوست تو شود. (1) پس آدمی هرگاه به عصیان و قبایح اعمال در معرض آن در آید که خداوند خود را که از ابتدای

ص: 391

فطرت تا وقت رحلت، مستغرق الطاف و نعمت های بی منتهای او بوده، از خود برنجاند و با نفس ضعیف خود که در دنیا به اصناف لذت ها پرورش داده، در مقام دشمنی در آید، باید که راه صلحی بگذارد و عداوت را به حدّ کمال نرساند تا شاید که وقتی که او را به آن درگاه رجوع شود و از آنچه با خود می کند، ندامتی حاصل شود، حسرتش را چاره ای باشد و ندامتش نهایی داشته باشد، و چون در درگاه الهی، افتادگی را مرتبه رفیع داده اند و به اندکی از حسنات، بسیاری از سیئات را (1) از نامه اعمال محو می نمایند، باید که به شکستگی و انکسار و تقوّد احوال و تلطف به فقرا و مساکین، و ترک عجب و خودبینی و اظهار ضعف و ناتوانی، آتش غضب الهی را که به تکبر و ظلم ها افروخته و مشتعل ساخته، فرو نشانند و مضرت سموم قاتله معاصی را به قدری از خود، رفع نماید. و من الله التأيید و العصمة فی جمیع الأحوال!

د. آراستگی به کمالات و اوصاف نیکو

و از جمله اسباب تکبر، آراستگی به کمالات و استعدادات و اوصاف حمیده است، چنانچه بعضی علما، دیگران را که در مرتبه خود نمی دانند، به نظر حقارت، منظور می سازند و ارباب مهارت و حذاقت در هر فنی، دیگری را که در آن مرتبه نباشد، بی قدر می دانند.

و تکبر، هر چند از همه کس قبیح است؛ اما از علما - که قبح قبیح، نزد ایشان ظاهرتر است -، قبیح تر و شنیع تر. و شک نیست که صفات کمال را منشأ اکتساب قبیح ساختن، دلیل سفاهت است.

و همچنان که تکبر در اغنیا و اصحاب جاه و اعتبار می باشد، در فقرا و مردم بی اعتبار نیز می باشد و تکبر فقرا، بدترین انواع تکبر است، چنانچه محمد بن یعقوب رضی الله عنه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: سه کس اند که خدای تعالی با ایشان سخن نمی گوید و نظر مرحمت به ایشان نمی کند در روز قیامت، ایشان را مطهر از معاصی نمی سازد یا به خوبی یاد نمی فرماید، و مر ایشان راست عذابی دردناک: مردی (2) پیر زناکار، و پادشاهی قهار، و فقیر متکبر. (3) و ظاهر آن است که چون فقر به حسب واقع، از اسباب شکستگی است، پس تکبر مرد فقیر، از غایت شرارت او ناشی می شود، چنانچه زناي مرد پیر با کمی شهوت، دلالت بر نهایت شقاوت می کند و ترحم نمودن پادشاه با کمال تسلط بر (4) رعایا نیز از این قبیل است.

ص: 392

1-1. الف: - «را» .

2-2. ب: «مرد» .

3-3. الکافی، ج 2، ص 311، ح 14. [1]

4-4. ب: «با» .

و در کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، چنانچه در نهج البلاغه روایت کرده، واقع شده که بسیار خوب است تواضع اغنیا نسبت به فقرا از برای طلب رضای الهی، و بهتر از آن، تکبر کردن فقراست بر اغنیا از راه اعتماد بر خدای تعالی. (1) و ظاهر آن است که مراد از تکبر کردن فقرا بر اغنیا، ترک تملقات گدایانه و افتادگی های خسیسانه باشد، چنانچه آخر کلام، اشعار به آن دارد. و آن که تکبر فقرا نسبت به اغنیا مستثنا باشد، بعید است. و تواضع فقرا پیش اغنیا، از جهت طمع و ملاحظه جهت غنا و توانگری ایشان، بسیار مذموم است. و در نهج البلاغه، از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که نزد یکی از اغنیا رود و از جهت غنا، فروتنی پیش او کند، دو ثلث دینش می رود. (2)

2. نشانه های متکبران

و از جمله اوصاف ذمیمه متکبران و علامات تکبر، راه رفتن از روی خیلا و حرکت دادن دست ها و سایر اعضاست، و بر خود بالیدن و به چپ و راست خود از روی خودبینی نظر کردن. و حق تعالی در کلام مجید فرموده: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا». (3) و ترجمه ظاهرش این است که: راه مرو در روی زمین از روی تکبر به درستی که تو زمین را نمی دری و در بلندی به کوه ها نمی رسی.

و از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده اند که در وقت راه رفتن، دست های مبارک آن حضرت، از برابر بدن نمی گذشت. (4) و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که روزی بر جماعتی گذشت که یک جا جمع شده بودند. پرسید که: از برای چه این جا جمع شده اید؟ گفتند: دیوانه ای در این جا هست که از او حرکات سر می زند. فرمود: این، معجون نیست؛ بلکه شخصی است که به بلایی مبتلا شده و معجونی که سزاوار است به آن که او را معجون گویند، آن کسی است که در راه رفتن، تبختر می کند و از روی عجب به راست و چپ خود نظر می کند و بر خود می بالد و دوش ها و پهلوهای خود را (5) متکبرانه حرکت می دهد و آرزوی بهشت از خدای - عز و جل - می کند، با آن که مشغول

ص: 393

1-1. نهج البلاغه، ج 4، ص 95، حکمت 406. [1]

2-2. نهج البلاغه، ج 4، ص 50، حکمت 228. [2]

3-3. سورة اسراء، آیه 37. [3]

4-4. الطبقات الكبرى، ج 5، ص 216؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 41، ص 378؛ تهذیب الکمال، ج 20، ص 390؛ سیر أعلام النبلاء،

ج 4، ص 392؛ کشف الغمّة، ج 2، ص 286. [4]

5-5. الف - «را» .

معصیتِ اوست و مردم، از سرّ او ایمن نیستند. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: وقتی که امت من از روی تبختر راه روند و دست‌ها را در راه رفتن دراز کشند و غلامان فارسی و رومی، خدمتِ ایشان کنند، جنگ و نزاع در میان ایشان به هم خواهد رسید و به دفع یکدیگر، مشغول خواهند شد.

و ابن بابویه رحمه الله در فقیه، در حدیث مناهی نبی صلی الله علیه و آله روایت کرده که نهی فرمود از آن که کسی از روی تکبر، راه رود و فرمود که: کسی که جامه ای بپوشد و به سبب پوشیدن آن، تکبر کند، خدای تعالی، او را در کنار جهنم به زمین فرو می‌برد و در جهنم، قرین قارون خواهد بود؛ زیرا که اوّل کسی که خیلا و تکبر ورزید و خدای تعالی، او را با خانه اش به زمین فرو بُرد، قارون بود. و کسی که خیلا- و کبر می‌ورزد، در جبروت با خدای تعالی منازعه کرده. (2) و از جمله افعال و علامات ایشان، باز داشتن خدمه و صف زدن ملازمان است در برابر و دوست داشتن که از روی خضوع و انقیاد، با ایشان سلوک نمایند. و به طُرُق متعدّده روایت شده که: کسی که خواهد که مردم در برابر او بایستند، باید که جای خود را در جهنم، مهیا سازد. (3) و دیگر، ترک انصاف نمودن و از مردم توقع داشتن که سخن درشت از ایشان تحمّل نمایند و در مقام جواب از ایشان تحمّل نمایند و در مقام جواب در نیایند؛ بلکه نگاه درشت بر روی ایشان نکنند و آواز خود را بلند نسازند. و این معانی در عرف ایشان، به آداب دانی و حُسن سلوک، موسوم است.

دیگر، طالب صدرِ مجلس بودن و با مردم بر سرِ نشستن، نزاع کردن، و مهربانی نمودن و دوست داشتن کسی که احترام و اعزاز ایشان، زیاده به جا آورد، هر چند که از اشرار باشد، و مذمت نمودن و دشمن داشتن کسی که در این امور، کوتاهی کند، هر چند که از صلحا و اخیار باشد.

و از جمله افعال متکبران که وعید بر آن وارد شده، ساختن عمارت‌های رفیع است از برای زیادتی و ترفع بر ابنای جنس خود، چنانچه ابن بابویه رحمه الله در حدیث مذکور روایت کرده که [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود: کسی که عمارتی از جهت ریا و سَمْعَه بنا کند، یعنی برای آن که مردم ببینند و بشنوند، خدای تعالی در روز قیامت، آن عمارت را تا طبقه هفتم زمین، بار او می‌کند و آن عمارت، آتشی خواهد بود افروخته. بعد از آن، آن را در گردنش طوقی خواهند کرد و به جهنم

ص: 394

1-1. الخصال، ص 332، ح 31؛ بحار الأنوار، ج 70، ص 233، ح 32.

2-2. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 13، ح 4968.

3-3. الأملی، طوسی، ص 538، مجلس 19، ضمن ح 1؛ مکارم الأخلاق، ص 471؛ [1] عوالی اللالی، ج 1، ص 434.

خواهند انداخت و هیچ چیز، او را نگاه نمی دارد تا وقتی که به قعر جهنم رود. گفتند: یا رسول الله! چگونه است بنا کردن از برای ریا و سُمعه؟ فرمود: آن است که زیاد بر قدری که او را کافی باشد، بنایی گذارد، از برای آن که بر همسایگان، ترفع و زیادتی کند و بر برادران خود، مباحثات کند. (1)

3. علاج تکبر

و از جمله معالجات تکبر، تفکر در بدی و سوء عاقبت کبر و خودبینی است - چنانچه از احادیث، ظاهر شد - و دانستن این معنی که تکبر، تقیض مطلب آدمی نتیجه می دهد و مورت مذلت و خواری است؛ زیرا که کسی که منازعه با خداوند عالمیان می کند، خدای تعالی، او را خوار و بی مقدار می کند و از عهده عذاب سقر که از یک نفسش جهنم می سوزد، بیرون نمی تواند آمد و از محشور شدن به قدر مورچه و پامال شدن در صحرای محشر، آزار بسیار می کشد.

دیگر، فکر کردن در اصل و حالات خود که از نطفه نجس، مخلوق شده و از راه بول به دنیا آمده و در دنیا، همیشه حامل نجاسات و قاذورات بوده و آخرش جیفه گندیده و استخوانی پوسیده خواهد بود و در مدت حیات، هرگز از انواع احتیاج و تفرق احوال، خالی نیست. و چنان که در متکبران غالب و شایع است، که از کمالات و قابلیت خالی و عاری می باشند، تکبر ایشان از قبیل عشوه عروس قبیح المنظر و نازیباست. و تدبر کردن در این معنی که آنچه خود می کنند وقتی که از دیگری (2) ببینند، یا خود را از دور مطالعه نمایند و رفتار و حرکات را به نظر انصاف ملاحظه نمایند، آیا خوش آینده و گواراست، یا در نظر عقل صحیح، کریه و قبیح است؟

دیگر، متوسل شدن به جناب اقدس الهی و مرتکب اموری شدن که نخوت را از دماغ بیرون می کند، مانند: پایین نشستن در مجالس، و همنشینی کردن با فقرا، و دوری از صحبت اغنیا، و با خادم خود چیزی خوردن، و پینه بر جامه زدن، و بر خر سوار شدن و کسی را ردیف خود ساختن، و توشه و متاع خود را خود برداشتن. و این معانی، در احادیث متعدده وارد شده.

امید که خدای - عز و جل -، همگی بندگان خود را بر جاده بندگی و طریقه شکستگی، مستقیم بدارد و از متابعت نفس اماره و پیروی شیطان دور داشته، از مستی غفلت و خواب غرور، هشیار و بیدار سازد.

ص: 395

1-1). کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 11، ح 4968.

2-2). الف: «دیگر».

وَإِيَّاكُمْ أَنْ يَبْغِيَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَإِنَّهَا لَيْسَتْ مِنْ خِصَالِ الصَّالِحِينَ، فَإِنَّهُ مَنْ بَغَى صَيَّرَ اللَّهُ بَغْيَهُ عَلَى نَفْسِهِ، وَصَارَتْ نُصْرَةُ اللَّهِ لِمَنْ بَغَى عَلَيْهِ، وَ مَنْ نُصِرَهُ اللَّهُ غَلَبَ وَأَصَابَ الظَّفَرَ مِنَ اللَّهِ.

و احتراز کنید از آن که بر دیگران، تعدی و زیادتی نمایید؛ زیرا که بغی، از خصلت های اهل صلاح و خوبان نیست، از این جهت که کسی که بغی و تعدی می کند، خدای تعالی، بغی او را به خودش برمی گرداند. و نصرت و مدد الهی به کسی می رسد که تعدی و زیادتی بر او واقع شده. و هر کس که خدای تعالی او را یاری کند، بر خصم، غالب و از جانب الهی ظفر می یابد.

و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که (1): از بدی ها، چیزی که عقوبتش زودتر به صاحبش می رسد، بغی است. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: شیطان، به لشکر خود می گوید که: در میان بنی آدم، بغی و حسد بیندازید؛ زیرا که این دو صفت، پیش خدای تعالی، عدیل شرک اند. (3) و معنی بغی، در اصل لغت، از حد بیرون رفتن است و این معنی، در ضمن تکبر و ظلم و بعضی دیگر از صفات ذمیمه، متحقق می شود. و بعضی احادیث در باب بغی، قبل از این مذکور شد.

ص: 396

1-1) . ب: - «که» .

2-2) . الکافی، ج 2، ص 460، ح 1. [1]

3-3) . همان، ص 327، ح 2. [2]

وَإِيَّاكُمْ أَنْ يَحْسُدَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا، فَإِنَّ الْكُفْرَ أَصْلُهُ الْحَسَدُ.

و پرهیز نمایید از آن که بر یکدیگر حسد بورزید؛ زیرا که اصل کفر، حسد است.

و حسد، عبارت از آن است که کسی آرزو کند زایل شدن نعمتی را از دیگری از برای آن که به دست او آید یا هیچ نداشته باشند. و غبطه، آن است که آرزو کند حاصل شدن آن نعمت را از برای خود، بی آن که زوال نعمت دیگری را خواهد. و غبطه از صفات حمیده، و حسد از کبائر صفات ذمیمه است.

و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مؤمن، صاحب غبطه می باشد و حسد نمی ورزد و منافق، حسد می ورزد و صاحب غبطه نمی باشد. (1) و از جمله آنچه در باب حسد وارد شده، از آن حضرت روایت نموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای - عزّ و جلّ - به موسی بن عمران علیه السلام خطاب فرمود که: یا ابن عمران! حسد مبر بر مردم در آنچه من از فضل خود به ایشان عطا می کنم، و چشم بر آن مینداز و دل بر آن میند؛ زیرا که حسود، راضی به نعمت من نیست و منع می کند قسمتی را که من در میان بندگان خود کرده ام، و کسی که چنین باشد، من از او نیستم و او از من نیست. (2) و از آن حضرت، روایت کرده فرمود: آفت دین، حسد است و عجب، یعنی خودبینی و افتخار (3). (4) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: حسد، ایمان را می خورد، همچنان که آتش، هیمه را می خورد. (5) و ابن بابویه رحمه الله در خصال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: حضرت لقمان به پسر خود گفت که: حسد [کننده] سه علامت دارد: وقتی که از برابر می رود، غیبت می کند؛ و وقتی که حاضر می شود، تملّق می کند؛ و وقتی که مصیبتی روی می دهد، شماتت می کند. (6) و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای - عزّ و جلّ - شش طایفه را به

ص: 397

1-1. همان، ص 307، ح 7. [1]

2-2. همان، ص 307، ح 6. [2]

3-3. الف: - «و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: آفت دین، حسد است و عجب، یعنی خودبینی و افتخار».

4-4. همان، ح 5. [3]

5-5. همان، ص 306، ح 1 و 2 و [4] ج 4، ص 89، ح 9.

6-6. الخصال، ص 121، ح 113. [5]

شش خصلت، عذاب می کند: عرب (1) را (2) به عصبیت، و دهقانان را (یعنی رؤسا و کلانتران عجم را) به تکبر، و اُمرا را به جور و ستم، و فقها را به حسد، و تجار را به خیانت، و اهل رُستاق را به نادانی. (3) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر روز، از شش چیز استعاذه می فرمود: از شک و شرک و حمیت و غضب و بغی و حسد. (4) و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: خدای تعالی، حسد را خیر دهد که بسیار با عدل و انصاف است؛ زیرا که اوّل مرتبه، صاحب خودش را می کُشد. (5)

ص: 398

1-1 . ب: «اعراب» .

2-2 . الف: - «را» .

3-3 . همان، ص 325، ح 14. [1]

4-4 . همان، ص 329، ح 24. [2]

5-5 . عیون الحکم و المواعظ، ص 503؛ بحار الأنوار، ج 70، ص 241، ذیل ح 1. [3]

وَإِيَّاكُمْ أَنْ تَعِينُوا عَلَىٰ مُسْلِمٍ مَّظْلُومٍ، فَيَدْعُو اللَّهَ عَلَيْكُمْ، فَيَسْتَجَابَ لَهُ فِيكُمْ؛ فَإِنَّا أَبْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَقُولُ: إِنَّ دَعْوَةَ الْمُسْلِمِ الْمَظْلُومِ مُسْتَجَابَةٌ.

و پرهیز کنید از آن که ضرر رسانید به مسلمانِ مظلومی، و او شما را نفرین کند و دعای او در باب شما مستجاب شود؛ زیرا که پدر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود که: دعای مظلوم، مستجاب می شود.

و قبل از این، بعضی احادیث در باب ظلم و استجابت دعای مظلوم، مذکور شد.

و لِيُعِينَ بَعْضَهُ كُنْمَ بَعْضًا؛ فَإِنَّ أَبَانَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَقُولُ: إِنَّ مَعُونَةَ الْمُسْلِمِ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا مِنْ صِيَامِ شَهْرٍ وَاعْتِكَافِهِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ.

و باید یکدیگر را معاونت کنید؛ زیرا که پدر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود که: مددکاری مسلمانان، بهتر و اجرش عظیم تر است از آن که کسی یک ماه روزه بگیرد و در مسجد الحرام، اعتکاف بدارد.

و احادیث در باب معاونت مؤمنین و سعی در حوائج ایشان، بسیار است. از آن جمله، روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: کسی که هفت نوبت بر دور خانه کعبه بگردد، خدای تعالی، برای او شش هزار حسنه می نویسد و شش هزار سیئه از او محو می کند و شش هزار درجه از برای او بلند می کند و وقتی که پیش مستجار (1) می آید، هفت در از درهای بهشت برای او می گشاید. راوی گفت: فدای تو شوم! این فضیلت، همه در طواف است؟ فرمود: آری؛ و تو را خبر دهم به چیزی که افضل از این باشد. به درستی که بر آوردن حاجت مؤمنی، افضل است از ده حج (2). (3) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: و الله که یک حج نزد من، دوست تر است از آن که بنده آزاد کنم تا به ده و هفتاد برسد. و اگر اهل یک خانه را از مسلمانان متکفل شوم به آن که گرسنه ایشان را سیر کنم و برهنه ایشان را بپوشانم و نگذارم که رو به مردم بیندازند، نزد من دوست تر است از آن که حج بکنم تا به ده و هفتاد برسد. (4) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که در حاجت برادر مسلم خود سعی کند از برای طلب رضای الهی، خدای تعالی، برای او هزار هزار حسنه می نویسد و از جمله آنها، خویشان و همسایگان و برادران و آشنایان او را و هر کس که به او نیکی در دنیا کرده باشد، می آمرزد. و چون روز قیامت می شود، به او می گویند که: داخل جهنم شو و هر کس را ببینی که در دنیا به تو نیکی کرده باشد، از جهنم به اذن الهی بیرون بیار، مگر آن که دشمن اهل بیت علیهم السلام باشد. (5)

ص: 400

1-1. مستجار: قسمتی از کعبه است که فاطمه بنت اسد جهت وضع حمل خود به آنجا پناه آورد.

2-2. ج: «طواف».

3-3. الکافی، ج 2، ص 194، ح 8. [1]

4-4. همان، ص 195، ح 11. [2]

5-5. همان، ص 197 و 198، ح 6. [3]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که در حاجتِ برادر مسلم خود سعی کند و جهد نماید و خدای تعالی، برآمدن آن حاجت را بر دست او جاری سازد، از برای او حجّی و عمره ای و اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام و روزه دو ماه می نویسد، و اگر جهد کند و بر آمدن آن (1) حاجت را خدای تعالی بر دست او جاری نسازد، از برای او حجّی و عمره ای می نویسد. (2) و ابن بابویه رحمه الله در فقیه، از میمون بن مهران روایت کرده که گفت: در پیش حضرت امام حسن علیه السلام نشسته بودم که مردی آمد و گفت: یا ابن رسول الله! فلان کس، از من طلبی دارد و می خواهد که مرا حبس کند. حضرت فرمود که: مالی حاضر ندارم که از جانب تو، وجه طلب آن مرد را بدهم. گفت: با او سخنی بگوئید، شاید که مرا محبوس نسازد. حضرت، نعلین خود را در پای کرد. من گفتم: یا ابن رسول الله! مگر فراموش کرده اید که شما اعتکاف دارید؟ فرمود که: فراموش نکرده ام؛ لیکن از پدرم شنیده ام که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرمود که: کسی که در برآوردن حاجت برادر مسلمان خود سعی کند، چنان است که خدای - عزّ و جلّ - را نه هزار سال عبادت کرده باشد که روز را به روزه و شب را به قیام به سر برده باشد. (3) و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که اعانت کند مؤمنی را، خدای تعالی، هفتاد و سه غم از او رفع می نماید که یکی از آنها در دنیا باشد و هفتاد و دو غم را در آخرت، دفع می نماید در وقتی که مردم، همه به خود گرفتار باشند. (4) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که غمی را (5) از مؤمنی رفع کند، خدای - عزّ و جلّ - غم آخرت را (6)، از او رفع می کند و از قبر، خوش دل بیرون می آید. و کسی که مؤمنی گرسنه را سیر کند، خدای تعالی، از میوه های بهشت، روزی او می کند. و کسی که دم آبی به او دهد، خدای تعالی از شراب سر به مُهر بهشت به او می دهد. (7) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که برادرِ ایمانی خود را اطعام کند یا برادر خود را از جهت رضای الهی اطعام کند، ثواب او مثل ثواب کسی است که صد هزار کس از مردمان را اطعام کند. (8)

ص: 401

1-1. الف - «آن» .

2-2. همان، ص 198، ح 7. [1]

3-3. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 189 و 190، ح 2108.

4-4. الکافی، ج 2، ص 199، ح 2. [2]

5-5. الف و ب: - «را» .

6-6. الف و ب: - «را» .

7-7. همان، ص 201، ح 5. [3]

8-8. همان، ص 202، ح 11. [4]

و از سَدیر صیرفی روایت کرده که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: چه چیز مانع است تو را که هر روز، بنده ای آزاد کنی؟ گفتم: مال من، وسعت این معنی ندارد. فرمود که: هر روز مسلمانی را اطعام کن. گفتم: مالداری را یا پریشانی را؟ فرمود که: مالدار، گاه هست که خواهش طعام دارد. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که مؤمن مالدار را اطعام کند، مثل آن است که بنده ای از اولاد اسماعیل را از گشتن، نجات دهد، و کسی که مؤمن محتاجی را اطعام کند، مثل آن است که صد بنده از اولاد اسماعیل را از گشتن، نجات دهد. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که یکی از فقرا را از برهنگی جامه بپوشاند یا اعانت کند او را به چیزی که باعث تقویت او شود در معیشتش، خدای تعالی، هفتاد هزار مَلک از ملائکه [را] بر او موکَل می سازد که از برای هر گناهی که او کرده باشد، طلب آمرزش کنند تا وقتی که نَفخِ صور بشود. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که برادر مسلمان او (4) نزد او بیاید و او را اکرام کند، پس به درستی که خدای - عزّ و جلّ - را اکرام کرده. (5) و از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: واجب است مؤمن بر مؤمن آن که هفتاد کبیره او را بپوشاند. (6) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: از جمله آنچه خدای تعالی به حضرت موسی علیه السلام در مناجات وحی فرمود، آن بود که: مرا بندگان هستند که جَنّت خود را برای ایشان، مباح می سازم و ایشان را در جَنّت، اختیار و حکم می دهم. گفت: کیستند آن جماعت؟ فرمود: کسی که مؤمنی را خوش حال کند.

بعد از آن، حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود که: مؤمنی در مملکت جَبّاری بود و خواستند که به او آزار برسانند. پس گریخت و به میان کَفّار رفت و در خانه کافری فرود آمد. او را پناه داد و مهربانی نمود و ضیافت کرد. پس چون وقت مُردن آن کافر شد، خدای تعالی به او خطاب فرمود که: به عزّت و جلال خودم قسم که اگر جا می داشت که تو را به بهشت برَم، می بردم؛ ولیکن بهشت، حرام است بر کسی که با شرک بمیرد. بعد از آن به آتش جهنّم می فرماید که: او را بترسان

ص: 402

1-1 . همان، ح 12. [1]

2-2 . همان، ص 203، ح 19. [2]

3-3 . همان، ص 204 و 205، ح 2 و 3. [3]

4-4 . الف: «مسلمانی» .

5-5 . همان، ص 206، ح 3. [4]

6-6 . همان، ص 207، ح 8. [5]

و مضطرب کن؛ اما آزار به او مرسان. و در طرفین روز، روزی برای او می آورند. راوی پرسید که: از بهشت می آورند؟ فرمود: از هر جا که خدای تعالی خواهد، می آورند. (1) و از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، به حضرت داوود علیه السلام وحی فرمود که: بنده ای از بندگان من، یک حسنه می کند و من، بهشت را برای او مباح می سازم. حضرت داوود علیه السلام گفت: خداوندا! آن حسنه کدام است؟ فرمود: آن که بنده مؤمن، مرا خوش حال کند، هر چند که به یک خرما باشد. حضرت داوود علیه السلام گفت: سزاوار است هر کسی را که تو را بشناسد و آن که از تو ناامید نگردد. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که مردی از جمله رعایای نجاشی که عامل فارس و اهواز بود، به خدمت آن حضرت آمده، گفت: مرا خراجی به نجاشی می باید داد و او از جمله شیعیان شماست. اگر چنانچه شما در باب من به او چیزی بنویسید، اطاعت می نماید. پس حضرت به او نوشت که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. سُرَّ أَخَاكَ يَسْرُكَ اللَّهُ»؛ یعنی: برادر خود را خوش حال کن تا خدای تعالی، تو را خوش حال کند.

پس آن مرد (3)، نوشته را گرفته، نزد نجاشی رفت و چون مجلس، از مردم خالی شد، نوشته را به او داد و گفت: این، نوشته حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است (4). نجاشی، نوشته را بوسید و بر چشم های خود گذاشت و گفت: حاجت تو کدام است؟ آن مرد گفت: مرا خراجی به دیوان شما می باید داد. پرسید که: چه قدر است؟ گفت: ده هزار درهم؟ پس نویسنده خود را طلبیده، گفت: این خراج را از او برطرف کن و نام او را از دفتر، بیرون کن و از سال آینده نیز برطرف کن. بعد از آن به او گفت: آیا تو را خوش حال کردم؟ گفت: آری، فدای تو شوم! پس فرمود تا اسبی و کنیزی و غلامی و یک دست جامه پوشیدنی به او دادند، و هر مرتبه می گفت: آیا تو را مسرور ساختم؟ آن مرد می گفت: آری؛ و دیگر چیزی می داد. و در آخر گفت: فرش این خانه که من [روی آن] نشسته بودم و تو نوشته مولای مرا به من دادی، برادر و هر وقت حاجتی و مطلبی داشته باشی، پیش من بیا. پس او فرش را برداشته، بیرون آمد.

و بعد از آن، به خدمت آن حضرت آمده، صورت حال را عرض نمود و آن حضرت، از شنیدن آن، خوش حال می شد. پس آن مرد گفت: یا ابن رسول الله! گویا که از آنچه او نسبت به من کرد،

ص: 403

1-1. همان، ص 188 و 189، ح 3. [1]

2-2. همان، ص 189، ح 5. [2]

3-3. الف: - «مرد».

4-4. ب: «این نوشته را حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داده».

شما مسرور شدید؟ فرمود: آری. و الله که خدا و رسولش را مسرور ساخت! (1) و شیخ مفید رحمه الله در مجالس و شیخ طوسی رضی الله عنه در امالی و ابن بابویه رحمه الله در ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: وقتی که بنده مؤمن از قبر بیرون می آید، شخصی پیش روی او می افتد و آن مؤمن، به هر یک از هول های قیامت که می رسد، آن شخص به او می گوید: مترس و دلگیر مباش که کرامت و سُرور الهی به تو می رسد. و همیشه او را به سُرور و کرامت الهی بشارت می دهد تا وقتی که در برابر عرش الهی حاضر می شود و حساب او به آسانی می گذرد و خدای تعالی می فرماید که او را به بهشت بَرند و آن شخص، همه جا پیش روی او می رود. پس آن مؤمن به او می گوید: رحمت خدای - عَزَّ و جَلَّ - بر تو باد که تو خوب رفیقی بودی از برای من، و از وقتی که از قبر بیرون آمدم تا حال، مرا به سُرور و کرامت الهی بشارت دادی! تو کیستی؟ آن شخص می گوید: من، آن خوش حالی ام که از توبه برادر مؤمن در دنیا رسید و خدای تعالی، مرا از آن خوش حالی خلق کرده، از برای آن که تو را بشارت دهم. (2) و کلینی رحمه الله این مضمون را به چند طریق، روایت کرده. (3) و شیخ طوسی رحمه الله در امالی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که سَدیر صیرفی به خدمت آن حضرت آمد. فرمود: ای سَدیر! مال هیچ کس بسیار نمی شود، مگر آن که حجت الهی بر او عظیم می شود. پس اگر توانید که آن حجت را از خود دفع کنید، بکنید. سَدیر گفت: یا ابن رسول الله! به چه چیز دفع کنیم؟ فرمود: به آن که از مال خود، کارسازی برادران بکنید. (4) و ابن بابویه رضی الله عنه در عیون، روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به شخصی نوشت که: اگر خواهی که خاتمه عملت به خیر باشد و از دنیا با بهترین اعمال بروی، حق الهی را عظیم بدان. و احتراز کن از آن که نعمت های او را در معاصی صرف کنی و فریب خوری به حلمی که می کند و بدی ها را بر تو نمی گیرد. و اِکرام کن همه (5) کس را که بیایی که یاد ما می کند به دل یا زبان یا دعوی دوستی ما کند. و بر تو چیزی نیست، خواه راست گوید و خواه دروغ. آنچه به تو می رسد، نیت توست و دروغ او برای او ضرر دارد. (6) و در ثواب الأعمال، از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که یک

ص: 404

1-1) . همان، ص 190، ح 9. [1]

2-2) . الامالی (مجالس)، مفید، ص 177 و 178، ح 8؛ الامالی، طوسی؛ ص 195 و 196، ح 333؛ ثواب الأعمال، ص 150. [2]

3-3) . الکافی، ج 2، ص 190 - 192، ح 8 و 10 و [3] 12.

4-4) . الامالی، طوسی، ص 302 و 303، ح 600.

5-5) . ج: «هر» .

6-6) . عیون الأخبار، ج 1، ص 7، ح 8. [4]

حاجت برادر خود را بر می آورد، ابتدا به حاجت الهی کرده و (1) به آن سبب، خدای تعالی، صد حاجت او را بر می آورد که بهشت، در یکی از آنهاست. و کسی که غمی از او دفع کند، خدای تعالی، غم قیامت را از او دفع می کند، هر قدر که باشد. و کسی که اعانت کند او را تا بر ظالمی ظفر یابد، خدای تعالی، او را در گذشتن از صراط، مدد می کند در وقتی که قدم ها می لغزد. و کسی که در حاجت او سعی کند تا آن که بر آورده شود و باعث خوش حالی او شود، مثل آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را مسرور کرده باشد. و کسی که او را از تشنگی سیراب کند، خدای تعالی از شراب سر به مهر به او می دهد. و کسی که او را از گرسنگی سیر کند، خدای تعالی، از میوه های بهشت به او می دهد. و کسی که بدن او را از برهنگی بپوشاند، خدای تعالی، از اِسْتَبْرَق و حریر به او می پوشاند. و کسی که او را بپوشاند بی آن که برهنه باشد، همیشه در حفظ الهی است تا از آن جامه، رشته بر او هست. و کسی که کفایت او کند در امری که باعث سُبُکی او شود و روی او را نگاه دارد و دست به زیر بار او برد، خدای تعالی، «ولدان مَخْلَدون (2)» - که خادمان اهل بهشت اند -، به جهت خدمت او مقرر می فرماید. و کسی که او را سوار کند، خدای تعالی، او را بر ناقه ای از ناقه های بهشت سوار کرده، به صحرای قیامت، حاضر می سازد و ملائکه به او مباحثات می کنند. و کسی که در وقت موت، او را کفن کند، چنان است که از روز ولادت تا وقت موت، او را پوشانیده باشد، و کسی که زنی به او دهد که به آن زن، اُنس بگیرد و مایل به او باشد، خدای تعالی، صورتی را در قبر، مونس او سازد که دوست ترین اهل او باشد و کسی که در بیماری عیادت او کند، ملائکه دور او را می گیرند و از برای او دعا می کنند تا وقتی که برگردد، و می گویند که: خوش حال باشی و بهشت برای تو خوش باشد! و الله که قضای حاجت او پیش خدای تعالی، دوست تر است از آن که دو ماه پی در پی را روزه بدارد با اعتکاف در ماه های حرام. (3) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که: مؤمنی از شما، مردی در روز قیامت از پیش او خواهد گذشت که آن مرد را شناسد و امر شده باشد که او را به جهنم برند و فرشته ای او را به سوی جهنم برد. پس آن مرد گوید که: ای فلان! به فریاد من برس که من در دنیا به تونیکمی می کردم و در مطلبی که نزد من داشتی، کارسازی تو می کردم. آیا امروز می توانی که در عوض آن، مرا مددی بکنی؟ پس آن مؤمن به فرشته ای که آن مرد را می برد، گوید که: او را بگذار.

ص: 405

1-1. ب: - «و» .

2-2. سورة واقعه، آیه 17. [1]

3-3. ثواب الأعمال، ص 146. [2]

و خدای تعالی، کلام آن مؤمن را شنیده، آن فرشته را امر می فرماید که: سخن این مؤمن را بشنو و دست از آن مرد بدار. (1)

فضیلت دیدار برادران مؤمن

و کلینی رحمه الله در باب زیارت، یعنی دیدن برادران مؤمن، روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: کسی که برادر خود را برای رضای الهی دیدن کند، خدای تعالی می فرماید که: تو زیارت من کردی و ثواب تو بر من است و من به کمتر از بهشت به جهت تو راضی نمی شوم. (2) و از خثیمه روایت کرده که گفت: به وداع حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتم. فرمود که: ای خثیمه! هر کس از شیعیان ما را ببینی، سلام به ایشان برسان و وصیّت کن ایشان را به تقوای خداوند عظیم، و آن که اغنیای ایشان، نفع به فقرا رسانند و اقویا، مددِ ضعفا کنند و زنده ها بر جنازه اموات، حاضر شوند و در خانه های یکدیگر، [با هم] ملاقات نمایند؛ زیرا که دیدن ایشان یکدیگر را، زنده داشتن امر ماست. و خدای تعالی، رحمت کند بنده ای را که امر ما را زنده دارد!

ای خثیمه! به شیعیان ما برسان که ما بی عمل، فایده ای پیش خدای تعالی به ایشان نمی رسانیم، و ایشان به ولایت ما نمی رسند، مگر به وَرَع. و بیشتر از همه کس در روز قیامت، کسی حسرت خواهد داشت که حقّی را بگوید و خود به آن عمل نکند. (3)

ص: 406

1-1. همان، ص 172. [1]

2-2. الکافی، ج 2، ص 176، ح 4. [2]

3-3. همان، ص 175 و 176، ح 1. [3]

وَإِيَّاكُمْ وَإِعْسَارَ أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِكُمُ الْمُتَسَلِّمِينَ أَنْ تُعْسِرُوا بِهِ الشَّيْءَ يَكُونُ لَكُمْ قِبَلَهُ وَهُوَ مُعْسِرٌ؛ فَإِنَّ أَبَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَقُولُ: لَيْسَ لِمُسْلِمٍ أَنْ يُعْسِرَ مُسْلِمًا، وَمَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا أَظَلَّهُ اللَّهُ بِظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ.

و احتراز کنید از آن که تنگ گیرید بر یکی از برادران مسلم خود، به آن که حقی از او طلب داشته باشید و او پریشان باشد و بر او تنگ گیرید و مطالبه حق خود کنید؛ زیرا که پدر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود که: «جایز نیست هیچ مسلمانی را که بر مسلمانی تنگ بگیرد. و کسی که مهلت دهد مسلمانی را، خدای تعالی، او را در سایه خود جای دهد روزی که به غیر سایه الهی، سایه ای نباشد». یعنی در سایه عرش خود جای دهد یا لطف و مرحمت خود را شامل حال او گرداند.

و از جمله احادیث که در مهلت دادن مُعسر وارد شده، روایت نموده محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی بر منبر رفته، حمد و ثنای الهی به جای آورد و بر پیغمبران، صلوات فرستاد. بعد از آن فرمود: ای مردمان! باید که حاضران، به جمعی که حاضر نیستند، این کلام را برسانند که: کسی که مهلت دهد مرد پریشانی را، بر خدای تعالی است که هر روز، ثواب تصدق به آن مال را در نامه عمل او بنویسد تا وقتی که مال خود را بازیافت کند.

بعد از آن، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، این آیه را تلاوت فرمود که: «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (1) و ترجمه ظاهرش آن است که: اگر غریم (2) شما، صاحب عُسرت و پریشانی باشد، پس حکم الهی، مهلت دادن است تا وقتی که توانگری او را حاصل شود. و آن که تصدق کنید، بهتر است از برای شما، اگر شما دانید.

پس حضرت فرمود که: اگر دانید که او پریشان است بر او تصدق کنید به آنچه بر ذمه او دارید، بهتر است از برای شما. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که محمد بن بشر و شاء به خدمت آن حضرت آمده، استدعا کرد که با شهاب - که از جمله اصحاب آن حضرت بود - در باب طلبی که از محمد بن بشر داشت،

ص: 407

1-1. سورة بقره، آیه 280. [1]

2-2. غریم: بدهکار.

3-3. الكافی، ج 4، ص 35 و 36، ح 4. [2]

سخن بفرماید و مقرر سازد که با او سازگاری کند تا وقتی که موسم بگذرد، و طلب او هزار دینار بود.

حضرت، شهاب را طلبید و فرمود که: تو می دانی حال محمد را و آن که از موالیان ماست، و می گوید که تو هزار دینار از او طلب داری و آن مبلغ، خرج بطن و فرج نشده (1) و دینی چند از او پیش مردم مانده و نقصانی چند کرده، و من می خواهم که تو او را حلال کنی.

بعد از آن فرمود که: شاید تو را گمان چنان باشد که در عوض طلب تو، حسنات او را به تو خواهند داد؟ شهاب گفت: ما پیش خود، چنین می دانیم. فرمود که: خدای تعالی، کریم تر و عادل تر از آن است که بنده به او تقرّب جوید و در شب سرما برخیزد و روز گرما روزه بدارد یا طواف خانه به جا آورد و بعد از آن، خدای تعالی، آن حسنات را بگیرد و به تو دهد؛ و لیکن فضل الهی بسیار است و از فضل خود، عوض به مؤمن می دهد. پس شهاب گفت: من، آن را به او (2) حلال کردم. (3)

ص: 408

1-1) . خرج بطن و فرج نشده: یعنی صرف خوراک و خوش گذرانی نشده است.

2-2) . ب: - «به او» .

3-3) . همان، ص 36، ح 2. [1]

وَإِيَّاكُمْ آيَّتُهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ الْمُفْضَلَةُ عَلَيَّ مِنْ سِوَاهَا وَحَبَسَ حُقُوقَ اللَّهِ قَبْلَكُمْ يَوْمًا بَعْدَ يَوْمٍ وَ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ؛ فَإِنَّهُ مَنْ عَجَّلَ حُقُوقَ اللَّهِ قَبْلَهُ كَانَ اللَّهُ أَقْدَرُ عَلَيَّ التَّعَجُّيلِ لَهُ إِلَى مُضَاعَفَةِ الْخَيْرِ فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ، وَإِنَّهُ مَنْ أَخَّرَ حُقُوقَ اللَّهِ قَبْلَهُ كَانَ اللَّهُ أَقْدَرُ عَلَيَّ تَأْخِيرِ رِزْقِهِ، وَ مَنْ حَبَسَ اللَّهُ رِزْقَهُ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَرْزُقْ نَفْسَهُ، فَادُّوا إِلَى اللَّهِ حَقِّي مَا رَزَقَكُمْ يُطِيبُ اللَّهُ لَكُمْ بِقِيَّتِهِ وَيُنْجِزُ لَكُمْ مَا وَعَدَكُمْ مِنْ مُضَاعَفَتِهِ لَكُمْ الْأَضْعَافَ الْكَثِيرَةَ الَّتِي لَا يَعْلَمُ عَدَدَهَا وَلَا كُنْهَ فَضْلِهَا إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

و حذر کنید ای طایفه ای که رحمت خدا (1) شامل حال (2) شما شده و بر دیگران، تفضیل و زیادتی یافته اید، از آن که حق های خدای - عزّ و جلّ - را پیش خود نگاه دارید و از این روز به روز دیگر و از این ساعت به ساعت دیگر اندازید (، مثل آن که نماز را از اول وقت، تأخیر کنید و روزه را بگذارید تا قضا شود و زکات را در وقت و جوب ندهید و حج را تأخیر نمایید، و همچنین در سایر اعمال، خواه چیزی باشد که که حقّ الناس هم به آن متعلّق باشد و خواه نباشد؛ زیرا که همه در عموم حقوق الهی داخل است.

بعد از آن فرمود: زیرا که هر کس حقوق الهی را زود به جای آورد، خدای - عزّ و جلّ - قادر و تواناتر است بر آن که احسان هایی که چندین برابر حسنات او باشد، به او بکند در دنیا و آخرت، یا به زودی و بعد از گذشتن مدّتی که مصلحت الهی اقتضا (3) نماید. و کسی که حقوق الهی را که بر ذمّت او ثابت است، تأخیر می کند و پس می اندازد، خدای تعالی، تواناتر است بر آن که روزی دادن او را تأخیر کند. و کسی که خدای - عزّ و جلّ - روزی او را حبس کند، قادر بر آن نیست که روزی به خود رساند. پس حقّ آنچه خدای تعالی روزی شما کرده، به جا آورید تا خدای تعالی، احسان و ثواب خود را برای شما، طیب و گوارا سازد (؛ یعنی به شما احسان و ثواب برساند) و وعده های خود را به جا آورد که آن وعده ها، عبارت است از: ثواب های مضاعف

ص: 409

1-1) . ج: «الهی» .

2-2) . الف و ب: - «حال» .

3-3) . ج: «اقتضای آن» .

بسیاری که عدد و حقیقت فضل و زیادتی آنها را غیر خدای تعالی - که پروردگار عالمیان است - نداند.

و از این کلام شریف، ظاهر می شود که عبادات، موجب زیادتی روزی می شود و ترک آنها، باعث کمی رزق می شود. و رزق، عبارت از چیز حلالی (1) است که خدای تعالی، به جهت انتفاع بندگان، مقرر فرموده. و حرام، داخل رزق نیست، چنانچه مذهب جمعی از علماست. پس آنچه به دست فسّاق و ظلّمه از راه های حرام، با وجود حبس حقوق الهی می آید، رزق نخواهد بود و توسعه حال ایشان، منافات با مضمون این کلام شریف نخواهد داشت.

و اگر رزق، شامل حرام باشد - چنانچه بعضی گفته اند -، می تواند بود که مراد، زیاد شدن روزی به سبب عبادات و سبّت حالی باشد که نه از راه استِدراج باشد؛ زیرا که استِدراج، از جمله غضب های خدای - عزّ و جلّ - است و ادای حقوق الهی، باعث غضب نمی شود.

و کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حجّة الوداع فرمود که: روح الامین، در دل من، این معنی را دمید که هیچ کس نمی میرد تا وقتی که روزی او تمام به او برسد. پس، از خدای تعالی حذر کنید و جهد زیاد (2) در تحصیل روزی مکنید. و باید که به سبب آن که دیر شود رسیدن روزی شما، موافق خواهش و توقّعی که دارید، طلب روزی الهی را از راه معصیت نکنید؛ زیرا که خدای تعالی، ارزاق خلایق را که میان ایشان قسمت نموده، از ممرّ حلال مقرر فرموده، از حرام قسمت نفرموده. پس هر که تقوا و صبر را پیشه خود سازد و روزی او از راه حلال نزد او می آید، و کسی که حجاب نهی الهی را بدرد و از ممرّ حرام، آن را به دست آرد، به عوض آنچه از حرام به دست آورده، از روزی حلالش کم می شود و بر آن در روز قیامت، از او حساب می طلبند. (3) و به این حدیث، استدلال کرده اند بر آن که روزی، غیر حلال نمی باشد و دلالتش، فی الجمله، محلّ تأمل است.

ص: 410

1-1. الف: حلال.

2-2. ب: «زیادتی».

3-3. الکافی، ج 5، ص 80، ح 1. [1]

وَقَالَ: اتَّقُوا اللَّهَ أَيُّهَا الْعِصَابَةُ، وَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا يَكُونَ مِنْكُمْ مُخْرَجُ الْإِمَامِ فَإِنَّ مُخْرَجَ الْإِمَامِ هُوَ الَّذِي يَسْعَى بِأَهْلِ الصَّلَاحِ مِنْ أَتْبَاعِ الْإِمَامِ الْمُسْلِمِينَ لِفَضْلِهِ الصَّابِرِينَ عَلَى آدَاءِ حَقِّهِ الْعَارِفِينَ لِحُرْمَتِهِ.

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ نَزَلَ بِذَلِكَ الْمَنْزِلِ عِنْدَ الْإِمَامِ، فَهُوَ مُخْرَجُ الْإِمَامِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ أَخْرَجَ الْإِمَامَ إِلَى أَنْ يَلْعَنَ أَهْلَ الصَّلَاحِ مِنْ أَتْبَاعِهِ الْمُسْلِمِينَ لِفَضْلِهِ الصَّابِرِينَ عَلَى آدَاءِ حَقِّهِ الْعَارِفِينَ بِحُرْمَتِهِ، فَإِذَا لَعَنَهُمْ لِأَخْرَاجِ أَعْدَاءِ اللَّهِ الْإِمَامَ صَارَتْ لَعْنَتُهُ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَصَارَتْ اللَّعْنَةُ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ عَلَى أَوْلِيكَ.

و فرمود که: از خدای تعالی حذر کنید - ای جماعت شیعه، و اگر توانید -، چنان کنید که کسی از شما، امام را ملجأ و مضطر نسازد. پس به درستی که ملجأ سازنده و دشوار کننده کار بر امام، آن کسی است که بدگویی می کند اهل صلاح را که از متابعان امام اند، و فضل و شرف او را تصدیق می نمایند، و بر ادای حق او صبر می کنند، و حرمت او را می دانند (؛ یعنی بدگویی ایشان نزد امام می کند در حضور مخالفان - که امام از ایشان، تقیّه می کند و نمی خواهد که ایشان بدانند که آن جماعت اهل صلاح، از شیعیان و موالیان امام اند -، پس آن جماعت، بدگویان شده اند. و می تواند بود که مراد، آن باشد که بدگویان، بدی آن جماعت را از روی تقیّه، لعنت می کند و از آنها تبری می کند و سبب ملجأ شدن امام به لعن آن جماعت را پیش حکام جور، مثل بنی امیّه و غیر ایشان می کنند و ایشان، آن جماعت را به بدی می شناسند. پس امام، مضطر می شود به آن که آن جماعت را لعن کند تا حکام ندانند که این جماعت، از شیعیان و دوستان امام اند. و شاید که مراد، آن باشد که هر گاه بدگویان، پیش امام، شهادت به بدی این جماعت دادند، هر چند امام به حسب علم باطن داند که آن شهادت در حق آن جماعت، دروغ است، اما به حسب ظاهر، چون ایشان مقبول الشهادت اند، امام، ملجأ می شود به آن که آن جماعت را لعنت کند. و این معنی خالی از بعدی نیست.

بعد از آن فرمود که: بدانید که کسی که در این منزل فرود می آید، نزد امام، یعنی چنین کاری می کند. پس او، مضطر سازنده امام است، و وقتی که چنین کاری کند نزد امام

پس او را مُضطر می سازد به آن که جمعی از متابعان خود را که اهل صلاح و تصدیق کنندگان فضل او [و] صبرکنندگان بر ادای حقّ او و عارفان به حرمت اویند، لعنت کند. و هر گاه ایشان را لعنت کند از برای آن که دشمنان الهی امام را مضطر سازند، لعنتی که بر آن جماعت اهل صلاح می کند، رحمت الهی می شود بر ایشان، و لعنت از جانب خدای تعالی و ملائکه او و پیغمبران او، بر آن دشمنان خدای تعالی خواهد شد.

و مراد از دشمنان خدای تعالی که فرموده، بنا بر معنی اوّل، جماعت مخالفان خواهند بود که نزد امام حاضر باشند در وقتی که بعضی از شیعیان، از روی نادانی، سخنان بد درباره اهل صلاح از اتباع او گویند، و بنا بر معنی دویم، حکام جور، مثل بنی امیّه و غیر ایشان خواهند بود، و بنا بر معنی سیّم، بدگویان خواهند بود. و ممکن است که بنا بر هر سه معنی، ایشان باشند؛ امّا بعید است و لعن از راه تقیّه و تبری از جمعی از خواصّ اصحاب، مثل زُراره و غیر او واقع شده و در کتب رجال، مذکور است.

وَاعْلَمُوا أَنِّيهَا الْعِصَابَةُ أَنَّ السُّنَّةَ مِنَ اللَّهِ قَدْ جَرَتْ فِي الصَّالِحِينَ قَبْلُ. وَقَالَ: مَنْ سَرَّهَ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ حَقًّا حَقًّا فَلْيَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا، وَ لِيَبْرَأَ إِلَى اللَّهِ مِنْ عَدُوِّهِمْ، وَ يُسَلِّمَ لِمَا انْتَهَى إِلَيْهِ مِنْ فَضْلِهِمْ؛ لِأَنَّ فَضْلَهُمْ لَا يَبْلُغُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَنْ دُونَ ذَلِكَ؛ أَلَمْ تَسْمَعُوا مَا ذَكَرَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِ أَتْبَاعِ الْأَيِّمَةِ الْهُدَاةِ وَ هُمْ الْمُؤْمِنُونَ؟ قَالَ: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنٌ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا»¹ فَهَذَا وَجْهٌ مِنْ وَجُوهِ فَضْلِ أَتْبَاعِ الْأَيِّمَةِ فَكَيْفَ بِهِمْ وَ فَضْلِهِمْ؟

و بدانید - ای طایفه شیعه - که سنت و طریقه الهی جاری شده در خوبان که پیش از شما بوده اند؛ (یعنی شما دل تنگ مباشید از آن که از مخالفان، آزار و ایذا به شما می رسد و از جهت تشیع و متابعت ائمه علیهم السلام به تقیه و خوف، مبتلا هستید و در دنیا، مصیبت ها و تعب ها به شما می رسد؛ زیرا که صالحان و خوبان که پیش از شما بوده اند، چنین بوده (1) و از این راه به مراتب عالیه رسیده اند. و ممکن است که مراد، آن باشد که همچنان که صالحان امت های سابقه به تولا و تبرا و قبول فضائل انبیا و ائمه، در سِلک صالحان منتظم شده اند، شما نیز بدون این امور، از جمله صالحان نخواهید بود. و شاید که آخر کلام، قرینه این معنی باشد، و معنی اول، أظهر است.

بعد از آن فرمود که: کسی که خواهد که لقای الهی را باایمان دریابد، پس باید که خدای - عزَّ و جَلَّ - و رسول او صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را دوست دارد و از دشمنان ایشان، بیزار باشد و از فضائل ایشان، آنچه به او برسد، قبول کند و در مقام انکار و استبعاد در نیاید؛ زیرا که به مرتبه فضل و شرف ایشان نمی رسد، نه فرشته مقرب، و نه پیغمبر مُرسل، و نه کسی دیگر که از این مرتبه، پایین تر باشد. آیا نشنیده اید شما آنچه خدای از فضل اتباع (2) ائمه - که راه نمای خلائق اند - یاد کرده و مؤمنان ایشان اند، فرموده که: «این جماعت با آنها خواهند بود که خدای - عزَّ و جَلَّ - درباره ایشان، انعام و احسان فرموده از انبیا و صدیقان و شهدا و صلحا. و ایشان، خوب رفیقان اند!»؟

ص: 413

1-2) . ج: «بوده اند» .

2-3) . الف و ب: - «اتباع» .

پس این معنی که عبارت از بودن با انبیا و صدیقان و شهدا و صلحا باشد، یک راه از جمله راه های فضل، متابعان ائمه است. پس چگونه ادراک مرتبه ائمه و فضل ایشان توان نمود که یک راه از فضائل اتباع ایشان، این معنی بوده باشد؟

و در این کلام شریف، اشاره به فضل ائمه طاهرین علیهم السلام و فضل کسانی که از جمله متابعان و شیعیان ایشان باشند، واقع شده.

و از جمله اخبار که در فضل ائمه علیهم السلام و بیان مرتبه امامت وارد شده، روایت کرده است محمد بن یعقوب [کلینی] رضی الله عنه از عبد العزیز بن مسلم که گفت: در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام در مرو بودیم. پس روز جمعه، در مسجد جامع، اجتماع کردیم و سخنان در باب امامت و اختلاف مردم در آن باب، مذکور شد. من به خدمت آن حضرت علیه السلام آمدم و حکایت گفتگوهای مردم را در باب امامت، عرض نمودم. تبتسمی فرمود و گفت: ای عبد العزیز! این جماعت به راه جهالت افتاده اند و در رأی هایی که دارند، فریب خورده اند. به درستی که خدای - عزّ و جلّ - رسول صلی الله علیه و آله خود را از دنیا نبرد تا وقتی که دین را برای او کامل گردانید و قرآن را بر او نازل ساخت. و بیان همه چیز در قرآن است و خدای تعالی، در قرآن، حلال و حرام، و حدود و احکام، و جمیع آنچه مردم به آن احتیاج دارند، تمام را (1) بیان کرده و فرموده که: «هیچ چیز را در کتاب خود، فرو گذاشت نکرده ایم». (2) و در حجة الوداع که آخر عمر آن حضرت صلی الله علیه و آله بود، این آیه نازل شد که: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (3) یعنی: امروز، دین شما را برای شما کامل ساختم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را برای آن که دین شما باشد، پسندیدم.

بعد از آن فرمود که: امر امامت، از آن چیزی است که دین به او تمام می شود، و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا آن که از برای امت خود، معالم (4) دین ایشان را بیان فرمود و راه های هدایت [را] به ایشان نمود و ایشان را بر جاده راه حق، باز داشت و علی بن ابی طالب علیه السلام را امام و راه نمای ایشان گردانید و هیچ چیز از آنچه امت محتاج به آن باشند، بیان نکرده نگذاشت. پس کسی که گمان کند که خدای - عزّ و جلّ - دین خود را کامل نساخته، کتاب الهی را رد کرده، و کسی که کتاب الهی [را] رد کند، کافر است به خدای - عزّ و جلّ - آیا شما قدر و منزلت امامت و

ص: 414

1-1. ج: - «را» .

2-2. سورة انعام، آیه 38.

3-3. سورة مائده، آیه 3. [1]

4-4. معالم: نشانه ها، علامت ها.

مرتبه ای [را] که در میان امت دارد، می دانید که اختیار امت را در آن راه می دهد؟! به درستی که امامت، قدرش از آن جلیل تر و شأنش عظیم تر و مکانش رفیع تر و عمقش دورتر از آن است که مردم به عقل های خود، به او توانند رسید یا به رأی خود، ادراک او توانند کرد یا امامی به اختیار خود، نصب توانند نمود.

به درستی که خدای - عزّ و جلّ -، ابراهیم خلیل علیه السلام را به مرتبه امامت، بعد از نبوت و خُلت، (1) مخصوص ساخت و امامت را مرتبه سیم آن دو فضیلت گردانید و او را به آن فضیلت، تشریف داد و نام او را بلند ساخت. پس فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ (2) یعنی: من، تو را امام مردم می کنم. پس حضرت خلیل علیه السلام از روی سُرور و شادی (3) گفت: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ (4) یعنی: مرا امام کن و از فرزندان من، بعضی را امام. خدای تعالی فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ (5) یعنی: نمی رسد عهد من به ظلم کنندگان و ظالم، صاحب مرتبه امامت نمی شود. پس این آیه، باطل کرد امامت هر ظالمی را تا روز قیامت، و از برای برگزیدگان الهی، مقرّر شد.

بعد از آن، خدای تعالی، حضرت ابراهیم علیه السلام را اکرام فرمود به آن که امامت را در جمعی از ذرّیت او که صاحب صفوت و طهارت بودند، قرار داد و فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ* وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛ (6) یعنی: بخشیدیم به او اسحاق و یعقوب را از روی تفضّل یا زیاده بر نعمت های سابقه یا زیاده بر آنچه او استدعا نموده بود و همه ایشان را صالح گردانیدیم، و گردانیدیم (7) ایشان را امامان که به امر ما هدایت مردم کنند. و وحی کردیم به سوی ایشان، کردن افعال خیر را و اقامت نمودن نماز و دادن زکات را؛ و ایشان، عبادت کنندگان ما بودند.

بعد از آن فرمود که: امامت، همیشه در ذرّیت حضرت ابراهیم علیه السلام بود و از بعضی به بعضی به ارث می رسد در قرن های پی در پی تا آن که به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید. پس خدای - عزّ و جلّ - فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»؛ (8) یعنی: به درستی که سزاوارترین مردمان به ابراهیم، آن جماعت اند که پیروی او

ص: 415

1-1. خُلت: خلیلی، دوستی.

2-2. سوره بقره، آیه 124. [1]

3-3. ج: «شادی و سرور».

4-4. سوره بقره، آیه 3.

5-5. سوره بقره، آیه 3. [2]

6-6. سوره انبیاء، آیه 72 و 73. [3]

7-7. الف و ب: - «و گردانیدیم».

8-8. سوره آل عمران، آیه 68. [4]

کردند و این پیغمبر و آنها که ایمان آورده اند. و خدای تعالی، ولی مؤمنان است.

بعد از آن فرمود: پس امامت، مخصوص حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود تا آن که به نحوی که مقرر فرموده، علی بن ابی طالب علیه السلام را امام کرد و (1) پس از او (2)، امامت در ذریت اصفیای او - که خدای تعالی، علم و ایمان به ایشان عطا کرده بود - قرار یافت، به فرموده الهی که: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ»؛ (3) یعنی: و گفتند به مجرمان آنها: علم و ایمان به ایشان عطا شده که به تحقیق، شما مانند در کتاب الهی تا روزی که از خاک بر انگیزند.

بعد از آن فرمود: پس امامت، در اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام است تا روز قیامت؛ زیرا که بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری دیگر نیست. پس از کجا اختیار می کنند این طایفه جهال، هر کسی را که خود، قابل امامت دانند؟ به درستی که امامت، منزلتی از منازل انبیا و میراث اوصیاست. به درستی که امامت، عبارت از خلافت خدا و خلافت رسول صلی الله علیه و آله است، و مرتبه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و میراث حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام است. و به درستی که امامت، زمام دین و نظام مسلمین، و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. به درستی که امامت، اساس رفیع و شاخ برومند اسلام است و کامل شدن نماز و روزه و حج و جهاد، و توفیر غنیمت ها و صدقات، و جاری ساختن حدود و احکام، و محافظت سرحدات و اطراف، به وجود امام می شود و امام، حلال الهی را حلال می سازد و حرام را حرام می کند و اقامت حدود می نماید و اعدای دین الهی را دفع می کند و مردم را به راه خداوند خود، به حکمت و موعظه خوب و (4) حجت بالغه می خواند.

و امام، مانند آفتاب طلوع کننده است که عالم را به نور خود، فرو می گیرد و خود در افق قرار گرفته، در جایی که دست های مردم به او نمی رسد و دیده ها تاب دیدن او [را] ندارد.

و امام، بدر منیر و چراغ روشن و نور درخشان و ستاره راه نماینده است در ظلمت های شب و میان بلدهای خالی و لجه های (5) دریاها. و امام، آب گوار است در حالت تشنگی، و دلیل راه راست و نجات دهنده از هلاکت است. و امام، آتشی است که بر بلندی افروخته شده باشد و هر که سرما او را دریافته، به آن گرم شود، و در مهلکه ها، دلیل خلاق است و کسی که از او جدا می شود، هلاک می گردد.

و امام، ابر بارنده، و باران بزرگ قطره، و آفتاب درخشان، و آسمان سایه دار، و زمین وسیع، و

ص: 416

1-1. ج: - «و» .

2-2. ب و ج: - «از او» .

3-3. سورة روم، آیه 55. [1]

4-4. ب: - «خوب و» .

5-5. ب: «موج های» .

چشمه پُر آب، و غدیرِ باصفا، و چمن باطراوت است.

و امام، آنیسِ رفاقت کننده، و پدرِ مهربان، و برادرِ مشفق، و مانند مادرِ غم خوار است نسبت به طفلِ صغیر، و پناه بندگان است در بلا و مصیبت.

و امام، امینِ خدای تعالی است در میانِ خلایق، و حجتِ الهی است بر بندگان، و خلیفهٔ اوست در بلادش، و دعوت کنندهٔ خلق است به سوی خدای تعالی، و دفع کنندهٔ مخاصمان است از حرامِ الهی.

و امام، پاکیزه و مطهر است از گناهان، و مبرا و منزّه است از عیب‌ها، و مخصوص است به علم، و موسوم است به حِلْم، و موجب انتظام دین و عزّتِ مسلمین، و خشم منافقان، و هلاک کافران است.

و امام، متوحّد و یگانهٔ دهر خود است و هیچ کس نزدیک به مرتبهٔ او نمی شود، و هیچ دانایی با او برابری نمی کند، و کسی عوض او نمی شود، و شبیه و نظیر ندارد، و به همهٔ فضائل، مخصوص است، بی آن که طلب و کسی کرده باشد؛ بلکه اختصاصی است که تفضیل دهندهٔ بخشاینده، عطا فرموده. پس کیست که امام را تواند شناخت و به کُنهٔ مرتبهٔ برگزیدگی او تواند رسید؟ هیئات، هیئات! عقل‌ها در این جا گم شده، و فکرها حیران شده، و ذهن‌ها واله شده، و چشم‌ها خیره شده، و بزرگان حقیر شده (1)، و حکما متحیر مانده (2)، و عقلا (3) به کوتاهی معترف شده، و خطبا گنگ مانده، و علما جاهل مانده، و شعرا بی زبان مانده، و ادبا عاجز شده، و بُلغا از وصفِ حالی از حالات او و فضیلتی از فضائل او کوتاهی کرده و اقرار به عجز و قصور نموده اند.

و چگونه چنانچه باید، وصف می توان کرد یا به کُنه نعت او توان رسید یا امری از امور و حالی از حالات او را توان فهمید و مقامی از مقامات او را ادراک توان نمود یا جای او را توان گرفت؟! نه چنین است و چگونه باشد؟ و کجاست ادراک منزلت او؟ در مرتبهٔ ستاره است نسبت به آنها که می خواهند که دست به او رسانند و او را وصف نمایند. پس چگونه چنین کسی را مردم به عقل خود، بی تعیین الهی، اختیار می توانند کرد؟ و عقل‌ها چون به او می رسد یا کجا به دست می آید؟ یا شما گمان می کنید که این اوصاف، در غیر آلِ محمّد که رسول الهی است - صلوات الله علیه و علیهم السلام - یافت می شود؟ و الله که خود را به دروغ، فریب داده اند و خیالات باطل، ایشان را به آرزوها انداخته و به جایی (4) بلند خواسته اند که بالا روند که از صعوبت و بلندی آن، قدم‌ها می لغزد

ص: 417

1-1 . الف: «شده اند» .

2-2 . الف و ب: - «مانده» .

3-3 . الف: «علما» .

4-4 . الف و ب: «جای» .

خواسته اند که امام را به عقل های حیرانِ بائر (1) ناقص، و رأی های گم راه، تعیین نمایند و روز به روز از خدای تعالی، دورتر (2) می شوند. خدا بگشود ایشان را، به چه راه باطلی افتاده اند! به تحقیق که قصد جایی صعب کرده اند و دروغی (3) عظیم گفته اند و به گم راهی دور و حیرت افتاده اند؛ زیرا که دانسته، دست از امام برداشته اند و شیطان، کارهای ایشان را در نظر ایشان، زینت داده و ایشان را از راه حق، منع کرده با آن که خدای تعالی، بینایی به ایشان داده، و از برگزیده خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و اهل بیت او عدل کرده اند به آنچه خود اختیار کرده اند، و قرآن به آواز بلند به ایشان می گوید که: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ (4) یعنی: خدای تو، خلق می کند آنچه را می خواهد و برمی گزیند، و ایشان را نیست برگزیدن چیزی. و منزه است خدای تعالی به تنزیهی که لایق او باشد، و مرتبه او بلند است از آنچه ایشان، شریک خدای تعالی می سازند.

و بعد از آن فرمود که: خدای - عزّ و جلّ - فرموده: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا»؛ (5) یعنی: هیچ مرد و زنی را که ایمان آورده باشند، نمی رسد که هر گاه خدا و رسول او حکمی بفرمایند، چیز دیگر را اختیار کرده، از حکم خدا و رسول، بیرون روند. و کسی که نافرمانی خدا و رسول کند، پس به تحقیق که گم راه شده؛ گم راه شدنی ظاهر.

بعد از آن، در ابطال اختیار [امام به وسیله مردم]، به آیات دیگر استدلال فرمود. (6) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که عبد الله بن الکوّاء از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از تفسیر این آیه سؤال کرد که: «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيمَاهُمْ». (7) فرمود: ماییم بر اعراف که مددکاران خود را به علامات ایشان می شناسیم. و ماییم اعراف که خدای تعالی را نمی توان شناخت، مگر از راه شناختن ما. و ماییم اعراف که خدای - عزّ و جلّ -، ما را شناخته، بر صراط، باز می دارد. پس داخل بهشت نمی شود، مگر کسی که ما را بشناسد و ما او

ص: 418

1-1 (1) . ب: - «بائر» .

2-2 (2) . الف: «دور» .

3-3 (3) . الف: «دروغ» .

4-4 (4) . سورة قصص، آیه 68. [1]

5-5 (5) . سورة احزاب، آیه 36. [2]

6-6 (6) . الکافی، ج 1، ص 203، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح 1. [3]

7-7 (7) . سورة اعراف، آیه 46. [4]

را بشناسیم، و داخل جهنم نمی شود، مگر کسی که ما را نشناسد و ما او را نشناسیم. به درستی که خدای تعالی، اگر می خواست، خود را به همه بندگان می شناسانید؛ ولیکن ما را درهای معرفت و راه و طریق شناختن خود گردانید، و ما را جهتی قرار داد (1) که از آن جهت به بارگاه قرب او راه می توان یافت. پس کسی که دست از ولایت ما بردارد یا دیگری را زیاده بر ما داند، از راه حق به در رفته. پس مساوی نیستند آنهایی که مردم به ایشان، اعتصام می نمایند با اهل بیت علیهم السلام. و مانند یکدیگر نیستند؛ زیرا که مردم به سوی چشمه های گل آلود که بعضی به بعضی می ریزد، رفته اند، و هر کس به سوی ما آمده، متوجه چشمه های باصفا شده که به امر الهی جاری شده و انقطاع و آخر شدن ندارد. (2) و مشهور در تفسیر اعراف، آن است که عبارت از حصاری است که فاصله است میانه بهشت و دوزخ یا تلّی چند است بلند در میان بهشت و دوزخ که انبیا و ائمه علیهم السلام با گناه کاران اهل زمان، بر آن جا می ایستند و چون نیکوکاران هر امت را به بهشت می برند، انبیا و ائمه علیهم السلام به ایشان می گویند که: نظر کنید به اخوان نیکوکار خود که به سبب اعمال خوب، به زودی به بهشت رفتند. پس گناه کاران، بر آن جماعت سلام می کنند و طمع آن دارند که به شفاعت پیغمبر و امام خود، به بهشت روند، و اهل جهنم را که می بینند، استعاده از شر جهنم می کنند. (3) و از این حدیث، ظاهر می شود که «اعراف»، اسم موضعی باشد یا عبارت از انصار ائمه باشد از جهت معرفت ائمه علیهم السلام و ائمه معصومین علیهم السلام را نیز اعراف می نامند، از دو جهت که از حدیث ظاهر شد.

و از این حدیث و احادیث دیگر ظاهر می شود که هر کس از مخالفان که به امامت ائمه اهل بیت علیهم السلام قائل نباشند و متمسک به عروة الوثقی، مودت ایشان نباشد، از اهل جهنم خواهد بود. و احادیث در باب آن که قسمت جنت و نار، مفوض به حضرت امیر المؤمنین است، بسیار است. (4) و سایر فضائل ائمه علیهم السلام بی شمار است و چون آفتاب تابان را حاجت به توصیف نور و بیان ضیا نیست، در این مقام به آنچه گذشت، اکتفا شد.

ص: 419

1-1. ج: «داده» .

2-2. همان، ص 184، ح 9. [1]

3-3. تفسیر القمّی، ج 1، ص 231؛ التبیان، ج 4، ص 410؛ مجمع البیان، ج 4، ص 260.

4-4. نور الثقلین، ج 2، ص 33، ح 130؛ مسند زید بن علی، ص 455؛ بصائر الدرجات، ص 211 و 212 و 436، ح 3 و 5. و 7 تا 10؛ الأمالی، صدوق، ص 83، 442 و 768، ح 49 و 590 و [2] پ 040، مناقب امیر المؤمنین علیه السلام، ج 2، ص 527 - 530، باب ما ذکر ان علیاً قسیم النار.

و اما فضل اتباع و شیعیان ائمه طاهرین علیهم السلام، پس از جمله روایات که در آن باب وارد شده، روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که خواهد که زندگی او شبیه به زندگی انبیا علیهم السلام باشد و موت او شبیه به موت شهدا باشد و در جت ها که خداوند بخشاینده، به ید قدرت خود، درخت های آن را نشانیده، ساکن شود، پس باید که علی بن ابی طالب را دوست دارد و با دوست او دوست باشد، و متابعت و پیروی کند ائمه را که بعد از او امام خلائق اند؛ زیرا که ایشان، عترت من اند و از طینت من، مخلوق شده اند. خداوند! علم و فهم مرا روزی ایشان کن. و ویل یا عذاب، مهیاست برای جمعی از امت من که مخالفت ایشان کنند. خداوند! شفاعت مرا به ایشان مرسان. (1) و از سلیمان روایت کرده که گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر، نفس زنان به خدمت آن حضرت آمد، و بعد از آن که بر جای خود قرار گرفت، حضرت فرمود: ای (2) ابا محمد! این نفس تند، برای چیست؟ گفت: فدای تو شوم، یا ابن رسول الله! پیر شده ام و استخوان من، باریک شده و اجلم نزدیک شده و نمی دانم که عاقبت من در آخرت، چه خواهد بود. حضرت فرمود که: ای محمد! تو این سخن می گویی؟ گفت: فدای تو شوم! چون نگویم (3)؟ فرمود: ای ابا محمد! نمی دانی که خدای تعالی، جوانان شما را اکرام می کند و از مردم دو مو (میان سال)، شرم می کند؟ ابو بصیر گفت: چگونه چنین می کند؟ فرمود: جوانان را اکرام می کند و ایشان را عذاب نمی کند و از مردم دو مو، شرم می کند که از ایشان، حساب بجوید.

ابو بصیر گفت: فدای تو شوم! این که فرمودی، مخصوص ماست یا از برای همه اهل توحید است؟ فرمود که: نه. و الله که مخصوص شما، یعنی شیعیان است و از برای سایر ناس نیست! گفت: فدای تو شوم! لقبی بد برای ما شهرت کرده که پشت ما از آن، شکسته و دل ما مُرده، و حکام، خون ما را حلال کرده اند به سبب حدیثی که علمای ایشان، روایت کرده اند. حضرت فرمود: آن لقب، این است که شما را فرقه رافضه می گویند؟ گفت: آری. فرمود که: نه. و الله که ایشان، این نام را برای شما نگذاشته اند؛ بلکه خدای تعالی، شما را به این لقب، نامیده! مگر نمی دانی - ای ابا

ص: 420

1-1) . الکافی، ج 1، ص 208، ح 3. [1]

2-2) . ب: «یا» .

3-3) . الف: - «حضرت فرمود که: یا محمد! تو این سخن می گویی؟ گفت: فدای تو شوم! چون نگویم؟» .

محمد - که هفتاد کس از بنی اسرائیل، ترک کردند فرعون و قوم او را وقتی که برایشان ظاهر شد که آنها بر ضلالت اند. پس ملحق به حضرت موسی علیه السلام شدند، چون دانستند که او بر حق است و در لشکر موسی، به «رافضه» مشهور شدند، از جهت آن که فرعون را ترک کرده بودند و عبادت ایشان، بیشتر از اهل آن لشکر بود و حضرت موسی و هارون و ذریت ایشان را بیشتر دوست می داشتند. پس خدای تعالی به حضرت موسی، وحی فرمود که: این نام را برای ایشان در تورات، ثبت کن. و حضرت موسی، ثبت کرد. بعد از آن، خدای - عزّ و جلّ -، این نام را برای شما ذخیره ساخت تا آن که به شما عطا فرمود.

ای (1) ابا محمد! مخالفان، خیر و خوبی را ترک کردند، و شما، شرّ و بدی را ترک کردید، و مردم، فرّق ها و شّعبه های مختلف شدند و شما با اهل بیت پیغمبر خود، موافقت کردید و هر راه (2) که ایشان رفتند، رفتید و هر که را خدای برگزیده بود، اختیار کردید و هر که را ارده کرده، اراده کردید (3).

پس شما را بشارت های پی در پی باد؛ زیرا که شما یید آن جماعت که رحمت الهی، شامل حال شما شده، و اعمال خیر از خوبان شما، مقبول درگاه الهی است، و عفو الهی، شامل حال گناه کاران شماست. و هر کس روز قیامت، نزد خدای - عزّ و جلّ - آید و بر طریقه شما نباشد، خدای تعالی هیچ حسنه او را قبول نمی کند و از سیئه او در نمی گذرد. ای ابا محمد! آیا خوش حال شدی به آنچه شنیدی؟ ابو بصیر گفت: فدای تو شوم! دیگر فرما.

فرمود: ای (4) ابا محمد! به درستی که خدای تعالی، فرشته ای چند دارد که معاصی را از پشت شیعیان ما می ریزند، همچنان که باد، برگ را در فصل برگ ریزان از درخت می ریزد. و این، معنی کلام الهی است که فرموده: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا»؛ (5) یعنی: آنها که حاملین عرش اند و آنها که در اطراف عرش اند، تسبیح می کنند، به حمد خداوند خود، و استغفار می کنند از برای آن جماعتی که ایمان آورده اند.

بعد از آن فرمود که: استغفار ایشان، برای شماست، نه از برای این خلق، یعنی مخالفان. ای ابا محمد! آیا مسرور ساختم تو را؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: ای ابا محمد! به تحقیق که خدای تعالی، شما را در کتاب خود یاد کرده، آن جا که فرموده: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ

ص: 421

1-1 . ب: «یا» .

2-2 . ب: «و به هر راهی» .

3-3 . الف: - «و هر که را اراده کرده، اراده کردید» .

4-4 . ب: «یا» .

5-5 . سورة غافر، آیه 7. [1]

يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»؛ (1) یعنی: از جمله مؤمنان، مردانی هستند که راست داشته اند آنچه را با خدای تعالی عهد بسته اند. پس از جمله ایشان، بعضی آنهاند که مدت حیات خود را گذرانیده یا وفا به نذر خود کرده اند، و بعضی آنهاند که انتظار می کشند و هیچ یک، عهد خود را تغییر نداده اند، به هیچ نوع تغییر دادنی.

بعد از آن فرمود که: به درستی که شما وفا نموده اید به پیمانی که خدای - عزّ و جلّ - از شما گرفته، و آن پیمان، ولایت ماست و شما، غیر ما را به عوض ما اختیار نکره اید. و اگر چنین نکرده بودید، خدای تعالی، شما را سرزنش می کرد، چنان که ایشان را کرده در آن جا که فرموده: «وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ»؛ (2) یعنی: نیافتیم پیمانی از برای بیشتر ایشان به آن که وفا به پیمان خود کنند. و به تحقیق که اکثر ایشان را فاسق یافتیم. ای ابا محمّد! آیا تو را مسرور ساختم؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: ای ابا محمّد! به تحقیق که خدای تعالی، شما را در کتاب خود یاد کرده، آن جا که فرموده: «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ»؛ (3) یعنی: برادرانی که بر تخت ها، برابر یکدیگر نشسته اند.

بعد از آن فرمود که: و الله که خدای تعالی، غیر شما را به این کلام، اراده نکرده! ای ابا محمّد! پس آیا تو را مسرور ساختم؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: ای ابا محمّد! «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»؛ 4؛ یعنی: دوستان، همه در آن روز، دشمن یکدیگر می باشند به غیر متّقیان. و الله که مراد الهی از متّقیان، غیر شما نیست! ای ابا محمّد! آیا تو را مسرور ساختم؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: یا ابا محمّد! (4) به تحقیق که خدای - عزّ و جلّ -، ما را و شیعیان ما را و دشمنان ما را در یک آیه از کتاب خود ذکر کرده، آن جا که فرموده: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ (5) یعنی: آیا مساوی اند آنها که می دانند و آنها که نمی دانند؟ به درستی که می فهمند و به یاد می دارند صاحبان عقل ها.

ص: 422

1-1. سورة احزاب، آیه 23. [1]

2-2. سورة اعراف، آیه 102. [2]

3-3. سورة حجر، آیه 47. [3]

4-5. ج: - «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»؛ یعنی: دوستان، همه در آن روز، دشمن یکدیگر می باشند، به غیر متّقیان. و الله که مراد الهی از متّقیان، غیر شما نیست! ای ابا محمّد! آیا تو را مسرور ساختم؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما. فرمود: یا ابا محمّد!.

5-6. سورة زمر، آیه 9. [4]

بعد از آن فرمود که: مراد از جماعتی که می دانند، ماییم، و دشمنان ما، آن جماعت اند که نمی دانند، و شیعیان، صاحبان عقل اند. ای ابا محمّد! آیا تورا مسرور ساختم؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما. فرمود:

ای ابا محمّد! و الله که خدای تعالی، غیر امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیان او را از اوصیای انبیا علیهم السلام و اتباع ایشان در کلام خود، استثنا نکرده، آن جا که فرموده - و آنچه فرماید، حق و صدق است - : «يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ» ؛ (1) یعنی: روزی که نفع نمی رساند هیچ ناصر یا صاحب یا قریب یا غیر اینها به دیگری، هیچ گونه نفعی. و کسی ایشان را یاری نمی کند، مگر آن کسی را که خدای تعالی رحم کند.

بعد از آن فرمود که: مراد از آن کسانی که رحمت الهی شامل حال ایشان می شود، علی بن ابی طالب [علیه السلام] و شیعیان اوست. ای ابا محمّد! آیا تورا مسرور ساختم؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: به تحقیق که خدای تعالی، شما را در کتاب خود یاد کرده، آن جا که می فرماید: «يا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» ؛ (2) یعنی: ای بندگان من که بر نفس خود، تعدی کرده اید! از رحمت الهی ناامید مشوید؛ زیرا که خدای تعالی، همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا که اوست آمرزنده مهربان.

بعد از آن فرمود: و الله که به این کلام، غیر شما را اراده نکرده. پس آیا تورا مسرور ساختم، ای ابا محمّد!

گفت فدای: تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: ای ابا محمّد! به تحقیق که خدای - عزّ و جلّ -، شما را در کتاب خود یاد کرده، آن جا که فرموده: «إِنَّ عِبَادِيَ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» ؛ (3) یعنی: به درستی که تورا - ای ابلیس - بر بندگان من، سلطنتی نیست.

بعد از آن فرمود: مراد الهی به این کلام، غیر ائمه علیهم السلام و شیعیان ایشان نیست. آیا تورا مسرور ساختم، ای ابا محمّد؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: ای ابا محمّد! به تحقیق که خدای تعالی، در کتاب خود شما را یاد کرده، آن جا که

ص: 423

1-1) . سورة دخان، آیه 40 و 41. [1]

2-2) . سورة زمر، آیه 53. [2]

3-3) . سورة حجر، آیه 42. [3]

فرموده: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشَّاهِدِينَ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»؛ (1) یعنی: آن جماعت، با آنها خواهند بود که خدای تعالی، بر ایشان انعام کرده از پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان (2). و خوب رفیقان اند این جماعت!

بعد از آن فرمود که: مراد از پیغمبران، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و صدیقان و شهدا در این موضع، عبارت از ماست، و صالحان، شماست. پس صلاح را شیوه و نام خود سازید، همچنان که خدای تعالی، شما را به این نام خوانده. ای ابا محمد! آیا تو را مسرور ساختم؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: ای ابا محمد! به تحقیق که خدای تعالی، شما را در کتاب خود یاد کرده، آن جا که از دشمنان شما که در جهنم جا خواهند داشت، حکایت فرموده که: «وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ * أَتَّخَذْنَا هُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ». (3) و ترجمه ظاهرش بنا بر قرائت «اتخذناهم» به وصل همزه و کسر سین «سخریاً» آن است که: گفتند اهل جهنم - که قبل از این مذکور شده - چیست ما را که نمی بینیم مردانی را که ایشان را از جمله اشرا می شمردیم و به ایشان استهزا می کردیم؟ یا: ایشان را مسخر و ذلیل خود ساخته بودیم (بنا بر ضم سین)؟ بلکه از حقارت، به نظر ما (4) در نمی آمدند در دنیا. یا آن که «أم» در کلمه «أم زاغت»، معنای استفهام «ما لنا» باشد؛ یعنی: آیا ایشان در جهنم نیستند یا هستند و ما نمی بینیم؟ و بنا بر قرائت «اتخذناهم» به فتح همزه، صفت «رجالاً» نخواهد بود؛ بلکه استفهام خواهد بود از روی تعجب و سرزنش که ایشان، نسبت به خود می کنند و «أم» در کلمه «أم زاغت»، معادل همزه «اتخذناهم» خواهد بود؛ یعنی: آیا ما به ایشان، استهزا می کردیم یا ذلیل خود می دانستیم یا از حقارت، به نظر در نمی آوردیم یا آن که از اهل جهنم نیستند؟

بعد از آن فرمود (5): و الله که خدای تعالی، غیر شما را از این کلام، اراده نفرموده! شما نزد اهل این عالم، مردم بد هستید. و الله که در بهشت، در کرامت و در نعمت خواهید بود! و ایشان در جهنم، شما را طلب خواهند کرد. پس آیا تو را مسرور ساختم، ای (6) ابا محمد؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

ص: 424

1-1. سورة نساء، آیه 69. [1]

2-2. ج: «صلحا».

3-3. سورة ص، آیه 61 و 62. [2]

4-4. ب: - «ما».

5-5. الف: + «که».

6-6. ب: «یا».

فرمود: ای (1) ابا محمد! هیچ آیه ای نازل نشده که [به] بهشت کِشاند و اهلش را به خوبی یاد کند که در شأن ما و شیعیان ما نازل نشده باشد، و هیچ آیه ای نازل نشده که اهلش را به بدی یاد کند و به جهنم راند که در باب دشمنان و مخالفان ما نباشد. پس آیا تو را مسرور ساختم، ای ابا محمد! گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: ای ابا محمد! هیچ کس بر ملت حضرت ابراهیم علیه السلام نیست، مگر شیعیان ما، و باقی مردم، از این معنی، بری و بیزارند. ای ابا محمد! پس آیا تو را مسرور ساختم؟ (2) و در روایت دیگر، چنین است که: ابو بصیر گفت: مرا بس است.

و از حکم بن عیینه روایت کرده که گفت (3): روزی در مجلس حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم و خانه از مردم، پُر بود. ناگاه، پیری پیدا شد که می آمد و بر عصای خود، تکیه می کرد تا بر در ایستاد و گفت: السّلام علیک یا ابن رسول اللّٰه و رحمة اللّٰه و برکاته! بعد از آن، ساکت شد. حضرت فرمود: و علیک السّلام و رحمة اللّٰه و برکاته! بعد از آن، رو به اهل مجلس کرد و گفت: السّلام علیکم! و ساکت شد تا همه، او را جواب گفتند. بعد از آن، رو به حضرت کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! مرا نزدیک خود جای ده که خدای تعالی، مرا فدای تو گرداند! و اللّٰه که من، شما را دوست می دارم! و هرکس که شما را دوست دارد، دوست می دارم، و و اللّٰه که محبّت شما و دوستان شما، برای طمع دنیا نیست! دشمن شما را دشمن می دارم و از او بیزارم، و و اللّٰه که عداوت و بیزاری من از دشمن شما، برای جنایت یا خونی نیست که میانه من و او واقع شده باشد! و و اللّٰه که حلال شما را حلال می دانم و حرام شما را حرام می دانم و منتظر امر شمایم! پس آیا امیدی برای من داری که خدای تعالی، مرا فدای تو گرداند؟

حضرت فرمود: «نزدیک من بیا، نزدیک من بیا!»، تا آن که او را در پهلوی خود نشانید. بعد از آن فرمود: ای شیخ! به درستی که مردی نزد پدرم علی بن الحسین علیهما السلام آمد و از او مثل این سؤال که تو کردی، کرد. پدرم علیه السلام به او گفت: اگر بمیری، وارد خواهی شد بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر علی بن ابی طالب و حسنین و علی بن الحسین علیهم السلام و دلت خوش خواهد شد و جگرت خنک و دیده ات گریه شادی خواهد کرد و کرام الکاتبین، با روح و ریحان، تو را استقبال خواهند کرد، اگرچه جانت به این جا رسیده باشد (و اشاره به گلوی مبارک خود فرمود) و اگر زنده بمانی تا زمان قائم علیه السلام،

ص: 425

1-1. ب: «یا» .

2-2. الکافی، ج 8، ص 33 - 36، ح 6. [1]

3-3. ب و ج: - «گفت» .

خواهی دید آن چیزی را که موجب سُرور و شادی تو گردد و در مرتبهٔ رفیع، با ما خواهی بود.

مرد پیر گفت: چگونه فرمودی؟ حضرت، کلام خود را اعاده فرمود. مرد پیر گفت: الله اکبر! اگر بمیرم، چنین، و اگر زنده بمانم، چنان خواهد بود. و مضمون کلام حضرت را اعاده کرده، به های های بگریست تا آن که آن قدر منحنی شد که بر زمین چسبید و اهل مجلس، همگی به گریه افتادند از آنچه از حال او مشاهده نمودند. و حضرت، به دست مبارک، اشک از پلک های چشم او پاک می کرد و می افشانند.

بعد از آن، سر برداشت و گفت: ای فرزند رسول خدا! (1) خدای تعالی، مرا فدای تو گرداند! دست خود را به من ده. حضرت، دست مبارک خود به او داد. پس بوسید و بر چشم ها و روی خود مالید. بعد از آن، سینهٔ مبارک آن حضرت را گشوده، دست بر صدر و بطن مطهر او مالید. بعد از آن، برخاست و گفت: السلام علیکم! و چون به راه افتاد، آن حضرت علیه السلام از عقب او نگاه می کرد و بعد از آن، متوجه اهل مجلس شده، فرمود: کسی که خواهد مردی از اهل بهشت را ببیند، نظر به این مرد کند.

حکم بن عیینه می گوید که: من، هرگز مانند و شبیه به این مجلس، ندیده بودم. (2) و از بشیر کُناسی روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: شما صله کردید و مردم، قطع کردند. و شما دوست داشتید و مردم، دشمن داشتند. و شما شناختید و مردم، انکار کردند، با آن که حق بود. به درستی که خدای تعالی، محمد صلی الله علیه و آله را بندهٔ خود ساخته بود، پیش از آن که او را پیغمبر کند و علی بن ابی طالب علیه السلام، بندهٔ خیرخواه خدای - عزّ و جلّ - بود. پس خدای - عزّ و جلّ -، خیر او را خواست و خدای - عزّ و جلّ - را دوست می داشت. پس خدای - عزّ و جلّ -، او را دوست داشت. به درستی که حق ما در کتاب الهی بیان شده. صافی و خالص اموال، مخصوص ماست و انفال، به ما اختصاص دارد و ما جماعتی هستیم که خدای تعالی، طاعت ما را مفروض ساخته و شما پیروی کسی می کنید که مردم، در شناختن (3) او معذور نیستند. و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: «کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، بر طریقهٔ اهل جاهلیت مُرده خواهد بود». و بر شما باد به طاعت الهی یا اطاعت امر امام! پس به تحقیق که دیده اید شما اصحاب، علی بن ابی طالب علیه السلام را. بعد از آن فرمود که: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مرض

ص: 426

1-1. الف: - «خدا» .

2-2. الکافی، ج 8، ص 76 - 77، ح 30. [1]

3-3. ب: «شناختن» .

موت فرمود که: «دوستِ مرا از برای من، طلب کنید». پس آن دو زن (یعنی عایشه دختر ابوبکر و حفصه دختر عمر بن الخطاب)، کس (1) فرستادند و پدرهای خود را حاضر کردند. چون حضرت را نظر بر ایشان افتاد، روی مبارک خود را از ایشان گردانید. و فرمود که: «دوست مرا برای من، طلب کنید». پس باز، ایشان آمدند و حضرت، رو گردانید.

دیگر فرمود: «دوست مرا از برای من، طلب کنید». ایشان گفتند: ما را دید و اگر می خواست، با ما سخن می گفت. پس عایشه و حفصه فرستادند و علی بن ابی طالب علیه السلام را طلب نمودند. پس چون آن حضرت، حاضر شد، رو به او کرد و بر او چسبید و مشغول سخن شد تا مدتی. و بعد از فراغ ایشان، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدند و پرسیدند که: با تو چه می گفت؟ حضرت فرمود که: هزار باب از علم، تعلیم من کرد که هر دری، به هزار در، مفتوح می شود. (2) و از عمرو بن ابی المقدام روایت کرده که گفت: از حضرت ابا جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: من و پدرم بیرون آمدیم تا آن که به ما بین قبر و منبر آمدیم. پدرم جمعی از شیعیان را دید و بر ایشان، سلام کرد. بعد از آن فرمود: و الله که من، ریاح و ارواح شما را دوست می دارم! پس مرا مددکاری کنید به ورع و سعی در عبادت. و بدانید که به ولایت ما نمی توان رسید، مگر به ورع و سعی در عبادت. و کسی از شما که یکی از بندگان الهی را امام خود داند، باید که آنچه او می کند، به جای آورد. شما باید شیعه الهی و مددکار الهی، و شما باید سابقون اولون و سابقون آخرون، و سابقون در دنیا و سابقون در آخرت به سوی بهشت. و ما ضامنیم از برای شما بهشت را به ضمان خدای - عز و جل - و ضمان رسول صلی الله علیه و آله، و و الله که بر درجه جنت، پیش از شما طایفه ای (3) نخواهد بود. پس بر یکدیگر، پیشی گیرید در رغبت به درجات عالیه. شما باید مردان پاکیزه، و زنان شما باید زنان پاکیزه که عبارت است از زنان مؤمنه و حوریان خوش چشم، و شما باید مؤمنان صدیق.

و به تحقیق که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به قنبر فرمود که: خوش حال باش و بشارت ده دیگران را و مسرور باش. و الله که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وقت رحلت، بر امت خود غضبناک بود، به غیر شیعیان! به تحقیق که هر چیزی را عزتی هست و عزت اسلام، شیعیان اند، و هر چیزی را زکنتی هست و رکن اسلام، شیعیان اند، و هر چیزی را رفعتی هست و رفعت اسلام، شیعیان اند، و هر چیز را شرفی هست و شرف اسلام، شیعیان اند، و هر چیز را سیدی هست و سید مجالس، مجالس شیعیان است، و هر چیز را پیشوایی هست و پیشوای زمین، زمینی است که شیعیان در آن جا

ص: 427

1-1 . ب: «کسی را» .

2-2 . همان، ص 146 و 147، ح 123. [1]

3-3 . الف: «کسی» .

ساکنند. و والله که اگر کسی از شیعه بر روی زمین نمی بود، هرگز گیاهی بر روی زمین پیدا نمی شد و نمی روید! و والله که اگر شما نمی بودید، خدای تعالی، بر مخالفان شما انعام نمی فرمود و به چیزهای خوب نمی رسیدند! ایشان را در دنیا و آخرت، نصیبی نیست، یا: مباد. و ناصب - که عبارت از دشمن اهل بیت است - هر چند بندگی کند و سعی در عبادت الهی نماید، از اهل این آیه است که: «عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ* تَصَلِي نَارًا حَامِيَةً». (1) و ترجمه اش موافق ظاهر این حدیث، آن است که: طایفه عمل کننده که در دنیا به ظاهر عبادت کرده اند و دشمنی کننده اند با اهل بیت علیهم السلام یا تَعَبِ كِشَنده در عبادت، خواهند چشیده شد آزار آتشی را که در نهایت حرارت است.

بعد از آن فرمود که: هر ناصبی سعی کننده در عبادت، عملش مانند غبار یا دود است که به زودی نابود می شود و شیعیان ما، به نور یا به امر الهی سخن می گویند و مخالفان ما، بی فکر و نه از روی عقل، سخن می گویند. و الله که هیچ بنده ای از شیعیان ما نیست که به خواب برود، مگر آن که خدای - عَزَّ و جَلَّ - روح او را به آسمان بَرَد و برکت خود را به سوی او فرستد! پس اگر اجل او رسیده باشد، او را در کنوز (یعنی در گنج های رحمت خود) و در چمن های (2) بهشت، در سایه عرش خود، جای می دهد، و اگر اجلش نرسیده باشد، او را با جمعی از ملائکه - که امین الهی اند - می فرستد تا در بدنی که از آن جا بیرون آمده، ساکن شود. و والله که حج کنندگان و عمره گزارندگان شما، خواص الهی اند و فقرای شما، اهل بی نیازی، و اغنیای شما، اهل قناعت اند و همه شما، اهل دعوت و اهل اجابت خداوندید؛ یعنی شما را به راه حق خوانده و شما، اجابت دعوت او نموده اید. (3) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که دوست دارد شما را از جهت طریقه تشیع که شما دارید، داخل بهشت می شود، هر چند نگوید آنچه شما می گوید (یعنی به دلیل نداند، بلکه از روی تقلید، اعتقاد کرده باشد) یا آن که از جمله مستضعفین باشد. (4) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: مردی باشد که شما را دوست دارد و نداند آنچه شما به آن قائلید. پس خدای تعالی، او را دوست دارد و به بهشت بَرَد. و مردی باشد که شما را دشمن دارد و نداند آنچه شما به آن قائلید. پس خدای تعالی، او را به جهنم بَرَد. و مردی باشد که صحیفه عمل او پُر شود، بی آن که کاری بکند. راوی پرسید که: چگونه می شود؟ فرمود که: به جمعی گذرد که در باب ما، سخنان بد گویند و وقتی که او را ببینند، ایشان به یکدیگر گویند: ساکت باشید که این

ص: 428

1-1. سورة غاشیه، آیه 3 و 4. [1]

2-2. ب: «چشمه های».

3-3. همان، ج 8، ص 212 - 214، ح 259.

4-4. همان، ص 256، ح 367. [2]

مرد، از شیعیان ایشان است. و مردی باشد از شیعیان ما که از پیش مخالفان بگذرد، پس ایشان، اشاره به او کنند و به بدی یاد کنند (1). پس خدای تعالی، به این سبب، در نامه عمل او نویسد حسنات، تا آن که صحیفه او (2) پُر شود بی آن که عملی به جای آورده باشد. (3) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: جمعی از ملائکه، از آسمان دنیا نظر می کنند به یک نفر و دو نفر و سه نفر که فضل آل محمد علیهم السلام را ذکر می کنند. پس ایشان می گویند: آیا نمی بینید این جماعت را که با وجود کمی عدد و بسیاری دشمنان، فضل آل محمد را علیهم السلام ذکر می کنند؟ جماعت (4) دیگر از ملائکه می گویند: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ یعنی: این، فضل خدای تعالی است که به هر کس که می خواهد، می دهد؛ و خدای تعالی، صاحب فضل عظیم است. (5) و از عمر بن یزید، روایت کرده که گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتم که: من از شما شنیدم که فرمودید: شیعیان ما، همه در بهشت اند (6)، با هر کاری که کرده باشند. فرمود: به تو راست گفته ام. و الله که همه در بهشت اند! گفتم: فدای تو شوم! به درستی که گناهان، بسیار است. فرمود که: روز قیامت، همه شما را به بهشت می برند به شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله که مُطَاع عالمیان است، یا شما او را اطاعت کرده اید یا به شفاعت وصی نبی؛ لیکن، و الله که من در باب شما می ترسم از عالم برزخ! گفتم: برزخ، کدام است؟ فرمود: قبر، از روز مُردن آدمی تا روز قیامت. (7)

صفات شیعیان

و بدان که اخبار قریب به این مضامین که مذکور شد، در باب فضل شیعیان و نجات ایشان با وجود معاصی، بسیار است و اگر چه بسیاری از این احادیث، از جهت سند، مجهول و ضعیف است؛ لیکن از کثرت اخبار که در این باب وارد شده، امید بسیار است، با وجود اینها، از غضب الهی ایمن نباید بود؛ زیرا که معصیت به حدی می رسد که دل را بالکلّیه، سیاه می کند و محبت اهل بیت، زایل می شود. و در اکثر مردم، این معنی مشاهده شده که بعد از آن که مرتکب معاصی بسیار شدند، محبت ایشان، از سابق کمتر می شود و گاه باشد که شیطان در حوالی وقت مُردن، بقیّه محبت را از

ص: 429

1-1 . ب: - «و به بدی یاد کنند» .

2-2 . الف و ب: - «تا آن که صحیفه او» .

3-3 . همان، ص 315، ح 495. [1]

4-4 . الف و ب: «آن جماعت» .

5-5 . همان، ج 2، 187، ح 4. [2]

6-6 . ب: «بهشتی اند» .

7-7 . همان، ج 3، ص 242، ح 3. [3]

دل به در برد و در سید ملک شیعیان، محشور نشود. و بر تقدیر آن که باقی ماند، عذاب عالم برزخ هم چیز سهلی نیست و کیست که طاقت یک لَمَحَه غضب و عذاب الهی را داشته باشد، چه جای مدّتی که معلوم نیست که چند هزار سال باشد؟ و فوت مراتب عالیّه و درجات رفیعّه که ارتکاب معاصی موجب آن می شود هم، امری عظیم است.

و دیگر، در بعضی احادیث - چنانچه در اوایل این کتاب، در باب وَرَع، مذکور شد - وارد شده که: شیعه ما، کسی است که متابعت ما و اطاعت امر الهی به جای آورد. (1) و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اصل هر خیر و خوبی ای ماییم و هر نیکویی ای از فروع ماست. و از جمله نیکویی ها: توحید الهی است، و نماز، و روزه، و فرو خوردن خشم، و عفو نمودن از کسی که بدی به او کرده باشد، و رحم کردن بر فقرا، و رعایت کردن حقّ همسایه یا کسی که به خانه کسی آید و به او پناه آورد، و اقرار کردن به فضل کسی که صاحب نوعی از فضل بوده باشد.

و دشمن ما، اصل هر گونه شر و بدی است و هر فعل قبیح و رسوایی ای از فروع ایشان است. پس، از ایشان است: دروغ گفتن، و بخل، و سخن چینی، و قطع رَحِم و غیر آن، و خوردن سود و مال یتیم به ناحق. و از حدود الهی که امر به آن فرموده، تجاوز کردن و مرتکب کارهای رسوا شدن، خواه رسوایی ظاهر و خواه پنهان، و زنا کردن، و دزدی و هر چه شبیه به اینها باشد از افعال قبیحه. پس دروغ می گوید کسی که گمان می کند که با ماست و دست به فروع غیر ما می زند. (2) و به این مضمون، احادیث بسیار است. مجملاً - چنانچه قبل از این در باب خوف و رجا مذکور شد - از معصیت خدای - عَزَّ وَجَلَّ - قَهَّار (3) ترسان و هراسان، و به کَرَم کریم غَفَّار و شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار، امیدوار باید بود و به فریب شیطان و هوای نفس اماره، ترک اطاعت و بندگی نباید کرد. و من الله العصمة و التأيید!

ص: 430

1-1). همان، ج 2، ص 77-79، ح 6 و [1] 9 تا 15.

2-2). همان، ص 8، ص 242 و 243، ح 336.

3-3). الف: - «قَهَّار» .

وَمَنْ سَدَّرَهُ أَنْ يُتِمَّ اللَّهُ لَهُ إِيْمَانَهُ حَتَّى يَكُونَ مُؤْمِنًا حَقًّا حَقًّا، فَلْيَنْفِ لِلَّهِ بِشُرُوطِهِ الَّتِي اشْتَرَطَهَا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّهُ قَدْ اشْتَرَطَ مَعَ وَلَايَتِهِ وَوَلَايَةِ رَسُولِهِ وَوَلَايَةِ أُمَّةِ الْمُؤْمِنِينَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيْتَاءَ الزَّكَاةِ وَإِقْرَاضَ اللَّهِ قَرْضًا حَسَنًا وَاجْتِنَابَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ، فَلَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِمَّا فُسِّرَ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا وَقَدْ دَخَلَ فِي جُمْلَةِ قَوْلِهِ. فَمَنْ دَانَ اللَّهُ فِيْمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ مُخْلِصًا لِلَّهِ، وَلَمْ يُرَخِّصْ لِنَفْسِهِ فِي تَرْكِ شَيْءٍ مِنْ هَذَا، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حِرْزِهِ الْغَالِبِينَ، وَهُوَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا.

و هر کس او را خوش آید از آن که خدای تعالی، ایمان او را برای او تمام کند تا آن که مؤمن حقیقی حقیقی باشد، پس باید که وفا کند به شرطهایی که خدای تعالی، بر مؤمنان کرده؛ زیرا که خدای تعالی، با ولایت خود و ولایت رسول صلی الله علیه و آله و ولایت ائمه مؤمنان علیهم السلام شرط نموده به جا آوردن نماز را، و رسانیدن زکات به مستحقین و قرض حسنه دادن به خدای - عزّ و جلّ - به تصدقات و خیرات، و دوری کردن از کارهای رسوا، خواه آنچه ظاهر باشد و خواه آنچه پنهان باشد (و مراد از فواحش ظاهره و باطنه، می تواند بود که کارهای علانیه و پنهانی باشد یا آن که فواحش ظاهره آنها باشد که به جوارح و اعضا کنند (1)، و باطنه، آنچه در دل باشد از عقاید فاسده و نیت های بد و حسد و امثال آنها).

بعد از آن فرمود: پس باقی نماند چیزی از آنچه بیان شده از محرمات الهی در سنت نبوی که نزد حافظان شرع است که داخل در تحت فرموده الهی نبوده باشد. پس کسی که بندگی الهی را میان خود و خدای تعالی، از روی اخلاص به جا آورد و خود را رخصت ندهد در ترک هیچ چیز از آنچه خدای تعالی بر او شرط کرده، از جمله طایفه و لشکر الهی خواهد بود که بر خصم (یعنی شیطان و نفس اماره یا هر دشمنی)، غالب می شوند، و او از جمله مؤمنان حقیقی خواهد بود.

و مراد از شرط الهی که در این کلام شریف واقع شده، می تواند بود که شرطی باشد که قبل از خلق آبدان بنی آدم، در عالم ذرّ و اشباح و روز آگست - چنانچه در اخبار وارد شده -، واقع شده

ص: 431

باشد. و ممکن است که عبارت از اوامر قرآنی و وصایای سبحانی باشد که در کلام مجید، در باب اقامتِ صلوات و ادای زکوات و تصدّقات و خیرات و اجتناب از معاصی ظاهره و باطنه، وارد شده بوده (1) باشد. و شک نیست که ایمان کامل، عبارت از اطاعت تامّ خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمّه طاهرین علیهم السلام است و هر چند دوستی ایشان در دل بیشتر ظاهر می شود و جای می کند، آثار بندگی و انقیاد، ظاهرتر و نمایان تر می شود و به قدر تقصیر در عبادت و بندگی، در ایمان، نقص و قصور راه می یابد.

ص: 432

1-1 . ب: - «بوده» .

وَإِيَّاكُمْ وَالْإِصْرَارَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا حَرَّمَ اللَّهُ فِي ظَهْرِ الْقُرْآنِ وَبَطْنِهِ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» 1 إلى ههنا رواية القاسم بن الربيع.

و حذر کنید از اصرار نمودن بر چیزی از آنچه خدای تعالی، حرام نموده، خواه در ظاهر قرآن حرام شده باشد (به آیات ظاهرة الدلالة که بسیاری از مردم، توانند فهمید)، و خواه در باطن قرآن حرام شده باشد (به آیاتی که تأویل آن را به غیر راسخون در علم - که عبارت از ائمه معصومین علیهم السلام است -، دیگری نتواند فهمید و حرمت آنها بر مردم، از احادیث اهل بیت علیهم السلام ظاهر می شود). و به تحقیق که حق تعالی، (در وصف جمعی از اهل ایمان) فرمود: «وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ». و ترجمه ظاهرش آن است که: «آن جماعتی که هر گاه، معصیتی رسوا از ایشان سرزند یا ظلمی بر نفس خود کنند، خدا را یاد کنند و از برای گناهان خود، استغفار کنند. و کیست که بیامرزد گناهان را، به غیر خدای تعالی؟ و اصرار نکنند بر آنچه کرده اند، در حالتی که عالم شدند به آن که آنچه کرده اند»، مخالف رضای الهی و از جمله معاصی است.

تا این جا، روایت قاسم بن ربیع است و تتمه ای که بعد از این مذکور می شود، از روایت اسماعیل بن جابر است.

يَعْنِي الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ إِذَا سُوَا سَيِّئاً مِمَّا اشْتَرَطَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، عَرَفُوا أَنَّهُمْ قَدْ عَصَوْا اللَّهَ فِي تَرْكِهِمْ ذَلِكَ الشَّيْءَ، فَاسْتَغْفَرُوا وَ لَمْ يَعُودُوا إِلَى تَرْكِهِ، فَذَلِكَ مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ».

یعنی جمعی از مؤمنان (1) پیش از شما، هر گاه فراموش می کردند چیزی را از آنچه خدای تعالی در کتاب خود شرط کرده، می دانستند که ایشان، عصیان الهی کرده اند در آن که آن چیز را ترک کرده اند. پس استغفار می کردند و دیگر، ترک آن کار نمی کردند. پس این است معنی قول الهی که فرموده: ایشان، اصرار نمی کردند بر آنچه کرده بودند، در حالتی که عالم می شدند به آن که عصیان کرده اند.

و ظاهر آن است که لفظ «نسیان» در این (1) حدیث شریف، کنایه از ترک باشد و چون غالب اوقات، شیطان و هوای نفسانی در وقت معصیت، آدمی را از یاد الهی و ملاحظه عظمت و جلال او غافل می سازند، از این جهت، از ترک اطاعت، به لفظ «نسیان» تعبیر شده باشد و «علم»، عبارت از باز آمدن از حالت غفلت و نادانی باشد. و این کلام، متضمن نهی از اصرار و تحریص بر توبه است و معنی اصرار، قبل از این در مبحث «کبائر»، مذکور شد.

حقیقت توبه

و «توبه»، در لغت به معنی بازگشت است و در عرف شرع - موافق آنچه از بعضی احادیث ظاهر می شود -، پشیمانی از معصیت است از جهت آن که معصیت است. (2) پس ترک نمودن شراب از جهت آن که ضرر به بدن رساند، توبه نخواهد بود. و گاه هست که توبه را بر مجموع پشیمانی و عزم داشتن بر عدم ارتکاب معصیت در زمان آینده، اطلاق می کنند. و می تواند بود که امور دیگر - که از بعضی اخبار ظاهر می شود -، از شرایط کمال توبه باشد و شاید که از لوازم او بوده باشد.

و در نهج البلاغه، از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که: مردی، در خدمت آن حضرت گفت که: «استغفر الله!». حضرت فرمود: مادرت بر تو نوحه کند! آیا می دانی که استغفار، چه چیز است؟ به درستی که استغفار، مرتبه علّیین است، و استغفار، اسمی است که بر شش چیز، صادق می آید: اول، ندامت و پشیمانی بر (3) آنچه گذشته. دویم، عزم داشتن بر آن که هرگز مرتکب آن معاصی که از تو سر زده، نگردي. سیّم، آن که حقوق مردم را به ایشان رسانی تا آن که در وقتی که خدای - عزّ و جلّ - را ملاقات کنی، ساده و صاف باشی و حقّ کسی در گردن تو نباشد. چهارم، آن که فریضه ای از فرائض الهی که از توفوت شده باشد، به جای آوری. پنجم، آن که گوشتی که از حرام بر بدنت رویده باشد (4)، آن را به غم و اندوه بگذازی تا آن که پوست به استخوان چسبد و در میان آنها گوشت تازه بروید. ششم، آن که آلم و مشقّت طاعت و بندگی را به بدن خود بچشانی، همچنان که حلاوت و لذّت معصیت را به او چشانیده ای. و بعد از آن که آنها را به جا آورده باشی، می توانی گفت «استغفر الله!». (5)

ص: 434

1-1. الف: - «این» .

2-2. أوائل المقالات، مفید، ص 85 و 192؛ کنز الفوائد، ص 113؛ شرح کلمات امیر المؤمنین، عبد الوهاب، ص 26.

3-3. الف: «از» .

4-4. ج: - «باشد» .

5-5. نهج البلاغه، ج 4، ص 97، حکمت 417. [1]

و (1) ظاهر آن است که مراد از استغفار در این کلام شریف، توبه باشد؛ اما توبه کامل. و مجرد پشیمانی - چنان که از بعضی احادیث، ظاهر می شود - یا پشیمانی با عزم بر آن که دیگر مرتکب معصیت نشود نیز، توبه باشد. و ممکن است که توبه، دو نوع باشد: یکی توبه ای که البته خدای تعالی قبول می کند، و آن، عبارت از توبه ای باشد که شش امر مذکور در آن متحقق باشد؛ و دیگری، توبه ای باشد که مشتمل بر امور مذکوره نباشد و قبول آن، موقوف بر کرم و تفضل الهی باشد.

و از کلام حضرت سید الساجدین علیه السلام در بعضی از ادعیه صحیفه کامله، ظاهر می شود که قبول توبه، مطلقاً از راه تفضل باشد، نه از جهت استحقاق. (2) و با وجود این معنی، ممکن است که بعضی از مراتب توبه، به مقتضای تفضل و وفای به وعده، البته مقبول باشد و بعضی دیگر، در معرض احتمال باشد.

چگونگی توبه و شرایط آن

و معاصی ای که توبه از آنها کنند - چنانچه بعضی از علما ذکر کرده اند -، چند نوع است:

یکی، آن که بعد از آن، کفاره یا تدارکی لازم نشود، مثل پوشیدن جامه حریر. و توبه از این نوع، غیر پشیمانی و عزم بر عدم، امری دیگر نیست.

دویم، معصیتی که بعد از آن، امری دیگر لازم شود، مثل روزه خوردن، عمداً در ماه رمضان که موجب قضا و کفاره می شود، و ترک نماز که موجب قضا می شود، و مثل بردن حقوق مالیه از مردم که ادای آن مال به ایشان لازم می شود، و مثل اضرار کردن شخصی که هدایت و ارشاد او لازم می شود. پس در چنین معاصی ای، به غیر توبه، لازم است به جا آوردن امری که تابع معصیت است.

سیم، معصیتی که امری دیگر، تابع آن معصیت هست؛ اما لازم نیست به جای آوردن آن امر، مثل آن که کسی معصیتی بکند که مستحق حدّ شرعی شود و کسی بر آن شاهد نباشد. پس او مخیر است میانه آن که پیش حاکم شرع، اقرار کند و اقامت حدّ شرعی بر او بکنند، و آن که معصیت خود را پنهان دارد و در درگاه الهی توبه کند، و شاید که این شق، بهتر باشد. و اگر حق غیر مالی از حقوق مردم بر ذمه او لازم شود و آن صاحب حق، عالم نباشد، مثل آن که کسی را دشنام داده باشد یا غیبت کرده باشد، بعضی گفته اند که توبه تنها، کافی نیست و بعضی گفته اند: او را اعلام می باید کرد و تحصیل برائت ذمه نمود. و اگر عالم باشد، می باید تحصیل برائت ذمه نمود و اگر پدر کسی را،

ص: 435

1-1. الف و ب: - (و).

2-2. صحیفه سجّادیه (ابطحی)، دعای 16، ص 48، و دعای 80، ص 153، و دعای 117، ص 233.

مثلاً، کشته باشد، گفته اند که می باید وارث او را اعلام نمود که: من، پدر تو را کشته ام. اگر خواهی، مرا در عوض بکش یا دیه بگیر. و اگر عفو کنی، اختیار داری.

و علما، در توبه مُبَعَضَه (یعنی آن که از بعضی معاصی توبه کند)، اختلاف نموده اند و شاید که صحیح بودنش ظاهرتر باشد. و همچنین در توبه مُجْمَلَه که معاصی را به تفصیل، ذکر نکند و دلیلی بر آن که تفصیل معاصی شرط باشد، ظاهر نیست. و غسل توبه در توبه کفر و کبائر و صغائر، موافق مشهور میان علما، سنت است.

و توبه، واجب فوری است؛ یعنی بعد از معصیت، بی فاصله، واجب می شود؛ اما اگر کسی تأخیر کند، در هر وقت که به جا آورد، قبول می شود، مادام که احوال آخرت را یا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام را در وقت مُردن نبیند، و بعد از معاینه، توبه قبول نیست.

آخرین فرصت برای توبه

و کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که توبه کند پیش از مُردنش به یک سال، خدای تعالی، توبه او را قبول می کند. بعد از آن فرمود: به درستی که یک سال، بسیار است. کسی که توبه کند (1) پیش از مُردنش به یک ماه، خدای تعالی، توبه او را قبول می کند (2). بعد از آن فرمود که: یک ماه، بسیار است. کسی که توبه کند پیش از مُردنش به یک هفته، خدای تعالی، توبه او را قبول می کند. بعد از آن فرمود که: یک هفته، بسیار است. کسی که توبه کند پیش از مُردنش به یک روز، خدای تعالی، توبه او را قبول می کند. بعد از آن فرمود که: یک روز، بسیار است. کسی که توبه کند قبل از معاینه، خدای تعالی، توبه او را قبول می کند. (3) و معنی معاینه، قبل از این مذکور شد، و ابن بابویه رحمه الله در فقیه، این حدیث را با اندک تغییری روایت کرده. (4)

فضیلت توبه

و از جمله احادیث که در باب توبه وارد شده، روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: خدای تعالی، دوست می دارد بنده ای را به آن که طلب

ص: 436

1-1. ب: «می کند».

2-2. ب: - «بعد از آن فرمود: به درستی که یک سال، بسیار است. کسی که توبه کند پیش از مُردنش به یک ماه، خدای تعالی، توبه او را قبول می کند».

3-3. الکافی، ج 2، ص 440، ح 2. [1]

4-4. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 133، 351. [2]

مغفرت و بازگشت به سوی او کند در گناه عظیم، و دشمن می دارد بنده ای را به آن که سهل شمارد گناه اندک را. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هیچ بنده ای نیست که گناهی بکند و پشیمان شود از آنچه کرده، مگر آن که خدای تعالی او را می آمرزد، پیش از آن که استغفار کند. و هیچ بنده ای نیست که خدای تعالی، نعمتی به او عطا کند و بداند که آن نعمت از جانب الهی است، مگر آن که خدای تعالی، او را می آمرزد، پیش از آن که حمد الهی به جای آورد. (2) و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز است که با وجود آنها، کسی هلاک نمی شود در درگاه الهی، مگر آن که مستوجب هلاک باشد. بعد از آن فرمود که: بنده ای که قصد حسنه می کند و آن را به جای می آورد، خدای تعالی، برای او ده حسنه می نویسد، و اگر نکند، برای تبت خوبی که داشته، یک حسنه می نویسد (3)، و اگر قصد سیئه کند و آن سیئه را نکند، بر او چیزی نمی نویسد، و اگر بکند، هفت ساعت مهلتش می دهند. نویسنده حسنات، می گوید به نویسنده سیئات - که در طرف چپ جای دارد - که: تعجیل مکن در نوشتن. شاید که بعد از این، حسنه ای به جا آورد که موجب محو شدن این سیئه گردد؛ زیرا که خدای عزّ و جلّ - (4) می فرماید که: به درستی که حسنات، سیئات را می برد، یا آن که شاید استغفار بکند. پس اگر چنانچه آن بنده، بعد از آن سیئه گفت که: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ»، چیزی بر او نمی نویسد. و اگر هفت ساعت گذشت و حسنه و استغفاری بعد از آن نکرد، فرشته ای که نویسنده حسنات است، به نویسنده سیئات می گوید که: بنویس بر این شقی محروم، این معصیتی را (5) که کرده. (6) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: وقتی که بنده، توبه نصوح می کند، خدای تعالی، او را دوست می دارد و در دنیا و آخرت، آن گناه را بر او می پوشاند. راوی پرسید که: چگونه می پوشاند؟ فرمود که: از خاطر فرشته ها می برد گناهان او را که نوشته اند. و به اعضا و جوارح او می فرماید که: بیوشانید گناهان او را و گواهی مدهید. و به آن مواضعی از زمین که در آن جا

ص: 437

1-1 . الکافی، ج 2، ص 427، ح 6. [1]

2-2 . همان، ص 427، ح 8. [2]

3-3 . ب: - «و اگر نکند، برای تبت خوبی که داشته، یک حسنه می نویسد» .

4-4 . الف: «تعالی» .

5-5 . الف: - «را» .

6-6 . همان، ص 429 و 430، ح 4. [3]

معصیت کرده، می فرماید که: گناهان او را پنهان کنید. (1) و از آن حضرت، روایت کرده که در تفسیر قول الهی که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا»؛ (2) یعنی: «ای جماعتی که ایمان آورده اید! توبه و بازگشت کنید به سوی خدای تعالی، توبه نصوح»، فرمود: توبه نصوح، آن است که بنده، توبه کند از گناه خود و دیگر آن گناه را نکند. (3)

و در حدیث دیگر، روایت کرده که بعد از تفسیر فرمودن حضرت، راوی پرسید که: کدام یک از ماست که بار دیگر، گناه را نکنند؟! حضرت فرمود که: خدای تعالی، از بندگان خود دوست می دارد کسی را که فریب خورد و بسیار توبه کند. (4) و در حدیث دیگر، روایت کرده که: کسی از او این معنی سر نزنند، افضل است. (5) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که به محمد بن مسلم، خطاب فرمود که: گناهان مسلم، وقتی که از آنها توبه کند، آمرزیده است. پس باید که عمل کند مؤمن از برای آنچه بعد از این می آید، بعد از توبه و آمرزش. بعد از آن فرمود: و الله که این معنی، مخصوص اهل ایمان است؛ یعنی شیعیان! محمد بن مسلم پرسید که: اگر باز گناه بکند و توبه بکند، چون است؟ فرمود: ای محمد بن مسلم! گمان می کنی که بنده مؤمن، از گناه خود پشیمان می شود و استغفار و توبه می کند و خدای تعالی، توبه او را قبول نمی کند؟ پرسید که: اگر چند مرتبه گناه کند و باز توبه و استغفار کند، چگونه است؟ فرمود: هر چند مؤمن بر می گردد و استغفار و توبه می کند، خدای تعالی نیز معاونت به آمرزش می نماید، و به درستی که خدای تعالی، آمرزنده و مهربان است به بندگان خود و توبه را قبول می کند و از بدی ها در می گذرد. پس حذر کن از آن که مؤمنان را از رحمت الهی ناامید گردانی! (6) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، به توبه کردن بنده خود، خوش حال تر می شود از مردی که در شبی تاریک، چهارپا و توشه خود را گم کرده باشد و بعد از آن بیابد. پس فرح الهی به توبه بنده اش بیشتر از فرح آن مرد است به یافتن راحله خود. (7) و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که از گناه توبه می کند، مثل کسی است که گناه از

ص: 438

1-1. همان، ص 430 و 431، ح 1. [1]

2-2. سورة تحریم، آیه 8. [2]

3-3. همان، ص 432، ح 3. [3]

4-4. همان، ح 4.

5-5. همان، ص 435، ح 9. [4]

6-6. همان، ص 434، ح 6. [5]

7-7. همان، ص 435، ح 8. [6]

اوسر نزده باشد و کسی که بر گناه خود مقیم است و از آن استغفار می کند، مثل کسی است که استهزا و تمسخر کند. (1) و ظاهر، آن است که مراد از اقامت بر گناه، آن باشد که پشیمانی کامل از فعل خود نداشته باشد یا عزم بر ترک معصیت، بعد از این نداشته باشد. و غالب اوقات، پشیمانی و عزم بر ترک، از یکدیگر جدا نمی شوند؛ بلکه عزم، لازم پشیمانی حقیقی است.

ص: 439

1-1). همان، ح 10.

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ إِنَّمَا أَمْرٌ وَنَهْيٌ لِيُطَاعَ فِيمَا أَمَرَ بِهِ وَلِيُنْتَهَى عَمَّا نَهَى عَنْهُ، فَمَنْ اتَّبَعَ أَمْرَهُ فَقَدْ أَطَاعَهُ، وَقَدْ أَدْرَكَ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ عِنْدَهُ، وَمَنْ لَمْ يَنْتَهَ عَمَّا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ فَقَدْ عَصَاهُ، فَإِنْ مَاتَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ أَكَبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ.

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ مَلَكَ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَنْ دُونَ ذَلِكَ مِنْ خَلْقِهِ كُلِّهِمْ إِلَّا طَاعَتُهُمْ (1) لَهُ، فَاجْتَهِدُوا فِي طَاعَةِ اللَّهِ إِنْ سَرَّكُمْ أَنْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ حَقًّا حَقًّا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و بدانید که خدای - عزّ و جلّ - امر و نهی که فرموده، برای همین فرموده که او امر او را اطاعت کنند و نواهی او را ترک کنند. پس کسی که پیروی امر او کند، اطاعت او به جای آورده، و به تحقیق که به همه مراتب خوبی ها نزد خدای - عزّ و جلّ - رسیده. و کسی که ترک نکند آنچه را (2) خدای - عزّ و جلّ - نهی فرموده، خدای تعالی، او را بر رو به جهنّم خواهد برد. و بدانید که میان خدای - عزّ و جلّ - و خلق او، واسطه ای نیست، نه فرشته مقرب، و نه پیغمبر مُرسل، و نه کسی که پایین تر از مرتبه ایشان باشد، به غیر آن که اطاعت او به جای آرند. پس سعی کنید در اطاعت الهی، اگر چنانچه شما را خوش می آید آن که مؤمنان حقیقی حقیقی باشید. و توانایی بر اطاعت الهی یا امری نیست، مگر به عون و مددکاری الهی.

ص: 440

1-1 . ب: «بطاعتهم» .

2-2 . الف: - «را» .

وَقَالَ: وَعَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ رَبِّكُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ رَبُّكُمْ. وَاعْلَمُوا أَنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ، وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْإِسْلَامُ، فَمَنْ سَلَّمَ فَقَدْ أَسْلَمَ، وَمَنْ لَمْ يُسَلِّمْ فَلَا إِسْلَامَ لَهُ.

وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْلَغَ إِلَى نَفْسِهِ فِي الْإِحْسَانِ فَلْيُطِيعِ اللَّهَ، فَإِنَّ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فَقَدْ أَبْلَغَ إِلَى نَفْسِهِ فِي الْإِحْسَانِ.

وَإِيَّاكُمْ وَمَعَاصِيَ اللَّهِ أَنْ تَرْكَبُوهَا؛ فَإِنَّهُ مِنْ انْتَهَكَ مَعَاصِيَ اللَّهِ فَرَكِبَهَا فَقَدْ أَبْلَغَ فِي الْإِسَاءَةِ إِلَى نَفْسِهِ، وَلَيْسَ بَيْنَ الْإِحْسَانِ وَالْإِسَاءَةِ مَنْزِلَةٌ؛ فَلْأَهْلِ الْإِحْسَانِ عِنْدَ رَبِّهِمُ الْجَنَّةُ، وَلِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عِنْدَ رَبِّهِمُ النَّارُ، فَأَعْمَلُوا بِطَاعَةِ اللَّهِ، وَاجْتَنِبُوا مَعَاصِيَهُ.

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ يُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ شَيْئاً، لَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَلَا مَنْ دُونَ ذَلِكَ. فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ تَنْفَعَهُ شَيْءٌ فَاعَاةُ الشَّافِعِينَ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَطْلُبْ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَرْضَى عَنْهُ.

و فرمود که: بر شما باد به اطاعت کردن پروردگار خود، هر قدر که توانید؛ زیرا که خدای تعالی، شما را آفریده (و اقسام نعمت های ظاهری و باطنی، عطا فرموده. و شکر مُنعم و اطاعت امر آفریدگار، عقلاً و شرعاً واجب است). و بدانید که اسلام، عبارت از تسلیم [است] و انقیاد است، و تسلیم، عین اسلام است. پس هر کس که تسلیم و انقیاد به جا می آورد، اسلام آورده. و کسی که تسلیم نمی نماید، اسلام ندارد، و کسی که خواهد که نسبت به خود، کمال نیکی به جای آورد، پس باید که اطاعت الهی کند؛ زیرا که هر کس اطاعت خدای - عزّ و جلّ - می کند، نهایت احسان نسبت به خود کرده. و حذر کنید از مرتکب شدن معاصی الهی؛ زیرا که کسی که پرده نهی را می دزد و مرتکب معاصی می شود، نهایت بدی [را] به خود کرده. و میان [\(1\)](#) بدی و خوبی، واسطه و مرتبه ای نیست. و از برای جمعی که اهل احسان و نیکوکاری باشند، بهشت، مقّرر است، و از برای اهل بدی و عصیان، آتش جهنّم مهیاست. پس طاعت الهی به جای آورید و از معاصی خدای - عزّ و جلّ - دوری کنید. و بدانید که هیچ کس از آنها که خدای عزّ و جلّ - آفریده، هیچ چیز از عذاب و غضب الهی را از شما دفع نمی تواند کرد؛ نه فرشته مقرب، و نه پیغمبر مُرسل، و نه کسی که مرتبه اش

پایین تر از این باشد. و کسی که خواهد که شفاعتِ شفاعت‌کنندگان به او نفع رساند، پس باید که طلب رضای الهی کند؛ زیرا که تا خدای تعالی از بنده ای راضی نشود، کسی شفاعت او [را] نمی کند.

وَاعْلَمُوا أَنَّ أَحَدًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ لَمْ يُصِبْ رِضَا اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ وَطَاعَةِ وُلَاةِ أَمْرِهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ مَعْصِيَتِهِمْ مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ، وَ لَمْ يُنْكَرْ لَهُمْ فَضْلًا عَظِيمًا أَوْ صَغِيرًا.

و بدانید که هیچ کس از خلق خدای تعالی نمی رسد به رضای او، مگر به آن که اطاعت کند خدای - عزّ و جلّ - را و رسول او را و آن جماعت را که صاحب امر گردانیده از اهل بیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله. و معصیت و مخالفت ایشان، از جمله معصیت خدای است، - عزّ و جلّ - و هیچ بزرگی و کوچکی، انکار فضل ایشان نکرده (یعنی نه بزرگ و نه کوچک، انکار فضل ایشان می توانند کرد).

ص: 442

وَاعْلَمُوا أَنَّ الْمُنْكَرِينَ هُمُ الْمُكَذِّبُونَ، وَأَنَّ الْمُكَذِّبِينَ هُمُ الْمُنَافِقُونَ، وَأَنَّ اللَّهَ قَالَ لِلْمُنَافِقِينَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» 1، وَلَا يُعْرَفَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ أَلْزَمَ اللَّهَ قَلْبُهُ طَاعَتَهُ وَخَشِيَّتَهُ مِنْ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مِمَّنْ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ صِفَةِ الْحَقِّ وَ لَمْ يَجْعَلْهُ مِنْ أَهْلِهِا، فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَجْعَلْهُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ صِفَةِ الْحَقِّ فَأُولَئِكَ هُمُ شَيَاطِينُ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ؛ فَإِنَّ لَشَيَاطِينِ الْإِنْسِ حِيلَةً وَ مَكْرًا وَ خَدَائِعَ وَ وَسْوسَةً بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، يُرِيدُونَ إِنْ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَرُدُّوا أَهْلَ الْحَقِّ مِمَّا أَلْزَمَهُمْ بِهِ عَمَّا أَكْرَمَهُمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّظَرِ فِي دِينِ اللَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ شَيَاطِينِ الْإِنْسِ مِنْ أَهْلِهِ؛ إِزَادَةَ أَنْ يَسْتَوِيَ أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ أَهْلُ الْحَقِّ فِي الشُّكِّ وَ الْإِنْكَارِ وَ التَّكْذِيبِ فَيَكُونُونَ سَوَاءً كَمَا وَصَفَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ مِنْ قَوْلِهِ: «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً» 2، ثُمَّ نَهَى اللَّهُ أَهْلَ النَّصْرِ بِالْحَقِّ أَنْ يَتَّخِذُوا مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا، فَلَا يَهْوُلَنَّكُمْ وَ لَا يَرْدَنَّكُمْ عَنِ النَّصْرِ بِالْحَقِّ الَّذِي خَصَّكُمْ اللَّهُ بِهِ مِنْ حِيلَةِ شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَ مَكْرِهِمْ مِنْ أُمُورِكُمْ.

و بدانید که منکران فضل (1) آل محمد صلی الله علیه و آله، خواه عظیم و خواه صغیر یا منکران حق، مطلقاً تکذیب کنندگان اند (که خدای تعالی، در باب ایشان فرموده: «فَوَيْلٌ لِلْيَوْمِنَادِ لِلْمُكَذِّبِينَ»؛ (2) یعنی: وویل در روز قیامت، از برای تکذیب کنندگان است. و ممکن است که مراد از انکار، عدم شناختن و عدم معرفت باشد؛ یعنی: آن کسانی که فضل ایشان را یا مطلق حق را ندانند، در حکم آن جماعت اند که تکذیب حق می کنند). و مکذبان، منافقان اند و خدای تعالی، در باب منافقان فرموده و آنچه خدای تعالی فرموده، حق و راست است که: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا»؛ (3) یعنی: به درستی که منافقان، در طبقه پایین تر از جهنم اند، و نخواهی یافت از برای ایشان یاری کننده ای. و باید که هیچ یک از شما که خدای تعالی، طاعت و ترس خود را در دل او جای داده باشد، نترسد از احدی از مردم، که خدای تعالی، او را از صفت حق، عاری ساخت و او را از اهل حق نگردانیده؛ زیرا که ایشان مثل

ص: 443

1-3. الف: - «فضل» .

2-4. سورة طور، آیه 11. [1]

3-5. سورة نساء، آیه 145. [2]

شیاطین، حيله ها و مکرها دارند (و حق تعالی، در باب شیطان فرموده: «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»؛ (1) یعنی: به کرم الهی متوسل باشید و از حيله و مکر که سنّیان در باب اِصرار یا اِضلال شما کنند، بسیار مترسید؛ زیرا که خدای تعالی، شما را از حيله و مکر ایشان، هر گاه مصلحت اقتضا کند، محافظت می نماید. و این کلام، منافات با وجوب منافات با وجوب تقیه ندارد و غرض، امر به اعتماد بر فضل الهی است و از ایشان، بسیار (2) نترسیدن. و ضررهای قلیل که رسانند، خدای تعالی بر وجه اکمل، در دنیا یا در آخرت، تلافی و تدارک می فرماید. و در بسیاری از نسخه های صحیحه، «لا یعرفنّ» به عین بی نقطه و فاء است. و ممکن است که به تخفیف «راء» باشد؛ یعنی: باید که شیعیان، چیزی از سنّیان یاد نگیرند؛ زیرا که به حيله و مکر، باعث ضلالت ایشان می شود و ضرر می رسانند. و شاید که مراد، نهی از دوستی و آشنایی با سنّیان باشد؛ یعنی: هیچ یک از ایشان را شناسید، چه جای آن که با ایشان، دوستی و آشنایی کنید، و این نهی، در حالی است که تقیه در اختلاط با ایشان نباشد، و اگر مقام (3) تقیه باشد، به قدر ضرورت، اظهار مودت باید کرد و در باطن، از ایشان گریزان و بر حذر باید بود. و ممکن است که به تشدید «راء» باشد؛ یعنی: خود را به ایشان شناسانید به عنوان تشیع و اظهار مذهب حق و بحث در مسائل متعلقه به مذهب یا آن که مطلقاً تا مقدور باشد، خود را به ایشان شناسانید (4) و از آشنایی ایشان، گریزان باشید، یا آن که مراد آن باشد که در مقام هدایت ایشان در میابید و اظهار مذهب حق، پیش ایشان مکنید؛ زیرا که ایشان، گاه باشد که از راه حيله، خود را چنان باز نمایند که طالب حقّ اند و بعد از آن که اظهار مذهب خود پیش ایشان کردید، در مقام اِضلال یا رسانیدن ضرری که مقدورشان باشد. به در می آیند و قبول حق نمی کنند. و قبل از این، بعضی از احادیث در باب تقیه و ترک دعوت ایشان، مذکور شد.

ص: 444

1-1 . سورة نساء، آیه 76. [1]

2-2 . ب: - «بسیار» .

3-3 . الف: + «ضرورت» .

4-4 . الف: - «به عنوان تشیع و اظهار مذهب حق و بحث در مسائل متعلقه به مذهب یا آن که مطلقاً تا مقدور باشد، خود را به ایشان شناسانید» .

بعد از آن فرمود که: آن جماعت که خدای تعالی، ایشان را از اهل صفت حق نگردانیده از جنّ و انس (1)، ایشان، شیاطین انس و شیاطین جنّ اند. و دلیل بر آن که این جماعت از جمله شیاطین اند، آن که ایشان را حيله و مکر و خدعه ها و وسوسه ها که بعضی با بعضی می کنند، می باشد و اگر از دست ایشان آید، می خواهند که اهل حق را برگردانند و محروم سازند از آنچه خدای تعالی به ایشان کرامت فرموده که عبارت از تفکر یا بنیانی در دین الهی است که شیاطین انس را از اهل آن نگردانیده. و ایشان، اهل حق را از طریقه حق، می خواهند برگردانند تا دشمنان خدای تعالی و اهل حق، در شکّ و انکار و تکذیب، شریک باشند و با یکدیگر، مساوی شوند، چنانچه خدای تعالی، در کتاب خود وصف فرموده: «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً»؛ یعنی: به طریق آرزو، می خواهند که شاید شما کافر شوید، همچنان که خود کافر شده اند، تا شما و ایشان، با یکدیگر مساوی باشید. و بعد از آن، خدای تعالی، آن جماعت را که مددکاری فرموده و به حق هدایت کرده، نهی فرموده از آن که از دشمنان الهی، دوستی و مددکاری بگیرند، و فرموده که: «وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» 2 . پس باید که نترسید و بر نگردید از آنچه خدای تعالی، شما را به آن، مخصوص ساخته که عبارت از مددکاری به دین حق و توفیق متابعت اهل بیت علیهم السلام است، به سبب حيله شیاطین انس و مکرری که ایشان به سبب ملاحظه امور و احوال شما می کنند یا مکرری به جهت برگرداندن شما از اموری که لازم مذهب شماست می کنند.

و این وجوه، همه خالی از تکلف نیست و بنا بر آن است که لفظ: «مِنْ أُمُورِكُمْ»، متصل به آخر کلام سابق باشد - چنانچه گذشت - و موافق آنچه در بعضی از نسخه های صحیح است، چنانچه قبل از این مذکور شد، ترتیب کلام، بر این وجه نیست و لفظ: «مِنْ أُمُورِكُمْ» تا آخر، متصل است به آنچه در اول رساله مذکور شد به این عنوان که: «وَهُمْ لَا مُجَامَلَةَ لَهُمْ وَلَا صَبْرَ لَهُمْ عَلَى شَيْءٍ مِنْ أُمُورِهِ». و بعد از کلام سابق، آن چیزی است که باز در اول رساله مذکور شد، به این نحو که (2): «فَلَا»

ص: 445

1-1. ج: - «از جن و انس» .

2-3. ج: - «وَهُمْ لَا مُجَامَلَةَ لَهُمْ وَلَا صَبْرَ لَهُمْ عَلَى شَيْءٍ مِنْ أُمُورِهِ». و بعد از کلام سابق، آن چیزی است که باز در اول رساله مذکور شد، به این نحو که .

يُهَوِّنُكُمْ وَلَا يَرْدِّنَاكُمْ عَنِ النَّصْرِ بِالْحَقِّ الَّذِي خَصَّكُمْ اللَّهُ بِهِ مِنْ حِيلَةٍ شَدِيدَةٍ يَأْتِيَنَّ الْإِنْسَ وَمَكْرِهِمْ وَحِيلِهِمْ وَسَاوِسِ بَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ « تا آخر آنچه گذشت. و بنا بر این معنی، هر دو کلام، ظاهر است و احتیاج به تکلفی نیست. و ظاهر، آن است که اوراق منتسخ، از هم ریخته بوده و در ترتیب او بعضی را اشتباهی عارض شده، چنانچه قبل از این مذکور شد. و الله تعالی يعلم!

تَدْفَعُونَ أَنْتُمْ السَّيِّئَةَ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ تَلْتَمِسُونَ بِذَلِكَ وَجَهَ رَبِّكُمْ بِطَاعَتِهِ وَهُمْ لَا خَيْرَ عِنْدَهُمْ لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تُظْهِرُوهُمْ عَلَى أَصُولِ دِينِ اللَّهِ؛ فَإِنَّهُمْ إِنْ سَمِعُوا مِنْكُمْ فِيهِ شَيْئاً عَادُواكُمْ وَرَفَعُوا عَلَيْكُمْ وَجَهَدُوا عَلَى إِهْلَاكِكُمْ وَاسْتَقْبَلُوكُمْ بِمَا تَكْرَهُونَ وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ النَّصَفَةُ مِنْهُمْ فِي دُولِ الْفَجَارِ، فَاعْرِفُوا مَنْزِلَتَكُمْ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْبَاطِلِ؛ فَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْحَقِّ أَنْ يُزِيلُوا أَنْفُسَهُمْ مَنْزِلَةَ أَهْلِ الْبَاطِلِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ أَهْلَ الْحَقِّ عِنْدَهُ بِمَنْزِلَةِ أَهْلِ الْبَاطِلِ. أَلَمْ يَعْرِفُوا وَجَهَ قَوْلِ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ إِذْ يَقُولُ: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ؟» (1) أَكْرَمُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ، وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى - وَ إِمَامَكُمْ وَ دِينَكُمْ الَّذِي تَدِينُونَ بِهِ عُرْضَةً لِأَهْلِ الْبَاطِلِ فَتُعْضِدُوا اللَّهَ عَلَيْكُمْ فَتَهْلِكُوا، فَمَهْلًا مُهْلًا يَا أَهْلَ الصَّلَاحِ، وَلَا تَتْرَكُوا أَمْرَ اللَّهِ وَ أَمْرَ مَنْ أَمَرَكُمْ بِطَاعَتِهِ، فَيَغَيِّرَ اللَّهُ مَا بَيْنَكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ. أَحِبُّوا فِي اللَّهِ مَنْ وَصَفَ بِصِدْقَتِكُمْ، وَ أَبْغَضُوا فِي اللَّهِ مَنْ خَالَفَكُمْ، وَ ابْذُلُوا مَوَدَّتَكُمْ وَ نَصِيحَتَكُمْ لِمَنْ وَصَفَ بِصِدْقَتِكُمْ، وَ لَا تَبْذُلُوا لِمَنْ رَغَبَ عَنْ صِدْقَتِكُمْ وَ عَادَاكُمْ عَلَيْهَا وَ بَغَى لَكُمْ الْغَوَائِلَ. هَذَا أَدَبُنَا أَدَبَ اللَّهِ فَخُذُوا بِهِ وَ تَقَهَّمُوهُ وَ اعْقِلُوهُ وَ لَا تَبْذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ؛ مَا وَافَقَ هَوَاكُمُ أَخَذْتُمْ بِهِ، وَ مَا خَالَفَ هَوَاكُمُ طَرَحْتُمُوهُ وَ لَمْ تَأْخُذُوا بِهِ.

یعنی: رفع می کنید و از خود می گذرانید بدی ها که مخالفان با شما کنند، به آن چیزی که آن بهتر است (یعنی به تقیّه و مدارات، با ایشان سلوک می کنید) و در این ضمن، طلب می کنید که خدای تعالی، از شما راضی شود، به سبب اطاعت و بندگی او که در تقیّه و صبر بر ایضای مخالفان، و متابعت ائمه معصومین علیهم السلام به جای می آید. و این کلام، اشاره است به قول الهی که فرموده: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ* وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ». (2) و ترجمه ظاهرش آن است که: مساوی نیست خوبی و بدی؛ یعنی هر گاه توانی (3) خوبی و بدی کرد، خوبی را اختیار کن؛ زیرا که مساوی نیستند.

ص: 447

1-1. .سوره ص، آیه 28. [1]

2-2. .سوره فصلت، آیه 35. [2]

3-3. .ب: «توان» .

بعد از آن فرمود که: دفع کن و از خود بگذران عداوت و ایذای دشمنان را به خصلتی که بهتر است (یعنی در برابر دشمنی او، درشتی مکن و بهر نحوی که به احسان، اقرب باشد، با او سلوک کن. مثلاً در مقابل بدی ای که از دشمن به کسی رسد، ممکن است تلافی به زیاده از آنچه او کرده و به مثل آن کمتر. و ممکن است عفو و با وجود عفو، احسان کردن. و هر مرتبه، بهتر و بالاتر از دیگری است).

بعد از آن فرمود که: هر گاه به وجه بهتر از خود بگذرانی، ناگاه، کس که میانه تو و او عداوت است، چنان می شود که گویا دوستی است که قربت نسبی با تو دارد و قبول این خصلت حمیده که عبارت از احسان کردن در مقابل بدی باشد، نمی کند و به آن راضی نمی شود، مگر آنها که صاحب صبر باشند. و قابل و صاحب این خصلت نمی باشد، مگر کسی که صاحب بهره عظیم از خوبی و محاسن اخلاق بوده باشد.

بعد از آن حضرت فرمود که: نزد مخالفان، خیر و خوبی نیست و جایز نیست شما را که مطلع و عالم سازید ایشان را بر اصول و قواعد دین الهی؛ زیرا که اگر ایشان، از این قبیل چیزی از شما بشنوند، با شما دشمنی می کنند و آن معنی را که از شما شنوند، شهادت می دهند و به سلاطین و اهل جور می رسانند یا بر شما حجت می سازند و بر دوش شما بار می کنند و در هلاک شما سعی می کنند و رو به روی شما می گویند و می کنند آنچه شما را بد آید، و شما تلافی موافق حق، از ایشان نمی توانید جست در ایام دولت فجار و ظلمه. پس مرتبه خود را در میان خود و اهل باطل بشناسید؛ زیرا که سزاوار نیست اهل حق را که خود را در مرتبه اهل باطل قرار دهند؛ زیرا که خدای تعالی، اهل حق را پیش خود، مرتبه اهل باطل قرار نداده (1). آیا ندانسته اید وجه قول الهی را که در کتاب خود فرموده، آن جا که می فرماید: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ»؟، یعنی: آیا می گردانیم ما آن جماعتی را که ایمان آورده و اعمال صالحه کرده اند، مثل آنها که در روی زمین فساد کنند؟ یا آن که: می گردانیم صاحب تقوا را مثل فجار و ارباب معاصی؟

ص: 448

1-1). الف: - «زیرا که خدای تعالی، اهل حق را پیش خود، مرتبه اهل باطل قرار نداده».

بعد از آن فرمود که: گرامی دارید خود را از مرتبهٔ اهل باطل یا اختلاط با ایشان، و خدای - تبارک و تعالی - را که صاحب بهترین صفات و مدایح است و امام خود را و دینی [را] که به آن، عبادت پروردگار خود می کنید، در دست و زبان اهل باطل میندازید، و اگر چنین کنید، باعث آن می شود که خدای تعالی، بر شما غضب کند و هلاک شوید. پس با تائی و همواری باشید، ای اهل صلاح و امر خدای - عزّ و جلّ - و فرموده: کسی را که خدای تعالی، شما را به متابعت او امر فرموده (یعنی امام وقت یا رسول الله و ائمه علیهم السلام) را ترک مکنید، و اگر ترک کنید، تغییر خواهد فرمود خدای تعالی، آنچه از نعمت خود [را که] به شما عطا فرموده. و دوست دارید کسی را که به صفت شما (یعنی تشیّع و دوستی اهل بیت علیهم السلام) موصوف باشد، و از برای خدا دشمن دارید کسی را که مخالف شما باشد، و دوستی و خیرخواهی خود را بذل کنید و مضایقه مکنید [نسبت] به کسی که به صفت شما موصوف باشد، و بذل مکنید به کسی که از صفت شما عدول نموده به طریقهٔ دیگر راغب باشد و به سبب مذهب، با شما دشمنی کند و خواهد که شما را به مهالک اندازد.

و بعد از آن فرمود که: این طریقهٔ سلوک و آداب ما، ادب و طریقهٔ خدای - عزّ و جلّ - است. پس آن را اخذ کنید و بفهمید و یاد گیرید و در پس سر خود میندازید که آنچه با خواهش شما موافق باشد، اخذ کنید و به آن عمل نمایید، و آنچه مخالف خواهش شما باشد، دور اندازید و عمل به آن نکنید.

وَإِيَّاكُمْ وَالتَّجَبُّرَ عَلَى اللَّهِ، وَاعْلَمُوا أَنَّ عَبْدًا لَمْ يُبْتَلْ بِالتَّجَبُّرِ عَلَى اللَّهِ إِلَّا تَجَبَّرَ عَلَى دِينِ اللَّهِ، فَاسَدَ تَقِيمُوا لِلَّهِ، «وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» 1 . أَجَارَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ التَّجَبُّرِ عَلَى اللَّهِ، وَلَا قُوَّةَ لَنَا وَلَكُمْ إِلَّا بِاللَّهِ.

و حذر کنید از تکبر کردن بر خدای - عزّ و جلّ -؛ یعنی سرکشى کردن از اطاعت و انقیاد او امر و نواهی الهی. و بدانید که هیچ بنده ای مبتلا نشده به تجبر بر خدای - عزّ و جلّ - و ترک انقیاد، مگر آن که تجبر می کند بر دین الهی و انکار دین می نماید. پس بر جاّده اطاعت امر الهی، مستقیم باشید و به عقب بر مگردید، و بعد از ایمان و اطاعت، مرتد مشوید و طریقه مخالفت پیش مگیرید، و اگر چنین کنید، حال شما به خسران و زیان کاری منقلب خواهد شد. خدای تعالی، ما را و شما (1) را پناه دهد از تجبر بر خدای - عزّ و جلّ - و قوّت و توانایی نیست ما را و شما را بر ترک تجبر یا بر هیچ امری، مگر به عون و مددکاری خدای - عزّ و جلّ -.

ص: 450

وَقَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَانَ خَلَقَهُ اللَّهُ فِي الْأَصْلِ أَصْلَ الْخَلْقَةِ مُؤْمِنًا لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُكْرَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ الشَّرَّ وَيُبَاعِدَهُ عَنْهُ، وَمَنْ كَرَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ الشَّرَّ وَبَاعِدَهُ عَنْهُ عَافَاهُ مِنَ الْكِبْرِ أَنْ يَدْخُلَهُ وَالْجَبْرِ، فَلَانَتْ عَرِيكَتُهُ، وَحَسَنَ خُلُقُهُ، وَطَلَّقَ وَجْهَهُ، وَصَارَ عَلَيْهِ وَقَارُ الْإِسْلَامِ وَسَكِينَتُهُ وَتَخَشُّعُهُ، وَوَرَعَ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَاجْتَنَبَ مَسَاخِطَهُ، وَرَزَقَهُ اللَّهُ مَوَدَّةَ النَّاسِ وَمُجَامَلَتَهُمْ وَتَرَكَ مَقَاطِعَةَ النَّاسِ وَالْخُصُومَاتِ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْهَا وَلَا مِنْ أَهْلِهَا فِي شَيْءٍ.

وَإِنَّ الْعَبْدَ إِنْ كَانَ اللَّهُ خَلَقَهُ فِي الْأَصْلِ (أَصْلَ الْخَلْقِ) كَافِرًا لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُحَبَّبَ إِلَيْهِ الشَّرُّ وَيُقَرَّبَهُ مِنْهُ، فَإِذَا أَحَبَّ إِلَيْهِ الشَّرَّ وَقَرَّبَهُ مِنْهُ ابْتَلَى بِهَ الْكُفْرِ وَالْجَبْرِ، فَفَسَدَ قَلْبُهُ، وَسَاءَ خُلُقُهُ وَغَدَّطَ وَجْهَهُ، وَظَهَرَ فُحْشُهُ، وَقَلَّ حَيَاؤُهُ، وَكَشَفَ اللَّهُ سِتْرَهُ، وَرَكِبَ الْمَحَارِمَ فَلَمْ يَنْزِعْ عَنْهَا، وَرَكِبَ مَعَاصِيَ اللَّهِ، وَأَبْعَضَ طَاعَتَهُ وَأَهْلَهَا، فَبَعُدَ مَا بَيْنَ حَالِ الْمُؤْمِنِ وَحَالِ الْكَافِرِ. سَلَمُوا اللَّهُ الْعَافِيَةَ وَأَطْلُبُوهَا إِلَيْهِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و فرمود: به درستی که بنده را هر گاه خدای تعالی، در اصل آفرینش، مؤمن آفریده باشد (یعنی در علم ازلی چنین مثبت شده باشد که آن بنده، بعد از تکلیف، از روی قدرت و اختیار ایمان خواهد آورد و از زمره مؤمنان خواهد بود)، نمی میرد تا وقتی که خدای تعالی، شر و بدی را مکروه طبع او سازد و او را از شر، دور سازد به توفیق و تفضل الهی که آن بنده به اعمال صالحه و تبت خیر، خود را در معرض آن در آورده. و کسی که خدای تعالی، شر را مکروه او می سازد و از آن دور می گرداند، عافیت می دهد، او را از آن که آفت تکبر و تجبر در او راه یابد و نفس او هموار و نرم می شود و اخلاقی خوب می شود و گشاده رو می شود و وقار و سکینه و فروتنی - که از توابع اسلام است -، در او ظاهر می شود و از چیزها که خدای تعالی حرام کرده، ورع می ورزد و پاک دامن می شود (1) و از اموری که محل غضب الهی می شود، اجتناب می کند، و خدای تعالی، دوستی مردم و خوش سلوکی ایشان را روزی او می گرداند، و منازعه و دشمنی ها و جدایی از مردم را ترک می کند، و مطلقاً از اهل و مقاطعه نمی باشد. و به درستی که بنده را هر گاه خدای تعالی، در اصل آفرینش، کافر خلق

ص: 451

کرده باشد (یعنی علم ازلی (1) تعلق گرفته باشد به آن که او کافر خواهد شد، از روی قدرت و اختیار)، نمی میرد تا وقتی که دوست او سازد شر و بدی را و او را به شر، نزدیک گرداند به آن که به سبب افعال قبیحه که آن بنده کرده، سلب توفیق از او بکند و او را به خودش باز گذارد، و یا به مقتضای هوای نفس و شیطان، مرتکب بدی شود. پس هر گاه خدای تعالی، شر را محبوب و مرغوب طبع او ساخت و او را به شر نزدیک گردانید، مبتلا می شود به کفر و سرکشی، و دلش صاحب قساوت و سختی می شود، و خلقتش بد می شود، و رویش غلیظ و سخت می شود و درشت گویی او در جواب مردم، ظاهر می شود، و حیایش کم می شود و خدای تعالی، پرده از روی کار او بر می دارد تا باطن بد او ظاهر شود، و مرتکب محرمات الهی می شود و ترک آنها نمی کند و معاصی الهی را ارتکاب می نماید، و طاعت الهی و جمعی را که اهل طاعت اند، دشمن می دارد. پس دوری عظیم است میان حال مؤمن و حال کافر از خدای تعالی. سؤال کنید عافیت را، و راغب و متوجه به جناب اقدس او شده، عافیت را از کرم او طلب کنید، و گردیدن از حال شقاوت و معصیت [را]. و توانایی بر طاعت و تحصیل سعادت نیست، مگر به فضل و عون خدای - عزّ و جلّ -.

ص: 452

1-1). ب: «علم او» .

صَبَرُوا النَّفْسَ عَلَى الْبَلَاءِ فِي الدُّنْيَا؛ فَإِنَّ تَتَابُعَ الْبَلَاءِ فِيهَا وَالشَّدَّةَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَوَلَايَتِهِ وَوَلَايَةَ مَنْ أَمَرَ بِوَلَايَتِهِ خَيْرٌ عَاقِبَةً عِنْدَ اللَّهِ فِي الْآخِرَةِ مِنْ مُلْكِ الدُّنْيَا وَإِنْ طَالَ تَتَابُعُ نَعِيمِهَا وَزَهْرَتِهَا وَغَضَارَةُ عَيْشِهَا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَوَلَايَةِ مَنْ نَهَى اللَّهُ عَنْ وَاطَاعَتِهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ بِوَلَايَةِ الْأَيْمَةِ الَّذِينَ سَمَّاهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فِي قَوْلِهِ: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»¹، وَهُمْ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِوَلَايَتِهِمْ وَطَاعَتِهِمْ، وَالَّذِينَ نَهَى اللَّهُ عَنْ وَاطَاعَتِهِمْ وَهُمْ أَيْمَةُ الضَّلَاةِ الَّذِينَ قَضَى اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَكُونَ لَهُمْ دُولٌ فِي الدُّنْيَا عَلَى أَوْلِيَاءِ اللَّهِ الْأَيْمَةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - يَعْمَلُونَ فِي دَوْلَتِهِمْ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ وَوَلَايَةِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيَحْتَقِيَ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ، وَلِيَتِمَّ أَنْ تَكُونُوا مَعَ نَبِيِّ اللَّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالرُّسُلِ مِنْ قَبْلِهِ.

صابر گردانید نفس خود را بر تحمل بلا در دنیا؛ زیرا که پی در پی شدن بلا در دنیا و کشیدن سختی در طاعت خدای - عزّ و جلّ - و در دوستی او و دوستی کسی که خدای تعالی، خلائق را به دوستی او امر نموده، عاقبتش نزد خدای تعالی در آخرت، بهتر است از پادشاهی دنیا یا صاحب اختیار بودن در دنیا، هر چند مدّت (1) پیاپی شدن نعمت و رفاهیتش و بهجت و تازگی و وسعت عیشش در معصیت الهی و اطاعت کسی که خدای - عزّ و جلّ - از پیروی او نهی فرموده، ممتد و طویل باشد؛ زیرا که خدای - عزّ و جلّ - امر فرموده به ولایت ائمه که ایشان را در کتاب خود یاد کرده در کلام خود که فرموده: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ یعنی: گردانیدیم ایشان را پیشوایان که به فرموده ما، خلائق را راه نمایی کنند. و ایشان اند آن جماعت که خدای تعالی، به ولایت و طاعت ایشان امر فرموده و آن جماعتی که خدای تعالی، از ولایت و طاعت ایشان، نهی کرده، ایشان، پیشوایان اند که خلق را به ضلالت می اندازند و خدای تعالی، مقدر ساخته که ایشان را در دنیا، غلبه بر اولیای الهی، که عبارت از ائمه آل محمد - صلوات الله علیه و علیهم اجمعین - بوده باشند، میسر گردد. و ایشان در ایام دولت خود به معصیت الهی و معصیت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل کنند تا آن که مستحق و

ص: 453

مستوجب عذاب شوند، و تا آن که تمام و کامل شود این معنی که عبارت از بودن ائمه حق علیهم السلام یا پیغمبر خدای محمد صلی الله علیه و آله و پیغمبران پیش از او بوده باشند (یعنی به سبب آن که ائمه ضلالت، حق ایشان را غصب کرده اند و ایشان را مغلوب خود ساخته اند، به درجات عالیه، فائز گردند).

و در بعضی از نسخ - که قبل از این ذکر کردیم -، تتمه این کلام بر این وجه است که: «وَلِيْتَمَّ أَمْرَ اللَّهِ فِيهِمُ الَّذِي خَلَقَهُمْ لَهُ فِي الْأَصْلِ أَصْلُ الْخَلْقِ مِنَ الْكُفْرِ الَّذِي سَبَقَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنْ يَخْلُقَهُمْ لَهُ فِي الْأَصْلِ» تا آخر کلامی که در اوایل رساله مذکور شد؛ یعنی: غالب شدن ائمه ضلالت، برای آن است که مستحق عذاب شوند، و تمام شود امر الهی در باب ایشان که ایشان را در اصل خلقت، برای آن خلق کرده که عبارت از کفری است که در علم سابق الهی مقرر شده که ایشان را برای آن خلق کند؛ یعنی تا کفر ایشان از روی قدرت و اختیار که خدای تعالی در آزل به آن عالم بود، و مطابق حکمت و مصلحت که سر آن نزد خدای - عز و جل - ظاهر و هویداست، تحقق یابد.

و قبل از کلمه «أَنْ يَكُونُوا»، کلامی است که قبل از کلمه «أَمْرَ اللَّهِ»، پیش از این مذکور شد.

ص: 454

فَتَدَبَّرُوا مَا قَصَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ مِمَّا ابْتَلَىٰ بِهِ أَنْبِيََاءَهُ وَاتَّبَعَهُمُ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ سَأَلُوا اللَّهَ تَعَالَىٰ أَنْ يُعْطِيَكُمْ الصَّبْرَ عَلَى الْبَلَاءِ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالشَّدَّةِ وَالرِّخَاءِ مِثْلَ الَّذِي أُعْطَاهُمْ، وَإِيَّاكُمْ وَمُطَاظَةَ أَهْلِ الْبَاطِلِ، وَعَلَيْكُمْ بِهَدْيِ الصَّالِحِينَ وَوَقَارِهِمْ وَسَكِينَتِهِمْ وَحِلْمِهِمْ وَتَخَشُّعِهِمْ وَوَرَعِهِمْ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَصِدْقِهِمْ وَوَفَائِهِمْ وَاجْتِهَادِهِمْ لِلَّهِ فِي الْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ؛ فَإِنَّكُمْ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا ذَلِكَ لَمْ تُنَزَّلُوا عِنْدَ رَبِّكُمْ مَنزِلَةَ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ.

پس تفکر کنید در آنچه خدای تعالی، در کتاب کریم خود برای شما حکایت کرده از آنچه پیغمبران خود را به آن مبتلا ساخته و مؤمنانی را که متابعت ایشان نموده اند. بعد از آن، از خدای تعالی سؤال کنید که عطا کند به شما صبر بر بلا [را] و آنچه خدای تعالی، شما را به آن امتحان فرماید در خوش حالی و تنگی و سختی و وسعت حال، مثل آنچه به ایشان عطا فرموده. و حذر کنید از انگیختن شر و منازعه نمودن با اهل باطل. و بر شما باد به طریقه صالحین، و وقار و سکینه و حلم و فروتنی ایشان، و پرهیزگاری از محارم الهی، و راست گفتن و وفا نمودن به وعده و غیر آن، و سعی کردن در طاعت الهی، چنانچه طریقه ایشان است؛ زیرا که اگر چنین نکنید، نزد خدای - عزّ و جلّ - منزلت و مرتبت ایشان را نخواهید یافت.

و در باب صفات (1) صالحان و متّقیان، احادیث بسیار است. از آن جمله، سیّد رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه روایت کرده که یکی از اصحاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام - که او را همّام می گفتند و مردی عابد بود -، از آن حضرت استدعا نمود که: یا امیر المؤمنین! وصف کن برای من (2) متّقیان را به نوعی که محسوس من شوند. حضرت، اندک صبری فرمود. بعد از آن فرمود: ای همّام! از خدای تعالی، حذر کن و اعمال خوب به جای آور؛ زیرا که خدای تعالی، با آن جماعت است که صاحب تقوا و احسان اند.

پس همّام، به همین قدر راضی نشد و در سؤال خود، مبالغه نمود. پس آن حضرت، حمد و ثنای الهی به جای آورد و صلوات بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر آل اطهار او فرستاد. بعد از آن فرمود: به درستی که خدای تعالی، خلاق را آفرید، در حالتی که بی نیاز بود از طاعت ایشان و نمی ترسید

ص: 455

1-1. الف و ب: - «صفات» .

2-2. الف و ب: «ما» .

از معصیت ایشان؛ زیرا که معصیت گناه کاران، به او ضرری نمی رساند و اطاعت (1) مطیعان به او نفعی نمی دهد. پس قسمت فرمود میانۀ ایشان، معیشت های ایشان را. و هریک را در مرتبۀ خود جای داد. پس جمعی که صاحب تقوایند، در دنیا ایشان، صاحبان فضائل اند. سخن ایشان، حق و صواب است، و لباس ایشان، میانۀ روی است، و راه رفتن ایشان، فروتنی است. چشم خود را از آنچه خدای تعالی بر ایشان حرام کرده، پوشیده اند و گوش خود را وقف شنیدن علمی ساخته اند که به ایشان، نفع دهد. و نفوس ایشان در حالت بلا، در همان مقام است که در حالت وسعت و رفاهیت است؛ و اگر نه آن بود که خدای از برای حیات ایشان، نهایتی مقرر (2) ساخته، یک چشم [بر هم] زدن، ارواح ایشان در بدن ها قرار نمی گرفت از جهت شوقی که به ثواب الهی و خوفی که از عذاب او دارند. عظمت خالق، در نفوس ایشان چنان جای کرده که هر چه غیر اوست، در نظر ایشان، حقیر و بی قدر شده. پس حال ایشان نسبت به بهشت، مثل کسی است که بهشت را دیده باشد. پس گویا که در بهشت، مشغول تنعم اند. و نسبت به جهنم، مثل کسی است که جهنم را دیده باشد، پس گویا که در جهنم به عذاب گرفتارند.

دل های ایشان، اندوهناک است و مردم، از شرّ ایشان ایمن اند و بدن های ایشان، لاغر و نحیف، و مطالب ایشان، سبک و خفیف، و نفوس ایشان، پرهیزگار و عقیف است. اندک مدّتی را به صبر گذرانیده اند تا در عقبش، راحتی طویل یافته اند. و این، تجارتی پُر نفع است که خداوند، ایشان برای ایشان، میسر ساخته. دنیا، ایشان را خواسته و ایشان، او را نخواسته اند، و دنیا، ایشان را اسیر کرده. پس عوضی داده، خود را خلاص کرده اند.

شب ها قدم های خود را راست یکدیگر گذاشته، اجزای قرآن را به ترتیل، تلاوت می نمایند و نفوس خود را به آن، محزون و اندوهناک می گردانند و دوی درد خود را بر می انگیزند. پس هر گاه به آیه ای گذرند که باعث شوق به ثواب الهی شود، میل به او می کنند از جهت رغبت در ثواب. و نفوس ایشان، متوجه او می شود از روی اشتیاق، و چنان گمان می کنند که جنت و ثواب الهی در برابر ایشان است (3). و هر گاه به آیه ای از قرآن رسند که مشتمل بر ترسیدن (4) از عذاب و غضب الهی باشد، گوش های دل خود را به جانب آن می اندازند و گمان می کنند که او از زبانه کشیدن جهنم

ص: 456

1-1. الف و ب: «طاعات» .

2-2. الف: «مقدّر» .

3-3. الف و ب: - «و چنان گمان می کنند که جنت و ثواب الهی در برابر نظر ایشان است» .

4-4. ج: «ترسانیدن» .

و صوت هولناک او در بیخ گوش ایشان است. پس ایشان، منحنی شده اند در حال رکوع، و پیشانی و کف ها و زانوها و اطراف قدم های خود را برای سجود، فرش کرده اند و رو به خدای - عزّ و جلّ - کرده، استدعا می کنند آزادی خود را از عذاب جهنّم. و در روز، مردمان اند صاحبِ حلم و علم و نکوکاری و تقوا. و ایشان را خوف الهی تراشیده، چنانچه چوب را به جهت تیر تراشند و کسی که ایشان را می بیند، چنان (1) می پندارد که بیمارند، و حال آن که ایشان را مرضی عارض نشده.

و می گویند (2) که خیالات، جنون و وساوس شیطان در عقل ایشان، راه یافته. و به تحقیق که در عقل ایشان، امری عظیم راه یافته که عبارت از خوف الهی است. راضی نمی شوند از اعمال حسنه خود به قدری قلیل، و بسیار نمی شمارند عبادات بسیار را. پس همیشه نفس خود را در محلّ تهمت دارند و از شرّ نفس اماره، ایمن نمی باشند و از اعمال خود، ترسان و هراسان اند. اگر کسی یکی از ایشان را به خوبی وصف کند، می ترسد از آنچه در باب او گفته اند و می گوید من، خود را بهتر از دیگران می شناسم و خداوند من، مرا بهتر از من می شناسد. خداوند! بر من مگیر آنچه ایشان می گویند، و مرا بهتر از آن کن که ایشان، گمان می برند، و بیمار از برای من، آنچه ایشان نمی دانند.

پس، از جمله علامت کسی که از آن جماعت باشد، آن است که صاحب قوّت است در دین، و صاحب حزم و دوراندیشی است با نرمی، و صاحب ایمان است با یقین، و صاحب حرص است در علم، و صاحب علم است با حلم، و میانه رو است در حالت توانگری، و باخشوع است در عبادت، و با تحمّل و زینت است در پریشانی، و با صبر است در شدّت و سختی، و صاحب رغبت است در طلب حلال، و صاحب نشاط است در هدایت، و منتفّر است از طمع.

اعمال صالحه به جا می آورد و از آنها ترسان است. شام می کند و مراد عمده اش خدای - عزّ و جلّ - است، و صبح می کند و مطلب عظیمش شکر الهی است. شب را با حذر و خوف، به روز می کند و روز را با فرح و شادی، شب می کند. حذرش از آن چیزی است که از آن حذرش فرموده اند که عبارت از غفلت است از یاد الهی، و فرحش از فضل و مرحمت الهی است که به او عطا شده یا امید دارد. اگر نفسش سرکشی کند در چیزی که او نخواهد، مطلب نفس را به فعل نمی آورد در آنچه خواهد، تا دیگر سرکشی نکند. رغبت تام در چیزی دارد که زایل شدن ندارد که

ص: 457

1-1. الف: - «چنان» .

2-2. الف و ب: «می گوید» .

آن، نعیم آخرت است، و بی رغبتی اش در چیزی است که باقی نمی ماند که عبارت از لذت دنیاست.

حلم را با علم، و گفتن را با کردن آمیخته می سازد. هر گاه ملاحظه کنی، حلال او را می بینی که آرزویش نزدیک است و طول اَمَل ندارد، و لغزشش اندک است، و دلش صاحب خشوع و فروتنی است، و نفسش صاحب قناعت و سازگاری است، و خورشش اندک است، و در کار خود، سهل انگاری می کند و بسیار تنگ نمی گیرد، و کار دین خود را محکم می کند، و شهوتش مُرده است، و خشم و غضبش فرو خورده است. مردم، از او امید خوبی دارند و از شرّش ایمن اند. اگر در میان جمعی باشد که از یاد خدای تعالی غافل اند، او را از جمله ذکرکنندگان می نویسند و اگر در میان جمعی باشد که یاد الهی می کنند، از جمله غافلانش نمی نویسند. عفو می کند از کسی که بر او ظلم کند، و عطا می کند به کسی که او را محروم ساخته باشد، و صلّه و مهربانی می کند با کسی که از او قطع کند.

فحش و درشت گویی، از او دور است و سخن گفتنش نرم و از روی همواری است. کار بد، از او غایب است و کار خوب، پیش او حاضر است. خیرش رو کننده است و شرّش رو گرداننده. در بلاها، صاحب وقار است و در مکاره، صاحب صبر و در وسعت حال، صاحب شکر. ظلم نمی کند بر دشمن خود، و مرتکب معصیت نمی شود برای دوست خود. اگر کسی بر او دعوی کند، پیش از آن که بر او گواهی دهند، اعتراف می کند به حق، و اگر کسی چیزی به او سپارد، نمی گذارد که ضایع شود و فراموش نمی کند چیزی را که به یاد او آورده باشند (1)؛ یعنی عقوبات و ثوبات و عبّر و اوامر الهی را که خدای - عزّ و جلّ - به یاد او آورده، از کثرت تدکّر و تدبّر، فراموش نمی کند یا آن که هر گاه در امری او را گواه گیرند، اهتمام در حفظ آن می کند تا فراموش نشود. و مراد، ترک نسیان بی اختیار نیست.

بعد از آن فرمود که: مردم را به لقب های (2) بد نمی خوانند، و به همسایه یا کسی که به او پناه آورد، ضرر نمی رسانند، و به مصیبت ها که به مردم رسد، شماتت و شادی نمی کند، و در امور باطل، خود را داخل نمی کند، و از حق بیرون نمی رود، و اگر ساکت شود، سکوتش موجب غم و اندوه او نمی شود، و اگر بخندد، آوازش بلند نمی شود، و اگر کسی بر او تعدّی کند، صبر می کند تا خدای تعالی برای او انتقام بکشد. نفسش همیشه از دست او در تعب است و مردم از او در راحت اند. نفس

ص: 458

1-1) . ب: «آورده باشد» .

2-2) . ب: «لغت های» .

خود را برای آخرتش به تَعَب انداخته و مردم را از شرّ نفس خود، در راحت گذاشته. دوری اش از هر چه (1) از او دوری کند، از روی زهد و تنزه (2) است، و نزدیکی اش به هر چه به آن نزدیک شود، از راه نرمی و ترحم است. دوری اش تکبر و بزرگی نیست، و نزدیکی اش مکر و فریب نیست.

پس چون کلام آن حضرت به این جا رسید، همّام فریاد (3) زد و جان به حق، تسلیم کرد. حضرت فرمود که: و اللّٰه که من، از این معنی بر او خائف بودم! بعد از آن فرمود: چنین می کند موعظه های کامل با کسی که اهلّیت آنها [را] داشته باشد. پس یکی از اشقیا که آن جا حاضر بود، گفت: چرا با تو چنین نکرد، یا امیر المؤمنین؟ حضرت فرمود: به درستی که هر مدّت حیاتی را نهایی است که از آن نمی گذرد، و سببی هست که از او تجاوز نمی کند. پس به تأثی باش و دیگر چنین سخن مگو؛ زیرا که این سخن را شیطان بر زبانت جاری ساخت. (4)

ص: 459

1-1) الف: - «از هر چه» .

2-2) ب: «ترهّب» .

3-3) ب: «فریادی» .

4-4) . نهج البلاغة، ج 2، ص 160 و 165، [1] خطبة 193.

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، فَإِذَا أَعْطَاهُ ذَلِكَ أَنْطَقَ لِسَانَهُ بِالْحَقِّ، وَعَقَدَ قَلْبُهُ عَلَيْهِ فَعَمِلَ بِهِ، فَإِذَا جَمَعَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ ذَلِكَ تَمَّ لَهُ إِسْلَامُهُ، وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ إِنْ مَاتَ عَزَّ وَجَلَّ - عَلَى ذَلِكَ الْحَالِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ حَقًّا، وَإِذَا لَمْ يُرِدِ اللَّهُ تَعَالَى بِعَبْدٍ خَيْرًا وَكَلَّهُ إِلَى نَفْسِهِ فَكَانَ صَدْرُهُ صَدَقًا حَرَجًا، فَإِنْ جَرَى عَلَى لِسَانِهِ حَقٌّ لَمْ يُعَقِّدْ قَلْبُهُ عَلَيْهِ، وَإِذَا لَمْ يُعَقِّدْ قَلْبُهُ عَلَيْهِ لَمْ يُعْطِهِ اللَّهُ الْعَمَلَ بِهِ، فَإِذَا اجْتَمَعَ ذَلِكَ عَلَيْهِ حَتَّى يَمُوتَ وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْمُنَافِقِينَ، وَصَارَ مَا جَرَى عَلَى لِسَانِهِ مِنَ الْحَقِّ الَّذِي لَمْ يُعْطِهِ اللَّهُ أَنْ يُعَقِّدْ قَلْبُهُ عَلَيْهِ وَ لَمْ يُعْطِهِ الْعَمَلَ بِهِ حُجَّةً عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْأَلُوهُ أَنْ يَشْرَحَ صُدُورَكُمْ لِلْإِسْلَامِ، وَأَنْ يَجْعَلَ أَلْسِنَتَكُمْ تَنْطِقُ بِالْحَقِّ حَتَّى يَتَوَفَّاكُمْ وَأَنْتُمْ عَلَى ذَلِكَ، وَأَنْ يَجْعَلَ مُنْقَلَبَكُمْ مُنْقَلَبَ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ، وَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

و بدانید که خدای تعالی هر گاه، خیر بنده را خواهد به سبب سعادت که اکتساب نموده، سینه او را از برای اسلام، وسیع می سازد، و چون این معنی را به او عطا کرد، زبانش به حق، گویا می شود و دلش را به حق می بندد و به حق، عمل می کند. و هر گاه این معانی را برای او جمع کرد، اسلام او را تمام و کامل می سازد. و اگر بر این حال بمیرد، نزد خدای - عزَّ و جَلَّ - از مسلمین حقیقی خواهد بود.

و هرگاه خدای تعالی، خیر بنده را نخواهد به سبب شقاوتی که کسب کرده، او را به خودش باز می گذارد. پس سینه او تنگ و بی وسعت می شود و اگر حقی بر زبانش جاری شود، دلش را بر او نمی بندد و وقتی که دل را بر او نبست، خدای تعالی، عمل کردن به حق را روزی او نمی کند. و هرگاه این امور بر او جمع شد تا آن که بر این حال مُرد، نزد خدای - عزَّ و جَلَّ - از جمله منافقین خواهد بود و آن حقی که بر زبانش جاری شده و روزی او نکرده، خدای تعالی که در دلش جای (1) کند و عمل به آن حق را روزی او نساخته، بر او حجت خواهد بود. پس، از خدای تعالی، حذر کنید و از جناب اقدس او سؤال کنید که سینه های شما را وسعت دهد تا اسلام، در آنها جای گیرد و زبان های شما را به حق، گویا سازد تا آن که وقتی که قبض روح شما کند، بر این حال بوده باشید، و عاقبت کار شما را مانند عاقبت صالحین پیش از شما گرداند. و توانایی بر این امور و سایر مراتب عالیه میسر نیست، مگر به عون و تأیید الهی. و حمد، مَر خداوندی راست که پروردگارِ عالمیان است.

وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يُحِبُّهُ فَلْيَعْمَلْ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَلْيَتَّبِعْنَا؛ أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» 1؟ وَاللَّهُ لَا يُطِيعُ اللَّهُ عَبْدٌ أَبَدًا إِلَّا أَدَخَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي طَاعَتِهِ اتِّبَاعَنَا، وَلَا وَاللَّهُ لَا يُتَّبِعُنَا عَبْدٌ أَبَدًا إِلَّا أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَلَا وَاللَّهُ لَا يَدْعُ أَحَدٌ اتِّبَاعَنَا أَبَدًا إِلَّا أَبْغَضَنَا، وَلَا وَاللَّهُ لَا يُبْغِضُنَا أَحَدٌ أَبَدًا إِلَّا عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ مَاتَ عَاصِيًا لِلَّهِ أَخْزَاهُ اللَّهُ وَ أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

و کسی که او را مسرور سازد این معنی که بدانند خدای - عَزَّ وَجَلَّ - او را دوست می دارد، پس باید که به طاعت الهی عمل کند و ما را (یعنی اهل بیت: را) متابعت کند. آیا نشنیده ای قول خدای - عَزَّ وَجَلَّ - را که به پیغمبر خود 9 می فرماید که: «بگو که اگر شما خدا را دوست می دارید، پس پیروی من کنید تا خدای تعالی، شما را دوست دارد و گناهان شما را ببامرزد». و الله که هیچ بنده ای هرگز اطاعت خدای - عَزَّ وَجَلَّ - به جای نیاورده که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - در طاعتش پیروی ما را داخل نکرده باشد! و نه و الله که هیچ کس پیروی ما هرگز نمی کند که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - او را دوست ندارد! و نه و الله که هیچ بنده ای پیروی ما را ترک نمی کند که ما را دشمن ندارد! و نه و الله که هیچ کس ما را دشمن نمی دارد که عصیان الهی نکرده باشد! و کسی که با عصیان الهی بمیرد، خدای تعالی، او را رسوا می کند و بر رو، در آتش جهنم می اندازد. و حمد، مر خداوندی راست که پروردگارِ عالمیان است.

و از این کلام شریف - چنانچه قبل از این ظاهر شد -، معلوم می شود که عبادت الهی بدون متابعت اهل بیت طاهرین علیهم السلام فایده نمی دهد، و عاقبت کسی که مخالف ایشان کند، جهنم است. و سرمایه محبت الهی و تقرب به جناب اقدس او، تمسک به عروة الوثقی متابعت و محبت اهل عصمت و طهارت است، و متابعت ایشان بر وجه کمال، به سعی و اهتمام در عبادت و بندگی الهی به عمل می آید، و محبت، مقتضی اطاعت و فرمان برداری است. امید که همگی دوستان را توفیق عبادت و بندگی، روزی گردد. بالتبیی و آله الأماجد الکرام - صلوات الله علیهم - ما تعاقبت اللیالی و الأيام.

این است آخر ترجمه وصیت کشف معضلات حقایق، جعفر بن محمد الصادق - صلوات الله و سلامه علیه - که این خاکسار قلیل البضاعة، به معاونت تأیید و مساعدت توفیق الهی، با کثرت تشویش بال و تشتت حال (1)، به سبب اسقام و مکاره که حیات مستعار دنیا از آن خالی نمی باشد، به تحریر آن مؤید گردید. امید که به دعای جمعی از مقرّبان درگاه سبحانی که از مضامین احادیث که در این اوراق اندراج یافته، بهره مند گرداند. این مُذنب روسیاه را خلاصی از عذاب الهی که به قبايح اعمال، کسب استحقاق آن نموده، و رسیدن به درجات عالیّه که از استعداد آنها عاطل و عاری است، روزی گردد و در سِلک محبّان و هواخواهان (2) انّمه معصومین علیهم السلام و در سایه لواء امیر المؤمنین و قائد الغرّ المُحجّلین - صلوات الله و سلامه (3) علیه و آله إلى یوم الدین - محشور گردد. (4)

انجامه مؤلف

(5) و فراغ از تسطیر این کلمات، در خامس عشرین شهر شوال سنه احدى و ثمانین بعد الف، اتّفاق افتاد. و الحمد لله و سلامه علی عباده الذّین اصطفاهم (6)، حمداً کثیراً دائماً و سلاماً متتابعاً متوالیاً علی ید مؤلفه، الفقیر إلى عفو ربّه الغنیّ، علاء الدین محمد بن ابی تراب الحسینی - عفی الله عنهما و صفح عن جرائمهما -.

ترقیمه نسخه ها

ترقیمه نسخه الف:

«قد فرغ من تسوید هذا الكتاب المستطاب الذي اشتمل على غرر فوائد الدارين و دُرر عوائد النشأتین، و ققنا الله تعالی و سائر محبّی آل الرسول و ذریة البتول للعمل بفحاویه و المواظبة علی مطاویه، بحق عظمته و حرمة نبیّه و آله الأماجد العظام و الأكابر الکرام،

ص: 462

1-1. الف: - «تشتت حال» .

2-2. ب: - «هواخواهان» .

3-3. ب: - «و سلامه» .

4-4. ب: + «و الحمد لله علی کلّ حال فی المبدأ و المآل و صلّی الله علی سیّدنا محمد و آله و أصحابه الذّین جاهدوا علی أمره فی کلّ بکورٍ و أصال و صار الفراغ من تسطیر و ذلك الكتاب فی المنتصف شهر الصغر سنة ألف و ثلاثمئة و ثلاث» .

5-5. این انجامه در نسخه «ج» وجود ندارد.

6-6. ب: «اصطفی» .

- صلوات الله وسلامه عليه وعليهم - إلى يوم القيامة، أقل الخليفة بل اللاشيء في الحقيقة محمد سلمان بن عبد الباقي الكلپایگانی - عفی عنهما غيہما بالتبى و الوصى و آلہما - فى غرة شهر ذى القعدة الحرام السبعة ثلاث و ثمانين و ألف 1083» .

نسخه ب با انجامه مؤلف پایان می یابد و نام کاتب و تاریخ کتابت و ترقیمه کاتب ندارد.

ترقیمه کاتب نسخه ج:

«و الحمد لله على كل حال فى المبدأ و المال و صلى الله على سيدنا محمد و آله و أصحابه الذين جاهدوا على أمره فى كل بكور و أصل و صار الفراغ من تسطير ذلك الكتاب فى المنتصف شهر الصفر سنة ألف و ثلثمائة و ثلاث» (1). (2)

ص: 463

1-1) . بعد از آن ناشر چاپ سنگی در هند، در دو صفحه خاتمه نشری، نگاشته، که متأسفانه، در نسخه چاپ سنگی در اختیار ما این برگ نصفش از بین رفته و بر نسخه دیگری دسترسی امکان پذیر نبود.

2-2) . شکر و سپاس خدای متعال را که تصحیح و تحقیق این کتاب در ماه رمضان المبارک سال 1429 به انجام رسید.

فهرست ها

اشاره

1-فهرست آیات

2-فهرست روایات

3-فهرست اعلام

4-فهرست کتب

5-فهرست اماکن

6-فهرست منابع و مآخذ

7-فهرست مطالب

ص: 465

فهرست آیات

اشاره

آیه شماره صفحه

بقره

«صُمُّ بِكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» 84 18

«تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» 311 25

«مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» 205 27

«الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ...» 206 27

«وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ» 136 102

«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» 415 124

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» 415 124

«لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» 415 124

«كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ» 378, 231 167

«فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» 75 173

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ...» 285 186

«وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» 75 195

«وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا...» 224 195

«وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» 170 213

«لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ» 139 224

«عَلَى الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى...» 357 238

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» 233 264

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا. . .» 129 278

«وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ. . .» 407 280

«وَ لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» 141 282

«وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ ءَانِثٌ قَلْبُهُ» 141 283

آل عمران

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكٰفِرِينَ ءَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ. . .» 73 28

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ. . .» 461 31

«إِنَّ ءَوَّلَىٰ النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ. . .» 415 68

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا ءَولئك. . .» 138 77

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» 119 92

«وَ لِلَّهِ عَلَىٰ النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا. . .» 146 97

«وَ يَقْتُلُونَ ءَلِنَبِيَّاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ» 78 112

«وَ ءَلْكَٰظِمِينَ الْغَيْظِ وَ ءَلْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ. . .» 320 134

«وَ لَمْ يُصِرُّوْا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» 433, 258 135

«وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ. . .» 329 144

«وَ مَنْ يَعْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ» 135 161

«حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ» 284 173

«سَبِّطَوْفُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ» 143 و 142 180

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا» 77 200

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» 78 200

«وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» 1 211

ص: 468

«وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ» . . . 99 9

«وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعْفًا خَافُوا» 125 9

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ» . . . 125 10

«إِنْ تَجْتَبِئُوا بِكِبَارِ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» 258 ، 102 ، 97 31

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» 97 48

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ» . . . 105 ، 68 65

«أُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ» . . . 413 69

«فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ» . . . 424 69

«إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» 444 76

«وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً» 443 89

«وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» 445 89

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ وَجَهَنَّمُ خَالِدًا» . . . 115 93

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» 443 145

مائدة

«فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ» 156 3

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» 332 3 ، 414

«وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» 450 21

«إِنَّمَا يَنْتَقِبُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» 355 27

«وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» 215 44

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» 282 54

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» 37 55

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ...» 331 55

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» 341, 335, 332, 331 67

ص: 469

«إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ» 105 72

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ» 148 90

«إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ. . .» 166 90

انعام

«وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا. . .» 317 34

«وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ يَ وَلَا تُسْرِفُوا. . .» 223 141

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» 243 141

اعراف

«كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» 221 31

«وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلَامَ بِسْمَلِهِمْ» 418 46

«فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» 108 99

«وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» 422 102

انفال

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمْ. . .» 15 و 130 16

«أَتَمَّ أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَدِكُمْ فَتَنَّهُ وَ أَنَّ اللَّهَ. . .» 379 28

«وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ» 108 30

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» 85 58

توبه

«الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. . .» 34 و 142 35

«يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةً. . .» 337 74

يونس

« دَعَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا. . . » 312 10

« كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ. . . » 304 24

هود

« وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ » 215 113

يوسف

« قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ » 245 55

« أَيَّتُهَا الْعِزْرُ إِنَّكُمْ لَسَّرِقُونَ » 87 70

« وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ » 246 76

« إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّكَ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ » 107 87

« تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ » 384 91

رعد

« وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ. . . » 210 21

« وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ » 310 23

« سَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ » 310 24

« وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ. . . » 203 25

« وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ. . . » 206 25

ابراهيم

« لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ » 56 7

« وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا » 54 34

«وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» 36 29

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ» 423 42

«إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» 422 47

«فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» 328 43

«وَلَا تَتَّقُوا الْإِيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا. . .» 338 91

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَفَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ. . .» 338 92

«مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ. . .» 72 106

«إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ» 76 106

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ. . .» 347 7

«يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا. . .» 119 23

«وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» 120 23

«وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» 120 24

«وَلَا تُبَدِّرْ تَبَدِّرًا إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ. . .» 26 و 27 221، 222

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ» 222 29، 223، 244

«إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا» 184 36

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ. . .» 37 393

«وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» 91 64

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ. . .» 72 146

كهف

«وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ» 126 82

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ. . .» 107 110

مريم

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» 86 54

«وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» 119 32

«يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» 307 85

طه

«اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا. . .» 43 و 79 44

«وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى» 146 124

انبيا

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَعِينًا» 16 - 18 202

«بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» 88 63

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا» 72 و 415 73

«وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» 453 73

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» 284 87

«كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» 307 104

«وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» 37 107

حج

« ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ » 42 11

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ . . .» 47 11

«يُحَلِّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا . . .» 309 23

«وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِمِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» 261 25

«وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» 84 30

«فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» 181, 168 30

«وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» 74 78

مؤمنون

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» 182 3

«أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ . . .» 379 56 و 55

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي . . .» 143 100 و 99

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» 60 115

نور

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَدْبَعَةٍ . . .» 127 5 و 4

«أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» 86 7

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا . . .» 248 19

«إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا . . .» 127 24 و 23

«ظَلَمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ» 380 40

«وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» 115 46

فرقان

«قُلْ أَدْلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ» 350 15

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا . . .» 223 67

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» 242 67

«وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا*يُضَعَفُ لَهُ» 68 و 132 69

«وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» 181 72

«وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» 182 72

«وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» 185 72

قصص

«رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» 300 24

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» 322 41

«أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ. . .» 76 54

«وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ» 182 56

«وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمْ. . .» 418 68

روم

«وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ. . .» 416 55

لقمان

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَوَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ. . .» 118 14

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ. . .» 182، 181 6

احزاب

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ. . .» 421 23

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ. . .» 418 36

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا* وَسَبِّحُوهُ . . . » 41 و 343 42، 344، 346

« مَلْعُونِينَ أَيُّنَمَا تُفْعَلُوا أَخِذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا » 61 152

صافات

« أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ » 41 312

« فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ » 42 313

ص

« أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ . . . » 28 447، 448

« وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ . . . » 62 424

زمر

« قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ . . . » 9 422

« الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ . . . » 18 203

« عُرِفَ مِّنْ فَوْقِهَا عُرْفٌ مَّبِينَةٌ » 20 308

« قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا . . . » 53 423

غافر

« الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ . . . » 7 421

« أَفَوَيْضَ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ » 44 284

« وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ . . . » 60 285

« لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ . . . » 65 271

فضلت

«ادْفَعْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ. . .» 80 34

«وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعِ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ. . .» 447 34

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ. . .» 36 53

شورى

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» 383 23

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» 298 30

«مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا تَهْدِي. . .» 120 52

زخرف

«وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ» 328 44

«الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» 422 67

«أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ. . .» 79 و 335 80

احقاف

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَرْمِ مِنَ الرُّسُلِ. . .» 317 35

محمد

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ. . .» 208 22

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ. . .» 22 و 206 23

فتح

«سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ» 37 26

حجرات

«وَلَا تَتَابَرُؤْا بِاللَّغِبِ» 254 11

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ» 248 12

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» 59 13

طور

«فَوَيْلٌ لِّيَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» 443 11

نجم

«وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» 3 و 4 67

رحمان

«فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ» 315 70

«حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ» 315 72

واقعه

«وَفُرُشٌ مَّرْفُوعَةٌ» 309 34

حديد

«ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» 429 21

حشر

«وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» 234 9، 239، 240، 241

صف

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» 89 2

ص: 478

طلاق

«وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ» 141 2

تحريم

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ. . .» 438 8

مدثر

«وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ» 345 6

قيامت

«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» 61 36

انسان

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» 241 8، 247

«وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا» 311 14

«وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مَلَكًا كَبِيرًا» 311 20

«وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» 308 21

مطففين

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ*الَّذِينَ إِذَا . . .» 1 - 255 9

غاشية

«عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ*تَصَلَّىٰ نَارًا حَامِيَةً» 3 و 4 428

ص: 479

فجر

«إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» 14 101

قدر

«تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» 4 37

نصر

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» 1 334

ص: 480

فهرست روایات

حدیث صفحه

آیس من رَحْمَتِي 97

أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ 296

إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ 53

أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرَةً فِي عَافِيَةٍ 296

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. . . 437

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ 296

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا. . . 281

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ 282

أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ 336

الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حِسَامٌ قَاطِعٌ، فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ. . . 50

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا فَقَهَرَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَلَكَ فَقَدَرَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَّنَ فَخَذًا. . . 275

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ 55

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ كَانَتْ أَوْ هِيَ كَائِنَةٌ 274

الْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ 274

الشَّرْفُ بِالْهِمَمِ الْعَالِيَةِ لَا بِالرِّمَمِ الْبَالِيَةِ 377

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ 296

اللَّهُمَّ إِنْ أَحَدًا لَا يَبْلُغُ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةَ إِلَّا حَصَلَ عَلَيْهِ مِنْ إِحْسَانِكَ مَا يُلْزِمُهُ شُكْرًا 54

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ وَالْإِيمَانَ بِكَ وَالتَّصَدِيقَ بِنَبِيِّكَ. . . 46

اللَّهُمَّ اهْدِهِ! 120

اللَّهُمَّ أَشْهَدَ 336

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ. . . 275

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ 37

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ 336

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ 381

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا 37

أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. . . 275

أَنْ تَكُونُوا مَعَ نَبِيِّ اللَّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرُسُلِهِ مِنْ قَبْلِهِ فَتَدَبَّرُوا. . . 323

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ امْرُؤٌ عَبْتًا فَيَلْهُو 60

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. سُرَّ أَخَاكَ يَسْرُكَ اللَّهُ 403

بِسْمِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا وَهَذَا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ 238

بِمَا أَوْعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ 103

تَاللَّهِ تُبَّ 183

حَرَكَ بِالْقَوْمِ 187

رَبِّ اشْعَثَ أَغْبَرًا ذِي طَمْرَيْنِ لَا يُؤْبَهُ لَهُ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَا بَرَّهُ 388

رِفْقًا بِالْقَوَارِيرِ 187

سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ 273

فَإِنْ سَرَكَمْ أَمْرُ اللَّهِ فِيهِمْ 322

فَتَدَبَّرُوا هَذَا وَاعْقِلُوهُ 323

ص: 482

فَلَا يُهَوِّلَنَّكُمْ وَلَا يُرْذَنِّكُمْ عَنِ النَّصْرِ بِالْحَقِّ الَّذِي خَصَّكُمْ اللَّهُ بِهِ مِنْ حِيلَةٍ . . . 446

كالميل في المكحلة 128

كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَاتَّبَاعَ الْبَهِيمَةِ رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَعَقِرَ فَهَرَبْتُمْ 204

لا إله إلا الله الملك الحق المبين 282،283

لا إله إلا الله حقا حقا لا إله إلا الله عبودية ورقا . . . 281

لا إله إلا الله والله أكبر 276

لا إله إلا أنت الحى القيوم 96

لا حول ولا قوة إلا بالله 283

لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم 283

لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق 124

لله أنت 183

لولاك لما خلقت الأفلاك 37

له العلو الأعلى فوق كل عالٍ والجلال الأمجد فوق كل جلالٍ 36

ما المغرور الذى ظفر من الدنيا بأعلى همته كالأخر الذى ظفر . . . 61

ما شاء الله لا قوة إلا بالله 284

مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح 37

مرحبا بوضعية رسول الله 386

من بنته فى بيته 83

من كنت مؤلها فعلى مؤلها 341

من كنت مؤلها، فعلى مؤلها، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه 339، 440، 341

من كنت مؤلها، فعلى مؤلها. اللهم وال من والاه وعاد من عاداه 340

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَاوَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ 341

وَالْغِنَى عَنِ شِرَارِ النَّاسِ 46

وَالْغِنَى عَنِ شِرَارِ خَلْقِكَ 46

ص: 483

وَلَا تَرَكَ سُدَىٰ فَيَلْغُوا 60

وَمَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنْتَ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبِحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ 61

وَهُمْ لَا مُجَامَلَةَ لَهُمْ وَلَا صَبْرَ لَهُمْ عَلَى . . . 445

هَنِينًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ . . . 341

يَا رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ 290

يَا رَبِّي اللَّهُ، يَا رَبِّي اللَّهُ 282

يَا صَاحِبَ الْبَيْتِ! الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالصَّنْفُ صُنْفُكَ وَلكُلِّ صَنِيفٍ مِنْ مُصْنِفِيهِ قِرَى . . . 235

يَا عَزِيزًا فِي عِزِّكَ فَلَا أَعَزَّ مِنْكَ فِي عِزِّكَ! أَعَزَّنِي بِعِزِّ عِزِّكَ فِي عِزِّي . . . 235

يَا قُدُّوسَ الطَّاهِرُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَلَا شَيْءَ يَعْدِلُهُ 272

يَا مَنْ لَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ وَلَا يَخْلُوا مِنْهُ مَكَانٌ بِلا كَيْفِيَّةٍ . . . 235

يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ يَا فَعَالًا لِمَا يُرِيدُ، يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ . . . 289

يَعْمَلُونَ فِي دَوْلَتِهِمْ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ مَعْصِيَةِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لِيَحِقَّ عَلَيْهِمْ . . . 323

ص: 484

فهرست اعلام

نام صفحه نام صفحه

آدم علیه السلام، 58، 91، 98، 117، 171، 233، 283، 308، 311، 327، 370، 373

آذر تفضلی، 13

آزاد خان، 20

آقا بزرگ تهرانی، 7، 13، 25

آقا نجفی اصفهانی، 19

آل اطهار علیهم السلام، 42، 296، 455

آل بنی کاکله، 81، 82

آل گلستانه، 13

آل محمد صلی الله علیه و آله، 235، 290، 316، 417، 429، 442، 443

ائمه علیهم السلام، 42، 56، 57، 64، 65، 70، 71، 80، 81، 82، 83، 88، 102، 129، 131، 139، 140، 147، 148، 156،

168، 178، 192، 195، 196، 197، 201، 203، 210، 211، 281، 287، 323، 328، 344، 349، 383، 384، 413، 414،

419، 420، 423، 430، 431، 432، 449، 462

ابان بن تغلب، 271، 358

[میرزا] ابراهیم، 9

ابراهیم بن ابی البلاد، 133، 183

ابراهیم خلیل علیه السلام، 66، 68، 70، 79، 88، 415، 425

ابراهیم نخعی، 342

ابلیس، 423

ابن ابى الحديد، 19، 68، 201، 339

ابن اثير، 66، 196، 197، 200، 340

ابن ادريس، 171، 177، 180

ص: 485

ابن اعرابی، 197

ابن امّ مکتوم، 178

ابن بابویه، 46، 77، 79، 87، 91، 96، 103، 112، 113، 115، 116، 117، 118، 124، 125، 128، 130، 132، 133، 139،
140، 142، 145، 146، 147، 149، 150، 151، 153، 161، 164، 169، 172، 173، 183، 185، 186، 187، 194، 195،
197، 201، 202، 213، 215، 219، 226، 227، 229، 234، 240، 247، 251، 252، 253، 254، 257، 258، 259، 260،
261، 262، 263، 265، 270، 271، 274، 275، 276، 282، 283، 288، 296، 298، 299، 313، 320، 326، 350، 351،
354، 357، 359، 376، 382، 383، 386، 394، 397، 401، 404، 436

ابن براج، 156

ابن جزری، 341

ابن حجر عسقلانی، 341

ابن شبرمه، 326

ابن شیرویه الدیلمی، 339

ابن طاووس، 24، 339

ابن عباس، 67، 102، 190

ابن عبد البر، 339

ابن عقده حافظ، 339، 341

ابن عمران موسی بن عمران علیه السلام

ابن فضال، 22، 40

ابن قُتیبّه، 340

ابن مجاهد، 201

ابن مغازلی شافعی، 339

ابو ایوب، 216

ابو بصير، 77، 94، 140، 146، 158، 181، 188، 420، 421، 425

ابو بكر، 82، 83، 157، 244، 248، 331، 338، 427

ابو بكر، 48

ابو تراب بن مير مرتضى، 5

[شاه] ابو تراب گلستانه، 11، 15

[شاه] ابو تراب محمد علي، 5

ابو حامد اسفرايني، 201

ابو الحسن، 21

ابو الحسن، 134

ابو الحسن اول، 57

ابو الحسن حذاء، 128

ابو حسين علي، 6

ابو حنيفه، 82، 326، 327، 342

ابو حنيفه، 327

ابو داوود، 340

ابو ذر غفاري، 45، 47، 48، 56، 212، 244، 248، 249، 314

ص: 486

ابو الصباح كنانى، 58

ابو طالب مكّى، 200

ابو عبید، 175

ابو عبیده، 197

ابو العتاهیه، 254

ابو الفتوح محمّد بن ابو الفضل حسين، 6

[سيّد] ابو الفضل حسين، 6

ابو الفضل عرب زاده، 29

[مير] ابو الفضل گلستانه، 5

ابو القاسم گلستانه، 8

ابو كهمش، 85

ابو محمّد، 159، 188، 210، 420، 421، 422، 423، 424، 425

ابو مروان قاضى، 200

ابو مروان قاضى، 200

ابو مُصعب، 80

ابو ولاء حنّاط، 119

ابو هُريره، 339

احتشام السادات، 9

احمد بن محمّد بن خالد برقى، 75

احمد بن محمّد بن عيسى، 193

[آقا] احمد بن محمّد على بهبهانى، 12، 13

احمد بن محمّد مؤمن، 23

احمد حسيني، 12

احمد حنبل، 339

اخباريان، 197

اخباريين، 198

أدبا، 417

اسامه، 248

اسحاق، 415

اسحاق بن عمّار، 147، 168

اسحاق بن عمر، 183

اسكندر، 389

اسماعيل عليه السلام، 66، 86، 89، 402

اسماعيل بن جابر، 22، 40

اسماعيل بن جعفر الصادق عليه السلام، 121

اسماعيل بن عماد الدين على، 5

اسماعيل بن مُخلّد السّراج، 22، 40، 41

اسماعيل بن مير شرف الدين حيدر، 5

[ملّا] اسماعيل خواجويي، 20

اسيران فارس، 69

اصحاب جعفر، 58

اصحاب هدايت، 203

اعجاز حسين كنتوري، 13، 25

اعمش، 148، 166، 171، 213، 219، 221، 255

امامان عليه السلام، 415

امّ خالد عبديّه، 158

امّ سلمه، 385

ص: 487

امير محمد اسماعيل، 20

امير محمد تقی گلستانه، 20

امير محمد حسين، 14

امير المؤمنين عليه السلام، 47، 48، 49، 50، 53، 56، 60، 67، 68، 76، 77، 81، 82، 86، 88، 91، 92، 94، 97، 100، 130،
131، 134، 135، 136، 137، 144، 146، 172، 173، 185، 204، 205، 207، 208، 213، 218، 226، 227، 232، 234،
235، 236، 237، 238، 246، 252، 259، 260، 261، 262، 265، 266، 280، 287، 289، 300، 307، 308، 314، 327،
329، 331، 336، 338، 339، 340، 351، 354، 363، 367، 369، 375، 376، 377، 383، 391، 393، 397، 398، 416،
418، 419، 423، 427، 434، 436، 455، 459

انبيا عليه السلام، 57، 78، 260، 287، 298، 314، 320، 372، 413، 416، 419، 423

انتظام السادات ثابت گلستانه کرمانی، 8

انس بن مالک، 340

اهل بيت عليه السلام، 24، 38، 59، 63، 64، 66، 70، 71، 75، 77، 78، 81، 82، 83، 143، 147، 178، 207، 212، 234،
256، 289، 290، 314، 315، 323، 324، 326، 329، 331، 334، 335، 337، 339، 340، 349، 350، 353، 383، 400،
418، 419، 421، 428، 429، 433، 442، 445، 449، 461

[آقا] باقر مازندرانی، 20

[علامه] بحر العلوم، 20

بخاری، 66

براء بن عازب، 339

برقی، 78، 186، 219، 263، 265، 273، 276، 284، 351

بریده، 339

بشر بن مروان، 224

بشير کُناسی، 426

بلال حبشی، 72، 178، 313

بلال مؤذّن بلال حبشی

بنی اسرائیل، 112، 384، 421

بنی امیّه، 63، 71، 195، 208، 216، 217، 412

بنی تغلب، 68

بنی حنفیّه، 73

بنی العباس، 195

بنی عباس، 63

بنی نضع، 98

پیغمبر (پیامبر) محمّد بن عبد اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ

تاج الدین گلستانه، 7

تُبَّع، 228

ترمذی، 340، 341

ص: 488

ثعلبي، 339

ثقة الإسلام تبريزي، 25

ثوري، 342

جابر، 59، 351

جابر بن عبد الله انصاري، 59، 60، 339، 351

جبرئيل عليه السلام، 45، 126، 237، 239، 263، 283، 318، 333، 337

جُرَيْح، 123

جعفر بن محمد بن مالك الكوفي، 22، 40

جعفر بن محمد الصادق عليه السلام، 5، 22، 23، 25، 28، 38، 40، 41، 44، 45، 47، 48، 49، 50، 51، 54، 57، 58، 62، 75، 76، 77، 78، 79، 81، 82، 85، 86، 87، 88، 89، 90، 91، 92، 93، 94، 95، 96، 97، 98، 100، 101، 104، 105، 107، 110، 111، 112، 115، 117، 118، 119، 120، 122، 125، 126، 128، 130، 132، 133، 135، 137، 138، 139، 140، 142، 143، 144، 145، 146، 147، 150، 151، 152، 153، 154، 158، 159، 160، 161، 163، 164، 168، 169، 171، 172، 181، 182، 183، 184، 185، 186، 190، 192، 193، 203، 205، 206، 208، 210، 211، 212، 214، 215، 216، 217، 219، 221، 222، 223، 224، 225، 226، 230، 231، 232، 233، 234، 239، 240، 247، 248، 250، 251، 252، 253، 255، 257، 259، 260، 261، 262، 263، 264، 265، 266، 268، 270، 271، 272، 273، 274، 275، 276، 277، 279، 280، 281، 282، 283، 284، 286، 287، 288، 289، 290، 291، 292، 293، 294، 295، 296، 298، 299، 318، 319، 320، 326، 328، 338، 342، 344، 346، 350، 351، 356، 357، 358، 361، 364، 366، 375، 381، 382، 384، 385، 386، 387، 389، 396، 397، 398، 400، 401، 402، 403، 404، 405، 406، 407، 418، 420، 426، 427، 428، 430، 436، 462، 429

جعفر قاضي، 10

[آقا] جمال خوانساري، 10

جنيد، 200

جَهْم بن حميد، 209

حياب، 72

حذيفة اليمان، 337

حزین لاهیجی، 11، 16

حسن بن ابی عدنان، 17

حسن بن حسین انباری، 219

الحسن بن زید، 6

ص: 489

حسن بن علی عسکری علیہ السلام، 262

حسن بن علی مجتبیٰ علیہ السلام، 6، 44، 238، 384، 397، 401، 416

حسن بن علی یزدی، 9

حسن بن محمّد، 22

حسن شرف شاه بن عماد الدین، 5

حسن صیقل، 87

حسنین علیہ السلام، 383، 425

حسین بن خالد، 151

حسین بن علی علیہ السلام، 22، 60، 70، 71، 98، 170، 188، 236، 302، 351، 384، 416

حسین بن یزید نوفلی، 187

حسین درایتی، 29

حسین رئیس، 6

حسین گلستانه، 6

[میرزا] حسین محدّث نوری، 13

حسین نخجوانی، 13

حفص المؤدّن، 22، 40

حفصه، 427

حکم بن عیینه، 353، 425، 426

حلبی، 159، 160

علّامه (حلی) 6، 14، 156، 165، 171، 176، 177، 180، 383

حمّاد بن عثمان، 133

حمیدی، 340

حمیر، 228

حمیری، 76، 92، 202، 220، 253

حُنَيف انصاری، 368

حیدر بن محمّد بن شرف شاه، 6

خان بابا مشار، 13، 24، 25

خشیمه، 406

خدیجۀ بنت خویلد، 236

خضر علیه السلام، 126

خواجه میر حسن، 17

[آية الله] خویی، 10، 13

داوود علیه السلام، 133، 173، 220، 245، 300، 403

درویش عبد المجید، 9

ذو القرنین، 245

ذو التّون، 200

ربیع، 216

ربیع اردستانی، 21

رسول الله صلی الله علیه و آله محمّد بن عبد الله صلی الله علیه و آله

[سیّد] رضی، 50، 205، 227، 229، 455

رضی الدین محمّد خوانساری، 10

روح الأمين جبرئیل علیه السلام، 410

[آية الله] روضاتي، 8

ريّان بن الصلت، 201، 202

زبير، 204

ص: 490

زُّراره، 412

زكريا بن آدم، 120

زمخشري، 175

زيد، 6

زيد بن ارقم، 339، 340

زين العابدين عليه السلام، 71، 227، 386، 404

سالم، 72

سدیر، 286

سدیر صیرفی، 402، 404

سریّ سقطی، 200

[ملّا] سعد الدين تفتازاني، 81

سعید بن یسار، 288

سعید علاّف اباضی، 200

سفيان بن سعيد، 79، 80

سفيان ثوري، 240، 241، 247

سفياني، 191

سلطان محمّد الجايّتو، 6

سلمان فارسي، 47، 48، 56، 190، 236، 244، 248

سلمة بن كهيل، 353

سليمان، 420

سليمان بن جعفر، 384، 385

سليمان بن داوود عليه السلام، 245

[شاه] سليمان صفوى، 10

سماعة بن مهران، 327، 239

سُمَيَّة، 72

سنگلاخ خراسانى، 12، 19

سهل بن زياد، 193، 195

[شاه] سيّد ابو تراب محمّد على قاضى، 5، 9

سيّد الساجدين، 48، 54، 124، 265، 266، 435

[مير] سيّد محمّد خان، 16، 21

شافعى، 341

شاکر تهرانى، 24

شرف شاه گلستانه، 6، 8

شُرَيْح بن الحارث، 227

شعبان نصرتى، 29

شعيب عليه السلام، 269

شهاب، 407، 408

شيخ زين الدين، 136، 145، 252

شيخ طوسى، 56، 92، 102، 103، 116، 133، 137، 139، 149، 150، 151، 153، 155، 158، 161، 163، 164، 166، 180،

181، 182، 183، 185، 215، 216، 217، 219، 220، 225، 257، 259، 260، 262، 274، 299، 386، 404

شيخ صدوق، 19

شيخ شهيد، 64، 122، 124، 280

شيخ مفيد، 65، 255، 274، 279، 404

ص: 491

شیطان، 49، 53، 58، 90، 91، 98، 115، 148، 171، 173، 185، 186، 188، 200، 203، 209، 221، 228، 251، 263،
273، 294، 324، 326، 333، 359، 360، 370، 371، 374، 375، 377، 380، 387، 395، 396، 418، 429، 430، 434،
444، 457، 459

[میر] صالح خاتون آبادی، 15

صدر الدین الرضوی، 14

صفوان بن مهران الجمّال، 100، 210

صُهیب، 72

صیقل، 88

[شیخ] طبرسی، 77، 102، 103، 198، 248، 266، 283

طلحه، 204

عاصم بن حمید، 184

عایشہ، 66، 83، 200، 204، 250، 427

عبّاد بصری، 107

عباد بن احمد گلستانہ، 7

عبّاس بن عبد المطلب، 333

عبّاس قتمی، 13، 14

عبد الأعلى، 99، 202

عبد اللہ، 66، 178

عبد اللہ ابن اُبی، 73

[میرزا] عبد اللہ افندی، 13، 14

عبد اللہ بن ابی یعفر، 85، 90، 319

عبد اللّٰه بن جعفر، 44

عبد اللّٰه بن الحسن، 210

عبد اللّٰه بن رواحه، 187

عبد اللّٰه بن عطا، 79

عبد اللّٰه بن علي، 313

عبد اللّٰه بن عمر بن الخطّاب، 66، 200

عبد اللّٰه بن القاسم، 193، 195

عبد اللّٰه بن الكوّاء، 207، 418

عبد اللّٰه بن محمّد بن ابي بكر، 66

عبد اللّٰه زبير، 200

[مير] عبد الباقي خاتون آبادي، 16

عبد الحسين حسيني خاتون آبادي، 11، 13، 15

عبد الحسين نوايي، 12

عبد الرّحمن بن الحجّاج، 87، 222، 225

عبد الرحمن بن كثير، 147

عبد العزيز بن مسلم، 414

عبد العزيز بن مير نظام الدين، 5

عبد العظيم الحسنی، 103، 119، 132، 135، 136، 142، 145، 148، 203، 205

[ملّا] عبد الكريم جزى، 12

عبد الملك بن أعين، 384

عبيد اللّٰه بن ابي بكر، 200

عبيد الله بن عمر، 200

عثمان بن حُنيف انصاري، 226، 367

عثمان بن عفان، 48

عجلان، 223

[ملاً] عزيز الله مجلسي، 15

عصري (شاعر)، 6

عطا، 200

عطيه، 151

علاء الدين محمد گلستانه، 5، 6، 7، 9، 10، 11، 12، 13، 14، 15، 16، 17، 18، 19، 20، 21، 23، 24، 26

[شيخ] علي، 177، 188

علي ابن ابراهيم، 184، 332

علي ابن حمزه، 217

علي اكبر حسني حسيني خطاط، 9

علي اكبر دهخدا، 13

علي اكبر غفاري، 18

علي بن ابراهيم، 22، 40، 126، 157، 190، 208، 252، 271

علي بن ابي حمزه، 191، 218

علي بن ابي طالب عليه السلام، 37، 59، 79، 81، 83، 85، 110، 114، 125، 150، 183، 192، 213، 236، 237، 238، 239

247، 249، 272، 307، 308، 327، 331، 332، 333، 336، 341، 351، 353، 376، 384، 385، 391، 414، 416، 420

423، 425، 426، 427

علي بن اسباط، 159

علی بن اسماعیل میثمی، 195

علی بن الحسن بن فضال، 191

علی بن الحسین علیه السلام، 48، 50، 86، 98، 112، 192، 194، 205، 212، 271، 273، 278، 285، 356، 384، 393، 425

علی بن حسین بن حسن البصری، 6

علی بن حمزه، 218

علی بن عبید اللّٰه، 384، 385

علی بن محمّد نوفلی، 193

علی بن معبد، 193، 195

علی بن موسی الرضا علیه السلام، 77، 81، 114، 127، 135، 147، 151، 169، 170، 181، 183، 184، 185، 191، 201،

210، 211، 219، 253، 254، 263، 291، 298، 299، 320، 350، 384، 414

علی دوانی، 13

علیرضا مجتهدزاده، 8

علی گلستانه، 8

علی النقی علیه السلام، 257

علی نمازی، 13

علی الهادی علیه السلام، 181

ص: 493

عمّار، 72

عمّار بن حيّان، 121

عمّار ساباطي، 164

عمّار ياسر، 47، 72، 75، 76

عمر بن أديّنه، 159

عمر بن حنظله، 198

عمر بن الخطّاب، 48، 67، 69، 81، 82، 134، 200، 201، 248، 272، 336، 338، 341، 427

عمر رضا كحّاله، 13

عمرو بن ابي المقدام، 85، 427

عمرو بن سعيد ثقفي، 60

عمرو بن نعمان جُعفي، 128

عيّاشي، 76، 92، 160، 169، 186، 224، 225، 258، 260، 384

عيسى بن مريم عليه السلام، 119، 300

عيسى بن موسى عبّاسي، 191

[ميرزا] عيسى صالح اصفهاني، 14

غزّالي، 200

غياث الدين منصور ركن الدين، 5

فاطمه زهرا عليها السلام، 68، 236، 237، 238، 272، 346، 363، 383، 385

[شيخ] فخر الدين، 383

فخر رازي، 65، 73، 340

فرعون، 217، 372، 377، 421

قائم (عج)، 425

قائیل، 117، 171، 371

قارون، 394

القاسم بن الربیع الصّحّاف، 22، 40

قاسم الرئیس، 6

قنبر، 427

قوام الدین محمّد حسینی بن محمّدباقر شہشہانی، 27

قیصر، 228

کریمخان زند، 20

کشی، 45، 100، 202، 384

کمال الدین اسحاق، 21

کمال الدین محمّد، 20، 21

[آية الله] گلپایگانی، 29

لقمان علیه السلام، 265، 397

مالک، 66، 201

مأمون، 77، 81، 82

مجد الدین عباد بن احمد حسنی گلستانه، 6

مجد الدین عباد بن یحیی حسنی گلستانه، 7

محدّث نوری، 12

محسن امین عاملی، 12

محسن تأثیر تبریزی، 15

مَحَقِّق حَلِّي، 19

مَحَقِّق طَوْسِي، 341

ص: 494

میرزا محمد اردبیلی، 9

محمد امین، 21

محمد باقر علیہ السلام، 43، 45، 47، 49، 50، 54، 58، 59، 60، 62، 76، 79، 80، 85، 86، 87، 92، 94، 97، 98، 106، 114، 117، 121، 132، 140، 141، 143، 144، 146، 149، 150، 152، 154، 157، 166، 180، 186، 188، 192، 199، 202، 207، 208، 211، 212، 213، 232، 239، 256، 258، 260، 269، 270، 275، 276، 282، 286، 288، 290، 299، 307، 312، 319، 320، 328، 331، 346، 351، 353، 361، 376، 381، 384، 385، 392، 400، 402، 406، 410، 420، 425، 438

محمدباقر علاء الدین گلستانہ، 20

محمدباقر کتابی، 13

[علامہ] محمدباقر مجلسی، 9، 10، 12، 14، 15، 16، 20

محمد بطحایی، 6

محمد بن ابی عماد، 185

محمد بن اسماعیل بن بزیع، 22، 40

محمد بن بشر وثناء، 407، 408

محمد بن جریر طبری، 339

محمد بن الحسن بن شمون، 193

محمد بن الحسن الصفار، 350

محمد بن الحنفیہ، 302

محمد بن زادبہ، 150

محمد بن سنان، 22، 40

محمد بن شہر آشوب، 339

محمد بن عبد اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ، 5، 73، 155، 161، 235، 237، 290، 316، 329، 330، 334، 337، 382، 383، 416، 417، 426، 429، 443، 463

(پیغمبر، پیامبر) ، 43 ، 45 ، 50 ، 51 ، 53 ، 54 ، 65 ، 66 ، 67 ، 68 ، 70 ، 73 ، 74 ، 76 ، 83 ، 85 ، 89 ، 91 ، 94 ، 96 ، 99 ، 101 ، 104 ، 105 ، 107 ، 113 ، 114 ، 117 ، 118 ، 121 ، 122 ، 123 ، 124 ، 126 ، 130 ، 131 ، 132 ، 134 ، 137 ، 140 ، 144 ، 147 ، 149 ، 151 ، 152 ، 153 ، 157 ، 158 ، 164 ، 166 ، 169 ، 171 ، 172 ، 178 ، 185 ، 186 ، 187 ، 190 ، 192 ، 193 ، 195 ، 197 ، 202 ، 203 ، 204 ، 205 ، 208 ، 211 ، 212 ، 213 ، 219 ، 220 ، 223 ، 227 ، 231 ، 232 ، 236 ، 237 ، 239 ، 240 ، 241 ، 242 ، 243 ، 244 ، 245 ، 246 ، 248 ، 249 ، 250 ، 251 ، 252 ، 253 ، 255 ، 256 ، 257 ، 258 ، 259 ، 260 ، 263 ، 265 ، 266 ، 268 ، 270 ، 271 ، 273 ، 274 ، 276 ، 277 ، 282 ، 283 ، 289 ، 290 ، 292 ، 296 ، 298 ، 299 ، 301 ، 302 ، 307 ، 313 ، 314 ، 315 ، 318 ، 319 ، 323 ، 325 ، 328 ، 329 ، 330 ، 331 ، 332 ، 334 ، 335 ، 336 ، 337 ، 338 ، 339 ، 341 ، 345 ، 346 ، 349 ، 351 ، 353

ص: 495

.413 ،410 ،407 ،401 ،398 ،397 ،396 ،394 ،393 ،392 ،386 ،385 ،383 ،382 ،381 ،376 ،365 ،361 ،357 ،354
455 ،442 ،437 ،436 ،429 ،427 ،426 ،425 ،424 ،421 ،420 ،416 ،415 ،414

(رسول صلى الله عليه وآله) ،5 ،42 ،52 ،59 ،62 ،67 ،69 ،73 ،80 ،81 ،86 ،88 ،93 ،94 ،95 ،102 ،104 ،129 ،134 ،140 ،
418 ،417 ،416 ،414 ،413 ،383 ،365 ،350 ،349 ،344 ،338 ،336 ،331 ،329 ،323 ،290 ،289 ،256 ،159 ،154
432 ،431 ،430 ،427

(رسول الله صلى الله عليه وآله) ،45 ،46 ،59 ،66 ،68 ،72 ،73 ،91 ،96 ،121 ،122 ،137 ،166 ،185 ،190 ،212 ،227 ،
362 ،354 ،351 ،350 ،349 ،345 ،337 ،336 ،335 ،329 ،308 ،282 ،268 ،267 ،260 ،259 ،250 ،249 ،248 ،231
453 ،449 ،425 ،420 ،407 ،404 ،403 ،401 ،400 ،399 ،395 ،386 ،365

(رسول خدا صلى الله عليه وآله) ،47 ،49 ،59 ،62 ،71 ،80 ،86 ،121 ،140 ،212 ،214 ،235 ،236 ،300 ،313 ،328 ،330 ،
426 ،425 ،407 ،405 ،401 ،400 ،399 ،340

(نبيّ) ،251 ،257 ،394 ،429 ،440

محمد بن عبد الفتاح السراب التنكابي، 10، 20

محمد بن عذافر، 216

محمد بن محمد زمان الكاشاني، 20

محمد بن محمود كاكيباني خوراني، 7

محمد بن مسلم، 289، 438

محمد بن يعقوب الكليني، 5، 22، 29، 40، 43، 44، 46، 48، 50، 53، 54، 57، 59، 62، 68، 75، 76، 77، 78، 80، 85، 87،
90، 91، 92، 93، 94، 95، 96، 97، 98، 100، 101، 103، 104، 105، 110، 111، 114، 117، 119، 125، 128، 133،
137، 140، 142، 144، 146، 147، 149، 150، 151، 152، 153، 158، 160، 164، 166، 168، 171، 180، 181، 182،
183، 184، 188، 190، 192، 193، 197، 199، 202، 205، 206، 208، 209، 210، 213، 215، 216، 217، 219، 223،
224، 225، 226، 230، 231، 233، 239، 240، 247، 248، 249، 251، 252، 256، 258، 259، 260، 262، 263، 264،
265، 268، 271، 274، 275، 276، 279، 281، 286، 287، 288، 289، 290، 291، 292، 293، 294، 295، 296، 298،
307، 318، 319، 320، 322، 327، 328، 331، 334، 353، 354، 356، 357، 358، 359، 361، 363، 366، 375، 376،
381، 382، 384، 385، 386، 387، 389، 392، 396، 397، 400، 401، 404، 406، 407، 410، 414، 420، 430، 436

مير محمدتقي، 20، 21

[ملا] محمد تقی مجلسی، 7

محمد جعفر، 21

میر محمد جعفر، 21

محمد حسن زنوزی، 11، 13

محمد حسین بن اسماعیل گلستانہ اصفہانی، 9

محمد خان، 21

محمد دلّال موسوی، 29

محمد رحیم عقیلی، 10

محمد رضا بن محمد ہاشم، 25

محمد رضا بن محمد ہاشم، 26

محمد رضا بن ملا رجبعلی معلّم، 8

محمد سلمان بن عبد الباقی گلپایگانی، 26، 28

محمد شفیع لواسانی، 25، 26

محمد صادق، 21

[میرزا] محمد صادق، 14

محمد صادق بن محمد شفیع، 26

محمد صادق بن محمد کاظم، 21

محمد صادق کرباسی اصفہانی، 14

[میر] محمد صالح خاتون آبادی، 15

[سیّد] محمد علی، 7

[میرزا] محمد علی اردبیلی، 12

[میرزا] محمد علی حزین لاهیجی، 12

[میرزا] محمد علی کشمیری، 13

محمد علی گلستانه موسوی اصفہانی، 7

[میرزا] محمد علی مدرس تبریزی، 13

محمد کاشانی اصفہانی، 20

[میرزا] محمد کاظم، 15

محمد محسن بن عین علی، 23

محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ، 302

[میرزا] محمد ملک الکتاب شیرازی، 24، 28

سید محمد مہدی، 21

محمد مہدی بن محمد جعفر گلستانه، 21

محمد ہاشم بن ابی طالب حسینی، 22

محمد ہاشمی کرمانی، 8

محمود بن محمد بن علی الطبری، 6

محمود گلستانه، 7

[سید] مرتضی، 197، 339، 342

مرتضی بن محمد یوسف افشار، 10

مروک بن عبید، 160

مریم بنت عمران علیہا السلام، 300

مسعدہ بن صدقہ، 240

مسلم، 66، 340

مَسْمَع بن عبد الملك، 233

مسيح عليه السلام، 173، 265

مسيلمة كذاب، 73، 75

مصلح الدين مهدوي، 13، 15، 16، 21

معاوية، 200، 201، 204

معاوية بن عمّار، 160، 350

معاوية بن وهب، 158

معلّى بن خُنيس، 79

مغيره، 319

مغيرة بن شعبه، 200

ص: 497

مقداد، 47، 48، 56

منصور، 164

موسی بن جعفر علیه السلام، 100، 144، 158، 168، 172، 191، 266، 295، 327، 362

موسی بن عمران علیه السلام، 54، 55، 79، 132، 217، 257، 271، 300، 346، 356، 367، 372، 397، 402، 421

موسی بن عمر صیقل، 195

مهدوی، 16، 17

مهدی خوش رفتار، 29

مهدی عباسی، 191

مهدی گلستانه، 20

مهدی مهریزی، 14، 29

مهین فضانلی جوان، 13

میثم تمّار، 77

میسر بن عبد العزیز، 286

میکائیل علیه السلام، 239، 333

میمون بن مهران، 401

نادر شاه افشار، 20

نجاشی، 403

نزاری گلستانه، 8

نسایی، 341

نظام الدین ابو الفتح، 7

نظام الدین عرب شاه حسینی، 7

ن. گلستانه، 8

نوف بکالی، 173، 252

واعظ چرندايي، 26

هابيل، 117

هادی ربّانی، 14

هارون عليه السلام، 79، 372، 421

هارون بن الجهم، 164

هارون الرشيد، 100

هامان، 377

هشام، 272

هشام بن ابراهيم عباسی، 201

همدانی، 14

ياسر، 72

يحيى بن ابى القاسم، 191

يزيد، 70، 71، 170

يعقوب، 415

يعقوب عليه السلام، 291

يوسف عليه السلام، 87، 88، 245، 384

يونس، 152، 202

يونس عليه السلام، 284

يونس بن ظبيان، 151

فهرست كتب

نام صفحه نام صفحه

احتجاج طبرسى، 77، 198، 266، 283

إحياء العلوم، 200

أربعون حديثاً، 19

اربعين حديث، 17

ارشاد، 177

اساس اللغة، 175

استيعاب، 72، 339

أسنى المطالب فى مناقب على بن أبى طالب عليه السلام، 341

أعيان الشيعة، 12

إكمال الدين، 77

الأربعين آيةً فى فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، 8

الاستبصار، 7

الأهوازية، 25

امالى، 112، 113، 172، 181، 185، 219، 220، 234، 251، 252، 253، 255، 257، 258، 259، 263، 265، 266، 271،

273، 274، 283، 298، 299، 320، 350، 386، 404

امتحان الفضلاء، 12، 19

أنيس الوحدة و جليس الخلوة، 7

بحار الأنوار، 13، 18

بشارات الشيعة، 20

بصائر الدرجات، 350

بهجة الحقائق، 10، 18

تاريخ و سفرنامه حزين، 12

تبيان، 102

تجريد، 341

تحرير، 176

تحفة الامامية، 8

تذكرة القبور ويا دانشمندان و بزرگان اصفهان، 12، 16

ص: 499

تراجم الرجال، 7

ترتيب مشيخة من لا يحضره الفقيه، 19، 22

تفسير على بن ابراهيم، 126، 182، 184، 190، 252، 271

تفسير العياشي، 76، 92، 160، 169، 186، 224، 258، 260، 384

تفسير فخر رازي، 65

تفسير كبير، 73

تلامذة العلامة المجلسي و المجازون منه، 12، 20

توحيد، 270، 271، 272، 276، 283

تورات، 277، 421

توضيح الأصول في «شرح تهذيب الوصول»، 6

تهذيب، 92، 133، 149، 151، 158، 161، 186، 215

تهذيب الأحكام، 56، 137، 139، 260

ثواب الأعمال، 125، 139، 149، 150، 153، 154، 186، 220، 257، 265، 266، 270، 271، 273، 274، 275، 276، 282

283، 296، 299، 404

جامع الأخبار، 170، 172

جامع الأصول، 19، 66، 67، 340

جامع الجوامع، 248

جامع الرواة، 9، 10، 12

جمع بين الصحيحين، 340

حدائق الحقائق، 11، 17، 18، 65، 67، 82، 103، 354، 375

حدائق الحقائق في شرح نهج البلاغة، 10

خصال، 77، 91، 96، 139، 149، 150، 151، 164، 172، 185، 257، 259، 262، 266، 273، 274، 283، 351، 386، 397

خلاف، 155، 180

دائرة المعارف تشييع، 13

دُرر الكلم، 197

دروس، 176

الذريعة إلى تصانيف الشيعة، 25

رجال اصفهان در علم و عرفان و ادب و هنر، 13

رجال السيّد علاء الدين گلستانه، 19

رجال كشي، 100، 202

رساله غيبية، 252

الرواشح السماوية، 21

روزنامه «طوفان»، 8

روضه كافي، 40، 68، 384

روضه الشهداء، 10، 19

روضه العرفا و دوحه العلماء في شرح الأسماء الحسنی، 8، 17، 18

رياض الجنة، 11، 13

رياض العلماء، 13، 14

ريحانة الأدب، 13

سرائر، 177

سنن ترمذی، 66

سنن نسائي، 66

الشاطبية، 7

ص: 500

شافى، 339

شرائع، 176

شرح التهذيب، 15

شرح خطبة همام، 18

شرح الخطبة الشقشقية، 18

شرح قواعد، 177

شرح لمعه، 261

شرح مقاصد، 81

شرح نهج البلاغة، 11، 15، 17، 18، 19، 65، 68، 201، 339

صحاح، 174، 175، 179

صحيح البخارى، 19، 65، 67

صحيح مسلم، 19، 65، 67

صحيفة سجادية، 45، 109، 296، 435

صحيفة الرضا عليه السلام، 169

طب الأئمة عليه السلام، 160

طبقات أعلام الشيعة، 13

طرائف، 339

علامه مجلسى بزرگ مرد دين، 13

علل الشرائع، 87، 128، 151، 153، 161، 172، 186، 220، 326

عمدة الطالب، 6، 7

عيون، 145، 172، 220، 299، 404

عیون أخبار الرضا عليه السلام، 77، 161، 201، 251، 320

غُرر الحكم، 197

غیبت، 262

فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، 341

فردوس الأخبار، 339

فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، 13

فرهنگ فرانسه به فارسی، 8

فضائل السادات، 25

فوائد رضویہ، 13

فهرست چهار کتاب اهل سنت، 19

فهرست «شرائع الإسلام»، 19

فهرست کتاب های چاپی فارسی، 25

فهرستگان نسخه های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، 25

فهرست نسخه های خطی کتاب خانه آستان قدس رضوی، 25

فیض قدسی، 12، 13، 14، 25

قاموس، 82، 175، 187

قرب الإسناد، 76، 92، 126، 202، 220، 253

قواعد، 64، 122، 177، 280

قواعد الأحكام، 14، 383

قوت القلوب، 200

کاشف الأسماء، 18

كاشف المعانى فى شرح «حرز الأمانى»، 7

الكافى، 5، 15، 24، 25، 75، 76، 103، 117، 133، 137، 142، 149، 151، 153، 154، 158، 183، 186، 198، 247، 252،
260، 258

كتاب من لا يحضره الفقيه، 19، 27، 115، 117، 118، 124، 129، 130، 132، 135، 138، 139،

ص: 501

142، 145، 146، 169، 173، 183، 187، 194، 198، 213، 215، 226، 227، 240، 247، 251، 257، 258، 260، 261،
288، 313، 354، 357، 359، 376، 382، 394، 401، 436

كشف الحجب و الأستار عن أحوال الكتب و الأسفار، 13، 25

كشف الغمّة، 273، 283

كنز العرفان، 127، 130

الكنى و الألقاب، 13

لغت نامه دهنخدا، 13

مجالس مفيد، 255، 274، 404

مجمع البيان، 102

مجمّل التواريخ، 21

مجمّل اللّغة، 175

محاسن، 75، 78، 186، 219، 250، 263، 265، 273، 276، 284، 351

مرآة احوال جهان نما، 12، 13، 14

مرآة الكتب، 25

مزارات اصفهان، 13، 17

مستدرک سفينة البحار، 13

مسند احمد بن حنبل، 339

مشكاة، 339

معارف، 340

معانى الأخبار، 77، 79، 220، 251، 262، 271، 272، 276، 283، 350

معجم رجال الحديث، 10، 13

معجم المؤلفين، 13

مغرب، 388

مغنى، 81

مقاصد، 81

مناقب ابن شهر آشوب، 339

منهج اليقين، 5، 10، 17، 18، 23، 25، 26، 27، 38

مواد التواريخ، 13

موطأ، 66

مهيج الأحزان، 9

مؤلفين كتب چاپى فارسى و عربى، 13

نجوم السماء فى تراجم العلماء، 13

نور القدسى، 16

نهايه، 174، 175، 176، 196، 200

نهج البلاغه، 12، 14، 17، 18، 21، 24، 50، 60، 88، 97، 131، 173، 205، 218، 227، 300، 302، 304، 393، 434، 455

نهج اليقين، 25

وامق و عذرا (مثنوى)، 19

وجيز شافعى، 200

الوسائل فى إثبات الحق و إزهاق الباطل، 8

وقايع السنين و الأعوام، 11، 13، 15

هداية الإمامية، 8

هدية الأحباب، 14

فهرست اماکن

نام صفحه نام صفحه

ابوا، 336

اصفهان، 5، 6، 7، 8، 9، 16، 21، 24

ایوان طلای حرم مطهر امام رضا، 7

باب البلا، 313

باب الرحمة، 313

باب الشکر، 313

باب الصبر، 313

بصره، 168، 368

بمبئی، 24، 25، 28

بیت الحرام، 373، 374

تبریز، 26

تهران، 8، 26، 27

جحفه، 336

جنّة الخلد، 314

جنّة الفردوس، 313

جنّة المأوی، 313

حجاز، 200

حجر اسماعیل علیه السلام، 66

حصار بهشت، 313

حصار جنت عدن، 313

خراسان، 201

رَحْبَةُ كُوفَه، 339

روم، 228

سَجِّين، 256

سدّ اسکندر، 389

سَقِيفَةُ بَنِي سَاعِدَةَ، 331

شام، 170

صحراى محشر، 307

صِفِّين، 363

طهران، 25

عراق، 20، 81، 83

عقبه، 336، 337

ص: 503

غدیر خم، 67، 331، 335، 338، 339

قبر سید علاء الدین گلستانه، 16

قبر مرحوم علاء الدین محمد گلستانه، 17

قم، 27، 28، 193

کاشان، 7

کتاب خانه آیه الله گلپایگانی، 23

کتاب خانه مرحوم واعظ چرندابی، 26

کتاب خانه آستان قدس رضوی، 26، 27

کتاب خانه آیه الله روضاتی، 8

کتاب خانه آیه الله گلپایگانی، 8، 19، 27، 28، 29، 32، 33

کتاب خانه آیه الله مرعشی، 26، 27

کتاب خانه دانشگاه تهران، 26

کتاب خانه مجلس شورای اسلامی، 26، 27

کتاب خانه مسجد اعظم قم، 26، 28، 30، 31

کتاب خانه مسجد گوهر شاد، 27

کربلا، 70

کرمان، 8

کرمانشاه، 20

کسرا، 228

کعبه، 66، 67، 70، 132، 146، 234، 279، 335، 337، 351، 373، 374، 400

کوچه امام جمعه، 15

کوچہ مسجد مصری، 17

کوفہ، 71، 76، 79، 218، 271، 339، 369

مدرسہ بروجردی، 7

مدرسہ شرفیہ سبزوار، 7

مدینہ، 67، 147، 157، 200، 236، 237، 336، 338، 340

مرشدآباد، 21

مسجد الحرام، 154، 221، 261، 401

مسجد جامع، 15، 414

مسجد خیف، 334، 336

مسجد رسول صلی اللہ علیہ و آلہ، 69

مسجد فضیخ، 158

مشعر الحرام، 358

مشهد، 7، 26، 27

مصر، 245

مقبرہ خواجہ میر حسن، 17

مقبرہ علامہ مجلسی، 15، 16

مقبرہ مقابل مسجد مصری، 17

مکہ، 65، 72، 76، 147، 200، 225، 234، 236، 261، 335، 338، 339، 340

منا، 233، 332

منزل سیّد حسن علی، 15

نجران، 69

نجف، 7

نهروان، 205

هند، 21، 24

يمن، 228

ص: 504

فهرست منابع و مآخذ

1. إحياء علوم الدين، ابو حامد محمد بن محمد غزالي (م 505 ق)، بيروت، دار الهادي، چاپ اول، 1412 ق.
2. اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، ابو جعفر محمد بن حسن معروف به شيخ طوسي (م 460 ق)، تحقيق سيّد مهدي رجائي، قم، مؤسسة آل البيت، چاپ اول، 1404 ق.
3. أساس البلاغة، أبو القاسم محمود بن عمر زمخشرى (م 538 ق)، تحقيق عبد الرحيم محمود، بيروت، دار صادر، 1385 ق.
4. أسد الغابة في معرفة الصحابة، أبو الحسن عزّ الدين عليّ بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم شيباني معروف به ابن اثير جزري (م 630 ق)، تحقيق عليّ محمد معوّض، و عادل أحمد، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، 1415 ق.
5. الاحتجاج على أهل اللجاج، أحمد بن عليّ طبرسي (م 620 ق)، تحقيق إبراهيم بهادري و محمد هادي، تهران، دار الأسوة، 1413 ق، چاپ اول.
6. الاختصاص، منسوب به محمد بن محمد بغدادى معروف به شيخ مفيد (م 413 ق)، تحقيق عليّ أكبر غفارى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، 1414 ق، چهارم.
7. الأربعون حديثاً؛ لمحمد بن بن مكيّ المعروف بالشهيد الاول. تحقيق و نشر: مؤسسه الامام المهدي عليه السلام، قم، 1407 ق.
8. الأربعون حديثاً عن أربعين شيخاً من أربعين صحابياً، منتجب الدين الرازى (م 585 ق)، قم، مدرسه امام مهدي عليه السلام، 1408 ق، چاپ اول.
9. الاستيعاب في معرفة الأصحاب، يوسف بن عبد الله قُرطبي مالكي (م 363 ق)، تحقيق عليّ محمد معوّض و عادل أحمد عبد الموجود، بيروت، دار الكتب العلميّة، 1415 ق، چاپ اول.

10. الإصابة في تمييز الصحابة، أحمد بن علي عسقلاني (ابن حجر) (م 852 ق)، تحقيق عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمد معوض، بيروت، دار الكتب العلمية، 1415 ق، چاپ اول.

11. الأم، محمد بن إدريس شافعي (م 204 ق)، بيروت، دار المعرفة.

12. الأمالي، محمد بن الحسن طوسي (شيخ طوسي) (م 460 ق)، تحقيق مؤسسة بعثت، قم، دار الثقافة، 1414 ق، چاپ اول.

13. الأمالي، محمد بن علي ابن بابويه قمّي (شيخ صدوق) (م 381 ق)، تحقيق مؤسسة البعثة، قم، مؤسسة بعثت، 1407 ق، چاپ اول.

14. الأمالي، محمد بن محمد بن نعمان بغدادی (شيخ مفيد) (م 413 ق)، تحقيق حسين أستاذ ولي وعلي أكبر الغفاري، قم، مؤسسة نشر اسلامي، 1404 ق، دوم.

15. الانتصار، شريف مرتضى علم الهدى، قم، مؤسسة نشر اسلامي، 1415 ق.

16. التبيان، أبو جعفر محمد بن الحسن معروف به شيخ طوسي (م 460 ق)، تحقيق أحمد حبيب قصير العاملی، نجف اشرف، مكتبة امين.

17. الجامع لأحكام القرآن، أبو عبد الله محمد بن أحمد انصاري القرطبي (م 671 ق)، تحقيق محمد عبد الرحمن مرعشلي، بيروت، دار إحياء تراث عربي، چاپ دوم، 1405 ق.

18. أوائل المقالات، محمد بن محمد بن نعمان بغدادی (شيخ مفيد) (م 413 ق)، تحقيق إبراهيم انصاري، قم، كنگره شيخ مفيد، 1413 ق.

19. أسنى المطالب في مناقب علي بن أبي طالب، ابن جزري محمد بن محمد، تحقيق محمد هادي اميني، اصفهان، مكتبة امام امير المؤمنين عليه السلام، بی تا.

20. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (م 1110 ق)، دار إحياء تراث، چاپ اول، 1412 ق.

21. بصائر الدرجات، أبو جعفر محمد بن الحسن صفار قمی معروف به ابن فروخ (م 290 ق)، قم، كتابخانه آيت الله مرعشي، چاپ اول، 1404 ق.

22. تاج العروس من جواهر القاموس، محمّد بن محمّد مرتضى زيدي (م 1205 ق)، تحقيق عليّ شيري، بيروت، دار الفكر.
23. تاريخ مدينة دمشق، عليّ بن الحسن ابن عساكر دمشقي، تحقيق عليّ شيري، بيروت، دار الفكر، 1415 ق.
24. تأويل الآيات في فضائل العترة الطاهرة، سيد شرف الدين عليّ حسيني استرآبادي نجفي، قم، مدرسه امام مهدي عليه السلام، 2 ج، 1407 ق.
25. تحرير الأحكام، للحسن بن يوسف بن مطهر المعروف بالعلامة حلي، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، 3 ج، 1420 ق.
26. تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليه وآله، أبو محمّد الحسن بن عليّ حراني معروف به ابن شعبة (م 381 ق)، تحقيق عليّ أكبر الغفاري، قم، مؤسسه نشر اسلامي، چاپ دوم 1404 ق.
27. تصحيح إعتقادات الإمامية، للشيخ مفيد، تصحيح حسين درگاهي، بيروت، دار المفيد، 1414 ق.
- * تفسير الطبريّ جامع البيان في تفسير القرآن.
28. تفسير العيّاشي، لأبي النصر محمّد بن مسعود سمرقندي معروف به عيّاشي (م 320 ق)، تحقيق هاشم رسولي محلاتي، طهران، كتابخانه علمية، چاپ اول، 1380 ق.
- * تفسير الفخر الرازي مفاتيح الغيب.
- * تفسير القرطبيّ الجامع لأحكام القرآن.
29. تفسير القمّي، لعليّ بن إبراهيم القمي، تصحيح سيد طيب موسوي جزائري، نجف، مطبعة نجف.
30. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام، تحقيق مؤسسه الإمام المهدي عليه السلام، قم، مؤسسه امام مهدي عليه السلام، چاپ اول، 1409 ق.
31. تفصيل وسائل الشيعة (آل بيت)؛ شيخ محمد بن الحسن الحر العاملي (1104 ق)، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، قم، الطبعة الثانية، 1414 ق، ثلاثين مجلدات.
32. التوحيد، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه قمّي معروف به شيخ صدوق (م 381 ق)، تحقيق هاشم حسيني طهراني، قم، مؤسسه نشر اسلامي، چاپ اول، 1398 ق.

33. التهذيب (تهذيب الأحكام فى شرح المقنعة)، أبو جعفر محمد بن حسن معروف به شيخ طوسى (م 460 ق.ق)، بيروت، دار التعارف، چاپ اول 1401 ق.
34. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمى معروف به شيخ صدوق (م 381 ق)، تحقيق على أكبر غفارى، طهران، مكتبة صدوق.
35. جامع الأخبار أو معارج اليقين فى أصول الدين، محمد بن محمد شعيرى سبزوارى (ق 7 ق) قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، 1414 ق.
36. جامع الأصول فى أحاديث الرسول، أبو السعادات مجد الدين المبارك بن محمد بن محمد معروف به ابن اثير جزرى (م 606 ق)، تحقيق: عبد القادر ارنؤوط، بيروت، مكتبة حلوانى.
37. جامع البيان فى تفسير القرآن، لأبى جعفر محمد بن جرير الطبرى (310 ق)، بيروت، دار الفكر.
38. جامع الجوامع، شيخ ابو على فضل بن حسن طبرسى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، 2 ج، 1418 ق.
39. جامع المقاصد، محقق كركى على بن عبد العالى، قم، مؤسسه اهل البيت، 13 ج، 1408 ق.
40. حقائق التأويل فى متشابه التنزيل، شريف محمد بن حسين رضى، تحقيق محمد رضا آل كاشف الغطاء، بيروت، دار المهاجر.
41. حلية الأولياء و طبقات الأصفياء، أبو نعيم أحمد بن عبد الله اصبهانى (م 430 ق)، بيروت، دار الكتاب عربى، چاپ دوم، 1387 ق.
42. النخصال، محمد بن على ابن بابويه القمى معروف به شيخ صدوق (م 381 ق)، قم، مؤسسه نشر اسلامى، 1414 ق، چهارم.
43. خلاصة الأقوال فى معرفة الرجال، علامه حسن بن يوسف بن مطهر حلى (726 ق)، قم، منشورات شريف رضى.
44. الخلاف، ابو جعفر محمد بن حسن معروف به شيخ طوسى (م 460 ق)، تحقيق سيد على خراسانى و سيد جواد شهرستانى و شيخ محمد مهدى نجف، قم، مؤسسه نشر اسلامى، 6 ج، 1417 ق.

45. الدُرّ المنثور في التفسير المأثور، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر سيوطي (م 911ق)، بيروت، دار الفكر، چاپ اول، 1414 ق.
46. الدروس الشرعية في فقه الإمامية، شهيد اول محمد بن مكي عاملي (م 786ق)، تحقيق مؤسسة نشر اسلامي، قم، مؤسسة نشر اسلامي.
- * رجال العلامة الحلي خلاصة الأقوال في معرفة الرجال.
47. رجال النجاشي (فهرس أسماء مصنفى الشيعة)، أبو العباس أحمد بن عليّ نجاشي (م 450ق)، بيروت، دار الأضواء، چاپ اول 1408 ق.
48. الرسائل العشر، ابو جعفر محمد بن حسن معروف به شيخ طوسى (م 460ق)، قم، مؤسسة نشر اسلامي، 1414 ق.
49. الروضة البهيّة في شرح اللمعة الدمشقيّة (شرح اللمعة)؛ لزين الدين بن عليّ العاملى المعروف بالشهيد الثانى (م 966ق)، مطبعة امير، قم، 1410 ق.
50. السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى، محمد بن منصور بن ادريس حلى (م 598ق)، قم، مؤسسة نشر اسلامي، 1410 ق، چاپ دوم.
51. سنن الترمذى (الجامع الصحيح). أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة ترمذى (م 279)، تحقيق أحمد محمد شاکر، بيروت، دار احياء التراث.
52. السنن الكبرى؛ لأبى بكر أحمد بن الحسين بن عليّ البيهقي (م 458ق)، منشورات دار الفكر، بيروت.
53. السنن الكبرى، أبو بكر عبد الرحمن أحمد بن شعيب نسائي (م 303ق)، تحقيق عبد الغفار سليمان بندارى، بيروت، دار الكتب علمية، چاپ اول، 1411 هـ.
54. سنن النسائي (سنن الكبرى)، أبو بكر عبد الرحمن أحمد بن شعيب نسائي (م 303ق)، بيروت، دار المعرفة، چاپ سوم، 1414 ق.
55. سير أعلام النبلاء، أبو عبد الله محمد بن أحمد ذهبى (م 748ق)، تحقيق شعيب ارنؤوط، بيروت، مؤسسه رساله، چاپ دهم، 1414 ق.

56. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، محقق حلى جعفر بن حسن، تحقيق سيد صادق شيرازى، تهران، انتشارات استقلال، 4ج، 1409 ق.

57. شرح أصول الكافي، صدر الدين محمد بن إبراهيم شيرازى معروف به ملاً صدرا (م 1050 ق)، تحقيق محمد خواجهوى، طهران، مؤسسة مطالعات و تحقيقات فرهنگى، چاپ اول، 1366 ق. ش.

* شرح اللمعة الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية

58. شرح كلمات أمير المؤمنين، كمال الدين ميثم بن على ميثم بحراني، تحقيق سيد جلال الدين محدث ارموى، 1390 ق، بي جا.

59. شرح نهج البلاغة، عز الدين عبد الحميد بن محمد بن أبى الحديد معتزلى معروف به ابن أبى الحديد (م 656 ق)، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت، دار إحياء التراث، چاپ دوم، 1387 ق.

60. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، أبو القاسم عبيد الله بن عبد الله نيسابورى معروف به حاكم حسانى (ق 5)، تحقيق: محمد باقر محمودى، طهران، انتشارات وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامى، چاپ اول 1411 ق.

61. الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، أبو نصر إسماعيل بن حماد الجوهري (م 398 ق)، تحقيق أحمد بن عبد الغفور عطار، بيروت، دار العلم للملايين، چاپ چهارم، 1410 ق.

62. صحيح البخارى، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل بخارى (م 256 ق)، تحقيق مصطفى ديب البغا، بيروت، دار ابن كثير، چاپ چهارم، 1410 ق.

63. صحيح مسلم، أبو الحسين مسلم بن الحجاج قشيري نيسابورى (م 261 ق)، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، القاهرة، دار الحديث، چاپ اول، 1412 ق.

64. الصحيفة السجادية، الإمام زين العابدين عليه السلام، قم، مؤسسه انتشارات اسلامى.

65. طب الأئمة عليهم السلام، ابنا بسطام النيسابوريان، تحقيق محسن عقيل، بيروت، دار المحجة البيضاء، چاپ اول، 1414 ق.

66. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد كاتب واقدي (م 230 ق)، بيروت، دار صادر.

67. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، أبو القاسم رضى الدين علي بن موسى بن طاووس حسنى (م 664 ق)، قم، مطبعة خيام، چاپ اول، 1400 ق.

68. علل الشرائع، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه قمّي معروف به شيخ صدوق (م 381 ق)، بيروت، دار إحياء تراث، چاپ اول 1408 ق.

69. عوالي اللآلى العزیزية في الأحاديث الدينية، محمد بن علي بن إبراهيم الأحسائي معروف به ابن أبي جمهور (م 940 ق)، تحقيق مجتبی عراقی، قم، مطبعة سيّد الشهداء عليه السلام، چاپ اول، 1403 ق.

70. عيون الحكم و المواعظ؛ لشيخ أبي الحسن علي بن محمد الليثي الواسطي (القرن السادس)، تحقيق: حسين الحسنی البيرجندی، دار الحديث، قم، 1376 ش.

71. عيون أخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق ابن بابويه، محمد بن علي قمی، بيروت، موسسه اعلمی، 2 ج، 1404 ق.

72. الغارات، أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد معروف به ابن هلال ثقفی (م 283 ق)، تحقيق سيّد جلال الدين محدث ارموی، طهران، أنجمن آثار ملی، چاپ اول، 1395 ق.

73. الغيبة، أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي بن الحسن الطوسي (م 460 ق)، تحقيق عباد الله الطهراني، و علي أحمد ناصح، قم، مؤسسه معارف اسلامي، چاپ اول، 1411 ق.

74. الفائق في غريب الحديث، محمود بن عمر الزمخشري (م 583 ق)، تحقيق علي محمد بجاوي، بيروت، دار الفكر، 1414 ق.

75. فتح الباري شرح صحيح البخاري، أحمد بن علي العسقلاني (ابن حجر) (م 852 ق)، تحقيق عبد العزيز بن عبد الله بن باز، بيروت، دار الفكر، 1379 ق، اول.

76. فردوس الأخبار بمأثور الخطاب، شيرويه بن شهردار بن شيرويه ديلمی، فواز أحمد زملي، بيروت، دار الكتاب عربي.

77. الفردوس بمأثور الخطاب، أبو شجاع شيرويه بن شهردار ديلمى همدانى (م 509 ق)، تحقيق سعيد بن بسيونى زغلول، بيروت، دار الكتب علمية، چاپ اول، 1406 ق.
78. الفصول المهمة فى معرفة أحوال الأئمة عليهم السلام، على بن محمد بن أحمد مالكي مكي معروف به ابن صباغ (م 855 ق)، بيروت، مؤسسة اعلمى.
79. فقه الرضا (الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام). تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام، مشهد، كنز جهرانى امام رضا عليه السلام، چاپ اول، 1406 ق.
80. الفقيه كتاب من لا يحضره الفقيه، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه قمى معروف به شيخ صدوق (م 381 ق)، تحقيق على أكبر غفارى، قم، مؤسسه نشر اسلامى.
81. القاموس المحيط، أبو طاهر مجد الدين محمد بن يعقوب فيروزآبادى (م 817 ق)، بيروت، دار الفكر، چاپ اول، 1403 ق.
82. قرب الإسناد، أبو العباس عبد الله بن جعفر حميرى قمى (م بعد 304 ق)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، 1413 ق.
83. قواعد الاحكام؛ حسن بن يوسف بن مطهر المعروف بالعلامة الحلى (م 726 ق)، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، 1413 ق.
84. القواعد و الفوائد، شهيد اول، تحقيق سيد عبد الهادى حكيم، قم، مكتبة مفيد، 2 ج، بى تا.
85. الكافى، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق كلينى الرازى (م 329 ق)، تحقيق على أكبر الغفارى، طهران، دار الكتب اسلامية، چاپ دوم، 1389 ق.
86. كشف الغمّة فى معرفة الأئمة، على بن عيسى اربلى (م 687 ق)، تصحيح هاشم رسولى محلاتى، بيروت، دار الكتاب اسلامى، چاپ اول، 1401 ق.
87. كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، علامه حسن بن يوسف بن مطهر حلى، طهران، إسلامية.
88. كمال الدين و تمام النعمة، أبو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى معروف به شيخ صدوق (م 381 ق)، تحقيق على أكبر غفارى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، چاپ اول، 1405 ق.

89. كنز العرفان فى فقه القرآن؛ فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله السيورى، تحقيق محمد باقر شريف زاده، المكتبة المرتضوية، تهران، 1384ق.
90. كنز العمّال فى سنن الأقوال و الأفعال، علاء الدين علىّ المتقى بن حسام الدين هندى (م 975 ق)، تصحيح صفوة السقا، بيروت، مكتبة تراث اسلامى، چاپ اول، 1397 ق.
91. كنز الفوائد، أبو الفتح الشيخ محمّد بن علىّ بن عثمان الكراچكى الطرابلسى (م 449 ق)، به كوشش عبد الله نعمة، قم، دار الذخائر، چاپ اول، 1410 ق.
92. لسان العرب، أبو الفضل جمال الدين محمّد بن مكرم بن منظور مصرى (م 711 ق)، بيروت، دار صادر، چاپ اول، 1410 ق.
93. مجمع البحرين، فخر الدين الطريحيّ (م 1085 ق)، تحقيق: السيّد أحمد حسينى، طهران، مكتبة نشر الثقافة الإسلاميّة، الطبعة الثانية 1408 ق.
94. مجمع البيان فى تفسير القرآن، أبو علىّ الفضل بن الحسن الطبرسىّ (م 548 ق.)، تحقيق هاشم رسولّى محلاتىّ و فضل الله يزدىّ طباطبائى، بيروت، دار المعرفة، چاپ دوم، 1408 ق.
95. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نور الدين علىّ بن أبى بكر هيثمى (م 807 ق)، تحقيق عبد الله محمّد درويش، بيروت، دار الفكر، چاپ اول، 1412 ق.
96. المجموع فى شرح المهذب، محى الدين يحيى بن شرف نووى، بيروت، دار الفكر، بى تا.
97. المحاسن، أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد برقى (م 280 ق)، تحقيق سيّد مهدى رجائى، قم، مجمع جهانى اهل البيت عليهم السلام، چاپ اول، 1413 ق.
98. مختلف الشيعة فى احكام الشريعة، علامه حسن بن يوسف بن مطهر حلى، تهران، مكتبة نينوى، 1323 ق.
99. مسالك الأفهام فى شرح شرائع الاسلام، شهيد ثانى، قم، مؤسسه معارف اسلامى، 15 ج، 1413 ق.
100. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ لميرزا حسين النورى الطبرسى (م 1320 ق)، مؤسسه آل البيت، قم، الطبعة الأولى 1407 ق.

101. المسند لأحمد بن حنبل؛ لأحمد بن محمد بن حنبل الشيباني (م 241 ق)، منشورات دار صادر، بيروت.
102. مشكاة المصابيح، ابن خطيب محمد بن عبد الله، باكستان، مكتبة حبيبيه، بي تا.
103. المصتف في الأحاديث والآثار، أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبه عيسى كوفي (م 235 ق)، تحقيق سعيد محمد لحم، بيروت، دار الفكر.
104. المعارف، عبد الله بن مسلم الدينوري (ابن قتيبه) (م 276 ق)، تحقيق ثروت عكاشة، دار المعارف.
105. معاني الأخبار؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381 ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الأولى 1361 ق ش.
106. المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (م 360 ق)، تحقيق حمدي عبد المجيد سلفي، بيروت، دار إحياء التراث العربي، چاپ دوم، 1404 ق.
107. مفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازي)، أبو عبد الله محمد بن عمر معروف به فخر رازي (م 604 ق)، بيروت، دار الفكر، چاپ اول، 1410 ق.
108. المقنعة، أبو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان بغدادی معروف به شيخ مفيد (م 413 ق)، قم، مؤسسه نشر اسلامي، چاپ دوم، 1410 ق.
109. مكارم الاخلاق؛ حسن بن فضل الطبرسي (548 ق)، منشورات الرضى، قم، 1392 ق.
110. مناقب آل أبي طالب مناقب ابن شهر آشوب، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب مازندراني (م 588 ق)، قم، مطبعة علميه.
111. المناقب (المناقب للخوارزمي)؛ موفق بن أحمد بكري مكي حنفي خوارزمي (568 ق)، تحقيق مالك محمودي، قم، مؤسسه نشر اسلامي، چاپ دوم، 1414 ق.
112. مناقب امير المؤمنين عليه السلام؛ لمحمد بن سليمان الكوفي (القرن و الثالث)، مكتبة إحياء الثقافة الاسلامية، 1412 ق.

113. مناقب عليّ بن أبي طالب عليه السلام (مناقب ابن مغزليّ)، أبو الحسن عليّ بن محمّد بن محمّد واسطيّ شافعيّ معروف به ابن المغزليّ (م483ق)، به كوشش محمّد باقر بهبوديّ، طهران، دار الكتب اسلاميّة، چاپ دوم، 1402 ق.
114. الموطأ، أبو عبد الله مالك بن أنس اصبحي (م179ق)، تحقيق محمّد فؤاد عبد الباقي، بيروت، دار احياء تراث عربيّ.
115. النهاية في غريب الحديث و الأثر، أبو السعادات مبارك بن مبارك جزريّ معروف به ابن اثير (م606ق)، تحقيق طاهر أحمد زاوي، قم، مؤسسه إسماعيليان، چاپ چهارم، 1367 ق. ش.
116. النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، محمّد بن حسن طوسي شيخ طوسي (م460ق)، بيروت، دار الكتاب عربيّ، 1390 ق.
117. نهج البلاغة؛ ما اختاره أبو الحسن الشريف الرضيّ محمّد بن الحسين بن موسى الموسوي من كلام الإمام أمير المؤمنين7 (م406ق)، تحقيق: شيخ محمد عبده، دار المعرفة، بيروت.
- * وسائل الشيعة (آل البيت) تفصيل وسائل الشيعة
118. وسائل الشيعة (الاسلامية)؛ شيخ محمد بن الحسن الحر العاملي (م1104ق)، تحقيق: الشيخ عبد الرحيم الرباني، دار احياء التراث العربيّ، بيروت، عشرين مجلدات.
119. اليقين باختصاص مولانا عليّ عليه السلام بامرة المسلمين، أبو القاسم عليّ بن موسى حلّيّ معروف به ابن طاووس (م664ق)، تحقيق محمّد باقر أنصاريّ، قم، مؤسسه دار الكتاب، چاپ اول، 1413 ق.

فهرست مطالب

مقدمه تصحیح

درآمد 7

نام و نسب گلستانه 7

بزرگان خاندان گلستانه 8

سیّد علاء الدین گلستانه 11

گلستانه، از دیدگاه معاصران و تراجم نگاران 11

گلستانه و علامه مجلسی 16

منزل مسکونی 17

وفات 17

مدفن 18

آثار 19

فرزندان و بازماندگان 21

شاگردان 23

نامه امام صادق علیه السلام به شیعیان 24

شروح نامه امام صادق علیه السلام 25

منهج الیقین 25

نسخ خطی منهج الیقین 28

نسخه های مورد استفاده 29

ص: 517

روش تحقیق و تصحیح 30

تقدیر و سپاس 31

نمونه تصاویر و نسخه های خطی 32

متن کتاب

مقدمه مؤلف 36

سند حدیث 40

طلب عافیت و رضا به قضا 42

دعوت به شکیبایی، بردباری و آرامش 46

فضیلت صبر 48

فضیلت حلم و وقار 50

فضیلت حیا و الگو گرفتن از نیکان 52

نسبت حیا و شکر 55

ویژگی های نیکان 57

الف. وَرَع 57

ب. تَقْوَا 59

ج. عَقَّت 61

سفارش شیعیان به تعامل با دیگران 63

تقیّه و آثار و شرایط آن 64

1. تعریف تقیّه و اقسام آن 64

2. تقیّه در منابع اهل سنت 65

3. ادلّه جواز تقیّه 72

الف. آيات 72

ص: 518

ب. احادیث 75

طعنه های بی اساس بر شیعه 81

پاسخ طعنه های بی اساس 81

4. کیفیت تقیه 83

لزوم کنترل زبان از گفتارهای ناروا 84

پرهیز از دروغ 85

مذمت بهتان 90

مذمت سخنان گناه آلود 90

پرهیز از سخنی که متضمن ظلم بر کسی باشد 97

گناهان کبیره و صغیره 102

گناهان کبیره 104

اول. شرک 104

ریا 105

دوم. ناامید شدن از رحمت الهی 107

سوم. امن از مکر الهی 107

فرق میان خوف از خدا و یاس از رحمت الهی 109

لزوم تساوی خوف و رجا 111

خوف از خدا 112

نکوهش بد گمانی به خدا 114

لزوم اعتدال در خوف و رجا 115

چهارم: قتل مؤمن 115

پنجم: عاقّ والدين 118

ششم: خوردن مال یتیم 125

هفتم: متهم کردن زنان و مردان پاکدامن 127

ص: 519

هشتم: رباخواری 129

آیات و روایات در نهی از ربا 129

نهم: گریختن از میدان جنگ 130

دهم: بازگشت به عقائد جاهلیت بعد از مسلمان شدن 131

یازدهم: زنا 131

دوازدهم: لواط 133

سیزدهم: خیانت در غنیمت 135

چهاردهم: سحر 136

پانزدهم: قسم دروغ خوردن 138

شانزدهم: دروغ 139

هفدهم: ترک زکات 142

مقدار و نصاب زکات 144

هجدهم: سبک شمردن حج 145

نوزدهم: انکار حقّ اهل بیت علیهم السلام 147

بیستم: تکبر 148

بیست و یکم: شربِ خمر 148

حرام بودن درمان بیماریها با خمر 155

حرام بودن نوشیدن تمام مست کننده ها 156

نکوهش نشستن بر سر سفره ای که شراب در آن خورند 164

فقّاع 165

بیست و دوم: خوردن خوراکی های حرام 166

بیست و سوم: قمار 166

حکم شطرنج و نرد 168

ص: 520

بیست و چهارم: مَلاهی 170

بیست و پنجم: غنا 174

مقدمهٔ اوّل، در تفسیر غنا و بیان معنی آن 174

الف. معنای لغوی 174

ب: معنای اصطلاحی 176

مقدمهٔ دوم، در بیان حرمت غنا و آن که غنا از جملهٔ کبائر است و ذکر احادیثی است که در عقوبت غنا وارد شده. 180

مواردی که غنا جایز است 186

اخباری که در جواز غنا وارد شده 188

الف: روایات دالّ بر جواز غنا در قرائت قرآن 188

ب: روایات دالّ بر جواز غنا و توجیه آنها 193

ج: احادیث دیگری که در جواز غنا وارد شده 195

ردّ احادیث جواز غنا به روش اخباریان 197

جمع میان اخبار 197

نظر اهل سنت دربارهٔ غنا 200

ردّ نسبت دادن اباحهٔ غنا به پیامبر صلی الله علیه و آله یا ائمهٔ علیهم السلام 201

بیست و ششم: پیمان شکنی 203

کفّارهٔ شکستن پیمان و نذر و قسم 204

پیمان شکنی با امام 204

شکستن پیمان دیگران 205

بیست و هفتم: قطع رحم 205

معنا و مصادیق صله و قطع رحم 208

صلة رجم و مراتب آن 209

ص: 521

- آثار صِلِه رَحِم و قطع رَحِم 210
- بیست و هشتم: خوردن مالِ حرام 213
- بیست و نهم: حکم ناحق نمودن 215
- سی ام: یاری کردن ظالمان 215
- سی و یکم: یاری نکردن مظلوم 219
- عِقَاب ترک یاری مؤمن 219
- ثواب نیکی به مؤمن 220
- سی و دوم: اسراف و تبذیر 221
- حد و اندازة اقدام به امور خیریه 222
- انواع اسراف 224
- اسراف در خوراک و پوشاک و مسکن 226
- حکم کشیدن تنباکو 229
- مذمت بخل 231
- سخنان امام صادق علیه السلام به صوفیان 240
- جمع بین روایات 246
- سی و سوم: غیبت 248
- معنای غیبت 249
- مصادیق غیبت 250
- مذمت غیبت 251
- اموری که در آنها غیبت جایز است 252
- سی و چهارم: ادا نکردن حقّ دیگران 255

سى و پنجم: كم فروشى 255

سى و ششم: خيانت 256

سى و هفتم: اصرار بر گناهان صغيره 258

ص: 522

سی هشتم: سخن چینی 259

سی و نهم: بیرون رفتن از حق در وصیت 259

چهلیم: خطاکاری نمودن در مگه 261

چهل و یکم: گناهان کبیره دیگر 261

کوچک شمردن گناهان 262

لزوم آشکار نکردن معصیت 263

فضیلت خاموشی و موارد سخن گفتن 264

فضیلت خاموشی و سکوت 265

فضیلت سخن گفتن در موضع سخن 266

مواردی که سخن گفتن بایسته است 267

امر به معروف و نهی از منکر 267

لزوم کثرت یاد الهی 270

اول: فضیلت تهلیل «لا إله إلا الله» 270

دوم: تقدیس الهی 272

سوم: تسبیح الهی 272

چهارم: فضیلت حمد و ثنای الهی 274

فضیلت تمجید 275

فضیلت تکبیر 276

فضیلت شکر 276

پنجم: تضرع به درگاه الهی 278

ششم: رغبت به عنایات و ثواب الهی 279

هفتم: ذکر الہی 281

فضلیت دعا 285

ص: 523

شرایط دعا 287

دلیل مستجاب نشدن دعاها 293

دعا نشانه توفیق 295

کسانی که دعایشان پذیرفته است 295

بهترین دعاها 296

اجتناب از محارم الهی 297

زشتی معصیت الهی 298

زوال و بی قدری دنیا 300

صبر بر آزمون های الهی 317

آزمون های الهی برای مؤمنان 318

لزوم خویشتن داری در هنگام غضب 320

آزمون های الهی برای کافران 322

ممنوعیت عمل به رأی و قیاس در احکام الهی 324

حرمت عمل به رأی و قیاس 326

توانایی ائمه علیهم السلام بر استنباط تمام علوم از قرآن کریم 328

لزوم پیروی از پیامبر و ائمه علیهم السلام 329

نصوص دالّ بر امامت علی علیه السلام 331

حدیث غدیر 339

نهی از شهره شدن در میان دیگران 342

مطلوب بودن کثرت دعا و سوال از درگاه الهی 343

حد نداشتن یاد و ذکر الهی 344

پیروی از سنت و پرهیز از بدعت 349

صبر و رضا به قضای الهی 355

محافظت بر نمازها 357

چگونگی محافظت از نماز 359

مذمت سبک شمردن نماز 363

نماز عصر (وسطی) 364

لزوم دوستی با مسلمانان مستمند و پرهیز از تحقیر آنان 365

فضیلت فقرا و مستمندان 366

نهی از تکبر 369

احادیث دیگر در مذمت تکبر 375

1. اسباب تکبر 376

الف. اصل و نسب 377

ب. توانگری و ثروت 378

ج. منصب، سلطنت و قدرت 380

فضیلت نیکی به سادات 382

احترام به دانشمندان 385

احترام گذاشتن به سالخوردهگان 386

مذمت تحقیر دیگران 387

د. آراستگی به کمالات و اوصاف نیکو 392

2. نشانه های متکبران 393

3. علاج تکبر 395

نکوهش حسد 397

مذمت آزار مظلوم 399

فضیلت یاری مؤمنان و نیکی و احسان به آنها 400

فضیلت دیدار برادران مؤمن 406

مذمت سخت گیری بر مسلمان تنگ دست 407

مذمت درنگ در ادای حقوق الهی 409

نکوهش مضطر ساختن امام برای بیزاری از تابعان 411

فضیلت تولا به ولایت الهی و دوری از ولایت غیر خدا 413

فضیلت شیعیان 420

صفات شیعیان 429

ویژگی های ایمان کامل 431

فضیلت ترک گناه و توبه از آن 433

حقیقت توبه 434

چگونگی توبه و شرایط آن 435

آخرین فرصت برای توبه 436

فضیلت توبه 436

فلسفه امر و نهی های الهی 440

آثار پایبندی به اوامر و نواهی الهی 441

فضیلت حفظ اسرار شیعیان 443

فضیلت نیکی در برابر بدی ها 447

مذمت و زشتی تکبر در پیشگاه الهی 450

فضیلت صبر در بلاها و دشواری های راه خدا 453

ویژگیهای انسانهای با تقوا 455

نشانه ایمان حقیقی 460

راه محبوب الهی شدن 461

خاتمه کتاب 462

انجامه مؤلف 462

ترقیمه نسخه ها 462

فهارس

فهرست آیات 467

فهرست روایات 481

فهرست اعلام 485

فهرست کتب 499

فهرست اماکن 503

فهرست منابع و مآخذ 505

فهرست مطالب 517

ص: 527

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

